ترجمهٔ فارسی

صفوة التفاسیر

مؤلف:
محمد علی صابونی

مترجم:
سید محمد طاهر حسینی



نشر احسان

ترجمه‌ی فارسی

صفوة التفاسير

جلد چهارم

تفسیر سوره‌ی دخان تا پایان سوره‌ی ناس

صفوة التفاسیر: با اتخاذ سبکی نوین و آسان و پرداختن به جنبه‌های بیانی و ادبی آیات و شرح معانی واژگان، گزیده‌ای است برگرفته از تفاسیر معتبری همچون طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن‌کثیر، البحر المحیط و...

مؤلف: محمّد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی شریعت و مطالعات اسلامی
دانشگاه ملک عبدالعزیز ـ مکّه‌ی مکرّمه

مترجم: سیّد محمد طاهر حسینی

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶ - م.
صفوةالتفاسیر/ تالیف محمدعلی الصابونی؛ ترجمه محمدطاهر حسینی.-
تهران: احسان، ۱۳۸۲.
۴ج.
ISBN 964-356-279-4 (دوره)
ISBN 964-356-285-9 (ج.۲) ISBN 964-356-284-0 (ج.۱)
ISBN 964-356-286-7 (ج.۳) ISBN 964-356-287-5 (ج.۴)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱. تفسیر سوره فاتحه تا پایان سوره انعام. --ج.۲. تفسیر سوره اعراف تا پایان سوره انبیاء .--ج.۳. تفسیر سوره حج تا پایان سوره زخرف .--ج.۴. تفسیر سوره دخان تا سوره ناس.-
۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف.حسینی، محمدطاهر، ۱۳۰۹ - ۱۳۸۲-، مترجم. ب.عنوان.
BP ۹۸/ ۲ص ۷۰۴۱ ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران م۸۲-۲۸۹۵۱

محمدعلی صابونی

صفوةالتفاسیر

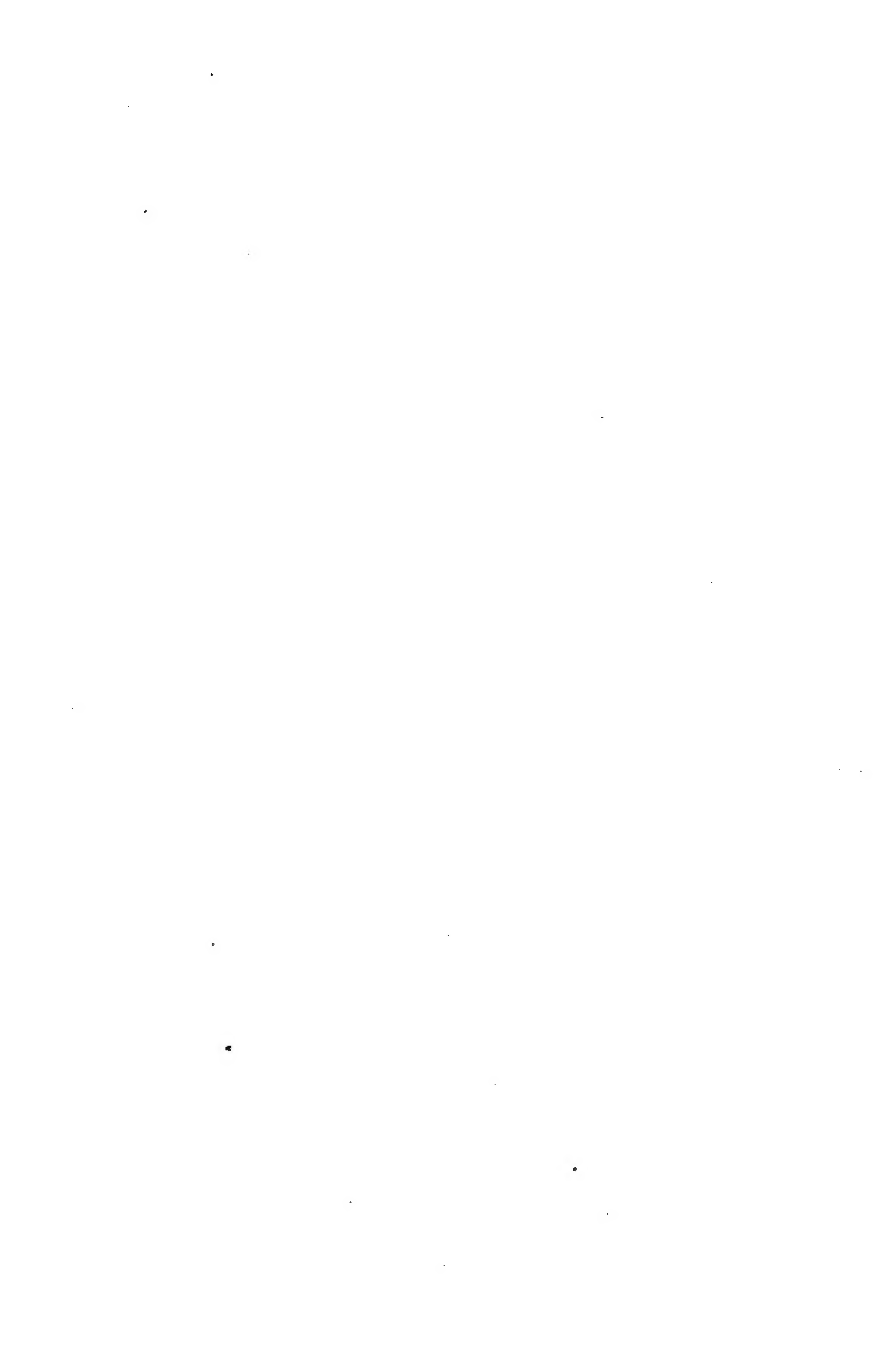
مترجم: سید محمدطاهر حسینی

● ناشر:	نشر احسان
● تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
● نوبت چاپ:	اول - ۸۳
● ویراستار:	قادر قادری
● نمونه خوان:	امین علیپور
● حروفچینی:	حروفچینی احمد - سنندج
● صفحه‌آرایی:	خانم آتش‌رزان
● چاپ:	اسوه - قم
● شابک دوره:	ISBN: 964-356-279-4 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۷۹-۴
● شابک ج ۴:	ISBN: 964-356-286-7 / ۹۶۴-۳۵۶-۲۸۷-۵


نشر احسان

فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۹۵۲۴۰۲
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - شمارهٔ ۱/۱۱ - تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵





فهرست

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی دخان در مکه نازل شده و اهداف دیگر سوره‌های مکی را برای مستحکم کردن عقیده و تثبیت پایه‌های ایمان، توحید و رسالت، و زنده شدن مورد بحث قرار می‌دهد.

* سوره‌ی شریف با بحث درباره‌ی قرآن عظیم - یعنی معجزه‌ی جاودانی - و پایداری و جاودان ماندن آن تا روزی که میراث زمین و ساکنان آن به خدا برمی‌گردد، آغاز شده است. و این‌که خدا قرآن را در شبی پربرکت و بالاتر از تمام شب‌های عمر یعنی «شب‌قدر» نازل کرده است. و شرف و فضیلت آن را برای نازل کردن آخرین کتب آسمانی بر خاتم پیامبران، حضرت محمد ﷺ برگزیده است.

* بعد از آن در مورد موضع‌گیری مشرکان در مقابل این قرآن به بحث پرداخته، که با وجود روشنی دلایل و درخشان بودن براهینش و با وجود این‌که آنان را از عذاب شدید برحذر داشته است، باز آنها در مورد آن در تاریکی شک و تردید فرو رفته‌اند.

* بعد از آن به بحث درباره‌ی قوم فرعون پرداخته، و عذاب و آزاری را یادآور شده است که در نتیجه‌ی گردنکشی و تبهکاری گریبان‌گیر آنها شد. و درباره‌ی آثاری که بعد از نابودی از خود به جا گذاشتند، از قبیل کاخ‌ها و منازل و باغ و بستان‌ها و رودخانه و چشمه‌سارها، سخن به میان آورده، و درباره‌ی میراث بنی‌اسرائیل به بحث پرداخته است. بعد از آن از آوارگی و نابودی آنان سخن گفته است که به سبب نافرمانی و عدم اطاعت از اوامر خدا برای آنان پیش آمد.

* سوره مشركين قريش را مورد بحث قرار داده، كه حشر و نشر را انكار كرده و دوباره زنده شدن را بعيد می‌دانستد، و به همين دليل پيامبر را تكذيب كردند. و در سوره آمده است كه اين تكذيب‌كنندگان در نظر خدا از ملت‌های گردنكش پيشين بزرگتر و ارجمندتر نيستند، و سنت و روش خدا در نابود كردن گردنكشان مجرم تخلف‌ناپذير است.

* سوره با بيان سرانجام نيكان و سرنوشت تبهكاران، با استفاده از روش ترغيب و تهديد و مژده دادن و برحذر داشتن، پايان يافته است.

نامگذاری سوره: سوره به نام سوره‌ی «دخان» موسوم است؛ چون خدا آن را دليل ترساندن كفار قرار داده است؛ زيرا آنها به سبب اين‌كه پيامبرﷺ را تكذيب كردند با قحطی و گرسنگی مواجه شدند و خدا دخان را بر آنان فرستاد. تا جايی كه نزديک بود نابود شوند، و بعد از آن خدا به بركت دعای پيامبرﷺ آنها را نجات داد.

* * *

خداوند متعال می‌فرمايد:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ وَ ٱلْكِتَابِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾ أَمْراً مِّنْ عِندِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٦﴾ رَبِّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾ فَٱرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى ٱلنَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾ رَبَّنَا ٱكْشِفْ عَنَّا ٱلْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكْرَىٰ وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾ إِنَّا كَاشِفُوا ٱلْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ ٱلْبَطْشَةَ ٱلْكُبْرَىٰ إِنَّا

مُنتَقِمُونَ ﴿۱۶﴾ وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿۱۷﴾ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۸﴾ وَ أَن لَاتَعْلُوا عَلَى اللهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۱۹﴾ وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ ﴿۲۰﴾ وَ إِن لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿۲۱﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ ﴿۲۲﴾ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلاً إِنَّكُم مُتَّبَعُونَ ﴿۲۳﴾ وَ اتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنَّهُمْ جُندٌ مُغْرَقُونَ ﴿۲۴﴾ كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۲۵﴾ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿۲۶﴾ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿۲۷﴾ كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْماً آخَرِينَ ﴿۲۸﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿۲۹﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿**یفرق**﴾ جدا می‌شود و بیان می‌گردد. ﴿**ارتقب**﴾ منتظر باش. ﴿**یغشی**﴾ می‌پوشاند، فرا می‌گیرد. ﴿**نبطش**﴾ آن را به تندی می‌گیریم. ﴿**فتنا**﴾ آزمایش و امتحان کردیم. ﴿**تعلوا**﴾ تکبر و گردن‌فرازی و ستمگری می‌کند. ﴿**عذت**﴾ به خدا پناه بردم. ﴿**أسر**﴾ شب‌روی کن. ﴿**رهوا**﴾ آرام، ساکن. ﴿**منظرین**﴾ مهلت داده شدگان. ﴿**نعمة**﴾ نعمت به فتح نون به معنی فراخی زندگی است و به کسر نون به معنی منت است.

سبب نزول: از ابن مسعود روایت شده است که وقتی قریش کار را بر پیامبر ﷺ دشوار کردند پیامبر ﷺ دعا کرد که سال‌های سختی همچون سال‌های حضرت یوسف برای آنان پیش بیاید، آنگاه با مصیبت قحطی و سختی معیشت روبرو شدند. تا جایی که به خوردن استخوان پرداختند. در آن حال وقتی یک نفر به آسمان نگاه می‌کرد از بس که زندگیش سخت بود، هاله‌ای از دود را می‌دید، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**فارتقب یوم تأتی السمآء بدخان مبین**﴾ را نازل کرد. پس نزد پیامبر ﷺ آمده و گفتند: یا رسول‌الله! برای قوم «مضر» باران طلب کن. پیامبر بارانی را طلب کرد و باران آمد، آنگاه آیه‌ی ﴿**إنا کاشفوا العذاب قلیلا إنکم عابدون**﴾ نازل شد. اما به محض این‌که در رفاه و آسایش قرار گرفتند،

به حالت اول برگشتند. لذا خدا آیه‌ی ﴿یوم نبطش البطشه الکبری إنا منتقمون﴾ را نازل کرد.[۱]

تفسیر: ﴿حم﴾ حروف مقطعه برای یادآوری اعجاز قرآن آمده و قبلا بیان شده است.[۲] ﴿و الکتاب المبین﴾ قسم می‌خورم به قرآن روشن و جلی، و جداکننده‌ی راه هدایت از راه گمراهی، روشن در اعجاز، واضح در احکامش. جواب قسم عبارت است از: ﴿إنا أنزلناه فی لیلة مبارکه﴾ ؛ یعنی قرآن را در شبی با فضیلت و کرم، یعنی شب قدر و در ماه رمضان نازل کردیم: ﴿شهر رمضان الذی أنزل فیه القرآن﴾. ابن جزی گفته است: کیفیت نزول آن چنین است: در آن شب آن را به آسمان دنیا نازل کرد و بعداً جبرئیل آن را کم‌کم بر پیامبرﷺ نازل کرد.[۳] بنا به قول ضعیفی ابتدای نزولش را در شب قدر شروع کرد. قرطبی گفته است: از این رو شب را به برکت توصیف کرده است که در آن شب خیر و برکت و ثواب را بر بندگان نازل می‌کند.[۴] ﴿إنا کنا منذرین﴾ تا به وسیله‌ی آن خلق را برحذر بداریم؛ زیرا عادت ما چنین است که خلق را بدون انذار نگذاریم تا بر آنان اقامه‌ی حجت شده باشد. ﴿فیها یفرق کل أمر حکیم﴾ در شب قدر تمام امور مهم و استوار از قبیل روزی و اجل بندگان معلوم و مشخص می‌شود، و بعد از آن تبدیل و تغییرپذیر نیست. ابن‌عباس گفته است: یعنی امور دنیا را از قبیل حیات و مرگ و روزی تا سال بعد مشخص می‌کند. مفسران گفته‌اند: یعنی خدای متعال در شب قدر ماجرای آن سال از جمله روزی و اجل بندگان و تمام امور خیر و شر و نیک و بد آنان را از لوح محفوظ پاک می‌کند. تا جایی که انسان در بازار به‌کار می‌پردازد و ازدواج می‌کند و دارای فرزند می‌شود، در حالی که اسمش جزو مرده‌ها ثبت شده است.[۵] ﴿أمر من عندنا﴾ تمام آنچه را در آن شب مقدر و

۱ـ بخاری این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.

۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

۳ـ التسهیل ۴/۳۴.

۴ـ قرطبی ۱۲۶/۶.

۵ـ شیخ‌زاده ۳/۳۱۰.

مقرر می‌داریم، و تمام امور بندگان را که به فرشتگان وحی می‌کنیم، عموماً از جانب ما و با آگاهی و تدبیر ما حاصل می‌شود. ﴿إنا كنا مرسلين﴾ ما پیامبران را با شرایع الهی برای هدایت و ارشاد به سوی انسان می‌فرستیم. ﴿رحمة من ربك﴾ این امر به خاطر مهر و محبت و رحمت پروردگار نسبت به بندگان صورت می‌گیرد. در البحر آمده است: قرار دادن اسم ظاهر ﴿ربك﴾ در جای ضمیر «رحمة منا» نشان‌دهنده‌ی این است که ربوبیت خدا مقتضی مهر و محبت نسبت به پرورش یافتگان است.[1] ﴿إنه هو السميع العليم﴾ همو است که گفته‌ی بندگان را می‌شنود و به اعمال و احوال آنان آگاه است. ﴿رب السموات و الأرض و ما بينهما إن كنتم موقنين﴾ اگر اهل ایمان و یقین می‌باشید بدانید هر آن‌که قرآن را نازل کرده است همو پروردگار آسمان‌ها و زمین و خالق و مالک آنها و ساکنان آنها می‌باشد. ﴿لا إله إلا هو يحيي و يميت﴾ جز او پروردگاری نیست و جز او معبودی نیست؛ زیرا همو به صفات جلال و کمال متصف است و همو مرده را زنده می‌کند و زنده‌ها را می‌میراند. ﴿ربكم و رب آبائكم الأولين﴾ همو خالق شما و خالق ملت‌های پیشین و قبل از شما می‌باشد. رازی گفته است: منظور از این آیه این است که وقتی نازل‌کننده و فرستنده به چنین جلال و عظمتی موصوف باشد، نازل شده و فرستاده شده ـ که قرآن باشد ـ در غایت شرف و رفعت قرار دارد.[2] ﴿بل هم في شك يلعبون﴾ بلکه آنها در ایمانی که ابراز می‌دارند، و در این‌که می‌گویند: خدا خالق ما می‌باشد، صادق نیستند و یقین ندارند، بلکه در مورد بعث و جزا شک و تردید دارند، پس آنها به بازی و تمسخر و ریشخند می‌پردازند. شیخ زاده گفته است: از خطاب به غایب التفات به عمل آورده و می‌فرماید: ﴿بل هم في شك يلعبون﴾ تا بدین ترتیب آنها را تحقیر کند و آنان را از موقعیت خطاب دور نماید؛ زیرا اهل شک و تردید می‌باشند و افعال آنها عبارت است از ریشخند و بازیچه؛ زیرا آنها

۱ـ البحر ۸/۳۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۴۱.

به دلایل قطعی توجه نکرده و حق و باطل و مضر و مفید را تشخیص نداده‌اند.[۱] بعد از این‌که یادآور شد که وضع آنها عبارت است از حماقت و گردنکشی، به سوی حبیب خود یعنی محمد ﷺ رو آورد و او را دلداری داده و نومیدی از ایمان آوردن آنها را به او یادآور شد و فرمود: ﴿فارتقب یوم تأتی السمآء بدخان مبین﴾ ای محمد! منتظر باش آنها روزی در عذاب خواهند بود که دودی غلیظ چهره‌ی آسمان را به صورتی روشن و آشکار فرا می‌گیرد به‌طوری که هر کس آن را می‌بیند. ابن‌عباس گفته است: وقتی پیامبر ﷺ از قریش زیاد اذیت و آزار دیدند، دست دعا به درگاه خدا بلند کرد و گفت: «بار خدایا! عذابت را بر قوم «مضر» تشدید فرما، و سال‌هایی مانند سال‌های یوسف بر آنان مقرر فرما». آنگاه با تنگی معیشت و قحطی مواجه شدند، تا جایی که مردار را خوردند، و دود آن‌طور شدید شد که انسان با برادر خود صحبت می‌کرد و صدایش را می‌شنید اما از بس که دود شدید و غلیظ در بین آسمان و زمین پخش و منتشر شده بود، او را نمی‌دید. بعد از آن ابن‌مسعود گفته است: پنج علامت از علامت‌های قیامت تاکنون به تحقق پیوسته‌اند: «الدخان، الروم، القمر، البطشه، و اللزام».[۲] ابن‌عباس گفته است: دخان هنوز متحقق نشده است بلکه از علائم قیامت است. و کمی قبل از قیامت می‌آید، به مؤمن مانند زکام اصابت می‌کند. اما سر کافران و منافقان را داغ می‌کند و آن را می‌پزد. تا جایی که سر هر یک از آنها بسان کله‌پاچه پخته می‌شود، و مانند مست می‌دود و تلوتلو می‌خورد. در حالی که دود سینه‌اش را پر می‌کند و از بینی و دو گوش و عقبش بیرون می‌آید.[۳] ﴿یغشی الناس هذا عذاب ألیم﴾ دخان تمام کفار قریش را از هر سو فرا می‌گیرد و وقتی

۱ـ شیخ زاده ۳/۳۱۱. ۲ـ البحر ۸/۳۴.

۳ـ گفته‌ی ابن مسعود روشن‌تر است و ابوسعود آن را برگرفته و گفته است: سیاق نظم قرآن کریم چنان مقتضی است. و ابن‌کثیر هر دو نظر را ادا کرده و سپس رأی ابن‌عباس را ترجیح داده و گفته است: در آنچه که آورده است دلایل قانع‌کننده مقرر است وانگهی دخان جزو علایم منتظره می‌باشد و ظاهر قرآن نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. ابن‌کثیر ۱۳/۳۰۰.

دخان به آنها اصابت می‌کند، می‌گویند: این است عذاب دردناکی است. ﴿ربنا اکشف عنا العذاب إنا مؤمنون﴾ فریاد کمک‌طلبی برمی‌دارند و می‌گویند: خدایا! عذاب را از ما برطرف فرما، اگر آن را دفع کنی به محمد و قرآن ایمان می‌آوریم. بیضاوی گفته است: آنان وعده دادند در صورتی که عذاب از آنان برطرف شود، ایمان بیاورند.[1] ﴿أنى لهم الذكرى﴾ نشان‌دهنده‌ی بعید بودن ایمان آوردن آنان است. کی و چگونه در موقع برطرف شدن عذاب متوجه می‌شوند و پند و عبرت می‌گیرند؟ ﴿و قد جاءهم رسول مبين﴾ در صورتی که پیامبری نزد آنان آمد که رسالتش مطمئن و مشخص بود، و از او پیروی نکردند؟ ﴿ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون﴾ بعد از آن از او روگردان شدند و به او تهمت زده و به او نسبت دیوانگی دادند. آیا از جمعی با چنین اوصافی انتظار می‌رود که از پند و یادآوری متأثر شوند؟ امام فخر گفته است: کفار مکه در مورد پیدایش قرآن از جانب حضرت محمد ﷺ دو نظر داشتند: بعضی می‌گفتند: محمد این سخنان را از یک نفر می‌آموزد، و بعضی دیگر می‌گفتند: محمد مجنون است و جن در حالت اضطرابش این سخنان را بر او القا می‌کند.[2] ﴿إنا كاشفوا العذاب قليلا إنكم عائدون﴾ ما برای مدتی کوتاه عذاب را از شما برطرف می‌کنیم اما شما بعداً به شرک و کفر و عصیانی که بر آن بودید، برمی‌گردید. رازی گفته است: مقصود یادآوری این نکته است که آنها به وعده‌ی خود وفا نمی‌کنند، و آنها در حالت درماندگی دست تضرع و زاری به درگاه خدا بلند می‌کنند، و به محض این‌که خوف و خطر برطرف شود، آنها به کفر و تقلید از پیشینیان باز می‌گردند.[3] ابن‌مسعود گفته است: بعد از این‌که پیامبر ﷺ برای آنان طلب باران کرد و عذاب آنها برطرف شد، آنها به تکذیب پیامبر ﷺ بازگشتند. ﴿يوم نبطش البطشة الكبرى إنا منتقمون﴾ به یاد

۱- بیضاوی ۳/۳۱۲.
۲- تفسیر کبیر ۲۷/۲۴۴.
۳- همان منبع سابق.

بیاور روزی که کفار را به شدت مورد تهاجم قرار داده و از آنها انتقام می‌گیریم. (بطش) به معنی یورش و حمله‌ی تند و شدید است. ابن مسعود گفته است: «البطشة الکـبری» یعنی روز «بدر». و ابن‌عباس گفته است: عبارت است از روز قیامت. ابن‌کثیر گفته است: ظاهر آن است که روز قیامت است، هر چند روز بدر نیز روز «بطش» بود.[1] و رازی گفته است: گفته‌ی دوم صحیح‌تر است؛ زیرا تهاجم روز بدر به این حد نمی‌رسد که به چنین وصفی عظیم موصوف گردد، و چون انتقام کامل فقط در روز قیامت حاصل می‌شود. و به دلیل این‌که آن را به «کبری» توصیف کرده است باید عظیم‌ترین انواع بطش باشد و آن هم فقط در روز قیامت تحقق می‌یابد.[2] بعد از آن کفار قریش را متوجه مصایبی می‌کند که گریبانگیر گردنکشان قوم فرعون شده و می‌فرماید: ﴿و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون﴾ قبل از این مشرکان، قوم فرعون یعنی قبطی‌های مصر را آزمایش کردیم. ﴿و جاءهم رسول کریم﴾ و پیامبری با حسب و نسبی شریف و از گرامی‌ترین بندگان، یعنی حضرت موسی کلیم ـسلام و درود بر او بادـ پیش آنها آمد. ﴿أن أدوا إلی عباد الله﴾ موسی به آنها گفت: بندگان خدا را به من بسپارید و آنها را از عذاب آزاد کنید. منظورش بنی‌اسرائیل بود.[3] مـانند فرموده‌ی ﴿فأرسل معنا بنی‌إسرائیل و لاتعذبهم﴾. ﴿إنی لکم رسول أمین﴾ مـن پیامبری امین هستم و تهمتی بر من وارد نیست. من برای شما ناصح و اندرزگو هستم. نصیحتم را بپذیرید. ﴿و أن لاتعلوا علی الله﴾ و در مقابل خدا تکبر نشان ندهید و از عبادتش سرباز نزنید. ﴿إنی آتیکم بسلطان مبین﴾ همانا من دلیلی واضح و برهانی درخشان به شما ارائه می‌دهم که هر عاقلی به آن اعتراف می‌کند. ﴿و إنی عذت بربی و ربکم أن ترجمون﴾ و من به خدا پناه می‌برم و خود را در پناه او قرار می‌دهم از این‌که مـرا بـه قـتل بـرسانید.

۱ـ مختصر ۳/۳۰۲.　　۲ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۴۴.

۳ـ این نظر مجاهد است و در التسهیل آن را اختیار کرده است و از ابن‌عباس روایت شده است؛ یعنی ای بندگان خدا! طاعت و ایمان را به من ادا کنید.

قرطبی گفته است: گو این‌که او را به قتل تهدید کرده بودند که به خدا پناه برد.[۱] ﴿و إن لم تؤمنوا فاعتزلون﴾ و اگر در مقابل دلیلی که به شما ارائه دادم، مرا تصدیق نمی‌کنید و به خدا ایمان نمی‌آورید، دست از آزار من بردارید و مرا آزاد بگذارید و از سر راهم کنار بروید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی به من تعرض و پرخاش نکنید و بگذارید کار به صورت مسالمت‌آمیز برگزار شود، تا خدا در بین ما حکم کند.[۲] ﴿فدعا ربه أن هؤلاء قوم مجرمون﴾ بعد از آنکه او را تکذیب کردند، در پیشگاه خدا دعا کرد و گفت: خدایا! اینها جمعی مجرم و تبهکارند، از آنها انتقام بگیر. ﴿فأسر بعبادی لیلا إنكم متبعون﴾ در کلام قسمتی حذف است و تقدیر آن چنین است: «فأوحینا إلیه و قلنا له» به او وحی کردیم و گفتیم: شبانه با بنی‌اسرائیل بیرون بروید، پس فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند و همان امر سبب نابودیشان می‌شود. ﴿و اترك البحر رهواً﴾ بعد از این‌که از دریا عبور کردید، دریا را آرام و به حال خود ساکن ترک نمایید. ﴿إنهم جند مغرقون﴾ فرعون و فرعونیان در دریا غرق خواهند شد. در التسهیل آمده است: بعد از این‌که موسی از دریا عبور کرد، خواست آن را با عصایش بزند، تا همان‌طور که شکافته شد، همان‌طور هم به هم آید، اما خدا به او دستور داد همان‌طور که هست آن را آرام ترک نماید تا فرعون و قومش به آن بزنند و در آن غرق شوند.[۳] برای این‌که از شر آنها آسوده گردد و مطمئن شود که بنی‌اسرائیل را درنمی‌یابند، خدای متعال خبر آن را به او داد. بعد از آن خدا از نابودی آنها خبر داد و فرمود: ﴿کم ترکوا من جنات و عیون﴾ «کم» برای تکثیر است، یعنی باغ و بستان و ثروت و رودخانه و چشمه‌سارهای بسیاری را از خود به جا گذاشتند. ﴿و زروع و مقام کریم﴾ و مزارع و کشتزارهای متعدد را به جا گذاشتند که در آن انواع کاشتنی قرار داشت، و مجالس و منازلی

۱ـ قرطبی ۱۳۵/۱۶. ۲ـ مختصر ۳۰۲/۳.

۳ـ التسهیل ۳۵/۴.

بس زیبا و باشکوه را نیز به جا گذاشتند. قتاده گفته است: ﴿و مقام کریم﴾ همان اماکن نیکو و قشنگ و سرسراها و منازل مسکونی و غیره است.[1] ﴿و نعمة کانوا فیها فاکهین﴾ و رفاه و فراخی معیشت را در کمال نیکویی و طراوات که از آن لذت می‌بردند، و از آن شاد و مسرور بودند، از خود به جا نهادند. امام فخر گفته است: خدای متعال یادآور شده است که آنها بعد از غرق شدن این پنج چیز را از خود به جا گذاشتند که عبارت بودند از: باغ‌ها، چشمه‌سارها، کشتزارها، و مقام کریم، یعنی خانه و منازل باشکوه. ﴿و نعمة العیش﴾ به فتح نون یعنی زندگی نیکو و تر و تازه و باطراوت.[2] ﴿کذلك و أورثناها قوما آخرین﴾ با آنها چنان کردیم و آنان را نابود کردیم و ملک و سرزمین آنان را به قومی دیگر دادیم، به جمعی دادیم که زیر دست قبطی‌ها برده بودند، و آنها عبارت بودند از بنی‌اسرائیل. ابن‌کثیر گفته است: منظور از آنها بنی‌اسرائیل است که ـ بعد از غرق شدن فرعون و قومش ـ بر سرزمین قبطی‌ها و دیار مصر تسلط پیدا کردند. همان‌طور که خدا می‌فرماید: ﴿و أورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الأرض و مغاربها التی بارکنا فیها﴾. و در جای دیگر گفته است: ﴿و أورثناها بنی إسرائیل﴾.[3] ﴿فما بکت علیهم السمآء و الأرض﴾ هیچ‌کس به خاطر فقدان آنها افسرده نشد، و احدی از مرگ آنان متأثر نگشت. ﴿و ما کانوا منظرین﴾ و به آنها مهلت داده نشد، بلکه کیفرشان در دنیا تعجیل شد. قرطبی گفته است، عرب در موقع مرگ فردی بزرگ و سرشناس می‌گویند: «آسمان و زمین بر او گریستند». یعنی مصیبت همه چیز را فرا گرفت و زمین و آسمان و باد و برق را به گریه آورد. شاعر گفته است:

فیا شجر الخابور مالك مورقاً كأنك لم تجزع لموت طریف

«ای درخت خابور! چه شده که برگ درآورده‌ای؟ انگار از مرگ ظریف افسرده نیستی».

۱ـ البحر ۸/۳٦. ۲ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۴٦.

۳ـ مختصر ۳/۳۰۳.

و این بیان به طریق تمثیل و تخیل برای مبالغه می‌آید، که لزوم جزع و فزع را بر او می‌رساند؛ یعنی آنها نابود شدند و احدی مصیبت آنان را بزرگ ندانست، و فقدان آنها اثری نداشت، و بنا به قول ضعیفی در اینجا مضاف محذوف است؛ یعنی ساکنان آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند.(۱)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿۳۰﴾ مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿۳۱﴾ وَ لَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۳۲﴾ وَ آتَيْنَاهُم مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ﴿۳۳﴾ إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿۳۴﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ﴿۳۵﴾ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۶﴾ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۳۷﴾ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿۳۸﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۰﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَوْلًى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾ إِلَّا مَن رَحِمَ اللّٰهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۴۲﴾ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ﴿۴۳﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿۴۴﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿۴۵﴾ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ﴿۴۶﴾ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿۴۷﴾ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿۴۸﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿۴۹﴾ إِنَّ هٰذَا مَا كُنتُم بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿۵۰﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿۵۱﴾ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۵۲﴾ يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿۵۳﴾ كَذٰلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿۵۴﴾ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴿۵۵﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿۵۶﴾ فَضْلاً مِن رَبِّكَ ذٰلِكَ

۱- قرطبی ۱۳۹/۱٦.

هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٥٧﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾ فَٱرۡتَقِبۡ إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: خداوند متعال بعد از این‌که نابود کردن فرعون و فرعونیان را بیان کرد به دنبال آن نیکی و احسانش را نسبت به بنی‌اسرائیل یادآور شد، تا در مقابل نیکی و احسان پروردگار خود سپاسگزار باشند، بعد از آن کفار مکه را از انتقام خدا برحذر داشت. و با بیان حال شقاوتمندان و نیکبختان در روز حساب و جزا، سوره پایان یافته است.

معنی لغات: ﴿**عالیا**﴾ متکبر و ستمگر. ﴿**بلاء**﴾ امتحان و آزمایش. ﴿**منشرین**﴾ زنده شدگان بعد از مرگ. ﴿**قوم تبع**﴾ ملوک یمن. اهل یمن پادشاهانشان را «تبابعه» می‌نامیدند. جوهری می‌گوید: «تبابعه» پادشاهان یمن هستند و مفرد آن «تُبَّع» است.[1] و اهل لغت می‌گویند: «تبع» لقب پادشاهان یمن بوده است، همانند «قیاسره» که لقب پادشاهان روم، و «اکاسره» لقب پادشاهان فارس، و «خلفا» لقب پادشاهان مسلمان بوده است.[2] ﴿**الأثیم**﴾ گناهکار، ناپاک. ﴿**اعتلوه**﴾ او را کشیدند و سوقش دادند. ﴿**سندس**﴾ دیباج نازک. ﴿**إستبرق**﴾ دیباج ضخیم. ﴿**عین**﴾ دختران دارای چشمان درشت. ﴿**ارتقب**﴾ منتظر باش. ﴿**یوم الفصل**﴾ روز قیامت. ﴿**مولی**﴾ یاور. ﴿**المهل**﴾ مس ذوب شده.

تفسیر: ﴿**و لقد نجینا بنی‌إسرائیل من العذاب المهین**﴾ به خدا قسم بنی‌اسرائیل را از عذاب سخت. و بسیار اهانت‌آور و خفت‌آمیز، یعنی کشتن پسران و زنده نگه‌داشتن زنانشان و خسته کردنشان در اعمال شاق، نجات دادیم و رهانیدیم. ﴿**من فرعون إنه کان عالیا**

۱ـ الصحاح ماده‌ی تبع.

۲ـ قرطبی ۱۶/ ۱۴۴.

من المسرفین﴾ آنها را از گردنکشی و ستمگری فرعون نجات دادیم، که متکبر و ستمکار بود و در طغیان و گردنکشی و تبهکاری از حد تجاوز کرده بود. صاوی گفته است: این از جمله برشمردن نعمت‌هایی است که به بنی‌اسرائیل عطا کرده بود و مقصود از آن تسلی‌خاطر و مژده دادن به پیامبر ﷺ است که خود او و قومش را از دست مشرکین نجات خواهد داد؛ زیرا آنها در ستمکاری به پای فرعون نرسیده‌اند.[1] **﴿و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین﴾** با آگاهی به این‌که استحقاق چنان شرفی را دارند، آنان را بر تمام انسان‌های زمان خود برگزیدیم. قتاده گفته است: یعنی بر تمام اهل زمان خودشان برتری یافتند نه بر امت محمد ﷺ؛ زیرا خدا در مورد امت حضرت محمد ﷺ فرموده است: **﴿کنتم خیر أمة أخرجت للناس﴾**. **﴿و آتیناهم من الآیات مافیه بلاء مبین﴾** دلایل و براهین و خوارق عاداتی به آنها دادیم که برای اهل تدبیر و اندیشه و بصیرت متضمن آزمایشی آشکار و جلی می‌باشد. رازی گفته است: آیات و دلایلی از قبیل شکافتن دریا و سایه انداختن ابر بر آنها و نازل کردن گز و انگبین و مرغ بریان و سایر آیات درخشان را به آنان عطا کرد که خدا آن را به احدی دیگر نداد.[2] **﴿إن هؤلآء لیقولون إن هی إلا موتتنا الأولی﴾** کفار قریش می‌گویند: جز یک‌بار نخواهیم مرد و آن یک‌بار هم عبارت است از مرگ اول در این دنیا. و گفته‌ی **﴿هؤلاء﴾** متضمن تحقیر و خواری آنها می‌باشد. مفسران گفته‌اند: بحث سوره در اول درباره‌ی کفار مکه بود، و داستان فرعون و فرعونیان به این علت به میان آمد که در زمینه‌ی اصرار بر گمراهی و کفر مانند کفار قریش بودند، پس دوباره به بحث درباره‌ی کفار قریش برگشته است. و غرض از گفته‌ی **﴿إن هی إلا موتتنا الأولی﴾** عبارت است از انکار کردن زنده شدن. انکار گفته‌اند: وقتی ما مردیم، دیگر زنده شدن و حیات و حشر و نشری در کار نیست. بعد آن را به صراحت آورده و می‌گویند: **﴿و ما نحن بمنشرین﴾** و ما

۱ـ صاوی ۶۰/۴۸.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۴۸/۲۷.

زنده نمی‌شویم. ﴿فأتوا بآبائنا إن كنتم صادقين﴾ برای درمانده کردن، پیامبرﷺ و مؤمنان را مخاطب قرار داده‌اند. یعنی اگر راست می‌گویید که حیاتی بعد از این حیات مقرر است، پدران ما را زنده کنید تا خبر آن را به ما بدهند. امام فخر گفته است: کفار مکه در مورد نفی حشر و نشر چنین استدلال کرده و گفته‌اند: اگر حشر و نشر ممکن و معقول است، پس پدران مرده‌ی ما را زنده کنید تا در مورد درستی ادعای شما راجع به حشر و نشر روز قیامت، برای ما دلیل باشد.[۱] و قرطبی گفته است: گوینده‌ی این سخن ابوجهل بود، او به پیامبرﷺ گفت: ای محمد! اگر در گفته‌ی خود صادق هستی، دو نفر از پدران ما را زنده کن. اول قصی بن کلاب که مردی راستگو بود، تا از او بپرسیم بعد از مرگ چه می‌شود؟[۲] ﴿أهم خير أم قوم تبع﴾ استفهام برای انکار و متضمن تهدید است. یعنی آیا این مشرکان نیرومندترند، یا اهل سبا و شاهان یمن که از کفار مکه ثروت و نعمتی بیشتر داشتند؟ ﴿و الذين من قبلهم أهلكناهم﴾ یا ملت‌های ستمکار و تجاوزگر پیشین که آنها را نابود کردیم و سرزمینشان را ویران ساختیم و آنها را در اطراف پراکنده نمودیم؟ ابوسعود گفته است: منظور از آنها عاد و ثمود و سایر ستمکاران سرسخت مانند آنها می‌باشد، که دارای نیروی قوی بودند. آنها از اینها نیرومندتر بودند، در صورتی که با آن همه قدرت و نیرو، خدا آنها را نابود کرد، پس نابود کردن اینها به طریق اولی تحقق‌پذیر است.[۳] ﴿إنهم كانوا مجرمين﴾ تعلیل نابود کردن آنها می‌باشد. یعنی به سبب جرم و تبهکاری آنها را نابود و تار و مار کردیم. متضمن وعید و تهدید برای قریش است. که خدا با آنها همان کار می‌کند که با قوم تبع و تکذیب‌کنندگان کرد. بعد از آن دلایل حشر را یادآور می‌شود که عبارت است از آفرینش حکیمانه‌ی عالم، و فرمود: ﴿و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بينهما لاعبين﴾

۱ـ تفسیر کبیر ۲۴۹/۲۷.
۲ـ قرطبی ۱۴۴/۱۶.
۳ـ ابوسعود ۵۵/۵.

کائنات و مخلوقات بدیع مکنون در آن را برای شوخی و بیهوده خلق نکردیم. ﴿و ما خلقناهما إلا بالحق﴾ آسمان و زمین و مخلوقات ما بین آن دو را جز به حق و عدالت هستی نداده‌ایم، تا نیکوکار را مطابق نیکیش و تبهکار را مطابق تبهکاریش پاداش یا کیفر بدهیم. ﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾ اما اکثر انسان‌ها این را نمی‌دانند، در نتیجه حشر و جزا را انکار می‌کنند. مفسران گفته‌اند: خدا انسان را خلق کرد و وسیله و اسباب سامان یافتن معیشت آنها را از جمله آسمان و زمین و مصنوعات و مخلوقات عجیب و بدیع مابین آن دو را خلق کرد، و آنگاه آنها را به ایمان و طاعت مکلف نمود، بعضی ایمان آوردند و بعضی هم کافر شدند. بنابراین اگر منزلگاه کیفر و جزا نباشد، خلق این عالم بیهوده می‌شود. و خدای متعال از آن منزه است، از این رو گفته است: ﴿إن یوم الفصل میقاتهم أجمعین﴾ روز قیامت روز محاسبه‌ی تمام خلایق است. و به ﴿یوم الفصل﴾ موسوم شده است؛ چون در آن روز خدا حق و باطل را از هم جدا می‌کند که فرموده است: ﴿یوم القیامة یفصل بینکم﴾. ﴿یوم لایغنی مولی عن مولی شیئا و لاهم ینصرون﴾ در آن روز پرهراس هیچ خویشی از خویش خود و هیچ دوستی عذاب را از دوست خود دفع نمی‌کند. و هیچ کس برای دیگری فایده و نصرتی ندارد هر چند که نزدیک هم باشند: ﴿یا أیها الناس اتقو ربکم و اخشوا یوما لایجزی والد عن ولده و لامولود هو جاز عن والده شیئا﴾. ﴿إلا من رحم الله﴾ استثناء متصل است. یعنی نزدیکان از یکدیگر عذاب دفع نمی‌کنند. جز مؤمنان که اجازه دارند برای یکدیگر شفاعت کنند.[1] و بنا به قول ضعیفی استثناء منقطع است؛ یعنی اما آنکه خدا به او رحم کند، شفاعت می‌کند و شفاعتش مفید واقع می‌شود. ابن‌عباس گفته است: منظورش مؤمن است که پیامبران و فرشتگان برای مؤمن شفاعت می‌کنند.[2] ﴿إنه هو العزیز الرحیم﴾ حتما خدا از دشمنان انتقام می‌گیرد و به دوستان رحم و رأفت

۱ـ البحر ۳۹/۸.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۵۱/۲۷.

دارد. بعد از این‌که دلایل قیام قیامت را ذکر کرد، به دنبال آن وصف آن روز پرهراس را یادآور شد. اول وعید و تهدید کفار را بیان کرد و بعد از آن وعده به نیکان را بازگفت تا ترهیب و ترغیب را با هم آورده باشد، و فرمود: ﴿إن شجرة الزقوم طعام الأثیم﴾ این درخت ناپاک، درخت زقوم که از قعر جهنم می‌روید، خوراک هر بدکار و فاجری می‌باشد، و جز آن خوراکی ندارد. ابوحیان گفته است: «أثیم» صفت مبالغه می‌باشد و به معنی «کثیر الاثم» است و به مشرک تفسیر شده است.[1] ﴿کالمهل یغلی فی البطون﴾ در زشتی و پلیدیش، وقتی انسان آن را بخورد مانند مس ذوب شده بی‌نهایت داغ است و در شکم می‌جوشد. ﴿کغلی الحمیم﴾ مانند آب جوشیده، بسیار داغ است. قرطبی گفته است: درخت زقوم درختی است که خدا آن را در جهنم خلق کرده و از آن به نام درخت ملعونِ نفرین شده نام برده است. وقتی دوزخیان گرسنه شوند به ناچاری به آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند، در شکم آنان بسان آب جوشیده می‌جوشد. و خدا جریان آن را در شکم آنان به «مهل» یعنی مس مذاب تشبیه کرده است. منظور از اثیم، تبهکار مجرم یعنی ابوجهل است؛ چون می‌گفت: محمد در جهنم به ما وعده‌ی زقوم می‌دهد، زقوم همان مخلوط کره و خرما می‌باشد،[2] آنگاه کره و خرما را می‌آورد و به عنوان استهزا و تمسخر به کلام خدا، به یارانش می‌گفت: بیایید زقوم بخورید. ﴿خذوه فاعتلوه إلی سواء الجحیم﴾ به نگهبانان جهنم می‌گویند: این تبهکار ناپاک و پست را بگیرید و کشان‌کشان او را به قعر جهنم برانید. ﴿ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم﴾ آنگاه از عذاب آب جوشان بر سر این نابکار بریزید. ﴿ذق إنك أنت العزیز الکریم﴾ به صورت ریشخند و اهانت به او گفته می‌شود: این عذاب را بچش، تو همام مقتدر و مکرم هستی! عکرمه گفته است: باری پیامبرﷺ به ابوجهل رسید و گفت: خدا به من دستور داده است که به تو بگویم:

۱ـ البحر ۳۹/۸.
۲ـ قرطبی ۱۴۹/۱۶.

﴿أولی لك فأولی﴾ ابوجهل گفت: مرا به چه چیزی تهدید می‌کنی! به خدا قسم نه تو و نه خدایت نمی‌توانید هیچ کاری با من بکنید، من پرقدرت‌ترین فرد این دره بر قوم خود هستم. در روز بدر خدا او را کشت و او را خوار و خفیف کرد و این آیه نازل شد.[۱] ﴿إن هذا ما کنتم به تمترون﴾ این همان عذابی است که در دنیا در مورد آن شک و تردید داشتید، پس حالا آن را بچشید. ﴿أفسحر هذا أم أنتم لاتبصرون﴾ به اعتبار معنی، آیه به صورت جمع آمده است؛ زیرا منظور جنس تبهکار است. بعد از این‌که احوال دوزخیان را یادآور شد، به دنبال آن به ذکر احوال بهشتیان پرداخته و می‌فرماید: ﴿إن المتقین فی مقام أمین﴾ آنان که از خدا می‌ترسند و در دنیا با انجام دادن اوامر او و اجتناب از نواهیش راه پرهیزگاری را در پیش گرفته‌اند، در قرارگاه ایمن از آفات و ناملایمات، یعنی در بهشت جا خواهند داشت. از این رو گفته است: ﴿فی جنات و عیون﴾ در باغ‌ها و بستان‌های باطراوت و چشمه‌سارهای جاری خواهند بود. ﴿یلبسون من سندس و إستبرق﴾ لباس حریر نازک، «سندس» می‌پوشند، و لباس حریر ضخیم «استبرق» به تن می‌کنند. ﴿متقابلین﴾ برای مأنوس شدن با یکدیگر روبروی هم می‌نشینند. ﴿کذلك و زوجناهم بحور عین﴾ این چنین با انواع اکرام از آنها احترام به عمل می‌آوریم، و در بهشت حوریان زیباروی را به عقد آنان در می‌آوریم. بیضاوی گفته است: یعنی آنان را با حورالعین، و حوریان سفید و دارای چشمانی بزرگ قرین و همدم می‌کنیم. «حوراء» یعنی زن سفید اندام، و «عیناء» یعنی زن چشم درشت.[۲] از این جهت خدا نعمت‌های آنان را چنان توصیف کرده است، که باغ‌ها و رودخانه‌ها بهترین و بزرگترین تفریحگاه خاطر انسان بوده که نهان را از غم دور می‌سازند. بعد از آن از حوریان زیباروی نام برده است؛ زیرا به وسیله‌ی آن سعادت و خوشبختی انسان تکمیل می‌شود. گفته‌اند: سه چیز اندوه را از دل بیرون می‌کند:

۱- قرطبی ۱۶/۱۵۱.

۲- بیضاوی ۲/۱۸۲.

«آب، سبزه و صورت زیبا». سپس در بیان نعمت‌ها أفزود و فرمود: ﴿يدعون فيها بكل فاكهة آمنين﴾ از خدمتکاران می‌خواهند انواع میوه‌ها را برای آنان حاضر کنند؛ چون آنها از سیر شدن و ترش کردن و بیماری‌ها در امان می‌باشند. پس در بهشت رنج و بیماری موجود نیست. ﴿لايذوقون فيها الموت إلا الموتة الأولى﴾ استثناء منقطع است، یعنی در بهشت مرگ را نمی‌چشند؛ چرا که در دنیا بار اول مرگ را چشیدند، پس دیگر در آنجا مرگی مقرر نیست، بلکه برای همیشه جاودانه می‌مانند. ﴿و وقاهم عذاب الجحيم﴾ و آنان را از عذاب سخت و دردناک جهنم نجات داد و مصون کرد. ﴿فضلا من ربك﴾ تمام اینها را از فضل و کرم خود به آنها عطا کرده است. ﴿ذلك هو الفوز العظيم﴾ نعمت‌هایی که خدا به آنان داده است کامیابی بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست. ﴿فإنما يسرناه بلسانك لعلهم يتذكرون﴾ از این جهت آن را به زبان شما ـ که زبان عربی است ـ سهل و آسان آورده‌ایم، که شاید آنها پند بگیرند، و به راه راست بیایند. و خواهند دانست که نصرت و پیروزی دنیا و آخرت از آن کیست. متضمن وعده به پیامبر و وعید به مشرکین است. ﴿فارتقب إنهم مرتقبون﴾ منتظر باش تا در روز قیامت خداوند جزای آنان را بدهد. آنان منتظر هستند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿السميع العليم﴾، ﴿العزيز الرحيم﴾ و ﴿العزيز الكريم﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۲ـ ﴿لا إله إلا هو يحيى و يميت﴾ و ﴿إن هى إلا موتتنا الأولى و ما نحن بمنشرين﴾ متضمن طباق‌اند.

۳ـ ﴿إن كنتم موقنين﴾ متضمن تحریک همت بر ایمان و تفکر است.

۴ـ ﴿أن أسر بعباد﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۵ـ ﴿فما بكت عليهم السماء و الأرض﴾ متضمن استعاره است.

۶ـ ﴿فأتوا بآبائنا إن كنتم صادقين﴾ متضمن اسلوب تعجیز است.

۷- ﴿ذق إنك أنت العزيز الكريم﴾ متضمن اسلوب سرزنش و تمسخر است.

۸- ﴿كم تركوا من جنات و عيون و زروع و مقام كريم﴾ شامل اظهار تأسف و حسرت است.

۹- ﴿كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۱۰- ﴿إن شجرة الزقوم طعام الأثيم، كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم، خذوه فاعتلوه إلى سواء الجحيم، ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الجحيم، ذق إنك أنت العزيز الكريم﴾ متضمن سجع رصین و غیرمتکلف می‌باشند.



۴۵ **سوره‌ی جاثیه در مکه نازل شده، جز آیه‌ی ۱۴ که در مدینه نازل شده است و شامل ۳۷ آیه می‌باشد و بعد از سوره‌ی دخان نازل شده است.**

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی جاثیه در مکه نازل شده و مباحث عقیده‌ی اسلامی یعنی ایمان به خدای متعال و یگانگیش، و ایمان به قرآن و نبوت حضرت محمد ﷺ و ایمان به آخرت و بعث و جزا را به‌طور مفصّل مورد بحث و بررسی قرار داده است و محور سوره عبارت است از اقامه‌ی دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان.

* سوره با بحث در مورد منبع و منشأ قرآن شروع شده که عبارت است از خدایی که در ملکش مقتدر است و در خلقت و آفرینش جهان هستی حکیم است، آن‌که قرآن مجید را از روی مهر و رحمت بر بندگان نازل کرده است، تا چراغی پرفروغ فرا راه آنان باشد، و راه سعادت و خیر را برای بشریت روشن گرداند.

* بعد از آن، دلایل منتشر در این گیتی گسترده و بیکران را یادآور شده است. مثلاً، در آسمان‌های شگفت‌انگیز دلایل مقرر است، و در زمین پهناوز آیات موجود است. و در خلق انسان و دیگر جانداران و مخلوقات، و در پشت سر هم آمدن شب و روز و مسخر کردن باد و باران، آیات فراوانی را می‌توان مشاهده نمود. و تمام آنها گواه و گویای عظمت خدا و جلال و عظمت او می‌باشند و قدرت و یگانگیش را نشان می‌دهند. بعد از آن درباره‌ی مجرمان تکذیب‌کننده‌ی قرآن سخن به میان آورده است. آنان که آیات پرفروغش را می‌شنوند، اما جز تکبر و طغیان و گردنکشی چیزی نمی‌اندوزند. و سوره آنها را به عذاب دردناک در اعماق

دوزخ تهدید کرده است.

* سوره درباره‌ی نعمت‌های گرانقدری که خدا به بندگانش داده، سخن به میان آورده است، تا او را سپاسگزار باشند و در مورد نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داشته است بیندیشند، و دریابند که منبع و مصدر این نعمت‌های ظاهری و باطنی تنها ذات خدا می‌باشد، و جز «الله» خالق و روزی‌دهنده‌ای نیست.

* سوره در مورد انواع عطایا و بخشش‌های خدا به بنی‌اسرائیل، و انکار و نافرمانی آنها در مقابل آن همه فضل و احسان زبان گشوده و موضع‌گیری تبهکاران سرکش در مقابل دعوت پیامبران کرام را یادآور شده و روشن کرده است که در بازار عدل و عدالت خدا، مجرمان و نیکوکاران یکسان نبوده و اشرار و رادمردان برابر نیستند. بعد از آن سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده که عبارت است از ستمکاری و برگرفتن هوی و هوس خود به عنوان خدا و معبود، تا این‌که بصیرتشان محو و تیره گشت و هرگز به حق هدایت نشدند.

* و سوره با یادآوری جزای عادلانه‌ی روز قیامت که در آن روز انسان‌ها به دو فرقه تقسیم می‌شوند: گروهی در بهشت جا می‌گیرند و گروهی روانه‌ی دوزخ می‌شوند، خاتمه یافته است.

نامگذاری سوره: سوره به خاطر هول و هراسی که انسان در روز حساب با آن روبرو می‌شود به نام سوره‌ی «جاثیه» موسوم شده است؛ زیرا در آن روز مردم هراسان و آشفته، دست به زانو در انتظار حساب می‌نشینند. و بیم و اضطرابی مردم را فرا می‌گیرد که به خاطر هیچ کس خطور نکرده است: **﴿و ترى كل أمة جاثية، كل أمة تدعى إلى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون﴾**. واقعاً روزی است هراس‌انگیز که موی اطفال از آن سفید می‌شود!



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾ يَسْمَعُ آيَاتِ اللهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَن لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾ وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩﴾ مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾ هٰذَا هُدًى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِن رِجْزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾ اللهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ وَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾ قُل لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللهِ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ وَ آتَيْنَاهُم بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللهِ شَيْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾ هٰذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾﴾



معنی لغات: ﴿**یبث**﴾ پخش و منتشر می‌کند. ﴿**تصریف**﴾ دگرگونی و زیر و رو شدن، تغییر. ﴿**ویل**﴾ کلمه‌ایست که برای عذاب و نابودی به‌کار می‌رود و به معنی «وای» است. ﴿**أفاك**﴾ دروغگو. ﴿**أثیم**﴾ آنکه گناه و جرم فراوان مرتکب می‌شود. ﴿**رجز**﴾ شدیدترین عذاب. ﴿**یصر**﴾ اصرار می‌ورزد. ﴿**یغنی**﴾ نفع می‌دهد و ضرری را دفع می‌کند. از همین مقوله است: ﴿**ما أغنی عني مالیه**﴾. ﴿**بصائر**﴾ دلایل و آثار و نشانه‌ها.

تفسیر: ﴿**حم**﴾ حرف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است.[۱] ﴿**تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم**﴾ این قرآن از جانب خدا آمده است، خدایی که در ملک خود مقتدر و در صنعتش حکیم است و هیچ امری از او صادر نمی‌شود جز بر مبنا و مصلحت بندگان. بعد از آن از دلایل یگانگی و قدرت خود خبر داده و فرموده است: ﴿**إن فی السموات و الأرض لآیات للمؤمنین**﴾ در آفرینش آسمان‌ها و زمین و مخلوقات عجیب و اوضاع بدیع و شگفت‌انگیز و پدیده‌های نوظهوری که در بین آن دو وجود دارند، برای آنان که وجود و یگانگی خدا را تصدیق می‌کنند دلایلی درخشان و دال بر کمال قدرت و حکمت او مقرر است. ﴿**و فی خلقکم و ما یبث من دآبة آیات لقوم یوقنون**﴾ و در آفرینش شما ـای انسان ـ از نطفه و بعد از آن از خون لخته شده، و مراحل مختلفی که برای آفرینش شما مقرر شده، و در آنچه خدا پخش و پراکنده می‌کند از مخلوقات متنوع و مختلفی که بر روی زمین می‌جنبند، نیز برای افرادی که به‌طور یقین و قطع قدرت پروردگار عالمیان را تصدیق می‌کنند، دلایلی متجلی مکنون است. ﴿**و اختلاف اللیل و النهار**﴾ و نیز در پشت سرهم آمدن همیشگی شب و روز، که این یکی تاریکی و آن یکی روشنایی را به بار می‌آورد و با نظمی استوار و دقیق در پی هم می‌آیند، دلایل قدرت خدا به چشم می‌خورد. ﴿**و ما أنزل الله من السماء من رزق**﴾ و نیز در آنچه خدا از ابر و باران برای

۱ـ به مبحث حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

حیات و معاش انسان نازل می‌کند، دلایل فضل و کرم او درک می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال باران را به روزی نام برده است؛ زیرا به وسیله‌ی آن روزی فراهم می‌شود.[۱] ﴿فأحیا به الأرض بعد موتها﴾ به وسیله‌ی باران زمینِ خشک و بی‌روح و زمین خالی از هر نوع کشت و رستنی را دوباره جان بخشید و زنده کرد، آنگاه انواع کشت و زرع و ثمر و میوه و گیاه و رستنی را از آن بیرون آورد. ﴿و تصریف الریاح﴾ در دگرگونی و تغییر جهت و مسیر، و گرمی و سردی باد، ﴿آیات لقوم یعقلون﴾ برای قومی که عقل و خردی روشن و نگرشی دقیق دارند، دلایل نمایان و درخشان بر وجود و یگانگی خدا مقرر است. صاوی گفته است: خدا در سه آیه شش دلیل را ذکر کرده است: آیه‌ی اول را به ﴿للمؤمنین﴾ و دومی را به ﴿یوقنون﴾ و سومی را به ﴿یعقلون﴾ ختم کرده است. وجه تفاوت تعبیر آنها این است که وقتی انسان در آسمان و زمین بیندیشد و این‌که باید صانعی داشته باشند، ایمان می‌آورد. و وقتی در آفرینش خود نظر کند ایمانش افزایش می‌یابد و یقین حاصل می‌کند. و وقتی در دیگر موجودات دقت کند، عقلش کامل و علمش مستحکم می‌گردد.[۲] ﴿تلك آیات الله نتلوها علیك بالحق﴾ ای محمد! اینها دلایل و براهین دال بر یگانگی و توانایی او می‌باشند و آن را به صورت حق و یقین بدون ابهام و اشتباه، بر تو بازگو می‌کنیم. ﴿فبأی حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون﴾ وقتی کفار مکه گفته‌ی خدا و دلایل و آیاتش را تصدیق نمی‌کنند، پس چه سخن و گفته‌ای را تصدیق کرده و به آن ایمان می‌آورند؟ منظور بزرگ جلوه دادن تکذیب قرآن است از جانب آنان که با وجود روشنی بیان و اعجازش آن را تکذیب می‌کردند. ﴿ویل لکل أفاك أثیم﴾ نابودی و هلاک از آن هر دروغگو و جنایتکار افراط گر است. رازی گفته است: این تهدید و وعیدی است بس عظیم. ﴿أفاك﴾ یعنی بسیار دروغگو. ﴿أثیم﴾ یعنی آنکه در ارتکاب گناه افراط

۱ـ مختصر ۳۰۸/۳. ۲ـ صاوی ۶۳/۴.

می‌کند.[1] ﴿یسمع آیات الله تتلی علیه﴾ قرآن در کمال روشنی و وضوح بر او خوانده می‌شود. ﴿ثم یصرّ مستکبراً کأن لم یسمعها﴾ سپس به کفر خود ادامه داده و در انحراف و گمراهیش بیشتر فرو می‌رود و از ایمان آوردن به آیات امتناع می‌ورزند و انگار آن را نشنیده است. ﴿فبشره بعذاب ألیم﴾ پس ای محمد! مژده‌ی عذابی دردناک را به او بده. به عنوان ریشخند آن را مژده نام نهاده است؛ زیرا مژده برای خبر خوش می‌آید. در التسهیل آمده است به منظور بزرگ جلوه دادن اصرار بر کفر چنین فردی آن را به ﴿ثم﴾ عطف کرده است، تا نشان دهد که بعد از شنیدن آیات خدا، باز بر کفر اصرار می‌ورزد که چنین امری از عقل و طبیعت دور است.[2] مفسران گفته‌اند: در مورد «نضر بن حارث» نازل شده است، که قصه‌های عجم را بازگو می‌نمود و مردم را مشغول می‌کرد و نمی‌گذاشت به قرآن گوش کنند. اما آیه عام است و شامل تمام افراد متصف به صفت مذکور می‌شود. ﴿و إذا علم من آیاتنا شیئاً اتخذها هزواً﴾ وقتی قسمتی از آیاتی که بر محمد نازل کرده‌ایم به او برسد، آن را مسخره می‌کند. ﴿أولئك هم عذاب مهین﴾ آن دروغگویان و تکذیب‌کنندگان قرآن عذابی سخت و همراه با خفت و خواری خواهند داشت. ﴿من ورائهم جهنم﴾ به خاطر گردن‌فرازی و تکبرشان از ایمان آوردن، در قیامت جهنم در انتظار آنها می‌باشد. ﴿و لایغنی عنهم ماکسبوا شیئاً﴾ و مال و فرزندی که در دنیا به دست آورده بودند، برای آنان سودی در بر نخواهد داشت. ﴿و لا ما اتخذوا من دون الله أولیاء﴾ و بت‌ها و اصنامی که مورد پرستش آنان بودند، نیز برای آنان سودی ندارند. ﴿و لهم عذاب عظیم﴾ و عذابی دایمی و دردناک دارند. ابوسعود گفته است: آوردنِ نفی در وسط آیه: ﴿و لا ما تخذوا﴾ علی‌رغم این‌که فایده نرساندن بت‌ها از فایده نرساندن اولاد روشن‌تر و جلی‌تر است، بر مبنای گمان فاسد آنها است؛ چون از آنها انتظار شفاعت دارند، و نیز متضمن استهزا

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲٦۱.

۲ـ التسهیل ۴/۳۸.

به آنها می‌باشد.[۱] ﴿هذا هدی﴾ این قرآن برای آن‌که به آن ایمان بیاورد و از آن پیروی کند، راهنمایی کامل است. ﴿و الذین کفروا بآیات ربهم﴾ و آنان که با وجود روشنی قرآن آن را انکار کردند، متضمن زشت جلوه دادنِ کفر ورزیدن آنها به قرآن و سرنوشت بدی است که در انتظار آنان است. ﴿لهم عذاب من رجز ألیم﴾ شدیدترین و دردناک‌ترین عذاب خواهند داشت. زمخشری گفته است: ﴿رجز﴾ یعنی شدیدترین عذاب. و منظور از ﴿آیات ربهم﴾ قرآن است.[۲] بعد از این‌که وعده‌ی شدیدترین عذاب را به آنها داد، نعمت‌های گرانقدر خود را خاطرنشان کرد تا او را سپاسگزار باشند و او را یگانه بدانند، و فرمود: ﴿الله الذی سخر لکم البحر﴾ خدا همان است که با قدرت و حکمت خود دریا را با وجود ژرفا و عظمتش برای شما رام و مطیع کرده است. ﴿لتجری الفلك فیه بأمره﴾ تا به خواست و اراده‌ی او کشتی‌ها بر سطح آن روان باشند بدون این‌که در اعماق آن فرو بروند. امام فخر گفته است: سطح آب را به صورت صاف و نرم خلق کرده است که کشتی بر آن حرکت کند، و چوب را طوری خلق کرده است که سبک باشد و بدون این‌که در آب فرو رود، بر سطح آن باقی بماند، و جز خدا هیچ کس بر چنین امری قادر نیست.[۳] ﴿و لتبتغوا من فضله﴾ و تا به وسیله‌ی تجارت و با غواصی کردن و فرو رفتن در اعماق آن برای استخراج مروارید و مرجان و صید ماهی، فضل خدا را به دست آورید. ﴿و لعلکم تشکرون﴾ و برای این‌که خدای خود را در مقابل نعمت‌ها و کرمش سپاسگزار باشید. قرطبی گفته است: خدای متعال کمال قدرت خود را بیان کرده و تمام نعمت‌هایش را بر بندگان یادآور شده و روشن کرده است که هر چیز را برای منافع آنان خلق کرده است و از فضل و کرم او نسبت به بندگان سرچشمه گرفته است.[۴]

۱ـ ابوسعود ۵/۵۸.
۲ـ کشاف ۴/۲۲۷.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۶۲.
۴ـ قرطبی ۱۶/۱۶۰.

﴿و سخر لكم ما في السموات و ما في الأرض جميعاً منه﴾ و تمام موجودات عالم هستی را برای شما خلق کرده است. ستارگان و کوه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها و گیاهان و درختان و همه و همه از فضل و فیض و احسان و امتنان خدای یگانه نسبت به بندگانش سرچشمه گرفته‌اند. ﴿إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون﴾ در آنچه ذکر شد، برای آنان که در آفرینش بدیع خدا می‌اندیشند، پند و اندرز مکنون است که به وسیله‌ی آن بر قدرت و یگانگی خدا استدلال کرده و ایمان می‌آورند. آنگاه بعد از این‌که دلایل توحید و قدرت و حکمت خود را بیان کرد، به دنبال آن به تعلیم فضایل اخلاق و محاسن اعمال پرداخته و می‌فرماید: ﴿قل للذين آمنوا يغفروا للذين لايرجون أيام الله﴾ ای محمد! به مؤمنان بگو: از اذیت و آزار و اعمال وحشیانه‌ی کافران درگذرند. مقاتل گفته است: یک نفر در مکه به حضرت عمرﷺ ناسزا گفت. حضرت عمر خواست او را بزند، اما خدا دستور عفو را داد و این آیه را نازل کرد.[1] و منظور از فرموده‌ی ﴿لايرجون أيام الله﴾ یعنی از قهر و کیفر خدا نمی‌ترسند؛ چون به آخرت و لقای خدا ایمان ندارند. ابن‌کثیر گفته است: به مسلمانان امر شده بود که در مقابل اذیت و آزار مشرکان و اهل کتاب صبور و شکیبا باشند تا از این راه انس و الفت آنان را به دست آورند، اما وقتی که آنان بر دشمنی خود اصرار ورزیدند خدا برای مؤمنان جنگ و جهاد را مشروع کرد.[2] ﴿ليجزي قوما بما كانوا يكسبون﴾ وعید و تهدید است. یعنی تا کافران مجرم در مقابل گناه و جرمی که مرتکب شده‌اند مجازات شوند. نکره آوردن آن برای تحقیر است. ﴿من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعليها﴾ هرکس در دنیا عملی نیکو انجام بدهد نفعش برای خود او می‌باشد و هرکس مرتکب عملی بد بشود ضررش به خود او می‌رسد، و هیچ عملی به غیر عاملش سرایت نمی‌کند. ﴿ثم إلى ربكم ترجعون﴾ سپس در روز قیامت نزد خدا برمی‌گردید و هرکس را مطابق

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۶۳.

۲ـ مختصر ۳/۳۰۹.

عملش جزا می‌دهد، نیکوکار پاداش نیک و بدکار کیفر بد می‌بیند. بعد از ذکر نعمت به‌طور عام به ذکر نعمت‌های ویژه‌ای پرداخت که به بنی‌اسرائیل داد، و فرمود: ﴿و لقد آتینا بنی‌إسرائیل الکتاب و الحکم و النبوة﴾ به خدا قسم تورات و قضاوتِ در بین مردم را به بنی‌اسرائیل عطا کردیم و از میان آنان پیامبران را برگزیدیم. ﴿و رزقناهم من الطیبات﴾ و نعمت‌های بی‌شماری از قبیل خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و میوه‌ها و خوراکی‌ها را به آنها عطا کردیم. ﴿و فضلناهم علی العالمین﴾ و آنها را بر سایر ملت‌های زمان خود برتری دادیم. صاوی گفته است: منظور از آن تسلی خاطر پیامبر ﷺ است. انگار گفته است: ای محمد! از کافر بودن قومت غمگین مشو؛ چون نعمت‌های بس بزرگ را به بنی‌اسرائیل دادیم، اما آنها سپاسگزار نشدند، بلکه بر کفر خود اصرار ورزیدند، پس قوم تو هم مانند آنها می‌باشند.[1] ﴿و آتیناهم بینات من الأمر﴾ شریعت و امر محمد را به کاملترین وجه در تورات برای آنان بیان کردیم. ابن‌عباس گفته است: یعنی موضوع نبوت پیامبر و شواهد نبوتش را بیان کردیم، که از تهامه به یثرب هجرت می‌کند و مردم یثرب او را یاری می‌دهند.[2] ﴿فما اختلفوا إلا من بعد ما جاءهم العلم﴾ در مورد آن اختلاف نداشتند جز بعد از این‌که دلایل قطعی و دال بر صدقش بر آنان نمایان شد. ﴿بغیا بینهم﴾ به سبب لجبازی و طلب ریاست اختلاف پیدا کردند. امام فخر گفته است: مقصود از آیه تعجب کردن از این حالت است؛ زیرا پیدایش علم سبب برطرف شدن اختلاف می‌شود، در صورتی که در اینجا سبب اختلاف شده است؛ زیرا شناخت و آگاهی برای آنان مهم آنها نبود بلکه منظور از آن طلب ریاست و پیشی‌گرفتن بود، از این رو دانستند و عناد ورزیدند.[3] ﴿إن ربك یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون﴾ روز قیامت

۱ـ صاوی ۶۵/۴.

۲ـ حاشیه‌ی جمل ۱۱۶/۴.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۶۵/۲۷.

خدای متعال در مورد اختلاف انسان‌ها در امر دین قضاوت می‌کند. آیه متضمن بازداشت مشرکان از پیش گرفتن مسلک ملت‌های گردنکش و نافرمان پیشین است. ﴿ثم جعلناك علی شریعة من الأمر فاتبعها﴾ آنگاه تو را بر طریقه‌ی روشن و برنامه‌ی محکم و رشد یافته‌ی دین قرار دادیم. بنابراین از دین استواری که به تو وحی می‌شود، پیروی کن. ﴿و لاتتبع أهواء الذین لایعلمون﴾ و از گمراهی مشرکان پیروی مکن. بیضاوی گفته است: یعنی از آراء جاهلانی که دنباله‌رو شهوات و هوس‌هایشان هستند، پیروی مکن. منظور رؤسای قریش است که می‌گفتند: به دین پدرانت برگرد.[1] ﴿إنهم لن یغنوا عنك من الله شیئاً﴾ اگر در گمراهی با آنها سازش کنی یک ذره عذاب را از تو دفع نمی‌کنند. ﴿و إن الظالمین بعضهم أولیاء بعض﴾ و همانا ستمکاران در دنیا سرپرستی یکدیگر را به عهده می‌گیرند، اما در آخرت دوست و سرپرستی نخواهند داشت. ﴿و الله ولی المتقین﴾ و خدا در دنیا و آخرت یاور و سرپرست مؤمنان پرهیزگار است. ﴿هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون﴾ این قرآن برای بشریت نور و روشنایی است و به منزله‌ی بصیرت قلبی است، و برای آنکه به آن ایمان و یقین داشته باشد، رحمت و برکت است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا ٱلسَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾ وَ خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَ لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٢﴾ أَفَرَأَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ ٱللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٢٣﴾

۱ـ بیضاوی ۳/۳۲۳.

وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُم بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿۲۷﴾ وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾ هٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۹﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿۳۰﴾ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ ﴿۳۱﴾ وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَظُنُّ إِلَّا ظَنّاً وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ﴿۳۲﴾ وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ ﴿۳۳﴾ وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِن نَاصِرِينَ ﴿۳۴﴾ ذٰلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۳۵﴾ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۶﴾ وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳۷﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال گمراهی‌های بنی‌اسرائیل را بازگفت و توضیح داد که قرآن برای آنکه از آن پیروی کند، نور و هدایت است. به دنبال آن به بیان این حقیقت پرداخت که مؤمن و کافر و نیکوکار و تبهکار در دنیا و آخرت با هم برابر نیستند، و بعد از آن دلایل زنده شدن و نشر را یادآور شد.

معنی لغات: ﴿**اجترحوا**﴾ کسب کردند. «اجتراح» به معنی «اکتساب» است. «**جوارح**» نیز از همین باب است. ﴿**غشاوة**﴾ پرده و پوشش. ﴿**جاثية**﴾ از شدت هول و هراس دست

به زانو نشستن. ﴿نستنسخ﴾ نسخه‌برداری می‌کنیم. ﴿حاق﴾ دامنگیر و فراگیر شد. ﴿يستعتبون﴾ از آنان خواسته می‌شود که خدایشان را خشنود گردانند. گفته می‌شود: «استعتبته فأعتبني»؛ یعنی از او طلب رضایت و خشنودی کردم، پس او عذرم را پذیرفت. ﴿الكبرياء﴾ عظمت و ملک و شکوه.

سبب نزول: روایت شده است که ابوجهل با ولید بن مغیره در طواف بودند و با هم درباره‌ی پیامبرﷺ صحبت می‌کردند. ابوجهل گفت: به خدا قسم من می‌دانم راست می‌گوید و صادق است. ولید گفت: دست بردار! چه چیز شما را بر آن واداشته است؟ گفت: ای ابا عبدشمس! در زمان خردسالی او را صادق و امین می‌خواندیم، اما حالا که بزرگ شده و عقلش کامل گشته و رشد یافته است، او را دروغگو و خائن می‌خوانیم! به خدا من به یقین می‌دانم که صادق است. ولید گفت: چه چیزی مانع می‌شود که او را تصدیق کنی و به او ایمان بیاروی؟ گفت: دختران قریش به زبان می‌آیند و می‌گویند: من به خاطر منافع و مصالحی اندک، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام. قسم به لات و عزی هرگز از او پیروی نمی‌کنم، آنگاه آیه‌ی ﴿أفرأيت من اتخذ إلهه هواه و أضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه ...﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿أم حسب الذين اجترحوا السيئات﴾ استفهام برای انکار است. یعنی آیا کافران تبهکار که پلشتی‌ها و نافرمانی‌ها را مرتکب شدند گمان می‌برند ﴿أن نجعلهم كالذين آمنوا و عملوا الصالحات﴾ که آنان را مانند نیکوکاران قرار بدهیم. ﴿سواء محياهم و مماتهم﴾ و در زندگی و مرگ با هم مساوی باشند؟ امکان ندارد مؤمنان و کافران در دنیا و آخرت با هم برابر باشند؛ زیرا مؤمنان زندگی را در پرهیزگاری و طاعت به سر برده و کافران عمر خود را در کفر و عصیان صرف کرده‌اند، و تفاوت بین این دو بسی است.

۱ـ مقاتل آن را روایت کرده و در قرطبی نیز چنین آمده است. ۱۶/ ۱۷۰.

همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لایستوون﴾. مجاهد گفته است: مؤمن در حالت ایمان مرگ را می‌پذیرد و با ایمان زنده می‌شود، و کافر بر کفر می‌میرد و بر کفر زنده می‌شود.[۱] ﴿ساء ما یحکمون﴾ مساوی قرار دادن خود و مؤمنان حکم و قضاوتی است بس زشت. ابن‌کثیر گفته است: یعنی نسبت به ما و به عدالت ما در مورد یکسان قرار دادن نیکان و تبهکارن گمانی بسیار بد برده‌اند. همان‌طور که از خار خرما به دست نمی‌آید، همان‌طور هم تبهکاران به مقام رادمردان نیک نائل نمی‌آیند.[۲] ﴿و خلق الله السموات و الأرض بالحق﴾ خدا آسمان‌ها و زمین را به حق و عدالت خلق کرده است تا بر قدرت و یگانگیش دلیل باشند. ﴿و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لایظلمون﴾ و تا هر انسانی به جزای عمل خود نایل آید و پاداش خیر و شر عمل خود را بدون این‌که از ثواب مؤمن کاسته شود یا به کیفر کافر افزوده گردد، دریافت دارند. شیخ‌زاده گفته است: چون به منظور اظهار حق، آسمان و زمین را خلق کرد و خلق آن دو از جمله حکمت و عدلش بود، انتقام گرفتن از ظالم به خاطر مظلوم، از آن لازم آمده و بدین‌ترتیب حشر و جزا ثابت می‌شود.[۳] ﴿أفرأیت من اتخذ إلهه هواه﴾ ای محمد! از حال آن‌که پرستش خدا را رها کرد و به پرستش هوای خود رو آورده است، بگو. در البحر آمده است: یعنی مطیع هوای نفس از چیزی پیروی می‌کند که نفسش او را بدان می‌خواند، پس همان‌طور انسان خدایش را پرستش می‌کند او هم هوای نفس خود را می‌پرستد.[۴] ابن‌عباس گفته است: کافری که هوس نفس را معبود خود قرار داده است، جز هوای نفس چیزی را نمی‌جوید. ﴿و أضله الله علی علم﴾ و خدا آن کافر را در حالی گمراه کرد که از حق آگاه بود و از آن بی‌خبر نبود. پس گمراهی او از گمراهی انسان نادان و جاهل

۱ـ قرطبی ۱۶۶/۶.
۲ـ مختصر ۳۱۱/۳.
۳ـ شیخ‌زاده ۳۲۵/۳.
۴ـ البحر ۴۸/۸.

بسی قبیح‌تر و زشت‌تر است؛ زیرا از روی دشمنی از حق و هدایت روگردان است. همان‌طور که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلما و علواً﴾. ﴿و ختم علی سمعه و قلبه﴾ و مهر بر قلبش زد به‌طوری که پند و اندرز در او اثری نداشت و در دلایل و یادآورنده‌ها نیندیشید. ﴿و جعل علی بصره غشاوة﴾ و پرده بر بیناییش کشید تا راه هدایت را نبیند، و دلیلی را نبیند که راهش را بدان روشن کند. ﴿فمن یهدیه من بعد الله﴾ بعد از این‌که خدا او را گمراه کرد چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟ احدی چنین قدرتی را ندارد. ﴿أفلا تذکرون﴾ ای انسان! آیا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ صاوی گفته است: خدا کفار را به چهار صفت توصیف کرده است: اول، پرستش هوس. دوم، گمراهی آگاهانه. سوم، زدن مهر بر شنوایی و قلوب آنها. چهارم، کشیدن پرده بر بینایی آنها. و هر یک از آن اوصاف موجب گمراهی است. پس رساندن هدایت به آنها به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست.[1] بعد از آن شبهه‌افکنی مشرکان را در مورد انکار قیامت و انکار خدای توانا و دانا باز گفته و فرمود: ﴿و قالوا ما هی إلا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا﴾ مشرکان گفتند: جز زندگی این دنیا حیاتی نیست، بعضی می‌میرند و بعضی زنده می‌شوند و آخرت و نشر و حشری در کار نیست. ابن‌کثیر گفته است: این گفته‌ی کفار و «دهریون» و عرب‌ها و مشرکینی می‌باشد که معاد را انکار می‌کردند. و منظور آنها این بود که جز این دنیا چیزی نیست. بعضی می‌میرند و بعضی زندگی می‌کنند و معاد و قیامتی در کار نیست. و این نظر فیلسوفان دهری ـ طبیعت‌گرا ـ می‌باشد که منکر صانع می‌باشند و معتقدند بعد از هر سی و شش هزار سال همه چیز به حال اولش برمی‌گردد.[2] ﴿و ما یهلکنا إلا الدهر﴾ و فقط مرور زمان و روزگار ما را نابود می‌کند. رازی گفته است: آنها چنین می‌پندارند که عامل و موجب حیات و موت همانا تأثیرات طبایع و حرکات افلاک است و اثبات

۱ـ صاوی ۶۷/۴.
۲ـ مختصر ۳۱۱/۳.

خالقی مختار لزومی ندارد. بدین ترتیب این جماعت خدا و حشر و قیامت را انکار می‌کنند.[۱] خدا در رد آنها گفته است: ﴿و ما لهم بذلك من علم﴾ آنها تکیه‌گاه و مستندی عقلی یا نقلی ندارند، از این رو وجود خدا را بدون دلیل و سند انکار می‌کنند. ﴿إن هم إلا یظنون﴾ آنها جماعتی هستند که فقط دنبال وهم و خیال می‌روند و از روی ظن و گمان زبان می‌گشایند نه از روی قطع. ﴿و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات﴾ وقتی آیات و دلایل واضح و روشن قرآن در مورد حشر و نشر بر مشرکان خوانده شود، ﴿ما كان حجتهم إلا أن قالوا ائتوا بآبائنا إن كنتم صادقین﴾ در مورد انکار حق دستاویزی ندارند جز این‌که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران پیشین ما را زنده کنید. به طریق استهزا گفته‌ی باطل آنان را حجت نام نهاده است. ﴿قل الله یحییكم ثم یمیتكم﴾ بگو: خدایی که در آغاز وقتی نطفه بودید و شما را خلق کرد، همو در موقع سرآمدن و انقضای اجلتان شما را می‌کشد. نه آن‌طور که گمان برده‌اید به حکم روزگار زنده می‌شوید و می‌میرید. ﴿ثم یجمعكم إلی یوم القیامة لاریب فیه﴾ بعد از مرگ برای حساب و جزا، همان‌طور که در دنیا به شما حیات داد، شما را زنده می‌کند؛ زیرا آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. و حکمت مقتضی است در روز قیامت ـ که در آن شکی نیست ـ برای جزا گرد هم آیید. ﴿ولكن أكثر الناس لایعلمون﴾ اما اکثر مردم به سبب نادانی و تقصیری که در اندیشیدن و دقت کردن دارند، قدرت خدا را نمی‌دانند. از این رو بعث و جزا را انکار می‌کنند. بعد از آن امکان حشر و نشر را بیان کرده و احوال روز قیامت را به تفصیل یادآور شده و می‌فرماید: ﴿ولله ملك السموات و الأرض﴾ خدای متعال مالک تمام کائنات می‌باشد. ﴿و یوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون﴾ روز قیامت کافران و منکران آیات خدا زیان می‌بینند. ﴿و تری كل أمة جاثیة﴾ و هر ملتی را می‌بینی که از شدت هول و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷/۲۷۵.

آشفتگی دست به زانو نشسته است و همان‌طور که متهم در مقابل حاکم با ترس و لرز و سربزیر می‌ایستد، آنها نیز ترسان و لرزان به زانو در می‌آیند. ابن‌کثیر گفته است: این وقتی است که جهنم احضار می‌شود؛ چون از اولین نعره‌اش همه کس به زانـو مـی‌نشینند.[۱] ﴿كل أمة تدعى إلى كتابها﴾ هر یک از آنها برای دریافت نامه‌ی اعمالش دعوت می‌شود. ﴿اليوم تجزون ما كنتم تعملون﴾ به آنها می‌گویند: در این روز رعب‌انگیز به جزای عمل نیک و بد خود می‌رسید. ﴿هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق﴾ اینک نامه‌ی اعمالتان بدون کم و زیاد حقیقت را بیان می‌کند. در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا گاهی کتاب را به آنها و باری دیگر آن را به خدا نسبت می‌دهد؟ در جواب گفته می‌شود: از این رو به آنها نسبت داده می‌شود که حاوی اعمال آنها می‌باشد و از این جهت آن را به خـدا نسبت می‌دهد که مالک آن است و همو است که به فرشتگان دستور نوشتن آن را داده است.[۲] ﴿إنا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون﴾ ما به فرشتگان دستور نوشتن اعمال شما را داده بودیم، تا علیه شما گواهی بدهند. مفسران گفته‌اند: در اینجا «تنسخ» به معنی تکتب است. و حقیقت نسخ عبارت است از انتقال دادن یک متن از جایی به جایی دیگر. و ابن‌عباس گفته است: فرشتگان اعمال بندگان را می‌نویسند، آنگاه آن را به آسمان می‌برند، در آنجا فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال بندگان هستند آن را به دقت بازبینی می‌کنند و در دیوانی ثبت می‌کنند که در هر «لیلة القدر» از «لوح المحفوظ» برای آنها نمایان می‌شود که خدا در روز ازل آن را در اعمال بندگان رقم زده است و یک حرف کم و زیاد نمی‌شود. این است معنی «استنساخ». و ابن‌عباس گفته است: مگر شما عرب نیستید؟ آیا استنساخ جز نسخه‌برداری از اصل، چیزی دیگر است؟[۳] بعد از آن خدا احوال یکایک مطیعان و عاصیان را بیان کرده

۱ـ مختصر ۳/۳۱۲. ۲ـ التسهیل ۴/۴۰.

۳ـ البحر ۸/۵۱ و مختصر ابن‌کثیر ۳/۲۱۳.

و می‌فرماید: ﴿فأما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته﴾ آنان که در دنیا ایمان داشتند و عمل نیکو انجام دادند و از خدا ترسیدند و پرهیزگار بودند، خدا آنان را روانه‌ی بهشت می‌کند. بهشت به رحمت موسوم شده است؛ زیرا محل نزول رحمت خدا می‌باشد. ﴿ذلك هو الفوز المبین﴾ این است کامیابی بزرگ و ظاهر و آشکار که بالاتر از آن کامیابی نیست. ﴿و أما الذین کفروا أفلم تکن آیاتی تتلی علیکم﴾ و به صورت سرزنش و توبیخ به کافران می‌گویند: آیا پیامبران آیات خدا را بر شما نخواندند؟ ﴿فاستکبرتم و کنتم قوما مجرمین﴾ اما از ایمان آوردن سرباز زدید و تکبر کردید و از شنیدن آیات خودداری کردید و در دریای گناهان غرق شدید. ﴿و إذا قیل إن وعد الله حق﴾ وقتی به شما می‌گفتند به‌طور حتم حشر تحقق می‌یابد، ﴿و الساعة لاریب فیها﴾ و بدون شک قیامت برپا می‌شود و تردیدی در آن نیست، ﴿قلتم ما ندری ما الساعة﴾ از بس که سرکش و خیره‌سر بودید، می‌گفتید: قیامت چیست؟ آیا درست است یا باطل؟ بیضاوی گفته است: این را می‌گفتند؛ چون به نظر آنها عجیب و غریب و بعید بود.[1] ﴿إن نظن إلا ظنا﴾ ما آن را قبول نداریم، می‌شنویم که مردم می‌گویند: قیامتی هست، ولی ما آن را وهم و گمان می‌پنداریم. ﴿و ما نحن بمستیقنین﴾ و ما آخرت را به‌طور یقین تصدیق نمی‌کنیم و قبول نداریم. بدین ترتیب انکار قیامت را تأکید می‌کنند. ﴿و بدالهم سیئات ما عملوا﴾ در آخرت زشتی اعمالشان برملا می‌شود. ﴿و حاق بهم ماکانوا به یستهزؤون﴾ و عذابی که در دنیا آن را مسخره می‌کردند بر آنان نازل می‌شود و همه را فرا می‌گیرد. ﴿و قیل الیوم ننساکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا﴾ و به آنها گفته می‌شود: امروز شما را در عذاب رها می‌کنیم، و مانند شخصی که دچار فراموشی می‌شود با شما برخورد می‌کنیم، همان‌طور که شما طاعت را رها کردید که توشه‌ی آخرت و روز معاد است، و برای آخرتِ خود کاری نکردید.

۱ـ حاشیه‌ی جمل ۱۲۲/۴.

﴿و مأواكم النار﴾ و مقر و جایگاه شما آتش دوزخ است. ﴿و ما لكم من ناصرين﴾ و هیچ‌کس نیست که شما را از عذاب خدا برهاند و نجات دهد. ﴿ذلكم بأنكم اتخذتم آيات الله هزوا﴾ زیرا شما کلام خدا را مسخره می‌کردید، پس شما را این‌گونه کیفر می‌دهیم. ﴿و غرتكم الحياة الدنيا﴾ و زرق و برق و اباطیل دنیا شما را فریب داد، تا جایی که گمان می‌کردید غیر از آن حیات، حشر و نشری نیست. ﴿فاليوم لايخرجون منها و لاهم يستعتبون﴾ امروز از آتش بیرون نمی‌روید و از شما درخواست نمی‌شود که با توبه و انابت رضایت خدا را به دست آورید؛ چون امروز سودی ندارد. ﴿فلله الحمد رب السموات و رب الأرض رب العالمين﴾ سپاس و ستایش مخصوص خدا می‌باشد و جز او احدی شایسته‌ی آن نیست؛ چون او خالق و مالک جمیع مخلوقات و کائنات است. ﴿و له الكبرياء في السموات و الارض﴾ و در آسمان‌ها و زمین، عظمت و شکوه و بقا و پایداری و کمال از آن او می‌باشد. ﴿و هو العزيز الحكيم﴾ و او قدرتمندی است که مغلوب نمی‌شود و در صنع و عمل و تدبیرش حکیم است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿إن في السموات و الأرض لآيات﴾ متضمن تأکید به «ان» و «لام» است.

۲- ﴿ويل لكل أفاك أثيم﴾ صیغه‌ی مبالغه آمده است.

۳- ﴿فبشره بعذاب أليم﴾ متضمن اسلوب تهکمی است.

۴- ﴿و ما أنزل الله من السمآء من رزق﴾ مجاز مرسل را در بردارد.

۵- ﴿يصر مستكبرا كأن لم يسمعها﴾ متضمن تشبیه مرسل است.

٦- ﴿هذا هدى﴾ متضمن مبالغه می‌باشد.

۷- ﴿سخر لكم البحر و سخر لكم ما في السموات و ما في الأرض﴾ متضمن تکرار لفظ و اطناب است تا امتنان را ابراز دارد.

۸- ﴿فاتبعها و لاتتبع أهواء الذين لايعلمون﴾ متضمن طباق سلب است.

۹ـ ﴿فیدخلهم فی رحمته﴾ حاوی مجاز مرسل است.

۱۰ـ ﴿من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعلیها﴾، ﴿نموت و نحیا﴾ و ﴿یحییکم ثم یمیتکم﴾ متضمن طباق است.

۱۱ـ ﴿هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق﴾ استعاره‌ی مصرحه را در بردارد.

۱۲ـ ﴿فالیوم لایخرجون منها﴾ شامل التفات از خطاب به غایب است.

۱۳ـ ﴿فالیوم ننساکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.



جزء

۲۶

از آیه ۱ سوره‌ی احقاف تا پایان آیه ۳۰ سوره‌ی ذاریات

پیش درآمد سوره

* این سوره در مکه نازل شده است و اهدافش همان اهداف سوره‌های مکی است؛ یعنی اصول عقیده که عبارتند از: «توحید، رسالت، بعث و جزا». مدار سوره عبارت است از بحث درباره‌ی «رسالت» و «رسول»، تا درستی رسالت حضرت محمدﷺ و درستی قرآن را ثابت کند.

* سوره در آغاز در مورد قرآن عظیم بحث کرده و بعد از آن موضوع پرستش بت‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داده است که مشرکان آنها را پرستش کرده و گمان می‌بردند آنها در کنار خدا، خدایان می‌باشند و در نزد خدا به شفاعت آنها برمی‌خیزند. پس گمراهی و خطای آنان را در پرستش چیزی که نه می‌شنود و نه سودی می‌رساند و نه ضرری را دفع می‌کند، بیان کرده است. بعد از آن در مورد شبهه‌ی مشرکان درباره‌ی قرآن سخن به میان آورده است، و با دلیل کوبنده آن را رد می‌کند.

* پس ازآن دو نمونه از انسان‌ها را در زمینه‌ی هدایت و گمراهی مورد بررسی قرار داده و در این راستا فرزند صالح را ذکر کرده است که فطرتش سالم است و نسبت به والدین خود نیکوکار است، و هر اندازه در عمر پیشرفت کند به همان اندازه پرهیزگاری و صلاح و نیکیش نسبت به والدین افزایش می‌یابد. و نمونه‌ی فرزند شقاوتمند و ناصالح و منحرف از فطرت را نیز یادآور شده است که با والدین خود بدرفتاری می‌کند و ایمان و حشر و نشر را مسخره می‌کند، و عاقبت هر یک از آن دو را بیان می‌نماید.

* بعد از آن به منظور برحذر داشتن قریش از گردنکشی و سربرتافتن از فرمان خدا

و تکذیب پیامبرﷺ، قصه‌ی «هود»علیه السلام و قوم سرکش و نافرمانش یعنی «عاد» را بازگفته است که در زمین به طغیان پرداختند و با نیرو و جبروتی که داشتند مغرور گشتند، و نتیجه و سرانجام آنها را خاطرنشان می‌سازد که خدا به وسیله‌ی بادِ عقیم آنها را نابود کرد.

* و سوره با داستان چند نفر از جن خاتمه می‌یابد که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و به میان قوم خود برگشته و آنان را برحذر داشته و به ایمان دعوت کردند، تا مخالفان و منکران انس یادآور شوند که جن در پذیرفتن اسلام از آنها پیشی و سبقت گرفته‌اند.

نامگذاری سوره: سوره به سوره‌ی «احقاف» موسوم است؛ چون احقاف سرزمین و مسکن عاد است که خدا به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. محل سکونت آنها در احقاف واقع در سرزمین یمن بود: ﴿و اذکر أخا عاد إذ أنذر قومه بالأحقاف﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ ٱلْكِتَابِ مِنَ ٱللهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ قُلْ أَرَأَيْتُم مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ ٱلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ ٱئْتُونِي بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ ٱللهِ مَن لَايَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾ وَ إِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾ وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَاهُ قُلْ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ ٱللهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٨﴾ قُلْ مَا كُنتُ بِدْعاً

مِنَ ٱلرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللهِ وَ كَفَرْتُم بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ ٱسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ ٱللهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾ وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْراً مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾ وَ مِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَاماً وَ رَحْمَةً وَ هٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَاناً عَرَبِيّاً لِيُنذِرَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا ٱللهُ ثُمَّ ٱسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾ وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَن سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ ٱلْجَنَّةِ وَعْدَ ٱلصِّدْقِ ٱلَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾ وَ ٱلَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ ٱلْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِنَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿١٨﴾ وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾﴾



معنی لغات: ﴿شرك﴾ سهم و نصیب. ﴿أثارة﴾ باقیمانده‌ی چیزی. ﴿تفیضون﴾ وارد می‌شوید. «الإفاضة فی الشيء» یعنی فرو رفتن در آن. گفته می‌شود: «أفاض الناس من عرفات»؛ یعنی مردم از عرفات روانه شدند. ﴿بدعا﴾ با کسر سین به معنی بدعت‌گذار است. رازی می‌گوید: «بِدع» و «بدیع» به معنی «مُبدِع» است. و «بدعت» بر اساس آنچه که در سنت رسول ﷺ آمده است، یعنی آوردن حکمی جدید که قبلاً وجود نداشته

است.[۱] ﴿إفك﴾ دروغ. ﴿کرها﴾ به زور و اجبار، به خلاف میل. ﴿فصاله﴾ از شیر باز گرفتنش. ﴿أوزعنی﴾ به من الهام کن. ﴿أف﴾ کلمه‌ی تنفر و بیزاری است. ﴿خلت﴾ گذشت.

تفسیر: ﴿حم﴾ حروف مقطعه یادآوری اعجاز قرآن است.[۲] و بیانگر آن است که قرآن از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است. ﴿تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم﴾ این کتاب ارجمند از جانب خدایی نازل شده است که در ملکش مقتدر و در آفرینش و هستی دادن به اشیا حکیم است. ﴿ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما إلا بالحق﴾ آسمان و زمین و مخلوقات مابین آن دو را بیهوده خلق نکرده‌ایم، بلکه بر اساس حکمت آن را خلق کرده‌ایم تا بر یگانگی و کمال قدرت ما دلیل باشند. ﴿و أجل مسمی﴾ و برای مدت زمانی معین، یعنی زمان نابودی آنها در روز قیامت: ﴿یوم تبدل الأرض غیر الأرض و السموات و برزوا لله الواحد القهار﴾. ﴿و الذین کفروا عما أنذروا معرضون﴾ کافران از عذاب و هول و هراس آخرت که از آن برحذر شده‌اند، رو بر می‌تابند و در آن نمی‌اندیشند و خود را برای آن آماده نمی‌کنند. آنگاه بعد از این‌که وجود خدای توانا و دانا را بیان و ثابت کرد، به رد بت‌پرستان مبادرت ورزیده و می‌فرماید: ﴿قل أرأیتم ما تدعون من دون الله﴾ به آن مشرکان بگو: به من بگویید این بت‌ها که آنها را پرستش می‌کنید، و گمان می‌برید خدا هستند، ﴿أرونی ماذا خلقوا من الأرض﴾ به من بگویید چه قسمتی از اقسام زمین و موجودات مستقر بر سطح آن را از قبیل انسان و حیوان خلق کرده‌اند؟ ﴿أم لهم شرك من السموات﴾ یا آیا در خلق آسمان‌ها با خدا شریک و سهیم می‌باشند؟ ﴿ائتونی بکتاب من قبل هذا﴾ کتابی نازل شده قبل از این قرآن را از جانب خدا ارائه دهید، که دستور پرستش این بت‌ها را به شما می‌دهد؟ امر برای تعجیز است؛ چون آنها کتابی را در اختیار ندارند که بر شریک قرار دادن برای خدا دلالت کند. بلکه تمام کتاب‌ها گویای

۱ـ تفسیر کبیر ۲۸/ ۷.

۲ـ به ابتدای سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

یگانگی و توحید می‌باشند. ﴿أو أثارة من علم﴾ یا اثر و مدرکی از علوم پیشینیان بیاورید که بر آن یعنی شریک قرار دادن برای خدا دلیل و گواه باشد. ﴿إن کنتم صادقین﴾ اگر در این ادعا که می‌گویید آنها شریک خدا هستند، راست می‌گویید، کتاب یا نشانی از علم پیشینیان ارائه دهید. در البحر آمده است: از آنها می‌خواهد فقط یک کتاب بیاورند که بر درست بودن عبادت غیر خدا که بر آنند، گواهی دهد یا اثری از دانش پیشینیان بیاورند. منظور توبیخ آنها می‌باشد.[۱]

بعد از آن از گمراهی مشرکان خبر داده و می‌فرماید: ﴿و من أضلُّ ممن یدعوا من دون الله من لایستجیب له إلی یوم القیامة﴾ و کیست گمراهتر از آن کسی که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد؟ ﴿و هم عن دعاءهم غافلون﴾ حال آنکه آنها دعای عبادتگران را نمی‌شنوند و آن را نمی‌فهمند. متضمن مسخره کردن بت‌ها و بت‌پرستان است. از این رو بت‌ها را به ضمیر عاقل آورده است، که آنها بت‌ها را پرستش کردند و آنها را به منزله‌ی موجودی درآوردند که نفع و ضرر از آنان می‌خیزد، پس توصیف آنها به عدم استجابه و عدم سمع و نفع درست است، تا با گمان کفار همگونی داشته باشد. ﴿و إذا حشر الناس کانوا لهم أعداء﴾ وقتی در روز قیامت مردم برای محاسبه جمع می‌شوند، بت‌ها با بت‌پرستان دشمن شده و به آنان زیان می‌رسانند نه سود. ﴿و کانوا بعبادتهم کافرین﴾ بت‌ها از بت‌پرستان تبرا می‌کنند. مفسران گفته‌اند: خدای متعال در روز قیامت بت‌ها را زنده می‌کند، بت‌ها از بت‌پرستان تبرا می‌کنند و می‌گویند: ﴿تبرّأنا إلیك ما کانوا إیّانا یعبدون﴾. این آیه مانند آیه‌ی ﴿کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا﴾ می‌باشد، و خدا بر هر چیزی قادر و توانا می‌باشد.[۲]

﴿و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات﴾ وقتی آیات روشن و آشکار قرآن بر آنان خوانده شود،

۱ـ البحر المحیط ۸/۵۵.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۸/۶.

﴿قال الذين كفروا للحق لما جاءهم﴾ آنان كه چون حقیقت به سویشان آمد منكر آن شدند، گفتند: ﴿هذا سحر مبين﴾ در این‌كه این كتاب سحر است هیچ شک و شبهه‌ای نیست. برای این‌كه كمال كفر و گمراهی آنها را ثبت و ضبط كند، اسم ظاهر «الذين كفروا» را در جای ضمیر قرار داده است. در البحر آمده است: فرموده‌ی ﴿لما جاءهم﴾ یادآور این مطلب است كه در چیزی كه بر آنان خوانده شد، دقت و تأمل به‌كار نبردند، بلكه در همان لحظه‌ی اول كه آن را شنیدند، به انگیزه‌ی دشمنی و ظلم، آن را سحر آشكار نامیدند؛ یعنی سحر بودن آن آشكار است و شبهه‌ای در آن نیست.[1] ﴿أم يقولون افتراه﴾ یا می‌گویند: محمد دروغ می‌گوید و این قرآن را خود ساخته است؟ این هم انكاری است توبیخ‌آمیز. ﴿قل إن افتريته فلا تملكون لی من الله شيئا﴾ بگو! اگر فرضاً آن را به دروغ آورده باشم و خدا مرا كیفر و عقاب دهد، مرا بس است، و شما نمی‌توانید عذاب خدا را از من برطرف كنید. پس چگونه آن را به دوروغ برای شما می‌آورم و خود را در معرض عقاب خدا قرار می‌دهم؟ ﴿هو أعلم بما تفيضون فيه﴾ در مورد آنچه درباره‌ی قرآن بحث می‌كند و می‌گویید، و آن را بی ارزش جلوه می‌دهید وگاهی می‌گویید شعر است، سحر است، افترا می‌باشد و غیر آن، خدای عزوجل كاملاً آگاه است. ﴿كفى به شهيدا بينی و بينكم﴾ این‌كه خدا در بین من و شما گواه باشد و به صدق و تبلیغ من گواهی دهد و به انكار و تكذیب شما شهادت بدهد، مرا كافی است. ﴿و هو الغفور الرحيم﴾ و او بخشنده‌ی توبه‌كار است و نسبت به مؤمنان مهربان است. ابوحیان گفته است: در صورتی كه از كفر برگردند، به آنها وعده‌ی بخشودگی و رحمت داده است. و آیه بیانگر حلم و حوصله‌ی خدا در قبال آنان می‌باشد؛ چرا كه عذاب عاجل و زودرس را بر آنان نازل نكرده است.[2] ﴿قل ما كنت بدعا من الرسل﴾ بگو: من اولین پیامبر نیستم كه پا به جهان گذاشته و چیزی نوظهور

۱ـ البحر ۵۶/۸.

۲ـ البحر المحيط ۵۶/۸.

را آورده و هیچ کس قبل از من آن را نیاورده باشد. بلکه مطالبی را آورده‌ام که قبل از من افراد بی‌شماری آن را آورده‌اند. پس چرا من را منکر می‌شوید. «بدع» و «بدیع» یعنی چیزی که قبلاً نظیرش دیده نشده است، نوظهور. ابن‌کثیر گفته است: یعنی من بر امری قرار ندارم که بی‌نظیر باشد و امری نوظهور نیاورده‌ام تا ایراد بگیرید و انکار کنید و آوردن آن را از من بعید بدانید؛ چون قبل از من پیامبران بسیاری در میان ملت‌ها مبعوث شده‌اند. ﴿و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم﴾ و نمی‌دانم خدا چه حکمی را بر من و بر شما صادر می‌کند؛ زیرا تقدیر خدا نهان است و کسی از آن خبر ندارد. ﴿إن أتبع إلا ما یوحی إلی﴾ جز از آنچه که به صورت وحی بر من نازل می‌شود، از چیزی پیروی نمی‌کنم. من فقط از وحی نازل شده از جانب خدا پیروی می‌کنم. ﴿و ما أنا إلا نذیر مبین﴾ من فقط پیامبرم و شما را از عذاب خدا برحذر می‌دارم، و به وسیله‌ی شواهد نمایان و معجزات درخشان شما را برحذر می‌دارم. ﴿قل أرأیتم إن کان من عندالله و کفرتم به﴾ ای محمد! بگو: ای گروه مشرکان! اگر این قرآن حقیقتاً کلام خدا باشد و شما آن را تکذیب و انکار کنید. جوابش محذوف است، یعنی چه حالی خواهید داشت؟ ﴿و شهد شاهد من بنی‌إسرائیل علی مثله فآمن و استکبرتم﴾ و یکی از علمای بنی‌اسرائیل بر درستی قرآن گواهی دهد و خود به آن ایمان آورد، و شما از ایمان آوردن به آن امتناع ورزید، در این صورت چه حالی خواهید داشت؟ آیا شما گمراهترین و ظالم‌ترین انسان‌ها نیستید؟ زمخشری گفته است: جواب شرط محذوف است و تقدیر آن چنین است: اگر قرآن از جانب خدا باشد و شما به آن کافر باشید، آیا ستمکار نیستید؟ و فرموده‌ی خدا: ﴿إن الله لایهدی القوم الظالمین﴾ بر این محذوف دلالت دارد.[1] یعنی خدا توفیق خیر و ایمان را به تبهکار و ظالم نمی‌دهد. مفسران گفته‌اند: شاهد بنی‌اسرائیل عبارت است از «عبدالله بن سلام». موضوع از این

۱- کشاف ۲۳۶/۴.

قرار است: وقتی پیامبرﷺ به مدینه آمد ابن سلام نزد پیامبرﷺ آمد تا او را امتحان کند. وقتی به سیمایش نگاه کرد دریافت که سیمای او سیمای فردی دروغگو نیست. و در آن دقت کرد و برایش محقق شد که پیامبر است. به پیامبر گفت: من سه چیز را از شما می‌پرسم که جز پیامبر هیچ کس از آن آگاه نیست. اولین علامت قیامت چیست؟ و اهل بهشت چه چیز را اول می‌خورند، و وضع فرزندی که به پدر و یا مادرش واگذار می‌شود چیست؟ بعد از این‌که پیامبر سؤال‌ها را جواب داد، ابن سلام گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر برحقی.[۱] بعد از آن یکی دیگر از شبهه‌های مشرکین را رد کرده و می‌فرماید: **﴿و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما سبقونا إلیه﴾** کفار مکه به مؤمنان می‌گفتند: اگر این قرآن و دین خوب بود آن بینوایان از ما سبقت نمی‌گرفتند. ابن‌کثیر گفته است: منظورِ کفار، «بلال» و «عمار» و «صهیب» و «خباب» و دیگر مسلمانان مستضعف و برده و کنیز بود که به پیامبرﷺ ایمان آوردند.[۲] **﴿و إذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا إفك قدیم﴾** وقتی به این قرآن کاملاً روشن و اعجازانگیز ایمان نیاوردند و هدایت نشدند، گفتند: این همان دروغ‌های به جا مانده از قدیمیان است که محمد آن را آورده و به خدا نسبت می‌دهد. **﴿و من قبله کتاب موسی إماما و رحمة﴾** قبل از قرآن خدا تورات را بر حضرت موسی نازل کرد، تا همان‌طور که به امام اقتدا می‌شود، در دین و شریعت خدا پیشوا گردد و به آن اقتدا شود، و برای افرادی که آن را ملاک عمل قرار داده و به آن ایمان می‌آورند مایه‌ی مهر و رحمت باشد. امام فخر گفته است: وجه ارتباط این آیه به ماقبلش این است که مشرکین در صحت و درستی قرآن طعنه می‌زدند و می‌گفتند: اگر خوب بود آن ضعیفان پابرهنه از ما سبقت نمی‌گرفتند. آنگاه خدا در رد آنان آورده است: شما در

۱ـ داستان ایمان آوردن ابن سلام در صحیح بخاری به تفصیل آمده است.

۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۱۸/۳.

این‌که خدا تورات را بر موسی نازل کرده است نزاع و مخالفتی ندارید، و در این‌که خدا این کتاب ـ تورات ـ را امام و مقتدا قرار داده است اشکالی ندارید، آنگاه می‌بینید که تورات مژده‌ی آمدن حضرت محمدﷺ را داده است، پس وقتی قبول کردید که از جانب خدا آمده است، حکمش را نیز بپذیرید که می‌گوید محمدﷺ واقعاً پیامبر است و از جانب خدا آمده است.[1] ﴿و هذا کتاب مصدق لساناً عربیاً﴾ این قرآن گرانقدر به زبان عربی فصیح و رسا آمده و کتاب‌های قبل از خود را تصدیق می‌کند. پس در حالی که بیانی فصیح‌تر و برهانی نمایان‌تر و اعجازی بلیغ‌تر از تورات را دارد، چگونه آن را انکار می‌کنید؟ ﴿لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین﴾ تا کفار ستمگر مکه را از عذاب دوزخ برحذر بدارد و مژده‌ی باغ‌های پرنعمت را به نیکوکاران بدهد. بعد از این‌که خدا حال و وضع مشرکان تکذیب‌کننده‌ی قرآن را بیان کرد، به دنبال آن احوال مؤمنانِ ثابت قدم بر شریعت خدا را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا﴾ محققاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند و بر شریعت خدا پایدار ماندند، ﴿فلا خوف علیهم﴾ در آخرت با بدی و مشقت مواجه نمی‌شوند و بیم و هراسی نخواهند داشت. ﴿و لاهم یحزنون﴾ و برای از دست دادن چیزی از دنیا افسرده نمی‌شوند. ﴿أولئك أصحاب الجنة خالدین فیها﴾ همان مؤمنان پایدار بر دین خود، اهل بهشت می‌باشند و برای همیشه در آن خواهند ماند. ﴿جزاء بما کانوا یعملون﴾ به پاس اعمال نیک خود به این نعمت‌ها نایل می‌آیند. ﴿و وصینا الإنسان بوالدیه إحساناً﴾ از آنجایی که رضایت خدا در رضایت والدین و قهر و نارضایتیش در ناراضی بودن آن دو می‌باشد، بندگان را بدان تشویق کرده است. یعنی ما به‌طور جزم و تأکید به انسان امر کردیم که با پدر و مادر خود نیکوکار باشد. آنگاه سبب این فرمان را بیان کرده و

۱ـ تفسیر کبیر ۱۲/۲۸.

می‌فرماید: ﴿حملته أمه کرها و وضعته کرها﴾ مادرش او را با زحمت و مشقت در شکم نگه داشت و با زحمت و مشقت او را بزایید. ﴿و حمله و فصاله ثلاثون شهرا﴾ مدت حمل و شیرخوارگیش دو سال و نیم است. که مادر در طول این مدت مدام در زحمت و مشقت است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی به سبب حمل فرزند زحمت و مشقتی زیاد را تحمل می‌کند. از قبیل حالت ویار و تهوع و سنگینی و سایر مشقات و زحماتی که زنان باردار می‌کشند. و با زحمت و مشقت او را می‌زاید و درد و شدت زایمان را نیز می‌کشد. علما به این آیه و آیه‌ی سوره‌ی لقمان که می‌فرماید: ﴿و فصاله فی عامین﴾ استدلال کرده‌اند که حداقل مدت بارداری شش ماه است. و چنین استنباطی قوی و صحیح است.[۱] ﴿حتی إذا بلغ أشده﴾ تا وقتی که این طفل به سن عقل و کمال و قوت و رشد می‌رسد. ﴿و بلغ أربعین سنة﴾ و به چهل سالگی که سن کمال و رشد و عقل است، می‌رسد.[۲] ﴿قال رب أوزعنی أن أشکر نعمتك التی أنعمت علیّ و علی والدی﴾ می‌گوید: خدایا! به من الهام فرما تا نعمتی را که به من و والدینم ارزانی داشته‌ای به جا بیاوریم که مرا در زمان خردسالی پرورش دادند. ﴿و أن أعمل صالحا ترضاه﴾ و به من توفیق عطا فرما که عمل نیک را انجام دهم تا از من راضی شوی. ﴿و أصلح لی فی ذریتی﴾ و نسل و ذریتم را صالح فرما. شیخ‌زاده گفته است: این درخواست کننده از خدا سه چیز را درخواست کرده است: اول، این‌که خدا توفیق سپاسگزاری نعمت را به او عطا فرماید. دوم، او را موفق کند که طاعت مورد رضایت خدا را انجام دهد. سوم، ذریت صالح به او عطا کند، و کمال سعادت بشریت همین است.[۳] ﴿إنی تبت إلیك و إنی من المسلمین﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۳۱۹.

۲ـ علما گفته‌اند: از این رو هیچ پیامبری در کمتر از چهل سالگی مبعوث نشده است.

۳ـ بیضاوی ۳/۳۳۶.

خدایا! از تمام گناهان در پیشگاهت توبه کردم، و من جزو افراد متمسک به دین اسلام می‌باشم. ابن‌کثیر گفته است: آیه متضمن ارشاد و راهنمایی انسان است که وقتی به سن چهل‌سالگی رسید توبه و پشیمانی را در پیشگاه خدا تجدید کند و آن را محکم و استوار بدارد.[1] ﴿أولئك الذين نتقبل عنهم أحسن ما عملوا﴾ آنهایی که به صفات مذکور موصوفند، طاعت و عبادتشان را قبول می‌کنیم، و مطابق بهترین عملشان به آنها پاداش می‌دهیم. ﴿و نتجاوز عن سيئاتهم في أصحاب الجنة﴾ و در زمره‌ی بهشتیان با عفو و بخشودگی از آنها احترام و اکرام به عمل می‌آوریم و از خطاها و گناهان و لغزش‌های آنان صرف‌نظر می‌کنیم. ﴿وعد الصدق الذي كانوا يوعدون﴾ و به خاطر آن وعده‌ی راستی که توسط پیامبران به آنها دادیم مبنی بر این‌که نیکوکاری نیکان را می‌پذیریم و خطای خطاکاران را عفو می‌نماییم، از خطاهای آنان صرف‌نظر می‌کنیم. بعد از این‌که سرنوشت سعادتمندانه‌ی انسان نیکو رفتار را مثال زد، به تمثیل حال و سرنوشت شقاوتمندانه و پر از عذاب و رنج انسان بدرفتار با والدین پرداخته و می‌فرماید: ﴿و الذي قال لوالديه أف لكما﴾ اما فرزند نابکاری که وقتی والدینش او را به ایمان دعوت کنند، بگوید: «اف بر شما». ﴿أتعدانني أن أخرج و قد خلت القرون من قبلي﴾ آیا به من وعده می‌دهد که من زنده می‌شوم و حال این‌که قرن‌ها بر انسان‌های قبل از من گذشته و هنوز احدی زنده نشده است؟ ﴿و هما يستغيثان الله و يلك آمن﴾ والدینش از خدا می‌طلبند به فریاد برسد و او را به اسلام هدایت کند و می‌گویند: وای بر تو! به خدا ایمان بیاور و حشر و نشر را تصدیق کن، وگرنه تباه و نابود می‌شوی. ﴿إن وعدالله حق﴾ وعده‌ی خدا درست است و تخلف‌ناپذیر می‌باشد. ﴿فيقول ما هذا إلا أساطير الأولين﴾ آن بدبخت می‌گوید: مسأله‌ی زنده شدن که شما از آن می‌گویید جز خرافات و اباطیل چیزی نیست و پیشینیان آن را بدون اصل و

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳ / ۳۲۰.

اساس درکتب رقم زده‌اند. خدای متعال فرموده است: **﴿أولئك الذين حق عليهم القول﴾** آن مجرمان کسانی‌اند که فرمان خدا مبنی بر جهنمی بودن آنان، تحقق یافته است. قرطبی گفته است: یعنی عذاب بر آنان واجب آمده است، وکلمه‌ی خدا همان است. در حدیث آمده است: «آنها در آتشند و من به آنها اهمیت نمی‌دهم».[۱] **﴿فی أمم قد خلت من قبلهم من الجن و الإنس﴾** همراه با ملت‌هایی از دوزخیان کافر و تبهکاران انس و جن که پیش از آنها روزگار به سر بردند، عذاب بر آنان واجب آمد. **﴿إنهم كانوا خاسرين﴾** آنان کافر بودند از این رو سعی و عملشان ضایع شد و آخرت را از دست دادند. علت ورودشان به دوزخ همین است. امام فخر گفته است: بعضی گفته‌اند: این آیه در مورد عبدالرحمن پسر حضرت ابوبکر قبل از این‌که مسلمان شود، نازل شده است. اما صحیح آن است که شخصی معین از آیه منظور نیست، بلکه مقصود از آن تمام افرادی است که موصوف به چنین صفاتی باشند. یعنی هر کس والدینش او را به دین حق بخوانند و او امتناع و انکار کند. دلیل این گفته این است: خدا این فرد را که به والدین خود گفت: **﴿أف لكما﴾** از جمله افرادی به حساب آورده است که عذاب بر آنان واجب و مقرر شده است، در صورتی که بدون تردید عبدالرحمن ایمان آورد و اسلامش را نیکو ساخت و از بزرگان مسلمین شد. بنابراین حمل آیه بر او روا نیست.[۲] **﴿و لكل درجات مما عملوا﴾** هر یک از مسلمانان و کافران بر مبنای اعمالش دارای مراتب و درجاتی هستند، پس مرتبه و مقام مؤمنان، بهشت و منزلت و مقام کافران، قعر دوزخ است. **﴿و ليوفيهم أعمالهم و هم لايظلمون﴾** تا پاداش اعمالشان را وافی و کامل بدهد، مؤمنان را به درجات عالی بهشت و کافران را به درکات جهنم نایل آورد، بدون این‌که از پاداش کاسته و یا به کیفر اضافه گردد.

۱ـ قرطبی ۱۶/۱۹۸.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۸/۲۳. مفسران محقق مانند ابن‌کثیر و قرطبی و ابوسعود و صاحب البحر این نظر را اختیار کرده‌اند.



خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰) وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَٰذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵) وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِن مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُم مِن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِنَ الْقُرَىٰ وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَاناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸) وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُنذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِن ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۱) وَ مَن لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۲) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَهُم

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۳۵﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان احوال بعضی از شقاوتمندان را بیان کرد، به دنبال آن حال کفار تبهکار را در آخرت یادآور شد، و پس از آن قصه‌ی عاد را بازگفت که علی‌رغم قدرت و نیرویی که داشتند خدا به خاطر سرکشی و طغیانشان آنها را نابود کرد. و بدین‌وسیله سرانجام تکذیب کردن را به کفار قریش تذکر داده است. و سوره با داستان تعدادی جنّیان خاتمه یافته است که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و قوم خود را به ایمان آوردن فراخواندند.

معنی لغات: ﴿**الهون**﴾ خواری و ذلت. ﴿**الأحقاف**﴾ شن و ماسه‌ی فراوان. احقاف سرزمین قوم عاد است.[1] ﴿**لتأفكنا**﴾ تا ما را منصرف و منحرف گرداند. افک یعنی دروغ. ﴿**عارضا**﴾ ابری که در افق نمایان می‌شود. ﴿**تدمر**﴾ ویران و نابود می‌کند. ﴿**صرفنا**﴾ فرستادیم و روانه کردیم. ﴿**يعي**﴾ خسته و ناتوان می‌شود. از اعیاء به معنی خستگی و عجز است.

تفسیر: ﴿**و يوم يعرض الذين كفروا على النار**﴾ ای محمد! روزی را به آنها یادآور شو که پرده از روی آتش جهنم کنار زده می‌شود و برای کافران نمایان می‌گردد و آنها از آن فرار می‌کنند و آن را می‌نگرند. ﴿**أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا**﴾ در کلام قسمتی حذف شده است. یعنی به صورت سرزنش و توبیخ به آنها گفته می‌شود: به لذایذ و خواستنی‌های دنیا نایل آمدید و از آن بهره گرفتید، و برای آخرتِ شما نصیبی باقی

۱ـ قرطبی ۲۰۳/۱٦.

نمانده است. در البحر آمده است: در اینجا «طیبات» عبارت از خودردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس و فرش و وسیله‌ی سواری و سایر نعمت‌هایی است که افراد مرفه از آن برخوردارند و از آن استفاده می‌کنند.[1] ﴿و استمتعتم بها﴾ در دنیا از آن لذایذ و طیبات بهره گرفتید. مفسران گفته‌اند: منظور آیه این است: شما ایمان نیاوردید، تا در آخرت بدان نعمت‌ها نایل آیید. بلکه به سبب اشتیاق و سرگرم شدن به هوس‌ها و لذایذ از ایمان و طاعت مشغول گشتید، و جوانی خود را در کفر و نافرمانی تباه کردید و دنیایی ناپایدار را بر سرایی پایدار ترجیح دادید، و اکنون نعمتی برایتان باقی نمانده است. از این جهت بعد از آن گفته است: ﴿فالیوم تجزون عذاب الهون﴾ پس در این روز ـ روز جزا ـ عذاب خوارکننده‌ای را می‌بینید. ﴿بما کنتم تستکبرون فی الأرض بغیر الحق﴾ این عذاب را به سبب تکبر و امتناع از ایمان و طاعت می‌بینید. ﴿و بما کنتم تفسقون﴾ و به سبب فسق و خروجتان از طاعت خدا و ارتکاب جرم وگناهان به آن گرفتار می‌شوید. امام فخر گفته است: این بر منع بهره‌گیری از نعمت دلالت ندارد؛ زیرا در مورد کافر آمده است، و از این جهت کافر را توبیخ کرده است که در دنیا مشغول و سرگرم می‌شود و با طاعت و عبادت، شکر نعمت را به جا نمی‌آورد، ولی مؤمن بر مبنای ایمانش شکر نعمت منعم را به جا می‌آورد، لذا به خاطر بهره‌گیری و لذت بردن از نعمت توبیخ نمی‌شود. دلیل این گفته عبارت است از: ﴿قل من حرم زینة الله التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق﴾. اما منکر آن نیستیم که دوری جستن از لذایذ دنیا از لذت بردن از آن بهتر است، وگفته‌ی حضرت بر صحت این موضوع حمل می‌شود آنجا که می‌فرماید: اگر می‌خواستم، خوراک و لباسم از خوراک و لباس شما بهتر می‌شد، اما طیباتم را برای آخرت نگه می‌دارم.[2] و در التسهیل آمده است: آیه در مورد کفار نازل شده است، به دلیل فرموده‌ی ﴿و یوم یعرض الذین کفروا﴾، اما با

۱ـ البحر المحیط ۲۸/ ۲۵.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۸/ ۲۵.

وجود این برای مؤمنان پرهیزگار پند و اندرز است، به همین دلیل حضرت عمرﷺ وقتی جابربن عبدالله را دید که مقداری گوشت خریده بود، به او گفت: آیا هرکس هر چه را آرزو کند، آن را در شکمش قرار می‌دهد؟! آیا نمی‌ترسی این آیه شامل حال تو بشود و از جمله افرادی قرارگیری که خدا درباره‌ی آنان گفته است: ﴿أذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا؟﴾!![1]

﴿و اذکر أخا عاد﴾ ای محمد! قصه‌ی پیامبر خدا، هودﷺ را برای آن مشرکان بازگوی تا عبرت بگیرند. ﴿إذ أنذر قومه بالأحقاف﴾ زمانی که قوم خود را که در «احقاف» ساکن بودند، از عذاب خدا برحذر داشت، که اگر ایمان نیاوَرند با عذاب خدا روبرو می‌شوند. «احقاف» یعنی تپه‌های بزرگ شن در سرزمین یمن. ابن‌کثیر گفته است: احقاف جمع حقف به معنی کوه شنی می‌باشد. قتاده گفته است: طایفه‌ای بودند که در شنزارهای مشرف به دریا در سرزمین یمن و در محلی به نام «الشحر» سکونت داشتند.[2] ﴿و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه﴾ قبل از هود و بعد از او پیامبرانی مردم را برحذر داشته بودند. جمله اعتراضیه می‌باشد که به وسیله‌ی آن خدا خبر می‌دهد که قبل و بعد از هود پیامبرانی را مبعوث کرده است. ﴿ألا تعبدوا إلا الله﴾ آنان را برحذر داشته و گفت: جز «الله» معبودی را پرستش نکنید. ﴿إنی أخاف علیکم عذاب یوم عظیم﴾ من می‌ترسم در صورتی که غیر خدا را پرستش کنید در روز قیامت به عذابی سخت و هولناک گرفتار آیید. ﴿قالوا أجئتنا لتأفکنا عن آلهتنا﴾ در جواب انذارش گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از پرستش خدایانمان منصرف کنی؟ استفهامی است که منظور از آن سفیه و بی‌عقل دانستن هود است. ﴿فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصادقین﴾ اگر راست می‌گویی عذابی که وعده‌اش را می‌دهی بر ما تعجیل کن. ابن‌کثیر گفته است: چون تحقق عذابِ خدا را بعید می‌دانستند تعجیل آن را طلب کردند.[3]

۱ـ التسهیل ۴/۴۴.

۲ـ مختصر ۳/۳۲۲.

۳ـ همان منبع.

﴿قال إنما العلم عندالله﴾ هود به آنها گفت: من از وقت فرا رسیدن عذاب اطلاع ندارم، فقط خدا از آن آگاه است. ﴿و أبلغكم ما أرسلت به﴾ من فقط مطالبی را به شما ابلاغ می‌کنم که خدا آن را به وسیله‌ی من برای شما فرستاده است. ﴿ولكني أراكم قوما تجهلون﴾ اما از این جهت که شما تعجیل عذاب را درخواست می‌کنید، شما را جماعتی نادان می‌بینم. ﴿فلما رأوه عارضا مستقبل أوديتهم﴾ اما وقتی ابر را در افق به طرف دره‌های خود در حال حرکت دیدند، مژده دادند. ﴿قالوا هذا عارض ممطرنا﴾ گفتند: این ابر برای ما باران به ارمغان می‌آورد. مفسران گفته‌اند: مدتی بود در زمین عاد باران نیامده بود و مدتی مدید با قحطی روبرو بودند. وقتی چنان ابری را در افق دیدند، گمان کردند باران می‌آید، از این رو شاد و مسرور گشته و مژده می‌دادند و می‌گفتند: این ابر برای ما باران می‌آورد. ﴿بل هو ما استعجلتم به﴾ نه، آن‌طور که پنداشتید باران نیست، بلکه عذابی است که به شتاب خواستارش بودید. بعد از آن آن را به ﴿ريح فيها عذاب أليم﴾ تفسیر کرده است؛ یعنی تندبادی است ویرانگر که عذابی ناهنجار و دردناک را در پی دارد. ﴿تدمر كل شيء بأمر ربها﴾ به فرمان و اجازه‌ی خدای متعال از روی هر چه عبور کند، آن را ویران و نابود می‌کند، اعم از انسان و حیوان و اموال. ابن‌عباس گفته است: وقتی که باد بر قوم عاد وزیدن گرفت، انسان و حیوان را می‌برد و از زمین بلند می‌کرد و به پرواز درمی‌آورد تا جایی که به صورت پری در هوا دیده می‌شد، آنگاه آن را به زمین می‌زد. مردم که چنین دیدند به خانه‌های خود رفتند و درها را بستند، اما باد درها را از جا می‌کند و آنها را به زمین می‌زد. این همان است که خدا در موردش گفته است: ﴿تدمر كل شيء بأمر ربها﴾ یعنی بر هر چه بوزد، اعم از انسان و اموال قوم عاد، آن را ویران می‌کند. (تدمیر) یعنی هلاک و نابود کردن.[1] در حدیث از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است: «هر وقت

۱- قرطبی ۱۶/۲۰۶.

پیامبرﷺ ابر یا بادی را می‌دید، افسردگی در سیمایش نمایان می‌شد، عرض کردم یا رسول‌الله! مردم وقتی ابر را ببینند شادمان می‌شوند و امیدوارند حاوی باران باشد، اما من در سیمای شما آثار ناخوشایندی را مشاهده می‌کنم؟ فرمود: عایشه! چه ضمانتی وجود دارد؟ ممکن است عذابی را در برداشته باشد. قومی با باد نابود گشتند، همان قوم که می‌گفتند: ﴿هذا عارض ممطرنا﴾».[1] ﴿فأصبحوا لایری إلا مساکنهم﴾ طوری نابود شدند که جز خرابه‌هایشان چیزی مشاهده نمی‌شد؛ زیرا باد جز آثار و نشانه‌هایی چیزی برای آنان باقی نگذاشت، و دار و دیارشان خالی شد. ﴿کذلك نجزی القوم المجرمین﴾ به مانند این کیفر هر کس که نافرمان و مجرم باشد او را مجازات می‌کنیم. رازی گفته است: منظور از آن ترساندن اهل مکه می‌باشد.[2] از این رو بعد از آن فرموده است: ﴿و لقد مکناهم فیما إن مکناکم فیه﴾ «إن» نافیه و به معنی «ما» می‌باشد.[3] یعنی همانا طوری قدرت و گشایش حیات و طول عمر به قوم عاد دادیم که آن را به شما ای اهل! مکه نداده‌ایم. به طریق تهدید اهل مکه را مخاطب قرار داده است. ﴿و جعلنا لهم سمعا و أبصارا و أفئدة﴾ شنوایی و بینایی و نیروی درک به آنها عطا کردیم تا آن نعمت‌ها را درک نمایند و به وسیله‌ی آن بر وجود خالق نعمت‌ها استدلال کنند. ﴿فما أغنی عنهم سمعهم و لا أبصارهم و لا أفئدتهم من شیء﴾ و آن حواس هیچ نفعی به حال آنان نداشت، و چیزی از عذاب خدا را از آنها دفع نکرد. امام فخر گفته است: یعنی ما درهای نعمت‌های خود را بر آنان گشودیم، به آنها شنوایی عطا کردیم، اما آن را در شنیدن دلایل به‌کار نبردند، و بینایی به آنها عطا

۱ـ اخراج از بخاری.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۸/۲۹.

۳ـ برخی از مفسران معتقدند که «إن» زائد است و معنی آیه چنین است: ما نعمت و برکاتی که به آنها داده بودیم به شما هم دادیم. اما قول اول راجحتر است؛ زیرا منظور این است که آنها از شما قوی‌تر بودند اما با این وجود از عذاب خدا نجات نیافتند، پس حال شما چگونه خواهد بود؟ و از این جهت «ما» را نیاورده و نگفته است: «فیما مکناکم فیه» تا به سبب تکرار ثقل و سنگینی به وجود نیاید.

کردیم اما آن را در اندیشه و عبرت به‌کار نگرفتند. و به آنها ضمیر دادیم اما آن را در کسب و شناخت و آگاهی به‌کار نبردند. بلکه تمام این نیروها را در کسب لذات دنیا صرف کردند. پس در حقیقت چیزی از عذاب خدا را از آنها دفع نکرد. ﴿إذ كانوا يجحدون بآيات الله﴾ تعلیل ماسبق است. یعنی چون کافر بودند و آیات منزل از جانب خدا بر پیامبرانش را انکار و پیامبران خدا را تکذیب می‌کردند. ﴿و حاق بهم ما كانوا بـه يسـتهزؤون﴾ پس عذابی که به‌طور استهزا و باشتاب آن را می‌طلبیدند، بر آنان نازل شد و آنها را فراگرفت. ﴿و لقد أهلكنا ماحولكم من القرى﴾ باری دیگر ساکنان کافر مکه را می‌ترساند. یعنی ای اهل مکه! بسی از اماکن همجوار شما را مانند شهرها و دهات قوم عاد و ثمود و لوط نابود کردیم. منظور از «اهلاک اماکن»، ساکنان آن است. ﴿و صرفنا الآيات لعلهم يرجعون﴾ و دلایل و آیات و پندها و بیانات روشن را برای آنان تکرار کرده و توضیح دادیم تا شاید از کفر و گمراهی برگردند. ﴿فلولا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قربانا آلهة﴾ پس چرا خدایانی که به‌گمان خود آنها را وسیله‌ی تقرب به خدا قرار داده بودند بـه آنـها کـمک نکردند، همان خدایانی که آنها را شفیع گناهان قرار می‌دادند؟ لولا تحضیضی است و به معنی «هلاّ» می‌باشد و معنی نفی می‌دهد؛ یعنی خدایانشان به آنها یاری نرساندند و عذاب را از آنان دفع نکردند. ﴿بل ضلوا عنهم﴾ بلکه در شدیدترین زمان که به آنـان نـیازمند بودند، خود را از آنها گم کردند. که دوست در درماندگی به‌کار آید. ابوسعود گفته است: آیه متضمن ریشخند به آنها می‌باشد. گویا کمک نکردنشان به سبب غایب بودنشان بود.[۱] ﴿و ذلك إفكهم و ما كانوا يفترون﴾ هر مصیبتی که برایشان پیش آمد نتیجه‌ی دروغ و افترا بستن آنان به زبان خدا بود؛ چون گمان می‌کردند بت‌ها با خدا شریکند و در نزد خـدا برای آنان شفاعت می‌کنند. ﴿و إذ صرفنا إليك نفراً من الجن يستمعون القرآن﴾ زمانی را

۱ـ ابوسعود ۶۹/۵.

به یاد بیاور که جماعتی از جن را نزد تو فرستادیم تا قرآن را بشنوند. بیضاوی گفته است: نفر یعنی کمتر از ده. روایت شده است که وقتی پیامبرﷺ از طایف برگشت آنها در «وادی النخله» به پیامبرﷺ رسیدند که در نماز شب قرآن می‌خواند.[1] ﴿**فلما حضروه قالوا أنصتوا**﴾ وقتی در موقع قرآن خواندن حاضر شدند به یکدیگر گفتند: گوش فرا دهید، ساکت باشید. قرطبی گفته است: بدین‌وسیله مشرکین توبیخ می‌شوند. یعنی جن قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و دریافتند که از جانب خدا آمده است، در حالی که شما از آن روگردان هستید و بر کفر اصرار می‌ورزید.[2] ﴿**فلما قضی ولوا إلی قومهم منذرین**﴾ وقتی تلاوت قرآن به آخر رسید، آنها نزد قوم خود برگشتند و آنان را از عذاب خدا برحذر داشتند. رازی گفته است: و چنین امری جز بعد از تحقق ایمانشان صورت‌پذیر نیست؛ چون فقط وقتی دیگران را به شنیدن قرآن فرا می‌خوانند که خود به آن ایمان آورده باشند.[3] ﴿**قالوا یا قومنا إنا سمعنا کتابا أنزل من بعد موسی**﴾ گفتند: ای قوم! ما کتابی جالب و پر افتخار را شنیدیم که بر پیامبری بعد از موسی نازل شده است. ابن‌عباس گفته است: جن در مورد حضرت عیسیؑ چیزی را نشنیده بودند.[4] ﴿**مصدقا لما بین یدیه**﴾ تورات راکه قبل از آن آمده است تصدیق می‌کند. ﴿**یهدی إلی الحق و إلی طریق مستقیم**﴾ این قرآن انسان را به حق واضح و دین استوار خدا راهنمایی می‌کند. ﴿**یا قومنا أجیبوا داعی الله و آمنوا به**﴾ ای قوم! دعوت محمد راکه شما را به ایمان می‌خواند اجابت کنید و به رسالتش ایمان بیاورید و آن را تصدیق کنید. ﴿**یغفرلکم من ذنوبکم**﴾ خداگناهان شما را محو و پاک می‌کند. ﴿**و یجرکم من عذاب ألیم**﴾ و شما را از عذابی سخت و دردناک نجات می‌دهد. ﴿**و من لایجب داعی الله فلیس بمعجز فی الأرض**﴾ این هم تهدید بعد از

۱ـ بیضاوی ۳/ ۳۴۱.
۲ـ قرطبی ۱۶/ ۲۱۰.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۸/ ۳۲.
۴ـ ابوسعود ۵/ ۷۰.

ترغیب است. یعنی هر کس به خدا ایمان نیاورد و دعوت پیامبرش را اجابت نکند، از امر خدا در نمی‌رود و با فرار کردن خدا را درمانده نمی‌کند. ﴿و لیس له من دونه أولیاء﴾ و یار و یاورانی ندارد که عذاب خدا را از او دفع کنند. ﴿أولئك في ضلال مبین﴾ آنان که دعوت خدا را اجابت نکردند آشکارا زیانمند می‌باشند. در اینجا سخنان جن که قرآن را شنیدند به پایان می‌رسد. بعد از آن، دلایل دال بر قدرت و یگانگی خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿أولم یروا أن الله الذی خلق السموات و الأرض﴾ آیا آن کافران منکر حشر و نشر نمی‌دانند که خدای عزوجل آسمان‌ها و زمین را بدون الگو و نمونه خلق کرده است؟ ﴿و لم یعی بخلقهن﴾ و آفرینش آنها او را ضعیف و خسته نکرده است؟ ﴿بقادر علی أن یحیی الموتی﴾ می‌تواند مرده را بعد از متلاشی شدن دوباره زنده کند، و بعد از به هم پاشیدن اعضا آنها را زنده کند؟ ﴿بلی إنه علی کل شيءٍ قدیر﴾ آری! خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند، پس همان‌طور که آنها را خلق و ایجاد کرد، آنها را باز می‌آورد. ﴿و یوم یعرض الذین کفروا علی النار﴾ هول و هراسی را که آن مشرکان در آخرت می‌بینند، به آنها یادآور می‌شود و آنها را متوجه می‌کند که وقتی بر آتش قرار می‌گیرند، به آنها گفته می‌شود: ﴿ألیس هذا بالحق﴾ آیا این عذاب را که می‌چشید حق نیست. ﴿أفسحر هذا أم أنتم لاتبصرون﴾. ﴿قالوا بلی و ربنا﴾ می‌گویند: قسم به عزت پروردگارمان! حق است. به امید رهایی، گفته‌ی خود را به قسم تأکید کرده‌اند. فخر رازی گفته است: منظور از آیه سرزنش آنها می‌باشد. و در مقابل استهزایشان به وعده و وعید خدا و این‌که می‌گفتند: ﴿ما نحن بمعذبین﴾ آنها را توبیخ کرده است.[1] ﴿قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون﴾ به آنها گفته می‌شود: به سبب کفرتان عذاب دردناک را بچشید. ﴿فاصبر کما صبر أولوالعزم من الرسل﴾ ای محمد! تو هم در مقابل آزار مشرکان مانند

۱ـ تفسیر کبیر ۳۴/۲۸.

دیگر پیامبران مشهور و مکرم، یعنی «نوح و ابراهیم و موسی و عیسی» صبور و شکیبا باش. ﴿و لاتستعجل لهم﴾ و برای کفار قریش دعای تعجیل عذاب مکن؛ چون به‌طور حتم بر آنان نازل می‌شود. ﴿كأنهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا إلا ساعة من نهار﴾ آنها وقتی عذاب آخرت را مشاهده می‌کنند، از شدت عذاب و هول و هراس آن، انکار جز یک ساعت در دنیا نبوده‌اند. ﴿بلاغ﴾ یعنی این انذار و بلاغی است. ﴿فهل يهلك إلا القوم الفاسقون﴾ نابودی و تار و مار شدن جز برای کافرانی که از اطاعت خدا خارج شده‌اند، مقرر نیست.

یادآوری: مفسران گفته‌اند: جنّیان داشتند استراق سمع می‌کردند، وقتی از آسمان به وسیله‌ی شهاب نگهبانی به عمل آمد، ابلیس گفت: این امر که در آسمان اتفاق می‌افتد، در زمین نیز رخ داد. دسته‌ای از سربازانش را فرستاد تا بدانند چه خبر است، جمعی از اشراف جن از «نصیبین» به طرف تهامه حرکت کردند، وقتی به «بطن النخله» رسیدند، متوجه شدند که پیامبر ﷺ در نماز است و قرآن می‌خواند، آنها گوش فرا دادند و گفتند: ساکت باشید. آنگاه بعد از این‌که پیامبر ﷺ قرائت را تمام کرد، آنها ایمان آوردند، به میان قوم خود برگشتند و آنها را برحذر داشتند و آنها را به ایمان فرا خواندند. و بعد از آن دسته دسته نزد پیامبر ﷺ آمدند. و سبب نزول فرموده‌ی ﴿و إذ صرفنا إليك نفراً من الجن﴾ همین است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ائتوني بكتاب من قبل هذا﴾ متضمن اسلوب تعجیز است.

۲ـ ﴿يدعوا ... و هم عن دعائهم﴾ و ﴿شهد ... شاهد﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿آمن ... و كفرتم﴾ و ﴿ينذر ... و بشرى﴾ متضمن طباق است.

۴ـ ﴿و وصينا الإنسان بوالديه﴾ سپس ﴿حملته أمه كرها﴾ متضمن ذکر خاص بعد از عام است.

۵ـ ﴿حملته ... و وضعته﴾ شامل طباق است.

۶- ﴿ما هذا إلا أساطير الأولين﴾ متضمن حصر است.

۷- ﴿و لكل درجات مما عملوا﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۸- ﴿أذهبتم طيباتكم فى حياتكم الدنيا﴾ متضمن ایجاز به حذف و توبیخ و سرزنش است.

۹- ﴿و جعلنا لهم سمعاً و أبصارا و أفئدة﴾ و بعد از آن ﴿فما أغنى عنهم سمعهم و لا أبصارهم و لا أفئدتهم﴾ متضمن اطناب و تکرار است.

۱۰- در ﴿و صرفنا الآيات لعلهم يرجعون﴾، ﴿ذلك إفكهم و ما كانوا يفترون﴾ و ﴿و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤون﴾ فواصل متوافق آمده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی محمد در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره‌های مدنی، به احکام تشریعی توجه دارد. سوره احکام قتال و اسیران و غنائم جنگی و احوال منافقین را مورد بحث و بررسی قرار داده است. اما محور اصلی سوره، «جهاد در راه خدا» می‌باشد.

* سوره آغازی شگفت‌انگیز دارد، جنگی بی‌پروا را علیه کفار و دشمنان خدا و پیامبرش اعلان کرده است، آنهایی که با اسلام سر ستیز داشتند و با مسلمانان جنگیدند، و پیامبر را تکذیب کردند، و در مقابل دعوت محمدی ایستادند، تا از ورود مردم به دین خدا جلوگیری کنند: ﴿**الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله أضل أعمالهم ...**﴾.

* بعد از آن به مؤمنان دستور داده است که به جنگ کافران برخیزند، و با شمشیر جهاد آنها را درو کنند، تا عرصه‌ی زمین از ناپاکی آنها پاک شود. و شوکت و شأن و نیروی آنها را به کلی از میان بردارند. آنگاه مؤمنان را فرا خوانده است که بعد از این‌که جمعی از کفار را کشتند و بسی را زخمی کردند، آنها را به اسارت خود درآورند: ﴿**فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق ...**﴾.

* بعد از آن طریق سرفرازی و پیروزی را بیان کرده و برای برخورداری مؤمنان از یاری و نصرت خدا شروطی را قرار داده است که با تمسک و دست‌آویزی به شریعت و نصرت دینش میسر می‌گردد: ﴿**يا أيها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم و يثبت أقدامكم ...**﴾.

* سوره صفات منافقین را که برای اسلام خطری جدی به شمار می‌آیند، به تفصیل مورد بحث قرار داده و زشتکاری‌ها و اعمال پلید آنها را برملا کرده است تا مردم از حیله و ناپاکی آنها برحذر باشند: ﴿و لو نشاء لأريناكم فلعرفتهم بسيماهم ...﴾.

* برای کفار مکه، گردنکشان ستمگر ملت‌های پیشین را مثال زده است که چگونه خدا به سبب تبهکاری و طغیانشان آنان را نابود و ریشه‌کن نمود: ﴿أفلم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم دمر الله عليهم و للكافرين أمثالها﴾.

* و در خاتمه سوره مؤمنان را به پیش گرفتن راه سرفرازی و پیروزی فرا خوانده، و آنها را به جهاد در راه خدا دعوت کرده است، و این‌که در مقابل نیروی شر و طغیان ضعف و سستی از خود نشان ندهند، و به خاطر بقای حیات و حفظ جان با دشمنان صلح نکنند؛ زیرا حیات دنیا ناپایدار و رفتنی است و آنچه در نزد خدا می‌باشد برای نیک‌مردان بهتر است: ﴿فلا تهنوا و تدعوا إلى السلم و أنتم الأعلون و الله معكم و لن يتركم أعمالكم، إنما الحياة الدنيا لعب و لهو و إن تؤمنوا و تتقوا ربكم يؤتكم أجوركم ولا يسألكم أموالكم﴾.
بدین‌ترتیب سوره با دعوت به جهاد خاتمه یافته، همان‌طور که با دعوت بـه آن شـروع شده بود، تا عزم و تصمیم مؤمنان را به جنبش درآورده و آن را تحریک نماید، و شروع و پایان کاملاً با هم متناسب باشند.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ٱتَّبَعُوا ٱلْبَاطِلَ وَ أَنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّبَعُوا ٱلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ

لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ﴿۳﴾ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا ٱلْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ ٱلْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ ٱللهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلٰكِن لِيَبْلُوَا بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿۴﴾ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿۵﴾ وَ يُدْخِلُهُمُ ٱلْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿۶﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا ٱللهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿۷﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿۸﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ ٱللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿۹﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ ٱللهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴿۱۰﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّ ٱللهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ ٱلْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿۱۱﴾ إِنَّ ٱللهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ ٱلْأَنْعَامُ وَ ٱلنَّارُ مَثْوىً لَهُمْ ﴿۱۲﴾ وَ كَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿۱۳﴾ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ ٱتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم ﴿۱۴﴾ مَثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِن رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي ٱلنَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿۱۵﴾ وَ مِنْهُم مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفاً أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ ٱتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿۱۶﴾ وَ ٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدىً وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿۱۷﴾ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ ﴿۱۸﴾ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللهُ وَ ٱسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ ﴿۱۹﴾



معنی لغات: ﴿كفّر﴾ زدود و محو کرد. ﴿أثخنتموهم﴾ کشته و زخمی و اسیر زیاد از آنان گرفتید. در مصباح گفته است: «أثخن فی الأرض»؛ یعنی به طرف دشمن رفت و آنها

را به‌طور گسترده از میان برد و به هلاکت رساند. و «أثخنته الجراحةُ»؛ یعنی زخم او را ضعیف و ناتوان کرد.[1] ﴿الوثاق﴾ زنجیر و ریسمانی که با آن چیزی را می‌بندند. ﴿منا﴾ آزاد کردن اسیر بدون فدیه. ﴿أوزارها﴾ ابزار و فضای سنگینش. اسلحه و مهمات. گفته می‌شود: «وضعت الحرب أوزارها» یعنی جنگ به پایان رسید و تمام شد. «أوزار» در اصل به معنی بارهای سنگین و اسب و اسلحه است. شاعر می‌گوید:

و أعـددتُ للحرب أوزارهـا رماحاً طوالاً و خیلاً ذکوراً[2]

«مهیا نمودم برای جنگ نیزه‌های دراز و رمه‌های اسبان را».

﴿تعساً﴾ شقاوت و نابودی. ﴿آسن﴾ متغیر و بدبو. ﴿حمیمـاً﴾ به شدت گرم و داغ. ﴿آنفاً﴾ همین حالا. ﴿أشراط﴾ علائم و نشانه‌ها.

تفسیر: ﴿الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله﴾ این اعلان جنگ از جانب خدا علیه دشمنان خدا و دشمنان دینش می‌باشد. یعنی آنان که آیات خدا را انکار کرده و از اسلام رویرتافتند، و مردم را از وارد شدن به اسلام مانع شدند، ﴿أضل أعمالهم﴾ اعمالشان را باطل کرده و آن را ضایع و بدون ثواب قرار داده است؛ زیرا به خاطر رضایت خدا صورت نگرفته است، پس باطل می‌شود. منظور اعمال نیک است مانند خوراک دادن به مردم و به جا آوردن صله‌ی رحم، و احترام و پذیرایی از مهمان. زمخشری گفته است: حقیقت «اضلال اعمال» یعنی ضایع کردن آن به‌طوری که کسی آن را نپذیرد و موجب ثوابی نشود؛ مانند شتری گم گشته و بی صاحب که هیچ کس به تیمار و حفاظت و توجه به حالش نمی‌پردازد. و منظور از اعمالشان اعمالی است که در کفر انجام داده‌اند و آن را «مکارم اخلاق» می‌نامیدند. از قبیل صله‌ی رحم و آزاد کردن اسیران و پذیرایی از مهمان

۱ـ المصباح المنیر ماده‌ی «ثخن».

۲ـ این بیت متعلق به «اعشی» است. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۲۲۹/۱۶.

و حفظ حقوق همسایگی.[۱] ﴿و الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ و آنان که ایمان آورده و اعمال نیکو انجام داده‌اند، ﴿و آمنوا بما نزل علی محمد﴾ و به آنچه خدا بر پیامبر خود، حضرت محمد ﷺ نازل کرده است ایمان کامل دارند و آن را به‌طور جزم و یقین و بدون شک و تردید تصدیق می‌کنند. عطف خاص بر عام است و نکته‌ی نهفته در آن عبارت است از بزرگ دانستن و توجه نمودن به شأن حضرت محمد، و نشان می‌دهد که ایمان بدون آن تکمیل نمی‌شود. از این رو آن را تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿و هو الحق من ربهم﴾ به‌طور یقین ثابت و قطعی است که از جانب خدا نازل شده است.[۲] جمله اعتراضی است و برای تأکید ماقبل آمده است. ﴿کفر عنهم سیئاتهم﴾ گناهان گذشته‌ی آنها را زدوده و محو می‌کنند. ﴿و أصلح بالهم﴾ و حال و وضع و شأن آنان را در دین و دنیا اصلاح می‌نماید. آنگاه سبب گمراهی کفار و هدایت مؤمنان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿ذلك بأن الذین کفروا اتبعوا الباطل﴾ سبب انحلال و خراب شدن اعمال کفار این است که آنها راه گمراهی را پیش گرفته و ناروا و باطل را بر حق ترجیح دادند. ﴿و أن الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم﴾ و مؤمنان راه هدایت را پیش گرفتند، و از همان حق که از جانب خدای رحمان است، پیروی کردند. ﴿کذلك یضرب الله للناس أمثالهم﴾ این‌گونه خدا حال هر دو فریق، مؤمنان و کافران را به واضح‌ترین بیان و جلی‌ترین برهان بیان کرده است تا مردم پند و عبرت بگیرند. و بعد از اعلام آشکار و بی‌پروای جنگ علیه کافران، به مؤمنان فرمان داد که به جهاد آنها بروند و فرمود: ﴿فإذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب﴾ وقتی که در میدان نبرد با کفار درگیر و روبرو شدید، آنها را با شمشیر درو کنید و گردن‌هایشان را بزنید. در التسهیل آمده است: در اصل «فاضربوا الرقاب ضربا» بوده، بعداً فعل حذف و مصدر جانشین آن شده است. منظور این است که آنها را بکشید و از پا در

۱ـ کشاف ۲۵۰/۴.

۲ـ صاوی ۸۱/۴.

بیاورید. اما به «ضرب الرقاب» بیان شده است که در غالب اوقات، قتل چنین است.[۱] ﴿حتی إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق﴾ تا وقتی که آنها را شکست داده و کشته و زخمی فراوان از آنان گرفتید و نیروی مقاومتشان به آخر رسید، آنگاه از کشتن آنها دست بردارید و آنها را به اسارت بگیرید. زمخشری گفته است: در عبارت ﴿فضرب الرقاب﴾ غلظت و شدتی مکنون است که در لفظ «قتل» نیست؛ زیرا قتل را به فجیع‌ترین وجه به تصویر می‌کشد. «ضرب الرقاب» یعنی قطع کردن گردن، و پراندن سر از بدن. سپس در مورد این غلظت افزوده و گفته است: ﴿فاضربوا فوق الأعناق و اضربوا منهم کل بنان﴾. و معنی ﴿أثخنتموهم﴾ یعنی بسی را کشتید و با آنان با خشونت برخورد کردید. ﴿فشدوا الوثاق﴾ یعنی آنها را اسیر کنید. وثاق یعنی بند، اعم از این‌که ریسمان باشد یا غیره فرقی ندارد.[۲] ﴿فإما منا بعد و إما فداء﴾ بعد از اسارت آنها مخیر هستید بر آنان منت بنهید و آنان را آزاد کنید و چیزی نگیرید یا مالی را به عنوان فدیه‌ی نفس خودشان از آنها بگیرید، اما این آزادی باید بعد از این‌که شوکت آنها را شکست دادید و بسیاری از آنها را کشته و زخمی کردید و آنها را از پا درآوردید، صورت بگیرد. ﴿حتی تضع الحرب أوزارها﴾ تا این‌که جنگ خاتمه می‌یابد و با نهادن ابزار و آلات و سلاح بر زمین پایان می‌پذیرد و جنگ میان مؤمنان و دشمنانشان به عزت و سرفرازی مسلمانان و شکست مشرکان خاتمه می‌یابد. ﴿ذلك ولو یشاء الله لانتصر منهم﴾ اگر خدا می‌خواست از آنان انتقام می‌گرفت و با قدرت خود آنها را نابود می‌کرد، بدون این‌که شما را مکلّف کند که به جنگ آنها بروید. ابن‌کثیر گفته است: اگر خدا می‌خواست، خود به کیفر و عقاب مشرکین می‌پرداخت و از آنان انتقام می‌گرفت.[۳] ﴿ولکن لیبلو بعضکم ببعض﴾ اما خدا دستور جهاد را داده

۱ـ التسهیل ۴/۴۶.
۲ـ کشاف ۳/۲۵۱.
۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۳۳۰.

است تا ایمان و پایداری شما را امتحان کند و دارندگان ایمان واقعی و مدعیان آن از هم جدا و مشخص شوند، همان‌گونه که در جای دیگر می‌فرماید: ﴿و لنبلونکم حتی نـعلم المجاهدین منکم و الصابرین﴾ و تا مسلمانان را به کافران و کافران را به مسـلمانان مـبتلا نماید، آنگاه کشته‌ی مؤمنان به بهشت می‌رود و کشته‌ی کافران به دوزخ، از این رو گفته است: ﴿و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل أعمالهم﴾ آنان که در راه خدا به فیض شهادت نایل آمدند، خدا عمل آنها را هدر نمی‌دهد، بلکه بر آن افزوده و آن را چند برابر می‌کند. ﴿سیهدیهم﴾ آنها را به منافع دنیا و آخرت هدایت خواهد کرد. به آنها توفیق عمل صالح می‌دهد و آنان را به بهشت و منزلگاه نیکمردان راهنمایی می‌کند. ﴿و یصلح بالهم﴾ و حال و وضع آنان را اصلاح می‌کند. ﴿و یدخلهم الجنة عرفها لهم﴾ و آنان را به بهشت و منزلگاه پرنعمت وارد می‌کند که آن را برای آنان تعریف کرده است، به‌طوری که هر کس منزل خود را می‌داند و به آن راه می‌یابد. مجاهد گفته است: هرکس به منزل و مسکن خود راه می‌یابد و اشتباه نمی‌کند، انگار از ابتدای خلقت در آن ساکن بوده‌اند.[1] و در حدیث آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرتش قرار دارد! هرکس در آنجا به منزلش آشناتر است از منزلی که در دنیا در آن سکونت داشته بود».[2] ﴿یا أیها الذین آمنوا إن تنصروا الله ینصرکم﴾ ای مؤمنان! اگر دین او را یاری دهید شما را بر دشمنانتان پیروز می‌کند. ﴿و یثبت أقدامکم﴾ و در میدان جنگ شما را ثابت‌قدم می‌دارد. ﴿و الذین کفروا فتعساً لهم﴾ و آنان که به خدا و آیاتش کافرند نابودی و شقاوت از آن آنان باد! دعای نابودی و نومیدی و خفت است برای آنان. ﴿و أضل أعمالهم﴾ و اعمال آنها را ضایع و باطل می‌کند؛ زیرا در اطاعت شیطان انجام گرفته است. ﴿ذلك بأنهم کرهوا ما أنزل الله﴾ این شقاوت و انحراف

۱ـ البحر ۷۵/۸.

۲ـ قسمتی از حدیثی است که امام بخاری آن را روایت کرده است.

به این سبب است که از کتب و شرایع نازل شده از جانب خدا ناخرسند و بیزار بودند. زمخشری گفته است: یعنی از قرآن و تکالیف و احکام مندرج در آن ناخرسند بودند؛ چون آنان با لجام گسیختگی و فرو رفتن در شهوات و هوس‌ها و بی‌بندوباری و لذت بردن انس گرفته بودند، پس قرآن و احکام آن بر دوش آنان سنگینی می‌کرد و بر آنان گران می‌آمد.[1] ﴿فأحبط أعمالهم﴾ لذا اعمال آنها را ضایع و تباه می‌کند؛ زیرا ایمان شرط قبول اعمال است و شرک تباه کننده‌ی عمل است.[2] بعد از آن خدا آنان را از سرنوشت ترسناکی که در انتظارشان است برحذر داشت و فرمود: ﴿أفلم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم﴾ آیا آنها به سفر نمی‌روند تا ببینند چه به سر ملت‌های سرکش قبل از آنها، از قبیل عاد و ثمود و قوم لوط و دیگر مجرمان، آمده است، و بدانند عاقبت آنها چه شده است و چه عذابی بر آنان نازل شده است؟ چون آثار منازلشان از حال آنان خبر می‌دهد. ﴿دمّر الله عليهم﴾ خدا آنان را نابود و مستأصل کرد و هر چه داشتند از مال و اولاد و کالا، از بیخ و بن برکند. در آنجا فقط خرابه‌هایی می‌بینید و آنان را در زیر این ویرانه مدفون می‌یابید، و آن را به شدیدترین وجه بر سر آنان خراب کردیم. «دمّر عليهم» از «دمّرهم» بلیغ‌تر می‌باشد؛ زیرا معنی آن نابود کردن آنها و اموال و خانه‌ها و اولاد می‌باشد، نابودی همه را فرا گرفت، و چیزی را باقی نگذاشت. ﴿وللكافرين أمثالها﴾ و برای کفار مکه نیز چنین سرانجامی وخیم و عذاب و ویرانی مقرر است. ﴿ذلك بأن الله مولى الذين آمنوا﴾ این بدین خاطر است که خدا حامی و یاور

۱ـ کشاف ۴/۲۵۳.

۲ـ در الظلال گفته است: احباط اعمال تعبیری تصویری و از شیوه‌های قرآن است. حبوط یعنی باد کردن شکم حیوان بر اثر خوردن علف یا گیاهی سمی که آن را تلف می‌کند، و کافران هم اعمالشان باد می‌کند و منجر به نابودی و تباهی می‌شود. صورت و حرکتی است که با حال ناخرسندان از آیات منزل از جانب خدا مطابقت دارد. سپس به اعمال باد کرده و همچون شکم حیوانی که گیاه سمی خورده است، مباهات کردند. الظلال ۲۵/۶۰.

مؤمنان است. ﴿و أن الکافرین لامولی لهم﴾ و کافران یاور و فریادرسی ندارند. آنگاه سرانجام و عاقبت هر یک از دوگروه مؤمنان و کافران را در آخرت بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إن الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ همانا خدا مؤمنان را به باغ‌هایی پرنعمت می‌برد که در آن نعمت‌هایی موجود است که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است. ﴿و الذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الأنعام﴾ کافران در دنیا از هوس‌ها و لذایذ بهره می‌گیرند و سود می‌برند، و مانند حیوانات فقط در فکر شکم‌چرانی و انباشتن شکم می‌باشند. و جز شکم و فرج هدفی ندارند. ﴿و النار مثوی لهم﴾ و در آخرت دوزخ قرارگاه و منزل آنها می‌باشد. زمخشری گفته است: یعنی آنان در دنیا برای مدتی کوتاه از لذایذ سود می‌برند و از عاقبت و سرانجام خود غافل و بی‌خبرند. همان‌طور که حیوانات می‌چرند و علف می‌خورند، و از سرانجام خود یعنی ذبح و نحر غافلند، آنها هم غافلند، و آتش منزل و مقام آخرت آنها می‌باشد.[۱] بعد از آن پیامبر را دلداری داده و می‌فرماید: ﴿و کأین من قریة هی أشد قوة من قریتك التی أخرجتك﴾ بسی شهرها که ساکنان آن نافرمان و ستمکار بودند و از مردم مکه که تو را از آن اخراج کردند، نیرومندتر بودند.[۲] ﴿أهلکناهم فلا ناصر لهم﴾ آنان را به انواع عذاب نابود کردیم، و هیچ کس به آنها کمک نکرد. پس با اینها نیز چنان خواهیم کرد. ابن‌عباس گفته است: وقتی پیامبر ﷺ از مکه خارج گشت و در غار پناه گرفت، و سپس از آن بیرون آمد و به سوی مدینه هجرت کرد، به مکه رو کرد و فرمود: «تو در نزد خدا و برای من محبوب‌ترین شهر می‌باشی، و اگر ساکنانت مرا بیرون نمی‌کردند، من بیرون نمی‌رفتم». آنگاه این آیه نازل شد.[۳] ﴿أفمن کان علی بینة من ربه﴾ آیا آنکه دلیل و

۱ـ کشاف ۲۵۳/۴.

۲ـ در کلام مضاف حذف است؛ یعنی «من أهل قریة».

۳ـ حاشیه‌ی جمل ۱۴۵/۴.

بصیرت دارد و نسبت به فرمان خدا ثبات و یقین دارد، **﴿کمن زین له سوء عمله﴾** مانند آن است که عمل ناپسندش برایش آراسته شده و آن را نیکو می‌بینند؟ **﴿و اتبعوا أهواءهم﴾** و در گمراهی فرو رفته و هوی و هوسش را پرستش می‌کنند؟ این مانند آن نیست. به منظور مراعات معنی، صیغه‌ی جمع را آورده است. مفسران گفته‌اند: منظورش از **﴿من کان علی بینة﴾** پیامبر ﷺ است و منظور از **﴿زین له سوء عمله﴾** ابوجهل و کفار قریش است ... اما لفظ عام است؛ چون غرض نشان دادن تفاوت کسی است که خدا را می‌پرستد و آن‌که هوس را پرستش می‌کند، از این رو تفاوت بزرگ بین بهشت و آتش را مثل زده و می‌فرماید: **﴿مثل الجنة التي وعد المتقون﴾** صفت بهشت عجیب و شگفت‌انگیزی که خدا وعده‌ی آن را به بندگانش داده و آن را برای پرهیزگاران تدارک دیده است: **﴿فیها أنهار من ماء غیر آسن﴾** رودخانه‌هایی در آن جاری است که رنگ و بویش تغییر نکرده است. ابن‌مسعود گفته است: رودخانه‌های بهشت از کوهی از مشک می‌جوشند.[1] **﴿و أنهار من لبن لم یتغیر طعمه﴾** و رودخانه‌هایی از شیری که بی‌نهایت سفید و شیرین و پرچربی است و هرچند بماند نمی‌ترشد و آن‌طور که شیر دنیا فاسد می‌شود، فاسد نمی‌گردد. و در حدیثی مرفوع آمده است: «از پستان حیوانات نیامده است».[2] **﴿و أنهار من خمر لذة للشاربین﴾** و رودهایی از شراب لذیذ و خوشمزه در آن جاری است که برای مصرف‌کنندگان لذیذ است. **﴿لافیها غول و لاهم عنها ینزفون﴾**. از این جهت آن را به «لذیذ بودن برای شاربان» مقید کرده است که شراب دنیا بدمزه می‌باشد و جز افراد فاسد مزاج هیچ کس از آن لذت نمی‌برد، ولی شراب آخرت خوش‌طعم و خوشمزه می‌باشد. و بهشتیان آن را فقط برای لذتش مصرف می‌کنند. **﴿و أنهار من عسل مصفی﴾** و رودخانه‌هایی از عسل بسیار صاف و خوشرنگ و بو در آن جاری است که از شکم زنبور عسل خارج نشده است. ابوسعود

۱ـ مختصر ۳/۲۳۲.
۲ـ همان منبع.

گفته است: «عسل مصفی» یعنی موم و فضولات زنبور عسل با آن مخلوط نیست.[۱] ﴿وهم فیها من کل الثمرات﴾ آنها در بهشت از انواع و اصناف متعدد میوه و ثمر برخوردارند. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: آوردن ثمرات بعد از نوشیدنی نشان‌دهنده‌ی آن است که خوردنی‌های اهل بهشت برای لذت است نه برای رفع احتیاج.[۲] ﴿و مغفرة من ربهم﴾ علاوه بر تمام اینها، از نعمت‌های روحی نیکو برخوردارند که عبارت است از بخشودگی و مهر و رضایت خدا. در حدیث آمده است: «رضایت من شامل حال شما شده است و بعد از آن هرگز از شما ناراضی نمی‌شوم». صاوی گفته است: در بهشت در مورد خوردن و نوشیدن بازخواست و محاسبه به عمل نمی‌آید. به عکس دنیا که بر خوردن و نوشیدن آن بازخواست و عقاب مطرح است. اما در مقابل نعمت‌های آخرت حساب و عذابی مقرر نیست.[۳] ﴿کمن هو خالد فی النار﴾ آیا چنین کسانی به چنین اوصاف و نعمت‌هایی مانند کسی است که برای همیشه در دوزخ می‌ماند؟ استفهام برای انکار است. یعنی آن‌که در آن نعمت پایدار قرار دارد با کسی که برای همیشه در آتش است، برابر نیست؟ ﴿و سقوا ماءً حمیماً فقطع أمعاءهم﴾ به جای آن نوشیدنی‌ها، آبی بسیار داغ می‌نوشند، و از فرط داغی و حرارتش روده‌ها را پاره می‌کند؟ مفسران گفته‌اند: آب به آخرین درجه‌ی حرارتش می‌رسد، که وقتی به آن نزدیک شوند صورتشان کباب می‌شود و پوست سرشان می‌افتد. و وقتی آن را بنوشند روده‌ها قطع شده و از دبرشان بیرون می‌ریزد.[۴] و بعد از این‌که حال کافران را یادآور شد، به ذکر حال منافقین پرداخته و می‌فرماید: ﴿و منهم من یستمع إلیك﴾ در میان آن منافقان گروهی به سخنان تو گوش می‌دهند. ﴿حتی إذا خرجوا من عندك﴾ تا وقتی که از مجلست بیرون می‌روند.

۱ـ ابوسعود ۵/۷۴.
۲ـ شیخ‌زاده ۳/۳۴۸.
۳ـ صاوی ۴/۸۴.
۴ـ قرطبی ۱۶/۲۳۷.

﴿قالوا للذين أوتوا العلم ماذا قال آنفا﴾ بـه دانشـمندان صحابه از قـبيل ابـن‌عباس و ابن‌مسعود می‌گويند: محمد چند لحظه قبل چه گفت؟ ابن‌كثير گفته است: خدای متعال از كودنی و كم فهمی منافقان خبر داده است. به‌طوری كه در مجلس پيامبرﷺ می نشينند و به گفتارش گوش می‌دهند، اما چيزی از آن نمی‌فهمند. وقتی از نزد او بيرون می‌روند به يارانش می‌گويند: همين حالا محمد چه گفت؟ سخنان او را درک نمی‌كنند و به آن اهميت نمی‌دهند.[۱] ﴿أولئك الذين طبع الله على قلوبهم﴾ خدا به سبب كفرشان بر قلب آنان مهر زده است. ﴿و اتبعوا أهواءهم﴾ و از هوس‌های باطل خود تبعيت كردند. ﴿و الذين اهتدوا زادهم هدى و آتاهم تقواهم﴾ اما خدا هدايت مؤمنان پرهيزگار را افزايش داده و رشد و درايت را به آنها الهام می‌كند. امام فخر گفته است: بعد از اين‌كه خدا توضيح داد كه منافق گوش می‌دهد اما سود نمی‌برد، دوباره گوش می‌كند اما فايده نمی‌برد، بيان كرده است كه حال مؤمنِ هدايت شده به عكس آن است؛ چون گوش می‌دهد و می‌فهمد و به علم خود عمل می‌كند. فايده‌ای كه اينجا وجود دارد قطع عذر منافق می‌باشد؛ چون اگر بگويد به خاطر ابهام، گفتار پيامبرﷺ را نفهميدم، در رد او گفته می‌شود: مؤمن فهميد و مطلب را دريافت نمود، و نفهميدن تو از تيرگی قلب تو است نه از ابهام سخن او.[۲] ﴿فهل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة﴾ آيا كافران جز اين انتظار می‌برند كه رستاخيز به ناگاه بر آنان فرا رسد در حالی كه آنها سرگردان و غافل‌گير شده‌اند؟ ﴿فقد جاء أشراطها﴾ علايم و نشانه‌هايش نمايان شده است. و بعثت خاتم پيامبران، حضرت محمدﷺ از علايم آن است. ﴿فأنى لهم إذا جاءتهم ذكراهم﴾ وقتی قيامت فرا رسد از كجا متوجه می‌شوند و آن را به خاطر می‌آورند؟! و ديگر پشيمانی و توبه سودی ندارد؟ ﴿فاعلم أنه لا إله إلا الله﴾ پس بدان كه هيچ معبودی جز خدا وجود ندارد. ﴿و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات﴾

۱ـ مختصر ۳۳۳/۳.

۲ـ تفسير كبير ۵۸/۲۸.

و از خدا بخواه که خودت و مردان و زنان مؤمن را ببخشاید. ﴿و الله یعلم متقلبکم و مثواکم﴾ خداست که از عملکرد شما در دنیا مطلع است و از سرانجامتان در آخرت باخبر است، پس توشه‌ی روز معاد را آماده کنید.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا ٱللَّهَ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ ﴿٢١﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ ﴿٢٣﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿٢٤﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ٱلشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ ٱلْأَمْرِ وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ﴿٢٧﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ ٱلْقَوْلِ وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَ ٱلصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ شَاقُّوا ٱلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّوا ٱللَّهَ شَيْئاً وَ سَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ﴿٣٢﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾ فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى ٱلسَّلْمِ وَ أَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ وَ ٱللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾ إِنَّمَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٣٦﴾ إِن

يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ ﴿۳۷﴾ هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنكُم مَن يَبْخَلُ وَ مَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَفْسِهِ وَ اللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَ إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَايَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴿۳۸﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: در آغاز سوره بحث در مورد کافران بود، بعد از آن بحث از مؤمنان به میان آمد، در اینجا در مورد منافقین بحث می‌شود؛ چرا که برای اسلام و مسلمانان خطری بزرگ به حساب می‌آیند و به اسلام شبیخون می‌زنند، و قسمت بیشتر سوره به بحث درباره‌ی آنان اختصاص یافته است. آیات شریف در مورد جهاد بحث کرده و موضع‌گیری منافقان را در قبال آن بیان می‌کند.

معنی لغات: ﴿سوّل﴾ آراسته و آسان کرد. ﴿أضغانهم﴾ کینه‌های نهفته در دلشان. جوهری می‌گوید: «ضغن» و «ضغینه» به معنی کینه است. و «تضاغن القوم» یعنی کینه‌ی یکدیگر را در دل گرفتند.[1] ﴿سیماهم﴾ علامتشان. ﴿السلم﴾ صلح. ﴿ویحفکم﴾ بر شما اصرار می‌ورزد. ﴿یترکم﴾ از شما کم می‌کند. «وتره حقه» یعنی حقوقش را کم کرد.

تفسیر: ﴿و یقول الذین آمنوا لولا نزلت سورة﴾ مؤمنان مخلص به انگیزه‌ی اشتیاق به جهاد و حریص بودن بر ثواب آن می‌گویند: ای کاش! در مورد امر به جهاد سوره‌ای نازل می‌شد. ﴿فإذا أنزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال﴾ وقتی سوره‌ای صریح و با دلالتی واضح در رابطه با قتال نازل شد. قرطبی گفته است: ﴿محکمة﴾ یعنی نسخ نشده. و قتاده گفته است: هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شده است، محکم به شمار می‌آید، شدیدترین بخش قرآن برای منافقین، بخش جهاد است.[2] ﴿رأیت الذین فی قلوبهم مرض﴾

۱ـ الصحاح ماده‌ی «ضغن».

۲ـ تفسیر قرطبی ۱۶/ ۲۴۳.

منافقانی را می‌بینی که در نهادشان شک و تردید دارند، ﴿ینظرون إلیك نظر المغشی علیه من الموت﴾ مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند. ﴿فأولی لهم﴾ وای به حالشان! در التسهیل آمده است: کلمه‌ای است که برای تهدید و نفرین به‌کار می‌رود. مانند فرموده‌ی ﴿أولی لك فأولی﴾.[1] ﴿طاعة و قول معروف﴾ مبتدا است و خبرش محذوف است. یعنی ای محمد! طاعت و گفتار شیرین برای آنان برتر و نیکوتر است. رازی گفته است: یک جمله‌ی مستقل و مستأنف است و خبرش محذوف و تقدیر آن: «خیر لهم» است. علت جواز ابتدا به نکره در اینجا این است که موصوف می‌باشد. و گفته‌ی ﴿و قول معروف﴾ بر آن دلالت دارد. انگار گفته است: طاعتی مخلصانه و سخنانی نیکو برای آنان بهتر است.[2] ﴿فإذا عزم الأمر﴾ وقتی امر جدی شد و قتال فرض گردید، ﴿فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم﴾ پس اگر قصد و نیتشان خالصانه می‌بود و با صداقت و درستی به جهاد می‌پرداختند از برگشتن و عصیان برایشان بهتر بود. جواب شرط است. ﴿فهل عسیتم إن تولیتم أن تفسدوا فی الأرض و تقطعوا أرحامکم﴾ پس اگر از اسلام برگشتید و رو برتافتید، شاید به حالت زمان جاهلیت خود برگردید؛ یعنی به فساد در سرزمین و نافرمانی و قطع صله‌ی رحم بپردازید! قتاده گفته است: یعنی وقتی آنها به کتاب خدا پشت کردند، آنان را چگونه دیدید؟ آیا به خون ریختن نپرداختند، و صله‌ی رحم را قطع نکردند، و از فرمان رحمان سربرتافتند؟! ابوحیان گفته است: منظور دوران فترت بعد از زمان پیامبرﷺ است.[3] ﴿أولئك الذین لعنهم الله﴾ خدا آنها را از رحمت خود بری و دور کرده است. ﴿فأصمهم و أعمی أبصارهم﴾ آنان را از شنیدن حق ناشنوا و قلب آنان را از دیدن راه هدایت نابینا کرده است. پس به راه هدایت راهیاب نمی‌شوند.

۱ـ التسهیل ۴/۴۹. بعضی از مفسران گفته‌اند: ﴿فأولی لهم﴾ یعنی برای آنان شایسته‌تر است. خبر آن عبارت است از ﴿طاعة و قول معروف﴾ و آنچه که ما ذکر کردیم روشن‌تر است و قرطبی آن را پذیرفته است.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۸/۶۲. ۳ـ البحر ۸/۸۲.

قرطبی گفته است: خدا فرموده است: هرکس چنان عمل کند نفرین بر او بادا و بهره‌گیری از شنوایی و بینایی را از او سلب می‌کند، تا به حق راهیاب نشود هر چند آن را هم بشنود. بدین‌ترتیب او را به صورت حیوان بی‌خبری درمی‌آورد.[1] ﴿أفـلا يـتدبرون القـرآن﴾ استفهام توبیخی است. یعنی چرا در قرآن نمی‌اندیشند تا آن را نیک دریابند و تحقیق کنند تا پند و اندرز مکنون در آن را بفهمند و بازدارنده‌ها را بشناسند، تا در مهلکات نیفتند، آنچنان که اکنون در آن افتاده‌اند. ﴿أم على قلوبهم أقفالها﴾ ام به معنی «بل» است و برای انتقال از توبیخی به توبیخ دیگر است؛ زیرا ظلمت و قسوت قلوبشان به حدی افـزایش یافته است که تفکر و اندیشه را نمی‌پذیرد، یعنی قلب آنان سخت و تیره می‌باشد و انگار با قفل‌های آهنین قفل شده است، نه نوری در آن نفوذ می‌کند و نه ایمانی. رازی گفته است: قلب برای شناسایی و معرفت خلق شده است. وقتی معرفت در آن نباشد، مرده است. به انسان موذی می‌گویند: انسان نیست، وحشی است. و این قلب نیست، بلکه سنگ است.[2] ﴿إن الذين ارتدوا على أدبارهم من بعد ماتبين لهم الهدى﴾ آنان که بعد از ایمان آوردن به کفر برگشته و بعد از این‌که با دلایل ظاهر و آشکـار و مـعجزات نـمایان راه هـدایت را برایشان روشن کرد، ایمان آوردند و سپس پشت کردند، ﴿الشيطان سول لهم و أملى لهم﴾ شیطان آن عمل را برای آنان آراست، و به امید و آرزوهای دور و دراز آنها را فریب داد. ﴿ذلك بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله﴾ سبب این گمراهی این است که به یهودیانی که حسـد و کینه‌ی قرآن را در دل داشتند و از آن ناخرسند بودند، گفتند: ﴿سنطيعكم في بعض الأمر﴾ در بعضی موارد که به ما دستور می‌دهید از شما اطاعت می‌کنیم، از قبیل نشستن و نرفتن به جهاد و بازداشتن مسلمانان از آن و غـیره. ﴿والله يـعلم إسرارهـم﴾ خدای عزوجل از نهان آنها آگاه است و از حیله و نیرنگ و دسیسه و توطئه‌چینی آنان علیه

۱ـ تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱٦.

۲ـ تفسیر کبیر ٦٦/۲۸.

اسلام و مسلمین باخبر است. مفسران گفته‌اند: منافقان این مطلب را پنهانی به یهود گفتند، اما خدا آن را برملا و آنها را رسوا کرد. ﴿فکیف إذا توفتهم الملائکة یضربون وجوههم و أدبارهم﴾ وقتی فرشتگان عذاب برای قبض روح آنها حاضر می‌شوند و با زنجیرهای آهنین به صورت و پشت آنها می‌زنند، در این موقع حال آنها چگونه باید باشد؟ قرطبی گفته است: این تخویف و تهدید است. یعنی اگر عذاب آنها به تأخیر بیفتد تا فرارسیدن اجل و پایان عمر تأخیر می‌شود.[۱] ابن‌عباس گفته است: هر تبهکاری که بمیرد فرشتگان به صورت و پشت او تازیانه می‌زنند.[۲] ﴿ذلك بأنهم اتبعوا ما أسخط الله وکرهوا رضوانه﴾ سبب آن عذاب عبارت است از این‌که آنها راه نفاق را پیش گرفته‌اند و از آنچه مایه‌ی رضایت خداست از قبیل ایمان و جهاد و سایر طاعات ناخرسندند. ﴿فأحبط أعمالهم﴾ لذا اعمال نیکویی را که انجام داده‌اند، باطل می‌کند. ﴿أم حسب الذین فی قلوبهم مرض أن لن یخرج الله أضغانهم﴾ آیا منافقان که شک و نفاق در قلب دارند، معتقدند که خدا نیّت و مقاصد آنان را برای مؤمنان افشا نمی‌کند؟ و کینه‌ی آنها را نسبت به اسلام و مسلمانان برملا نمی‌سازد؟ باید آنها را افشا کند و کارشان را برملا سازد. ﴿ولو نشاء لأریناکهم فلعرفتهم بسیماهم﴾ اگر می‌خواستیم آنها را عیناً به شما نشان می‌دادیم تا آنها را از سیمایشان بشناسید، اما خدا برای حفظ آبروی آنها و اقوام و خویشاوندان مسلمانشان، راز آنها را پنهان داشته است تا شاید توبه کنند. ﴿و لتعرفنهم فی لحن القول﴾ از محتوا و اسلوب گفتار منافقان آنها را می‌شناسی، آنها در حضور تو سخنانی به زبان می‌آورند که ظاهرش ایمان است و باطنش کفر و ناسزا. کلبی گفته است: بعد از نزول این آیه هر منافقی در محضر پیامبر ﷺ زبان می‌گشود، پیامبر ﷺ او را می‌شناخت.[۳]

۱ـ قرطبی ۱۶/ ۲۵۰. ۲ـ البحر ۸/ ۸۴.

۳ـ قرطبی ۱۶/ ۲۵۳.

﴿و الله يعلم أعمالكم﴾ یک ذره از اعمال شما بر او مخفی نمی‌ماند، پس بر مبنای قصد و نیتشان به شما پاداش یا کیفر می‌دهد. متضمن وعده و وعید است. **﴿و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین﴾** ای مردم! ما به وسیله‌ی جهاد و دیگر تکالیف سخت شما را آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود که چه کسانی در راه خدا جهاد می‌کنند و در مقابل سختی‌های جهاد شکیبا می‌باشند. **﴿و نبلوا أخبارکم﴾** و نیز تا اعمال نیک و بد شما را آزمایش کنیم. در التسهیل آمده است: منظور از گفته‌ی **﴿حتی نعلم﴾** یعنی آشکارا آن را بدانیم تا به وسیله‌ی آن بتوان بر شما استدلال کرد و اقامه‌ی حجت نمود، وگرنه خدا قبل از وقوع اشیا آن را می‌داند، اما خواسته است بر مبنای اعمال صادر شده از آنها بر بندگانش اقامه‌ی حجت بکند. فضیل بن عیاض هر وقت این آیه را می‌خواند گریه می‌کرد و می‌گفت: بار خدایا! مرا آزمایش مفرما؛ زیرا وقتی ما را امتحان کنی ما را افشا نموده و پرده‌ی اسرار ما را پاره می‌کنی.[1] **﴿إن الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله﴾** آنان که آیات خدا را انکار کرده و از ورود مردم به دین اسلام ممانعت می‌کنند، **﴿و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی﴾** و با پیامبر ﷺ از در دشمنی درآمده، و بعد از این‌که صداقت وی بر آنان هویدا و معلوم شد و دانستند که پیامبر خدا می‌باشد و با خود دلایل و آیات آورده است، از اطاعتش سرپیچی کردند، **﴿لن یضروا الله شیئا و سیحبط أعمالهم﴾** کفر آنان و جلوگیری کردنشان از ورود مردم به اسلام هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و اعمال نیک آنان را از قبیل صدقه و امثال آن را باطل خواهد کرد؛ یعنی در آخرت برای آنان ثوابی مقرر نیست. **﴿یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول﴾** ای مؤمنان! از فرمان و اوامر خدا و پیامبرش اطاعت کنید. **﴿و لاتبطلوا أعمالکم﴾** و آن‌طور که آن کافران اعمال خود را باطل کردند، شما اعمال خود را باطل نکنید. اعمالی از قبیل کفر و نفاق و خودپسندی و

۱ـ التسهیل ۴/ ۵۰.

ریا موجب باطل شدن اعمال می‌شود. ﴿إن الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله﴾ آنان که آیات خدا را انکار کرده و مانع ورود مردم به راه دین و هدایت و ایمان می‌شوند، ﴿ثم ماتوا و هم کفار﴾ سپس در حال کفر مردند، ﴿فلن یغفر الله لهم﴾ خدا هرگز و در هیچ حالی آنها را نمی‌بخشاید. این بیان به‌طور یقین و قطعی نشان می‌دهد که هرکس بر کفر بمیرد خدا او را نمی‌بخشد؛ چون گفته است: ﴿إن الله لایغفر أن یشرك به﴾. ابوسعود گفته است: این حکم شامل تمام افرادی می‌شود که بر کفر می‌میرند، هر چند درست هم باشد که در مورد اهل قلیب نازل شده است.[1] ﴿فلا تهنوا وتدعوا إلى السلم﴾ پس در وقت رویارویی با کفار از خود ضعف نشان ندهید و کفار را به صلح و آتش بس فرا مخوانید. ﴿و أنتم الأعلون﴾ در حالی که شما چون ایمان دارید پیروز و سرافراز هستید. ﴿و الله معکم﴾ و خدا هم با شماست و شما را کمک می‌کند. ﴿و لن یترکم أعمالکم﴾ و از پاداش اعمالتان هرگز چیزی نمی‌کاهد. ابن‌کثیر گفته است: در فرموده‌ی ﴿والله معکم﴾ مژده‌ای بزرگ مبنی بر پیروزی و غلبه بر دشمنان مقرر است.[2] ﴿إنما الحیاة الدنیا لعب و لهو﴾ حیات دنیا ناپایدار و رفتنی است و مانند بازیچه‌ای است که اطفال به آن سرگرم می‌شوند، و قرار و ثباتی ندارد. شیخ‌زاده گفته است: خدا بیان می‌کند که آرزوهای عاجل دنیا، و لذایذ آن شایستگی آن را ندارد که انسان را از رفتنِ به جهاد باز دارد و موجب جلوگیری از انجام دادن اعمالی شوند که ثواب آخرت را دربردارند؛ زیرا در سرعت زوالشان به منزله‌ی لهو و لعب می‌باشند، و حیات آخرت جاودانی و ابدی است. پس نباید محبت دنیا و حرص بر لذایذ و هوس‌ها، سبب ترس از جنگ و نرفتن به جهاد شود.[3] ﴿و إن تؤمنوا و تتقوا یؤتکم أجورکم﴾ و اگر به خدا ایمان بیاورید و کاملاً از

۱ـ ابوسعود ۷۸/۵.
۲ـ مختصر ۳۳۸/۳.
۳ـ شیخ زاده ۳۵۲/۳.

عقابش پرهیز کنید، ثواب اعمالتان را کاملا عطا می‌کند. ﴿و لایسألکم أموالکم﴾ و از شما نمی‌خواهد که تمام اموال خود را انفاق کنید، بلکه فقط ادای زکات فرض شده را از شما می‌خواهد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی خدا از شما بی‌نیاز است و چیزی از شما نمی‌خواهد، و فقط به خاطر دلداری و آرامش و کمک به برادران بینوا زکات اموال را بر شما فرض کرده است. تا نفع و ثواب آن به خودتان برگردد.[۱] ﴿إن یسألکموها فیحفکم تبخلوا﴾ اگر تمام اموال شما را بخواهد و در آن مبالغه کند و بر آن اصرار بورزد، دریغ می‌دارید و از انفاق آن خودداری می‌کنید. ﴿و یخرج أضغانکم﴾ و آنچه در قلب دارید، از قبیل بخل و عدم تمایل به انفاق خدا آن را آشکار می‌کند. در التسهیل آمده است: چون انسان بر محبت مال پرورش یافته است. در صورتی که محبوبش از او گرفته شود، نیت و نهادش برملا می‌شود. پس بر مبنای رحمت خدا نسبت به بندگان در تکالیف سخت نگرفته است.[۲] ﴿ها أنتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله﴾ ای گروه مخاطبان! اینک از شما دعوت می‌شود که به انفاق در راه خدا بپردازید و چیزی از شما خواسته شده است که قابل اجرا است. ﴿فمنکم من یبخل﴾ در بین شما هستند افرادی که از انفاق دریغ می‌کنند و خست نشان می‌دهند. ﴿و من یبخل فإنما یبخل عن نفسه﴾ و هر کس خسّت نشان دهد و از انفاقِ در راه خدا دریغ ورزد، زیانش فقط به خودش برمی‌گردد؛ زیرا از اجر و ثواب محروم می‌شود. صاوی گفته است: «بخل» وقتی به معنی «خسّت» باشد به «علی» متعدی می‌شود، و اگر به معنی «امساک» باشد به «عن» متعدی می‌گردد. ﴿و الله الغنی و أنتم الفقراء﴾ خدا از انفاق شما بی‌نیاز است و به اموال شما احتیاجی ندارد، بلکه شما به او محتاج و نیازمند هستید. ﴿و إن تتولوا یستبدل قوما غیرکم﴾ و اگر از طاعت و پیروی از اوامرش سرپیچی کنید، به جای شما قومی دیگر قرار می‌دهد که از شما فرمانبردارتر باشند.

۱ـ مختصر ۳/۳۳۸.
۲ـ التسهیل ۴/۵۰.

﴿ثم لایکونوا أمثالکم﴾ و در خسّت و بخل مانند شما نباشند، بلکه از شما کریم‌تر و سخی‌تر باشند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الذین کفروا و صدوا عن سبیل‌الله أضل أعمالهم﴾ و ﴿الذین آمنوا و عملو الصالحات﴾ حاوی مقابله می‌باشد.

۲ـ ﴿و آمنوا بما نزل علی محمد﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام است.

۳ـ ﴿تضع الحرب أوزارها﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۴ـ ﴿و یثبت أقدامکم﴾ و ﴿بما کسبت أیدیکم﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۵ـ ﴿منا ... و فداء﴾، ﴿آمنوا ... و کفروا﴾ و ﴿الغنی ... و الفقراء﴾ متضمن طباق است.

۶ـ ﴿فإذا عزم الأمر﴾ شامل مجاز عقلی است.

۷ـ ﴿فهل عسیتم إن تولیتم﴾ متضمن التفات از غیبت به خطاب است.

۸ـ ﴿أم علی قلوب أقفالها﴾ استعاره‌ی مصرحه را دربردارد.

۹ـ ﴿فیها أنهار من ماء غیر آسن و أنهار من لبن لم یتغیر طعمه و أنهار من خمر لذة للشاربین﴾ متضمن اطناب به سبب تکرار لفظ (أنهار) است.

۱۰ـ ﴿ارتدوا علی أدبارهم﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۱۱ـ ﴿أضل أعمالهم، و اتبعوا أهواءهم، و أعمی أبصارهم﴾ متضمن سجع رصین و غیرمتکلف است.

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره در مدینه شرف نزول یافته است و مانند دیگر سوره‌های مدنی موضوع معاملات و عبادات و اخلاق و راهنمایی‌های اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

* سوره‌ی شریف از «صلح حدیبیه» بحث کرده است که در سال ششم هجری در بین پیامبرﷺ و مشرکین صورت گرفت، و سرآغاز فتح و پیروزی اعظم یعنی «فتح مکه» شد، و با این صلح پربار سرافرازی و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد، و مردم گروه گروه به دین خدا درآمدند: ﴿**إنا فتحنا لك فتحا مبينا**﴾.

* سوره در مورد جهاد مؤمنان و درباره‌ی «بيعة الرضوان» سخن به میان آورده است که در آن یاران بر سر جهاد در راه خدا، تا آخرین لحظه‌ی حیات با پیامبرﷺ بیعت کردند. بیعتی گرانقدر بود، از این رو خدا آن را مبارک دانسته و از بیعت‌کنان راضی شد و آن را در کتاب باعظمت خود، با سطرهایی از نور ثبت کرده است: ﴿**لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة ...**﴾.

* سوره در مورد مذمت و افشای اعرابی که قلبشان بیمار بود و منافقینی که در مورد پیامبرﷺ و مؤمنان گمان ناپسند بردند و با آنان برای جهاد بیرون نرفتند، به بحث پرداخته است و آیاتی در مورد افشا و برملا ساختن نهادشان نازل شد: ﴿**سيقول لك المخلفون من الأعراب شغلتنا أموالنا و أهلونا ...**﴾.

* درباره‌ی رؤیای پیامبرﷺ که در مدینه‌ی منوره در خواب دیده بود و آن را برای

یاران بازگفت و در نتیجه بسی شاد و مسرور گشتند، بحث به میان آمده است. رؤیا عبارت بود از این‌که پیامبرﷺ و مؤمنان با کمال امنیت و اطمینان و در حالی که نیت حج عمره کرده‌اند، وارد مکه می‌شوند: ﴿لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاءالله آمنین محلقین رؤوسکم و مقصرین﴾.

* سوره با تعریف و تمجید از پیامبرﷺ و یاران نیک و پاکش خاتمه یافته است: ﴿محمد رسول الله و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم ...﴾.

نامگذاری سوره: سوره به نام سوره‌ی «فتح» موسوم شده است؛ زیرا خدای متعال در آن مژده‌ی پیروزی مبین را به پیامبرﷺ داده است: ﴿إنا فتحنا لك فتحا مبینا ...﴾.

فضیلت این سوره: بعد از این‌که پیامبرﷺ از حدیبیه برگشت، این سوره بر پیامبر نازل شد. وقتی این سوره نازل شد پیامبرﷺ فرمود: «امشب سوره‌ای بر من نازل شد که از تمام دنیا و آنچه که در بین آن دو قرار دارد، برایم محبوب‌تر و عزیزتر است: ﴿إنا فتحنا لك فتحا مبینا﴾.[۱]



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً ﴿۱﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ﴿۲﴾ وَ يَنْصُرَكَ ٱللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً ﴿۳﴾ هُوَ ٱلَّذِي أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمٰوَاتِ و ٱلْأَرْضِ وَ كَانَ ٱللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً ﴿۴﴾ لِيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ

۱ـ اخراج از امام احمد.

خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذٰلِكَ عِندَ ٱللهِ فَوْزاً عَظِيماً ﴿۵﴾ وَ يُعَذِّبَ ٱلْمُنَافِقِينَ وَ ٱلْمُنَافِقَاتِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَ ٱلْمُشْرِكَاتِ ٱلظَّانِّينَ بِاللهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ ٱلسَّوْءِ وَ غَضِبَ ٱللهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً ﴿۶﴾ وَ لِلهِ جُنُودُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ كَانَ ٱللهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴿۷﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ﴿۸﴾ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿۹﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللهَ يَدُ ٱللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ ٱللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴿۱۰﴾ سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِنَ ٱللهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴿۱۱﴾ بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْماً بُوراً ﴿۱۲﴾ وَ مَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيراً ﴿۱۳﴾ وَ لِلهِ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ كَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴿۱۴﴾ سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ ٱللهِ قُل لَن تَتَّبِعُونَا كَذٰلِكُمْ قَالَ ٱللهُ مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿۱۵﴾ قُل لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِن تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ ٱللهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۱۶﴾ لَيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَن يُطِعِ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ وَ مَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۱۷﴾

* * *

معنی لغات: ﴿السكينة﴾ آرامش و ثبات. ﴿السوء﴾ غم و اندوه و درد. جوهری می‌گوید: «ساءة سَوءاً» به فتح سین، متضاد «سَرَّة» می‌باشد. و «الإسم السُّوء» و

«دائرة السُّوء» به ضم سین به معنی شر و شکست می‌باشد.[1] ﴿تعزروه﴾ او را بزرگ بدارید و یاری دهید و آزار را از او برطرف کنید. و وجه تسمیه‌ی بخشی از احکام و حدود به «تعزیر» این است که مانع از انجام دادن فعل زشت می‌گردد. ﴿نکث﴾ عهد و بیعت را شکست و به هم زد. ﴿بورا﴾ نابودی. جوهری می‌گوید: «بور» یعنی مرد فاسد و خرابکاری که هیچ فعل خیری از وی انتظار نمی‌رود. و ﴿قوماً بوراً﴾ هم از همین مقوله است. «بور» جمع «بائر» است. «بار فلانٌ»؛ یعنی فلانی هلاک شد.[2] ﴿حرج﴾ گناه و تقصیر.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است وقتی در سال فتح مکه پیامبرﷺ قصد سفر به مکه را کرد و از مردم یاری خواست، جمعی از اعراب مدینه از ترس قریش، از همراهی پیامبرﷺ تخلف ورزیدند. اما پیامبرﷺ حزم و تدبیر را به‌کار گرفت و نیت عمره را کرد و «هدی» را پیش انداخت تا مردم دریابند که قصد جنگ را ندارد. اما آنها سستی کردند و وجود کار و مشاغل را بهانه قرار دادند. آنگاه آیه‌ی ﴿سیقول لك المخلفون من الأعراب شغلتنا أموالنا و أهلونا فاستغفر لنا ...﴾ تا آخر آیه نازل شد.[3]

تفسیر: ﴿إنا فتحناك لك فتحا مبینا﴾ ای محمد! ما به شیوه‌ای آشکار و نمایان مکه را برایت گشودیم، و فرمان پیروزی تو را بر دشمنانت به صورتی مبین صادر کردیم. منظور فتح مکه می‌باشد و قبل از وقوع این حادثه خدا وعده آن را داده است، و به خاطر تحقق وقوعش آن را به لفظ ماضی آورده است. و برای پیامبرﷺ و مؤمنان مژده‌ای بس بزرگ بود. زمخشری گفته است: این مژده‌ی بزرگ عبارت بود از فتح مکه، و وقتی پیامبرﷺ در سال حدیبیه به مکه برگشت، آیه نازل شد و وعده‌ی فتح مکه را به او داد و طبق روشی که خدای توانا در خبر دادن، دارد، آن را به لفظ ماضی آورده است؛ زیرا از لحاظ تحقق و

۱ـ الصحاح جوهری. ۲ـ همان منبع.

۳ـ قرطبی ۱۶/۲۶۸.

یقینی بودنش، همچون امری است که تحقق یافته باشد. و این بیان به‌طور آشکار بیانگر عظمت و والایی و اهمیت فتح مکه است.[۱] ﴿لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر﴾ تا خدا تمام لغزش‌های تو را از قبیل «ترک اولی» ببخشاید. ابوسعود گفته است: با توجه به منصب و مقام والای حضرت، «ترک اولی» به گناه موسوم است.[۲] و ابن‌کثیر گفته است: این از خصوصیات حضرت رسول است و هیچ کس را در آن سهمی نیست، و نیز متضمن تمجید و تحسین عظیمی است برای حضرت رسول ﷺ؛ زیرا حضرتش به‌طور مطلق کامل‌ترین انسان و سرور دنیا و آخرت بشریت است. و تمام امور و اعمالش عبارت بود از طاعت و نیکی و استقامت و پایداری، به‌طوری که هیچ کس نه در اولین و نه در آخرین جز او به آن مقام نایل نمی‌آید. و چون مطیع‌ترین خلق خدا بود، خدا مژده‌ی فتح را به او داد و ازگناهان اول و آخرش صرف‌نظر فرمود.[۳] ﴿و یتم نعمته علیك﴾ و تا با اعتلای دین و به اهتزاز درآوردن پرچم آن، نعمت خود را بر تو کامل کند. ﴿و یهدیك صراطا مستقیما﴾ و تا با مقرر داشتن دین و شریعت عظیم، تو را به راه استوار و مستقیم هدایت کند که به باغ‌های سرشار از نعمت منتهی می‌شود. ﴿و ینصرك الله نصرا عزیزا﴾ و به‌طور محکم و استوار شما را بر دشمنانت چیره و پیروز نماید، نصرتی متضمن عزت و غلبه و سرفرازی دنیا و آخرت باشد. ﴿هو الذی أنزل السکینة فی قلوب المؤمنین﴾ خدای عزوجل آرامش و اطمینان را در قلوب مؤمنان قرار داد. ﴿لیزدادوا إیمانا مع إیمانهم﴾ تا با رسوخ عقیده و توکل به خدای آگاه به نهان‌ها، به یقین و تصدیق خود بیفرایند. ﴿و لله جنود السموات والأرض﴾ تمام سربازان آسمان‌ها و زمین از قبیل فرشته و جن و حیوانات و صواعق ویرانگر و زمین‌لرزه و خوف و غرق شدن، سربازان بی‌حد و حصر و مغلوب نشدنی

۱ـ کشاف ۲۶۲/۴. بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از فتح همانا «صلح حدیبیه» می‌باشد؛ چون آثاری بس بزرگ از آن ناشی شد از قبیل بیعة الرضوان، و صلح با قریش، و ورود جمعی کثیر به اسلام و ... و ابن‌کثیر این را پذیرفته است.

۲ـ ابوسعود ۸۰/۵.

۳ـ مختصر ۳۴۰/۳.

خدای توانا و بزرگ می‌باشند و آنها را بر هرکس که بخواهد مسلط می‌کند. ابن‌کثیر گفته است: اگر تنها یک فرشته علیه آنان بگمارد، رستنی‌های آنان را نابود می‌کند. اما خدا جهاد را بر بندگان مشروع و مقرر فرموده است؛ چون در این امر دلیل قطعی و حکمت فراوان مقرر است.[۱] از این رو فرمود: ﴿وکان الله علیما حکیما﴾ خدا به احوال مخلوقاتش آگاه است و در تعیین و تدبیر امور حکیم است. مفسران گفته‌اند: منظور از نازل کردن آرامش بر قلوب مؤمنان، «اهل حدیبیه» می‌باشند که وقتی به پیامبرﷺ در مورد شرکت در جنگ با ساکنان مکه بیعت کردند، از کفار اعمالی سر زد که نفس را آزار و قلب را دردمند می‌کرد، از جمله از ورود یاران پیامبرﷺ به مکه ممانعت به عمل آوردند و یاران پیامبرﷺ بدون رسیدن به مقصود خود برگشتند، اما با این‌که مردم شوریدند حتی یک نفر از آنان از ایمان برنگشت. هیجان‌زده و آشفته شدند، تا جایی که عمربن‌الخطاب رضی الله عنه نزد پیامبر آمد و اظهار داشت: مگر تو پیامبر برحق خدا نیستی؟ فرمود: بله هستم، و حضرت عمر گفت: آیا ما برحق نیستیم و دشمنان بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا هستند. گفت: پس چرا در دین خود ضعف و سستی را بپذیریم؟ پیامبرﷺ فرمود: من پیامبر خدا می‌باشم و از فرمانش سرپیچی نمی‌کنم و همو یاور من است.[۲]

﴿لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها﴾ تا مردان و زنان مؤمن را در مقابل طاعت و جهادشان در باغ‌های پرطراوتی جا بدهد که در پای درختانش نهرها جاری است و برای همیشه در آن خواهند ماند. ﴿و یکفر عنهم سیئاتهم﴾ و گناهان و لغزش‌های آنان را بزداید و پاک نماید. ﴿وکان ذلك عندالله فوزا عظیما﴾ جا دادن آنها در باغ‌ها و زدودن گناهانشان، نایل آمدن به سعادتی بزرگ است که بالاتر از آن وجود

۱ـ مختصر ۳/۳۴۱.

۲ـ این موضوع را به‌طور مفصل در صحیح بخاری و سیره‌ی ابن هشام مطالعه کنید.

ندارد؛ زیرا بالاتر از نعمت‌های بهشت نعمتی موجود نیست. ﴿و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات﴾ و تا خدا اهل نفاق و شرک را عذاب بدهد. منافقان را پیش از مشرکین آورده است؛ چون خطر آنها بسی شدیدتر و زیان‌آورتر از خطر کفاری است که کفر خود را آشکار می‌کنند. ﴿الظانین بالله ظن السوء﴾ و در مورد خدا ناپسندترین گمان داشتند؛ چون گمان می‌کردند که خدا، پیامبر و مؤمنان را یاری نمی‌دهد و مشرکین آنها را ریشه‌کن می‌کنند. همان‌طور که گفته است: ﴿بل ظننتم أن لن ینقلب الرسول و المؤمنون إلی أهلیهم أبدا﴾. قرطبی گفته است: آنها گمان می‌بردند وقتی پیامبر به قصد حدیبیه بیرون آمد، پیامبر و هیچ یک از یارانش به مدینه برنمی‌گردند.[1] ﴿علیهم دائرة السوء﴾ بدی و بلا و نفرین بر آنان باد! یعنی: آنچه را که گمان می‌برند و هلاک و نابودی را برای مؤمنان می‌طلبند دامنگیر خود آنها بشود! ﴿و غضب الله علیهم و لعنهم﴾ و خدا به سبب کفر و نفاقشان از آنان خشمگین شده و آنها را از رحمت خود دور می‌کند. ﴿و أعدلهم جهنم و ساءت مصیرا﴾ و در آخرت آتشی مشتعل یعنی آتش جهنم را که سرانجام و عاقبتی بسیار بد است و از آنِ اهل گمراهی و نفاق است، برای آنها مقرر فرموده است. ﴿ولله جنود السموات و الأرض﴾ متضمن تاکید انتقام از دشمنان و کفار و منافقان است. رازی گفته است: لفظ را تکرار کرده است؛ چون گاهی نزول سربازان او برای رحمت است، و گاهی برای عذاب، پس ذکر آنان در مرحله‌ی اول برای نازل کردن رحمت بر مؤمنین است و در مرحله‌ی دوم برای نازل کردن عذاب بر کافران است.[2] ﴿و کان الله عزیزا حکیما﴾ و خدا در ملک و سلطنت خود مقتدر است و در صنع و تدبیرش حکیم. صاوی گفته است: این آیه را در مرحله‌ی اول برای به نمایش گذاشتن خلق و تدبیر خود آورده، و به دنبال آن ﴿علیما حکیما﴾ را آورده است. و در مرحله‌ی دوم آن را برای به نمایش

۱ـ قرطبی ۲۶۵/۱۶.
۲ـ تفسیر کبیر ۸۴/۲۸.

گذاشتن انتقام از کافران آورده است، پس به دنبال آن فرموده است: ﴿عزیزا حکیما﴾.[۱] و این بی‌نهایت نیکو به نظر می‌رسد؛ زیرا خدای متعال سربازان رحمت را برای یاری نمودن مؤمنان نازل می‌کند، و سربازان عذاب را برای نابودی کافران اعزام می‌دارد. بعد از آن با مشرف کردن پیامبرﷺ به رسالت و فرستادنش برای تمام خلایق، بر پیامبرﷺ منت نهاده و می‌فرماید: ﴿إنا أرسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا﴾ ای محمد! شما را فرستادیم تا در روز آخرت بر خلق گواه باشی و مژده‌ی بهشت را به مؤمنان بدهی، و کافران را از عذاب دوزخ برحذر بداری. ﴿لتؤمنوا بالله و رسوله﴾ پیامبر را فرستادیم تا شما، انسان‌ها به خدا و پیامبرتان ایمان کامل و حقیقی بیاورید، ایمانی ناشی از اعتقاد و یقین که هیچ شک و شبهه‌ای با آن مخلوط نگردد. ﴿و تعزروه﴾ و تا او را بزرگ بدارید، ﴿و توقروه﴾ و او را محترم و گرامی بدارید و کارش را ارج نهید. ضمیر به پیامبر راجع است. ﴿و تسبحوه بکرة و أصیلا﴾ و بامدادن و شامگاهان خدا را تسبیح‌گو باشید،[۲] تا قلب شما همیشه با خدا در ارتباط باشد. بعد از آن فرمود: ﴿إن الذین یبایعونك إنما یبایعون الله﴾ آنان که در صلح «حدیبیه» و در «بیعة الرضوان» با تو بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت نمودند. بدین ترتیب از پیامبرﷺ تمجید به عمل آورده است؛ چون بیعت او را به منزله‌ی بیعت با خدا قرار داده است؛ زیرا پیامبرﷺ سفیر و نماینده و سخنگوی خدا می‌باشد. مفسران گفته‌اند: منظور از بیعت در اینجا «بیعة الرضوان» حدیبیه می‌باشد. در آن موقع یاران با پیامبرﷺ بیعت کردند که تا سرحد مرگ در کنار او باشند. شیخان از «سلمه‌ی بن اکوع» نقل کرده‌اند که گفته است: با پیامبرﷺ بیعت

۱ـ صاوی ۹۲/۴.

۲ـ ضمیر در اینجا به «الله» جل جلاله راجع است. و عده‌ای نیز می‌گویند: تمامی ضمیرها به خداوند برمی‌گردند. این نظر را بیضاوی و ابوسعود پسندیده‌اند و آنچه را که ما ذکر کردیم از ضحاک نقل شده است و قرطبی نیز آن را قبول کرده است.

کردیم و به «بیعةالرضوان» موسوم شد؛ زیرا خدا در مورد آن فرموده است: ﴿لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونك تحت الشجرة﴾. ﴿یدالله فوق أیدیهم﴾ ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال حاضر است و درکنار آنها می‌باشد و گفتار آنان را می‌شنود و جای آنان را می‌بیند، و از نهان و ظاهر آنها باخبر است. پس بیعتِ با خدا توسط پیامبرش انجام می‌پذیرد.[1] زمخشری گفته است: منظور این است دست پیامبر ﷺ که روی دست آنها قرار دارد همانند دست خداست؛ یعنی هر کس با پیامبر ﷺ بیعت کند، با خدا بیعت کرده است. مانند فرموده‌ی ﴿من یطع الرسول فقط أطاع الله﴾.[2] ﴿فمن نکث فإنما ینکث علی نفسه﴾ پس هرکس پیمان و بیعت را نقض کند، ضررش فقط به خود او برمی‌گردد؛ زیرا خود را از ثواب و پاداش محروم کرده است و به خاطر نقض بیعت و پیمانی که به خدا داده بود، کیفر و عقاب بر او لازم می‌آید. ﴿و من أوفی بما عاهد علیه الله﴾ هرکس که به عهد خود وفا کند، ﴿فسیؤتیه أجرا عظیما﴾ خدا پاداشی بزرگ به او خواهد داد که عبارت است از بهشت، آن منزلگاه رادمردان نیکو. ﴿سیقول لك المخلفون من الأعراب﴾ منافقین عرب که در سال حدیبیه از بیرون آمدن با تو تخلف ورزیدند، خواهند گفت: ﴿شغلتنا أموالنا و أهلونا فاستغفر لنا﴾ اموال و فرزندانمان ما را به خود مشغول کردند و مانع آن شدند که با شما بیاییم، پس از خدا برای ما طلب بخشودگی کن؛ زیرا تخلف ما اختیاری نبود بلکه اضطراری بود. در التسهیل آمده است: چون از شرکت در غزوه‌ی حدیبیه تخلف ورزیدند، خدا آنان را «مخلفین» نام نهاد. و اعراب یعنی بادیه‌نشینان عرب، وقتی پیامبر برای انجام «عمره» به سوی مکه حرکت کرد، دیدند با دشمنان زیادی از قریش و غیره روبرو می‌شود، بنابراین از رفتن با او تخلف ورزیدند؛ زیرا ایمان آنها استقرار نیافته بود، پس گمان می‌کردند که مؤمنان از آن سفر به سلامت برنمی‌گردند، لذا

۱ـ مختصر ۳۴۲/۳.

۲ـ کشاف ۲۶۵/۴.

خدا در این سوره آنها را رسوا نمود و قبل از این‌که پیامبر به آنها برسد گفته و معذرت آنها را به او خبر داد و فرمود: در پوزش و عذر تراشی دروغ می‌گویند.[1] ﴿يقولون بألسنتهم ما ليس في قلوبهم﴾ به خلاف آنچه در نهاد دارند، زبان به صحبت و معذرت می‌گشایند، و نفاق محض همین است. پس در معذرت و طلب بخشودگی دروغگو می‌باشند؛ زیرا به ریا و بدون صداقت و پشیمان شدن چنان گفته‌اند. ﴿قل فمن يملك لكم من الله شيئا إن أراد بكم ضرا أو أراد بكم نفعاً﴾ به آنها بگو: چه کسی شما را از خواست خدا حفظ می‌کند اگر بخواهد به شما زیانی همچون شکست یا نفعی از قبیل پیروزی و غنیمت به شما برساند؟ قرطبی گفته است: بدین‌وسیله گمان آنها را رد می‌کند که گمان می‌بردند تخلف از همراهی پیامبرﷺ زیان آنان را دفع و نفع را برای آنان جلب می‌کند.[2] ﴿بل كان الله بما تعملون خبيرا﴾ موضع آن‌طور نیست که شما گمان برده‌اید، بلکه خدا به کذب و نفاق مکنون در نهاد شما آگاه است. بعد از آن خدا نهفته‌های قلب آنها را برملا می‌سازد و می‌فرماید: ﴿بل ظننتم أن لن ينقلب الرسول و المؤمنون إلى أهليهم أبدا﴾ ای منافقان! بلکه گمان می‌بردید که پیامبرﷺ و یارانش هرگز سالم به مدینه برنمی‌گردند. ﴿و زين ذلك في قلوبكم﴾ و این گمراهی در نهان شما آراسته شده بود. ﴿و ظننتم ظن السوء﴾ و گمان می‌بردید که آنها همه کشته و نابود می‌شوند، و هیچ یک از آنها به سلامت برنمی‌گردند. ﴿و كنتم قوما بورا﴾ در نظر خدا شما گروهی نابود شده و مستحق قهر و عقاب بودید. ﴿و من لم يؤمن بالله و رسوله﴾ بعد از این‌که حال متخلفین را بیان کرد. و گمان فاسد آنان را یادآور شد و این‌که چنان گمانی به کفر منجر می‌شود، آنان را به‌طور عموم به ایمان و توبه تشویق کرده است. پس یعنی هر کس خالصانه و صادقانه ایمان نیاورده باشد، ﴿فإنا أعتدنا للكافرين سعيراً﴾ همانا ما برای کافران آتشی سوزان و مشتعل تهیه دیده‌ایم.

۱ـ التسهیل ۵۲/۴.

۲ـ قرطبی ۲۶۹/۱۶.

این بیان متضمن وعیدی شدید برای منافقان است. ﴿ولله ملك السموات والأرض﴾ تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، از آن خدای عزوجل است و به میل خود در آنها تصرف می‌کند. ﴿يغفر لمن يشآء و يعذب من يشاء﴾ هر کدام از بندگان را که بخواهد مورد مرحمت قرار می‌دهد و هرکس را که بخواهد عذاب می‌دهد، بدین‌ترتیب امید استغفار پیامبر برای آنها را رد و آن را به نومیدی تبدیل کرده است. ﴿و كان الله غفورا رحيما﴾ خدا دارای بخشودگی وسیع و رحمتی عظیم است. ﴿سيقول المخلفون إذا انطلقتم إلى مغانم لتأخذوها﴾ هنگامی که برای به دست آوردن غنیمت‌های خیبر بروید، بازماندگانِ از همراهی پیامبر ﷺ در عمره‌ی حدیبیه، خواهند گفت: ﴿ذرونا نتبعكم﴾ اجازه بدهید با شما به خیبر بیاییم و در کنار شما بجنگیم. ﴿يريدون أن يبدلوا كلام الله﴾ می‌خواهند وعده‌ی خدا را که به شرکت‌کنندگان در حدیبیه داده است، تغییر دهند. خدا وعده‌ی غنایم خیبر را تنها به اهل حدیبیه داد که با قرارداد صلح از حدیبیه برگشتند.[1] ﴿قل لن تتبعونا﴾ بگو: هرگز در پی ما نخواهید آمد، در نتیجه شما در آن سهمی ندارید. ﴿كذلكم قال الله من قبل﴾ خدا چنان حکم کرده است که غنیمت خیبر از آن افرادی است که در حدیبیه حضور داشتند و هیچ کس دیگری در آن نصیبی ندارد. ﴿فسيقولون بل تحسدوننا﴾ خواهند گفت: این از جانب خدا نیست بلکه از حسادت خودتان نسبت به ما سرچشمه می‌گیرد و رشک می‌برید که ما در غنیمت سهیم باشیم. خدای متعال در رد آنها فرمود: ﴿بل كانوا لايفقهون إلا قليلا﴾ بلکه جز اندکی فهم ندارند و آن هم در زمینه‌ی آزمندی آنها به غنایم و امور دنیا خلاصه می‌شود. ﴿قل للمخلفين من الأعراب ستدعون إلى قوم أولى بأس شديد﴾ به آنهایی که از «حدیبیه» تخلف ورزیدند، بگو: مکرراً آنها را به این ویژگی توصیف کرده است، تا زشتی عمل آنها و مبالغه در ذم آنها را ابراز دارد. به آنها

۱ـ قرطبی ۲۷۱/۱۶.

بگو: در آینده از شما خواسته می‌شود در جنگ با قومی نیرومندتر یعنی بنی‌حنیفه ـقوم مسیلمه‌ی کذاب ـ و گروه مرتدان شرکت کنید. ﴿تقاتلونهم أو یسلمون﴾ که با آنها بجنگید و یا بدون جنگ و ستیز به دین شما در آیند. ﴿فإن تطیعوا یؤتکم الله أجرا حسنا﴾ اگر دعوت را اجابت کنید و به جنگ آنها بروید، خدا در دنیا غنیمت و پیروزی و در آخرت بهشت پهناور را به شما عطا می‌کند. ﴿و إن تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا ألیما﴾ و اگر همان‌طور که در موقع حدیبیه تخلف کردید، این بار نیز تخلف ورزید و نروید، خدا در آتش دوزخ شما را به عذابی سخت و دردناک گرفتار می‌کند. بعد از آن خدا عذرهایی را که موجب ترک جهاد می‌شوند، یادآور شده و می‌فرماید: ﴿لیس علی الأعمی حرج ولا علی الأعرج حرج ولا علی المریض حرج﴾ بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست که به جهاد نروند؛ زیرا این دسته از افراد دارای عذرهای آشکارند. ﴿و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ و هر کس فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کند، خدا او را برای ابد در باغ‌هایی که از زیر درختان آن نهرهایی روان است وارد می‌کند. ﴿و من یتول یعذبه عذابا ألیما﴾ و هر کس بدون عذر از رفتن به جهاد خودداری کند، خدا او را سخت عذاب می‌دهد، در دنیا او را خوار و ذلیل می‌کند و در آخرت با آتش او را عذاب می‌دهد.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ﴿١٨﴾ وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ ٱللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴿١٩﴾ وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ﴿٢٠﴾ وَ أُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَا وَ

كَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴿۲۱﴾ وَلَوْ قَاتَلَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا ٱلْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً ﴿۲۲﴾ سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلاً ﴿۲۳﴾ وَ هُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ﴿۲۴﴾ هُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ ٱلْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ ٱللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۲۵﴾ إِذْ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴿۲۶﴾ لَقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِن شَاءَ ٱللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً ﴿۲۷﴾ هُوَ ٱلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً ﴿۲۸﴾ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَ رِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي ٱلتَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً ﴿۲۹﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا حال منافقانی را که از رفتن به جهاد تخلف ورزیدند، یادآور شد، به منظور اظهار رضایت خدا از یاران پیامبر ﷺ، حال مؤمنانی را که در «بیعة‌الرضوان» با پیامبر ﷺ بیعت کردند، یادآور شده و بدین‌وسیله آثار نیک آنان را جاودانه کرده است. و با بلیغ‌ترین و ارجمندترین

تمجید از صحابه و یاران نیک‌مرد، سوره را خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**أظفركم**﴾ شما را پیروز کرد و بالا برد. «ظفر بالشيْ» بر آن چیز غلبه کرد. «أظفر علیه» او را بر آن چیره ساخت.[1] ﴿**معكوفا**﴾ محبوس شده. ﴿**معرة**﴾ عیب و مشقت چسبیده به انسان. از ماده‌ی «عُرَّ» می‌باشد که به معنی گری است. ﴿**تزيلوا**﴾ جدا و مشخص سازید. ﴿**الحمية**﴾ خشم و کینه‌ی شدید، تکبر. ﴿**سيماهم**﴾ علامتشان. ﴿**شطأه**﴾ جوانه و خوشه‌ی زراعت. جمع آن أشطاء است.[2] ﴿**آزره**﴾ آن را تقویت کرد و یاری داد.

سبب نزول: از انس ﷺ روایت است که هشتاد نفر از اهل مکه در «التنعیم» به‌طور مسلّح پایین آمدند و قصد خیانت به پیامبر ﷺ و یاران را داشتند، اما ما آنها را دستگیر و اسیر کردیم. آنگاه آیه‌ی ﴿**و هو الذی كف أيديهم عنكم و أيديكم عنهم ببطن مكة ...**﴾ نازل شد.

تفسیر: ﴿**لقد رضی الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة**﴾ لام پیش‌درآمد قسم محذوف است. یعنی به خدا قسم! وقتی مؤمنان در حدیبیه در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، خدا از آنها راضی شد. مفسران گفته‌اند: سبب انعقاد این بیعت این بود وقتی پیامبر ﷺ به حدیبیه رسید، عثمان بن عفان را نزد مکیان فرستاد تا به آنها خبر بدهد که پیامبر برای ادای عمره آمده است نه برای جنگ. وقتی عثمان به مکه رفت او را بازداشت کردند، و به پیامبر ﷺ خبر رسید که عثمان کشته شده است. آنگاه پیامبر ﷺ مردم را به بیعت فرا خواند که به قصد جنگ وارد مکه بشوند. آنها با پیامبر ﷺ بیعت کردند که تا پای جان پایداری کنند. بدین ترتیب بیعت رضوان صورت گرفت. وقتی خبر آن به مشرکین رسید، ترسیدند و حضرت عثمان را آزاد نموده و درخواست صلح با پیامبر را مطرح

۱ـ البحر ۸/۸۸.

۲ـ الصحاح جوهری.

کردند که در سال بعد بیاید و وارد مکه شود و سه روز در آنجا بماند. و این بیعت در حدیبیه در زیر درخت سمره اتفاق افتاد، و به نام «بیعة الرضوان» موسوم شد، و مسلمانان با اندوه و ناکامی و افسردگی برگشتند. و خدای متعال آنان را دلداری داد و اندوه و افسردگی آنان را برطرف کرد و این سوره را بعد از مراجعت از حدیبیه بر پیامبرﷺ نازل فرمود: ﴿إنا فتحنا لك فتحا مبينا﴾. تعداد بیعت‌کنندگان یک هزار و چهارصد نفر بود. و درباره‌ی آنها آیه‌ی ﴿لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة﴾ نازل شد و جز «جدبن قیس» منافق هیچ کس از این بیعت تخلف نورزید. روح‌القدس، جبرئیل امین، در این بیعت حضور داشت. از این رو در کتاب مبین ثبت و ضبط شده است.[۱] ﴿فعلم ما فى قلوبهم﴾ خدا در موقع بیعت با تو برای نبرد با دشمنان خدا از صداقت و وفای به عهدِ آنها آگاه بود. ﴿فأنزل السكينة عليهم﴾ لذا آرامش قلب و اطمینان خاطر را در موقع بیعت به آنها عطا کرد. ﴿و أثابهم فتحاً قريبا﴾ و در مقابل بیعتِ رضوان علاوه بر ثواب آخرت پیروزی خیبر را به آنها عطا کرد که غنایم زیادی را به دست آورند. ﴿و مغانم كثيرة يأخذونها﴾ و غنایم فروانی را در خیبر نصیب آنها نمود. ابن‌کثیر گفته است: این «خیر کثیر» عبارت است از اجرای صلح در بین آنها و دشمنانشان که خدا آن را به وسیله‌ی آنها اجرا کرد و از طریق خیر و برکت فراوانی با فتح خیبر به دست آمد. و بعد از آن، فتح و گشودن دیگر سرزمین‌ها و ولایات، و عزت و پیروزی و رفعت مقام دنیا و آخرت را نصیب آنها نمود.[۲] از این رو فرمود: ﴿و كان الله عزيزا حكيما﴾ خدا در کار خود مقتدر و در تدبیر و صنعش حکیم است. از این جهت است که شما را بر آنان غالب کرد و سرزمین واموال و دیار آنها را به غنیمت شما درآورد. ﴿وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها﴾

۱ـ این جریان را در تفسیر قرطبی ۱۶/ ۲۷۴ مطالعه فرمایید.

۲ـ مختصر ۳/ ۳۴۵.

ای مؤمنان! خدا در مقابل جهاد و صبرتان، وعده‌ی فتوحاتی بی‌شمار و غنایم فراوان را به شما داده است که از دشمنان می‌گیرید. ابن‌عباس گفته است: یعنی غنایمی که تا روز رستاخیز برقرار می‌باشد.[1] در البحر آمده است: دایره‌ی نفوذ اسلام گسترش یافت و مسلمانان به فتوحاتی بی‌شمار دست یافتند و غنیمت‌های فراوانی را در مشرق و مغرب و در هندوستان و سودان به دست آوردند و وعده‌ی خدا به حقیقت پیوست و یکی از شاهان «غانه» بر سرزمین «تکرور» حکومت می‌کرد، به اسلام درآمد و بیش از پانزده ولایت از سودان را گشود و با او به اسلام درآمدند و بعضی از شاهان آنها با او به حج رفتند.[2] ﴿فعجل لكم هذه﴾ غنایم خیبر را بدون تلاش و زحمت و جنگ برایتان فراهم آورد. (وكف أيدي الناس عنكم﴾ و اجازه نداد مردم دست تجاوز و ستم به سویتان دراز کنند. مفسران گفته‌اند: منظور اهل خیبر و هم‌پیمانان آنها، یعنی بنی‌اسد و غطفان است که وقتی برای کمک به اهل خیبر آمدند، خدا بیم و هراس را به دل آنها القاء کرد. ﴿ولتكون آية للمؤمنين﴾ و نیز تا غنایم و فتح مکه و ورود به مسجد الحرام نشانه و علامتی روشن باشد که به وسیله‌ی آن صدق و درستی مطالب دریابید که پیامبر از جانب خدا آورده است. ﴿ويهديكم صراطا مستقيماً﴾ و تا خدا شما را به وسیله‌ی جهاد و اخلاصتان به راه راست و استوار هدایت کند که به بهشت و باغ‌های پرنعمت منتهی می‌شود. امام فخر گفته است: آیه به این مطلب اشاره دارد که فتح و غنایم اعطا شده تمام ثواب و پاداشی نیست که خداوند به آنها عطا می‌کند، بلکه پاداش واقعی را در آخرت دریافت می‌کنند و اینها فقط چیزی است که در این دنیا به آنها اعطا شده است تا از آن سود ببرند و برای نسل‌های مؤمن بعد از آنان دلیل باشد و بر صدق وعده‌ی خدا دلالت کند و نسل‌های بعد از شما به یقین بدانند همان‌طور که شما به وعده‌ی مقرر نایل

۱ـ قرطبی ۱۶/ ۲۷۸.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۸/ ۹۶.

آمده‌اید آنها نیز به وعده‌ی مقرر نایل می‌آیند.[۱] ﴿و أخری لم تقدروا علیها﴾ و غنیمتی دیگر را برایتان فراهم آورد که با قدرت خود توانایی به دست آوردن آن را نداشتید، اما خدا به فضل و کرم خود آن را برایتان سهل و میسّر کرد. منظور از آن فتح مکه می‌باشد. ﴿قد أحاط الله بها﴾ خدا با قدرت خود بر آن مستولی و مسلط بود همان‌گونه که یک چیز از هر سو در محاصره‌ی شما قرار دارد و نمی‌تواند از دست شما رهایی یابد، و آن را به شما عطا فرمود. ﴿و کان الله علی کل شيء قدیرا﴾ و خدا بر انجام دادن همه چیز قادر است و هیچ امری او را درمانده نمی‌کند. پس قدرت نصرت و یاری دوستان خود و شکست دادن دشمنانش را دارد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی غنیمتی دیگر و پیروزی دیگر را برایتان فراهم کرد که قدرت به دست آوردن آن را نداشتید و آن را برای شما میسّر نمود؛ چون خدا بندگان پرهیزگار را از راهی روزی می‌دهد که حسابی برای آن نکرده‌اند. همانا در این آیه منظور «فتح مکه» می‌باشد. نظر طبری چنین است.[۲] ﴿ولو قاتلکم الذین کفروا لولوا الأدبار﴾ نعمتی دیگر را به آنها یادآور می‌شود. یعنی: اگر مردم مکه با شما به جنگ برمی‌خاستند و صلح صورت نمی‌گرفت، حتماً در مقابل شما شکست خورده و مغلوب می‌شدند و پایداری و استقامت نمی‌ورزیدند. ﴿ثم لایجدون ولیا و لانصیرا﴾ و هیچ کس را نمی‌یافتند که سرپرستی و حفظ و رعایت امور آنها را به عهده بگیرد و هیچ‌کس را نمی‌یافتند که آنان را از عذاب نجات بدهد. ﴿سنة الله التی قد خلت من قبل﴾ این شکست کافران و پیروزی مؤمنان روش و سنت خدا می‌باشد که در مورد ملت‌های پیشین هم عملی شده است. در البحر آمده است: خدا برای پیامبران خود روش و

۱ـ راجح همان است که ابن‌کثیر آورده است و طبری و ابوحیان آن را پذیرفته‌اند. و این مطلب از قتاده و حسن نیز نقل شده است و آیه‌ی ﴿لم تقدروا علیها﴾ آن را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که برای فتح آن تلاش شده است و آن هم با فتح «مکه» منطبق است. و گویا منظور فتح فارس و روم است و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تلاش هوازن در حنین است. و قول ارجح همان است که ما نقل نمودیم.

۲ـ البحر ۹۷/۸.

طریقه‌ای را مقرر فرموده است که عبارت است از: ﴿کتب الله لأغلبن أنا و رسلی﴾.[1] ﴿و لن تجد لسنة الله تبدیلا﴾ و روش و طریقه‌ی خدا تغییرپذیر نیست. ﴿و هو الذی کف أیدیهم عنکم و أیدیکم عنهم ببطن مکة﴾ خدا با قدرت و تدبیر خود دست کافران مکه را از شما کوتاه کرد، همان‌طور که در حدیبیه در نزدیکی سرزمین حرام دست شما را از آنان کوتاه کرد. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌وسیله خدا بر بندگان مؤمن خود منت می‌نهد که دست آزار و تعدی مشرکان را از آنان کوتاه می‌کند و از جانب کفار به آنها زیانی نمی‌رسد و دست آنها را نیز از مشرکین کوتاه کرد به گونه‌ای که در کنار مسجدالحرام با آنان به قتال برنخاستند بلکه هر دو طرف را حفظ کرد و در بین آنها صلح ایجاد نمود که برای مؤمنان متضمن خیر دنیا و آخرت است.[2] ﴿من بعد أن أظفرکم علیهم﴾ بعد از این‌که آنان را به اسارت درآوردید و بر آنان تسلط پیدا کردید. جلال گفته است: قضیه از این قرار بود: هشتاد نفر از آنها در اطراف اردوگاه مؤمنان به گشت‌زنی می‌پرداختند که فرصتی بیابند و به مؤمنان آسیبی برسانند، اما مؤمنان آنها را دستگیر کردند و نزد پیامبر آوردند. پیامبر ﷺ آنها را بخشید و آزاد کرد. و همین امر موجب صلح شد.[3] در التسهیل آمده است: آورده‌اند که گروهی از جوانان قریش به حدیبیه آمدند تا به سربازان پیامبر ﷺ آسیبی برسانند. پیامبر ﷺ خالدبن ولید و جمعی از مؤمنان را به مقابله‌ی با آنان اعزام داشت. مسلمانان آنان را شکست داده و عده‌ای را نیز اسیر کردند و آنها را نزد پیامبر ﷺ آوردند. پیامبر ﷺ آنها را آزاد کرد. پس «کف ایدی کفار» یعنی شکست دادن و اسیر کردن آنها و «کف ایدی مؤمنان» یعنی آزاد کردن و سالم ماندن و کشته نشدن.[4] ﴿و کان الله بما تعملون بصیرا﴾ خدا به اعمال و احوال شما بینا

۱ـ البحر ۹۷/۸.
۲ـ مختصر ۳۴۶/۳.
۳ـ جلالین ۹۷/۴.
۴ـ التسهیل ۵۴/۴.

و بصیر است و می‌داند مصلحت شما در چه امری است. و از روی مهر و مرحمت، شما را از کافران مصون کرده است و برای رعایت حرمت خانه‌ی باستانی خود از خونریزی جلوگیری فرمود. بعد از آن خاطرنشان ساخته است که مشرکین مستحق عذاب و نابودی می‌باشند، و فرمود: **﴿هم الذين كفروا و صدوكم عن المسجد الحرام﴾** کفار تجاوزگر قریش بودند که به خدا و پیامبر کفر ورزیدند و در سال حدیبیه مؤمنان را از ورود به مسجدالحرام برای ادای مراسم عمره مانع شدند. **﴿و الهدى معكوفا أن يبلغ محله﴾** و نیز هدی را از رسیدن به محل ذبح منع و محبوس کردند. هدی عبارت است از حیوانی که به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود تا برای فقرا ذبح گردد. اما آنان اجازه ندادند که این حیوانات به محل ذبح برسند. قرطبی گفته است: یعنی در سال حدیبیه، وقتی پیامبر ﷺ با یارانش احرام عمره را بستند، قریش از ورود مسلمانان به مسجدالحرام جلوگیری کردند و اجازه ندادند هدی به محل ذبحش برسد. البته خود به آن معتقد نبودند اما کینه و خودخواهی و جاهلیت، آنان را وادار کرد دست به اقدامی بزنند که به آن ایمان ندارند و آن را دین نمی‌دانند. لذا خدا آنها را توبیخ و وعده‌ی آتش جهنم را به آنان داده و با این عمل آرامش و انس را در نهاد پیامبر ﷺ قرار داده است.[1] **﴿و لولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات﴾** اگر در مکه زنان و مردان مؤمن و مستضعف نبود که از ترس مشرکان ایمان خود را مخفی می‌کردند. **﴿لم تعلموهم﴾** که چون با مشرکان درآمیخته‌اند و آنها را نمی‌شناسید، **﴿أن تطئوهم فتصيبكم منهم معرة بغير علم﴾** و ممکن بود بی‌آنکه آنان را بشناسید، ندانسته پایمالشان کنید و با آنها درگیر شوید و بدون این‌که از ایمان آنها آگاه باشید تعدادی از آنها را به قتل برسانید، آنگاه بر اثر کُشتن آنها هم گناه کرده باشید و هم مایه‌ی ننگ شده باشید. جواب **﴿لولا﴾** محذوف و تقدیر آن چنین

۱ـ قرطبی ۱٦/۲۸۳.

است: به شما اجازه‌ی ورود به مکه و تسلط بر مشرکین را می‌داد. صاوی گفته است: جواب محذوف است و تقدیر آن چنین است: «لاذن لکم فی الفتح» و معنی آیه چنین است: اگر به خاطر اجتناب از کشته شدن تعدادی از مؤمنان در بین کافران نبود، و چون امکان داشت شما از حال آنان بی‌خبر باشید و کشته شوند، و در این راستا ضرر و زیانی متوجه شما شود، جلو شما را نمی‌گرفت[1] و به شما اجازه‌ی فتح مکه را می‌داد. ﴿لیدخل الله فی رحمته من یشآء﴾ خدا چنین عملی را از آن جهت اراده کرد، که مؤمنان و مشرکین را نجات بدهد، و بسی از مشرکین به اسلام درآیند. قرطبی گفته است: خدا اجازه نداد با مشرکین درگیر جنگ شوید، تا افرادی که از اهل مکه مقدر بود به اسلام درآیند، بعد از صلح مسلمان شوند. و همین‌طور هم شد و بسی از آنان مسلمان شده و نیکو مسلمانانی هم شدند و در زیر پرده‌ی رحمت خدا قرار گرفته و به بهشت برین روانه شدند.[2] ﴿لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا ألیما﴾ و اگر پراکنده می‌شدند، و از یکدیگر متمایز گشته و مؤمنان از کافران جدا می‌شدند، کافران را به شدیدترین وجه و به طریق کشته شدن و به اسارت درآمدن و آواره شدن عذاب می‌دادیم. ﴿إذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة﴾ زمانی که نخوت و تکبر و مباهات در نهان کافران لانه کرده بود، در نتیجه نوشتن «بسم الله الرّحمن الرحیم» در وثیقه‌ی صلح را رد کردند و از نوشتن «محمد پیامبر خدا» امتناع ورزیدند و گفتند: اگر ما می‌دانستیم‌پیامبر خدا هستی از تو پیروی می‌کردیم، اما نام و نام پدرت را بنویس. ﴿حمیة الجاهلیة﴾ یعنی خودخواهی و نخوت و خودستایی و تعصب جاهلیت داشتند. ﴿فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین﴾ خدا آرامش و اطمینان را بر قلب پیامبر ﷺ و مؤمنان نازل کرد، به گونه‌ای که مانند مشرکان تعصب جاهلیت آنان را فرا

۱ـ صاوی ۹۸/۴.

۲ـ قرطبی ۲۸۶/۱۶.

نگرفت.[۱] ﴿و ألزمهم كلمة التقوى﴾ و کلمه‌ی تقوی را برای آنان انتخاب کرد که عبارت است از کلمه‌ی توحید: «لا إله الا الله». نظر جمهور چنین است. اما ظاهر این است که منظور از کلمه‌ی تقوی عبارت است از اخلاص و اطاعت آنان برای خدا و پیامبر ﷺ، آنگاه که در موقع نوشتن مواد صلح فرمانبرداری کردند، هر چند که در ظاهر تضییع حق مؤمنان را دربرداشت، اما خدا مؤمنان را بر اطاعت از پیامبر تثبیت کرد و همین امر باعث شد که خیر فراوانی به مسلمانان برسد.[۲] ﴿و كانوا أحق بها و أهلها﴾ و آنان از کافران بیشتر شایسته‌ی این فضیلت بودند؛ زیرا خدا آنان را برای دین خود و صحبت پیامبرش برگزیده بود. ﴿و كان الله بكل شيء عليما﴾ خدای متعال اهل فضل را می‌شناسد و خیر و احترامی افزون را به آنان اختصاص می‌دهد... بعد از آن درباره‌ی خواب و رؤیای پیامبر ﷺ که رؤیای حق و قسمتی از وحی بود خبر داده و می‌فرماید: ﴿لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق﴾ لام پیش‌درآمد قسم است و «قد» برای تحقیق آمده است. یعنی حقاً خدا رؤیای پیامبر را تحقق بخشید و اجازه نداد که شیطان در آن دخالت ورزد؛ زیرا رؤیای حق است. مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ در خواب دیده بود که او و یارانش وارد مکه شده و بیت را طواف کردند و بعد از آن بعضی موی سر را زدند و بعضی آن را کوتاه

۱ـ سید قطب در تفسیر فی ظلال می‌گوید: این حمیت و خودخواهی و خشم، عبارت است از حمیت تکبر و فخرفروشی و غرق شدن در ناز و نعمت و تعصب جاهلیت که آنها را وادار کرد در مقابل پیامبر و مؤمنان بایستند و آنان را از ورود به مسجدالحرام منع کنند و هدی را محبوس نمایند و اجازه ندهند به محل ذبح برسد، و بدین ترتیب به مخالفت با تمام عرف‌ها و دین‌ها برخاستند، تا عرب نگویند محمد به زور وارد شد. پس در راه این خودبزرگ‌بینی و جاهلیت چنین گناه بزرگی مرتکب می‌شوند که در هر عرف و دینی منفور و ناپسند است. و حرمت بیت‌الحرام را که آن را مقدس می‌دانستند و در کنار آن زندگی می‌کردند و حرمت ماه‌های حرام را زیرپا می‌نهادند که نه در اسلام و نه در زمان جاهلیت هتک نشده بود. الظلال ۱۱۵/۲۶.

۲ـ این چیزی است که به هنگام تفسیر آیات مربوط به صلح حدیبیه خدا آن را به من الهام کرد.

کردند. پیامبرﷺ خواب را برای یاران بازگو کرد، آنها بسیار شاد و مسرور شدند و مژده‌ی شادی به هم می‌دادند. وقتی با یاران به حدیبیه رفت و مشرکان مانع ورود آنها به مکه شدند و صلح منعقد شد، منافقان به شک و تردید افتادند و گفتند: نه مو را زدیم و نه آن را کوتاه کردیم، و نه بیت را دیدیم، پس خواب پیامبر کو؟ چه شد؟ و بعضی از مسلمانان مردد شدند، آنگاه آیه‌ی ﴿لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق﴾ نازل شد و خدا خبر داد که رؤیای پیامبر صادق و بخشی از وحی است و آنچه را در خواب دیده بود دروغ نبود، اما در رؤیا نیامده است که در سال ششم هجرت وارد مکه می‌شوند، فقط شیوه‌ی ورود به مکه را در خواب دیده است. که خدا سال بعد آن را محقق نمود و فرمود: ﴿لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله﴾ به یاری و مشیّت خدا تو و یارانت وارد مسجدالحرام می‌شوید. ﴿آمنین محلقین رؤوسکم و مقصرین﴾ با خاطری آسوده وارد آن می‌شوید، و مناسک و مراسم عمره را انجام می‌دهید، بعد از آن بعضی موی سر را می‌زنید و بعضی آن را کوتاه می‌کنید. ﴿لاتخافون﴾ و از کسی نخواهید ترسید. تکرار در آن نیست؛ زیرا یعنی در حالت ورود و حال توقف و حال خروج در امنیت و آسایش خواهید بود. ﴿فعلم مالم تعلموا﴾ خدا حکمت و خیر و مصلحتی را در صلح می‌دید که شما آن را نمی‌دانستید. ابن‌جزی گفته است: مقصود میزان ظهور و گسترش اسلام در آن مدت است؛ زیرا وقتی صلح برقرار شد و جنگ و ستیز برطرف گشت مردم به اسلام رغبت پیدا کردند. در غزوه‌ی حدیبیه یک هزار و چهارصد نفر همراه پیامبر بودند. و بعد از دو سال در «غزوه‌ی فتح» ده هزار نفر او را همراهی می‌کردند.[1] ﴿فجعل من دون ذلك فتحا قریبا﴾ و قبل از آن، پیروزی عاجل و «صلح حدیبیه» را برای شما مقرر و فراهم آورد. به خاطر آثار گرانقدر ناشی از آن به فتح موسوم شد. از این رو بخاری از براءؓ روایت کرده و

۱ـ التسهیل ۵۶/۴.

گفته است: «شما فتح مکه و پیامدهای پسندیده‌اش را فتح به شمار می‌آورید. در واقع فتح مکه فتح بزرگی بود اما ما «بیعة الرضوان» روزِ حدیبیه را فتح به شمار می‌آوریم».[۱]

﴿هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق﴾ خدای عزوجل همان است که محمد ﷺ را با هدایت فراگیر و کامل و دینی استوار و حق یعنی دین اسلام فرستاده است. ﴿لیظهره علی الدین کله﴾ تا آن را بر تمام ادیان تفوق بخشد و مقام آن را بالاتر از دیگر شرایع آسمانی قرار دهد. ﴿و کفی بالله شهیداً﴾ و بس است که خدا گواه پیامبری محمد باشد. بعد از آن از یاران پیامبر ﷺ تمجید و مدحی شایان به عمل آورده و می‌فرماید: ﴿محمد رسول الله﴾ این پیامبر که به محمد موسوم است، به خلاف گفته‌ی مشرکان حقیقتاً پیامبر و فرستاده خدا می‌باشد. ﴿و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم﴾ یاران نیکمرد و بزرگوارش نسبت به کافران سختگیرند و در بین خود بسیار مهربانند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿أذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین﴾. ابوسعود گفته است: یعنی: در مقابل مخالفین دینشان، شدت و سختگیری و در مقابل موافقان دین خود، مهر و نرمش و عطوفت نشان می‌دهند.[۲] مفسران گفته‌اند: چون خدا به مؤمنان فرمان داده است که نسبت به کفار غلیظ و سختگیر باشند: ﴿و لیجدوا فیکم غلظة﴾، تشدید و سختگیری آنها بر کفار به حدی بود که از تماس لباس آنها با بدن خود احتراز داشتند، در صورتی که وقتی یکی از آنها برادر دینی خود را می‌دید با او دست می‌داد و او را می‌بوسید. ﴿تراهم رکعا سجداً﴾ آنان را به خاطر کثرت نماز و عبادت، در حال رکوع

۱ـ اخراج حدیث از بخاری است و دنباله‌ی آن چنین است: «تعداد ما یک هزار و چهارصد نفر بود. حدیبیه چاهی است و ما آبش را کشیدیم حتی یک قطره در آن باقی نماند. خبر به پیامبر ﷺ رسید، پیامبر بر سر چاه آمد و بر لب آن نشست، آنگاه ظرفی آب خواست. وضو گرفت و مضمضه کرد و دعا خواند و آب دهانش را در چاه ریخت ما مدتی دور شدیم بعد از آن به اندازه‌ای آب بالا آمد که برای نوشیدن ما و چهارپایان کافی بود.

۲ـ ابوسعود ۸۶/۵.

و سجود می‌بینی. پارسایان شب و شیران روز هستند. ﴿**یبتغون فضلا من الله و رضوانا**﴾ از عبادت خود، رحمت و فضل و رضایت خدا را می‌جویند. ابن‌کثیر گفته است: آنان را به کثرت نماز که بهترین عمل است، و به اخلاص برای خدای عزوجل توصیف کرده است، که به امید برخورداری از پاداش و اجری جزیل یعنی بهشتی فراگیر و فضل و رضایت خدا، به عمل نیک می‌پردازند.[۱] ﴿**سیماهم فی وجوههم من أثر السجود**﴾ نشانه و علامتشان بر اثر کثرت سجود و نماز در سیمایشان مشاهده می‌شود. قرطبی گفته است: در سیمایشان نشانه‌های نماز تهجد شبانه و آثار شب زنده‌داری نمایان است. ابن جریج گفته است: این علامات عبارت است از وقار و برازندگی. و مجاهد گفته است: عبارت است از خشوع و فروتنی. منصور گفته است: از مجاهد در مورد فرموده‌ی ﴿**سیماهم فی وجوههم**﴾ پرسیدم و گفتم: آیا نشانه و اثری هست که در میان دو چشم انسان دیده شود؟ گفت: نه، چه بسا در پیشانی انسان مانند سفیدی پیشانی بز دیده شود در حالی که سنگدل‌ترین انسان است. اما نوری است از خشوع و فروتنی که در سیمایشان می‌درخشد.[۲] ﴿**ذلك مثلهم فی التوراة**﴾ در تورات آنها را در شدت و سختگیری بر کفار و مهربانی با مؤمنان و کثرت نماز و سجود، این‌گونه توصیف کرده است. ﴿**و مثلهم فی الإنجیل کزرع أخرج شطأه**﴾ و مثال آنها در انجیل مانند دانه‌ای است که جوانه و خوشه‌هایش سر از خاک برآورده باشد، ﴿**فآزره فاستغلظ**﴾ و آن را مایه دهد تا استوار و قوی و ستبر گردد. ﴿**فاستوی علی سوقه**﴾ پس کشت رشد کرده و بالا آمده و بر ساقه‌هایش استوار گردد. ﴿**یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار**﴾ این کشته با رشد و ضخامت و حسن منظرش مایه‌ی شگفتی کشاورزان می‌شود، تا از انبوهی آنان خدا کافران را به خشم دراندازد. ضحاک گفته است: این مثل بی‌نهایت گویا است، «زرع» یعنی حضرت محمد ﷺ و «شطأه» یعنی یارانش که اول

۱ـ مختصر ۳/۳۵۵.

۲ـ قرطبی ۱۶/۲۹۳.

تعدادشان اندک بود و سپس زیاد شدند، و اول ضعیف بودند و بعداً نیرو گرفتند. و قرطبی گفته است: این مثلی است که خدای متعال در مورد پیامبرﷺ و یارانش آن را زده است. یعنی اول تعداشان اندک است، بعدا زیاد می‌شوند و افزایش می‌یابند. پیامبر در آغازِ دعوت ضعیف بود و مردم تک‌تک دعوتش را اجابت می‌کردند تا کارش بالا گرفت و به مانند زراعت بعد از کاشته شدن به صورتی ضعیف سر از خاک بیرون می‌آورد، سپس رشد می‌کند و نیرو می‌گیرد تا دانه‌هایش سفت شوند. پس این صحیح‌ترین مثال و محکم‌ترین بیان است. ﴿وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و أجرا عظیما﴾ خدای متعال به آنها وعده داده است که در آخرت به بخشودگی کامل و پاداش بزرگ و به روزی کریمانه در باغ‌های پرنعمت نایل می‌آیند. خداوندا! محبت آنان را به ما عطا فرما ای پروردگار عالمیان!

نکات بلاغی: ۱- ﴿ماتقدم ... و ما تأخر﴾، ﴿مبشرا ... و نذیرا﴾، ﴿بکرة ... و أصیلا﴾، ﴿نکث ... و أوفی﴾، ﴿أراد بکم ضرا أو أراد بکم نفعا﴾، ﴿یغفر ... و یعذب﴾، ﴿محلقین ... و مقصرین﴾ و ﴿أشداء ... و رحماء﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۲- ﴿لیدخل المؤمنین و المؤمنات ...﴾ و ﴿یعذب المنافقین و المنافقات﴾ حاوی مقابله می‌باشد.

۳- در ﴿إن الذین یبایعونك إنما یبایعون الله﴾ استعاره‌ی مصرحه و در ﴿یدالله فوق أیدیهم﴾ استعاره‌ی مکنیه مقرر است.

۴- ﴿ولوا الأدبار﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۵- ﴿لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونك﴾ تعبیر از آینده به صیغه‌ی ماضی آمده است.

۶- ﴿وعدکم الله مغانم﴾ پس از ﴿فعلم ما فی قلوبهم فأنزل السکینة علیهم﴾ متضمن التفات از مخاطب به غایب است.

۷ـ ﴿لیس علی الأعمی حرج و لاعلی الأعرج حرج و لاعلی المریض حرج﴾ متضمن اطناب به سبب تکرار لفظ «حرج» است.

۸ـ ﴿کزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه ...﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است.

۹ـ در آخر آیات فواصل رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* این سوره در مدینه شرف نزول یافته، و با وجود اختصارش سوره‌ای است بس گرانقدر و بزرگ. حقایق تربیت ابدی و جاودانی را در بطن خود دارد و «مدینه‌ی فاضله» را بنیان نهاده است. تا جایی که بعضی از مفسران آن را سوره‌ی «اخلاق» نام نهاده‌اند.

* سوره‌ی شریف با ادبی والا شروع شده است و خدا مؤمنان را تأدیب می‌کند که در قبال شریعت او و فرمان پیامبر ﷺ ادب را رعایت کنند و آن عبارت است از این‌که در حضور پیامبر ﷺ بدون مشاوره و دستیابی به ارشادات حکیمانه‌اش هیچ امری را تصویب نکنند و هیچ حکمی صادر نکنند: ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله إن الله سمیع علیم**﴾.

* بعد از آن موضوع، به یادآوری ادبی دیگر پرداخته که عبارت است از این‌که در موقع صحبت با پیامبر ﷺ به منظور تعظیم قدر و منزلت و احترام به مقام شامخش، با صدای آرام صحبت کنند؛ زیرا پیامبر ﷺ مانند افراد عادی نیست، بلکه پیامبر خدا می‌باشد و بر مؤمنان واجب است که در موقع صحبت با او وقار و عظمت و شکوه مقام او را رعایت کنند و با او مؤدب باشند: ﴿**یا أیها الذین آمنوا لاترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی ...**﴾.

* سوره موضوع را از ادب خاص و شخصی به ادب عام انتقال داده است تا بنیان جامعه‌ی بافضل و کرامت را مقرر و مستحکم نماید. از جمله به مؤمنان دستور می‌دهد که به شایعات گوش ندهند، و دستور می‌دهد در مورد گزارش‌ها و اخبار تحقیق کنند تا به یقین برسند، به ویژه وقتی خبردهنده شخصی ظالم یا متهم باشد؛ زیرا چه بسا انسانی

نابکار گفته‌ای را بازگفته و سبب حوادث ناگواری شده است. و چه بسا خبرِ ثابت نشده موجبات گرفتاری و فروپاشی جامعه‌ای را ایجاد کرده است: ﴿یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبإٍ فتبینوا ...﴾.

* سوره‌ی شریف مسلمانان را فرا خوانده است که در بین متخاصمان اصلاح برقرار کنند و تجاوزِ تجاوزگران را دفع نمایند: ﴿و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما ...﴾.

* سوره‌ی شریف انسان را از مسخره کردن و عیبجویی و بدگویی از دیگران برحذر داشته، و تنفر و انزجار خود را از غیبت کردن و تجسس و سوءظن به مؤمنان، ابراز داشته است، و مردم را به مکارم اخلاق و فضایل اجتماعی فرا خوانده است. و در همان هنگام که انسان را از غیبت کردن مردم برحذر می‌دارد، در زمینه‌ی بیان نهی از غیبت، تعبیری بس عجیب آورده است که قرآن در کمال شگفتی آن را ابداع کرده است. و آن را در قالب انسانی ارائه داده است که در کنار جنازه‌ی برادر خود نشسته و جسد وی را با دندان پاره پاره کرده و گوشتش را می‌خورد: ﴿و لاتجسسوا و لایغتب بعضکم بعضا أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا فکرهتموه ...﴾. آه! چقدر نفرت‌انگیز است!!

* و سوره با بحث در مورد اعراب خاتمه یافته است که گمان می‌بردند ایمان یعنی بر زبان آوردن کلام و گفتاری. آنها می‌آمدند و بر پیامبرﷺ منت می‌نهادند که ایمان آورده‌اند، آنگاه حقیقت ایمان و حقیقت اسلام و شروط مؤمن که عبارت است از مجموع ایمان و اخلاص و جهاد و عمل صالح را روشن کرده و می‌فرماید: ﴿إنما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل‌الله أولئك هم الصادقون ...﴾.

نامگذاری سوره: سوره‌ی شریف به نام سوره‌ی «حجرات» موسوم شد؛ زیرا خدا در آن احترام خانه‌های پیامبر یعنی حجره‌هایی که همسرانش و مادران مؤمنان رضی‌الله‌عنهنّ در آن سکونت داشته، یادآور شده است.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۳) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۴) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۵) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (۶) وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸) وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْراً مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْراً مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَ مَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضاً أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)﴾



معنی لغات: ﴿**یغضون**﴾ صدا را کم می‌کنند. ﴿**فاسق**﴾ تجاوزکننده از حدود شرع. این واژه در اصل به معنی «خروج» می‌باشد، و از «**فسقت الرطبة**» گرفته شده است که به معنی «بیرون آوردن هسته‌ی خرما» است. و شخص گناهکار را فاسق نامیده‌اند؛ چرا که از حدود و مرزهای عبودیت و بندگی خارج شده است. ﴿**نبأ**﴾ خبر مهم. راغب اصفهانی می‌گوید: هرگاه خبر از اهمیت و فایده‌ی آنچنانی برخوردار بود که مفید علم یا ظن غالب باشد، «نبأ» نامیده می‌شود.[1] ﴿**عنتم**﴾ در مشکل و مشقت افتادید. «**عنت**» یعنی هلاک شد.[2] ﴿**الراشدون**﴾ جمع راشد به معنی هدایت شده است. کسی که به امور نیک راهیاب می‌شود. ﴿**تفیء**﴾ برمی‌گردد. ﴿**بغت**﴾ تعدی و تجاوز کرد. ﴿**تلمزوا**﴾ عیبجویی می‌کنید.

سبب نزول: الف؛ روایت شده است که بعضی از اعراب بی‌ادب و بی‌فرهنگ به کنار حجره‌های زنان پیامبر ﷺ می‌آمدند و داد می‌کشیدند و می‌گفتند: ای محمد! بیا بیرون، پیش ما بیا، آنگاه خدا آیه‌ی: ﴿**إن الذین ینادونك من وراء الحجرات أکثرهم لایعقلون**﴾ را نازل کرد.

ب؛ روایت شده است که پیامبر ﷺ ولید بن عتبه را نزد حارث بن ضرار فرستاد تا زکاتی را که گرد آورده است از او تحویل بگیرد. وقتی ولید رفت و نزدیک شد، ترسید و مضطرب گردید و پیش پیامبر بازگشت و گفت: یا رسول الله! آنها از دین برگشته‌اند و از ادای زکات سرباز زدند. بعضی از یاران خواستند به جنگ آنها بروند، آنگاه آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ...**﴾ نازل شد.[3]

ج؛ از انس روایت شده است که به پیامبر گفتند: ای کاش! نزد «عبدالله بن ابی» سرور منافقان می‌رفتی، پیامبر ﷺ سوار بر الاغی حرکت کرد و مسلمانان همراه او بشتافتند،

۱ـ مفردات راغب. ۲ـ لسان العرب ماده‌ی «عنت».

۳ـ داستان را به‌طور مفصل در مختصر ابن‌کثیر ۳۵۸/۳ مطالعه کنید.

وقتی پیامبر به او رسید، گفت: «از من دور شو، به خدا بوی الاغت مرا اذیت می‌کند، یکی از انصار گفت: به خدا بوی الاغ پیامبر از بوی تو خوش‌تر است، یکی از نزدیکان عبدالله به خشم آمد و افرادی دیگر از انصار به خشم آمدند و با چوب و چماق و دست و لنگه کفش به جان هم افتادند. آنگاه آیه‌ی: ﴿و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله﴾ ای اهل ایمان! ای افراد متصف به ایمان که کتاب خدا را تصدیق دارید! در هیچ امر و عملی بر خدا و پیامبرش پیشی مجویید. به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است تا شامل هر گفته و عملی شود که امکان تقدیم را داشته باشد. مثلا اگر در محضر پیامبر مسأله‌ای مطرح شود نباید قبل از او نظر بدهند و وقتی غذا بیاورند نباید قبل از او بخورند، و اگر با او راه بروند، نباید از او پیشی بگیرند، و امثال اینها. ابن‌عباس گفته است: یعنی از سخن گفتن در بین سخنانش منع شدند. و ضحاک گفته است: یعنی هیچ امری از امور شرایع دین خود را بدون فرمان خدا و پیامبر انجام ندهید.[2] و بیضاوی گفته است: یعنی قبل از این‌که خدا و پیامبر دستور دهند، هیچ امری را انجام ندهید. و برخی نیز گفته‌اند: یعنی در محضر و پیشگاه پیامبر. و لفظ «الله» به عنوان تعظیم و تمجید پیامبر آمده و بیانگر آن است که در پیشگاه خدا از چنان جایگاهی برخوردار است که شایسته‌ی هرگونه ستایش و تمجیدی است.[3]

﴿و اتقوا الله إن الله سمیع علیم﴾ در مورد آنچه که به شما امر می‌کند، از خدا بترسید، هر آینه خدا گفتار شما را می‌شنود و از قصد و احوالتان آگاه است. «الله» ـ جل جلاله ـ در مرحله‌ی دوم به‌صورت اسم ظاهر آورده شده است که هدف از این کار، ایجاد هیبت و ترس

۱ـ شیخین این موضوع را روایت کرده‌اند.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۵۷/۳.
۳ـ حاشیه‌ی بیضاوی ۳۶۵/۳.

در نفس است. بعد از آن مؤمنان را راهنمایی کرده است که احترام و شکوه و وقار پیامبر را رعایت کنند، و فرمود: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی﴾ ای اهل ایمان! وقتی با پیامبرﷺ صحبت می‌کنید، صدا را آرام کنید و صدا را از صدای پیامبر بلندتر نکنید. ﴿و لاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض﴾ و آن‌طور که با یکدیگر صحبت می‌کنید، در سخن گفتن با پیامبرﷺ صدا را بلند نکنید، و او را به نام یا کنیه صدا نکنید همان‌طور که همدیگر را می‌خوانید، و نگویید: یا محمد! بلکه به منظور تعظیم و رعایت ادب بگویید: یا نبی‌الله، یا رسول الله، تا ادب را رعایت کرده باشید. مفسران گفته‌اند: در مورد بعضی از اعراب نادان و بی‌ادب وارد شده است که پیامبرﷺ را با همان نام خودش می‌خواندند و احترام پیامبر را رعایت نمی‌کردند. ﴿أن تحبط أعمالکم و أنتم لاتشعرون﴾ تا مبادا بدون این‌که متوجه شوید و بفهمید، اعمال نیکتان باطل شود؛ زیرا بلند صحبت کردن در محضر پیامبرﷺ اهانت است و سبب باطل شدن اعمال می‌شود. ابن‌کثیر گفته است: روایت است که ثابت بن قیس صدایش بلند بود، وقتی آیه نازل شد، گفت: من بودم در محضر پیامبر با صدای بلند صحبت می‌کردم، پس من دوزخی هستم و عملم باطل شده است. پس افسرده و خانه‌نشین شد. پیامبر احوالش را جویا گردید و فوراً پیش او رفتند و گفتند: پیامبر تو را می‌جوید، چه شده که پیدایت نیست؟ گفت: من با صدای بلندتر از صدای پیامبر صحبت کرده‌ام و عملم باطل شده است و اهل دوزخم. نزد پیامبر آمدند و ماجرا را عرض کردند، فرمود: نه، بلکه او اهل بهشت است.[۱] و در روایتی آمده است: آیا راضی هستی زندگی مطلوب و مورد رضایت داشته باشی و به شهادت نایل آیی و به بهشت داخل شوی؟ گفت: به مژده‌ی خدا و پیامبر راضی هستم، و هرگز صدا را از صدای پیامبر بلندتر نمی‌کنم.[۲] ﴿إن الذین یغضون

۱ـ حدیث از امام احمد است.

۲ـ ابن جریر طبری این جریان را روایت کرده است.

أصواتهم عند رسول الله أولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی﴾ آنان که در محضر پیامبرﷺ آرام و با صدای ملایم صحبت می‌کنند، خدا قلب آنان را برای پرهیزگاری پاک و باصفا کرده و آن را بر تقوا تمرین داده و تقوا را به صورت صفتی راسخ در آن قرار داده است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی قلوب آنان را برای تقوا برگزید و آن را جایگاه تقوا قرار داد. ﴿لهم مغفرة و أجر عظیم﴾ در آخرت خدا گناهان آنان را می‌بخشاید و در بهشت برین و پرنعمت پاداشی بزرگ خواهند داشت. آنگاه خدا اعراب تندخو را مورد ملامت قرار می‌دهد؛ چراکه در ندا دادن پیامبرﷺ ادب و نزاکت را رعایت نمی‌کردند، و فرمود: ﴿إن الذین ینادونك من وراء الحجرات﴾ آنان که از پشت در حجره‌های محل سکونت همسران پاکت، تو را صدا می‌کنند، ﴿أکثرهم لایعقلون﴾ اکثر آنها عقل و خرد ندارند؛ زیرا عقل مقتضی ادب و نزاکت نیکو و مراعات نمودن حال بزرگان است، به ویژه کسی همانند پیامبر که در چنین مقام و منزلتی مهم باشد. بیضاوی گفته است: گویا آنان که پیامبرﷺ را ندا می‌دادند عبارت بودند از: «عیینه بن حصین» و «اقرع بن حابس» که ریاست هیأتی هفتاد نفره از بنی‌تمیم را به عهده داشتند و در موقع ظهر هنگامی که پیامبرﷺ در خواب نیمروز بود، رسیدند، و بانگ برآوردند: «ای محمد بیا بیرون».[۱] ﴿ولو أنهم صبروا حتی تخرج إلیهم لکان خیراً لهم﴾ اگر آنها پیامبر را آزرده خاطر نمی‌کردند و صبر می‌کردند تا پیامبر نزد آنها می‌آمد، در نزد خدا و مردم برای آنان بهتر بود؛ زیرا متضمن مراعات مقام پیامبر است. ﴿و الله غفور رحیم﴾ همانا خدا بخشاینده‌ی گناهان بندگان است و با مؤمنان مهربان است؛ چراکه فقط به توبیخ و سرزنش آنان اکتفا نموده و عقاب و مجازات بر آنان نازل نکرده است. بعد از آن خدا انسان را از پذیرفتن اخبار و گزارش، بدون این‌که در آن رابطه تحقیقی به عمل آورده باشد برحذر داشته و

۱ـ تفسیر بیضاوی ۳/۳۶۷.

می‌فرماید: ﴿یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبإ﴾ ای مؤمنان! وقتی انسان فاسقی، یعنی آن‌که عدالت و صداقتش قطعی نیست به شما خبری داد. ﴿فتبینوا﴾ در مورد صحت و درستی خبر تحقیق کنید. ﴿أن تصیبوا قوما بجهالة﴾ تا به نادانی و بدون آگاهی از حقیقت امر، افرادی را مصیبت زده نکنید. ﴿فتصحبوا علی ما فعلتم نادمین﴾ آنگاه به شدت از کار خود پشیمان شوید.[1] ﴿و اعلموا أنّ فیکم رسول الله﴾ ای مؤمنان! بدانید که پیامبر عظیم‌الشأن و نبی‌اکرم و معصوم در بین شما قرار دارد. ﴿لو یطیعکم فی کثیر من الأمر لعنتم﴾ اگر به دورغ‌های شما گوش فرا دهد و به میل شما آن را بشنود و در اغلب موارد از شما اطاعت کند و اشارات شما را بپذیرد، در پرتگاه سختی و تباهی سقوط خواهید کرد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی پیامبر در بین شما تشریف دارد، پس احترام و تعظیم او را رعایت کنید که او از خود شما به منافع شما آگاه‌تر است و از خود شما به شما مهربانتر و دلسوزتر است. و اگر در تمام آنچه که اختیار می‌کنید از شما اطاعت کند، در رنج و تنگنا در می‌افتید.[2] ﴿و لکن الله حبب إلیکم الإیمان﴾ اما خدا به فضل و کرم خود، بصیرت شما را روشن نموده و ایمان را در نهاد شما عزیز و محبوب قرار داده است. ﴿و زیّنه فی قلوبکم﴾ و آن را در نظر شما بسیار زیبا جلوه‌گر نموده است، تا جایی که برای شما از هر چیز بالاتر و والاتر است. ﴿و کره إلیکم الکفر و الفسوق و العصیان﴾ و کفر و نافرمانی و خروج از طاعت خدا را در نهاد شما منفور قرار داد. ابن‌کثیر گفته است: منظور از «فسوق» گناهان بزرگ است و منظور از «عصیان» جمیع معصیت‌ها می‌باشد.[3] ﴿أولئك هم الراشدون﴾ افرادی که به این صفت‌های گرانقدر متصف باشند، هدایت‌یافته و در سیرت و منش و سلوکشان راه رشد و ترقی را پیش گرفته‌اند. جمله مفید حصر

۱ـ به اسباب نزول نگاه کنید.
۲ـ مختصر ۳/ ۳٦۱.
۳ـ مختصر ۳/ ۳٦۲.

است؛ یعنی فقط آنها راه رشد و هدایت را پیش گرفته‌اند و بس. **﴿فضلا من الله و نعمة﴾** این عطایا، فضل و انعامی است که خدا به شما داده است. **﴿و الله علیم حکیم﴾** و قطعاً خدا به آن‌که استحقاق هدایت را دارد آگاه است و در خلق و صنعت خود حکیم است. بعد از آن جنگ و ستیز و کینه و خونریزیِ ناشی از گوش فرا دادن به اخبار دروغ را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: **﴿و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما﴾** اگر دو طایفه و گروه از برادران مؤمن شما درگیر جنگ و قتال شدند، آنها را آشتی بدهید و در بین آنها صلح برقرار سازید، و برای آشتی دادن آن دو گروه از هر کوشش و تلاشی دریغ نورزید. آوردن **﴿اقتتلوا﴾** به صیغه‌ی جمع به اعتبار معنی می‌باشد و آوردن مثنی **﴿بینهما﴾** به اعتبار لفظ است. **﴿فإن بغت إحداهما علی الأخری﴾** اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز و تعدی و ستم نمود و سرکشی کرد و صلح را نپذیرفت و بر سرکشی خود اصرار ورزید، **﴿فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء إلی أمر الله﴾** با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم خدا برمی‌گردد و شرعش را می‌پذیرد، و از سرکشی و تجاوز دست برمی‌دارد و به اقتضای اخوّت اسلامی عمل می‌کند و به آن تن می‌دهد. **﴿فإن فاءت فأصلحوا بینهما بالعدل و أقسطوا﴾** پس اگر برگشت و دست از جنگ کشید، با عدالت در بین آن دو صلح را برقرار سازید، و به هیچ یک از آنها ستم روا مدارید و در تمام امور عادل باشید. **﴿إن الله یحب المقسطین﴾** همانا خدا افراد عادل را دوست دارد، آنهایی که احکام جور و جفا روا نمی‌دارند. بیضاوی گفته است: آیه در مورد جنگی نازل شد که در زمان پیامبر ﷺ در بین «اوس و خزرج» رخ داد. و با شاخه‌های درخت خرما و لنگه کفش به جان هم افتادند. و آیه نشان می‌دهد که «باغی» مسلمان است و وقتی از جنگ دست کشید، باید او را به حال خود گذاشت. و نیز نصیحت و اندرز و تلاش برای آشتی دادنِ آنها واجب است.[1]

۱ـ بیضاوی ۳/۳۷۱.

﴿إنما المؤمنون إخوة﴾ همانا مؤمنان برادر یکدیگرند و رابطه و علاقه‌ی ایمان آنها را با هم جمع کرده است. بنابراین نباید در بین آنان جنگ و ستیز و دشمنی باشد. و نباید کینه و نزاع برقرار باشد. مفسران گفته‌اند: ﴿إنما﴾ برای حصر به‌کار می‌رود. پس انگار می‌گوید: جز در بین مؤمنان برادری برقرار نیست، و در بین مؤمن و کافر برادری موجود نیست. و آیه بیانگر آن است که برادری اسلامی از برادری نسبی قوی‌تر است. به‌طوری که اگر برادری نسبی از برادری اسلامی تهی باشد، اعتباری ندارد. ﴿فأصلحوا بين أخويكم﴾ پس در بین برادران خود صلح برقرار سازید و اجازه ندهید تفرقه در میان آنان نفوذ کند و کینه و خشم کارگر شود. ﴿و اتقوا الله لعلكم ترحمون﴾ و با انجام دادن اوامر خدا و اجتناب از نواهی او از خدا بترسید، تا مشمول رحمت او بشوید و با رهیابی به بهشت و به دست آوردن رضایتش خوشبخت گردید. ﴿يا أيها الذين آمنوا لايسخر قوم من قوم عسى أن يكونوا خيراً منهم﴾ ای گروه مؤمنان! ای جماعت متصف به ایمان که کتاب خدا و پیامبرش را تصدیق کرده‌اید! جماعتی دیگر را مورد تمسخر و ریشخند قرار ندهید، و یکدیگر را مسخره نکنید، شاید مسخره شده در پیشگاه خدا از مسخره کننده برتر و بهتر باشد. و چه بسا انسانی ژولیده که گرد و خاک بر او نشسته و ژنده‌پوش است، اگر خدا را قسم بدهد، خدا آن کار را برایش انجام می‌دهد.[1] ﴿و لا نساء من نساء عسى أن يكن خيرا منهن﴾ و هیچ زنی دیگر زنان را مسخره نکند؛ چون شاید در محضر خدا تحقیر شده از تحقیرکننده بهتر باشد. ﴿و لاتلمزوا أنفسكم و لاتنابزوا بالألقاب﴾ و از یکدیگر عیبجویی نکنید و یکدیگر را به لقب زشت نخوانید. از این رو گفته است: ﴿أنفسكم﴾ که مسلمانان انگار یک جان و یک جسد می‌باشند. ﴿بئس الإسم الفسوق بعد الإيمان﴾ بسی زشت است بعد از این‌که انسان مؤمن شود، به فاسق موسوم گردد. بیضاوی گفته است: آیه نشان می‌دهد که

۱ـ این حدیث صحیح است.

لقب زشت دادن به دیگران فسق محسوب می‌شود و جمع آن با ایمان ناپسند است.[۱] ﴿و من لم یتب فأولئك هم الظالمون﴾ و آنان که از عمل عیبجویی و لقب زشت دادن به دیگران توبه نمی‌کنند، همانا ستمگرند و خود را در معرض عذاب قرار می‌دهند. ﴿یا أیها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از تهمت زدن و خیانت نمودن و بدگمانی به خانواده‌ی خود و مردم دوری جویید؛ چون مسلمان در هر زمینه‌ای که شک و گمان وجود داشته باشد باید با احتیاط عمل کند. آن را به «کثیر» بیان کرده است تا بدون تأمل در آن شتاب نکند. بلکه باید در آن دقت و تحقیق کند. ﴿إن بعض الظن إثم﴾ همانا بعضی از گمان‌ها گناه است و موجب کیفر می‌شود. حضرت عمر گفته است: «مادام که بتوانی گفته‌ی برادر مؤمن خود را بر خیر حمل کنی، در مورد گفتار او گمان بد مبر.[۲] ﴿و لاتجسسوا﴾ و به دنبال کشف راز مسلمانان نباشید و معایب آنها را دنبال نکنید.[۳] ﴿و لایغتب بعضکم بعضا﴾ و یکدیگر را در خفا طوری یاد نکنید که از آن ناخرسند می‌شوید. ﴿أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا﴾ زشتی و ناپسندی غیبت را طوری نشان می‌دهد که بالاتر از آن ممکن نیست. یعنی آیا یکی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد؟! ﴿فکرهتموه﴾ یعنی همان‌طور که از خوردن گوشت برادر مرده‌ی خود تنفر دارید، از غیبت کردن نیز متنفر باشید که عقوبت این شدیدتر است. خدا غیبت را به خوردن گوشت برادر تشبیه کرده و انسان از خوردن گوشت انسان متنفر است، تا چه رسد به این‌که گوشت برادرش باشد، و تازه برادرش مرده هم باشد. پس بر او واجب است به مانند این تنفر یا شدیدتر از آن، از غیبت متنفر باشد. ﴿و اتقوا الله﴾ از خدا

۱ـ بیضاوی ۳/۳۷۳. ۲ـ مختصر ۳/۳۶۴.

۳ـ در حدیث آمده است: «ای آنان که به زبان ایمان آورده‌اید و ایمان در قلبتان نفوذ نکرده است! مسلمانان را غیبت نکنید، و در پی کشف اسرار آنها نباشید؛ چون هر کس در پی کشف راز برادرش باشد خدا در پی کشف راز او خواهد بود و او را رسوا می‌کند، هر چند که در منزل خودش هم باشد.

بترسید و از کیفر و عقابش برحذر باشید، فرمانش را اجرا کنید و از نواهیش دوری جویید. ﴿إن الله تواب رحیم﴾ بدون شک خدا توبه را از آنکه توبه می‌کند و پشیمان می‌شود، می‌پذیرد و رحمتش بی‌پایان است. متضمن تشویق و تحریک بر توبه کردن می‌باشد. و انسان را فرامی‌خواند که در پشیمانی و اقرار به خطا شتاب کند، تا از رحمت خدا محروم نگردد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَ أُنثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ ٱللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا ٱللهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَتُعَلِّمُونَ ٱللهَ بِدِينِكُمْ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ ٱللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ ٱللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ إِنَّ ٱللهَ يَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱللهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از اینکه خدا انسان را به مکارم اخلاق فراخواند و از اخلاق ناپسند نهی کرد، و مؤمنان را از بعضی از اعمال زشت برحذر داشت، در اینجا عموم مردن را به رعایت حقوق یکدیگر و داشتن روابط حسنه با یکدیگر فرا خوانده و آنها را از فخرورزی به حسب و نسب برحذر می‌دارد. بعد از آن تفاوت صفات مؤمن و کافر را بیان می‌نماید.

معنی لغات: ﴿**یلتکم**﴾ از شما کم می‌کند. ﴿**قبائل**﴾ یعنی جماعتی که رابطه‌ای حسبی یا نسبی آنها را به هم پیوند می‌دهد. از شعب محدودتر است. ﴿**یرتابوا**﴾ شک و تردید دارند. ﴿**یمنون**﴾ منت می‌نهند. «**الإمتنان علی الشخص**» یعنی برشمردن نیکی‌هایی که با آن شخص انجام داده است. در اصل به معنی «قطع» است. و از این مقوله است: ﴿**فلهم أجر غیر ممنون**﴾ پاداشی قطع نشدنی.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت شده است که بنی اسد نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! اسلام آوردیم، در حالی که عرب با تو می‌جنگیدند ولی ما با تو نجنگیدیم، و داشتند بر او منت می‌نهادند که آیه‌ی ﴿**یمنون علیك أن أسلموا ...**﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**یا أیها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی**﴾ تمام بشریت مورد خطاب است. یعنی ای مردم! با قدرت خود شما را از یک اصل خلق کرده و از یک پدر و مادر به وجود آورده‌ایم، پس پدران و اجداد مایه‌ی مباهات نیستند. و حسب و نسب شرف به حساب نمی‌آیند، همه از آدم و آدم از خاک است. ﴿**و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا**﴾ شما را به صورت ملت‌ها و قبایل متعدد در آوردیم، تا یکدیگر را شناخته و در بین شما الفت و انس برقرار گردد، نه تنفر و اختلاف. مجاهد گفته است: یعنی تا انسان نسب خود را بداند و گفته شود: فلان ابن فلان از فلان قبیله است.[2] ﴿**لتعارفوا**﴾ در اصل «لتتعارفوا» بوده و به منظور تخفیف یکی از دوتاء حذف شده است. شیخ زاده گفته است: یعنی حکمت در این‌که شما را به صورت ملت‌ها و قبایل درآورده، این است که نسب یکدیگر را بشناسید و انسان را به غیر از پدرانش نسبت ندهید، نه این‌که به پدران و نسب خود مباهات کنید. هر چند که حسب و نسب از لحاظ عرف و شرع معتبر است و نباید شریف با پست

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۶۹/۳.

۲ـ مختصر ۳۶۷/۳.

ازدواج کند. اما در مقابل ایمان و تقوی اعتباری ندارند. همان‌طور که در موقع طلوع آفتاب ستارگان پیدا نمی‌شوند.[1] ﴿إن أكرمكم عندالله أتقاكم﴾ فضیلت و بزرگی انسان فقط به تقوی می‌باشد؛ نه به حسب و نسب. پس هر کس خواهان شرف دنیوی و منزلت اخروی است، باید از خدا بترسد و پرهیزگار باشد. همان‌گونه که پیامبرﷺ فرموده است: «هر کس دوست دارد گرامی‌ترین انسان باشد، باید پرهیزگار باشد».[2] و در حدیث آمده است: «انسان دو گونه است: انسان نیک و پرهیزگار و گرامی در نظر خدا، و انسانی تبهکار و پلید و شقاوتمند، و خوار و خفیف در نظر خدا».[3] ﴿إن الله عليم خبير﴾ همانا خدا به بندگان آگاه است و از ظاهر و باطن آنان مطلع است و پرهیزگار و شقی و صالح و ناصالح را می‌شناسد: ﴿فلا تزكوا أنفسكم هو أعلم بمن اتقى﴾. ﴿قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا﴾ اعراب گمان بردند که ایمان آورده‌اند، به آنها بگو: شما هنوز ایمان کامل ندارید؛ زیرا ایمان عبارت است از تصدیق همراه با باور و اطمینان قلب که هنوز برایتان فراهم نشده است، وگرنه بر پیامبرﷺ منت نمی‌نهادید که اسلام آورده و جنگ و ستیز را کنار گذاشته‌اید. اما بگویید: از ترس کشته شدن و اسارت تسلیم شده‌ایم. مفسران گفته‌اند: در مورد جمعی از بنی اسد نازل شد که در یک خشکسالی به مدینه آمدند و شهادتین را ابراز داشتند. آنها به پیامبرﷺ می‌گفتند: ما با مال و عیال نزد تو آمدیم و مانند بنی فلان و بنی فلان با تو به جنگ برنخاستیم، و انتظار داشتند که پیامبر به آنان صدقه بدهد، و بر پیامبرﷺ منت می‌نهادند. آیه از این رو فرموده است: ﴿و لما يدخل الإيمان في قلوبكم﴾ و هنوز ایمان در نهاد شما جایگزین نشده است، و شما به ایمان حقیقی نایل نیامده‌اید. لفظ ﴿لما﴾ معنی انتظار را می‌رساند. انگار می‌گوید: زمانی که از

۱ـ شیخ زاده ۳/۳۷۵. ۲ـ بیضاوی ۳/۳۷۵.

۳ـ فرازی از سخنانی است که به هنگام فتح مکه ایراد نمود.

محاسن اسلام سر در آوردید، و شیرینی ایمان را کاملاً چشیدید، ایمان کامل برایتان حاصل خواهد شد. ابن‌کثیر گفته است: اعرابی که نامشان در این آیه آمده است، منافقین نبودند، بلکه مسلمانانی بودند که پایه‌های دینشان استوار نشده بود. از این رو مقامی بالاتر از آنچه که به آن نایل آمده بودند، می‌خواستند. پس در این مورد ادب شدند. و اگر ـ آن‌طور که بخاری دریافته است ـ منافق بودند، با آنها شدت عمل به‌کار گرفته می‌شد و رسوا می‌شدند.[1] ﴿و إن تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من أعمالکم شیئاً﴾ و اگر با اخلاص و صداقت و ایمان کامل و بدون منت نهادن بر پیامبر ﷺ، خدا و پیامبر را اطاعت کنید، چیزی از پاداش و اجرتان کم نمی‌شود. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ همانا خدا بسیار آمرزنده است و مهری گسترده دارد؛ زیرا صیغه‌ی «فعول» و «فعیل» معنی مبالغه می‌دهند. بعد از آن صفات مؤمنان راستین را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إنما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله﴾ مؤمنان واقعی آنهایی هستند که با یقین کامل و ایمان راسخ خدا و پیامبر را تصدیق کرده و به یگانگی خدا و رسالت پیامبر ﷺ اقرار کرده‌اند. ﴿ثم لم یرتابوا﴾ و دیگر در ایمان خود شک و تزلزل نداشته، بلکه بر یقین و تصدیق ثابت مانده‌اند. ﴿و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله﴾ و اموال و خون خود را در راه خدا بذل کرده و رضایت او را می‌جویند. ﴿أولئك هم الصادقون﴾ آنها در ادعای ایمان صادق هستند. بعد از آن خدا مؤمنان واقعی را به سه صفت توصیف کرده است: اول، تصدیق قطعی خدا و پیامبر. دوم، نداشتن شک و تردید. سوم، جهاد با مال و جان در راه خدا. پس مؤمن صادق آن است که این اوصاف در او باشد. ﴿قل أتعلمون الله بدینکم﴾ استفهام برای انکار و توبیخ آمده است. یعنی ای محمد! به آنها بگو: آیا می‌خواهید مکنونات قلب و نهاد خود را به خدا خبر بدهید؟ ﴿و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ در حالی که خدا به احوال جمیع بندگان آگاه

۱ـ مختصر ۳۶۹/۳.

است، و در آسمان‌ها و زمین چیزی بر او پوشیده نیست. ﴿والله بکل شيء علیم﴾ و خدا آگاهی وسیع دارد و مراقب همه چیز است و کوچک‌تر و بزرگتر از یک ذره از نظرش ناپدید نمی‌شود. ﴿یمنون علیك أن أسلموا﴾ اسلام آوردنِ خود را بر تو منت می‌نهند و خود را در مقابل آن شایسته‌ی تمجید و تعریف می‌دانند. ﴿قل لاتمنوا عليّ إسلامکم﴾ بگو: به خاطر اسلام آوردنتان بر من منت منهید؛ زیرا نفع آن به خودتان عاید می‌شود. ﴿بل الله یمن علیکم أن هداکم للإیمان إن کنتم صادقین﴾ بلکه اگر در ادعای ایمان صادق باشید، منت بزرگ خدا بر شماست که شما را به ایمان و پایداری بر آن هدایت کرده است. ﴿إن الله یعلم غیب السموات و الأرض﴾ خدا از تمام نهان‌های آسمان و زمین باخبر است. ﴿و الله بصیر بما تعملون﴾ و خدا از اعمال بندگان آگاه است و چیزی از او پنهان نیست. خدا علم خود را به تمام کائنات و احاطه بر تمام مخلوقات را مکرراً اعلام فرموده است، تا میزان وسعت و شمول علم خود را نشان دهد که هر کوچک و بزرگی را فرا می‌گیرد و هر راز و ظاهر و باطنی را شامل می‌شود.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و لاتقدموا بین یدی الله و رسوله﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۲ـ ﴿و لاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است.

۳ـ آمدنِ ﴿أولئك هم الراشدون﴾ بعد از ﴿حبب إلیکم الإیمان﴾ متضمن التفات از خطاب به غیبت است.

۴ـ در ﴿حبب إلیکم الإیمان و زیّنه فی قلوبکم﴾ و ﴿کره إلیکم الکفر و الفسوق و العصیان﴾ مقابله موجود می‌باشد.

۵ـ ﴿و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما﴾ متضمن طباق است.

۶ـ ﴿أقسطوا إن الله یحب المقسطین﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۷ـ ﴿أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا﴾ شامل تشبیه تمثیلی است.

۸- ﴿آمنّا قل لم تؤمنوا﴾ متضمن طباق سلب است.

۹- ﴿أتعلّمون الله بدينكم﴾ استفهام انکاری را در بردارد.

۱۰- ﴿إنما المؤمنون إخوة﴾ متضمن تشبیه بلیغ است.

یادآوری: سوره‌ی «حجرات» به سوره‌ی «اخلاق و آداب» نیز موسوم است. این سوره انسان را به مکارم اخلاق و فضایل اعمال هدایت می‌کند، و پنج بار «مؤمنان» را منادی قرار داده است. و در هر بار مؤمن را به یکی از مکارم اخلاق و فضایل اعمال فرا می‌خواند. و این آداب والا را در چند بخش عرضه می‌دارد:

اول؛ وجوب اطاعت از اوامر خدا و پیامبر و عدم پیشی گرفتن از پیامبر ﷺ خواه در گفتار باشد یا در ابراز رأی و نظر: ﴿يا أيها الذين آمنوا لاتقدموا بين يدى الله و رسوله﴾.

دوم؛ احترام و تعظیم مقام پیامبر ﷺ: ﴿يا أيها الذين آمنوا لاترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ...﴾.

سوم؛ وجوب تحقیق در مورد اخبار و گزارش‌های رسیده: ﴿يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبإ فتبينوا ...﴾.

چهارم؛ نهی از مسخره‌کردن مردم: ﴿يا أيها الذين آمنوا لايسخر قوم من قوم عسى أن يكونوا خيرا منهم ...﴾.

پنجم؛ نهی کردن از تجسس و غیبت و سوءظن: ﴿يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ...﴾.

لطیفه: از دانشمندی درباره‌ی جنگ و ستیزی که در بین صحابه اتفاق افتاد سؤال شد، که گفت: خونی بود که خدا دست ما را از آلوده شدن بدان پاک و مصون داشت، پس نباید دهان خود را بدان بیالاییم. ماجرای بین آنان مانند ماجرای بین یوسف و برادرانش می‌باشد.

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره یکی از سوره‌های مکی است که اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی «توحید، نبوت و زنده شدن» را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما محور اصلی آن پیرامون «حشر و نشر» است. تا جایی که مسأله‌ی حشر و نشر تقریباً فضای حاکم بر کل سوره را در برمی‌گیرد. قرآن کریم آن را با دلیل واضح و حجت کوبنده مورد بررسی قرار داده است. فضای حاکم بر این سوره هراس‌انگیز است و به شدت بر آدمی اثر می‌نهد. قلب را به شدت تکان می‌دهد و نفس و نهاد را به هیجان و حرکت در می‌آورد، و حاوی ترغیب و ترهیب فراوانی است و در نهاد انسان بیم و شگفتی ایجاد می‌کند.

* سوره با بحث در مورد حیات بعد از مرگ و حشر بعد از فنا شروع شده است، همان مسأله‌ی اساسی و بنیادی که قریش آن را انکار کرده و بسیار در آن در شگفت شدند: **﴿ق * و القرآن المجید * بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شيء عجیب * أئذا متنا و کنا ترابا ذلك رجع بعید ...﴾**.

* سپس توجه مشرکانِ منکر بعث را به قدرت خدا جلب کرده است که در صفحات کتاب جهان هستی قابل رؤیت و جلوه‌گر است. در آسمان و زمین و آب و گیاه و ثمر و شاخه، و نخیل و کشت و زرع جلوه‌گر است و عموما دلایل قطعی بر قدرت خدا می‌باشند: **﴿أفلم ینظروا إلی السمآء فوقهم کیف بنیناها ...﴾**.

* سوره موضوع را به بحث در مورد تکذیب‌کنندگان پیشین، و مصایب و عذاب نازل بر آنان، انتقال داده و بدین ترتیب کافران مکه را از گرفتار شدن به عذاب گذشتگان

برحذر داشته است: ﴿كذبت قبلهم قوم نوح و أصحاب الرس و ثمود ...﴾.

* آنگاه موضوع را به بحث در مورد سکرات مرگ و حالت احتضار، و وحشت حشر و هول و هراس بازخواست و آنچه که انسان تبهکار در آن روز پرهراس سختی‌ها می‌بیند، انتقال می‌دهد: ﴿و نفخ فی الصور ذلك يوم الوعيد ...﴾.

* و سوره با بحث در مورد «صيحة الحق» خاتمه می‌یابد. که عبارت است از بانگی که بر اثر آن مرده‌ها از قبر بیرون آمده و به صورت ملخ‌های پراکنده پخش شده و به میدان حساب وکتاب کشانده می‌شوند. و احدی از نظر خدا مخفی نخواهد ماند. و آیه متضمن اثبات حشر و نشر است که مشرکان آن را تکذیب کردند: ﴿و استمع يوم ينادی المنادی من مكان قريب * يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ق وَ ٱلْقُرْآنِ ٱلْمَجِيدِ ﴿١﴾ بَلْ عَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُنذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ ٱلْكَافِرُونَ هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾ أَإِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿٣﴾ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ ٱلْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ﴿٤﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ﴿٥﴾ أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى ٱلسَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿٦﴾ وَ ٱلْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾ وَ نَزَّلْنَا مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكاً فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ ٱلْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَ ٱلنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِزْقاً لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَابُ ٱلرَّسِّ وَ ثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَ أَصْحَابُ ٱلْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ وَ

نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ ﴿١٦﴾ إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَ عَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾ وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾ وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ﴿٢١﴾ لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾﴾



معنی لغات: ﴿مریج﴾ مخلوط، درهم و برهم، «مرج الأمر» یعنی کار آشفته شد. «مرج الدین» یعنی امورات دین دچار نابسامانی و آشفتگی گردید. در اصل به معنی تزلزل و عدم ثبات است. «مرج الخاتم» یعنی به دلیل لاغر شدن، انگشتر در انگشت لغزید و شُل شد. ﴿فروج﴾ شکاف و سوراخ. ﴿عیینا﴾ ناتوان و درمانده شدیم. ﴿باسقات﴾ بلند. ﴿نضید﴾ برهم افتاده، متراکم. ﴿لبس﴾ حیرت و شک و اضطراب. ﴿رقیب﴾ نگهبان و ناظر اعمال. ﴿عتید﴾ آماده و مهیا. از همین مقوله است: ﴿و أعتدت لهن متکأً﴾ و برای آنان پشتی و متکی مهیا نمود.[1] ﴿حدید﴾ برنده، نافذ، تیز.

تفسیر: ﴿ق﴾ حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن می‌باشند و به این اشاره دارد که قرآن از امثال این حروف هجاء نظم یافته است.[2] ﴿و القرآن المجید﴾ قسم است و جواب آن محذوف می‌باشد. یعنی سوگند به قرآن کریم و دارای مجد و شرف که بر سایر کتب آسمانی برتری دارد، بعد از مرگ زنده می‌شوید. ابن‌کثیر گفته است: جواب قسم محذوف است و جمله‌ی بعد از آن متضمن آن می‌باشد، که عبارت است از اثبات نبوت پیامبر و اثبات معاد، و تقدیر آن چنین است: تو ای محمد! پیامبری و زنده شدن حق

۱ـ صحاح ماده‌ی «عتد».

۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

است.[1] این‌گونه بیان در قرآن فراوان است. ابوحیان گفته است: قرآن «مقسَم به» است و مجید که به معنی «برتر از دیگر کتاب‌های آسمانی» است، صفت آن بوده و جواب محذوف است و مابعدش بر آن دلالت دارد و تقدیرش چنین است: تو به عنوان برحذر دارنده نزد آنان آمده‌ای اما آنان تو را نپذیرفتند.[2] ﴿بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم﴾ مشرکان از این‌که پیامبری از خودشان نزد آنان آمده و آنها را از عذاب خدا می‌ترساند، تعجب کردند. ﴿فقال الکافرون هذا شيء عجیب﴾ کفار مکه گفتند: این امری است بسیار عجیب و غریب. به منظور ثابت کردن گناه آنها، اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است. آیه تعجب آنها را از چیزی غیرعجیب، انکار می‌کند؛ زیرا آنها صداقت و امانت و اندرز پیامبر را می‌دانستند، پس می‌بایست به سرعت به او ایمان بیاورند، نه این‌که تعجب و مسخره کنند. آنگاه خدا انگیزه‌ی تعجب آنان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿أئذا متنا و کنا ترابا﴾ وقتی که مُردیم و جسد ما به خاک تبدیل شد، دوباره زنده می‌شویم و همان‌طور که بودیم باز می‌گردیم؟ ﴿ذلك رجع بعید﴾ بازگشتی است بسیار بعید و محال. ﴿قد علمنا ما تنقص الأرض منهم﴾ همانا ما می‌دانیم زمین چقدر از بدن آنها را می‌کاهد و چقدر از گوشت و مو و خون آنها را وقتی بمیرند، می‌خورد. چیزی از ما گم نمی‌شود، تا اعاده‌ی آن برای ما مشکل باشد. ﴿وعندنا کتاب حفیظ﴾ با وجود آگاهی کامل و گسترده‌ای که داریم، کتابی نیز در اختیار داریم که تعداد و اسامی و میزان آنچه زمین از آنها می‌خورد در آن ثبت است. این کتاب عبارت است از «لوح المحفوظ» که همه چیز را به تفصیل برمی‌شمارد. ﴿بل کذبوا بالحق لما جاءهم﴾ موضوع را به چیزی انتقال داده است که از تعجب ناپسندتر و زشت‌تر بوده و عبارت است از تکذیب قرآن عظیم. یعنی وقتی قرآن با کمال روشنی و

۱ـ خلاصه‌ی نظر ابن‌کثیر همین است، به مختصر ۳/ ۳۷۱ مراجعه کنید.

۲ـ البحر ۸/ ۱۲۰.

وضوح آیاتش به آنها ابلاغ شد، آن را تکذیب کردند. ﴿فهم فی أمر مریج﴾ آنها دچار تحیّر و سرگردانی شده‌اند، گاهی در مورد پیامبر می‌گویند: ساحر است، و گاهی او را شاعر می‌خوانند، و زمانی او را کاهن می‌نامند. و در مورد قرآن نیز می‌گویند: سحر یا شعر است. یا می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است. ﴿أفلم ینظروا إلی السماء فوقهم﴾ چرا با دیده‌ی عبرت و با تأمل و اندیشه به آسمان با آن همه والایی و استواریش نمی‌نگرند تا دریابند خدایی که قادر به ایجاد آن است می‌تواند انسان را بعد از مرگ باز گرداند؟ ﴿کیف بنیناها و زیناها﴾ چرا نمی‌نگرند تا دریابند که چگونه آن را بدون ستون بلند نگه داشته و آن را با ستارگان آراسته‌ایم؟ ﴿و ما لها من فروج﴾ در حالی که در آن سوراخ و شکافی نیست. ﴿و الأرض مددناها﴾ و زمین را گسترده‌ایم. ﴿و ألقینا فیها رواسی﴾ و کوه‌های ثابت را بر روی زمین قرار داده‌ایم تا از لرزش زمین جلوگیری کند. ﴿و أنبتنا فیها من کل زوج بهیج﴾ و از هر نوع رستنی، گیاهان دل‌انگیز را در آن رویانده‌ایم که تماشاگران از آن شاد و مسرور می‌شوند. ﴿تبصرة و ذکری لکل عبد منیب﴾ این عمل را به منظور یادآوری کمال قدرت خود انجام می‌دهیم تا هر بنده‌ای برگشته به سوی خدا، و اندیشمند در مخلوقات بدیع او مطلع و یادآور شود. ﴿و نزلنا من السمآء ماء مبارکا﴾ و از آسمان آب مفید و پربرکت نازل کرده‌ایم. ﴿فأنبتنا به جنات و حب الحصید﴾ پس به وسیله‌ی این آب بستان‌های خرم و سرسبز با درختان بارور و دانه‌های درو شده مانند گندم و جو و دیگر حبوبات را رویاندیم. ﴿و النخل باسقات﴾ و درختان سر به فلک کشیده و استوار نخل را رویاندیم. ﴿لها طلع نضید﴾ که شاخه‌ی منظم و مرتب و بر هم افتاده دارند. ابوحیان گفته است: منظور فزونی شاخه و متراکم بودن آن و فزونی ثمر است که در سرآغاز ظهور میوه مانند دانه‌ی انار به صورت مرتب روی هم چیده شده منظم و مرتب می‌باشند. اما وقتی که از خوشه خارج شد منظم و مرتب باقی نمی‌ماند.[۱]

۱ـ البحر ۱۲۲/۸.

﴿رزقا للعباد﴾ تمام اینها را برای روزی خلق رویانده‌ایم که از آن بهره برگیرند. ﴿و أحيينا به بلدة ميتا﴾ و به وسیله‌ی آن آب زمینی خشک و بی‌آب و علف و کشت و زرع را زنده کردیم. ﴿كذلك الخروج﴾ همان‌طور که آن را بعد از مردن زنده کردیم، همان‌طور هم شما را بعد از مرگ زنده می‌کنیم. ابن‌کثیر گفته است: این زمین خشک و بی‌جان شده بود، و به محض این‌که باران بر آن نازل شد، تکان خورده و بالا آمده و به بار می‌نشیند و از هر جفتی زیبا از قبیل انواع گل‌ها و غیره در آن رویاندیم که چشم از حُسن و جمال آن متحیر می‌ماند بعد از این‌که گیاهی در آن نبود، از سبزه موج می‌زند. این هم مانند زنده شدن بعد از مرگ است. پس همان‌طور که خدا زمین را بعد از مردن زنده کرد، همان‌طور هم مردگان را زنده می‌کند.[1] آنگاه خدا به منظور برحذر داشتن قریش، آنها را به یاد مصایبی می‌اندازد که بر تکذیب‌کنندگان قبل از آنان وارد شده و می‌فرماید: ﴿كذبت قبلهم قوم نوح﴾ قبل از این کافران، قوم نوح از در تکذیب درآمدند. ﴿و أصحاب الرس﴾ و اصحاب چاه که عبارت بودند از بازماندگان قوم ثمود که پیامبر خود را در چاه دفن کردند. ﴿و ثمود و عاد و فرعون و إخوان لوط﴾ و قوم ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط. از این رو آنها را برادران لوط خوانده است که لوط از آنان زن گرفت. ﴿و أصحاب الأيكة﴾ و یاران درختان انبوه. این قوم به «ایکه» نسبت داده شده‌اند؛ چرا که در میان درختان انبوه و بستان‌های فراوان به سر می‌بردند. ﴿و قوم تبع﴾ مفسران گفته‌اند: «تبع» عبارت است از پادشاهی که در یمن بود و خود مسلمان شد و قوم خود را به اسلام دعوت کرد اما او را تکذیب کردند، و تبع یمانی نام داشت.[2] ﴿كل كذب الرسل﴾ تمام اقوام مذکور پیامبران خود را تکذیب کردند. ابن‌کثیر گفته است: از این رو «رسل» را به جمع آورده است تا بیانگر آن باشد که هر کس یک پیامبر را تکذیب کند، تمام پیامبران را تکذیب کرده است. مانند:

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۷۲/۳.

۲ـ حاشیه‌ی جمل ۹۱/۴.

﴿کذبت قوم نوح المرسلین﴾.[۱] ﴿فحق وعید﴾ پس وعید و عذاب من بر آنان مقرر و واجب آمد. آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر و تهدید کافران تبهکار است.[۲] ﴿أفعیینا بالخلق الأول﴾ آیا خلق و آفرینش ما را ناتوان و درمانده کرده است تا اعاده‌ی بعد از مرگ آنها ما را درمانده کند؟ قرطبی گفته است: با این تعبیر، منکران زنده شدن را توبیخ کرده است، و نیز جواب گفته‌ی ﴿ذلك رجع بعید﴾ می‌باشد. منظور این است که آفرینش نخستین ما را خسته و درمانده نکرده است، حال آنکه اعاده و بازسازی آسان‌تر است. پس چرا و چگونه تصور می‌کنند که ما از زنده کردن آنان ناتوان خواهیم بود؟! ﴿بل هم فی لبس من خلق جدید﴾ آنها مغزشان قاطی کرده و در مورد حشر و نشر در شبهه و حیرت می‌باشند. آلوسی گفته است: از این جهت خلق را نکره آورده و آن را به «جدید» توصیف کرده و نگفته است: «من الخلق الثانی» تا نشان دهد که آنها آن را بعید می‌دانند، در صورتی که خلقی عظیم است و باید مهم به حساب آید و مورد توجه قرارگیرد.[۳] بعد از آن وسعت دایره‌ی علم و قدرت خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و لقد خلقنا الإنسان و نعلم ماتوسوس به نفسه﴾ انسان را هستی دادیم و از آنچه در نهادش جریان دارد باخبریم و هیچ چیز از خفایا و نهانی‌های او بر ما پوشیده نیست، و از نیت و قصدش باخبریم. ﴿ونحن أقرب إلیه من حبل الورید﴾ و ما از رگ گردنش به او نزدیکتریم. «حبل الورید» عبارت است از رگی بزرگ درگردن که به قلب وصل است. ابوحیان گفته است: یعنی ما نسبت به او علم و آگاهی داریم. و به احوال او آگاه هستیم، و هیچ چیز از نهانی‌هایش از ما پوشیده نیست. پس انگار ذات خدا به او نزدیک است. تمثیل است و مراد از آن نزدیک بودن خداوند به بنده‌اش می‌باشد مانند گفته‌ی عرب «هو منّی مقعد الإزار» او به اندازه‌ی

۱ـ مختصر ۳۷۲/۳. ۲ـ قرطبی ۸/۱۷.

۳ـ روح المعانی ۱۷۸/۲۶.

کمربند به من نزدیک است.[1] و ابن‌کثیر گفته است: یعنی فرشتگان از رگ گردن به انسان نزدیک‌ترند. وانگهی حلول و اتحاد به اجماع منتفی است. خدا را از آن مبرا و مقدس می‌دانیم. در مختصر آمده است که خداوند متعال در رابطه با شخصی که به حالت احتضار رسیده است، می‌گوید: « ﴿و نحن أقرب إلیه منکم ولکن لاتبصرون﴾ ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی‌بینید»، منظورش فرشتگان است.[2] و فرموده‌ی بعد از آن بر آن دلالت دارد: ﴿إذ یتلق المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید﴾ آنگاه که دو فرشته از راست و چپ نشسته‌اند و مراقب انسان هستند، یک فرشته از طرف راست نیکی را می‌نویسد و فرشته‌ای در طرف چپ گناهان را ثبت می‌کند. در این آیه حذفی مقدر است و تقدیر آن چنین است: «عن الیمین قعید و عن الشمال قعید» که اولی به قرینه‌ی دومی حذف شده است. مجاهد گفته است: خداوند متعال علی‌رغم این‌که به تمام احوالات انسان آگاهی دارد، دو فرشته را نیز مأمور ثبت و ضبط اعمال او کرده است، یکی از آنها در طرف راست نیکی‌ها و حسنات را می‌نویسد و دیگری در طرف چپ گناهان را یاداشت می‌کند تا حجّت را بر انسان تمام کند. این است معنی ﴿عن الیمین و عن الشمال قعید﴾.[3] و آلوسی گفته است: منظور این است در همان حال که فرشتگان گفته‌ی انسان را ثبت و حفظ می‌کنند، خدا از هر ناظر و مراقبی به احوال انسان آگاهتر است. و این نشان می‌دهد که خدای عزوجل از مراقب قرار دادن ملکین بی‌نیاز است؛ زیرا خدا از آنها آگاهتر است و از راز نهان بر آنان نیز مطلع است. اما حکمت خدا اقتضا کرده است که ملکین اعمال را بنویسند تا در روز قیامت که گواهان بر ضد فرد مجرم گواهی می‌دهند، آن اوراق و سندهای مکتوب را ارائه دهند؛ چون وقتی انسان از آن باخبر شود با این‌که می‌داند علم خدا فراگیر

۱ـ البحر ۱۲۳/۸.

۲ـ مختصر ۳۷۳/۳.

۳ـ قرطبی ۹/۱۷.

است، رغبتش به حسنات افزایش می‌یابد و دست از گناهان می‌کشد.[۱] **﴿ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب﴾** هیچ کلمه‌ای از خیر و شر را به زبان نمی‌آورد مگر این‌که یک فرشته مراقب گفته‌ی اوست و آن را می‌نویسد. **﴿عتيد﴾** در کنارش حاضر است، هرجا برود با اوست و آماده‌ی نوشتن دستورات است. ابن‌عباس گفته است: هر گفته‌ی خیر یا شر را می‌نویسد.[۲] و حسن گفته است: وقتی انسان بمیرد نامه‌ی اعمالش بسته می‌شود. و در روز قیامت به او گفته می‌شود: «نامه‌ی عملت را بخوان امروز گواهی خودت کافی است».[۳] **﴿و جاءت سكرة الموت بالحق﴾** بی‌هوشی و شدت حالت احتضار او را فرا می‌گیرد و بر عقلش چیره می‌شود. و فرمان و دستور حق راجع به هول و هراس آخرت او را در برمی‌گیرد، حتی منکران آن را عیناً مشاهده می‌کنند. **﴿ذلك ما كنت منه تحيد﴾** به او گفته می‌شود: این همان چیزی است که از آن متنفر و بیزار بودی و از آن فرار می‌کردی. در حدیث از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها نقل است که پیامبر ﷺ وقتی حالت احتضار بر او چیره شد، عرق پیشانی خود را پاک می‌کرد و می‌گفت: **سبحان الله!** واقعاً مرگ سکرات سختی دارد.[۴] **﴿و نفخ في الصور ذلك يوم الوعيد﴾** و نفخه‌ی زنده شدن در صور دمیده می‌شود، همان روزی است که وعده‌ی عذاب آن را به کافران داده بودیم. **﴿و جاءت كل نفس معها سائق و شهيد﴾** هر انسان نیک یا بد، دو فرشته همراه دارد، یکی از آنها او را به طرف محشر می‌کشد و دیگری بر عملش گواهی می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: سوق‌دهنده فرشته است و گواهی‌دهنده از خود آنها می‌باشد که عبارت است از دست‌ها و پاها ...: **﴿يوم تشهد عليهم ألسنتهم و أيديهم و أرجلهم بما كانوا يعملون﴾**. مجاهد گفته است: هم «سائق» و هم «شاهد» فرشته می‌باشند. فرشته‌ای او را سوق می‌دهد و فرشته‌ای بر او

۱ـ روح المعانی ۱۷۹/۲۶.
۲ـ مختصر ۳۷۴/۳.
۳ـ البحر ۱۲۴/۸.
۴ـ بخاری آن را روایت کرده است.

گواهی می‌دهد.[1] ﴿لقد كنت في غفلة من هذا﴾ ای انسان! واقعاً از این روز پرهراس غافل بودی. ﴿فكشفنا عنك غطاءك﴾ پرده و حجابی را که در دنیا بر قلب و گوش و چشمت قرار داشت، برداشتیم. ﴿فبصرك اليوم حديد﴾ امروز دیده‌ات نافذ و قوی و تیز است و می‌توانی چیزی را مشاهده کنی که از تو محجوب بود؛ زیرا موانع به کلی برطرف شده است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ قَالَ قَرِينُهُ هٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلٰكِن كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٢٧﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِن مَزِيدٍ ﴿٣٠﴾ وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٣٤﴾ لَهُم مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَحِيصٍ ﴿٣٦﴾ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِن لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَارَ السُّجُودِ ﴿٤٠﴾ وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ

۱ـ ما در اینجا نظر مجاهد را انتخاب کرده‌ایم؛ چرا که از آیه‌ی شریفه همین مطلب به نظر می‌رسد، و طبری و ابن‌کثیر نیز آن را ترجیح داده‌اند.

بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿۴۲﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿۴۳﴾ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿۴۴﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿۴۵﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال در آیات پیشین انکار مشرکین را بیان کرد و در مورد تحقق حشر و نشر دلایل اقامه نمود، در اینجا هول و هراس و سختی‌هایی را یادآور می‌شود که در روز آخرت کافران با آن روبرو می‌شوند، و نعمت‌هایی را یادآور می‌شود که در بهشت برای مؤمنان نیکو سیرت آماده شده است، و با بیان دلایل زنده شدن و احوال و اطوار آن، سوره خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿**أزلفت**﴾ نزدیک گردانیده شد. ﴿**أواب**﴾ بازگشت کننده‌ی به سوی خدا، توبه‌کار. ﴿**بطشا**﴾ بطش به معنی گرفتنِ همراه با خشونت است. ﴿**نقبوا**﴾ طواف کردند و رفتند. در اصل به معنی کاوش و جستجو و سوراخ کردن و نقب زدن است. شاعر می‌گوید:

نقّبوا فی البلاد من حذر الموت   و جالوا فی الأرض کلّ مجال[۱]

«از ترس مرگ در مملکت تونل‌ها و سوراخ‌ها ایجاد کردند و بسیار دویدند و به این‌سو و آن‌سو رفتند».

﴿**محیص**﴾ مفر و محل گریز. ﴿**لغوب**﴾ خستگی.

سبب نزول: از قتاده روایت شده است که یهود می‌گفتند: خدا آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرده است، از روز یک‌شنبه شروع کرده و تا روز جمعه ادامه داشته

۱- قرطبی ۲۲/۱۷.

است؛ چون خسته شده بود روز شنبه را استراحت کرد و شنبه را روز استراحت نامیدند. اما خدا نظر و گفته‌ی آنها را تکذیب کرد و آیه‌ی ﴿و لقد خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما فی ستة أیام و ما مسّنا من لغوب﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿و قال قرینه هذا ما لدی عتید﴾ فرشته‌ی مراقب می‌گوید: این همان انسانی است که مرا مأمور مراقبت او فرموده بودی. اینک او و نامه‌ی عملش را حاضر کرده‌ام. ﴿ألقیا فی جهنم کل کفار عنید﴾ خدا به فرشتگان «سائق و شهید» می‌گوید: هر کافر و منکری راکه به روز حساب ایمان ندارد به جهنم دراندازید. ﴿مناع للخیر﴾ هر آن‌کس که به شدت از ادای هر حقی خودداری می‌کرد که در مالش واجب آمده بود. ﴿معتد مریب﴾ و هر ستمگر و تجاوزگر در دین را در آتش اندازید. ﴿الذی جعل مع الله إلها آخر﴾ آن‌که برای خدا شریک قرار داد و به یگانگیش ایمان نداشت. ﴿فألقیاه فی العذاب الشدید﴾ پس او را در آتش دوزخ انداختند. و لفظ ﴿فألقیاه﴾ را به عنوان تأکید تکرار کرده است. ﴿قال قرینه ربنا ما أطغیته﴾ هم‌بندش یعنی شیطان می‌گوید: خدایا! من او را از ره به در نبرده‌ام. ﴿ولکن کان فی ضلال بعید﴾ بلکه خود به میل و اختیار خود گمراه گشت و نابینایی را بر هدایت ترجیح داد و هیچ‌گونه فشار و اجباری از جانب من بر او وارد نشد. در آیه چیزی حذف شده است و سیاق کلام بر آن دلالت دارد، گو این‌که کافر گفته است: خدایا! شیطان مرا گمراه و گردنکش کرد، آنگاه هم‌بندش می‌گوید: خدایا! من او را گمراه نکرده‌ام، بلکه خود او گمراه و مخالف حق بود و من او را یاری دادم. ﴿قال لاتختصموا لدی و قد قدمت إلیکم بالوعید﴾ خدای عزوجل به کافران و هم‌بندان شیاطین آنها می‌گوید: در اینجا و در محضر من دعوی و نزاع راه نیندازید که نزاع و جدل و خصومت فایده ندارد، و قبلاً از طریق پیامبران شما را از عذاب و کیفر سخت برحذر داشته بودم.

۱ـ مختصر ۳۷۸/۳.

اما آیات و اندرز برایتان سودی در برنداشت. ﴿ما یبدل القول لدی﴾ گفتار من تغییرپذیر نیست و حکم من در مورد کیفر دادن کافران مجرم عوض نمی‌شود. مفسران گفته‌اند: منظور وعده‌ی عذاب کافران است که خدا وعده‌ی آن را داده و عبارت است از همیشه ماندن آنها در آتش دوزخ که فرموده است: ﴿لأملأن جهنم من الجنة و الناس أجمعین﴾.[۱] ﴿و ما أنا بظلام للعبید﴾ و من ستمکار نیستم و بدون استحقاق کسی را عذاب نمی‌دهم و بدون جرم او را مؤاخذه نمی‌کنم. ﴿یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل من مزید﴾ آن روز پربیم و هراس را یادآور باش، روزی که خدا به جهنم می‌گوید: آیا پر شده‌ای؟ و جهنم می‌گوید: آیا باز هم هست. و در حدیث آمده است: «همواره [مجرمان] در جهنم انداخته می‌شوند و می‌گوید: آیا بیش از این هم هست؟ تا این‌که پروردگار پایش را در آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: قسم به عزت و کرمت بس است، آنگاه جمع شده و به هم می‌آید».[۲] قول ظاهر بر آن است که سؤال و جواب بر همان معنی حقیقی خود حمل می‌شوند و خدا بر همه چیز مقتدر است؛ زیرا به زبان آوردن جماد و درخت و سنگ، عقلاً جایز است و شرعاً تحقق یافته است. در قرآن کریم آمده است که مورچه به زبان آمده، و همه چیز خدا را ثناخوان و تسبیح‌گو می‌باشد. در صحیح مسلم آمده است که «در آخر زمان مسلمانان با یهود می‌جنگند، و یهودی در پشت درخت و سنگ خود را مخفی می‌کند، خدا درخت و سنگ را به زبان می‌آورد». و بنا به قولی آیه بر تمثیل حمل می‌شود و جهنم و وسعت آن را نشان می‌دهد، به‌طوری که اگر تمام کفار و مجرمان در آن انداخته شوند، گنجایش آنها را دارد. و مانند مثلی است که می‌گوید: دیوار به میخ گفت: چرا مرا سوراخ می‌کنی؟ میخ گفت: از آن بپرس که مرا می‌کوبد. بعد از این‌که حال و وضع شقاوتمندان را بیان کرد، حال سعادتمندان را نیز یادآور شد و فرمود: ﴿و أزلفت الجنة للمتقین غیر بعید﴾ بهشت برای

۱ـ حاشیه‌ی جمل ۹۲/۴ و قرطبی ۱۷/۱۷.

۲ـ روایت از بخاری و مسلم.

مؤمنان پرهیزگار نزدیک گردانیده می‌شود و در مکانی نه چندان دور قرار می‌گیرد، به‌طوری که دیده می‌شود. و بدین‌وسیله در احترام آنها مبالغه شده است. ﴿هذا ما توعدون لكل أواب حفيظ﴾ به آنها گفته می‌شود: این نعمت‌ها که مشاهده می‌کنید، همان است که خدا وعده‌ی آن را به هر توبه‌کننده و نگه دارنده‌ی پیمان و فرمانش را داده است. ﴿من خشي الرحمن بالغيب و جاء بقلب منيب﴾ آن‌که از بس که ایمانش استوار و یقینش محکم است، بدون این‌که خدا را ببیند، از کیفرش می‌ترسد و با قلب و نهانی ترسان و فروتن به محضرش می‌آید. ﴿أدخلوها بسلام ذلك يوم الخلود﴾ به آنها گفته می‌شود: در کمال آسایش و ایمنی از عذاب و اندوه و کدورت، وارد بهشت بشوید، این همان روز جاودانگی است که پایان ندارد؛ زیرا در بهشت مرگ و نابودی نیست. ﴿لهم ما يشاءون فيها﴾ در بهشت هر آنچه نفسشان آرزو بکند و چشمشان از آن لذت ببرد، برای آنان فراهم است. ﴿و لدينا مزيد﴾ و در نزد ما افزون بر آن بخشش و اکرام، باز هم نعمتی موجود است که عبارت است از تماشا کردن ذات خدای بخشنده.[1] بعد از آن با خاطر نشان کردن عذابی که برای تکذیب‌کنندگان پیشین مقرر شده است، خدای متعال کفار مکه را برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿وكم أهلكنا قبلهم من قرن﴾ قبل از کفار قریش بسی ملت‌های کافر و مجرم را نابود کردیم. ﴿هم أشد منهم بطشا﴾ که از کفار قریش نیرومندتر و از آنها بی‌رحم‌تر و کلّه‌شق‌تر بودند. ﴿فنقّبوا فى البلاد هل من محيص﴾ در زمین به گشت و گذار و سیر و سفر پرداختند و به اقطار و اکناف رو نهادند. اما آیا گریزگاهی از مرگ یافتند؟ و آیا راه گریزی از عذاب خدا را پیدا کردند؟ ﴿إن فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو ألق السمع و هو شهيد﴾ نابود کردن اماکن ستمگران برای آن‌که خرد و اندیشه‌ای دارد و یا به اندرز

۱ـ این نظر از انس و جابربن عبدالله نقل شده است که گفته‌اند: افزایش یعنی این‌که ذات خدا جلوه‌گر می‌شود و در هر روز جمعه او را می‌بینند. روح المعانی ۲۶/ ۱۹۰.

اندرزگویان گوش فرا می‌دهد و نهادی آماده برای گرفتن عبرت دارد، متضمن یادآوری و اندرز است. سفیان گفته است: آنکه قلبش غایب است خود حاضر نیست. و ضحاک گفته است: عرب می‌گویند: «**ألق فلان سمعه**» یعنی با قلبی آماده گوش را فرا داد.[۱] از عقل به «قلب» تعبیر کرده است؛ چون قلب جایگاه عقل است. و خدا فرموده است: ﴿**فإنها لاتعمی الأبصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور**﴾. ﴿**و لقد خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما فی ستة أیام و مامسّنا من لغوب**﴾ این آیه نظر یهود را رد می‌کند که گمان می‌بردند خدا آسمان و زمین را در شش روز خلق کرد و از روز یک‌شنبه تا روز جمعه طول کشید، سپس خسته شد و در روز شنبه به استراحت پرداخت و بر عرش دراز کشید. آنگاه خدا آنان را تکذیب کرد.[۲] و معنی آیه چنین است: خدا آسمان هفتگانه را با ارتفاع و عظمتشان خلق کرد، و زمین را با انبوهی و وسعتش بیافرید، و مخلوقات عجیب و بدیع مستقر در بین آن دو را نیز در شش روز هستی داد، و هیچ‌گونه خستگی و رنجی به او دست نداد. ﴿**فاصبر علی ما یقولون**﴾ در مقابل گفته‌ی یهود و کفار قریش و دیگران شکیبا باش و به شیوه‌ی نیکو آنها را ترک نما. ﴿**و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب**﴾ و قبل از برآمدن آفتاب و قبل از غروب آن، خدایت را پاک و منزه بدار، و هنگام فجر و عصر نماز بخوان و او را پرستش کن. به خاطر فزونی فضل و شرف نماز صبح و عصر، آنها را مخصوصاً ذکر کرده است. ﴿**و من اللیل فسبحه و أدبار السجود**﴾ و شب هنگام نماز تهجّد و قیام‌اللیل بخوان، و بعد از نمازهای مکتوب نماز نافله بخوان. ابن‌کثیر گفته است: قبل از اسراء نماز مکتوب عبارت بود از دو رکعت قبل از طلوع آفتاب و دو رکعت قبل از غروب، و قیام‌اللیل به مدت یک‌سال بر پیامبرﷺ و امتش واجب بود اما بعداً

۱ـ مختصر ۳/۳۷۸.

۲ـ این قول قتاده و کلبی است، در قرطبی ۱۷/۲۴ نیز چنین آمده است.

وجوب آن در مورد امت نسخ شد و در شب اسراء تمام آن نسخ و نمازهای فرض پنجگانه جای آن را گرفت، و نماز صبح و عصر باقی ماندند که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن خوانده می‌شوند. ﴿و استمع یوم ینادی المنادی من مکان قریب﴾ ای محمد! به ندا و صدای اسرافیل گوش فرا ده که در محلی نزدیک ندای حشر را در می‌دهد به‌طوری که همه آن را می‌شنوند. ابوسعود گفته است: متضمن هراس‌انگیزی خبر است. و نداده‌نده عبارت است از اسرافیل علیه السلام که می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده! و ای اعضای متلاشی گشته! و ای گوشت‌های پاره شده و موهای پراکنده گشته! خدا به شما فرمان می‌دهد که برای رسیدگی و قضاوت گرد هم آیید.[1] ﴿یوم یسمعون الصیحة بالحق﴾ روزی که صدای فراخوانی رستاخیز را به حق می‌شنوند؛ یعنی دمیدن دوم در صور را می‌شنوند. ﴿ذلك یوم الخروج﴾ آن روز، زمان بیرون آمدن از قبور است. ﴿إنا نحن نحیی و نمیت و إلینا المصیر﴾ ما خودمان خلایق را حیات می‌دهیم و در دنیا جان آنها را می‌گیریم، و در آخرت برای پاداش یا کیفر، سرانجامشان نزد ما می‌باشد نه پیش دیگری. ﴿یوم تشقق الأرض عنهم سراعا﴾ روزی که زمین شکاف برداشته و آنها با اجابت ندای منادی از قبور بیرون می‌آیند و به شتاب به سوی قرارگاهِ حساب می‌روند. ﴿ذلك حشر علینا یسیر﴾ این گردآوری و زنده کردن برای ما بسی سهل و آسان است و نیازی به زحمت ندارد. ﴿نحن أعلم بما یقولون﴾ ما به گفتار و انکار زنده شدن و مسخره و استهزای کفار قریش به تو و رسالت تو، آگاهتریم. بدین‌وسیله خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و آنها را تهدید می‌کند. ﴿و ما أنت علیهم بجبار﴾ تو بر آنان تسلطی نداری تا آنها را بر اسلام آوردن مجبور سازی. تو فقط به عنوان تذکردهنده مبعوث شده‌ای و بس. ﴿فذکر بالقرآن من یخاف وعید﴾ پس هر کس از وعید و تهدید من می‌ترسد، او را با این قرآن نصیحت کن و اندرز بده. برای این‌که آغاز و انتهای سوره با هم

۱ـ ابوسعود ۹٦/۵.

هماهنگ باشند، سوره را با یادآور شدن به وسیله‌ی قرآن خاتمه داده است همان‌طور که آن را با قسم به قرآن شروع کرده بود.

نکات بلاغی: ۱- ﴿فقال الکافرون﴾ متضمن «اظهار» در محل «اضمار» است.

۲- ﴿أئذا متنا و کنا تراباً﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۳- ﴿بل کذبوا بالحق﴾ متضمن «اضراب» و رو برتافقتن از سابق است.

۴- ﴿کذلك الخروج﴾ حاوی تشبیه مرسل مجمل است.

۵- ﴿و نحن أقرب إلیه من حبل الورید﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

٦- ﴿عن الیمین و عن الشمال قعید﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۷- ﴿و جاءت سکرة الموت﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۸- ﴿عنید﴾ و ﴿عتید﴾ حاوی جناس ناقص هستند.

۹- ﴿نحی﴾ و ﴿نمیت﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۱۰- ﴿ذلك یوم الوعید﴾، ﴿جاءت کل نفس معها سائق و شهید﴾، ﴿فبصرك الیوم حدید﴾، ﴿إنا نحن نحیی و نمیت و إلینا المصیر ... ذلك حشر علینا یسیر﴾ متضمن توافق فواصل و سجع لطیف و غیرمتکلف می‌باشند.



پیش درآمد سوره

* این سوره‌ی مبارک از سوره‌های مکی است که به تحکیم پایه‌های ایمان می‌پردازد و انسان را متوجه قدرت و توانایی خدای یگانه و قهار می‌نماید و عقیده‌ی راسخ بر اساس پرهیزگاری و ایمان پایه‌ریزی می‌کند.

* سوره با بحث درباره‌ی باد که غبار را در عالم پراکنده می‌کند، و کشتی‌ها را در دریاها به حرکت در می‌آورد، و نیز درباره‌ی ابرها داد سخن داده است، و این‌که باد آب باران را با خود حمل می‌کند، و به بحث درباره‌ی کشتی‌های روان بر گستره‌ی دریاها پرداخته است که با قدرت خدای توانا و یگانه و یکتا سینه‌ی دریاها را می‌شکافند. درباره‌ی فرشتگان پاک و پاک‌سرشت سر صحبت را باز کرده است که مکلف به تدبیر امور خلق می‌باشند، و به این چهار امر سوگند یادکرده است که حشر بدون شک و تردید تحقق خواهد یافت و زنده شدن و کیفر و پاداش امری است ضروری.

* بعد از آن موضوع را به بحث در رابطه با کفار مکه انتقال داده است که قرآن و منزلگاه آخرت را تکذیب می‌کردند، آنگاه حال و وضع آنان را در دنیا و سرنوشت آنها را در آخرت بیان می‌کند، آنگاه که در معرض آتش دوزخ قرار گرفته و عذاب و آزارش را می‌بینند.

* بعد از آن با توجه به روش قرآن در مورد ترهیب و ترغیب، به بحث درباره‌ی مؤمنان پرهیزگار پرداخته و نعمت‌ها و برکاتی را یادآور شده است که خدا در آخرت به آنها عطا می‌کند؛ چراکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند.

* بعد از آن به ذکر دلایل قدرت و یگانگی خدا در این گیتی پهناور؛ در آسمان، زمین، کوه، دشت، دره، دریا و در خلق انسان به بدیع‌ترین صورت و زیباترین ساختار، پرداخته است که تمام آنها بر قدرت پروردگار جهانیان دلیل می‌باشند.

* آنگاه موضوع را به بازگویی داستان پیامبران گرامی، و موضع‌گیری ملت‌های سرکش در مقابل آنان انتقال داده و عذاب و نابودی آنان را یادآور می‌شود. در این راستا قصه‌ی حضرت ابراهیم و حضرت لوط و قصه‌ی حضرت موسی و داستان گردنکشانِ قوم عاد و ثمود و قوم نوح را بازگفته است. در ذکر و تکرار قصه‌های پیامبران، خاطر پیامبر تسلی می‌یابد و برای اهل بصیرت پند و اندرز است که هرکس دارای گوش شنوا و قلبی حاضر و بیدار باشد، از آن عبرت می‌گیرد.

* و سوره با بیان هدف از خلق انس و جن خاتمه می‌یابد که عبارت است از خداشناسی و پرستش و یگانه دانستن او و این‌که در تمام عبادات اخلاص داشته و فقط به ذات پروردگار توجه داشته باشند.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلذَّارِيَاتِ ذَرْواً ﴿١﴾ فَالْحَامِلاَتِ وِقْراً ﴿٢﴾ فَالْجَارِيَاتِ يُسْراً ﴿٣﴾ فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْراً ﴿٤﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾ وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾ وَ ٱلسَّمَاءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ﴿٨﴾ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾ قُتِلَ ٱلْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٢﴾ يَوْمَ هُمْ عَلَى ٱلنَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿١٥﴾ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُوا قَلِيلاً مِنَ ٱللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾ وَ فِي

جزء

۲۷

از آیه ۳۱ سوره‌ی ذاریات تا پایان آیه ۲۹ سوره‌ی حدید

أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ﴿۱۹﴾ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿۲۰﴾ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۲۱﴾ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿۲۳﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿۲۴﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنكَرُونَ ﴿۲۵﴾ فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿۲۶﴾ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۷﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿۲۸﴾ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿۲۹﴾ قَالُوا كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن طِينٍ ﴿۳۳﴾ مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾ وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۳۷﴾



معنی لغات: ﴿الحبك﴾ راه‌ها و طریق‌ها. جمع حبیکه است و بر وزن طریقه و به همان معنی می‌باشد. زجاج می‌گوید: «حُبُك» به معنی راه‌های نیک و راست می‌باشد، و «محبوبك» یعنی کاری که به خوبی انجام شده باشد.[۱] و ابن اعرابی می‌گوید: «حبَكتُه» یعنی آن کار را به نحو احسن و بدون هیچ کم و کاستی انجام دادم.[۲] ﴿الخراصون﴾ دروغگویان. ﴿غمرة﴾ پوشش و غطا. ﴿یهجعون﴾ می‌خوابند. «هجوع» خواب شبانه. ﴿أوجس﴾ احساس کرد. ﴿صرّة) ناله و ضجه. ﴿مسوّمة﴾ آموخته شده و علامت‌گذاری شده.

تفسیر: ﴿و الذریات ذروا﴾ خدای متعال قسم یادکرده است. یعنی قسم به بادها که گرد و خاک را بلند کرده و آن را پراکنده می‌سازند، و شن و ماسه را برداشته و جابه جا می‌کنند.

۱ـ زاد المسیر ۲۹/۸.

۲ـ البحر المحیط ۱۳۲/۸.

﴿فالحاملات وقرا﴾ قسم به ابرها که بار سنگین باران را حمل می‌کنند، ابرهایی که آب، آن مایه‌ی حیات را حمل می‌کند. ﴿فالجاريات يسرا﴾ قسم به کشتی‌هایی که به آسانی و راحتی بر سطح آب در حرکتند و نسل بنی‌آدم را حمل می‌کنند. ﴿فالمقسمات أمرا﴾ قسم به فرشتگان که روزی و باران را در بین بندگان تقسیم می‌کند و هر فرشته به‌کاری مخصوص مأمور است؛ جبرئیل مأمور وحی به پیامبران است، و میکائیل مأمور رزق و رحمت است، اسرافیل مأمور صور و عزرائیل مأمور گرفتن ارواح است.[۱] مفسران گفته‌اند: خدا به این اشیاء قسم یاد کرده است؛ چون دارای شرفند و بر صنعت عجیب و قدرت خدا دلالت دارند. بعد از آن جواب قسم را این چنین آورده است: ﴿إنما توعدون لصادق﴾ پاداش و کیفر و حشر و نشری که وعده‌ی آنها را به شما می‌دهند، امری است محقق و دروغی در آن نیست. ﴿و إن الدين لواقع﴾ و روز جزا به‌طور حتم محقق می‌شود. بعد از آن قسمی دیگر را یاد کرده و می‌فرماید: ﴿و السمآء ذات الحبك﴾ قسم به آسمان که دارای راه‌های استوار و بنیان محکم است. ابن‌عباس گفته است: یعنی دارای ساختار نیکو و هموار است.[۲] ﴿إنكم لفى قول مختلف﴾ جواب قسم است. یعنی ای گروه کفار! شما در مورد محمد نظر و گفتاری آشفته دارید، بعضی از شما می‌گویند: محمد ساحر است. و بعضی می‌گویند: شاعر است. و بعضی می‌گویند: دیوانه است، و دیگر اقوال متفاوت و مختلف که بر زبان می‌رانید. ﴿يؤفك عنه من أفك﴾ هر آن‌که در علم ازلی خدا از هدایت بازداشت شده و از نیکبختی محروم گشته است، از ایمان آوردن به قرآن و حضرت محمد ﷺ سر بر می‌تابد. ﴿قتل الخراصون﴾ نابودی و نفرین بر دروغگویان باد! که گفته‌اند: پیامبر ﷺ ساحر و شاعر و دروغگو است. ابن انباری گفته است: هر وقت خدا کلمه‌ی «قتل» را بیاورد معنی لعن و نفرین می‌دهد؛ زیرا نفرین خدا به منزله‌ی قتل و هلاکت

۱ـ حاشیه‌ی جمل ۴/۲۰۱.
۲ـ تفسیر خازن ۴/۲۰۰.

است.[1] ﴿الذین هم فی غمرة ساهون﴾ آنان که در مورد آخرت غافلند و به لهو و لعب مشغولند. ﴿یسألون أیان یوم الدین﴾ به عنوان تکذیب و استهزا می‌گویند: روز حساب و جزا کی می‌آید؟ خدا در رد گفته‌ی آنها می‌گوید: ﴿یوم هم علی النار یفتنون﴾ روز جزا آنگاه محقق می‌شود که آنها به جهنم درمی‌آیند و در آتش دوزخ خواهند سوخت. ﴿ذوقوا فتنتکم﴾ نگهبان دوزخ به آنها می‌گوید: آزار و عذاب و جزای خود را بچشید. ﴿هذا الذی کنتم به تستعجلون﴾ این همان چیزی است که در دنیا به استهزا تعجیل آن را خواستار بودید. بعد از این‌که حال کفار را یادآور شد، به ذکر حال نیکوسیرتان پرداخته و می‌فرماید: ﴿إن المتقین فی جنات و عیون﴾ مؤمنان در میان باغ‌های بهشت منزل دارند که چشمه‌ساران در آن روانند که از آن فراوان لذت می‌برند. ﴿آخذین ما آتاهم ربهم﴾ از نعمت و بخششی که خدا به آنان عطا کرده است راضی می‌باشند. ﴿إنهم کانوا قبل ذلك محسنین﴾ آنان در دنیا اعمال نیک انجام می‌دادند. آنگاه شمه‌ای از نیکی آنان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون﴾ در خلال شب کمتر دراز می‌کشیدند و می‌خوابیدند؛ بلکه بیشتر در نماز بودند. حسن گفته است: رنج و مشقت قیام اللیل را تحمل می‌کردند و جز مقداری اندک نمی‌خوابیدند.[2] ﴿و بالأسحار هم یستغفرون﴾ و در اواخر شب از تقصیرات خود بخشودگی می‌طلبیدند. آنان با این‌که نیکوکار بودند، خود را گناهکار می‌دانستند، از این رو در آخر شب به توبه و استغفار می‌پرداختند. ابوسعود گفته است: یعنی آنان با این‌که کم می‌خوابند و زیاد نماز می‌خوانند، در آخر شب به استغفار ادامه می‌دهند، انگار که اول شب را در ارتکاب جرایم به سر برده‌اند.[3] و این هم مدح دوم نیکوکاران است. ﴿و فی أموالهم حق للسائل و المحروم﴾ این مدح سوم آنان است.

۱ـ زاد المسیر ۸/ ۳۰.
۲ـ البحر ۸/ ۱۳۵.
۳ـ ارشاد العقل السلیم ۵/ ۲۴۰.

یعنی و در اموالشان سهمی معین برای درخواست‌کننده‌ی نیازمند و اهل عفت که درخواست نمی‌کنند، مقرر است که آن را بر خود واجب کرده‌اند.[1] ﴿و فی الأرض آیات للموقنین﴾ و برای دارندگان یقین و آنان که خدا را از طریق صنعش می‌شناسند، در زمین دلایلی واضح و روشن دال بر قدرت و یگانگی خدای سبحان مقرر است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی در زمین دلایل دال بر عظمت و قدرت نمایان خالق مقرر است، دلایلی از قبیل انواع نباتات و حیوانات و جبال و دشت و دریاها و رودخانه‌ها، و اختلاف زبان و رنگ انسان و تفاوت عقل و خرد و درک انسان‌ها و سعادت و شقاوت، و ترکیبات بدیع خلق آنان، که همه بر قدرت و عظمت خدا دلالت دارند.[2] از این رو بعد از آن گفته است: ﴿و فی أنفسکم أفلا تبصرون﴾ مگر نمی‌بینید که در ذات خودتان از آغاز خلقت تا آخر آن، دلایلی موجود است تا به وسیله‌ی آن با قدرت خدا در مورد زنده کردن بعد از مرگ آشنا شوید؟! ابن‌عباس گفته است: منظور اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و طبایع و سمع و بصر و عقل و دیگر عجایبی است که در انسان به ودیعه نهاده شده است.[3] قتاده گفته است: هر کس در ساختار وجودیِ خود بیندیشد درمی‌یابد که فقط به جهت عبادت و پرستش خدا از این ساختار زیبا و انعطاف پذیری مفاصل برخوردار شده است. ﴿و فی السماء رزقکم و ما توعدون﴾ در آسمان اسباب روزی و معاش شما که باران است و مایه‌ی حیات زمین و بندگان است و نیز ثواب و عقاب شما رقم خورده است. صاوی گفته است: منظور از آیه امتنان و وعده و وعید است.[4] ﴿فورب السمآء و الأرض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون﴾ به خدای آسمان‌ها و زمین قسم! همان‌طور که سخن گفتن امری محقق و قطعی است،

۱ـ از ابن‌عباس چنین مشهور است که این حق غیر از زکات است، که با استفاده از آن از مهمان پذیرایی می‌کند و صله‌ی رحم به جا می‌آورد. و عده‌ای نیز می‌گویند: همان زکات است، و این قول قتاده و ابن سیرین است.

۲ـ مختصر ۳/۳۸۴.

۳ـ تفسیر خازن ۴/۲۰۳.

۴ـ صاوی ۴/۱۲۵.

رزق و روزی و حشر و نشری که وعده‌اش را به شما داده است، به‌طور حتم و قطع تحقق می‌پذیرد. پس همان‌طور که در نطق و تکلم خود شک و گمان ندارید، نباید در برخوردار شدن از رزق و روزی موعود و زنده شدن شک و تردید داشته باشید. مفسران گفته‌اند: این بیان بر سبیل تمثیل آمده است؛ یعنی به‌طور یقین روزی شما در آسمان تقسیم شده است، پس باید در مورد آن به خود تردیدی راه ندهید. مانند این‌که یک نفر می‌گوید: این مطلب حق است، همچنان که وجود تو در این مکان امری است حقیقی و هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد. و همان‌طور که تو می‌بینی و می‌شنوی، آن هم محقق است.[۱] پس روزی مانند نطق و سخن گفتن است و در هیچ حالی انسان را ترک نمی‌کند. و در حدیث آمده است: «اگر انسان از روزی خود فرار کند، روزی او را مانند مرگ دنبال می‌کند».[۲] بعد از آن به منظور تسلی خاطر پیامبر گرامی ﷺ داستان مهمانان ابراهیم را بازگفته و می‌فرماید: ﴿هل أتاك حديث ضيف إبراهيم المكرمين﴾ در اینجا استفهام برای تشویق بر گوش فرا دادن به آن قصه، و نشان دادنِ بزرگی مقام داستان آمده است. در مثل است که به شخصی می‌گویی: مگر نشنیده‌ای؟ می‌خواهی او را به شنیدن تشویق کنی. یعنی ای محمد! آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم را شنیده‌ای؟ ابن‌عباس گفته است: منظور از مهمانان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است.[۳] از بس که در پیشگاه خدا مکرّمند، به مکرمین موسوم شده‌اند. ﴿إذ دخلوا عليه فقالوا سلاما﴾ آنگاه که وارد منزل ابراهیم شدند و گفتند: از ما بر تو درود و سلام باد! ﴿قال سلام قوم منكرون﴾ گفت: درود بر شما، شما غریب و برای من ناآشنا هستید، به من بگویید شما کیستید؟ ابن‌کثیر گفته است: از این رو آنها را ناآشنا و بیگانه دانست که آنها به صورت جوانانی برازنده و

۱ـ البحر ۱۳۷/۸.
۲ـ قرطبی ۴۳/۱۷.
۳ـ قرطبی ۴۴/۱۷.

نیکوصورت و با هیبت آمده بودند، به این سبب آنها را ناآشنا دانست.[۱] ابوحیان گفته است: بهتر آن است که بگوییم حضرت ابراهیم این‌گونه با آنان سخن نگفته است؛ چرا که این لحن کلام بسیار نامأنوس و عاری از هر گونه محبّت و مهمان‌نوازی است. بلکه بهتر است که بگوییم: ابراهیم این را در دل خود گفت، یا این‌که آن را به پیروان و غلامان خود گفته است، آن هم به صورت نهانی، و مهمانان آن را نشنیدند.[۲] **﴿فراغ إلى أهله﴾** به سرعت و بدون آگاهی مهمانان نزد خانواده‌ی خود رفت؛ زیرا رسم بر این است که میزبان بدون خبر مهمانان وسیله‌ی پذیرایی را فراهم کند تا مبادا نگذارند و مانع شوند، یا این‌که تأخیر کردن میزبان بر آنان گران آید. ابن‌قتیبه گفته است: زود نزد آنان برگشت؛ زیرا **﴿رواغ﴾** یعنی رفتن و برگشتن سریع نهانی.[۳] **﴿فجاء بعجل سمين﴾** گوساله‌ای چاق و کباب شده را نزد آنان آورد. عجل یعنی گوساله، که تمام دارایی ابراهیم همان بود. و گوساله‌ای چاق را به منظور تکریم آنان آورد. **﴿فقرّبه إليهم قال ألا تأكلون﴾** آن را در جلو آنان قرار داد، اما آنان به خوردن مشغول نشدند، و ابراهیم با لطف و گشاده‌رویی و با چهره‌ی شاد به آنها گفت: چرا از این خوراک میل نمی‌کنید؟ ابن‌کثیر گفته است: آیه نشان‌دهنده‌ی لطافت طبع و برخورد کریمانه و خوش‌گفتاری است. آیه آداب میزبانی و مهمان‌نوازی را به نظم کشیده است؛ زیرا بدون این‌که آنها دریابند، غذا را آماده کرد و منتی بر آنان ننهاد و نگفت: اجازه بدهید برایتان غذا بیاورم، بلکه به سرعت و به گونه‌ای که آنها متوجه نشدند، آن را آماده کرد و بهترین غذای موجود را آورد که عبارت بود از کباب گوساله‌ی چاق و فربه، و آن را بر زمین ننهاد و تعارف کرد و گفت: بفرمایید و نزدیک شوید. و به صورتی قاطعانه و آمرانه نگفت: بخورید که بر آنان گران آید، بلکه گفت: چرا

۱ـ مختصر ۳۸۵/۳. ۲ـ البحر ۱۳۹/۸.

۳ـ زاد المسير ۳٦/۸.

میل نمی‌کنید؟ آن هم به صورت تعارف، همچنان که یک نفر به دوستش می‌گوید: بفرما و بر من منت بگذار و مرا رهین لطف و عنایت خویش قرار بده.[1] ﴿فأوجس منهم خیفة﴾ وقتی مشاهده کرد که دست به غذا نمی‌زنند، در دل از آنها بیمناک شد. ﴿قالوا لاتخف﴾ گفتند: ای پیامبر خدا! بیم به دل راه مده، ما فرستادگان پروردگارت هستیم. ﴿و بشروه بغلام علیم﴾ به او مژده دادند که از همسرش، «ساره» دارای فرزندی پسر می‌شود که وقتی بزرگ گردد، انسانی دانشمند خواهد شد. ابوحیان گفته است: این مژده بیانگر آن است که زنده می‌ماند و دانشمند نیز می‌شود.[2] و جمهور برآنند که مژده‌ی تولد اسحاق را به او دادند؛ چون در سوره‌ی هود آمده است: ﴿فبشرنا بإسحاق و من وراء إسحاق یعقوب﴾. ﴿فأقبلت امرأته فی صرة﴾ وقتی که همسرش، ساره مژده‌ی آنان را شنید، با آه و ناله و سر و صدا آمد. مفسران گفته‌اند: در گوشه‌ای از خانه نشسته بود، وقتی مژده را شنید فریادی بلند برآورد و به طرف آنها آمد و خواست موضوع را دریابد و از جزئیات امر آگاهی یابد. ﴿فصکت وجهها﴾ و طبق عادت زنان از تعجب صورت خود را زد. ابن‌عباس گفته است: همان‌طور که زنان از خبری مهم تعجب می‌کنند، او هم تعجب کرده و صورت خود را زد.[3] ﴿و قالت عجوز عقیم﴾ گفت: من که پیرزنی نازا هستم، پس چگونه دارای فرزند می‌شوم؟ عقیم آن است که اصلا فرزند نزاده باشد. امام جلال گفته است: در آن موقع در سن نود و نه سالگی بود، و ابراهیم در سن یک‌صد و بیست سالگی قرار داشت.[4] ﴿قالوا کذلك قال ربك﴾ گفتند: همان فرمان خدا است که به تو گفتیم، خدا درازل چنین حکم کرده و مقرر داشته است، پس تعجب نکن و در آن تردیدی نداشته باش. ﴿إنه هو الحکیم العلیم﴾ همانا خدا درکارش حکیم و به منافع خلق آگاه است.

۱ـ مختصر ۳۸۵/۳.
۲ـ البحر ۱۳۹/۸.
۳ـ مختصر ۳۸۵/۳.
۴ـ حاشیه‌ی تفسیر جلالین ۱۲۶/۴.

﴿قال فما خطبكم أيها المرسلون﴾ ابراهيم گفت: ای فرشتگان! فرمان مهمی که به خاطرش اعزام شده‌اید، چیست؟ بیضاوی گفته است: از این رو از آنها پرسید که می‌دانست آنها جز به خاطر امری بسیار مهم و بزرگ به صورت دسته جمعی اعزام نمی‌شوند.[1] ﴿قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين﴾ گفتند: خدا ما را مأمور نابود کردن قوم لوط کرده است که مرتکب زشت‌ترین پلشتی‌ها یعنی لواط شده‌اند. و دارای جرایم متعدد دیگری نیز می‌باشند. از جمله بزرگترین کبایر، یعنی کفر و نافرمانی مرتکب شده‌اند. ﴿لنرسل عليهم حجارة من طين﴾ ما مأمور شده‌ایم تا آنها را با سنگ‌هایی از گل پخته شده با آتش نابود کنیم. چنان سنگی به سجیل موسوم است. ابوحیان گفته است: سجیل عبارت است از گل پخته شده، مانند آجر که به‌صورت سنگ سخت درمی‌آید.[2] ﴿مسوّمة عند ربك﴾ از جانب خدا علامت‌گذاری شده است. روی هر یک از آنها نام انسانی نوشته شده است که به وسیله‌ی آن به قتل می‌رسد. ﴿للمسرفين﴾ برای تجاوزگران از حد و تبهکاران. صاوی گفته است: در دهات لوط شش‌صد هزار نفر زندگی می‌کردند. جبرئیل بالش را در زیرزمین قرار داد و آن روستا را از جا کند و بالابرد تا حدی که ساکنان آسمان صدای آنها را می‌شنیدند. آنگاه آنها را زیر و رو کرد، سپس ساکنان آنها را سنگباران کردند.[3] ﴿فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين﴾ مؤمنان دهات لوط را بیرون آوردیم تا نابود نشوند. ﴿فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين﴾ بعد از تحقیق و تفتیش و جستجو جز یک خانواده‌ی مسلمان را در آن نیافتیم. مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از خود لوط و دو دخترش. اما هدف آیه بیان اندک بودن مؤمنان رهیده از عذاب و بسیاری کافران نابود شده می‌باشد. امام جلال گفته است: به ایمان و اسلام توصیف شده‌اند، یعنی قبلاً تصدیق داشتند و عملاً به انجام عبادت اقدام کردند.[4]

۱ـ بیضاوی ۱٦۷/۴.

۲ـ البحر المحيط ۱۴۰/۸.

۳ـ حاشیه‌ی صاوی ۱۲٦/۴.

۴ـ جلالین ۲۰۵/۴.

﴿و ترکنا فیها آیة﴾ بعد از نابود کردن ستمکاران در آن دهات ویران شده نشانه‌ی هلاک آنها را قرار دادیم که عبارت بود از زیر و رو شدن دیار آنها. ﴿للذین یخافون العذاب الألیم﴾ برای آنان که از عذاب خدا می‌ترسند علامت قرار دادیم؛ چون آنها پند پذیرند. ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه‌ی ﴿و ترکنا فیها آیة﴾ این است: عذاب و آزار نازل شده بر آنان را علامت عبرت قرار دادیم، و جایگاه آنها را به صورت دریاچه‌ی بدبو و ناپاک درآوردیم و این برای مؤمنانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، مایه‌ی عبرت شد.[۱]

یادآوری: امام رازی گفته است: در داستان حضرت ابراهیم تسلی خاطر پیامبر ﷺ مکنون است، به این معنی که دیگر پیامبران نیز مانند او بودند. و داستان ابراهیم را از این رو انتخاب کرده است که او پیشوای پیامبران است و پیامبر ﷺ در بعضی از امور از سنت او پیروی می‌کند. و نیز قصه متضمن انذار و برحذر داشتن قوم او می‌باشد؛ چون گویای جریان سنگباران گناهکاران گمراه کننده است.[۲]



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ فِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۳۸﴾ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ ﴿۴۰﴾ وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿۴۱﴾ مَا تَذَرُ مِن شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴿۴۲﴾ وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۴۳﴾ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنظُرُونَ ﴿۴۴﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِن قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ﴿۴۵﴾ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴿۴۶﴾ وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْيدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿۴۷﴾ وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿۴۸﴾ وَ مِن كُلِّ شَيْءٍ

۱ـ مختصر ۳/۳۸۵.
۲ـ تفسیر کبیر ۷/۶۶۱.

خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾ كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۵۳﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ ﴿۵۴﴾ وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۵﴾ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ﴿۵۷﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۵۸﴾ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ﴿۵۹﴾ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿۶۰﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که قصه‌ی مهمانان حضرت ابراهیم را بازگفت که برای نابود کردن قوم لوط اعزام شده بودند، به دنبال آن به ذکر داستان‌های ملت‌های گردنکش پرداخت. از جمله قصه‌ی فرعون و سربازانش، و عاد و ثمود و قوم نوح را به منظور تسلی خاطر پیامبر ﷺ بازگفته و بدین وسیله به تمام بشریت یادآور شده است که خدا از دشمنان خود و دشمنان پیامبرانش انتقام می‌گیرد. بعد از آن دلایل قدرت و یگانگی خود را ذکر کرده است و با تهدید تکذیب‌کنندگان گمراه سوره خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿نبذناهم﴾ آنان را دور انداختیم. ﴿اليم﴾ دریا. ﴿مليم﴾ چیزی را انجام داد که به سبب آن مستحق سرزنش و ملامت شد. ﴿الرميم﴾ پوسیده. زجاج می‌گوید: «رمیم» یعنی برگ خشکیده و خُرد شده‌ی درختان و گیاهان.[1] و «رمّ العظم» یعنی استخوان پوسید. و «رِمّة» و «رمیم» دارای یک معنی می‌باشند. جریر در رثای پدرش می‌گوید:

۱ـ زاد المسير ۸/ ۳۹.

ترکتنی حین کفّ الدهر من بصری و إذبـقیت کـعظم الرمّـة البـالي[1]

«مرا ترک کردی و دیگر دنیا را با چشمانم نمی‌بینم (بینایی خود را از دست داده‌ام) و تبدیل به استخوانی پوسیده شده‌ام».

﴿الماهدون﴾ «مهّدت الفراش» بستر را پهن کردم. «تمهید» یعنی اصلاح و آماده‌سازی.
﴿ذنوب﴾ به فتح ذال یعنی بهره‌ای از عذاب.

تفسیر: ﴿و في موسى إذ أرسلناه إلى فرعون﴾ در داستان موسی که او را نزد فرعون فرستادیم، برای اهل بصیرت دلیل و عبرت قرار داده‌ایم. ﴿بسلطان مبین﴾ با دلایل روشن او را فرستادیم. ﴿فتولى بركنه﴾ فرعون به سربازان و جمعیت و قدرت و تسلطش مغرور شد و از ایمان آوردن به موسی سرپیچی کرد. مجاهد گفته است: دشمن خدا به سربازانش مغرور گشته بود.[2] منظور این است که فرعون به اتکای نیروی سربازانش که بسان ستون پشت او را گرفته بودند، از ایمان رویرتافت. ﴿و قال ساحر أو مجنون﴾ فرعون نابکار درباره‌ی حضرت موسی گفت: ساحر است که این خوارق را آورده است. آن ملعون این را به صورت وارونه نشان دادن حقیقت برای قوم خود بیان می‌کرد، نه این‌که در مورد دعوت و صدق حضرت موسی شک و تردید داشته باشد.[3] ﴿فأخذناه و جنوده﴾ فرعون و یاران و سربازانش را گرفتیم. ﴿فنبذناهم في اليم﴾ آنگاه از بس که کین ما را

۱- قرطبی ۵۱/۱۷.

۲- مختصر ۳۸۶/۳. و از ابن‌عباس نقل شده است که مراد از ﴿بركنه﴾ قدرت و سلطنت است که ما هر دو قول را در تفسیر آیه با هم آورده‌ایم.

۳- لفظ ﴿أو﴾ برای شک و تردید به‌کار می‌رود. و بعضی از مفسران بر این باورند که به معنی «واو» می‌باشد. پس منظور فرعون این است که موسی هم ساحر است و هم دیوانه؛ چراکه آن ملعون هر دو را با هم آورده است: ﴿إن هذا لساحر عليم﴾. و نیز گفته است: ﴿إن رسولكم الذي أرسل إليكم لمجنون﴾. قرطبی هم این را پسندیده است. و آلوسی می‌گوید: نیازی به این تأویل نیست؛ چراکه آن ملعون همچون آفتاب‌پرست هر از چندگاهی خود را به رنگی درمی‌آورد.

برانگیختند و پیامبر ما را تکذیب کردند، آنان را به دریا انداختیم. ﴿و هو مليم﴾ در حالی که او در آخرین لحظه، نکوهشگر خود بود. بعد از این‌که داستان فرعون به آخر رسید، پشت سر آن داستان عاد را بازگفته و می‌فرماید: ﴿و في عاد إذ أرسلنا عليهم الريح العقيم﴾ و همچنین قصه‌ی عاد را که باد ویرانگر و بدون خیر و برکت را بر آنان نازل کردیم، برای اهل خرد و اندیشه مایه‌ی پند و عبرت قرار دادیم؛ زیرا چنین بادی نه باران با خود دارد و نه سبب تلقیح و باروری درختان می‌شود. بلکه فقط ویرانگر است. و به دبور موسوم است. در خبر صحیح آمده است: «من به باد صبا نصرت یافتم و عاد به دبور نابود شد». مفسران گفته‌اند: آن باد به «باد نازا» موسوم شده است؛ چون همچون زن نازایی است که هیچ حملی ندارد. آن با نیز نه خیری دارد و نه برکتی، و چون باران با خود ندارد، به زن نازا تشبیه شده است. ﴿ما تذر من شيء أتت عليه﴾ بر هر چه بگذرد، اگر خدا نابودی آن را بخواهد، آن را سالم نمی‌گذارد. ﴿إلا جعلته كالرميم﴾ بلکه آن را مانند خاکستر استخوان مرده می‌گرداند. ابن‌عباس گفته است: ﴿الرميم﴾ یعنی چیز پوسیده و از بین رفته. و سدی گفته است: ﴿رميم﴾ یعنی خاک و ماسه‌ی له شده.[1] همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿تدمر كل شيء بأمر ربها﴾. مفسران گفته‌اند: بادی که بر آنان نازل شد عبارت از تند باد شدیدی بود که با صدای بلند و سرعتی بیش از حد که هشت روز تمام ادامه داشت، بر آنان وزید. بادی که ساختمان را ویران می‌کرد و انسان را بلند می‌کرد و آن را به هوا می‌برد به گونه‌ای که همانند پرنده به نظر می‌آمد، آنگاه جسد و لاشه‌ی مردار او را به زمین می‌انداخت. ﴿كأنهم أعجاز نخل خاويه﴾. سپس از نابودی ثمود خبر داده و می‌فرماید: ﴿و في ثمود﴾ در ماجرای قوم ثمود نیز دلیل و عبرت قرار دادیم. ﴿إذ قيل لهم تمتعوا حتى حين﴾ آنگاه که بعد از پی زدن شتر به آنها گفته شد: تا زمانی که

۱ـ تفسیر خازن ۲۰۵/۴.

نابودیتان فرا می‌رسد از لذایذ دنیا بهره بگیرید و به زندگی ادامه بدهید. آن مدت همان‌طور که در سوره‌ی هود آمده است عبارت بود از سه روز: ﴿قال تمتعوا فی دارکم ثلاثة أیام﴾.

﴿فعتوا عن أمر ربهم﴾ از امتثال فرمان خدا سرپیچی کردند و از دستور پیامبر خود سرباز زدند، و شتر را ذبح کردند. ﴿فأخذتهم الصاعقة﴾ صاعقه و آذرخش نابود کننده آنان را فرا گرفت. ﴿و هم ینظرون﴾ در حالی که آن را با چشم خود می‌دیدند؛ زیرا در روشنی روز آنها را برگرفت. ابن‌کثیر گفته است: آنها سه روز در انتظار عذاب بودند و بامداد روز چهارم بر آنان نازل شد.[۱] آلوسی گفته است: حضرت صالح علیه السلام به آنها وعده داده بود که بعد از سه روز عذاب بر آنان نازل می‌شود و گفته بود: فردا چهره شما زرد و رنگ پریده می‌شود. و پس فردا قرمز و در روز سوم سیاه می‌شود. آنگاه در بامداد عذاب بر شما نازل می‌شود. و چون علامت‌های بیان شده را مشاهده کردند، خواستند او را به قتل برسانند، اما خدا او را نجات داد. و در روز چهارم به وسیله‌ی آذرخش آسمانی نابود شدند.[۲] ﴿فما استطاعوا من قیام﴾ بر اثر شدت صاعقه قدرت فرار و برخاستن از آنان سلب شد و در جای خود دست به زانو ماندند. ﴿و ما کانوا منتصرین﴾ و نتوانستند خود را یاری نموده و عذاب را از خود دور کنند. بعد از آن، از نابود کردن قوم نوح خبر داده و می‌فرماید: ﴿و قوم نوح من قبل﴾ قبل از نابود کردن اینها، قوم نوح را به وسیله‌ی طوفان نابود کردیم. ﴿إنهم کانوا قوما فاسقین﴾ علت نابود شدن را بیان می‌کند. یعنی چون مرتکب کفر و نافرمانی شدند و از اطاعت خدای جهان خارج گردیدند، آنها را نابود کردیم. بعد از بیان نابود شدن ملت‌های سرکش و نافرمان و تکذیب‌کننده، به بیان دلایل قدرت و یگانگی خود پرداخت و فرمود: ﴿و السماء بنیناها بأیید﴾ با قدرت و توانایی خود آسمان را به صورتی استوار و محکم بنا نهادیم. ابن‌عباس گفته است: ﴿بأیید﴾ یعنی با

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۳۸۶.
۲ـ روح المعانی ۲۷/۱۶.

قدرت و نیرو و توانایی.[۱] ﴿و إنا لموسعون﴾ و ما همواره آسمان را توسعه و گسترش می‌دهیم، و زمین و فضای محیط به آن از قبیل آب و هوا همانند حلقه‌ی کوچکی است در یک بیابان وسیع. چنین امری در بعضی احادیث نیز آمده است.[۲] و ابن‌عباس گفته است: ﴿لموسعون﴾ یعنی قادر هستیم. از وسع به معنی توانایی آمده است. ﴿و الأرض فرشناها﴾ و زمین گسترده‌ایم تا بر آن مستقر شوید. و آن را پهن کرده‌ایم تا به وسیله‌ی جاده‌ها و انواع کشت و زرع از آن استفاده کنید. و این امر با کروی بودن آن منافات ندارد؛ زیرا این امری است یقینی که با وجود کروی بودنش وسیع و ممتد است و در آن دشت‌های گسترده و جاهای وسیع با کوه‌ها و بلندی‌ها قرار دارد. از این رو فرموده است: ﴿فنعم الماهدون﴾ یعنی ما چه خوب گسترش دهنده هستیم! آوردن صیغه‌ی جمع برای تعظیم است. ﴿و من كل شيء خلقنا زوجين﴾ از هر چیز دو صنف و دو نوع مختلف؛ نر و ماده و شیرین و ترش و غیره را خلق کردیم.[۳] ﴿لعلكم تذكرون﴾ تا اندرز خدا را متذکر شوید و به او ایمان بیاورید و بدانید که خالق زوج‌ها یکتا و یگانه می‌باشد. ﴿ففروا إلى الله﴾ پس به خدا پناه بیاورید و به سوی توحید و طاعتش بشتابید. ابوحیان گفته است: فرار کردن به سوی خدا یعنی ایمان آوردن و امتثال فرمان او. از این رو آن را به فرار تعبیر کرده است تا یادآور شود که کیفر و عذاب انسان را تعقیب می‌کند و شایسته است از آن فرار نماید. پس

۱ـ تفسیر ابن جوزی ۸/۴۰.

۲ـ با چشم بصیرت به عظمت عالم هستی بنگر تا عظمت خالق را دریابی. این زمینی که بر آن قرار داری جز یک ذره‌ی کوچک و نقطه‌ی شناور در این گیتی وسیع نیست و جز خدا احدی از وسعت آن خبر ندارد، خدای ایجاد کننده و خالق انسان. با خواندن این آیه: ﴿و إنا لموسعون﴾ عظمت جهان هستی را در نظر بیاور و همراه با ثناگویان و تسبیح‌خوانان، با قلب و زبان به ثنا و تمجید خداوند سبحان بپرداز.

۳ـ این نظر ابن زید است، و مجاهد گفته است: منظور چیزهایی است که نقطه مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، مانند مذکر و مؤنث، آسمان و زمین، آفتاب و ماه، شب و روز، نور و تاریکی، خیر و شر و غیره. قرطبی نیز این را اختیار کرده است، ۱۷/۵۳. طبری نیز آن را اختیار کرده است؛ چون بیشتر بر عظمت و قدرت دلالت دارد.

برحذر داشتن و استدعا را با هم می‌رساند. مانند فرموده‌ی پیامبرﷺ «هیچ پناهگاه و محل نجاتی از تو جز به سوی تو نیست و نجات‌دهنده‌ای از عذابت نیست جز تو».[1] ابن‌جوزی گفته است: یعنی از کفر و عصیان بگریزید که موجب عذاب است، و به ایمان و طاعت که موجب ثواب و پاداش است، رو بیاورید.[2] ﴿إني لكم منه نذير﴾ من شما را از عذاب و انتقام او برحذر می‌دارم. ﴿مبين﴾ کار من روشن است؛ چون خدا به وسیله‌ی معجزات درخشان مرا تأیید کرده است. ﴿و لاتجعلوا مع الله إلها آخر﴾ و برای خدا انسان یا سنگ شریک قرار ندهید. ﴿إني لكم منه نذير مبين﴾ برای این‌که خطر و اهمیت شرک را یادآور شود، جمله را تکرار کرده است. خازن گفته است: از این رو در امر به طاعت و نهی از شرک لفظ را تکرار کرده است تا به مردم بیاموزد همان‌طور که عملِ بدون ایمان سودی ندارد، ایمان بدون عمل نیز مفید نیست. و جز کسی که آن دو را با هم دارد، بهره‌مند نمی‌شود و نجات نمی‌یابد. ﴿كذلك ما أتى الذين من قبلهم من رسول إلا قالوا ساحر أو مجنون﴾ این تسلی خاطر پیامبرﷺ است. یعنی ای محمد! همان‌طور که قومت تو را تکذیب کردند و به تو گفتند: ساحر و دیوانه است، همان‌طور هم تکذیب‌کنندگان پیشین به پیامبران خود چنان گفتند، پس دلخور و افسرده مشو. ﴿أتواصوا به﴾ آیا پیشینیان به نسل‌های بعد از خود توصیه کردند که آنها هم پیامبرانشان را تکذیب کنند؟ منظور از استفهام، تعجب کردن از اجتماع آنها بر این کلمه‌ی زشت و روش ناپسند است. آنگاه از این نفی و توبیخ عدول کرده و گفته است: ﴿بل هم قوم طاغون﴾ به یکدیگر توصیه نکرده‌اند، بلکه طغیان و سرکشی، آنان را به تکذیب و نافرمانی وا داشته است، از این جهت چنان سخنانی را گفته‌اند. ﴿فتول عنهم﴾ از آنان کنار بکش و دوری کن. ﴿فما أنت بملوم﴾ تو سرزنش و مؤاخذه نمی‌شوی؛ چون تو رسالت را ابلاغ و امانت را ادا کرده و تلاش و

۱ـ البحر ۱۴۲/۸.

۲ـ تفسیر ابن جوزی ۴۱/۸.

اندرز و ارشاد خود را انجام داده‌ای. ﴿و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین﴾ یادآوری و اندرز را ترک مکن؛ زیرا قلب‌های با ایمان از تذکر و پند سود می‌برند. بعد از آن مقصود از آفرینش مخلوقات را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و ما خلقت الجن و الإنس إلا لیعبدون﴾ جن و انس را خلق نکرده‌ایم جز برای پرستش و یگانه دانستن من. آنها را خلق نکرده‌ام تا در پی دنیا باشند و در آن غرق شوند. ابن‌عباس گفته است: ﴿إلا لیعبدون﴾ یعنی تا عبادت مرا به میل و رغبت و یا با اجبار و اکراه به جا آورند. مجاهد گفته است: یعنی تا مرا بشناسند.[1] و رازی گفته است: بعد از این‌که حال تکذیب‌کنندگان را بیان کرد، با این آیه زشتی عمل آنها را نشان می‌دهد؛ چون با این‌که خدا آنان را خلعت هستی بخشیده است، آنها پرستش او را کنار گذاشتند. در صورتی که هدف از آفرینش آنها چیزی جز عبادت نیست.[2] ﴿ما أرید منهم من رزق﴾ از آنها نمی‌خواهم روزی من یا روزی خود یا دیگران را بدهند؛ بلکه روزی دهنده منم و بس. ﴿وما أرید أن یطعمون﴾ و نمی‌خواهم به مخلوقات یا به من خوارک بدهند؛ زیرا من بی‌نیاز و ستوده می‌باشم. بیضاوی گفته است: منظور یادآوری این نکته می‌باشد که شأن و موقعیت خدا با بندگان مانند وضع مالکان با بردگان نیست؛ چون مالکان به منظور یاری جستن و بهره‌گیری در امور معاش، بردگان را در اختیار می‌گیرند.[3] پس انگار خدا می‌گوید: نمی‌خواهم آن‌طور که مالکان از بردگان کمک می‌گیرند، از شما یاری بجویم. پس به عبادت من مشغول شوید که به خاطر آن خلق شده‌اید. ﴿إن الله هو الرزاق﴾ روزی‌دهنده فقط خدای عزوجل است، که تکفل روزی و نیازمندی‌های آنان را به عهده دارد. آوردن اسم جلاله‌ی «الله» برای تفخیم و تعظیم است. به منظور قطع اوهام و تصورات خلق در مورد رزق و روزی، جمله را با «إن»

۱ـ قرطبی ۵۵/۱۷.

۲ـ تفسیر رازی ۶۸۵/۷.

۳ـ بیضاوی ۱۶۸/۴.

و «ضمیر منفصل» مؤکد آورده است، تا اعتماد آنها را به خدا تقویت کند. ﴿ذوالقـوة﴾ دارای قدرت نمایان است. ﴿المتین﴾ استوار و قدرتمند است و ناتوانی و درماندگی او را فرا نمی‌گیرد، و ضعف و سستی برایش پیش نمی‌آید. ابن‌کثیر گفته است: خدا متذکر شده است که او به بندگان نیازمند نیست، بلکه آنها بینوا هستند و در تمام احوال به خالق و رازق خود محتاجند. در حدیث قدسی آمده است: «ای بنی‌آدم! در عبادت من تلاش و سینه‌ی خود را از اخلاص من پر کن، و اگر چنان نکنی سینه‌ات به مشغولیات پر می‌کنم و بینوایيت را برطرف نمی‌کنم».[1] ﴿فإن للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب أصحابهم﴾ این کفار تکذیب‌کننده همانند پیشینیانِ نابود شده از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود، سهم و نصیبی از عذاب دارند. ﴿فلا یستعجلون﴾ پس در مورد عذاب من شتاب نکنند؛ زیرا به‌طور یقین دیر یا زود محقق می‌شود. ﴿فویل للذین کفروا من یومهم الذی یـوعدون﴾ نابودی و تباهی و عذاب شدید در روز قیامت کـه خدا وعـده‌ی آن را داده است، از آن کـافران می‌باشد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و فی أموالهم حق للسائل و المحروم﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿فورب السمآء و الأرض إنه لحق﴾ خبر با «إن» و «لام» مؤکد شده است که این نوع را انکاری می‌خوانند.

۳- ﴿هل أتاك حدیث ضیف إبراهیم المکرمین﴾ متضمن اسلوب تشویق و تفخیم است.

۴- ﴿فتولی برکنه﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۵- ﴿و هو ملیم﴾ حاوی مجاز عقلی است.

٦- ﴿الریح العقیم﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۷- ﴿قوم منکرون﴾ و ﴿عجوز عقیم﴾ متضمن ایجاز به حذف می‌باشند.

۱- اخراج از ترمذی و احمد، به مختصر ۳۸۷/۳ مراجعه کنید.

۸- ﴿ذنوبا مثل ذنوب أصحابهم﴾ شامل تشبیه مرسل مجمل است.

۹- ﴿ما أرید منهم من رزق و ما أرید أن یطعمون﴾ متضمن اطناب به سبب تکرار فعل است.

۱۰- ﴿و السمآء بنیناها بأیید و إنا لموسعون ... و الأرض فرشناها فنعم الماهدون﴾ شامل سجع رصین و غیرمتکلف است.

لطیفه: آورده‌اند که عربی شنید یک نفر آیه‌ی ﴿و فی السماء رزقکم و ما توعدون، فورب السمآء و الأرض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون﴾ را می‌خواند، گفت: سبحان الله! چه کسی خدای جلیل را خشمگین کرده است، تا قسم بخورد! آیا او را در گفتارش تصدیق نکرده‌اند تا به قسم پناه ببرد؟ وای بر انسان!



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی طور از سوره‌های مکی است که موضوع عقیده‌ی اسلامی را مورد بحث قرار می‌دهد و به اصول اعتقاد یعنی «توحید و رسالت و بعث و جزا» می‌پردازد.

* سوره با بحث درباره‌ی هول و هراس و شدایدِ آخرت، و هول و هراس کافران در آن قرارگاه رعب‌انگیز شروع شده، خداوند قسم خورده است که بدون تردید عذاب بر کافران نازل می‌شود. و هیچ مانعی آن را برطرف نمی‌کند، و هیچ دافعی آن را دفع نمی‌کند. و به منظور یادآوری اهمیت موضوع به پنج چیز قسم یاد شده است.

* بعد از آن بحث پرهیزگاران را پیش کشیده است که در باغ‌های پرنعمت بر تخت‌ها و مبل‌ها قرار می‌گیرند و روبه‌روی یکدیگر می‌نشینند و خداوند انواع سعادت را برای آنان فراهم آورده است: حوران بهشتی، و گرد هم آمدن فرزندان و بهره‌گیری و لذت بردن از انواع خوردنی و نوشیدنی، میوه و ثمر و اقسام گوشت‌های اشتهاآور و مطبوع و دیگر نعمت‌هایی که نه چشم نظیر آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است.

* آنگاه سوره در مورد رسالت حضرت محمد ﷺ به بحث پرداخته و به او دستور داده است که به یادآوری و برحذر داشتن کفار تبهکار اقدام کند، و به گفته و افترای مشرکان و دروغ‌پردازان اهمیت ندهد؛ چرا که پیامبر ﷺ آن‌طور که مجرمان تصور کرده وگمان برده‌اند، نه کاهن است و نه دیوانه، بلکه خدا منت پیامبری و رسالت را بر او نهاده است.

* بعد از آن به انکار گمان‌های ناروای مشرکان پیرامون پیامبری حضرت محمد پرداخته و با دلایل محکم و استوار و کوبنده آن را ردکرده، و دلایلی را اقامه کرده است که کمر ناروا و باطل را می‌شکند و در مورد صدق و درستی رسالت محمدﷺ به اقامه‌ی دلیل پرداخته است.

* و سوره با مسخره کردن کفار و بت‌هایشان و توبیخ و سرزنش آنان خاتمه یافته و شدت دشمنی و سرسختی و گردنکشی آنان را بیان کرده است. و خدا به پیامبرﷺ دستور می‌دهد که در این راه صبور و بردبار باشد؛ چرا که سرانجام پیروزی و نصرت خدا فرا می‌رسد.

نامگذاری سوره: سوره به نام سوره‌ی «طور» موسوم است؛ زیرا خدا سوره را با قسم به کوه طور آغاز کرده است که در آن با حضرت موسی کلیم‌ؑ سخن گفت و به انوار تجلیات و فیض الهی نایل آمد. به‌طوری که آن را به صورت مکانی شریفتر از دیگر کوه‌های روی زمین درآورد.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَٱلطُّورِ ﴿١﴾ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ﴿٢﴾ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ ﴿٣﴾ وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ﴿٤﴾ وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾ وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ﴿٦﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَّا لَهُ مِن دَافِعٍ ﴿٨﴾ يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَاءُ مَوْراً ﴿٩﴾ وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْراً ﴿١٠﴾ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعّاً ﴿١٣﴾ هٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٤﴾ أَفَسِحْرٌ هٰذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾ ٱصْلَوْهَا فَٱصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ

رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾ وَ أَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْساً لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ﴿٢٤﴾ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿رق﴾ با فتح و کسر «راء» به معنی پوست نازکی است که بر آن چیزی نوشته می‌شود. ابوعبیده می‌گوید: «رق» به معنی صفحه است. در صحاح آمده است که «رَق» پوست نازکی است که بر روی آن نوشته می‌شود.[1] ﴿المسجور﴾ شعله‌ور. ﴿تمور﴾ «مارالشيء» متحرک و مضطرب شد. جریر می‌گوید:

و ما زالت القتلى تمور و ماؤها بدجلة حتى ماء دجلة أشكل[2]

«کشتگان همواره خونشان در دجله به جوشش درآمد تا سرانجام آب دجله رنگین شد».

﴿يدعون﴾ به شدت و عنف آن را دفع می‌کنند. ﴿ألتناهم﴾ از آنها کم کردیم. ﴿رهين﴾ گرو، محبوس. ﴿السموم﴾ باد گرم و سوزان.

تفسیر: ﴿و الطور * وكتاب مسطور﴾ خدا به کوه طور که بر آن با حضرت موسی ﷺ گفتگو کرد و به کتاب منزل بر خاتم پیامبران یعنی قرآن عظیم، قسم خورده است. ﴿فی رق﴾ کتابی که در پوست نازک نوشته شده است. ﴿منشور﴾ گسترده و پهن است نه

۱ـ صحاح ماده‌ی «رق».

۲ـ تفسیر قرطبی ۱۷/ ۶۳.

لوله و طومار شده. قرطبی گفته است: خداوند به کوه طور ـ کوهی که بر بالای آن با حضرت موسی سخن گفت ـ قسم خورده است تا شرف و منزلت آن کوه را یادآور شود و مردم از آیات و نشانه‌های موجود در آن پند و عبرت بگیرند. و به کتاب مسطور یعنی نوشته که همان قرآن است قسم خورده است، قرآنی که انسان آن را در مصحف‌ها می‌خواند و فرشتگان در لوح المحفوظ. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از کتاب، دیگر کتبی است که بر پیامبران نازل شده‌اند، زیرا هر کتابی در پوستی نازک نوشته شده و آن را برای قرائت انتشار می‌دهند. «رق» عبارت است از پوست نازکی که بر آن نوشته می‌شود.[1] ﴿و البیت المعمور﴾ قسم به خانه‌ی آباد که فرشتگان پاکنهاد در اطراف آن در طوافند و برای ساکنان آسمان همچون کعبه است برای ساکنان زمین. در حدیث اسراء آمده است: «آنگاه که بیت المعمور پیش من آورده شد، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند، و وقتی از آن خارج شوند دیگر به آنجا برنمی‌گردند».[2] ابن‌عباس گفته است: خانه‌ایست در آسمان هفتم که در مقابل کعبه قرار دارد و فرشتگان آن را معمور می‌دارند. هر روز هفتاد هزار ملائکه در آن نماز می‌خوانند. و دیگر به سویش برنمی‌گردند.[3] ﴿و السقف المرفوع﴾ قسم به آسمان والا و بلند که به قدرت خدا بدون ستون ایستاده است. آسمان به سقف موسوم شده است؛ زیرا برای زمین صورت سقف را دارد. همچنان که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وجعلنا السمآء سقفا محفوظا﴾. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از عرش و سقف بهشت. ﴿و البحر المسجور﴾ قسم به دریایی که در روز قیامت به صورت آتش مشتعل می‌شود. مانند: ﴿و إذا البحار سجرت﴾ یعنی مشتعل شده و به صورت زبانه‌های آتش

۱ـ قرطبی ۵۸/۱۷.

۲ـ اخراج از مسلم.

۳ـ مختصر ۳۸۸/۳.

فروزان درمی‌آید که اهل قرارگاه را در برمی‌گیرد. ﴿إن عذاب ربك لواقع﴾ جواب قسم همین است. یعنی به‌طور قطع عذاب خدا بر کافران نازل می‌شود. ابن‌جوزی گفته است: خدا به این پنج چیز که یادآور عظمت قدرتش می‌باشند، قسم یاد کرده است که نزول عذاب بر مشرکین محقق و قطعی است.[1] ﴿ماله من دافع﴾ هیچ احدی نیست که آن را از آنان دفع کند. ابوحیان گفته است: «واو» در جمله‌ی اول برای قسم است و در جمله‌های بعدی برای عطف است و جواب قسم عبارت است از: ﴿إن عذاب ربك لواقع﴾. اضافه کردن عذاب به رب متضمن یک نکته‌ی جالب می‌باشد و آن این‌که خدا مالک بنده و ناظر بر او می‌باشد و مصالح و منافع او را تشخیص می‌دهد. پس اضافه کردن آن به «رب» و اضافه‌ی «رب» به «کاف» مفید آن است که پیامبر ﷺ از عذاب خدا در امان می‌باشد و نشان می‌دهد که عذاب بر تکذیب‌کننده‌ی او نازل می‌شود، و لفظ «واقع» از لفظ «کائن» شدیدتر است، انگار که عذاب در مکانی مرتفع بر سر فرد مستحق فرود می‌آید.[2] ﴿يوم تمور السمآء مورا﴾ روزی که آسمان سخت در تب و تاب و اضطراب افتد. ﴿وتسير الجبال سيرا﴾ و کوه‌ها از روی زمین فرو می‌ریزند و به صورت گرد و خاک پراکنده درمی‌آیند. مانند: ﴿و يسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا﴾. خازن گفته است: حکمت در اضطراب آسمان و فرو ریختن کوه‌ها عبارت است از این‌که برگشتن به دنیا ممکن نیست؛ زیرا آسمان و زمین و ما بین آن دو از قبیل کوه‌ها و دریاها و غیره برای آبادانی دنیا و بهره‌گیری بنی‌آدم خلق شده‌اند، و چون آنها باقی نمی‌مانند، انسان نیز به

۱ـ زاد المسیر ۴۸/۸.

۲ـ البحر ۱۴۷/۸، آیه متضمن رعب و هراس است و قلب مؤمن از آن کنده می‌شود. از جبیربن مطعم نقل است که گفته است: به مدینه آمدم تا در مورد اسیران بدر از پیامبر ﷺ سؤال کنم. او را در نماز مغرب یافتم که می‌خواند: ﴿والطور وكتاب مسطور ... إن عذاب ربك لواقع ماله من دافع﴾. با شنیدن آن انگار قلبم از جا کنده شد، لذا از ترس نزول عذاب، مسلمان شدم؛ زیرا گمان می‌کردم از جایم بلند نمی‌شوم که عذاب مرا فرا می‌گیرد.

دنیا برنمی‌گردد. خدا برای خراب کردن دنیا و آباد کردن آخرت آن را زایل کرده است.[۱] **﴿فویل یومئذ للمکذبین﴾** نابودی و ریشه‌کن شدن و شدت عذاب در آن روز رعب‌انگیز، از آن تکذیب‌کنندگان پیامبران خدا می‌باشد. **﴿الذین هم فی خوض یلعبون﴾** آنهایی که در دنیا در باطل و ناروا فرو رفته و از فلسفه‌ی خلقت خود غافل بودند. **﴿یوم یدعون إلی نار جهنم دعا﴾** روزی که به شدت به سوی آتش جهنم رانده می‌شوند. در البحر آمده است: و آن عبارت است از این‌که مأموران دوزخ دست‌های کفار را به گردنشان می‌بندند و پیشانی آنها را به پایشان می‌رسانند، آنگاه آنها را روی صورت به طرف آتش می‌کشند و از پشت سر به آنها می‌زنند تا وارد آتش می‌شوند.[۲] وقتی به آتش نزدیک می‌شوند نگهبان دوزخ به آنها می‌گوید: **﴿هذه النار التی کنتم بها تکذبون﴾** این همان آتش جهنمی است که در دنیا آن را به تمسخر گرفته بودید و آن را تکذیب می‌کردید. **﴿أفسحر هذا أم أنتم لاتبصرون﴾** مأمور عذاب به صورت توبیخ و سرزنش به آنها می‌گوید: آیا این عذاب که آن را با چشم خود می‌بینید سحر است؟ یا این‌که امروز شما از بینایی بی‌نصیب هستید همان‌طور که در دنیا از دیدن خیر و ایمان نابینا بودید؟ ابوسعود گفته است: عبارتِ **﴿أفسحر هذا﴾** برای آنها توبیخ و سرزنش است؛ چون آنها قرآن را سحر می‌خواندند. انگار به آنها گفته شده است: شما در مورد قرآن می‌گفتید سحر است، پس آیا این عذاب هم سحر است؟ یا این‌که همان‌طور که در دنیا چشمان شما بسته شده بود و حق را نمی‌دید امروز هم بسته شده است و چیزی را نمی‌بیند؟[۳] **﴿اصلوها فاصبروا أو لاتصبروا﴾** وی را در آن آتش بیاندازید، صبور باشید یا نباشید باید شدت آن را بچشید. **﴿سواء علیکم﴾** باری دیگر آنها را توبیخ کرده و می‌گوید: اعم از این‌که شکیبا باشید یا زاری و شیون کنید

۱ـ تفسیر خازن ۱۰۷/۴.

۲ـ البحر ۱۴۷/۸.

۳ـ ابوسعود در حاشیه‌ی رازی ۶۹۷/۷.

برایتان یکسان است و شما برای ابد در جهنم خواهیم ماند. ﴿إنما تجزون ما کنتم تعملون﴾ شما فقط کیفر اعمال ناپسند خود، یعنی کفر و تکذیب را می‌یابید، و خدایت به هیچ کس ظلم روا نمی‌دارد... بر مبنای روش قرآن درآوردن ترهیب و ترغیب، بعد از این‌که حال کفار شقاوتمند را بیان کرد به ذکر حال مؤمنان سعادتمند پرداخت و فرمود: ﴿إن المتقین فی جنات و نعیم﴾ آنان که در دنیا با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی خدا، از خدا می‌ترسند و پرهیزگارند، در آخرت در باغ‌های وسیع و بزرگ و نعمت‌های همیشگی خواهند بود. ﴿فاکهین بما آتاهم ربهم﴾ از خیر و کرامت و انواع لذایذ و خوردنی و آشامیدنی و لباس و مرکب و دیگر لذایذ بهشتی که خدا به آنها عطا کرده است، بهره می‌گیرند و لذت می‌برند. ﴿و وقاهم ربهم عذاب الجحیم﴾ و خدا آنان را از عذاب جهنم محفوظ می‌دارد و هول و هراسش را از آنان دور می‌کند. ابن‌کثیر گفته است: این نعمتی است مستقل و جداگانه و ماورای «وارد شدن به بهشت» است. بهشتی که لذایذ و مسرت در آن طوری مقرر است که به چشم هیچ کس نیامده و به گوش هیچ کس نخورده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است.[1] ﴿کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون﴾ به خاطر اعمال صالحی که تقدیم کرده‌اید، بدون این‌که تلخی و تیرگی بر شما عارض شود، گوارا بخورید و بنوشید... بعد از آن از حال آنها به هنگام خوردن و نوشیدن خبر داده و می‌فرماید: ﴿متکئین علی سرر مصفوفة﴾ بر تخت‌های زرین و آراسته شده به مروارید و یاقوت، تکیه داده و در کنار هم می‌نشینند و به خوردن و آشامیدن مشغول می‌شوند. ابن‌کثیر گفته است: ﴿مصفوفة﴾ یعنی روبروی هم نشسته‌اند، مانند: ﴿علی سرر متقابلین﴾.[2] در حدیث آمده است: «انسان به مدت چهل سال به متکایی تکیه می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و خسته هم نمی‌شود. و هر چه را نفسش آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد،

۱ـ مختصر ۲۹۰/۳.
۲ـ همان مرجع و همان صفحه.

برایش فراهم می‌شود».[1] ﴿و زوجناهم بحور عین﴾ و از حوریان بهشتی درشت چشم و پریان زیباروی و صالح را همسران آنان قرار داده‌ایم. آنها عبارتند از زنان سفید پوست و چشم گشاد، «حور» یعنی بسیار سفید، «عین» یعنی چشم درشت، سفیدی پوست و بزرگی چشم نهایت زیبایی و جمال است. ﴿و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بإیمان﴾ آنان که خود ایمان می‌آورند و فرزندانشان در ایمان آوردن با آنان شریک شده و از آنان پیروی می‌کنند، ﴿ألحقنابهم ذریتهم﴾ فرزندان را به پدرانشان ملحق می‌کنیم تا چشمشان به دیدن هم روشن شود. هر چند به مقام و منزلت آنها هم نرسند. ابن‌عباس گفته است: خدا در بهشت مقام نوادگان مؤمن را به میزان درجه‌ی او بالا می‌برد هر چند که عمل آنها به میزان او هم نباشد. تا چشمشان روشن گردد. آنگاه آیه را قرائت کرد.[2] زمخشری گفته است: تمام سرور و شادمانی را برای اهل بهشت فراهم می‌کند، با سعادتمندی خودشان، و ازدواج با حوران بهشتی، و همنشینی برادران ایمانی و گردهم آمدن اولاد و نوادگانشان در کنار آنها، سعادت آنها را تکمیل می‌کند. ﴿و ما ألتناهم من عملهم من شيء﴾ چیزی از ثواب عمل پدران را کم نمی‌کنیم. در البحر آمده است: یعنی خدا مقصر را به محسن ملحق می‌کند بدون این‌که چیزی از پاداش او را کم کند.[3] ﴿کل امرئ بما کسب رهین﴾ هر فرد درگرو عمل خود می‌باشد و گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. اعم از این‌که پدر باشد یا فرزند. ابن‌عباس گفته است: یعنی دوزخیان درگرو عمل خود قرار دارند و بهشتیان به سوی نعمت‌هایشان روانه می‌شوند.[4] و خازن گفته است: منظور آیه کافر است؛ یعنی هر کافری درگرو عمل شرک خود در آتش جا دارد. و مطابق فرموده‌ی ﴿کل نفس بما کسبت رهینة إلا أصحاب الیمین﴾ مؤمن درگرو عمل قرار نمی‌گیرد.[5] آنگاه فضل و نعمتی را

۱ـ اخراج از ابن ابی حاتم.

۲ـ قرطبی ۶۶/۱۷.

۳ـ کشاف ۲۷۲/۴.

۴ـ البحر ۱۴۹/۸، این تأویل ابن‌عباس است.

۵ـ قرطبی ۶۸/۱۷.

یادآور شده است که وعده‌ی آن را به آنها داده است، و می فرماید: ﴿و أمددناهم بفاكهة و لحم مما يشتهون﴾ علاوه بر نعمت‌هایی که از آن برخوردارند، میوه‌ها و گوشت‌های مختلف و اشتهاآور و مطبوع را به آنها می‌دهیم. ﴿يتنازعون فيها كأسا﴾ جام‌های شراب را به سلامت همدیگر رد و بدل کرده و می‌نوشند، به عنوان لذت بردن و موانست از یکدیگر می‌گیرند. آلوسی گفته است: همانند هم پیاله‌های دنیا از بس که شاد و شنگولند از یکدیگر می‌ربایند.[1] ﴿لالغو فيها و لاتأثيم﴾ به سبب نوشیدن شراب از آنان هذیان و پرت و پلا سر نمی‌زند و سخنان بیهوده از دهنشان بیرون نمی‌آید و آن‌طور که شرابخواران دنیا با خوردن مرتکب گناه و عصیان می‌شوند، آنان گناه و کیفری را ندارند. قتاده گفته است: خدا شراب آخرت را از ناپاکی‌ها و آزارهای شراب دنیا پاک و منزه فرموده است، شراب آخرت نه موجب سرگیجه و سردرد می‌شود و نه باعث درد شکم و زوال عقل و خرد می‌شود. خداوند متعال یادآور شده است که شراب آخرت، آنها را به گفتار بی‌معنی و توخالی و بی‌فایده و هذیان و یاوه‌گویی و فحاشی وادار نمی‌کند. سپس آن را به حسن منظر و طعم نیکو توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿بيضاء لذة للشاربين. لافيها غول و لاهم عنها ينزفون﴾.[2] آنگاه فرمود: ﴿و يطوف عليهم غلمان لهم﴾ برای خدمت به آنها غلامانی در رفت و آمدند و در اطراف آنها می‌گردند و خدا آنها را به خدمتکاری آنان اختصاص داده است. ﴿كأنهم لؤلؤ مكنون﴾ در زیبایی و سفیدی و صفا انگار مرواریدهای در صدف نهفته‌اند. قرطبی گفته است: گویا آن غلامان فرزندان مشرکین هستند، که به خدمتکاری بهشتیان می‌پردازند. اما در بهشت خستگی نیست تا نیازی به خدمتگزاری باشد، ولی خدا به عنوان نمایاندن نعمت فراوانی که اهل بهشت از آن برخوردارند، از آنها خبر داده است.[3]

۱ـ خازن ۲۰۸/۴.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۹۱/۳.
۳ـ قرطبی ۶۹/۱۷.

﴿و أقبل بعضهم علی بعض یتساءلون﴾ بهشتیان به یکدیگر رو کرده و درباره‌ی اعمال دنیا از همدیگر سؤال می‌کنند، و از بحث و گپ زدن لذت می‌برند، و به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است اعتراف می‌کنند. ﴿قالوا إنا کنا قبل فی أهلنا مشفقین﴾ می‌گویند:در دنیا از عذاب خدا و عقاب خدا در هراس بودیم. ﴿فمن الله علینا و وقانا عذاب السموم﴾ از این رو خدا بر ما منت بخشودگی و اعطای بهشت نهاد و از آنچه می‌ترسیدیم ما را پناه داد و مصون داشت. و ما را از عذاب گرم و مرگبار که به «سموم» موسوم است و در پوست نفوذ می‌کند، حفظ کرد. فخر رازی گفته است: آیه نشان می‌دهد که بهشتیان از ماجرای دنیای خود باخبرند و آن را به یاد می‌آورند، و کافران نیز فراموش نمی‌کنند که در دنیا چه نعمت‌هایی در اختیار داشتند، بنابراین لذت مؤمن افزون می‌شود؛ زیرا خود را می‌بیند که از تنگی به فراخی انتقال یافته و از زندان به بهشت آمده است. و کافر وقتی می‌بیند که از بهشت به دوزخ آمده است، درد و آزارش افزایش می‌یابد.[1] ﴿إنا کنا من قبل ندعوه﴾ بهشتیان می‌گویند: ما در دنیا عبادت خدا را به جا می‌آوردیم و از او التماس می‌کردیم، خدا آن را از ما پذیرفت و درخواست ما را به ما اعطا کرد. ﴿إنه هو البر الرحیم﴾ خدا نیکوکار است و از روی مهر و بخشودگی، فضل و کرم خود را به بندگان می‌بخشد. این قسمت صورت تعلیل ماسبق را دارد. از مسروق روایت است که حضرت نقل کرده است که «آیه‌ی ﴿فمن الله علینا و وقانا عذاب السموم، إنا کنا من قبل ندعوه إنه هو البر الرحیم﴾ را قرائت کرد و گفت: بار خدایا! بر ما منت بنه و ما را از عذاب سموم مصون بدار که فقط تو نیکوکار و مهربان هستی».[2]

۱ـ تفسیر کبیر رازی ۷۰۵/۷.
۲ـ مختصر ابن‌کثیر ۳۹۲/۳.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ﴿٣٠﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُم بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بَل لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾ أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ﴿٣٧﴾ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ ﴿٣٩﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾ أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤١﴾ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾ وَ إِن يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطاً يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ ﴿٤٤﴾ فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَاباً دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾ وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿٤٩﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا در مورد تحقق وقوع عذاب بر کافران، قسم یاد کرد و مطالبی را در مورد معذبان و نجات‌یافتگان یادآور شد، به پیامبرش ﷺ دستور داد که کافران را با انذار و تهدید و مؤمنان را با مژده‌ی خیر متذکر گردد و سوره‌ی شریف با بیان سرانجام مکذبین و حفظ و حراست از پیامبر گرامی خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿ریب المنون﴾ حوادث و دگرگونی‌های دوران. «منون» به معنی روزگار است، ابوذؤیب می‌گوید:

أَمِـــنَ المـــنون و ریـبه تــتوجّع	و الدهرُ لیس بمعتب من یجزع[1]

«آیا از زمانه و جور و جفای آن دردمند هستی، حال آن‌که روزگار سرزنش نمی‌کند کسی راکه جزع و فزع می‌کند».

«منون» به معنی مرگ نیز آمده است، از ماده‌ی «منّ» گرفته شده و به معنی «قطع» است؛ زیرا زندگی را قطع می‌کند. ﴿أحلامهم﴾ خرد و اندیشه‌ی آنان. جمع «حُلم» است و به معنی عقل است. ﴿المسیطرون﴾ تسلط یافتگان. ﴿کسفا﴾ قطعه و پاره‌ای. ﴿مرکوم﴾ روی هم انباشته شده.

تفسیر: ﴿فذکر فما أنت بنعمة ربك﴾ ای محمد! قوم خود را به وسیله‌ی قرآن متذکر شو، و به وسیله‌ی قرآن آنان را اندرز بده، و به آنان بگو که خدا نعمت پیامبری و رسالت را به تو عطا کرده است. ﴿بکاهن و لامجنون﴾ تو کاهن نیستی تا بدون وحی از جانب خدا از امور نهان خبر بدهی، و آن‌طور که مشرکان گمان می‌برند دیوانه نیستی، بلکه تو به وحی زبان می‌گشایی. بعد از آن تصورات ناروای آنان را رد کرده و مـی‌فرماید: ﴿أم یـقولون شاعر نتربص به ریب المنون﴾ یا مشرکان می‌گویند: محمد شاعر است و منتظر می‌مانیم تا حوادث و دگرگونی‌های روزگار او را نابود کند و آنگاه ما از دستش آسوده می‌شویم؟ خازن گفته است: ﴿ریب المنون﴾ یعنی حوادث و دگرگونی‌های روزگار. منظور آنها این بود که حضرت محمد مانند شاعران پیشین خواهد مرد. «منون» هم به معنی مرگ است و هم به معنی روزگار، و در اصل به معنی قطع است. مرگ و روزگار به «مـنون» مـوسوم شده‌اند؛ چون اجل را قطع می‌کنند.[2] ﴿قل تربصوا فإنی معکم من المتربصین﴾ بگو: در انتظار مرگ من بنشینید، من هم در انتظار نابودی شـما مـی‌نشینم. بدین‌وسیله آنـها را سرزنش و تهدید کرده است. ﴿أم تأمرهم أحلامهم بهذا﴾ یـا عـقلشان بـه آنـها دسـتور

۱ـ زاد المسیر ۵۴/۸، و به صحاح نیز مراجعه کنید.	۲ـ خازن ۲۰۹/۴.

می‌دهد که به دورغ و بهتان بپردازند؟ خازن گفته است: بزرگان قریش به اهل عقل و خرد موصوف بودند، اما وقتی عقل و خرد آنان در شناسایی و تشخیص حق و باطل ثمری نداشت، خدا هم عقل و خرد آنها را خوار و خفیف گرفت.[۱] این هم برای مشرکان سرزنشی دیگر است. ﴿أم هم قوم طاغون﴾ یا این‌که آنها در کفر و گردنکشی و دشمنی و بحث ناروا از فرمان خدا تجاوز کرده‌اند؟ ﴿أم یقولون تقوله﴾ یا می‌گویند: محمد آن را خود ساخته است و به دورغ آن را به خدا نسبت داده است. قرطبی گفته است: «تقوّل» یعنی در گفتن تکلف به‌کار برد، و در اغلب موارد برای دروغ به‌کار می‌رود. گفته می‌شود: «قوّلتنی ما لم أقل» گفته‌ای را به من نسبت داده‌ای که آن را نگفته‌ام. و «تقول علیه» یعنی به او دروغ نسبت داد.[۲] ﴿بل لایؤمنون﴾ موضوع آن‌طور که گمان می‌برند نیست، بلکه آنها به عنوان خودبزرگ‌بینی و لجبازی قرآن را تصدیق نمی‌کنند. بعد از آن خدا آنان را ملزم ساخته و می‌فرماید: ﴿فلیأتوا بحدیث مثله إن کانوا صادقین﴾ اگر در این‌که می‌گویند محمد آن را به افترا و دروغ آورده است، راست می‌گویند، کلامی را بیاورند که در زیبایی و نظم و بیان شبیه قرآن باشد. بدین‌وسیله درماندگی آنها را نشان داده و آنها را توبیخ کرده است. ﴿أم خلقوا من غیر شيء﴾ یا بدون خدا و خالقی به وجود آمده‌اند؟ ابن‌عباس گفته است: یعنی آیا بدون پروردگار و خالقی که آنها را خلق کند، هستی یافته‌اند؟[۳] ﴿أم هم الخالقون﴾ یا خود خالق خویش هستند و جرأت پیدا کرده و وجود خدا را انکار می‌کنند؟ ﴿أم خلقوا السموات و الأرض﴾ یا آنها آسمان و زمین را خلق کرده‌اند؟ به خاطر عظمت و شرف آسمان و زمین، از میان سایر مخلوقات آن دو را مخصوصاً ذکر کرده است. بعد از آن سبب انکار یگانگی خدا را از جانب آنان ذکر کرده و می‌فرماید:

۱ـ همان منبع. ۲ـ قرطبی ۱۷/ ۷۳.

۳ـ قرطبی ۱۷/ ۷۴.

﴿بل لايوقنون﴾ بلکه به یگانگی و توانا بودن خدا بر زنده کردن ایمان ندارند و آن را تصدیق نمی‌کنند، از این رو خالق را انکار می‌کنند. خازن گفته است: معنی آیه چنین است: آیا از هیچ خلق شده‌اند و بدون خالق هستی یافته‌اند، که چنین امری ممکن و جایز نیست؛ چون ارتباط خلق با خالق امری است ضروری. پس وقتی خالق را انکار کنند باید بدون خالق هستی یافته باشند، یا خود خویشتن را خلق کرده باشند؟ و این شدیداً باطل است؛ زیرا چیزی که وجود ندارد چگونه چیزی را خلق می‌کند؟ پس وقتی هر دو وجه باطل شوند، حجت بر آنان اقامه شده که آنها خالقی دارند و باید به آن ایمان بیاورند، و او را یگانه بدانند و او را عبادت کنند و یقین داشته باشند که همو پروردگار و خالق آنها می‌باشد.[1] ﴿أم عندهم خزائن ربك﴾ آیا گنجینه و خزانه‌ی روزی و رحمت خدایت در اختیار آنها قرار دارد، تا نبوت را به هر کسی که بخواهند بدهند و از هر کس که بخواهند آن را دریغ کنند؟ ابن‌عباس گفته است: ﴿خزائن ربك﴾ عبارت است از باران و روزی. و عکرمه گفته است عبارت است از نبوت.[2] ﴿أم هم المسيطرون﴾ یا آنها مسلط و مقتدرند و می‌توانند به میل خود در خلق و ایجاد دخل و تصرف داشته باشند؟ البته که نه. بلکه خدای عزوجل خالق و مالک و متصرف است. عطا گفته است: ﴿أم هم المسيطرون﴾ یعنی آیا آنها اربابند و هر چه را بخواهند انجام می‌دهند؟ و تحت امر و نهی هیچ کس قرار ندارند؟[3] ﴿أم لهم سلم يستمعون فيه﴾ یا این‌که نردبان و وسیله‌ی بالا رفتن به آسمان را دارند و در آنجا به گفته‌ی فرشتگان و وحی گوش فرا می‌دهند، آنگاه می‌دانند برحقند و به آن متمسک می‌باشند؟ ﴿فليأت مستمعهم بسلطان مبين﴾ آنکه چنان گمان می‌برد، در مورد صدق و درستی استماع خویش دلیل و حجتی واضح و روشن ارائه بدهد، همان‌طور

۱ـ خازن ۴/ ۲۱۰. ۲ـ قرطبی ۱۷/ ۷۴.

۳ـ ابن الجوزی ۸/ ۵۷.

که محمد برهان یقینی و قطعی را ارائه داده است. بعد از آن به خاطر امری پلیدتر و شنیع‌تر از آن گمان‌های ناروا، یعنی نسبت دادن دختر به خدا، آنان را مورد سرزنش و توبیخ قرار داده است. آنها چیزی را به خدا نسبت می‌دادند که خود از آن بیزار و متنفر بودند آنگاه فرمود: ﴿أم له البنات و لکم البنون﴾ یعنی چگونه برای خدا دختران قرار می‌دهید ـ در حالی که خود از داشتن دختر متنفرید ـ و برای خود پسر قرار می‌دهید؟ آیا این منطق و انصاف است؟ قرطبی گفته است: خدا به عنوان توبیخ و سرزنش آنان، آنها را به بی‌خردی متصف کرده است، پس معنی آیه چنین است: آیا با این‌که خود از داشتن دختر متنفرید، دختر را به خدا نسبت می‌دهید؟ و هر کس دارای چنین عقل و خردی باشد، دور نیست رستاخیز و زنده شدن را نیز انکار کند.[۱] ابوسعود گفته است: خدا آنان را ابله و کم‌عقل معرفی کرده و اعلام کرده است که هر کس دارای چنین نظری باشد، جزو خردمندان به شمار نمی‌آید، تا چه رسد به این‌که به عالم ملکوت صعود کند و از اسرار نهانی مطلع گردد. به منظور شدت انکار و توبیخ، از غیبت به خطاب التفات به عمل آمده است.[۲]

﴿أم تسألهم أجرا﴾ آیا در مقابل تبلیغ رسالت و تعلیم احکام دین از آنان مزد و اجرتی می‌خواهی؟ ﴿فهم من مغرم مثقلون﴾ تا به سبب این اجرت و غرامت سنگین که بر آنان فرض و مقرر کرده‌ای، آنان خسته و ناتوان و نالان شوند؟ و از این رو از پیروی تو دریغ ورزند و به دین اسلام در نیایند؟ طبیعی است وقتی انسان شخصی را به پرداخت مالی مکلف کند و ضرب الاجلی برایش تعیین کند، بارش سنگین و بدهکار می‌شود و از او تنفر پیدا می‌کند و سخنش را گوش نمی‌دهد و فرمانش را اجرا نمی‌کند. ﴿أم عندهم الغیب فهم یکتبون﴾ یا این‌که علم غیب دانسته و می‌دانند آنچه پیامبر ﷺ در مورد امور حشر و نشر می‌گوید، باطل است و از این رو آنها این معلومات را بر مبنای شناختی یقینی می‌نویسند؟ قتاده گفته

۱ـ قرطبی ۷۶/۱۷.

۲ـ ابوسعود ۱۷۵/۵.

است: این رد گفته‌ی ﴿شاعر نتربص به ریب المنون﴾ می‌باشد. پس یعنی آیا می‌دانند محمد قبل از آنها می‌میرد تا چنین حکمی بدهند؟[1] و ابن‌عباس گفته است: یعنی آیا لوح‌المحفوظ در اختیار آنها قرار دارد و آنها محتوای آن را می‌نویسند و آن را به مردم خبر می‌دهند و می‌گویند.[2] موضوع چنان نیست؛ چون جز خدا هیچ یک از ساکنان آسمان و زمین غیب و نهان نمی‌دانند. ﴿أم یریدون کیدا﴾ یا این‌که آن تبهکاران می‌خواهند در مورد تو نیرنگ و دسیسه به‌کار برند؟ مفسران گفته‌اند: آیه به توطئه و دسیسه‌ی ترور پیامبرﷺ در دارالندوه اشاره دارد، آنجا که فرموده است: ﴿و إذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوك أو یقتلوك أو یخرجوك﴾. ﴿فالذین کفروا هم المکیدون﴾ آنان که رسالت محمد را انکار کرده‌اند خود کیفر می‌بینند؛ زیرا ضرر آن به خود آنها برمی‌گردد و وبال آن برگردن خود آنها می‌باشد. همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿و لا یحیق المکر السّيء إلا بأهله﴾. صاوی گفته است: اسم ظاهر ﴿الذین کفروا﴾ را در جای ضمیر قرار داده است، تا زشتی و ناپسندی کفر را بر آنان ثبت و ضبط کند.[3] ﴿أم لهم إله غیر الله﴾ یا این‌که غیر از خدا رازق و خالقی دارند که در تنگی و سختی به او پناه می‌آورند؟ و برای دفع عذاب و ضرر و ناراحتی از او کمک می‌جویند؟! ﴿سبحان الله عما یشرکون﴾ خدا از بت‌ها و اصنامی که برای او شریک قرار می‌دهند منزه و پاک و مقدس است. امام جلال گفته است: استفهام به ﴿أم﴾ در هر پانزده محل برای توبیخ و سرزنش و انکار آمده است.[4] بعد از آن از شدت سرکشی و لجبازی آنها خبر داده و می‌فرماید: ﴿و إن یروا کسفاً من السمآء ساقطا﴾ و اگر آنها را با فرو ریختن قطعه‌ای از آسمان بر سرشان عذاب بدهیم، کنار نمی‌کشند و برنمی‌گردند و به خاطر انکار و دشمنی و لجبازی و استهزا قطعه‌ی فرو افتاده را پاره ابری

۱ـ ابن جوزی ۸/۵۸.
۲ـ قرطبی ۱۷/۷۶.
۳ـ صاوی ۴/۱۳۴.
۴ـ جلالین ۴/۲۲۱.

متراکم و به هم فشرده می‌نامند. ﴿و یقولوا سحاب مرکوم﴾ و می‌گویند: ابری است متراکم و برهم افتاده که بر ما فرو افتاده است. ابوحیان گفته است: قریش از پیامبرﷺ درخواست می‌کردند و می‌گفتند: ﴿أو تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا﴾، آنگاه خدا فرمود: اگر بر مبنای درخواست خویش آن را ببینند، لجاجت و سرکشی و نادانی آنها به حدی است که در مورد مشاهدات خود به مغالطه می‌پردازند و می‌گویند: پاره ابری است متراکم و بر هم افتاده که برای ما باران می‌باراند، و قطعه‌ای نیست که سقوط کرده و ما را عذاب دهد.[۱] ﴿فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون﴾ بگذار در اشتباه و گمراهی فرو روند، تا با آن روز پرهراس، روز قیامت مواجه شوند که عذاب آن عقل و خرد را از انسان می‌گیرد. ﴿یوم لایغنی عنهم کیدهم شیئاً﴾ روزی که حیله و نیرنگشان که در دنیا به‌کار می‌بردند، برایشان سودی در بر ندارد و عذاب را از آنان دفع نمی‌کند. ﴿و لاهم ینصرون﴾ و در آخرت عذاب خدا از آنان برطرف نمی‌شود. ﴿و إن للذین ظلموا عذابا دون ذلك﴾ همانا آنان که کافرند، قبل از عذاب آخرت عذابی سخت خواهند داشت. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از عذاب قبر. و مجاهد گفته است: عبارت است از هفت سال گرسنگی و قحطی.[۲] ﴿ولکن أکثرهم لایعلمون﴾ اما اکثر آنها نمی‌دانند عذاب بر آنها نازل می‌شود. ﴿و اصبر لحکم ربك﴾ در مقابل قضا و حکم خدا که بار سنگین رسالت را بر دوش شما نهاده است، صبور و شکیبا باش. ﴿فإنك بأعیننا﴾ همانا تو تحت حمایت ما قرار داری و تو را مصون می‌داریم. ﴿و سبح بحمد ربك حین تقوم﴾ و هنگام برخاستن از خواب و در هر محفل و مکانی خدایت را از اوصاف ناشایست منزه بدار و بگو: ﴿سبحان الله و بحمده﴾. ابن‌عباس گفته است: «یعنی وقتی از خواب برمی‌خیزی برای خدا نماز بگزار».[۳] ﴿و من اللیل فسبحه﴾ و شب هنگام وقتی که مردم در خوابند به ذکر و عبادت و تلاوت

۱ـ البحر ۱۵۳/۸.
۲ـ البحر ۱۵۳/۸.
۳ـ ابن جوزی ۶۱/۸.

قرآن و نماز بپرداز. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿و من اللیل فتهجد نافلة لك﴾. ﴿و إدبار النجوم﴾ و در آخر شب وقتی ستارگان ناپدید می‌شوند و صبح فرا می‌رسد، نماز بخوان. ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از دو رکعت قبل از نماز فجر. و در حدیث آمده است: «دو رکعت نماز فجر از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است».[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿اصلوها فاصبروا أو لاتصبروا﴾ حاوی اهانت و توبیخ است و متضمن طباق نیز می‌باشد.

۲ـ ﴿تمور السماء مورا﴾ و ﴿تسیر الجبال سیرا﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿کأنهم لؤلؤ مکنون﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۴ـ ﴿ریب المنون﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۵ـ ﴿أم تأمرهم أحلامهم بهذا﴾ شامل اسلوب تهکمی است.

۶ـ ﴿أم له البنات و لکم البنون﴾ متضمن التفات از غیبت به خطاب است.

۷ـ ﴿و إن یروا کسفا من السماء ساقطا﴾ متضمن اسلوب فرض و تقدیر است.

۸ـ ﴿و الطور و کتاب مسطور فی رق منشور﴾ و ﴿إن عذاب ربك لواقع، ماله من دافع﴾ متضمن سجع رصین غیرمتکلف است.

فواید: جبیر بن معطم نقل می‌کند: «به مدینه آمدم تا در مورد اسیران بدر از پیامبر ﷺ بپرسم، وقتی به آنجا رسیدم، پیامبر ﷺ در نماز مغرب این آیات را می‌خواند: ﴿و الطور و کتاب مسطور﴾ وقتی به ﴿إن عذاب ربك لواقع ماله من دافع﴾ رسید انگار قلبم از جا کنده شد. از بیم نزول عذاب مسلمان شدم. وقتی به آیه‌ی ﴿أم خلقوا من غیر شيء أم هم الخالقون أم خلقوا السموات و الأرض بل لایوقنون﴾ رسید، نزدیک بود قلبم به پرواز درآید.



۱ـ مختصر ۳۹۵/۳.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نجم در مکه نازل شده است و به‌طور عام درباره‌ی رسالت به بحث پرداخته و مانند دیگر سوره‌های مکی درباره‌ی ایمان به حشر و نشر داد سخن داده است.

* سوره‌ی شریف با بحث در مورد «معراج» باب سخن را باز کرده است که معجزه‌ی پیامبر بشریت، حضرت محمدبن عبدالله می‌باشد که در خلال آن پیامبر گرامی ﷺ عجایب و غرایب فراوانی را در ملکوت بی‌کران خدا مشاهده کرد، که عقل و خرد از آن مدهوش و متحیر می‌ماند. همچنین یادآور شده است که مردم باید ایمان بیاورند و از مجادله و ایجاد شک و تردید در مورد غیب و وحی دوری جویند.

* بعد از آن به ذکر بت‌هایی پرداخته است که مشرکان آنها را عبادت می‌کردند و بطلان و ناروا بودن چنان خدایان خیالی و مزعوم و بطلان پرستش غیر خدا را بیان می‌نماید، خواه عبادت و پرستش بت‌ها باشد یا پرستش فرشتگان گرامی.

* آنگاه در مورد کیفر و پاداش عادلانه‌ی روز قیامت بحث می‌کند و این‌که هر کس مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌یابد، بنابراین نیکوکار پاداش نیکی و گناهکار کیفر گناه و خطای خود را می‌یابد، و انسان‌ها را به دو گروه نیکوکار و تبهکار تقسیم می‌کند.

* و در مورد جزای عادلانه به اقامه‌ی دلیل پرداخته است که انسان جز پاداش و نتیجه‌ی سعی و تلاش خود چیزی نمی‌یابد و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد؛ زیرا جز مجرم کیفر را فرا نمی‌گیرد. این است قانون و شرع مستقیم خدا که در

قرآن عظیم و کتاب‌های آسمانی پیشین آورده است.

* سوره آثار قدرت خدا را در زنده کردن و میراندن و حشر و بی‌نیاز کردن بینوا و آفرینش مذکر و مؤنث از نطفه را خاطرنشان کرده است.

* و سوره با بیان انواع عذابی که بر ملت‌های گردنکش مانند قوم عاد و ثمود و قوم نوح و لوط نازل شد و آنها را نابود کرد، خاتمه می‌یابد و از این راه به کفار مکه عذابی را تذکر داده است که به سبب تکذیب پیامبر خدا در انتظار آنها می‌باشد. و بدین ترتیب گمراهان و سرکشان را از ادامه‌ی نافرمانی و گمراهی منع می‌کند.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَ مَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ ﴿٥﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿٦﴾ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾ مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنْتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿١٨﴾ أَفَرَأَيْتُمُ ٱللَّاتَ وَ ٱلْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَ مَنَاةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَ لَهُ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ آبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُم مِن رَبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰ ﴿٢٣﴾ أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ ٱلْآخِرَةُ وَ ٱلْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾ وَ كَم مِن مَلَكٍ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَ يَرْضَىٰ ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾ وَ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ

إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْئاً ﴿٢٨﴾ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُوا بِٱلْحُسْنَى ﴿٣١﴾ ٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ ٱلْإِثْمِ وَ ٱلْفَوَاحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰ ﴿٣٢﴾﴾



معنی لغات: ﴿هوی﴾ فرو افتاد. سقوط کرد. ﴿مِرّة﴾ نیرو و قدرت. قرطبی می‌گوید: عرب به کسی که دارای اندیشه‌ای وسیع و عقلی خوب و استوار باشد، «ذومِرّه» می‌گویند.[1] ﴿تدلی﴾ آویخته شدن. «تدلّی الغصن» یعنی شاخه از بالا به پایین آویخته شد. ﴿قاب﴾ اندازه و مقدار. در البحر آمده است که «قاب» و «قاد» و «قید» به معنی مقدار و اندازه می‌باشند.[2] ﴿ضیزی﴾ ناروا و ناحق. «ضاز فی الحکم» یعنی حکم ظالمانه صادر کرد. «ضازه حقه» یعنی حقش را از وی دریغ داشت، حق وی را زیر پا نهاد. شاعر می‌گوید:

ضازت بنو أسد بحکمهم   إذ یجعلون الرأس کالذَّنب

«قبیله‌ی «اسد» در قضاوتشان ستم ورزیدند؛ چراکه «سر» را «دُم» به حساب می‌آورند».

﴿اللمم﴾ گناهان کوچک. زجاج می‌گوید: «لمم» در اصل به گناهی گفته می‌شود که آدمی گاه‌گاهی مرتکب آن می‌شود اما آن را ادامه نمی‌دهد. ﴿أجنة﴾ جمع جنین است و آن عبارت است از آنچه که در رحم قرار دارد. و چون دیده نمی‌شود، جنین نامیده شده است.

۱ـ قرطبی ۸۶/۱۷.   ۲ـ البحر المحیط ۱۵۴/۸.

تفسیر: ﴿و النجم إذا هوی﴾ قسم به ستاره آنگاه که حال و زمان سقوط و فرو افتادن است. ابن‌عباس گفته است، خدای متعال به ستارگان قسم یادکرده است که برای تعقیب شیاطینی که در حال استراق سمع هستند به حرکت در می‌آیند.[۱] و حسن گفته است: منظور ستارگانی است که در روز قیامت پراکنده می‌شوند. مانند: ﴿و إذا الکواکب انتثرت﴾. ابن‌کثیر گفته است: خالق به هر یک از مخلوقاتش که بخواهد قسم می‌خورد، اما مخلوق جز به خالق نباید قسم بخورد.[۲] ﴿ماضل صاحبکم﴾ محمد از جاده‌ی هدایت و راه مستقیم گمراه و منحرف نشده است. ﴿و ما غوی﴾ و هرگز به چیزی باطل معتقد نبوده، بلکه همیشه در بالاترین نقطه‌ی رشد و هدایت قرار داشته است. ابوسعود گفته است: مخاطبان عبارتند از کفار قریش. و لفظِ ﴿صاحبکم﴾ نشان می‌دهد که آنها به‌طور مفصل و کامل از احوال او آگاهند؛ زیرا مصاحبت طولانی آنان با حضرت و مشاهده‌ی اوصاف پسندیده و عظیمش چنان اقتضا می‌کند.[۳] ﴿و ما ینطق عن الهوی﴾ و از روی هوی و هوس و نظر شخصی سخن نمی‌گویند. ﴿إن هو إلا وحی یوحی﴾ جز وحی نازل از جانب خدا چیزی به زبان نمی‌آورد. بیضاوی گفته است: یعنی قرآن چیزی نیست جز وحی منزل از جانب خدا که آن را بر وی نازل کرده است.[۴] ﴿علمه شدید القوی﴾ فرشته‌ی بسیار پرقدرت یعنی جبرئیل قرآن را به او تعلیم داده است. مفسران گفته‌اند: از جمله دلایل قدرت عظیم او این‌که دهات و اماکن قوم لوط را از جا برکند و آن را بر بال خود حمل کرد تا به آسمان رسید و آنگاه آن را زیر و رو کرد، و بر قوم ثمود داد کشید و همه خاموش گشتند. و نازل کردن وحی بر پیامبران و بالا رفتنش به سوی آسمان از یک چشم به هم

۱ـ این یکی از روایاتی است که از ابن‌عباس نقل شده است. وی همچنین روایت دیگری نیز دارد مبنی بر این‌که مراد از «نجم» ثریا است که همراه با طلوع فجر، طلوع می‌کند.

۲ـ مختصر ۳۹۶/۳. ۳ـ ابوسعود ۵.

۴ـ بیضاوی ۱۷۱/۴.

زدن سریعتر بود. ﴿ذومرة فاستوی﴾ دارای عقل و خردی درست و جسمی پرقدرت است. جبرئیل با شکل و شمایل حقیقیش مورد نظر است. ﴿وهو بالأفق الأعلی﴾ در افق آسمان، همان جهتی که آفتاب از آن طلوع می‌کند، قرار دارد. ابن‌عباس گفته است: منظور از «افق اعلی» محل طلوع آفتاب است.[1] خازن گفته است: جبرئیل همان‌طوری که نزد دیگر پیامبران پیشین می‌آمد، نزد پیامبر ﷺ نیز به صورت انسان می‌آمد. باری پیامبر ﷺ از او تقاضا کرد که به صورت و شکل حقیقیش خود را نشان دهد. جبرئیل دوبار خود را به صورت حقیقی به پیامبر ﷺ نشان داد، یک مرتبه در زمین و یک مرتبه در آسمان، در زمین از جانب «افق اعلی» یعنی از جهت مشرق خود را نشان داد، و آن زمانی بود که پیامبر ﷺ در غار حرا بود. جبرئیل بر او نمایان شد و دو بال خود را گسترد و مابین مشرق و مغرب را مسدود کرد، آنگاه پیامبر ﷺ بی‌هوش گشت، سپس به صورت انسان در آمد و او را در آغوش گرفت و گرد و غباری را که بر صورتش نشسته بود، پاک نمود و این همان معنی آیه‌ی ﴿ثم دنا فتدلی﴾ می‌باشد. و در «سدرة المنتهی» خود را در آسمان نشان داد. و هیچ یک از پیامبران او را به صورت فرشته ندیده‌اند، جز پیامبر ما، حضرت محمد ﷺ.[2] ﴿ثم دنا فتدلی﴾ آنگاه جبرئیل بیشتر به حضرت محمد نزدیک شد. ﴿فکان قاب قوسین أو أدنی﴾ تا این‌که به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان یا کمتر از آن به او نزدیک شد. آلوسی گفته است: منظور نزدیک شدن زیاد است. در واقع می‌خواهد بگوید: جبرئیل به معنی واقعی کلمه به او نزدیک شد.[3] ﴿فأوحی إلی عبده ما أوحی﴾ خدای عزوجل اوامر خود را به وسیله‌ی جبرئیل به بنده و فرستاده‌ی خود حضرت محمد ﷺ وحی کرد. ﴿ما کذب الفؤاد ما رأی﴾ قلب محمد ﷺ در مورد این‌که به شکل حقیقی

۱ـ قرطبی ۸۸/۱۷.

۲ـ خازن ۲۱۳/۴.

۳ـ آلوسی ۴۸/۲۷.

جبرئیل را دید، اشتباه نکرده است. ابن‌مسعود گفته است: پیامبرﷺ جبرئیل را به شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود و هر بال آن افق را مسدود می‌کرد، و رنگ‌های زیبا و مروارید و یاقوت را طوری از بالش فرو می‌ریخت که خدا می‌داند![1] ﴿أفتمارونه علی ما یری﴾ آیا در مورد آنچه در شب اسرا و معراج دیده است، با او مجادله کرده و آن را انکار می‌کنید؟ در البحر آمده است: وقتی پیامبرﷺ موضوع اسرا را اعلام کرد، قریش او را تکذیب کردند، تا این‌که بیت‌المقدس را برای آنان توصیف کرد. جمهور برآنند که آنچه پیامبرﷺ دوبار آن را مشاهده کرد و در این آیه دوبار از آن سخن رفت: ﴿ما کذب الفؤاد ما رأی﴾ و ﴿أفتمارونه علی ما یری﴾ همانا جبرئیل است. ابن‌عباس و عکرمه آورده‌اند که پیامبرﷺ با چشمان خود خدا را دیده است، اما حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها این سخن را انکار کرده و گفته است: پیامبرﷺ دوبار جبرئیل را به صورت و شکل حقیقی دیده است. آنگاه ابوحیان گفته است: درست آن است که تمام مطالب مکنون در این آیه در رابطه با جبرئیل بوده و دلیل آن فرموده‌ی ﴿و لقد رآه نزلة أخری﴾ می‌باشد که مقتضی آن است که پیامبرﷺ مرتبه‌ای دیگر او را دیده باشد.[2] ﴿و لقد رآه نزلة أخری﴾ باری دیگر پیامبرﷺ جبرئیل را به شکل فرشته دید. ﴿عند سدرة المنتهی﴾ در کنار «سدرةالمنتهی» که در آسمان هفتم نزدیک عرش قرار دارد، پیامبرﷺ او را دید. مفسران گفته‌اند: درخت «نبق» است که از ریشه‌ی آن رودبارها می‌خروشد و در طرف راست عرش قرار دارد. از این جهت به «سدرةالمنتهی» موسوم است که آگاهی خلایق و فرشتگان به آن منتهی می‌شود. و جز خدا هیچ کس از ماورای آن خبر

۱ـ اخراج از امام احمد.

۲ـ البحر ۱۵۸/۸. می‌گویم: گفته‌ی صاحب «البحر» از لحاظ دلالت قوی است، و بنا به مذهب اهل سنت پیامبرﷺ در شب معراج در آسمان‌ها خدا را با چشم دیده است و دلایلی از سنت بر اثبات این ادعا دارند. اما در مورد آیات، راجح همان مذهب جمهور است. و الله اعلم.

ندارد. در حدیث آمده است: «سپس مرا به آسمان هفتم بردند، و «سدرةالمنتهی» به نزد من آورده شد، دیدم ثمر آن مانند ﴿قلال هجر﴾ است و برگ‌هایش مانند گوش فیل است».[۱] ﴿عندها جنة المأوی﴾ در کنار «سدرةالمنتهی»، «جنةالمأوی» قرار دارد که فرشتگان و ارواح شهدا و پرهیزگاران به آن رو می‌آورند. ﴿إذ یغشی السدرة ما یغشی﴾ وقتی آن را دید که عجایبات و شگفتی‌های زیادی «سدره» را پوشانده بود. حسن گفته است: نور خدای عالمیان آن را فرا گرفته و روشن کرده بود. و ابن مسعود گفته است: پروانه‌های زرین آن را پوشانده بود.[۲] و در حدیث آمده است: «وقتی که با قدرت خدا پوششی آن راپوشاند هیچ یک از بندگان خدا قدرت توصیف زیبایی آن را ندارد».[۳] مفسران گفته‌اند: پیامبرﷺ درخت «سدرةالمنتهی» را دید که انوار خدای عزوجل آن را فرا گرفته بود، به‌طوری که هیچ کس نمی‌توانست آن را تماشا کند، و فرشتگان بسان پرندگان در پیرامون آن حلقه زده بودند و خدا را عبادت می‌کردند و همچنان که انسان‌ها در اطراف کعبه به ذکر و طواف می‌پردازد، آنها هم در اطراف «سدرةالمنتهی» تسبیح‌گویان و ثناخوانان به طواف مشغول بودند. در حدیث آمده است: «سدره را دیدم که پروانه‌های زرین و طلایی آن را پوشانده بود، و روی هر برگ آن فرشته‌ای را در حال نیایش خدا ایستاده دیدم».[۴] ﴿ما زاغ البصر﴾ دید و چشم پیامبرﷺ در این مقام و در محضر حق به چپ و راست متمایل و منحرف نشد. ﴿و ما طغی﴾ و از حدی که مشاهده کرد تجاوز نکرد. قرطبی گفته است: دید خود را جز به آیاتی که در معرض دیدش بودند، به دیگر آیات متوجه نساخت. بدین‌وسیله ادب و نزاکت پیامبرﷺ را در آن مقام توصیف کرده است؛ زیرا به چپ و راست نگاه نکرد.[۵] و خازن گفته است: هنگامی که پروردگار مقتدر

۱ـ قسمتی از حدیث شیخان است.

۲ـ روایت از مسلم.

۳ـ مسلم آن را روایت کرده است.

۴ـ ابوسعود ۱۵۷/۵.

۵ـ قرطبی ۹۸/۱۷.

متجلی شد و نورش را نمایان کرد، پیامبرﷺ در همان مقام باشکوه که خرد در آن متحیر می‌ماند، و پاها به لرزش و لغزش می‌افتند، و چشمان و دیدگان منحرف می‌شوند، توقف کرد و ایستاد.[۱] ﴿لقد رأى من آيات ربه الكبرى﴾ قسم به خدا در شب معراج، محمدﷺ عجایب ملکوت خدا را مشاهده کرد، سدرةالمنتهی و بیت‌المعمور و بهشت و دوزخ را دید و جبرئیل را در آسمان در شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود، و «رفرف» را سبز و خرم‌تر از جنت دید که افق را پوشانده بود.[۲] و دیگر دلایل عظیم را دید. امام فخر گفته است: آیه نشان می‌دهد که پیامبرﷺ در شب معراج آیات را دید، اما آن‌طور که بعضی گفته‌اند: خدا را ندید، و دلیل آن این است که داستان معراج را به رؤیت آیات خاتمه داده است. و در سوره‌ی اسراء فرموده است: ﴿لنريه من آياتنا﴾. و اگر خدا را دیده بود که از تمام آیات مهمتر است، خداوند از آن خبر می‌داد.[۳] ﴿أفرأيتم اللات و العزى و مناة الثالثة الأخرى﴾ ای گروه کفار! در مورد این خدایان که می‌پرستید یعنی لات و عزی و مناة، به ما بگویید: آیا قدرت و عظمت و اوصافی دارند که خدای مقتدر دارد؟ تا گمان ببرید آنها خدا می‌باشند؟ خازن گفته است: اسامی بت‌های مورد پرستش آنها این بود که ذکر شد. و از اسماء خدا برای آنها اسم ساخته بودند: از «الله» لات و از «عزیز» عزی ساخته بودند. لات در طایف و عزی در غطفان بود که خالدبن ولید آن را شکست. و مناة نام بت خزاعه بود که مردم مکه آن را پرستش می‌کردند.[۴] ﴿ألكم الذكر و له الأنثى﴾ توبیخ و سرزنش است. یعنی ای گروه مشرکان! آیا برای خود فرزند مذکر انتخاب می‌کنید که دوست داشتنی است و برای خدا نوع مذموم یعنی مؤنث قرار می‌دهید؟ ﴿تلك إذا قسمة ضيزى﴾ این تقسیمی است ظالمانه و

۱ـ خازن ۲۱۶/۴.

۲ـ بخاری از ابن مسعود روایت می‌کند که پیامبرﷺ «رفرف» سبز و خرم را با چشمان خود دید که افق را پر کرده بود.

۳ـ تفسیر کبیر ۷۴۰/۷.

۴ـ خازن ۲۱۸/۴.

غیر عادلانه؛ چون برای خدا چیزی قرار داده‌اید که خود از آن متنفرید. رازی گفته است: آنها نگفته‌اند ما دارای پسر و خدا دارای دختر است، بلکه دختر را به خدا نسبت دادند. که خود از آن بیزار بودند. همان‌طور که فرموده است: ﴿و یجعلون لله ما یکرهون﴾. پس وقتی دختر را به خدا نسبت دهند، تقسیمی غیر عادلانه تحقق می‌پذیرد.[1] ﴿إن هی إلا أسماء سمّیتموها أنتم و آباؤکم﴾ این بت‌ها جز اسم‌های بی‌معنی چیزی نیستند؛ چون نه ضرری می‌رسانند و نه نفعی و شما و پدرانتان آنها را خدا نام نهاده‌اید؛ چرا که آنها جماداتی بیش نیستند. ﴿ما أنزل الله بها من سلطان﴾ خدا در مورد حقانیت آنها دلیل و برهانی نازل نکرده است. ﴿إن یتبعون إلا الظن و ما تهوی الأنفس﴾ در پرستش آنها فقط از گمان و اوهام پیروی می‌کنید و از آرزوی نفسانی که شیطان آن را برایتان آراسته است پیروی می‌کنید. ﴿و لقد جاءهم من ربهم الهدی﴾ وانگهی در مورد این‌که بت‌ها خدا نیستند از جانب خدا بیان قطعی و دلیل یقینی بر آنان نازل شده است، و جز خدا هیچ کس شایسته‌ی پرستش نیست. ابن جوزی گفته است: آیه متضمن تعجب از حال آنها می‌باشد که بعد از روشنی دلایل هنوز عبادت و پرستش آنها را رها نکرده‌اند.[2] ﴿أم للإنسان ما تمنّی﴾ فراهم شدن تمام خواسته‌های انسان ممکن نیست تا امید به شفاعت بت‌ها را داشته باشد. صاوی گفته است: منظور انسان کافر است و این آیه بر افرادی منطبق است که به منظور طلب دنیای فانی به غیر خدا پناه می‌آورند و در طلبش از هوی و هوس پیروی می‌کنند، پس تمام آرزویشان فراهم نمی‌شود، و پیروی کردن از هوی و هوس خفت و خواری است.[3] ﴿فللّه الآخرة و الأولی﴾ به‌طور کلی ملک از آن خدا می‌باشد، به هرکس بخواهد عطا می‌کند و از هر کس که بخواهد دریغ می‌دارد؛ زیرا دارنده‌ی دنیا و آخرت

۱ـ تفسیر کبیر ۷۴۳/۷.
۲ـ ابن جوزی ۷۴/۸.
۳ـ صاوی ۱۳۹/۴.

است و موضوع آن‌طور نیست که انسان آن را آرزو می‌کند، بلکه خدا به آن‌که از هدایت او پیروی کرده و هوی را ترک نماید عطا می‌کند. آنگاه این مطلب را تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿و کم من ملك فی السموات﴾ بسی از فرشتگان پاک سرشت در آسمان‌ها هستند. ﴿لاتغنی شفاعتهم شیئا﴾ که با وجود بلندی مقام و منزلتشان، شفاعت آنان برای احدی سودمند نیست مگر با اجازه‌ی خدا، پس بت‌ها با آن همه حقارت چگونه شفاعت می‌کنند؟! ﴿إلا من بعد أن یأذن الله لمن یشاء و یرضی﴾ مگر بعد از این‌که خدا اجازه‌ی شفاعت برای اهل توحید بدهد و خود از آنان راضی شود که در آن حالت به فرشتگان اجازه می‌دهد برای آنان شفاعت کنند. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿و لایشفعون إلا لمن ارتضی﴾. ابن‌کثیر گفته است: وقتی که وضعیت برای فرشتگان مقرب درگاه خدا چنین است، پس شما ای نادانان! چگونه امیدوارید که بت‌ها و شریک‌ها در نزد خدا برای شما به شفاعت برخیزند؟[1] بعد از آن از گمراهی مشرکین خبر داده و می‌فرماید: ﴿إن الذین لایؤمنون بالآخرة﴾ آنان که حشر و جزا را تصدیق نمی‌کنند، ﴿لیسمون الملائکة تسمیة الأنثی﴾ گمان می‌برند که ملائک دختران خدا می‌باشند. ﴿و ما لهم به من علم﴾ و اصلاً به آنچه می‌گویند آگاهی ندارند؛ زیرا شاهد خلق ملائک نبوده‌اند و از جانب خدا هم دلیل و برهانی برایشان نیامده است. ﴿إن یتبعون إلا الظن﴾ در این گفتار و اوهام باطل فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنند. ﴿و إن الظن لایغنی من الحق شیئا﴾ و گمان هیچ سودی ندارد و هرگز جانشین حقیقت نمی‌شود. ﴿فأعرض عمن تولی عن ذکرنا﴾ پس، از آن مشرکان که از ایمان آوردن و پذیرش قرآن سرباز زده‌اند روی برتاب و دوری کن. ﴿و لم یرد إلا الحیاة الدنیا﴾ از آنهایی دوری کن که جز دنیا و نعمت‌های ناپایدار آن و بهره‌گیری از لذایذ زودگذر، هدف و مرامی ندارند. ابوسعود گفته است: منظور نهی از دعوت کردن

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/ ۴۰۱.

کسی است که از کلام خدا روی برتافته است، و این‌که نباید به چنین فردی اهمیتی قایل شد؛ زیرا هرکس از موارد مذکور روبرتابد و در دنیا مستغرق شود، به‌طوری که دنیا به صورت یگانه هدف و آخرین مقصودش درآید، دعوت به سوی دین خدا جز دشمنی و لجبازی و اصرار بر ناروایی چیزی در او نمی‌افزاید.[۱] ﴿**ذلك مبلغهم من العلم**﴾ نهایت علم و غایت و هدف درکشان این است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهند. ﴿**إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله و هو أعلم بمن اهتدى**﴾ خدا به حال و وضع هر دو گروه، گمراهان و هدایت‌شدگان آگاهتر است، و مطابق عملشان به آنها کیفر یا پاداش می‌دهد. ﴿**ولله ما فى السموات و ما فى الأرض**﴾ تمام موجودات عالم از آن او می‌باشند و خدا آنها را به وجود آورده است و همو در جهان هستی دخل و تصرف می‌کند و هیچ‌کس در آن ملکیت یا دخل و تصرفی ندارد؛ چرا که خود آن را هستی داده است. ﴿**ليجزى الذين أساؤوا بما عملوا**﴾ تا تبهکار را در مقابل تبهکاریش مجازات کند. ﴿**و يجزى الذين أحسنوا بالحسنى**﴾ و پاداش بهشت را در مقابل اعمال نیک به نیکوکار بدهند. ابن‌جوزی گفته است: آیه که صورت جمله معترضه بین آیه‌ی اول و آیه‌ی ﴿**ليجزى الذين أساؤوا**﴾ را دارد، از قدرت و وسعت ملک خدا خبر می‌دهد و بیانگر آن است که خداوند کاملاً به حال «محسن» و «خطاکار» آگاه است و هر کدام را بر اساس عملکردشان پاداش می‌دهد، و فقط وقتی توانایی مجازات دو گروه را دارد که ملکش وسیع و گسترده باشد.[۲] بعد از آن صفات پرهیزگاران را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**الذين يجتنبون كبائر الإثم و الفواحش**﴾ آنان که از پلشتی‌ها دوری می‌جویند. فاحشه آن است که زشتی آن از لحاظ عقل و شرع به نهایت رسیده باشد از قبیل زنا و عقد کردن همسر پدر، که فرموده است: ﴿**و لاتقربوا الزنا إنه كان فاحشة**﴾ و ﴿**و لاتنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء إلا ما قد سلف إنه كان فاحشة و مقتا و ساء سبيلا**﴾.

۱ـ ابوسعود ۱۶۰/۵.

۲ـ ابن جوزی ۷۵/۸.

﴿إلا اللمم﴾ جز گناهان ناچیز و کوچک. قرطبی گفته است: گناهان کوچکی داریم که جز افرادی که در عصمت خدا قرار دارند، بقیه از وقوع در آن در امان نیستند. مانند: بوسه و چشمک زدن و نظر.[۱] در حدیث آمده است: «خدای عزوجل نصیب و سهم زنا را بر (اعضای) بنی‌آدم مقرر داشته و به‌طور یقین مرتکب آن می‌شود. پس زنای چشم‌ها عبارت است از نظر کردن. و زنای زبان عبارت است از گفتن سخن ناروا و نفس آرزو و اشتها می‌کند و فرج آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند».[۲] اگر انسان از گناهان بزرگ دوری جوید خدا به لطف و کرم خود گناهان کوچکش را می‌بخشد. که فرموده است: ﴿إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم﴾ اگر از گناهان بزرگ دوری جوئید، گناهان کوچک شما را می‌بخشاییم.[۳] ﴿إن ربك واسع المغفرة﴾ خدای متعال بخشاینده‌ی گناهان و ستّار عیوب است، انجام‌دهنده‌ی عملی را می‌بخشاید که توبه کند.[۴] بیضاوی گفته است: شاید آوردن این بیان بعد از تهدید تبهکاران و مژده دادن به نیکوکاران به این سبب باشد که مرتکبان گناهان کبیره از رحمت خدا نومید نشوند. و گمان وجوب عقاب از جانب خدا نرود.[۵] ﴿هو أعلم بكم إذ أنشأكم من الأرض﴾ خدا قبل از شما و از همان زمان خلق پدرتان، آدم از خاک، به احوالتان آگاه بوده است. ﴿و إذ أنتم أجنة فی بطون أمهاتکم﴾ و از همان هنگام که به صورت جنین در رحم مادرانتان بودید، بنابراین خدا می‌دانست که چه کسی پرهیزگار و کدام یک شقی است؟ و می‌دانست مؤمن کیست و کافر کدام است؟ و نیک و بد را نیک می‌شناخت، می‌دانست چکار می‌کنید و سرانجامتان به کجا می‌کشد؟

۱ـ قرطبی ۱۰۶/۱۷.
۲ـ بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.
۳ـ خازن آورده است: که از حضرت عمر و ابن‌عباس روایت شده است: در اسلام گناه کبیره نیست؛ یعنی در صورت استغفار گناه کبیره‌ای وجود نخواهد داشت. و گناه صغیره اگر بر آن اصرار ورزیده شود، تبدیل به گناه کبیره می‌گردد؛ یعنی «کبیره» با استغفار پاک می‌شود و «صغیره» با اصرار بر آن کبیره می‌شود.
۴ـ مختصر ۴۰۳/۳.
۵ـ بیضاوی ۱۷۳/۴.

﴿فلا تزکوا أنفسکم﴾ پس خودتان را پاک مشمارید و خود را مدح و ستایش نکنید، و خود را به کمال و پرهیزگاری نستایید؛ زیرا نفس پست است و وقتی از آن تمجید کنید، مغرور و متکبر می‌شود. ابوحیان گفته است: آن را به پاکی و دوری از معاصی نسبت ندهید و آن را ثناگو نباشید؛ زیرا خدا قبل از بیرون آمدنتان از پشت آدم و شکم مادرانتان از پاک و پرهیزگار آگاه بوده و هست.[1] ﴿هو أعلم بمن اتقی﴾ خدا از آنکه در نهان و عیان اخلاص دارد و از خدایش می‌ترسد، باخبر است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ ٱلَّذِي تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾ وَ أَعْطَىٰ قَلِيلاً وَ أَكْدَىٰ ﴿٣٤﴾ أَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ ﴿٣٥﴾ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَ أَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ ٱلْجَزَاءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿٤٢﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا ﴿٤٤﴾ وَ أَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿٤٦﴾ وَ أَنَّ عَلَيْهِ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُخْرَىٰ ﴿٤٧﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾ وَ أَنَّهُۥ أَهْلَكَ عَاداً ٱلْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾ وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ ﴿٥١﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَىٰ ﴿٥٢﴾ وَ ٱلْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿٥٣﴾ فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿٥٥﴾ هَٰذَا نَذِيرٌ مِنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰ ﴿٥٦﴾ أَزِفَتِ ٱلْآزِفَةُ ﴿٥٧﴾ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾ أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾ وَ تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾ وَ أَنتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾ فَاسْجُدُوا لِلهِ وَ ٱعْبُدُوا ﴿٦٢﴾﴾



۱ـ البحر المحیط ۸/۱٦٥.

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که در آیات پیشین ابلهی و گمراهی مشرکین را در مورد پرستش بت‌ها یادآور شد و مؤمنان و تبهکاران را از هم جدا و متمایز ساخت، در اینجا از نوعی مخصوص از تبهکاران سخن به میان آورده است و به منظور یادآوری مشرکین مبنی بر این‌که خدا از دشمنان و تکذیب‌کنندگان انتقام می‌گیرد، سوره‌ی شریف را به یادآوری عذاب وارده بر تکذیب‌کنندگان پیشین خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿أكدى﴾ بخشش و عطا را قطع کرد. «اکدی» یعنی کسی که چاهی حفر کند سپس به صخره‌ای برسد و نتواند حفر آن را ادامه بدهد. سپس عرب آن را برای کسی به‌کار بردند که بخششی را انجام بدهد ولی آن را به اتمام نرساند، و نیز به معنی کسی است که چیزی را طلب کند اما تا آخر آن را دنبال نکند. حطیئه می‌گوید:

فأعطی قلیلاً ثم أکدی عطاءه و من یبذل المعروف فی الناس یُحمد[1]

﴿أقنى﴾ به اندازه‌ی کفایت به او عطا کرد و او را راضی نمود. جوهری می‌گوید: «قنی الرجلَ یقنی» همانند «غنی، یغنی» است؛ یعنی خداوند اندازه‌ای از مال و ثروت را به او داد که او را راضی و خشنود نمود.[2] ﴿الشعرى﴾ ستاره‌ای پرنور که در زمان شدت یافتن گرما بعد از جوزاء طلوع می‌کند. ﴿أزفت﴾ نزدیک شد. کعب بن زهیر می‌گوید:

بان الشباب و هذا الشیب قد أزفا ولا أریٰ لشبابٍ بائنٍ خلفا[3]

«جوانی رفت و پیری از راه رسید، و فکر نمی‌کنم که عُمر جوانی جانشینی داشته باشد».

«آزفه» به معنی روز قیامت است. وجه تسمیه‌ی قیامت به «آزفه» این است که آن روز به زودی فرا خواهد رسید. ﴿سامدون﴾ به لهو و لعب پرداختند. «سمود» به معنی لهو و لعب است.

۱ـ البحر المحیط ۱۵۵/۸.

۲ـ تفسیر قرطبی ۱۱۹/۱۷.

۳ـ البحر المحیط ۱۵۵/۸.

سبب نزول: آورده‌اند: «ولید بن المغیره» در مجلس پیامبر نشست و به نصیحتش گوش فرا داد و تحت‌تأثیر قرارگرفت و نزدیک بود مسلمان شود، یک نفر از مشرکین او را سرزنش کرد و بر او عیب و ایراد گرفت وگفت: آیا دین پدران خود را رها کرده و آنها را گمراه می‌دانی وگمان می‌بری که آنها در دوزخ می‌باشند؟! ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. آنگاه آن مرد به او تضمین داد که اگر مقداری از ثروتش را به او بدهد و به شرک برگردد عذاب خدا را به جای او تحمل می‌کند. پس قسمتی از مال را به او عطا کرد. اما از دادن بقیه سرباز زد، آنگاه آیه‌ی ﴿**أفرأیت الذی تولی و أعطی قلیلا و أکدی**﴾ نازل شد.(۱)

تفسیر: ﴿**أفرأیت الذی تولی**﴾ آیا دیدی آن نابکار گناهکار را که از ایمان آوردن و پیروی کردن از هدایت سرباز زد؟ ﴿**و أعطی قلیلا و أکدی**﴾ و مقداری ناچیز از مال را به رفیقش داد که او را سرزنش و لومه کرده بود. سپس از دادن بقیه امتناع ورزید. مجاهد گفته است: در مورد ولیدبن مغیره نازل شده است.(۲) ﴿**أعنده علم الغیب فهو یری**﴾ آیا از امور غیب خبر دارد تا بداند رفیقش به جای او عذاب را تحمل می‌کند؟ ﴿**أم لم ینبأ بما فی صحف موسی**﴾ یا مطالب مندرج در تورات موسی به او نرسیده است؟ ﴿**و إبراهیم الذی وفی**﴾ یا از مطالب مندرج در صحف ابراهیم خبری به او نرسیده است، ابراهیمی که در اطاعت خدا و تبلیغ رسالت وفادار بود؟

حسن گفته است: خدا هر فرمانی را به او داد به آن وفا و عمل کرد. مانند گفته‌ی ﴿**وإذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات فأتمهن**﴾. ﴿**ألا تزر وازرة وزر أخری**﴾ هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و هیچ کس در مقابل تبهکاری دیگری مؤاخذه نمی‌شود. آیه گمان فردی را رد می‌کند که تصور می‌کرد گناه دیگری را به عهده می‌گیرد. مانند

۱ـ تفسیر کبیر ۷/۷۶۴.

۲ـ به سبب نزول سابق مراجعه شود.

گفته‌ی ﴿و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم﴾. ﴿و أن لیس للإنسان إلا ما سعی﴾ انسان جز نتیجه‌ی سعی و تلاش خود ثمری نمی‌چیند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی همان‌طور که گناه دیگری را به عهده نمی‌گیرد، همان‌طور هم جز پاداش عمل خود چیزی برایش فراهم نمی‌شود.[1] ﴿و أن سعیه سوف یری﴾ و در روز قیامت عملش بر او عرضه خواهد شد و در ترازوی اعمال خود آن را خواهد دید. خازن گفته است: آیه متضمن مژده برای مؤمن است. بدین معنی خدای متعال اعمال نیک مؤمن را به او نشان می‌دهد تا شاد و مسرور شود. و کافر را در مقابل اعمال زشتش کیفر می‌دهد تا اندوهش افزون گردد.[2] ﴿ثم یجزاه الجزاء الأوفی﴾ سپس در مقابل عملش به پاداش کامل و تام نایل می‌آید، و این هم برای کافر وعید است و برای مؤمن وعده. ﴿و أن إلی ربك المنتهی﴾ و همانا سرانجام همه چیز نزد او می‌رود و همو پاداش و کیفر می‌دهد. بعد از آن خداوند متعال به بیان آثار قدرت خود پرداخته و می‌فرماید: ﴿و أنه هو أضحك و أبكی﴾ همو شادی و سرور و اندوه و غم را خلق کرده است، در دنیا بعضی شاد و بعضی غمگین می‌شوند. مجاهد گفته است: بهشتیان را مسرور و دوزخیان را گریان کرده است.[3] ﴿و أنه هو أمات و أحیا﴾ و همو مرگ و زندگی را خلق کرده است. پس فقط او مرگ و زندگی را در قبضه‌ی قدرت دارد و بس. از این رو ﴿هو﴾ را تکرار کرده است تا نشان دهد که این عمل به خدا اختصاص دارد. ﴿و أنه خلق الزوجین الذکر و الأنثی﴾ و همو دو صنف مذکر و مؤنث را از میان اولاد آدم و تمام جانداران خلق کرد. خازن گفته است: منظور این است که خدا قادر است دو ضد و نقیض را در یک محل ایجاد کند. خنده و گریه، و مرگ و زندگی، مذکر و مؤنث... و این امری است که خرد خردمندان بدان

۱ـ مختصر ۳/۴۰۳.
۲ـ خازن ۴/۲۲۳.
۳ـ البحر ۸/۱۶۸.

پی نمی‌برد، بلکه ناشی از قدرت خدا می‌باشد، نه عمل طبیعت. و نیز یادآور کمال قدرت خدا می‌باشد؛ زیرا نطفه یک چیز است وانگهی خدا از آن اندام‌های مختلف و طبایع متباین و مذکر و مؤنث را خلق می‌کند که نشانگر شگفتی صنعت و کمال قدرتش می‌باشد.[۱] از این رو فرموده است: ﴿من نطفة إذا تمنى﴾ یعنی مذکر و مؤنث را از نطفه‌ای که از پشت مرد می‌جهد و در رحم زن ریخته می‌شود، خلق کرده است. ﴿و أن علیه النشأة الأخرى﴾ و آفرینش دوباره‌ی انسان برای حساب و جزا و زنده کردن آنها بعد از مرگ در قبضه‌ی قدرت او می‌باشد. در البحر آمده است: چون کفار این بازگشت را انکار می‌کردند، در مورد آن مبالغه و تأکید کرده و گفته است: ﴿علیه﴾ که انگار گفته است: آن را بر خود واجب کرده است.[۲] ﴿و أنه هو أغنى و أقنى﴾ و همانا خدا هر کس را که بخواهد غنی و بی‌نیاز می‌کند و هر کس را که بخواهد فقیر و بینوا می‌کند.[۳] ابن‌عباس گفته است: یعنی خدا به بنده عطا می‌کند و او را راضی می‌نماید. انسان را بی‌نیاز می‌کند و او را خشنود می‌گرداند. ﴿و أنه هو رب الشعرى﴾ خدا مالک و پروردگار ستاره‌ی درخشانِ موسوم به شعری می‌باشد که آن را پرستش می‌کردند. ابوسعود گفته است: یعنی خدا پروردگار معبود آنها می‌باشد، یکی از اشراف قبیله‌ی خزاعه به نام «ابوکبشه» پرستش آن ستاره را برای آنان مرسوم کرد.[۴] ﴿و أنه أهلك عاداً الأولى﴾ و همانا خدا قوم قدیمی عاد را نابود کرد که «هود» را به پیامبری آنها گماشت. قوم عاد پرقدرت‌ترین و سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین بندگان خدا بودند. خدا آنها را به طوفان پی‌درپی و ویرانگر نابود کرد. بیضاوی گفته است: از این رو به «عاد اولی» یعنی قدیمی و پیشین موسوم شدند که اولین ملتی بودند که بعد از قوم نوح نابود شدند.[۵] ﴿و ثمود فما أبقى﴾ و قوم ثمود را نیز نابود کرد و حتی یک

۱ـ تفسیر خازن ۲۲۴/۴. ۲ـ البحر المحیط ۱٦٨/٨.

۳ـ این نظر ابن زید است و سپس ﴿یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر﴾ را خواند.

۴ـ ابوسعود ۱٦٣/۵. ۵ـ بیضاوی ۱۷۴/۴.

نفر از آنها را باقی نگذاشت. **﴿و قوم نوح من قبل﴾** و قوم نوح را قبل از عاد و ثمود نابود کرد. **﴿إنهم كانوا هم أظلم و أطغى﴾** که از دو قوم دیگر ستمگرتر و یاغی‌تر و سرکش‌تر بودند. در البحر آمده است: نسبت به نوح بی‌اندازه موذی و کله‌شق و سرکش بودند و او را تا مرز مرگ کتک زدند و تحت‌تأثیر دعوتش قرار نگرفتند. قتاده گفته است: نه صد و پنجاه سال آنها را به دین خدا خواند. هر نسل که نابود می‌شد نسلی دیگر پا به عرصه‌ی هستی می‌نهاد. تا جایی که پدر دست پسرش را می‌گرفت و او را پیش نوح می‌برد تا پسر را از نوح برحذر بدارد و می‌گفت: پسرم وقتی در سن تو بودم پدرم مرا پیش این مرد می‌آورد و می‌گفت: زینهار او را تصدیق نکنی. بزرگ به کافری می‌مرد و کوچک در حالی که کینه‌ی نوح را در دل داشت بزرگ می‌شد.[1] **﴿و المؤتفكة أهوى﴾** دهات قوم لوط را فرو انداخت و بعد از این‌که آن را به آسمان برد به زمین فرو انداخت و زیرو روکرد؛ یعنی جبرئیل آن را به طرف آسمان بالا برد و سپس آن را فرو انداخت. **﴿فغشاها ما غشىّ﴾** و انواع عذاب را بر آن دو شهر پوشاند. بدین ترتیب آنها را از عذاب می‌ترساند، و مصیبت وارده بر آنان را تعمیم می‌دهد. در البحر آمده است: «المؤتفكة» عبارت است از شهرهای قوم لوط، از این جهت به این نام موسوم شد که با ساکنانش زیر و رو شد، جبرئیل‌عليه‌السلام آن را از زمین بلند کرد و بر زمین انداخت، سپس سنگ‌هایی از سجیل بر آنان فرو بارید. و معنی **﴿فغشاها ما غشىّ﴾** همین است.[2] **﴿فبأى آلاء ربك تتمارى﴾** پس ای انسان عاقل! در مورد کدام یک از نعمت‌های دال بر یگانگی و قدرت خدا شک و تردید داری و آن را تکذیب می‌کنی؟! **﴿هذا نذير من النذر الأولى﴾** محمدﷺ هم مانند دیگر فرستادگان برحذر دارنده می‌باشد. و از جنس برحذر دارندگان پیشین است. و خوب می‌دانید چه بلایی به سر تکذیب‌کنندگان آمد؟ **﴿أزفت الآزفة﴾** روز رستاخیز نزدیک شده است.

۱ـ البحر ۸/ ۱۷۰.
۲ـ همان مرجع قبلی.

قرطبی گفته است: به خاطر نزدیکی فرا رسیدن و تحققش به «آزفه» موسوم شده است.(۱) ﴿لیس لها من دون الله کاشفة﴾ هول و هراس و سختی‌هایش خلق را فرا می‌گیرد و جز خدا هیچ‌کس قدرت دفع و برطرف کردن آن را ندارد. ﴿أفمن هذا الحدیث تعجبون﴾ استفهام برای توبیخ و سرزنش و تمسخر است. یعنی ای جماعت مشرکین! آیا از این قرآن تعجب می‌کنید و آن را به تمسخر و استهزا می‌گیرید. ﴿و تضحکون و لاتبکون﴾ در موقع شنیدن آن می‌خندید و از شنیدن انذار و تهدیدهایش گریه و شیون سر نمی‌دهید؟ چرا که حق بود از فرط اندوه و افسوس بر تقصیراتی که دارید به جای اشک خون گریه کنید! ﴿و أنتم سامدون﴾ وانگهی غافل و از خود بی‌خبر هستید؟ ﴿فاسجدوا لله و اعبدوا﴾ برای خداکه شما را هستی داده است سر سجده بر زمین بنهید، و فقط او را پرستش کنید. لات و عزی و مناة و شعری را پرستش نکنید؛ چون خدا یگانه و یکتا و فریادرس است، و جز او هیچ‌کس شایسته‌ی پرستش و سجود و عبادت نیست.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فأوحی إلی عبده ما أوحی﴾، ﴿إذ یغشی السدرة ما یغشی﴾ و ﴿فغشاها ما غشی﴾ متضمن ابهام است و مراد از آن تعظیم و تهویل می‌باشد.

۲ـ ﴿و النجم إذا هوی ... و ما ینطق عن الهوی﴾ متضمن جناس است.

۳ـ ﴿أضحك و أبكی﴾، ﴿أمات و أحیا﴾، ﴿ضل و اهتدی﴾، ﴿الآخرة و الأولی﴾ و ﴿تضحکون و لاتبکون﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۴ـ ﴿لیجزی الذین أساؤوا بما عملوا و یجزی الذین أحسنوا بالحسنی﴾ متضمن مقابله و اطناب است.

۵ـ ﴿ألکم الذکر و له الأنثی تلك إذاً قسمة ضیزی﴾ مراد از استفهام، توبیخ و بی‌خرد انگاشتن آنها می‌باشد.

۱ـ قرطبی ۱۷/۱۲۲.

۶ـ ﴿أغنی ... و أقنی﴾ شامل جناس ناقص است.

۷ـ ﴿أزفت الآزفة﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۸ـ ﴿فاسجدوا لله و اعبدوا﴾ عطف عام بر خاص است.

۹ـ در ﴿أفرأیتم اللات و العزی و مناة الثالثة الأخری، ألکم الذکر و له الأنثی﴾ و ﴿أفمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لاتبکون و أنتم سامدون﴾ فواصل رعایت شده است.

یادآوری: بت‌های مورد پرستش مشرکین زیاد بودند، تقریبا به سی صد و شصت بت می‌رسیدند و اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه پیامبرﷺ آنها را شکست. مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبرﷺ خالدبن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد در موقع شکستن آن می‌گفت:

یا عزی کفرانك لاسبحانك　　　إنـی رأیت الله قـد أهـانك

«ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که خدا تو را خوار کرده است».

و با فتح مکه زمان بت‌پرستی سر آمد...



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی قمر از سوره‌های مکی می‌باشد و اصول عقاید اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و از اول تا آخر به شدت بر تکذیب‌کنندگان قرآن می‌تازد. فضای حاکم بر این سوره فضای تهدید و انذار است، و اشکال گوناگونی از عذاب و هلاکت به نمایش می‌گذارد.

* سوره با یادآوری همان «معجزه‌ای که در جهان هستی به وقوع پیوست» یعنی معجزه‌ی انشقاق ماه شروع شده است، که از معجزات متعدد سرور کائنات ﷺ است. این معجزه زمانی به وقوع پیوست که مشرکین از او خواستند معجزه‌ای روشن و دال بر صدق خود را ارائه دهد و مخصوصاً از ایشان خواستند که در مقابل دیدگان آنها ماه را دو نیم کند تا بر رسالت او گواهی دهند، اما با وجود این از در دشمنی و مخالفت درآمدند: ﴿اقتربت الساعة وانشق القمر * و إن یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر...﴾.

* بعد از آن به بحث درباره‌ی بیم و هراس و شداید قیامت رو آورده، و آن را به شیوه‌ای هراس‌انگیز بیان کرده است که حس و شعور را به شدت تکان می‌دهد و ترس و اضطرابِ آن روز مخوف را در نهاد انسان ایجاد می‌کند: ﴿فتول عنهم یوم یدع الداع إلی شيء نکر * خشعا أبصارهم یخرجون من الأجداث کأنهم جراد منتشر * مهطعین إلی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر﴾.

* و بعد از بحث درباره‌ی کفار مکه، سرنوشتِ تکذیب‌کنندگان، و انواع عذاب و دمار نازل شده بر آنان را به میان آورده و موضوع را با داستان قوم نوح شروع کرده و گفته

است: ﴿كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر...﴾.

* به دنبال آن داستان گردنکشان ستمگرِ ملت‌های پیشین را آورده است که پیامبران خود را تکذیب نموده و به سبب آن خدا آنان را به شکلی فجیع نابود کرد و آثار آنها را از بیخ و بن برکند. آیات در مورد قوم عاد و ثمود و قوم لوط و فرعون و دیگر طاغیان سرکش را به تفصیل بازگفته و عذاب گوناگونی را که بر آنان وارد شد، یادآور می‌شود.

* بعد از نشان دادن این مناظر دردناک ـ مناظر عذاب و آزار ـ که بر سر تکذیب‌کنندگانِ پیامبر ﷺ آمد، قریش را مخاطب قرار داده و آنان را از چنان سرانجامی، بلکه شدیدتر و دردناک‌تر از آن برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿سیهزم الجمع و یولون الدبر * بل الساعة موعدهم و الساعة أدهی و أمر...﴾.

* و سوره بعد از یادآوری سرانجام شقاوتمندان تبهکار، طبق روش قرآن در مورد جمع ترغیب و ترهیب به اسلوبی شگفت‌انگیز، با بیان سرانجام نیکبختان پرهیزگار خاتمه یافته و می‌فرماید: ﴿إن المتقین فی جنات و نهر * فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾ وَ إِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ﴿٣﴾ وَ لَقَدْ جَاءَهُم مِّنَ الْأَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ﴿٥﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ ﴿٦﴾ خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾ مُّهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْمَاءُ

عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿۱۲﴾ وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ ﴿۱۳﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرَ ﴿۱۴﴾ وَ لَقَد تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ ﴿۱۵﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿۱۶﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ ﴿۱۷﴾ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿۱۸﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾ تَنزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنقَعِرٍ ﴿۲۰﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿۲۱﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ ﴿۲۲﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿۲۳﴾ فَقَالُوا أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ﴿۲۴﴾ أَءُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿۲۵﴾ سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ﴿۲۶﴾ إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ ﴿۲۷﴾ وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿۲۸﴾ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿۳۰﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴿۳۱﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ ﴿۳۲﴾﴾



معنی لغات: ﴿**الأجداث**﴾ جمع جدث به معنی قبر است. ﴿**مهطعین**﴾ شتابان. «أهطع فی سیره» یعنی با عجله راه رفت. ﴿**منهمر**﴾ «انهمر الماء» باران به شدّت بارید. ﴿**دسر**﴾ میخ‌هایی که در ساخت کشتی به‌کار می‌روند. جمع آن «دِسار» است، همچنان که «کُتب» جمع «کتاب» است. در «الصحاح» آمده است که «دسار» مفرد «دُسُر» است و آن طنابی است که با آن بادبان‌های کشتی را محکم می‌کنند. عده‌ای نیز می‌گویند به معنی میخ می‌باشد.[1] ﴿**مدّکر**﴾ پندپذیر، ترسان. در اصل «مذتکر» بوده است، «تاء» تبدیل به «دال» شده و در «ذال» دغم گردیده است. ﴿**صرصرا**﴾ باد پر سر و صدا، نعره‌کش و سرد. ﴿**أعجاز**﴾ جمع عجز به معنی دنباله و قسمت آخر هر چیز است، دُم. ﴿**منقعر**﴾

۱ـ صحاح مادهی «دسر».

از بیخ کنده شده. «قعرت الشجرة» یعنی درخت را از بیخ برکندم. ﴿سعر﴾ دیوانگی. «ناقة مسعورة» یعنی شتری که از شدّت خوشحالی و شادمانی دیوانه شده است. ﴿أشر﴾ ناسپاس. «رجل أشر» یعنی انسانی که کفران نعمت می‌کند.

تفسیر: **﴿اقتربت الساعة و انشق القمر﴾** قیامت نزدیک و ماه دو نیم شد. **﴿و إن یروا آیة یعرضوا﴾** و اگر کفار قریش نشانه‌ی آشکار و معجزه‌ی قطعی و درخشان و دال بر صدق حضرت محمد ﷺ را مشاهده کنند، از ایمان روبرمی‌تابند. **﴿و یقولوا سحر مستمر﴾** و می‌گویند: این سحری است دائمی که محمد به وسیله‌ی آن ما را سحر زده می‌کند. مفسران گفته‌اند: کفار مکه به حضرت رسول ﷺ گفتند: اگر راست می‌گویی ماه را دو نیم کن. آنها وعده دادند که اگر چنان کند ایمان بیاورند. ماه به شب چهارده رسیده بود، پیامبر ﷺ از خدا مسألت کرد که قدرتی به او عطا کند تا بتواند درخواست آنها را برآورده نماید، آنگه ماه دو نیم شد، نصف آن روی کوه صفا و نصف دیگرش روی کوه قیقعان در مقابل آن قرار گرفت، به‌طوری که دیدند کوه حرا در بین آن دو قرار دارد. آنگاه گفتند: محمد ما را سحر کرده، آنگاه گفتند: صبر کنید تا بادیه‌نشینان بیایند، پس اگر از انشقاق آن خبر دادند معلوم می‌شود درست است وگرنه محمد ﷺ در مقابل ما به سحر متوسل شده است. بادیه‌نشینان آمدند و خبر انشقاق ماه را دادند، آنگاه ابوجهل و مشرکان گفتند: این سحری است دائمی. آنگاه خدا آیه‌ی **﴿اقتربت الساعة و انشق القمر * و إن یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر﴾**.[1] خازن گفته است: انشقاق ماه از جمله معجزات نمایان و دلایل درخشان حضرت محمد ﷺ است و حدیث شیخان از انس بر آن دلالت دارد، آنجا که آورده است: «مردم مکه از پیامبر ﷺ درخواست کردند که

۱ـ این قول جمهور مفسران است و از ابن‌عباس و انس و ابن عمر نیز روایت شده است. و بعضی گفته‌اند: ماه در روز قیامت دو نیم می‌شود. ابن جوزی گفته است: این نظر شاذی است.

معجزه‌ای برای آنها ارائه دهد. پیامبرﷺ دوبار معجزه‌ی انشقاق ماه را ارائه داد». ابن مسعود نیز روایت می‌کند که «در زمان رسول خداﷺ ماه دوبار شکاف برداشت و پیامبرﷺ فرمود: گواه باشید».(۱) و نیز از جبیر بن معطم روایت است: «در زمان پیامبرﷺ ماه دو نیم شد، و به صورت دو قسمت درآمد. قریش گفتند: محمد سحر ارائه داده است. لذا بعضی گفتند: اگر به ما سحر ارائه داده باشد، نمی‌تواند به تمام مردم سحر ارائه بدهد. کاروانی‌ها خبر می‌دادند که آنها هم آن را دیده‌اند، اما قریش آنها را تکذیب می‌کردند».(۲) این احادیث صحیح در کنار گواهی قرآن در مورد این معجزه‌ی بزرگ وارد شده‌اند و به روشن‌ترین وجه بر اثبات و امکان آن دلالت می‌کنند به گونه‌ای که هیچ مؤمنی در مورد آن شک و تردیدی ندارد. و عده‌ای نیز گفته‌اند: در روز قیامت ماه منشق می‌شود. اما این نظری است باطل و قابل اثبات نیست؛ زیرا مفسران برخلاف آن اجماع دارند، و نیز خدا آن را به لفظ ماضی آورده است: ﴿و انشق القمر﴾ و حمل ماضی بر آینده بعید و ناروا است.(۳) ﴿و کذبوا و اتبعوا أهواءهم﴾ در مورد انشقاق ماه که از قدرت خدا ناشی شد، حضرت محمدﷺ را تکذیب نمودند و از اباطیل آراسته شده از جانب شیطان پیروی کردند. ﴿و کل أمر مستقر﴾ و هر امری غایت و نهایتی دارد که بر آن مستقر می‌گردد، اگر خیر باشد بر خیر و اگر شر باشد بر شر مستقر می‌شود. مقاتل گفته است: هر سخن نهایت و حقیقتی دارد که به آن منتهی می‌شود. و قتاده گفته است: یعنی خیر به اهل خیر و شر به اهل شر برمی‌گردد.(۴) ﴿و لقد جاءهم من الأنباء ما فیه مزدجر﴾ از اخبار ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیشین مطالبی کافی آمده است که آن مشرکان را از غرق شدن در کفر و گمراهی باز دارد. ﴿حکمة بالغة﴾ این قرآن حکمتی کامل است، که در امر هدایت و بیان

۱- روایت از بخاری و مسلم.
۲- اخراج از ترمذی و دیگران.
۳- خازن ۲۲٦/۴.
۴- خازن ۸۲۸/۴.

در اوج قرار دارد. ﴿فما تغني النذر﴾ کسی که خدا شقاوت را بر او مقرر داشته و بر شنوایی و قلبش پرده برکشیده است، برحذر داشتن چه تأثیری دارد؟[۱] مفسران گفته‌اند: یعنی؛ قرآن که از حکمت کامل برخوردار است و برای هدایت آنها آمده است، اما یادآوری و برحذر داشتن و تهدید، برای جمعی که گوش خود را در مقابل شنیدن کلام خدا کر کرده‌اند، چه سودی دارد؟ همچنان که خداوند متعال در جای دیگری نیز در همین رابطه می‌فرماید: ﴿و ما تغني الآيات و النذر عن قوم لايؤمنون﴾. ﴿فتول عنهم﴾ از آن تبهکاران روبرتاب و از آنان کناره‌گیری کن و منتظر عذابی باش که بر آنان نازل خواهد شد. ﴿يوم يدع الداع إلى شيء نكر﴾ روزی که اسرافیل مردمان را به سوی امری هول‌انگیز فرامی‌خواند که از شدت و هول و هراس آن جانها به هراس می‌افتند، که عبارت است از روز قیامت و بلایا و اهوالی که به دنبال دارد. ﴿خشعا أبصارهم﴾ چشمانشان فرو افتاده است و از شدت رعب و هراس قدرت سربلند کردن را ندارند. ﴿يخرجون من الأجداث﴾ از قبرها بیرون می‌آیند. ﴿كأنهم جراد منتشر﴾ طوری سریع ندا را اجابت می‌کنند و پخش می‌شوند که انگار ملخ‌هایی هستند که در آفاق پخش و پراکنده شده‌اند و از ترس و رعب نمی‌دانند به کجا بروند. ابن‌جوزی گفته است: از این جهت آنها را به ملخ تشبیه کرده است که ملخ جهت و مقصدی ندارد و آنها نیز آشفته و هراسان و سرگشته از قبر بیرون می‌آیند و هیچ یک از آنها هدف و مقصدی ندارد.[۲] ندا دهنده اسرافیل است. ﴿مهطعين إلى الداع﴾ به سرعت می‌روند و به طرف ندا دهنده گردن می‌کشند و تأخیر و درنگ نمی‌کنند. ﴿يقول الكافرون هذا يوم عسر﴾ کافران می‌گویند: امروز روزی سخت و دشوار است. خازن گفته است: نشان می‌دهد که برای کافران روزی بس شدید است اما برای مؤمنان سخت نیست.[۳]

۱ـ ابن جوزی ۸/۸۹.

۲ـ ابن جوزی ۸/۹۱.

۳ـ تفسیر خازن ۴/۲۲۸.

همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿علی الکافرین غیر یسیر﴾. بعد از آن به منظور تسلی خاطر پیامبرﷺ و برحذر داشتن کفار مکه، رویدادهای ملت‌های تکذیب‌کننده و عذاب و آزار وارد بر آنان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿کذبت قبلهم قوم نوح﴾ یعنی ای محمد! قبل از قوم تو قوم نوح به تکذیب پرداختند. ﴿فکذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر﴾ بنده‌ی ما، نوح را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. او را طرد کرده و آزردند و ادعای پیامبری او را نپذیرفتند و به او ناسزا گفتند و او را تهدید کردند و گفتند: ﴿لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین﴾. در البحر آمده است: به تکذیبش بسنده نکردند، حتی نسبت دیوانگی به او دادند و گفتند: چیزی می‌گوید که عاقل آن را نمی‌پذیرد. و بدین‌ترتیب در تکذیب خود مبالغه می‌کردند. به منظور تشریف و تکریم نوح گفته است: ﴿عبدنا﴾.[1] ﴿فدعا ربه أنی مغلوب فانتصر﴾ نوح از پروردگار خود درخواست کرد و گفت: خدایا! من از مقاومت کردن در برابر آن گروه تبهکار ناتوانم، پس انتقام مرا از آنان بگیر و دین خود را یاری بده و آن را پیروز گردان. ابوحیان گفته است: نوح زمانی آنها را دعا و نفرین کرد که از آنان نومید شد و کارشان بالا گرفت به گونه‌ای که یکی از آنها گلوی نوح را می‌فشرد تا بی‌هوش می‌شد اما با این حال نوح می‌گفت: بار خدایا! قوم مرا ببخشای، آنها نادانند.[2] ﴿ففتحنا أبواب السمآء بماء منهمر﴾ باران شدید و تند را از آسمان بر آنان نازل کردیم. ابوسعود گفته است: مراد شدت ریزش باران و فراوانی آن است.[3] ﴿و فجرنا الأرض عیونا﴾ زمین را به صورت چشمه‌های جوشان درآوردیم. ﴿فالتقی الماء علی أمر قد قدر﴾ آب آسمان و زمین به میزانی که خدا در ازل مقرر داشته بود، به هم آمدند و تکذیب‌کنندگان را غرق و نابود کرد. قتاده می‌گوید: خدا

۱ـ البحر ۱۷۶/۸.
۲ـ البحر المحیط ۱۷۶/۸.
۳ـ ابوسعود ۷۸۶/۷.

در ام الکتاب مقرر داشته بود که وقتی کافر شدند، غرق شوند. **﴿و حملناه علی ذات ألواح و دسر﴾** و او را در یک کشتی که از تخته‌های بلند چوبین ساخته شده و با میخ محکم شده بود، حمل کردیم. در البحر آمده است: **﴿ذات ألواح و دسر﴾** عبارت است از کشتی که نوح آن را ساخت، و از این دو وصف چنان درک می‌شود که مراد «کشتی» است و این صفت جانشین موصوف است، مانند پیراهنم از آهن بافته شده است که منظور «زره» است، و این یک کلام فصیح و بدیع است؛ زیرا اگر صفت و موصوف با هم بیایند، چنین فصاحتی در کار نیست. دسر یعنی میخ‌ها.[1] **﴿تجری بأعیننا﴾** کشتی تحت اشراف و رعایت ما بر سطح آب روان شد. **﴿جزاء لمن کان کفر﴾** قوم نوح را به منظور پیروز نمودن بنده‌ی خود، نوح، غرق کردیم؛ چون نوح تکذیب و فضلش انکار شده بود. آلوسی گفته است: یعنی چنین امری را به عنوان پاداش نوح انجام دادیم؛ زیرا نعمتی بود که خدا آن را به قوم نوح عطا فرمود اما آنها در مقابل این نعمت ناسپاسی کردند. و همچنین هر پیامبری برای امتش نعمت است.[2] **﴿و لقد ترکناها آیة﴾** آن حادثه یعنی «طوفان» را عبرت قرار دادیم. **﴿فهل من مدّکر﴾** آیا کسی از آن پند و عبرت می‌گیرد؟ **﴿فکیف کان عذابی و نذر﴾** استفهام بر انگیزنده‌ی هول و شگفتی است. یعنی چه عذابی بر آنان که پیامبران مرا تکذیب کرده و از آیاتم عبرت نگرفته‌اند، وارد می‌شود؟! **﴿و لقد یسرنا القرآن للذکر﴾** قسم به خدا حفظ کردن قرآن و تأمل ورزیدن در آن و عبرت گرفتن از آن را آسان کرده‌ایم؛ زیرا شامل انواع اندرز و پند است. **﴿فهل من مدّکر﴾** آیا افرادی پیدا می‌شوند که پندها و قصه‌هایش را بپذیرند؟! خازن گفته است: بدین‌وسیله انسان را به حفظ و تعلیم و تعلم قرآن تشویق و تحریک می‌کند؛ زیرا خدا آن را آسان کرده است و این امر برای هر کدام از بندگان که خدا بخواهد آسان است، و جز قرآن هیچ یک از کتب

۱ـ البحر المحیط ۱۷۷/۸.

۲ـ روح المعانی ۸۳/۲۷.

خدا کاملاً به صورت ظاهر خوانده نمی‌شود.[۱] خلاصه‌ی مطلب این‌که خدا قرآن را برای آن‌که قصد حفظ و پند گرفتن از آن را دارد آماده و آسان کرده است. پس قرآن اساس سعادت و دنیا و آخرت است. ﴿کذبت عاد فکیف کان عذابی و نذر﴾ قوم عاد پیامبر خود، هود را تکذیب کردند، پس چگونه آنان را از عذاب خود برحذر داشتیم؟! بعد از آن به بیان عذاب سخت و ویرانگری می‌پردازد که بر آنان نازل کرد و می‌فرماید: ﴿إنا أرسلنا علیهم ریحا صرصرا﴾ ما تندباد سرد و پرصدا را بر آنان نازل کردیم. ابن‌عباس گفته است: «صرصر» یعنی سخت سرد. و سدی گفته است: یعنی پرصدا.[۲] ﴿فی یوم نحس مستمر﴾ در روزی بدشگون و بدیمن، که با بدیمنی مدتی بر آنان استمرار یافت به‌طوری که احدی از آنان را باقی نگذاشت و همه را نابود کرد. ابن‌کثیر گفته است: نحسی و ویرانگریش بر آنان استمرار یافت؛ چون روزی بود که در آن عذاب دنیوی آنها با عذاب اخرویشان همراه شد. ﴿تنزع الناس﴾ طوفان آن قوم را از زمین بلند می‌کرد سپس آنها را بر زمین می‌کوبید و گردنشان را خرد کرده و آنها را رها می‌کرد. ﴿کأنهم أعجاز نخل منقعر﴾ انگار نخل‌هایی بودند که از زمین کنده شده و افتاده‌اند. به سبب بلندی قد و درشتی بدنشان به نخل تشبیه شده‌اند. خازن گفته است: تندباد آنها را از زمین بلند کرده سپس آنها را بر زمین می‌کوبید و گردنشان خرد می‌کرد و از بدن جدا می‌نمود، آنگاه مانند نخل بر زمین افتاده و بدون سر می‌ماندند.[۳] ﴿فکیف کان عذابی و نذر﴾ هول و عذاب نازل بر آنان را نشان داده و شگفتی امرشان را بیان می‌کند. یعنی عذاب و انذار مرا برای آنها چگونه می‌بینید؟ آیا هولناک و هراس انگیز نیست؟ ﴿و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر﴾ به منظور

۱ـ خازن ۲۲۸/۴.

۲ـ ابن‌کثیر بعد از نقل جمیع اقوال گفته است: در حقیقت این باد به تمام این اوصاف متصف است، تندبادی سخت و سرد و دارای صدای رعب‌انگیز بود. ما این نظر را پذیرفته‌ایم.

۳ـ خازن ۲۲۹/۴.

یادآوری فضل و کرم خدا نسبت به بندگان مؤمن، این جمله تکرار شده است؛ چراکه حفظ قرآن را برای آنان میسر و آسان کرده است. یعنی حفظ و فهم قرآن را میسر و آسان کرده‌ایم، پس آیا کسی پیدا می‌شود از پند و عبرت و انذارهای قرآن بهره بگیرد؟ بعد از آن از قوم ثمود خبر داده است که پیامبر خود، صالحﷺ را تکذیب کردند و می‌فرماید: **﴿كذبت ثمود بالنذر﴾** قوم ثمود انذار و پند و اندرزی راکه پیامبرشان، صالح به آنها ارائه داد تکذیب کردند. **﴿فقالوا أبشراً منا واحداً نتبعه﴾** آیا ما که جمعی کثیر هستیم باید از یک نفر معمولی که از اشراف و بزرگان هم نیست پیروی کنیم؟ در البحر آمده است: آنها از روی حسادت و رشک چنین گفته‌اند و بعید می‌دانستند که انسانها بر یکدیگر برتری داشته باشند و به این فضیلت نایل آیند. لذا گفته‌اند: آیا ما که گروهی فراوان هستیم باید از یک نفر پیروی کنیم؟ آنها بی‌خبر بودند که فضل و بزرگی در دست خدا می‌باشد و آن را به هرکس که بخواهد عطا می‌کند و نور هدایت را بر فرد مورد رضایت خود می‌تاباند.[۱] **﴿إنا إذا لفی ضلال و سعر﴾** اگر ما از او پیروی کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده و به‌طور آشکار از حق منحرف گشته و راه دیوانگی را پیش گرفته‌ایم. ابن‌عباس گفته است: «سعر» یعنی دیوانگی. «ناقة مسعورة» یعنی شتری که از فرط شادی و خوشحالی دیوانه شده است.[۲] **﴿أألقی الذکر علیه من بیننا﴾** استفهام انکاری است. یعنی آیا در بین ما رسالت تنها به او اختصاص یافته است در صورتی که در بین ما هستند افرادی که از لحاظ ثروت و موقعیت از او بهترند؟ امام فخر رازی گفته است: آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره می‌کند که آن را انکار می‌کردند؛ چون «القاء» به معنی نازل کردنِ سریع است. پس انکار گفته‌اند: اصلاً ذکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض ذکری نازل شود، بر او نازل نمی‌شود؛ چون در بین ما افرادی هستند که از لحاظ شرف و ذکاوت از او بالاتر هستند.

۱ـ البحر المحیط ۸/ ۱۸۰.
۲ـ تفسیر قرطبی ۱۷/ ۱۳۸.

و این‌که به جای ﴿أألق الله﴾ گفته‌اند: ﴿أألق﴾ برای اشاره به این مطلب است که «القاء» از آسمان غیر ممکن است تا چه رسد به این‌که از جانب خدا باشد.(۱) ﴿بل هو كذاب أشر﴾ بلکه در ادعای نبوت دروغگو می‌باشد و در کذب از حد تجاوز کرده است، متکبر و مغرور است، می‌خواهد بر ما آقایی کند، و از ما بالاتر باشد. برای مبالغه در نپذیرفتن ادعایش، او را به ﴿أشر﴾ متصف کرده‌اند، انگار گفته‌اند: او دروغ می‌گوید اما نه مانند فردی که به خاطر ضرورت و رهایی از تنگنا دروغ می‌گوید، بلکه از روی تکبر و غرور و سرمستی و طلب ریاست دروغ می‌گوید و می‌خواهد شما از او پیروی کنید. از این رو به خدا دروغ بسته است، پس سخن او اهمیتی ندارد؛ چون دو پستی یعنی کذب و تکبر را با هم جمع کرده است، و هر یک از آن دو، مانع پیروی از او می‌باشد. خدا در قالب تهدید و رد بهتانشان فرموده است: ﴿سيعلمون غداً من الكذاب الأشر﴾ در آخرت خواهند فهمید که چه کسی بسیار دروغگو است، صالح ﷺ بسیار دروغگو است یا قوم تکذیب‌کننده و تبهکارش؟ آلوسی گفته است: یعنی خواهند دانست «كذاب أشر» خود آنها می‌باشند. اما چون موضوع پوشیده نیست آن را به صورت ابهام آورده است.(۲) ﴿إنا مرسلوا الناقة فتنة لهم﴾ به درستی که ما به منظور امتحان و آزمایش آن‌طور که خود خواستند، شتر را از قلب سنگ خارا بیرون آوردیم. ابن‌کثیر گفته است: خدای بزرگ بنا به درخواست آنها شتری تازه زاییده بزرگ را از دل سنگ خارا بیرون آورد، تا در مورد تصدیق حضرت صالح ﷺ بر آنان معجزه و حجت باشد.(۳) ﴿فارتقبهم و اصطبر﴾ مراقب حال آنها باش و به دقت بنگر که چه کار می‌کنند و چه به سر آنان می‌آید؟ و در مقابل آزارشان شکیبا و صبور باش، محققاً خدا تو را بر آنان پیروز می‌کند. ﴿و نبئهم أن الماء قسمة بينهم﴾ و به

۱ـ تفسیر کبیر ۷۹۹/۷.
۲ـ روح المعانی ۸۸/۲۷.
۳ـ مختصر ۴۱۱/۳.

آنها خبر بده آبی که از دره‌ی آنها می‌گذرد، در بین قوم ثمود و شتر تقسیم شده است. همچنان که در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿لها شرب و لكم شرب یوم معلوم﴾. ابن‌عباس گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن به قوم ثمود می‌رسید شتر آب نمی‌نوشید و شیرش را به آنها می‌داد، و آنها در ناز و نعمت بودند و روزی که نوبت نوشیدن آب به شتر می‌رسید شتر تمام آب را می‌نوشید و چیزی را برای آنها باقی نمی‌گذاشت.[1] به منظور تغلیب عقلا خدا فرموده است: ﴿بينهم﴾. ﴿كل شرب محتضر﴾ هر کس در نوبت خود بر سر آن حاضر می‌شد؛ یعنی روزی که نوبت به شتر می‌رسید، حاضر می‌شد و روزی که نوبت به آنها می‌رسید، حاضر می‌شدند. ﴿فنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر﴾ قبیله‌ی ثمود برای کشتن شتر شقی‌ترین فرد قوم یعنی «قدار بن سالف» را فرا خواندند، او نیز بدون توجه به سرانجام کار عظیمی که انجام داد، شتر را با شمشیر به قتل رساند. ﴿فكيف كان عذابي و نذر﴾ پس کیفر و انذارم برای آنان چگونه بود؟ آیا شدید و جانکاه نبود؟ ﴿إنا أرسلنا عليهم صيحة واحدة﴾ ما با یک نعره‌ی مرگبار به وسیله‌ی جبرئیل آنها را نابود کردیم، و احدی از آنها را باقی نگذاشتیم. ﴿فكانوا كهشيم المحتظر﴾ به صورت گیاه خشکیده‌ی ریزریز شده و درخت پوسیده که در زیر پا له می‌شود، درآمدند. امام جلال گفته است: «محتظر» کسی است که برای حیوانات خود حصار و پرچینی از درخت و خار فراهم می‌کند تا آنها را از گرگ و درندگان محفوظ بدارد و هر چه از آن حصار فرو افتد زیر پا لهیده شود، «هشیم» نامیده می‌شود. ﴿و لقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدّكر﴾ قطعاً قرآن را برای حفظ نمودن و اندرز گرفتن آسان کرده‌ایم، پس آیا پند گیرنده‌ای پیدا می‌شود؟

۱ـ قرطبی ۱۷/ ۱۴۰.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴿٣٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾ نِعْمَةً مِنْ عِندِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَن شَكَرَ ﴿٣٥﴾ وَ لَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾ وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿٣٧﴾ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿٣٩﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ ﴿٤٠﴾ وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ ٱلنُّذُرُ ﴿٤١﴾ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِن أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَاءَةٌ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرٌ ﴿٤٤﴾ سَيُهْزَمُ ٱلْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ ٱلسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمَرُّ ﴿٤٦﴾ إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿٥٠﴾ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ ﴿٥١﴾ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٥٢﴾ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ﴿٥٣﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ ﴿٥٤﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان در رابطه با تکذیب‌کنندگان قوم عاد و ثمود سخن به میان آورد در اینجا قوم فرعون و قوم لوط و عذاب و دمار نازل بر آنان را یادآور شده است و بدین وسیله انتقام خدا را از دشمنان خود و پیامبرانش را به کفار مکه یادآور شده و سوره را با بیان سنت خدا در مورد کیفر کفار تبهکار خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿حاصبا﴾ سنگ. عده‌ای نیز گفته‌اند: به معنی باد شدیدی است که سنگ‌ریزه را از زمین بلند می‌کند و به حرکت درمی‌آورد. ﴿بطشتنا﴾ عقاب شدید ما.

﴿الزبر﴾ کتاب‌های آسمانی. ﴿أدهی﴾ فظیع‌تر. از «داهیه» آمده است که به معنی امر منکر و بسیار دشوار می‌باشد. ﴿سعر﴾ زیان و جنون. ﴿سقر﴾ یکی از نام‌های جهنم است. خدا ما را از آن مصون بدارد.

سبب نزول: از ابوهریره روایت شده است که مشرکان قریش در مورد «قدر» با پیامبرﷺ به ستیز برخاستند. آنگاه آیه‌ی ﴿یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر * إنا کل شيء خلقناه بقدر﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿کذبت قوم لوط بالنذر﴾ قوم لوط انذارها و برحذر داشتن‌های لوطؑ را تکذیب کردند. ﴿إنا أرسلنا علیهم حاصبا﴾ ما بر آنان از آسمان سنگ نازل کردیم. ابن‌کثیر گفته است: خدا به جبرئیل دستور داد شهرهای آنان را به آسمان بلند کند آنگاه آنها را زیر و رو کرده و به زمین بیندازد، و با سنگ آنها را سنگباران کند. «حاصب» به معنی سنگ است.[2] ﴿إلا آل لوط﴾ جز خانواده‌ی لوط و پیروان مؤمنش. ﴿نجیناهم بسحر﴾ کمی قبل از صبح و در وقت سحر آنها را نجات دادیم. ﴿نعمة من عندنا﴾ این نعمتی از جانب ما بود که آنها را از عذاب نجات دادیم. ﴿کذلك نجزی من شکر﴾ و هر کس که مؤمن باشد و اطاعت ما را به جا بیاورد و نعمت ما را سپاسگزار باشد، او را آنچنان پاداش می‌دهیم. ﴿و لقد أنذرهم بطشتنا﴾ لوط آنها را از عذاب و انتقام و عقوبت و کیفر ما برحذر داشت. ﴿فتماروا بالنذر﴾ در انذار و وعید شک کردند و آن را تکذیب نمودند. ﴿و لقد راودوه عن ضیفه﴾ و از او خواستند مهمانانش را که فرشته بودند به آنها تسلیم کند تا با آنها عمل زشت و پلید لواط انجام دهند. ﴿فطمسنا أعینهم﴾ چشمان آنها را نابینا کردیم و آثار بینایی را از آنان گرفتیم. مفسران گفته‌اند: وقتی فرشتگان به صورت نوجوانان خوب‌روی پیش لوط آمدند، لوط از آنها مهمانداری و پذیرایی به عمل آورد، آنگاه قوم

۱ـ اخراج از مسلم و ترمذی.
۲ـ مختصر ۳/۴۱۲.

لوط به منظور انجام دادن عمل پلشت، شتابان آمدند. لوط در را بر روی آنها بست، آنها برای شکستنِ در تلاش کردند، در این موقع جبرئیل به میان آنها آمد و با گوشه‌ی بالش ضربتی به چشم آنها نواخت، در نتیجه چشمانشان کور شد و نابینا گشتند.[۱] ﴿**فذوقوا عذابي و نذر**﴾ پس عذاب و انذار مرا بچشید که به وسیله‌ی لوط به شما ابلاغ شده بود. ﴿**و لقد صبحهم بكرة عذاب مستقر**﴾ در بامدادن عذابی دائمی بر آنان نازل شد، عذابی پیاپی که منجر به عذاب آخرت آنان می‌شود. صاوی گفته است: به این معنی که جبرئیل اماکن آنها را از جا برکند و آن را بالا برد و سپس واژگون کرد و با سنگی از سجیل سنگباران نمود، و عذاب دنیا با عذاب آخرت متصل شد و تا رسیدن آنها به دوزخ زایل نمی‌شود.[۲] ﴿**فذوقوا عذابي و نذر**﴾ ای تبهکاران! عذاب دردناک مرا بچشید، و انذار مرا که پیامبرم به شما ابلاغ کرد، دریابید. ﴿**و لقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدّكر**﴾ قرآن را برای حفظ کردن و اندیشیدن در آن آسان کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟ مفسران گفته‌اند: حکمت تکرار این جمله در هر قصه برای یادآوری پند و عبرت گرفتن از اخبار گذشتگان است. و نیز تا نشان بدهد که تکذیب هر پیامبر موجب نزول عذاب است، همان‌طور که آیه‌ی ﴿**فبأي آلاء ربكما تكذبان**﴾ را تکرار کرده است تا نعمت‌های مختلفی را که به انسان داده است، یادآور شود. و هر گاه نعمتی را یادآور شده است انسان را نیز به خاطر ناشکری در برابر آن توبیخ نموده است.[۳] ﴿**و لقد جاء آل فرعون النذر**﴾ فرعون و قومش به کرّات از عذاب خدا برحذر داشته شدند اما پند و عبرت نگرفتند و بدان اهمیت ندادند. ابوسعود گفته است: به منظور نشان دادن کمال اهمیت و توجه، قصه‌ی آنها با قسم آغاز شده است؛ چون آیات و دلایل مکنون در آن بسیار مهم و فراوان و عذاب نازل شده بر آنان بسیار

۱ـ خازن ۴/ ۲۳۰ و تفسیر رازی ۷/ ۸۰۸.
۲ـ صاوی ۴/ ۱۵۰.
۳ـ تفسیر کبیر ۷/ ۸۱۰.

هول‌انگیز است، و فرعون سرکرده‌ی طغیان و گردنکشی است.[۱] ﴿كذبوا بآياتنا كلها﴾ معجزات نه‌گانه‌ی موسی را تکذیب کردند.[۲] ﴿فأخذناهم أخذ عزيز مقتدر﴾ با غرق کردن آنها در دریا از آنان انتقام گرفتیم و همانند خدای غالب و مقتدر، آنها را در عذاب انداختیم، خدایی که قدرت نابود کردن آنها را دارد و هیچ امری او را درمانده نمی‌کند. بعد از آن خدا کفار مکه را ترسانده و تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿أكفاركم خير من أولائكم﴾ استفهام انکاری برای توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی ای جماعت عرب! آیا گمان می‌برید کفار شما از کفار قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و قوم فرعون که از آنان انتقام گرفتم، بهترند تا آنها را عذاب ندهم؟ قرطبی گفته است: استفهام انکاری و به معنی نفی می‌باشد. یعنی کافران شما از کافران ملت‌های پیشین که به سبب کفرشان نابود شدند، بهتر نیستند.[۳] ﴿أم لكم براءة في الزبر﴾ یا این‌که در کتاب‌های نازل شده بر پیامبران، دستور برائت و رستگاری شما از عذاب آمده است؟ ﴿أم يقولون نحن جميع منتصر﴾ یا این‌که می‌گویند: ما جمعی زیاد هستیم و به قدرت فراوان خود اطمینان داریم و می‌دانیم که بر محمد غالب و چیره هستیم. خدا در رد آنها فرمود: ﴿سيهزم الجمع و يولون الدبر﴾ مشرکین شکست خواهند خورد و پا به فرار می‌نهند. ابن جوزی گفته است: این موضوع از جمله مسائل غیبی است که خداوند متعال پیامبر را از آن آگاه کرد، و در روز بدر شکست کفار محرز شد.[۴] ﴿بل الساعة موعدهم﴾ این تمام کیفر آنها نیست بلکه روز قیامت زمان عذاب و کیفر آنها فرا می‌رسد. ﴿و الساعة أدهى و أمر﴾ و عذاب روز قیامت از کشته شدن و اسارت مصیبت‌بارتر و شدیدتر است. ﴿إن المجرمين في ضلال و سعر﴾

۱ـ ابوسعود ۵/۱۷۸.

۲ـ قرطبی می‌گوید: معجزات دال بر یگانگی خدا و نبوت موسی عبارتند از: عصا، دست، خشکسالی، شفا دادن نابینا، طوفان، ملخ، شپش و قورباغه.

۳ـ قرطبی ۱۷/۱۴۵.

۴ـ ابن جوزی ۸/۱۰۰.

گنهکاران در دنیا سرگردان و در آخرت در آتش دوزخند. ابن‌عباس گفته است: یعنی در خسران و دیوانگی می‌باشند.[۱] ﴿یوم یسحبون فی النار علی وجوههم﴾ در آن روز در آتش به روکشیده می‌شوند. ﴿ذوقوا مس سقر﴾ به آنها گفته می‌شود: ای تکذیب‌کنندگان! عذاب جهنم را بچشید. ابوسعود گفته است: سقر اسم جهنم است، از این رو منصرف نیست.[۲] ﴿إنا کل شيء خلقناه بقدر﴾ ما همه چیز را در ازل به میزان و مقداری معین خلق کرده و در لوح المحفوظ مکتوب نموده‌ایم. ﴿و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر﴾ کار و فرمان ما در خلق و ایجاد جز یک‌بار نیست که به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن طول می‌کشد، و به هر چیز می‌گوییم: بشو، فوراً هستی پیدا می‌کند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی فقط یک‌بار به چیزی امر می‌کنیم و نیاز به تکرار نداریم، فوراً لباس هستی به تن کرده و به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن تأخیر نمی‌کند.[۳] ﴿و لقد أهلکنا أشیاعکم﴾ به خدا قسم از بین ملت‌های پیشین امثال و نظایر شما را نابود کرده‌ایم. ﴿فهل من مدّکر﴾ آیا پندپذیر و عبرت‌گیری پیدا می‌شود؟ ﴿و کل شيء فعلوه فی الزبر﴾ و تمام اعمال نیک و بد ملت‌های تکذیب‌کننده، در نامه‌ی عملشان به دست فرشته‌ی نگهبان مکتوب و ثبت است. ابن زید گفته است: ﴿فی الزبر﴾ یعنی در دفتر نگهبان و حافظان اعمال. ﴿و کل صغیر و کبیر مستطر﴾ و تمام اعمال کوچک و بزرگ در لوح المحفوظ مکتوب و ثبت است. ﴿إن المتقین فی جنات و نهر﴾ پرهیزگاران در میان باغ‌ها و جویبارها به سر می‌برند. قرطبی گفته است: یعنی رودهای آب و شراب و عسل و شیر در آن جاری است. ﴿فی مقعد صدق﴾ در مکان و جایگاهی نیکو و مورد رضایت و دلخواه قرار دارند. ﴿عند ملیك مقتدر﴾ در پیشگاه پروردگاری عظیم و قدرتمند و مسلط قرار

۱ـ روح المعانی ۹۳/۲۷.
۲ـ ابوسعود ۱۷۹/۵.
۳ـ مختصر ۴۱۴/۳.

دارند که هیچ‌چیز او را ناتوان و درمانده نمی‌کند، در پیشگاه پروردگار عالمیان قرار دارند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ففتحنا أبواب السماء﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۲ـ ﴿یدعوالداع﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿و حملناه علی ذات ألواح و دسر﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۴ـ ﴿کأنهم أعجاز نخل خاویه﴾ و ﴿فکانوا کهشیم المحتظر﴾ متضمن تشبیه مرسل است.

۵ـ ﴿بل هو کذاب أشر﴾ شامل صیغه‌ی مبالغه است.

۶ـ ﴿بل الساعة موعدهم و الساعة أدهی و أمر﴾ متضمن اطناب است.

۷ـ ﴿إن المجرمین فی ضلال و سعر﴾ و ﴿إن المتقین فی جنات و نهر﴾ شامل مقابله‌ی بین مجرمین و متقین است.

۸ـ ﴿صغیر و کبیر﴾ متضمن طباق است.

۹ـ ﴿ذوقوا مس سقر* إنا کل شيء خلقناه بقدر * و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر﴾ متضمن سجع مرصع غیرمتکلف است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی الرحمن از جمله سوره‌های مکی است که اصول عقاید اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. سوره‌ی الرحمن در بین دیگر سوره‌های قرآن همچون عروس است، از این رو در حدیث آمده است: هر چیز عروسی دارد، و عروس قرآن، سوره‌ی الرحمن است.

* سوره با برشمردن نعمت‌های درخشان خدا شروع شده است و نعمت‌های بی‌شمار خدا را بر بندگان یادآور می‌شود. در پیشاپیش این نعمت‌ها، نعمت «تعلیم قرآن» به عنوان بزرگترین نعمتی که خداوند به انسان ارزانی داشته است، قرار دارد، حتی آن را قبل از یادآوری نعمت «خلق» و «بیان» آمده است: ﴿**الرحمن * علم القرآن * خلق الإنسان * علمه البیان**﴾.

* بعد از آن سوره صفحات کتاب عالم هستی را گشوده که گویای نعمت‌های والا و گرانقدر خدا می‌باشند و آثار بی‌شمار و بزرگش را یادآور می‌شوند؛ آفتاب و ماه و ستاره و درخت، آسمانِ بدون ستون و عجایب و غرایب نهفته در آن، و زمین را یادآور می‌شوند که در آن انواع میوه و کشت و ثمر برای روزی بشر گسترده شده است: ﴿**الشمس و القمر بحسبان * و النجم و الشجر یسجدان...**﴾.

* و سوره در مورد بیان دلایل درخشان قدرت خدا در به گردش درآوردن افلاک و مسخر نمودن کشتی‌ها که سینه‌ی دریا را می‌شکافند و انگار کوه‌های بلند و سربه فلک کشیده و باعظمتند که بر سطح آب روان می‌باشند، داد سخن داده است: ﴿**و له الجوار**

المنشآت فی البحر کالأعلام﴾.

* سپس بعد از نشان دادن سریع صفحه‌ی جهان مشهود، صفحات وجود را در هم پیچیده و خلایق را عموماً متلاشی کرده، آنگاه شبح هراس‌انگیز مرگ هستی را در برمی‌گیرد وگردباد فنا آن را در هم می‌پیچد، و جز زنده‌ی جاویدان و یگانه‌ی باقی و خدای توانا، زنده‌ای باقی نمی‌ماند: ﴿کل من علیها فان * و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الإکرام﴾.

* سوره اضطراب و آشفتگی‌های روز قیامت را مورد بحث قرار داده و در مورد حال شقاوتمندان مجرم، و اضطراب و سراسیمگی و سختی و فشاری که در آن روز بر آنان وارد می‌شود، می‌فرماید: ﴿یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الأقدام...﴾.

* بعد از بحث در مورد منظره‌ی عذاب مجرمان، سوره منظره‌ی نعمت‌هایی را که خداوند به پرهیزگاران داده است با اندکی تفصیل و توضیح مورد بحث قرار می‌دهد، آنگاه که مؤمنان با حوریان بهشتی زندگی سعادتمندانه‌ای را آغاز می‌کنند.

* و سوره با ذکر و ثنای خداوند سبحان بر نعمت‌های گوناگونی که به بشر ارزانی داشته خاتمه یافته است و به بهترین صورت این سوره پایان می‌پذیرد: ﴿تبارك اسم ربك ذی‌الجلال والإکرام﴾. و بدین ترتیب آغاز و پایان سوره به شیوه‌ی بسیار جالب تناسب پیدا می‌کنند.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

﴿ٱلرَّحْمَٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴿٤﴾ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾ وَٱلنَّجْمُ وَٱلشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾ وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِى ٱلْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا ٱلْمِيزَانَ ﴿٩﴾ وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَٱلْحَبُّ ذُو ٱلْعَصْفِ وَٱلرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَىِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا

تُكَذِّبَانِ ﴿۱۳﴾ خَلَقَ ٱلْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَٱلْفَخَّارِ ﴿۱۴﴾ وَ خَلَقَ ٱلْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿۱۵﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۶﴾ رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ ﴿۱۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۸﴾
مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿۱۹﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿۲۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۱﴾ يَخْرُجُ
مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَ ٱلْمَرْجَانُ ﴿۲۲﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۳﴾ وَ لَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَآتُ فِي ٱلْبَحْرِ
كَٱلْأَعْلَامِ ﴿۲۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۵﴾ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۲۶﴾ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَالِ
وَ ٱلْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۸﴾ يَسْأَلُهُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ
فِي شَأْنٍ ﴿۲۹﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۰﴾ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ ﴿۳۱﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ ﴿۳۲﴾ يَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ
فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿۳۳﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۴﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن
نَّارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ﴿۳۵﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۶﴾ فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَاءُ فَكَانَتْ
وَرْدَةً كَٱلدِّهَانِ ﴿۳۷﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۸﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لَا جَانٌّ ﴿۳۹﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۰﴾ يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَاصِي وَ ٱلْأَقْدَامِ ﴿۴۱﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۲﴾ هَٰذِهِ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿۴۳﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ
حَمِيمٍ آنٍ ﴿۴۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۵﴾



معنی لغات: **﴿بحسبان﴾** «حُسبان» با ضم «حاء» همانند «غفران» و «کفران» مصدر است و به معنی حساب است. **﴿الأنام﴾** خلق و تمام جنبنده‌های روی زمین. **﴿العصف﴾** برگ سبز گیاه که خشک شود. **﴿الریحان﴾** هر گیاه خوشبو ریحان است. **﴿مارج﴾** زبانه‌ی آتش. لیث می‌گوید: «مارج» به معنی شعله‌های شدیدی است که از آتش برمی‌خیزد.[1]

۱ـ قرطبی ۱۷/۱۶۱.

﴿الجوار﴾ جمع جاریه به معنی کشتی است، و از این جهت کشتی را «جاریه» نامیده‌اند که بر سطح آب حرکت می‌کند. ﴿الأعلام﴾ کوه‌ها. «أعلام» جمع «علم» و به معنی کوه دراز و طولانی است. ﴿تنفذوا﴾ «نفوذ» به معنی خروج سریع می‌باشد. ﴿شواظ﴾ زبانه‌ی بدون دود آتش. ﴿الدهان﴾ پوست قرمز. ﴿آن﴾ بی‌نهایت داغ.

تفسیر: ﴿الرحمن * علم القرآن﴾ خدای رحمان قرآن را یاد داده و حفظ و فهم آن را آسان کرده است. مقاتل گفته است: بعد از این‌که آیه‌ی ﴿اسجدوا للرحمن﴾ نازل شد، کافران مکه گفتند: رحمان کیست؟ ما رحمان را نمی‌شناسیم آنگاه خدا فرمود: همان است که قرآن را تعلیم داد.[1] و خازن می‌گوید: خدای عزوجل نعمت‌های اعطا شده به بندگانش را برشمرده است، و نعمت بزرگتر و والامقام‌تر را که قرآن عزیز است در ابتدا ذکر کرده است؛ زیرا بزرگترین وحیِ نازل شده بر پیامبرانش می‌باشد، و در نزد اولیا و اوصیا شریف‌ترین مقام و منزلت را دارد، و بیشتر بر سر زبان‌هاست و در باب دین نیکوترین اثر را دارد. قرآن گل سرسبد کتب آسمانی است که بر فاضل‌ترین انسان نازل شده است.[2] ﴿خلق الإنسان﴾ انسان را شنوا و بینا و گویا را آفرید. منظور جنس انسان است. ﴿علمه البیان﴾ گویایی و بیان را به او الهام کرد که به وسیله‌ی آن می‌تواند مقاصد و خواسته‌های خود را بیان کند و از دیگر جانداران متمایز شود. بیضاوی گفته است: منظور برشمردن نعمت‌هایی است که خدا به انسان عطا کرده است تا آنان را بر سپاسگزاری تشویق کند و تقصیر آنان را در مورد سپاسگزاری یادآور شود. و به دلیل این‌که قرآن بنیان و اصل نعمت‌های دینی است، آن را قبل از خلق انسان آورده است تا اولویت و اهمیت را رعایت کرده باشد.[3] ﴿الشمس و القمر بحسبان﴾ آفتاب و ماه به خاطر منافع بندگان و

۱ـ زاد المسیر ۸/۱۰۵.
۲ـ خازن ۴/۲۴۶.
۳ـ شیخ‌زاده ۳/۴۲۷.

مطابق برنامه‌ی حساب شده و معین در برج‌ها و منازل خود جریان دارند و حرکت می‌کنند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی مطابق محاسبه‌ی دقیق و استوار و بدون اختلاف و آشفتگی به دنبال هم در جریان می‌باشند.[۱] ﴿و النجم و الشجر یسجدان﴾ و ستاره و درخت تسلیم خواست و اراده‌ی خدا می‌باشند، این یکی با انتقال به برج‌ها و آن یکی با دادن ثمر.[۲] ﴿والسمآء رفعها و وضع المیزان﴾ و آسمان را بلند مرتبه و مستحکم خلق کرده است و ترازو را گذاشت تا انسان حق خود را کاملاً دریافت دارد. ﴿ألا تطغوا فی المیزان﴾ تا در خرید و فروش با ترازو کم‌فروشی نکنید. ﴿و أقیموا الوزن بالقسط﴾ و وزن را مستقیم و درست و عادلانه و منصفانه انجام دهید. ﴿و لاتخسروا المیزان﴾ و در وزن کردن و بر کشیدن سبک و ناقص ندهید که فرموده است: ﴿ویل للمطففین﴾. ﴿و الأرض وضعها للأنام﴾ و زمین را برای خلق گسترده است، تا بر آن استقرار یابند و از آنچه که خدا در آن قرار داده است بهره گیرند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی زمین را به وسیله‌ی کوه‌های بلند میخکوب کرده است تا تمام مخلوقات مختلف و متنوع در تمام نقاطش مستقر شوند.[۳] ﴿فیها فاکهة﴾ در آن انواع میوه‌های متفاوت از نظر رنگ و مزه و بو موجود است. ﴿و النخل ذات الأکمام﴾ در آن درخت نخل قرار دارد که دارای خوشه‌های غلاف‌دار می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: به خاطر فواید فراوانی که درخت نخل دارد آن را به تنهایی آورده است که هم به صورت رطب و هم به صورت خرمای خشک از آن استفاده می‌شود. «اکمام» همان‌طور که ابن‌عباس گفته است به معنی خوشه‌هایی است که بر روی شاخه‌های خرما قرار دارند. در واقع «اکمام» عبارت است از شاخه‌ای که غلاف ثمر بر آن پدیدار می‌شود و پس از آن‌که

۱- مختصر ۳/۴۱۵.

۲- اظهر آن است که منظور از نجم ستاره‌ی آسمان است. این نظر مجاهد و ابن‌کثیر است اما از ابن‌عباس روایت است که منظور تمام گیاهان بدون ساقه است که در مقابل درخت قرار دارد. ابن‌جریر این را پذیرفته است اما اولی روشن‌تر است.

۳- مختصر ۳/۴۱۶.

میوه رسید، غلاف جدا شده و کنار می‌رود.[۱] ﴿و الحب ذوالعصف﴾ و در زمین انواع حبوبات از قبیل گندم و جو و سایر مواد غذایی که دارای کاه و علف حیوان است، قرار دارد. ﴿و الریحان﴾ و گیاهان خوشبو مانند گل گلاب و هل و یاسمن و امثال آنها در زمین می‌روید. در البحر آمده است: خدا اول «فاکهة» را به صورت نکره آورده است که مستقیماً از آن استفاده می‌شود. به دنبال آن نخل را آورد و اصل آن را یادآور شد و ثمرش را ذکر نکرد که عبارت از خرما می‌باشد؛ زیرا نخل استفاده‌های فراوانی دارد، از جمله لیف، شاخه و برگ، تنه، خوشه و آتش و ثمر. بعد از آن دانه را ذکر کرد که زندگی انسان به آن بستگی دارد، از جمله گندم و جو و تمام گیاهان خوشبو و برگ‌دار. و آن را به ﴿ذوالعصف﴾ توصیف کرده است تا نعمت خود را بر آنان یادآور شود که از آن برای خویش غذا تهیه می‌کنند، و حیوان‌هایشان از برگ و کاه آن تغذیه می‌نمایند. از میوه شروع کرد و به گیاهی که بوی آن استشمام می‌شود آن را خاتمه داد تا میوه و قوت و اسباب لذت از جمله بوی مطبوع فراهم آید. بعد از این‌که نعمت‌هایش را برشمرد انسان و جن را مخاطب قرار داد و فرمود: ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ ای گروه انس و جن! کدام یک از نعمت‌های بی‌شمار خدا را تکذیب می‌کنید؟! مگر خدا نعمت‌های فراوانی را به شما عطا نکرده است؟ ابن‌عباس آورده است که پیامبر ﷺ سوره‌ی «الرحمن» را برای یاران قرائت کرد، آنها ساکت ماندند، آنگاه پیامبر فرمود: شما را چه شده است؟ جن از انسان بهتر به پروردگارش پاسخ می‌دهد؟ هر وقت به ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ می‌رسیدم، «جن» می‌گفتند: خدایا! هیچ یک از نعمت‌هایت را تکذیب نمی‌کنیم و ناسپاس نیستیم و ستایش مخصوص تو می‌باشد.[۲] بعد از آن دلایل قدرت و یگانگیش را خاطرنشان ساخته و می‌فرماید: ﴿خلق الإنسان من صلصال کالفخار﴾ پدر شما، آدم را از گل خشکیده و سفال‌مانند بساخت

۱ـ مختصر ۴۱۶/۳.

۲ـ اخراج از ترمذی و تصحیح از حاکم.

که اگر به آن تلنگر نواخته می‌شد صدا می‌داد. مفسران گفته‌اند: خدا در این سوره گفته است: آدم را از گل خشک سفال‌مانند بساخت، و در سوره‌ی «الحجر» گفته است: «او را از گل سیاه متغیر و بدبو» بساخت. و در سوره‌ی «صافات» گفته است: او را از گل چسبناک بساخت. و در سوره‌ی «آل عمران» گفته است: «مانند آدم که او را از خاک بساخت». این تعبیرات با هم منافات ندارند؛ زیرا خدا خاک را از زمین برگرفت و آن را با آب به صورت خمیر درآورد و گلی چسبناک شد، سپس آن را گذاشت تا خشک شد و به صورت گلی سیاه و بدبو درآمد، آنگاه آن را بسان ظروف شکل داد، تا مانند سفال کاملاً خشک شد، به گونه‌ای که اگر به آن تلنگر می‌زدید صدا می‌داد. پس آنچه در اینجا ذکر شده است، آخرین مرحله‌ی دگرگونی می‌باشد.[1] ﴿و خلق الجان من مارج من نار﴾ و جن را از زبانه‌ی خالص و بدون دودِ آتش خلق کرد. ابن‌عباس گفته است: ﴿من مارج﴾ یعنی زبانه‌ی بدون دود آتش. مجاهد گفته است: مارج عبارت است از زبانه‌ی آتش که با سیاهی دود درمی‌آمیزد.[2] و در حدیث آمده است: فرشته از نور، و جن از آتش و آدم از آنچه به شما گفته شد به وجود آمد.[3] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ ای گروه انسان و جن! کدام نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟! ابوحیان گفته است: تکرار در این فواصل برای تأکید و یادآوری و تحریک آمده است. و ابن قتیبه گفته است: این تکرار به خاطر تفاوت و اختلاف نعمت‌ها صورت گرفته است، پس هر بار که نعمتی ذکر شده است، آیه‌ی ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ تکرار گشته است.[4] سی و یک بار این آیه تکرار شده و استفهام آن برای سرزنش و توبیخ است. ﴿رب المشرقین و رب المغربین﴾ خدای عزوجل پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر می‌باشد. و بعد از این‌که آفتاب و ماه را در آیه‌ی ﴿الشمس و القمر بحسبان﴾ یادآور شد،

۱ـ شیخ‌زاده ۳/۴۳۰ و حاشیه‌ی صاوی ۱۵۴/۴.
۲ـ روح المعانی ۱۰۵/۲۷.
۳ـ اخراج از مسلم و احمد.
۴ـ البحر ۱۹۰/۸.

در اینجا گفته است: پروردگار محل طلوع و غروب آنها می‌باشد. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدام یک از نعمت‌های بی‌شمار پروردگار خود را تکذیب می‌کنید؟ ﴿مرج البحرین یلتقیان﴾ دو دریای شور و شیرین را در کنار هم قرار داده است، به نحوی که به هم می‌رسند اما مخلوط نمی‌شوند. ﴿بینهما برزخ لایبغیان﴾ در بین آن دو به قدرت خدا حایلی قرار دارد، که آنها مخلوط نمی‌شوند و یکی از آن دو بر دیگری غلبه نمی‌کند. ابن‌کثیر گفته است: منظور از دو دریا، شور و شیرین است، دریاها شورند، رودخانه‌ها شیرین می‌باشند. خدا در بین آن دو حایلی از زمین قرار داده است، تا یکی بر دیگری غلبه نکند و همدیگر را فاسد ننمایند.[1] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدام نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟ ﴿یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان﴾ از آن دو مروارید و در و مرجان بیرون می‌آیند، همان‌طور که از خاک دانه و کاه و ریحان بیرون می‌آید. آلوسی گفته است: لؤلؤ یعنی مروارید ریز و مرجان یعنی مروارید درشت. ابن‌عباس چنین گفته است. و از ابن‌مسعود نقل است که مرجان یعنی مهره و نگین قرمز.[2] آیه عجایب صنع خدا را بیان می‌کند، که از آب شور انواع زیور مانند مروارید و یاقوت و مرجان بیرون می‌آورد. پس پاک و منزه است خدای یگانه و منان. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدام نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟ ﴿و له الجوار المنشآت فی البحر کالأعلام﴾ کشتی‌های بلند و کوه‌مانند و ستبر و روان در دریاها از آن او می‌باشند. قرطبی گفته است: ﴿کالأعلام﴾ یعنی مانند کوه‌ها، علم یعنی کوه دراز، پس کشتی در دریا صورت کوه را در خشکی دارد.[3] و وجه امتنان به وسیله‌ی آن این‌که خدای متعال این کشتی‌های بزرگ و کوه‌پیکر را بر سطح آب به حرکت درآورده است. آب که جسمی است لطیف، این کشتی‌های بزرگ را بر روی خود حمل می‌کند که بار ارزاق و کسب و تجارت

۱ـ مختصر ۴۱۷/۳.
۲ـ روح المعانی ۱۰۶/۲۷.
۳ـ قرطبی ۱۶۴/۱۷.

را بر دوش دارند و آن را از مکانی به مکانی دیگر و از اقلیمی به جایی دیگر می‌برند. شیخ‌زاده گفته است: باید بدانید که اصول اشیا چهار عنصر است: خاک ،آب، هوا و آتش. خداوند متعال از طریق آیه‌ی **﴿خلق الإنسان من صلصال﴾** بیان کرده است که خاک ماده‌ای است که مخلوقی شریف و باکرامت از آن آفریده شده است. و نیز از طریق آیه‌ی: **﴿خلق الجان من مارج﴾** یادآور شده است که آتش اصل و اساس ساختار موجودی بس شگفت‌انگیز دیگر است. و از طریق آیه‌ی **﴿یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان﴾** نشان داده است که آب تشکیل‌دهنده‌ی ساختار مخلوق ارزشمند دیگری است. و بعد از آن خاطرنشان کرده که هوا در حرکت کشتی‌های کوه پیکر تأثیر دارد و فرمود: **﴿و له الجوار المنشآت فی البحر کالأعلام﴾**، از این جهت کشتی را مخصوصا یادآور شده است که انسان در حرکت آن دخالتی ندارد. خود انسان به این امر معترف است و می‌گوید: «لك الفُلك و لك المُلك» کشتی و ملک از آن تو می‌باشد. و اگر ترس غرق شدن را داشته باشند، خالصانه خدا را به فریاد می‌طلبند. **﴿مخلصین له الدین فلما نجاهم إلی البر إذا هم یشرکون﴾**.[۱] **﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾** کدام نعمت خدا را انکار می‌کنید؟ **﴿کل من علیها فان﴾** تمام انسان‌ها و جاندارانی که روی زمین قرار دارند نابود شده و خواهند مرد. **﴿و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الإکرام﴾** و فقط ذات خدای یکتا و یگانه و باعظمت، خدایِ صاحب کبریا و نعمت و اکرام باقی می‌ماند. همچنان که در جای دیگری نیز مـی‌فرماید: **﴿کل شيء هالك إلا وجهه﴾**. ابن‌عباس گفته است: «وجه» عبارت است از ذات خدای پایدار. قرطبی گفته است: حکمت در نابودی خلق عبارت است از مساوات آنها در مرگ. با مرگ همه یکسان می‌شوند. مرگ سبب انتقال از منزلگاه فنا به منزلگاه پایداری و پاداش و جزا می‌باشد.[۲] **﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾** کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟ **﴿یسأله من فی السموات و الأرض﴾**

۱ـ شیخ‌زاده ۳/ ۴۳۰.
۲ـ قرطبی ۱۷/ ۱۶۵.

تمام موجودات آسمان‌ها و زمین به ذات خدا احتیاج دارند. و با زبان حال و قال از او طلب روزی و یاری می‌کنند. ﴿کل یوم هو فی شأن﴾ هر لحظه او در تدبیر امور خلق است. گناه را می‌بخشاید و مشکل را می‌گشاید. جمعی را به مقام می‌رساند و گروهی را از منصب پایین می‌کشد. مفسران می‌گویند: اموری است که آنها را در معرض دید خلایق قرار می‌دهد نه این‌که آنها را از نو ایجاد کند؛ زیرا هر چه بوده و هر چه خواهد بود تا روز قیامت رقم خورده است. پس هرکس راکه بخواهد بالا می‌برد و هر کس راکه بخواهد از تخت عظمت پایین می‌کشد. بیمار را شفا می‌دهد و سالم را بیمار می‌کند، پست را مقتدر می‌کند و مقتدر را ذلیل و خوار می‌نماید، ثروتمند را بینوا و بینوا را غنی می‌سازد. مقاتل گفته است: آیه در مورد یهود نازل شده است که می‌گفتند: خدا در روز شنبه هیچ کاری نمی‌کند. آنگاه خدا نظر آنان را این چنین رد کرد.[1] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿سنفرغ لکم أیها الثقلان﴾ ای گروه انس و جن! شما را در مقابل اعمالتان محاسبه می‌کنیم. ابن‌عباس گفته است: این از جانب خدا برای بندگان وعید است. وانگهی خدا به کاری مشغول نیست، بلکه او همیشه آزاد است.[2] در البحر آمده است: یعنی در روز قیامت به کارتان رسیدگی می‌کنیم. البته این بدان معنی نیست که خدا مشغول است و کارهایش را خاتمه می‌دهد، سپس فرصت فراغت حاصل می‌کند، بلکه این بر مبنای عادت عرب جاری است که وقتی انسانی را تهدید کنند، می‌گویند: دستم خالی می‌شود، و به حسابت می‌رسم و از تو انتقام می‌گیرم.[3] بیضاوی گفته است: یعنی روز قیامت به حسابتان می‌رسیم و پاداش یا کیفر اعمالتان را می‌دهیم. متضمن تهدید است، همچنان که وقتی نفری را تهدید می‌کنی می‌گویی: دستم خالی می‌شود و به خدمت می‌رسم؛ زیرا فرصت‌یافته توانایی بیشتر دارد

۱ـ آلوسی ۱۱۱/۲۷.
۲ـ مختصر ۴۱۹/۳.
۳ـ البحر ۱۹۴/۸.

و تلاش بیشتری را مبذول می‌دارد. و «ثقلان» یعنی انس و جن، و چون بر زمین سنگینی دارند به ثقلان موسوم گشته‌اند.[۱] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿یا معشر الجن و الإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات و الأرض فانفذوا﴾ ای گروه انس و جن! اگر به قصد فرار از خدا و فرار از قضای خدا می‌خواهید از گوشه وکنار آسمان‌ها و زمین بیرون بروید و بگریزید، از آن بیرون بروید و خود را از کیفرش نجات بدهید و آسوده بمانید. در اینجا امر برای تعجیز است؛ یعنی از انجام این کار ناتوان می‌باشید. ﴿لاتنفذون إلا بسلطان﴾ جز با نیرو و قهر و غلبه نمی‌توانید از آن بیرون بروید، شما کجا و آن کجا؟ ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: نمی‌توانید از فرمان و تقدیر خدا فرار کنید. بلکه خدا بر شما محیط است و نمی‌توانید از حکم و تقدیرش خلاص شوید. هر جا بروید بر شما احاطه دارد. و این امر به مقام حشر مربوط است، آنگاه که فرشتگان از هر جهت در هفت ردیف خلایق را در محاصره دارند و هیچ کس بدون فرمان و اراده‌ی خدا نمی‌تواند حرکت کند. ﴿یقول الإنسان یومئذ أین المفر﴾.[۲] و این امر فقط در قیامت تحقق‌پذیر است نه در دنیا؛ چون بعد از آن فرموده است: ﴿یرسل علیکما شواظ من نار﴾.[۳]

۱- بیضاوی ۴۳۲/۳. ۲- مختصر ۴۱۹/۳.

۳- در این ایام بعضی در تفسیر این آیه دچار اشتباه شده و گمان برده‌اند که انسان می‌تواند به آسمان و ستارگان صعود کند. و «سلطان» را به علم تفسیر کرده‌اند که با گفته‌ی مفسران مخالف است. و سیاق و قبل آیه آن را رد می‌کند؛ زیرا آیه برای بیان رعب و سختی روز آخرت آمده است و آیه‌ی قبلی: ﴿سنفرغ لکم أیها الثقلان﴾ بر آن دلیل است. و نیز گفته‌ی بعد از آن: ﴿یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس﴾ بر آن دلیل است، که مفسران بالاتفاق می‌گویند: در آخرت صورت‌پذیر است. ما رسیدن انسان را به وسیله‌ی موشک و وسایل مدرن به کره‌ی ماه و یا بعضی از ستارگان انکار نمی‌کنیم؛ چون انسان با استفاده از دانش می‌تواند به چنین کاری اقدام کند و می‌تواند در مدار زمین و فضا دور بزند. اما نمی‌تواند به آسمان برسد؛ چون خدا آن را سقف محفوظ قرار داده است. ولی ماه و سایر ستارگان که در پایین آسمان دنیا قرار دارند می‌توان به آنها رسید. اما ما به افرادی که بدون آگاهی و فهم به قرآن حمله می‌کنند، اعتراض می‌کنیم که به نظر خود و بدون توجه به اقوال معتمد مفسران، درباره‌ی کتاب خدا زبان می‌گشایند. به مجله‌ی «رابطة العالم الاسلامی» سال ۱۳۸۷ مراجعه کنید.

﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿یرسل علیکما شواظ من نار﴾ در روز قیامت زبانه‌ی داغ آتش را بر شما مسلط می‌کند. ﴿و نحاس﴾ یعنی مس ذوب شده را بر سرتان می‌ریزد. مجاهد گفته است: همان مس معروف در روز قیامت ذوب شده و بر سرشان ریخته می‌شود. ابن‌عباس گفته است: ﴿نحاس﴾ یعنی دودی که زبانه‌ی آتش ندارد. اما قول مجاهد روشن‌تر است. ﴿فلا تنتصران﴾ یکدیگر را یاری نمی‌دهید، و یکدیگر را از عذاب خدا نجات نمی‌دهید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی اگر در روز قیامت پا به فرار بگذارید، فرشتگان شما را برمی‌گردانند، آنان زبانه‌ی آتش و مس مذاب را بر شما می‌ریزند تا برگردید، و یاور و فریادرسی نمی‌یابید.[1] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدام نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟ ﴿فإذا انشقت السمآء﴾ در روز قیامت وقتی آسمان شکاف برداشت تا فرشتگان برای در برگرفتن خلایق از هر سو فرود آیند، ﴿فکانت وردة کالدهان﴾ ابن‌عباس گفته است: از شدت حرارت شکل گل سرخ به خود می‌گیرد، و یا مانند سفره‌ای که از چرم و پوست است قرمز می‌شود. چنین حالتی بر اثر شدت هول و هراس و اضطراب و آشفتگی آن روز عظیم حاصل می‌شود. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت را تکذیب می‌کنید؟ ﴿فیومئذ لایسأل عن ذنبه إنس و لاجان﴾ در آن روز رعب‌انگیز که آسمان شکاف برمی‌دارد، از گناهکاران انس و جن در مورد گناهانشان سؤال نمی‌شود؛ زیرا گناهکار نشانه‌ها و علاماتی از قبیل سیاهی صورت و زردی چشم دارد. امام فخر می‌گوید: از هیچ کس در مورد گناهش سؤال نمی‌شود. از او نمی‌پرسند تو گناهکاری یا دیگری، یا کدام یک است؟ بلکه از سیما و سیاهی رنگشان شناخته می‌شوند.[2] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدام نعمت خدا را انکار می‌کنید؟ ﴿یعرف المجرمون بسیماهم﴾ در روز قیامت گناهکاران با علائمی که از آنها ظاهر می‌شود، از قبیل سیمای غمگین و

۱ـ مختصر ۴۱۹/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۱۱۸/۲۹.

اندوهبار، شناخته می‌شوند. حسن گفته است: سیاهی صورت و زردی چشمان نشانه‌ی آنها می‌باشد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن فرموده است: ﴿و نحشر المجرمین یومئذ زرقاً﴾ و فرموده است: ﴿یوم تبیض وجوه و تسود وجوه﴾.[1] ﴿فیؤخذ بالنواصی و الأقدام﴾ فرشتگان موی پیشانی و پاهای آنان را می‌گیرند و آنها را به دوزخ می‌اندازند. ابن‌عباس گفته است: پیشانی و پاهای گنهکار گرفته می‌شود و آن را مانند چوب می‌شکنند و در آتش دوزخ می‌اندازند. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ پس کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون﴾ به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته می‌شود: این همان آتشی است که به شما گفتند و شما آن را تکذیب کردید. ابن‌کثیر گفته است: این همان آتشی است که وجودش را انکار می‌کردید و اینک آن را با چشمان خود می‌بینید.[2] ﴿یطوفون بینها و بین حمیم آن﴾ در بین آتش و آب جوشان درآمد و شدند. قتاده گفته است: یک‌بار از میان آب جوشان عبور می‌کنند و یک‌بار از میان آتش فروزان. «جحیم» یعنی آتش و «حمیم» یعنی نوشابه‌ای جوشان و بسیار داغ. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ پس ای گروه انس و جن! کدامین نعمت خدا را تکذیب و انکار می‌کنید؟!



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ﴿۴۶﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۷﴾ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿۴۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۹﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿۵۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۱﴾ فِيهِمَا مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿۵۲﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۳﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿۵۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۵﴾ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿۵۶﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۷﴾ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ ﴿۵۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

۱ـ قرطبی ۱۷/۱۷۵. ۲ـ مختصر ۳/۴۲۱.

تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾ هَلْ جَزَاءُ ٱلْإِحْسَانِ إِلَّا ٱلْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾ وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾ مُدْهَامَّتَانِ ﴿٦٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي ٱلْخِيَامِ ﴿٧٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٧٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾ تَبَارَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِي ٱلْجَلَالِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان احوال دوزخیان را یادآور شد، از بهشت و ولدان و حوریان زیبارویی سخن به میان آورد که برای مؤمنان نیک‌سیرت تدارک دیده است، تا تفاوت شگفت‌انگیز بین قرارگاه تبهکاران و مقامات پرهیزگاران روشن و مشخص گردد. قرآن در این خصوص از اسلوب ترغیب و ترهیب استفاده کرده است.

معنی لغات: ﴿**أفنان**﴾ جمع فنن به معنی شاخه‌ی درخت است. ﴿**استبرق**﴾ دیباج کلفت و خشن. ﴿**وجنی**﴾ «جَنْی» به معنی چیدن میوه می‌باشد. ﴿**مدهامتان**﴾ سبز تیره. «**دهمة**» یعنی تیره. ﴿**لم يطمثهن**﴾ «**طمث**» عمل مقاربت که به خون‌ریزی دختر باکره بیانجامد، سپس بر هر نوع مقاربتی اطلاق شده است. و ﴿**لم يطمثهن**﴾ یعنی هیچ احدی قبل از ازدواج به آنها دست نزده و با آنها عمل جماع انجام نداده است. فرّاء می‌گوید: «**طمث**» عبارت است از جماعی است که همراه با خون‌ریزی باشد.[1] ﴿**نضاختان**﴾ آب آن فوران می‌کند و قطع نمی‌شود. ﴿**عبقری**﴾ منقوش و رنگارنگ.

۱ـ قرطبی ۱۷/ ۱۸۱.

تفسیر: ﴿و لمن خاف مقام ربه جنتان﴾ برای انسانی که از حضور در پیشگاه خدا برای محاسبه می‌ترسد، دو باغ بهشتی مقرر است: باغی برای سکونت خود و یکی هم برای زنان و خدمتکارانش. مانند شاهان دنیا خود در یک کاخ زندگی می‌کند و زنانش در کاخی دیگر.[1] قرطبی گفته است: از این رو دو باغ مقرر است تا از انتقال از جایی به محلی دیگر سرورش افزایش یابد. و زمخشری گفته است: باغ و قصری برای انجام دادن طاعات و یکی برای ترک نافرمانی. در حدیث آمده است «دو کاخی که وسایل یکی از آنها از نقره و اسباب و اثاث آن دیگری از طلا می‌باشد و جز پرده‌ی کبریا در جنت عدن چیزی مانع رؤیت خداوند متعال نیست».[2] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ پس کدامین نعمت خدا را انکار و تکذیب می‌کنید؟! بعد از آن به وصف دو جنت پرداخت و فرمود: ﴿ذواتا أفنان﴾ درختانش دارای شاخه‌های متفرع و میوه‌های گوناگون است. در البحر آمده است: از این‌رو افنان ـ شاخه‌ها ـ را مخصوصا یادآور است که آنها دارای برگ و ثمر می‌باشند و از سایه و میوه‌ی آنها استفاده می‌شود. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت گرانقدر خدا را تکذیب می‌کنید؟ ﴿فیهما عینان تجریان﴾ در هر یک از دو جنت چشمه‌ای با آب زلال جاری است تا سر سبز باشند و انواع میوه بدهند.[3] حسن گفته است: دو آب زلال در آن دو جاری می‌باشد یکی تسنیم و دیگری سلسبیل نام دارد. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدای خود را انکار می کنید؟ ﴿فیهما من کل فاکهة زوجان﴾ از تمام میوه‌ها و ثمار

۱ـ امام فخر گفته است: بعد از این‌که خداوند متعال در مورد مجرم فرمود: در آتش و آب جوش قدم می‌زند، در حق مؤمن بیمناک گفته است: ﴿و لمن خاف مقام ربه جنتان﴾، و جنت و جنتین و جنان را آورده است: ﴿إن المتقین فی جنات﴾ و ﴿مثل الجنة التی وعد المتقون﴾. از این‌که در چنان منازلی با هم زندگی می‌کنند و فاصله‌ای موجود نیست مانند یک جنت است و به سبب وسعت و تنوع درختان و کثرت منازلش جنات می‌باشد. و چون شامل لذات روح و جسم است دو جنت به حساب می آید. تفسیر کبیر ۱۲۳/۲۹.

۲ـ اخراج از بخاری.

۳ـ مختصر ۴۲۲/۳.

دو صنف در آن موجود است؛ نوعی معروف و شناخته شده و نوعی برای آنان ناشناخته می‌باشد و در دنیا آن را ندیده‌اند. ابن‌عباس گفته است: در دنیا هر نوع ثمر و میوه‌ای باشد در بهشت موجود است، حتی «حنظل» نیز موجود است، اما حنظل بهشت شیرین است. میوه‌های آخرت با میوه‌های دنیا فقط تشابه اسمی دارند. ﴿فبأی آلاء ربكما تكذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! فخر رازی گفته است: فرموده‌های: ﴿ذواتا أفنان﴾، ﴿فيهما عينان تجريان﴾ و ﴿فيهما من كل فاكهة زوجان﴾ عموماً اوصاف دو جنت مذکور می‌باشند. از این رو دو چشمه‌ی جاری را در بین شاخه‌ها و میوه‌ها فاصله آورده است که کام‌برگیران چنان می‌کنند که وقتی وارد باغی می‌شوند، اول به خوردن نمی‌پردازند، بلکه گردش و تماشا را بر خوردن ترجیح می‌دهند. وانگهی انسان در باغ دنیا تا گرسنه نشود و اشتهای شدید پیدا نکند به خوردن نمی‌پردازد، تا چه رسد به بهشت!! از این رو خدا سبزی درختان و جریان جویباران را جهت تکمیل کردن تفریح و گردش، یادآور شده و بعد از آن خوردن میوه را ذکر کرده است، تا تفریح کاملتر شود. پاک و بی‌آلایش آن است که آیات را در نیکوترین معانی و با روشن‌ترین مبانی ارائه می‌دهد.[1] ﴿متكئين على فرش بطائنها من استبرق﴾ در بهشت سرمدی بر فرش و رختخواب و بسترهای نرم دراز می‌کشند که آستر آنها از دیباج ـ یعنی حریر ضخیم ـ می‌باشد و با طلا آراسته شده است. و این دال بر نهایت گران‌بها بودن این نوع بسترها است؛ زیرا وقتی آستر چنین است، لایه‌ی بیرونی آن باید چگونه باشد؟! ابن مسعود گفته است: آستر چنین است، پس اگر نمای آن را ببینی چه می‌گویی؟ وقتی از ابن‌عباس درباره‌ی آیه سؤال شد، گفت: آن همان است که خدا گفته است: ﴿فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة عين﴾.[2] ﴿وجنى الجنتين دان﴾ ثمر آن دو باغ پایین است و به صورت ایستاده و نشسته و خوابیده از آن می‌چینند، به عکس میوه و

۱ـ تفسیر کبیر ۱۲۵/۲۹.
۲ـ روح المعانی ۱۱۸/۲۷.

ثمر دنیا که با زحمت به دست می‌آید. ابن‌عباس گفته است: درخت خم می‌شود تا ولیّ خدا، آن را ایستاده یا نشسته یا دراز کشیده بچیند.[۱] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿فیهن قاصرات الطرف﴾ در آن باغ‌ها زنان با شرم و آزرم و سربزیر قرار دارند که فقط شوهران خود را نگاه می‌کنند، همان‌طور که زنان عفیف و پاکدامن چنان می‌کنند. ﴿لم یطمثهن إنس قبلهم ولاجان﴾ دست انس و جن به آنها نرسیده است، و قبل از شوهرانشان نه انس و نه جن احدی با آنها تماس نداشته و با آنها نزدیکی نکرده است، بلکه آنها بکر و پاکدامن می‌باشند. آلوسی گفته است: «طمث» در اصل به معنی خروج خون است، از این رو حیض را طمث گفته‌اند. بعد از آن بر نزدیکی با دختر باکره اطلاق شده است؛ چون با این عمل خون از وی خارج می‌شود، و بعداً بر هر عمل نزدیکی ولو خونی هم در کار نباشد، اطلاق شده است.[۲] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ ای گروه انس و جن! کدام یک از نعمت‌های ارزشمند خدا را تکذیب می‌کنید؟ ﴿کأنهن الیاقوت والمرجان﴾ انگار در بی‌آلایشی و صفا و ظریفی یاقوت و مرجان می‌باشند. قتاده گفته است: انگار در صفا یاقوت و در قرمزی مرجان می‌باشند، اگر یاقوت را به نخ بکشی و آن را نگاه کنی نخ را در پشت آن می‌بینی.[۳] و در حدیث آمده است: «سفیدی ساق پای بعضی از زنان بهشت در پشت هفتاد لایه حریر دیده می‌شود، و حتی مغز استخوانش نیز دیده می‌شود».[۴] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿هل جزاء الإحسان إلا الإحسان﴾ پاداش نیکوکارِ دنیا چیزی نیست جز آن‌که در آخرت با او نیکی شود. ابوسعود گفته است: پاداش عمل نیک جز نیکی و ثواب چیزی نیست.[۵]

۱ـ خازن ۱۰/۴. ۲ـ آلوسی ۱۱۹/۲۷.

۳ـ آلوسی ۱۰/۴. ۴ـ البحر ۱۹۸/۸.

۵ـ ترمذی آن را به صورت مرفوع یا موقوف از ابن مسعود روایت کرده است، و ابن‌کثیر گفته است: موقوف بودن آن صحیح‌تر است.

منظور این است: هر کس خوبی و نیکی تقدیم کند استحقاق بخشش و کرم را دارد. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار می‌کنید؟ ﴿و من دونهما جنتان﴾ در ورای آن دو باغ، دو باغ دیگر قرار دارد که از فضل و منزلتی کمتر از دو باغ اول برخوردارند. مفسران گفته‌اند: دو جنت اولی از آن پیشکسوتان و «سابقین» بوده و دو باغ دیگر از آن اصحاب یمین می‌باشند. و شکی نیست که مقام و منزلت سابقین بلندتر و والاتر است. که خدا فرموده است: ﴿فأصحاب المیمنة ما أصحاب المیمنة * و أصحاب المشئمة ما أصحاب المشئمة * و السابقون السابقون أولئك المقربون﴾. ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ ای گروه انس و جن! کدام نعمت گرانقدر خدا را انکار می‌کنید؟ ﴿مدهامتان﴾ از بس که سبز تیره و پررنگ می‌باشند سیاه به نظر می‌آیند. آلوسی گفته است: منظور شدت سبزی رنگ است، و سبز وقتی پررنگ شود به سیاهی می‌گراید. این پررنگی ناشی از افزایش آبیاری است.[1] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ کدامین نعمت خدا را انکار و تکذیب می‌کنید؟! ﴿فیهما عینان نضاختان﴾ در آن دو باغ دو چشمه هموار در حال فوران است. ابن‌مسعود و ابن‌عباس گفته‌اند: آب این دو چشمه که بوی مشک و عنبر و کافور می‌دهد همچون قطره‌های ریز باران بر اهل بهشت فرو می‌ریزد.[2] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ پس ای گروه انس و جن! کدام یک از نعمت‌های گرانقدر پروردگار را انکار می‌کنید؟! ﴿فیهما فاکهة و نخل و رمان﴾ درآن دو باغ انواع میوه و انواع نخل و انار موجود است. از میان میوه‌ها چون خرما و انار شریفتر و بافضل‌ترند آن دو را یادآور شده است. و نیز میوه‌های مورد مصرف عرب می‌باشند. آلوسی گفته است: خرما و انارِ بهشت غیر خرما و اناری هستند که ما آن را می‌شناسیم.[3] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ پس ای گروه انس و

۱ـ روح المعانی ۲۷/ ۱۲۱.
۲ـ قرطبی ۱۷/ ۱۸۵.
۳ـ روح المعانی ۲۷/ ۱۲۲.

جن! کدام یک از نعمت‌های گرانقدر پروردگار را انکار می‌کنید؟! ﴿**فیهن خیرات حسان**﴾ در آن باغها زنان صالح و خوش اخلاق و زیباروی قرار دارند. ﴿**فبأی آلاء ربکما تکذبان**﴾ کدامین نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟! ﴿**حور مقصورات فی الخیام**﴾ آنان حوران بهشتیِ پرده‌نشین و پوشیده هستند که به سبب کرامت و شرافتشان از منزل خارج نمی‌شوند. در سراپرده و چادرهایی فراخ که از مروارید ساخته شده‌اند، خانه‌نشین می‌باشند. ابوحیان گفته است: از زنان به سبب داشتن چنین صفتی مورد ستایش قرار می‌گیرند؛ زیرا خانه‌نشین بودنشان بر صیانت آنان دلالت دارد. حسن گفته است: آنها در معابر پرسه نمی‌زنند، و چادرهای بهشت، خانه‌های مرواریدی است.[۱] در حدیث آمده است: «در بهشت چادری میان گشاد و فراخ از مروارید قرار دارد که عرض آن شصت میل است و در هر گوشه‌ی آن خانواده‌ای قرار دارد که یکدیگر را نمی‌بینند و مؤمنان بر آنها وارد می‌شوند. و از آنان دیدن می‌کنند».[۲] ﴿**فبأی آلاء ربکما تکذبان**﴾ کدامین نعمت خدا را تکذیب می‌کنید؟! ﴿**لم یطمثهنّ إنس قبلهم و لاجان**﴾ قبل از شوهرانشان نه از نوع انس و نه از نوع جن احدی با آنها نزدیکی نکرده و به آنها دست نزده است. در التسهیل آمده است: دو باغ اول به پیشکسوتان و دوباغ دوم به اصحاب یمین تعلق دارد. اگر در توصیف آن دو به دقت بنگری درمی‌یابی که دو باغ اول را بسی بالاتر و والاتر از اوصاف دو باغ دوم آورده است. مثلاً در آنجا می‌گوید: ﴿**فیهما عینان تجریان**﴾ و در اینجا می‌گوید: ﴿**فیهما عینان نضاختان**﴾ و «جری» از «نضخ» شدیدتر است. و در آنجا گفته است: ﴿**فیهما من کل فاکهة زوجان**﴾ و در اینجا گفته است: ﴿**فیهما فاکهة و نخل و رمان**﴾ که اولی عامتر و شاملتر است. و در توصیف «حور» در آنجا گفته است: ﴿**کأنهن الیاقوت و المرجان**﴾ و در اینجا گفته است: ﴿**فیهن خیرات حسان**﴾ و هر حسنی مانند حسن یاقوت و مرجان نیست. پس توصیف در

۱ـ البحر المحیط ۱۹۸/۸.
۲ـ اخراج از بخاری.

آنجا بلیغتر است. در آنجا در وصف «فرش» گفته است: ﴿متكئين على فرش بطائنها من إستبرق﴾ که دیباج است، و در اینجا گفته است: ﴿متكئين على رفرف خضر﴾ و شکی نیست که بالش و متکایی که برای تکیه دادن آماده شده از فضله‌ی گیاه بهتر است.[۱] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ ای جماعت انس و جن! کدامین نعمت گرانقدر خدا را انکار می‌کنید؟! ﴿متكئين على رفرف خضر﴾ بر متکاهای سبز بهشت تکیه می‌دهند.[۲] ﴿وعبقری حسان﴾ و با نقش و نگار زیبا آراسته شده و با انواع تصویر و زینت آرایش یافته‌اند. عبقری به «عبقره»، دهکده‌ای در ناحیه‌ی یمن منسوب است که در آنجا فرش‌های پرنقش و نگار بسیار زیبا می‌بافند. از این رو خداوند متعال برای این‌که ما بهتر بتوانیم موضوع را درک کنیم فرش دو باغ را به فرش‌های منقوشی که آنها را دیده‌ایم، تشبیه نموده است.[۳] ﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان﴾ ای گروه انس و جن! کدام یک از نعمت‌های خدا را تکذیب می‌کنید؟! ﴿تبارك اسم ربك﴾ خدای عظیم و جلیل منزه و مقدس است، خیرات و نعمت‌هایش بسیار و برکتش فراگیر است. ﴿ذی الجلال و الإكرام﴾ که دارای عظمت و کبریا و فضل و بخشش است. در البحر آمده است: بعد از این‌که خدا نعمت دنیا را خاتمه داد و فرمود: ﴿و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الإكرام﴾ نعمت آخرت را خاتمه داد و فرمود: ﴿تبارك اسم ربك ذی الجلال و الإكرام﴾، و در آنجا بعد از یادآوری فنای گیتی یادآوری دوام و بقا مناسب بود و در اینجا بعد از ذکر امتنانش بر مؤمنان در منزلگاه کرامت و خیر و بخشش در دارالنعیم، یادآوری برکت و نمو و افزایش مناسب است.[۴]

۱ـ التسهیل ۴/۸٦ و قرطبی ۸/۱۹۸.

۲ـ نظر حسن چنین است و ابن‌عباس گفته است: رفرف پوششی است که برای خواب آن را روی فرش می‌اندازند.

۳ـ حاشیه‌ی صاوی ۴/۱٦۰.

۴ـ البحر المحیط ۸/۲۰۰.

نکات بلاغی: ۱ـ در میان ﴿و السمآء رفعها﴾، ﴿الأرض وضعها﴾، ﴿خلق الإنسان من صلصال کالفخار﴾ و ﴿خلق الجان من مارج من نار﴾ مقابله مقرر است.

۲ـ ﴿و له الجوار المنشآت فی البحر کالأعلام﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۳ـ ﴿و یبق وجه ربك﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۴ـ در ﴿سنفرغ لکم أیها الثقلان﴾ استعاره‌ی تمثیلیه مقرر است.

۵ـ ﴿إن استطعتم أن تنفذوا... فانفذوا﴾ شامل امر تعجیزی است.

۶ـ ﴿فإذا انشقت السماء فکانت وردة﴾ متضمن تشبیه بلیغ است.

۷ـ ﴿و جنی الجنتین﴾ متضمن جناس ناقص است.

۸ـ ﴿فیهن قاصرات الطرف﴾ متضمن ایجاز حذف است. موصوف حذف شده و صفت باقی‌مانده است.

۹ـ ﴿الرحمن * علم القرآن * خلق الإنسان * علمه البیان﴾ شامل سجع مرصع و غیرمتکلف است.

فواید: به مفاد یکی از احادیث هر چیز عروسی دارد و عروس قرآن، سوره‌ی «الرحمن» است.[1]



۱ـ اخراج از حافظ ابویعلی و ابن عساکر.

پیش درآمد سوره

* این سوره شامل بیان احوال روز قیامت است و بیم و هراس آن روز را یادآور می‌شود و انسان را به سه گروه: «اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقون» تقسیم می‌کند.

* در مورد سرانجام و عاقبت هر گروه به صحبت پرداخته است و جزای عادلانه‌ای را که در انتظارشان می‌باشد را یادآور می‌شود. و همچنین بر وجود یگانگی و کمال قدرت خدا به اقامه‌ی دلایل پرداخته است. و خلق بدیع انسان و رویاندن گیاهان و نازل کردن آب و نیروی شگفت‌انگیزی را که خدا در آتش به ودیعه نهاده بیان کرده است. سپس به قرآن عظیم اشاره کرده که از جانب پروردگار عالمیان نازل شده است. و سختی‌ها و هراس‌هایی را که در حال احتضار انسان را در برمی‌گیرد گوشزد می‌کند.

* و با ذکر گروه سه‌گانه که عبارتند از: اهل سعادت و اهل شقاوت و پیشقدمان، سوره خاتمه می‌یابد. و عاقبت هر یک از سه گروه را بیان کرده و موضوعی را که به صورت اجمال در اول سوره آورده است به صورت مفصل بیان می‌کند و در ابتدا و انتهای سوره به ذکر نام نیک و اثر ماندگار مقربین می‌پردازد.[۱]

فضیلت سوره: از ابن مسعود روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس هر شب سوره‌ی واقعه را بخواند هرگز فقیر نمی‌شود». حافظ ابن عساکر در شرح حال «عبدالله بن

۱ـ ابن کثیر ۴/۲۸۱.

مسعود» از ابی‌ظبیه روایت کرده است: در همان بیماری که عبدالله در آن درگذشت، عثمان بن عفان به عیادتش رفت وگفت: از چه چیز شکایت داری و گله‌مندی؟ گفت: از گناهانم، پرسید: چه آرزویی داری؟ به او گفت: رحمت خدایم. پرسید: طبیب برایت بیاورم؟ گفت: طبیب مرا بیمار کرد. گفت: می‌خواهی چیزی به تو بدهم؟ گفت: به آن احتیاجی ندارم. گفت: برای دخترانت بعد از تو بماند. گفت: آیا از بینوایی دخترانم می‌ترسی؟ من به دخترانم دستور داده‌ام هر شب سوره‌ی واقعه را بخوانند. من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس هر شب سوره‌ی واقعه را بخواند هرگز فقیر نمی‌شود». ابوظبیه خواندن آن را ترک نمی‌کرد.[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿٣﴾ إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾ وَ بُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنبَثًّا ﴿٦﴾ وَ كُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ فَأَصْحَابُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾ وَ أَصْحَابُ ٱلْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ ٱلْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾ وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثُلَّةٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَ قَلِيلٌ مِنَ ٱلْآخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِن مَعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَ حُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ ٱللُّؤْلُؤِ ٱلْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلًا

۱ـ قرطبی ۱۷/ ۲۰۱.

سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾ وَ أَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ ٱلْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَ ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾ وَ أَصْحَابُ ٱلشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ ٱلشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَ ظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾ وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوَ آبَاؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ ٱلْأَوَّلِينَ وَ ٱلْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا ٱلضَّالُّونَ ٱلْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾ لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَالِئُونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ ٱلْهِيمِ ﴿٥٥﴾ هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿٥٦﴾



معنی لغات: ﴿رجت﴾ لرزید و به شدت تکان خورد. ﴿بست﴾ به صورت گرد و غبار پراکنده درآمد. ﴿هباء﴾ گرد و غباری که در هوا پراکنده می‌شود. ﴿ثلة﴾ جماعتی. ﴿موضونة﴾ محکم و استوار. ﴿یصدعون﴾ بر اثر مصرف شراب سرمست شده و سردرد می‌گیرند. ﴿ینزفون﴾ مست می‌شوند و عقل را از دست می‌دهند. ﴿مخضود﴾ بدون خار. ﴿طلح﴾ شاخه‌ی درخت موز. ﴿منضود﴾ بر هم توده شده و روی هم متراکم شده. ﴿عربا﴾ زنی که علاقه‌ی خویش به شوهرش را ابراز می‌دارد. ﴿سموم﴾ باد بسیار گرم. ﴿یحموم﴾ بسیار سیاه. ﴿الحمیم﴾ آب جوشیده. ﴿الهیم﴾ شتری که بر اثر بیماری سیراب نمی‌شود و همیشه تشنه می‌ماند.

تفسیر: ﴿إذا وقعت الواقعة﴾ وقتی قیامت که قیامش ضروری و حتمی است، برپا شود، و ماجرای هول‌انگیزی که قلب را از جا می‌کند حادث شد، خوف و هراسی

غیرقابل توصیف به وجود می‌آید. بیضاوی گفته است: چون وقوع روز محقق است به «واقعه» موسوم است.[1] ابن‌عباس گفته است: «واقعه» مانند «طامه» و «صاخه» و «آزفه» اسم قیامت است. و این اسماء عظمت و بزرگی شأن آن را به اقتضا می‌رسانند.[2] ﴿لیس لوقعتها کاذبة﴾ وقتی به وقوع پیوست در چنین روزی هیچ‌کس مانند تکذیب‌کنندگان دنیا، آن را انکار و تکذیب نمی‌کند؛ زیرا در این موقع هر کس باور دارد و به آن ایمان می‌آورد؛ چون با چشم خود عذاب را آشکارا مشاهده می‌کند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده﴾.[3] ﴿خافضة رافعة﴾ مقام بعضی را پایین می‌آورد و منزلت بعضی دیگر را بالا می‌برد.[4] بعد از آن زمان تحقق آن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إذا رجت الأرض رجا﴾ وقتی زمین به شدت تکان خورد و لرزید، و به شدت مضطرب و آشفته گشت، به گونه‌ای که تمام بناهای بلند و مرتفع و کوه‌های استوار و سر به فلک کشیده ویران و منهدم شوند. مفسران گفته‌اند: یعنی زمین بسان گهواره‌ی بچه تکان می‌خورد، تا تمام ساختمان‌های روی آن فرو ریزند، و تمام کوه‌ها و قلعه‌های روی آن شکسته و متلاشی شوند.[5] ﴿و بست الجبال بسّا﴾ و آنگاه که کوه‌ها ریزریزه شوند و بعد از این‌که بلند بودند به صورت سبوس خیس‌خرده و آرد درآیند، ﴿فکانت هباء منبثا﴾ و غباری پراکنده درآیند، مانند ذراتی که در موقع نفوذ تابش آفتاب از داخل پنجره به منازل مشاهده می‌شود.[6] منبث یعنی پراکنده. این آیه مانند آیه‌ی ﴿و تکون الجبال کالعهن المنفوش﴾ و آیه‌ی ﴿و سیرت الجبال فکانت سرابا﴾

۱ـ بیضاوی ۴۳۷/۳.

۲ـ البحر المحیط ۲۰۲/۸.

۳ـ قول ارجح در تفسیر این آیه همان است که ذکر شد. بیضاوی و ابوسعود و آلوسی نیز آن را پسندیده‌اند. اما ابن‌کثیر می‌فرماید: معنی آیه چنین است: هیچ عامل و مانعی نمی‌تواند وقوع آن را مانع شود. مشابه چنین نظری از حسن و قتاده نیز روایت شده است. اما قول اول دقیقتر است.

۴ـ مختصر ۴۲۸/۳.

۵ـ قرطبی ۱۹۶/۱۷.

۶ـ این نظر ابن‌عباس است.

می‌باشد. ﴿و كنتم أزواجا ثلاثة﴾ و شما ای انسان! به صورت سه فرقه یعنی اهل یمین و اهل شمال و اهل سبق درآمدید. سابقون عبارتند از کسانی که منزلت والا در بهشت دارند. اصحاب یمین دیگر بهشتیان می‌باشند، و اصحاب شمال عبارتند از دوزخیان. مراتب و درجات مردم در آخرت چنین است. میمون بن مهران گفته است: دو گروه در بهشت و یک دسته در دوزخ جا دارند.[1] بعد از آن خدا در مورد سه گروه به تفصیل سخن گفته و فرموده است: ﴿فأصحاب الميمنة ما أصحاب الميمنة﴾ منظور از استفهام، تفخیم و تعظیم است. یعنی آیا درباره‌ی اصحاب میمنه چیزی می‌دانی؟ آنان چه کسانی هستند و حالشان چطور است و چه صفتی دارند؟ آنها همانهایی هستند که نامه‌ی اعمالشان را با دست راست دریافت می‌دارند. پس این خبر در واقع ابراز تعجب از حال آنان می‌باشد و عظمت و بزرگی مقام آنان را نشان می‌دهد که وارد بهشت شده و از نعمت‌هایش استفاده می‌کنند. ﴿و أصحاب المشئمة ما أصحاب المشئمة﴾ آیا می‌دانی اصحاب مشأمه کیانند؟ حال و وصف آنها چگونه می‌باشد؟ آنها همانهایی هستند که نامه‌ی اعمال خود را با دست چپ دریافت می‌کنند، پس این توصیف متضمن تعجب از حال آنها می‌باشد که وارد دوزخ می‌شوند و عذاب و شکنجه می‌بینند. قرطبی گفته است: تکرار ﴿ما أصحاب الميمنة﴾ و ﴿ما أصحاب المشئمة﴾ تفخیم و شگفت‌انگیزی را می‌رساند. مانند ﴿الحاقة ما الحاقة﴾ و ﴿القارعة ما القارعة﴾.[2] آلوسی گفته است: در اولی منظور تفخیم است و در دومی منظور نشان دادن زشتی و شناخت حال آنها می‌باشد. و نیز منظور به شگفت آوردن شنونده در خوبی و زشتی حال دو گروه می‌باشد. انگار گفته است: حال اصحاب میمنه بی‌نهایت خوب و حال اصحاب مشأمة بی‌نهایت زشت و شنیع است.[3] ﴿و السابقون السابقون﴾

۱ـ مختصر ابن‌کثیر ۴۲۸/۳.
۲ـ قرطبی ۱۹۹/۱۷.
۳ـ آلوسی ۱۳۱/۲۷.

این هم گروه سوم از گروه‌های سه گانه می‌باشد؛ یعنی پیشتازان و مسابقه‌دهندگان در اعمال نیک و حسنات، که در نایل آمدن به نعمت‌ها و باغ‌های بهشت از یکدیگر سبقت می‌گیرند. آنگاه از آنان تمجید به عمل آورده و می‌فرماید: ﴿أولئك المقربون﴾ آنها همان مقربان پیشگاه خدا می‌باشند. هم در جوار و هم در سایه‌ی عرش خدا به سر می‌برند و به وی نزدیک می‌باشند. ﴿فی جنات النعیم﴾ در بهشت برین و جاودانی از نعمت‌ها بهره می‌گیرند. خازن گفته است: اگر بگویی: چرا بحث سابقین را در آخر آورده است در صورتی که حق بود قبل از اصحاب یمین بحث آنها بیاید؟ در جواب گفته می‌شود: چون متضمن لطیفه‌ای است، و آن این‌که: خدا در آغاز سوره به منظور ترساندن بندگان امور هول‌انگیزی را که به هنگام قیام قیامت روی می‌دهند یادآور شده است؛ چون انسان یا نیکوکار است در نتیجه رغبت بیشتری پیدا کرده و ثواب پاداش بیشتری را به دست می‌آورد. و یا تبهکار است و از ترس عقاب خدا از گناه و عصیان دست برمی‌دارد. از این رو اول اصحاب یمین را آورده است، تا آیات را بشنوند و رغبت پیدا کنند. بعد از آن اصحاب شمال را آورده است تا بترسند، بعد از آن سابقون را آورده است که ـ فزع اکبر آنها را افسرده نمی‌کند ـ تا به تلاش و کوشش بپردازند.[۱] ﴿ثلة من الأولین﴾ سابقون مقرب جمعی کثیر از ملت‌های پیشین می‌باشند. ﴿و قلیل من الآخرین﴾ و تعدادی اندک از این امّت می‌باشند. قرطبی گفته است: سابقین ملت‌های متأخر نسبت به سابقین ملت‌های پیشین اندک می‌باشند؛ زیرا پیامبران پیشین بسیار بودند، در نتیجه سابقون آنها نیز زیاد بود. پس تعداد آنها از تعداد سابقون امت ما بیشتر است. حسن گفته است: سابقون گذشتگان از سابقون امت ما بیشتر است ، آنگاه آیه را خواند.[۲] و بنا به قول ضعیفی منظور از ﴿السابقون السابقون﴾ پیشکسوتان این امت است، و مراد از ﴿آخرین﴾

۱ـ خازن ۱۵/۴.

۲ـ قرطبی ۱۷/۲۰۰.

متأخرین این امت می‌باشد. بدین ترتیب هر دو گروه از امت محمد ﷺ می‌باشند.[۱] ﴿علی سرر موضونة﴾ بر کرسی‌های بافته شده از تارهای طلا و مزین به مروارید و یاقوت می‌نشینند. ابن‌عباس گفته است: «موضونة» یعنی جواهرنشان و زربفت.[۲] ﴿متکئین علیها﴾مانند مرفهانی که از نعمت و رفاه برخوردار هستند بر آن تخت‌ها دراز کشیده و تکیه می‌دهند. ﴿متقابلین﴾ روبروی یکدیگر نشسته و هیچ کس در پشت دیگری قرار نمی‌گیرد. بدین‌ترتیب شادی و سرور آنان بیشتر می‌شود و آداب و رسوم نشستن کاملتر می‌گردد. ﴿یطوف علیهم ولدان مخلدون﴾ برای پذیرایی از آنها اطفالی که در اوج شادابی و زیبایی قرار دارند به دور آنان می‌چرخند. نه آنان را مرگی فرا می‌گیرد و نه پیر می‌شوند. ابوحیان گفته است: «ولدان» به «مخلدون» توصیف شده‌اند ـ هر چند که تمام بهشتیان برای همیشه می‌مانند ـ تا مشخص شود که آنها ذر سن طفولیت باقی خواهند ماند و تغییر نمی‌کنند، و همان‌طور که خدا آنان را توصیف کرده است، بزرگ نمی‌شوند.[۳] ﴿بأکواب﴾ با قدح و پیاله‌های بزرگ و مدور و بدون دسته. ﴿و أباریق﴾ جمع ابریق و به معنی کوزه‌ی دسته‌دار می‌باشد، کوزه‌ای که از صفای رنگش برق می‌زند. ﴿و کأس من معین﴾ و جامی از شراب ناب که از چشمه می‌جوشد و جاری می‌شود. ابن‌عباس گفته است: مانند شراب دنیا به صورت عصاره گرفته نمی‌شود بلکه از چشمه‌ها

۱ـ نظر اول عبارت است از: اختیار جمهور مفسران مانند ابن جریر و ابوسعود و قرطبی و بیضاوی و آلوسی. و ابن‌کثیر نظر دوم را اختیار کرده و گفته است: نظر ابن جریر ایراد دارد و ضعیف است؛ زیرا به نص قرآن این امت بهترین امت است. پس بعید است مقربان در غیر این دین از مقربان این آیین بیشتر باشند. می‌گویم: می‌دانید که پیامبران تعدادشان بسیار زیاد بود و عموماً از سابقین می‌باشند و اگر پیروانشان به آنها اضافه شود، تعدادشان از خواص این امت بسی بیشتر می‌شود. اما در مجموع امت محمد از دیگر امت‌ها فاضلتر است و از همه بیشتر وارد بهشت می‌شوند. بدین ترتیب اشکال رفع می‌شود. والله اعلم.

۲ـ مختصر ۳/ ۴۳۰.

۳ـ البحیط ۸/ ۲۰۵.

جاری می‌شود. قرطبی گفته است: معین یعنی آب یا شراب جاری. اما در اینجا منظور شراب جاری از چشمه‌ها می‌باشد. مانند شراب دنیا نیست که با زحمت و تلاش و شیره گرفتن به دست می‌آید.[۱] ﴿لایصدعون فیها﴾ به سبب نوشیدن آن دچار سردرد و سرگیجه نمی‌شوند. ﴿و لاینزفون﴾ و مست نمی‌شوند و مانند شراب دنیا عقل آنها را زایل نمی‌کند. ابن‌عباس گفته است: در شراب چهار خصلت و خاصیت مکنون است: مستی، سردرد، استفراغ و ادرار. خدا شراب بهشت را یادآور شده و آن را از این خاصیت‌های مذموم پاک و منزه کرده است.[۲] ﴿و فاکهة مما یتخیرون﴾ در بهشت انواع میوه‌ها برای آنان فراهم است و هر چه را آرزو کنند، برمی‌دارند. ﴿و لحم طیر مما یشتهون﴾ و گوشت پرنده از آنچه که دوست دارند و آرزو کنند، برایشان فراهم است. ابن‌عباس گفته است: اگر یک نفر از آنها در دل آرزوی گوشت پرنده بکند، پرنده پرزنان در جلوش آن‌طور که اشتها کند پخته یا کباب شده و حاضر می‌شود. در حدیث آمده است: «تو در بهشت پرنده را نگاه می‌کنی و آرزوی گوشت آن را می‌کنی، فوراً کباب شده و برایت حاضر می‌شود».[۳] رازی گفته است: میوه را قبل از گوشت آورده است؛ چون بهشتیان به منظور رفع گرسنگی چیزی نمی‌خورند بلکه به عنوان لذت می‌خورند. آنان بیشتر به خوردن میوه تمایل دارند، همچنان که مردم گرسنه‌ی دنیا تمایل بیشتری به خوردن غذا دارند. از این‌رو آن را اول آورده است.[۴] ﴿و حور عین کأمثال اللؤلؤ المکنون﴾ در کنار این نعمت‌ها زنانی از حوریان بهشتی با چشمانی درشت و بی‌نهایت زیبا و روشن و سفید دارند که انگار در بی‌آلایشی و پاکی همچون مروارید هستند که در صدف می‌باشند و دستی به آنها نخورده است. در التسهیل آمده است: در سفیدی آنها را به مروارید تشبیه کرده و آنها را به مکنون توصیف

۱ـ قرطبی ۱۷/۲۰۳. ۲ـ مختصر ۳/۴۳۰.

۳ـ اخراج از ابی حاتم، در تفسیر ابن‌کثیر نیز چنین آمده است. ۱/۴۳۱.

۴ـ تفسیر کبیر ۲۹/۱۵۳.

نموده است؛ چون بعید است که زیبایی آنها تغییر یابد. وقتی «ام سلمه» در مورد این تشبیه از پیامبرﷺ پرسید، فرمود: «صفای آنها مانند صفای مرواریدِ در صدف است که دست نخورده باشد».[1] ﴿جزاء بما کانوا یعملون﴾ در پاداش اعمال نیکی که در دنیا انجام داده‌اند این نعمت‌ها را برای آنان مقرر داشته‌ایم. بعد از آن نعمت‌های دیگری که آنان در بهشت از آن برخوردارند یادآور شده و فرموده است: ﴿لایسمعون فیها لغوا و لاتأثیما﴾ گفتاری ناپسند به گوش آنها نمی‌خورد و سخن گناه‌آلودی نمی‌شنوند. ابن‌عباس گفته است: یعنی در بهشت ناروا و بیهوده و دروغ نمی‌شنوند.[2] ﴿إلا قیلا سلاما سلاماً﴾ جز سلام و درود چیزی نمی‌شنوند و در بین خود سلام را شایع و مرسوم می‌کنند. در البحر آمده است: به ظاهر استثنایی منقطع است که نه در لغو مندرج است و نه در تأثیم.[3] و ابوسعود گفته است: یعنی سلام و احوال‌پرسی را رواج می‌دهند، و پشت سر هم سلام می‌کنند و جواب می‌دهند، و هیچ یک از آنان چیزی جز سلام کردن یا جواب سلام دادن نمی‌شنود.[4] سپس به تفصیل احوال گروه دوم یعنی اصحاب یمین را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿و أصحاب الیمین ما أصحاب الیمین﴾ استفهام برای تعظیم و تعجب برانگیختن می‌باشد. یعنی از آنها و حال آنها چه می‌دانی؟ ﴿فی سدر مخضود﴾ در سایه‌ی درخت سدرند که خار آن برداشته شده است. مفسران گفته‌اند: سدر درخت نبق است، و مخضود یعنی بدون خار. در حدیث آمده است: «عربی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! خدا درختی را در بهشت یادآور شده است که خارش اذیت می‌کند. فرمود: کدام است؟ گفت: سدر است که خار دارد، پیامبرﷺ فرمود: مگر خدا نمی‌گوید: ﴿فی سدر مخضود﴾؟ خدا خارش را برداشته و به جای خار میوه قرار داده است، که از

۱ـ التسهیل ۸۹/۴.
۲ـ قرطبی ۲۰۶/۱۷.
۳ـ البحر ۲۰۶/۸.
۴ـ ابوسعود ۱۳۰/۵.

ثمرش هفتاد و دو نوع خوراک فراهم می‌گردد که هیچ یک با دیگری شباهت ندارد.[۱] ﴿وطلح منضود﴾ «طلح» درخت موز است. و ﴿منضود﴾ یعنی میوه‌هایش متراکم و روی هم انباشته شده که از پایین تا بالا مرتب شده است. ﴿وظل ممدود﴾ و سایه‌ای جاودانی و همیشگی که زوال ندارد و آفتاب آن را از بین نمی‌برد؛ زیرا در بهشت آفتاب نیست و سایه برقرار است. ﴿لایرون فیها شمسا و لازمهریرا﴾ در حدیث آمده است: در بهشت درختی موجود است که سوار می‌تواند یک‌صد سال مدام در سایه‌ی آن راه برود، اگر خواستید آیه‌ی ﴿و ظل ممدود﴾ را بخوانید.[۲] رازی گفته است: ﴿ممدود﴾ یعنی بی‌زوال و دایمی. ﴿أکلها دائم و ظلها﴾ یعنی میوه و سایه‌ی آن دایمی است. سایه‌ی آن همانند سایه‌ی درختان معمولی نیست، بلکه سایه‌ای است که خدا آن را خلق کرده است.[۳] ﴿و ماء مسکوب﴾ و آبی که همیشه جاری و روان است و قطع نمی‌شود. در غیر جویبار جریان دارد. قرطبی گفته است: اعراب، صحرا و بیابان‌نشین بودند، رودخانه در سرزمین آنها عزیز و با ارزش بود و به وسیله‌ی سطل و طناب آب از چاه می‌کشیدند، از این رو به آنها وعده‌ی بهشت و اسباب راحت و تفریح داده که عبارت است از درختان و سایه‌ها و آب و رودخانه‌های جاری.[۴] ﴿و فاکهة کثیرة لامقطوعة و لاممنوعة﴾ و میوه‌های فراوان و گوناگون، اما آن‌طور که در دنیا نادر و کم است، اندک و کمیاب نیست، و مانند میوه و ثمر دنیا در زمستان تمام نشده و از هیچ کس دریغ نمی‌شود. ابن‌عباس گفته است: وقتی چیده شود تمام و کم نمی‌شود، و هر کس آن را آرزو کند از او دریغ نمی‌شود.[۵] و در حدیث آمده است: «میوه‌ای از میوه‌های بهشت کنده نمی‌شود مگر در جای آن یکی دیگر می‌آید».[۶]

۱ـ اخراج از حاکم و بیهقی. به روح المعانی ۲۷/ ۱۴۰ نگاه کنید.

۲ـ اخراج از بخاری.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۹/ ۱۶۴.

۴ـ قرطبی ۱۷/ ۲۰۹.

۵ـ خازن ۴/ ۱۸.

۶ـ اخراج از طبرانی.

﴿وفرش مرفوعة﴾ و فرش‌های عالی و بلند و نرم. در حدیث آمده است: «ارتفاع آن فاصله‌ی بین زمین و آسمان است. و فاصله‌ی بین آن دو، پانصد سال است.»[1] آلوسی گفته است: از این امر جهت بالا و پایین آمدن بعید نیست؛ زیرا آن جهان، جهانی دیگر است که بالاتر از عقل تو قرار دارد.[2] وقتی مؤمن بخواهد بر آن بنشیند فرود می‌آید، سپس بالا می‌رود، خدا بر همه چیز قادر و توانا می‌باشد. ﴿إنا أنشأناهن إنشاءً﴾ ما زنان بهشت را خلقتی تازه داده و آنها را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز ابداع کرده و از نو ساخته‌ایم. در التسهیل آمده است: معنی ﴿إنا أنشأناهن ...﴾ این است که خدا زنان را در بهشت خلقتی دیگر می‌بخشد و به عکس زنان دنیا آنها را بی‌نهایت زیبا می‌آفریند، پیرزن، جوانی خود را باز می‌یابد و زشت زیبا می‌شود.[3] ابن‌عباس گفته است: پیرزن‌های گندم رنگ را که موی سرش سیاه و سفید گشته است، بعد از پیری و کهولت خلقتی دیگر می‌بخشد.[4] ﴿فجعلناهن أبكارا﴾ آنها را دوشیزه و باکره گردانیده‌ایم و هر وقت شوهران با آنها نزدیکی کنند، آنها را باکره می‌یابند. ﴿عربا﴾ جمع عروب به معنی شوهر دوست و عاشق شوهر می‌باشد. مجاهد گفته است: آنها زنانی شوهر دوستند و به شوهران خود عشق می‌ورزند. و به آنان تمایل و دلبستگی دارند.[5] ﴿أترابا﴾ همسن و سال شوهران خود می‌باشند و در سن سی و سه سالگی قرار دارند. از ام سلمه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که در مورد آیه‌ی ﴿إنا أنشأناهن إنشاءً فجعلناهن أبكارا * عربا أترابا﴾ از پیامبر ﷺ سؤال کردم، که فرمود: ای ام سلمه! آنها زنانی هستند که در سن پیری و با موی سفید و چشمانی کم‌نور و بدنی چروکیده از دنیا رفته‌اند. خدا آنان را بعد از پیری در سن

۱ـ اخراج از نسائی و ترمذی.

۲ـ روح المعانی ۱۴۱/۲۷.

۳ـ التسهیل ۹۰/۴.

۴ـ خازن ۱۸/۴.

۵ـ آلوسی ۱۴۳/۲۷.

و سالی همسان قرار داده است.[۱] و در حدیث آمده است: پیرزنی به خدمت پیامبرﷺ رفت و گفت: یا رسول‌الله! از خدا طلب کن که مرا به بهشت ببرد، پیامبرﷺ فرمود: مادر! پیرزن وارد بهشت نمی‌شود. پیرزن گریه‌کنان برگشت. پیامبرﷺ فرمود: به او بگویید: در حال پیری وارد آن نمی‌شوند. که خدا فرموده است: ﴿إنا أنشأناهن إنشاءً فجعلناهن أبكاراً﴾.[۲] ﴿لأصحاب اليمين﴾ آنان را بکر و دوشیزه برای اصحاب یمین خلق کرده‌ایم تا در بهشت از آنان کام برگیرند. سپس فرمود: ﴿ثلة من الأولين و ثلة من الآخرين﴾ که جمعی از ملت‌های پیشین و گروهی از متأخرین یعنی امت محمدﷺ می‌باشند. در البحر آمده است: در بین آیه‌ی ﴿و ثلة من الآخرين﴾ و آیه‌ی ﴿و قليل من الآخرين﴾ اختلافی وجود ندارد؛ زیرا آیه‌ی دوم در مورد سابقین است. از این رو فرموده است: ﴿و قليل من الآخرين﴾ و این آیه در مورد اصحاب الیمین است و از این رو فرموده است: ﴿و ثلة من الآخرين﴾.[۳]

بعد از آن به بیان حال گروه سوم یعنی اهل دوزخ پرداخت و فرمود: ﴿و أصحاب الشمال ما أصحاب الشمال﴾ استفهام بیانگر هراساندن و زشت نشان دادن و ایجاد شگفتی از حال آنان می‌باشد. یعنی: اصحاب شمال ـ آنهایی که نامه‌ی عمل را با دست چپ می‌گیرند ـ چه کسانی می‌باشند؟ یعنی حال و سرنوشت آنها چگونه می‌باشد؟ آنگاه حال آنها را به تفصیل بیان کرده و می‌فرماید: ﴿في سموم و حميم﴾ در میان باد داغی که از زبانه‌های آتش متصاعد می‌شود و در منافذ پوست نفوذ می‌کند، و در میان آب بسیار داغ قرار دارند. ﴿و ظل من يحموم﴾ و در سایه‌ی دود بسیار تیره و سیاه قرار دارند. ﴿لابارد﴾ خنک نیست که انسان از شدت گرما به آن پناه ببرد و آسوده شود. ﴿و لا كريم﴾ خوش

۱ـ قرطبی ۱۷/ ۲۱۰، حدیث را ترمذی به صورت مرفوع از انس روایت کرده است.

۲ـ اخراج از ترمذی در شمایل.

۳ـ البحر ۸/ ۲۰۷.

منظر هم نیست که انسان از بهره‌گیری از سایه‌اش مسرور گردد. خازن گفته است: فایده‌ی سایه در دو چیز است: یکی، دفع گرما می‌باشد و دوم، نیکی سیما، و این‌که انسان در آن گرامی باشد، و سایه‌ی دوزخیان به عکس این است؛ زیرا در سایه‌ی دودِ بسیار غلیظ و تیره و داغ قرار دارند.[1] بعد از آن یادآور شده است که چرا آنان مستحق چنان عذابی می‌باشند و فرمود: ﴿إنهم کانوا قبل ذلك مترفين﴾ چون آنها در دنیا در ناز و نعمت بودند و به هوس‌رانی و لذایذ رو می‌آوردند. ﴿و کانوا یصرون علی الحنث العظیم﴾ و به گناه بزرگ یعنی شریک قرار دادن برای خدا ادامه و اصرار می‌ورزیدند. مفسران گفته‌اند: لفظ «اصرار» بر ادامه‌ی معصیت دلالت دارد. و «حنث» یعنی گناه بزرگ، و همان‌طور که ابن‌عباس گفته است: در اینجا منظور شرک و کفر به خدا است. ﴿وکانوا یقولون أئذا متنا و کنا ترابا و عظاما أئنا لمبعوثون﴾ می‌گفتند: آیا بعد از این‌که اجساد و بدن ما به خاک و استخوان پوسیده تبدیل شد، دوباره زنده می‌شویم؟ مسأله‌ی زنده شدنشان در نظر آنها بعید می‌نمود و آن را تکذیب می‌کردند. ﴿أو آباؤنا الأولون﴾ انکار و تکذیب را مؤکد کرده و در مورد آن به مبالغه پرداخته‌اند. یعنی آیا بعد از متلاشی شدن و پراکنده گشتن اجزای بدنِ پدران پیشین ما، و پوسیده شدن استخوان‌های آنها، آنان دوباره زنده می‌شوند؟ ﴿قل إن الأولین و الآخرین لمجموعون إلی میقات یوم معلوم﴾ ای محمد! به آنها بگو: تمام خلایق اعم از سابقین و لاحقین در روز حساب که خدا آن را معین و مقرر فرموده است و در زمانی معین اتفاق می‌افتد و تقدیم و تأخیر در آن امکان ندارد، جمع و حشر خواهند شد. ﴿ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود * و مانؤخره إلا لأجل معدود﴾. ﴿ثم إنکم أیها الضالون المکذبون لآکلون من شجر من زقوم﴾ آنگاه ای کفار مکه که از راه هدایت گمراه گشته و حشر و نشر را تکذیب می‌کنید! از ثمر درخت زقوم که از اعماق

۱ـ خازن ۴/۲۱.

جهنم می‌روید، خواهید خورد. ﴿فمالئون منها البطون﴾ از آن درخت نفرین شده و ناپاک به خاطر شدت گرسنگی شکم خود را پر می‌کنید. ﴿فشاربون علیه من الحمیم﴾ روی آن آب داغ و جوش می‌نوشید. ﴿فشاربون شرب الهیم﴾ و مانند شتر بسیار تشنه می‌نوشید. ابن‌عباس گفته است: «هیم» شتری است که به دلیل مرضی که به آن مبتلا شده است، سیراب نمی‌شود.[1] ابوسعود گفته است: گرسنگی طوری بر دوزخیان غلبه می‌کند که ناچار می‌شوند از زقوم بخورند که مانند قطران است. وقتی شکم را از آن انباشتند ـ که بیش از حد داغ و تلخ است ـ تشنگی بر آنان چیره می‌شود و آنها را به نوشیدن آب جوش ناچار می‌کند، که روده‌ی آنها را پاره می‌کند و مانند شتری که به سبب بیماری سیراب نمی‌شود از آن می‌نوشند.[2] ﴿هذا نزلهم یوم الدین﴾ در روز قیامت ضیافت آنها چنین است. این بیان متضمن سرزنش آنها می‌باشد. صاوی گفته است: «نزل» در اصل عبارت است از چیزی که برای مهمان تهیه می‌شود؛ از قبیل ارمغان و بخشش. بنابراین نام بردن زقوم به «نزل» تهکم و سرزنش است.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾ أَفَرَأَيْتُم مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ أَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰ أَن نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَفَرَأَيْتُم مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ

۱ـ قرطبی ۲۱۵/۷.

۲ـ ابوسعود ۱۳۲/۵.

مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿۶۹﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجاً فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿۷۰﴾ أَفَرَأَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي تُورُونَ ﴿۷۱﴾ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِئُونَ ﴿۷۲﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ ﴿۷۳﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ ٱلنُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَايَمَسُّهُ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنزِيلٌ مِن رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفَبِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَنتُم مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ ﴿۸۳﴾ وَ أَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن لَاتُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَا إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾ فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾ وَ أَمَّا إِن كَانَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ وَ أَمَّا إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُكَذِّبِينَ ٱلضَّالِّينَ ﴿۹۲﴾ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان حال شقاوتمندان تبهکار را در آتش جهنم یادآور شد، در اینجا دلایل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خود را در جهان شگفت‌انگیز یادآور شده است، تا بر منکر و تکذیب‌کننده اقامه‌ی حجت شده باشد. و با یادآوری حال اهل سعادت و اهل شقاوت و پیشقدمانِ خیرات، سوره را خاتمه داده است تا اجمالی راکه در ابتدای سوره آمده بود مفصلاً توضیح دهد و با یادآوری اعمال نیک مقربان در آغاز و آخر سوره از آنها تمجید به عمل آمده باشد.

معنی لغات: ﴿تفکهون﴾ «تفکه بالشئ» از آن چیز لذت برد. «رجل فکه» انسانی که دارای طبیعتی شاد است و به هیچ چیز اهمیت نمی‌دهد. ﴿المزن﴾ جمع مزن به معنی ابر است. ﴿تورون﴾ أوری النار: آتش روشن کرد. ﴿المقوین﴾ مسافران، «اقوی الرجل» یعنی

آن مرد وارد بیابان شد. «قَومی» به معنی گرسنگی نیز می‌باشد. ﴿مدهنون﴾ آنان که ظاهر و باطنشان یکی نیست. چاپلوس و چرب زبان. ﴿مدینین﴾ کیفر می‌بینید و محاسبه می‌شوید. از ماده‌ی «دَین» آمده است و به معنی جزا و پاداش می‌باشد. ﴿فروح﴾ استراحت. ﴿ریحان﴾ هر گیاه خوشبو.

تفسیر: ﴿نحن خلقناکم فلولا تصدقون﴾ ای انسان! ما شما را از هیچ خلق کرده‌ایم، پس چرا زنده شدن را تصدیق نمی‌کنید؟ چون خدایی که بتواند خلق را شروع نماید، می‌تواند بعد از مردن آن را اعاده کند. ﴿أفرأیتم ماتمنون﴾ درباره‌ی منی که آن را در رحم زن می‌ریزید، به من بگویید. ﴿أأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون﴾[1] آیا شما این منی را به

۱ـ شهید «سید قطب» در تفسیر خود چنین می‌گوید: «این حقیقتی است شگفت‌انگیز که در هر لحظه تکرار می‌شود؛ چون بارها در مقابل چشم انسان تکرار می‌شود، انسان آن را فراموش می‌کند. این حقیقت از تمام حقایق ساخته و پرداخته‌ی خیال شگفت‌انگیزتر است. نطفه‌ای ریخته می‌شود که از جمله ترشحات بی‌شمار جسد انسانی از قبیل عرق و اشک و خلط است، و بعد از مدت زمانی، انسانی شنوا و بینا می‌شود، انسانی مذکر یا مؤنث. این شگفتی که اگر به وقوع نمی‌پیوست هرگز به خاطر خطور نمی‌کرد. چنین انسانی با این همه استخوان و گوشت و پوست و عروق و مو و ناخن و اخلاق و طبیعتش چگونه به وجود می‌آمد؟ کدام وجدان انسانی در مقابل این حقیقت عظیم و شگفت‌انگیز ایستادگی کرده و یا از در انکار و مباهات درآمده و بگوید: چنین چیزی چگونه اتفاق افتاده است؟! در مورد این آفرینش نقش مرد از این تجاوز نمی‌کند که منی را در رحم زن بریزد و بعد از آن کار هر دو خاتمه می‌یابد و تنها دست پرتوان قدرت در مورد این آب ناچیز وارد عمل می‌شود و به تنهایی به‌کار خلق و رشد دادن آن و ساختن پیکر و دمیدن روح در آن می‌پردازد. و در همان لحظات اول معجزه تکمیل شده و خارق عمل صورت می‌گیرد که جز خدا احدی در ساختن آن دخالت ندارد. انسان این مقدار تأمل را در می‌یابد. و این هم برای ارزیابی این معجزه و تحت‌تأثیر قرار گرفتن آن کافی است. اما داستان این سلول از همان لحظه‌ی خروج فراتر از محدوده‌ی خیال است. این سلول شروع به انقسام و تکثیر می‌کند و بعد از مدتی میلیون‌ها سلول از آن به وجود می‌آیند. هر مجموعه از این سلول‌ها دارای خصوصیات شگفت‌انگیز است. این یکی سلول‌های استخوان و آن یکی سلول عضلات و این سلول پوست و آن یکی سلول اعصاب است، این سلول‌ها برای چشم کار می‌کنند و آن یکی برای زبان، این یکی برای گوش فعالیت دارد و هر یک محل کار خود را می‌داند. هرگز سلول چشم مثلاً اشتباه نمی‌کند به شکم یا پا برود. فسبحان العظیم القدیر.

صورت انسانی کامل درمی‌آورید و خلق می‌کنید، یا ما با قدرت خود او را خلق کرده و شکل داده‌ایم؟ قرطبی گفته است: بدین‌وسیله بر مشرکین اقامه‌ی حجت کرده و آیه‌ی اول را تبیین کرده است. یعنی پس وقتی که اقرار می‌کنید خدا آن را خلق کرده است نه دیگری، به زنده شدن نیز اعتراف کنید. ﴿نحن قدرنا بینکم الموت﴾ ما مرگ را میان شما مقدّر کرده و در مورد مرگ در بین شما مساوات برقرار کرده‌ایم. ضحاک گفته است: یعنی در مورد آن در بین ساکنان آسمان و زمین مساوات برقرار کرده‌ایم،[۱] و شریف و پست در آن یکسانند و امیر و بینوا برابرند. ﴿و ما نحن بمسبوقین﴾ و ما ناتوان و درمانده نیستیم. ﴿علی أن نبدل أمثالکم﴾ که شما را نابودکنیم و به جای شما قومی دیگر بیاوریم که از شما بیشتر در اطاعت خدا باشند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز فرموده است: ﴿إن یشأیذهبکم و یأت بخلق جدید﴾. ﴿و ننشئکم فیما لاتعلمون﴾ و نیز ناتوان نیستیم که در روز قیامت شما را در هیئت و خلقتی دیگر باز آوریم که آن را نمی‌دانید و عقلتان به آن نمی‌رسد. منظور این است که خدا می‌تواند آنان را نابود کند و آنها را باز آورد و در روز قیامت عموم را زنده و حشر کند.[۲] آیه متضمن تهدید و اقامه‌ی دلیل در رابطه با حشر است. ﴿و لقد علمتم النشأة الأولی﴾ و خوب فهمیدید که خدا شما را از عدم ایجاد کرد و بعد از آن‌که چیزی قابل بحث نبودید به شما خلعت هستی عطا کرد و شما را از نطفه و سپس از خون لخته و سپس از گوشت پاره به وجود آورد و شنوایی و بینایی و خرد را به شما عطا کرد. ﴿فلولا تذکرون﴾ پس چرا به خود نمی‌آیید و متذکر نمی‌شوید که خدا همان‌طور که توانست بار اول شما را خلق کند می‌تواند شما را باز آورد؟ ﴿أو لایذکر الإنسان أنا خلقناه من قبل و لم یك شیئاً﴾! ﴿أفرأیتم ما تحرثون﴾ این هم دلیلی دیگر بر یگانگی و قدرت خدا است. یعنی در مورد بذری که می‌کارید به من بگویید.

۱ـ قرطبی ۲۱٦/۱۷.
۲ـ مختصر ۴۳٦/۳.

﴿أأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون﴾ آیا شما آن را می‌رویانید و رشد می‌دهید و خلق می‌کنید تا خوشه و دانه بدهد، یا چنان کاری از جانب ما صورت می‌گیرد؟ پس وقتی پذیرفتید که خدا دانه را بیرون می‌آورد و کشت و زرع را می‌رویاند، چگونه زنده کردن مردگان را از جانب او انکار و تکذیب می‌کنید؟ ﴿لو نشاء لجعلناه حطاما﴾ اگر بخواهیم این زراعت را به خاشاک تبدیل می‌کنیم، به گونه‌ای که نتوان به هیچ نوع از آن استفاده کرد. قرطبی گفته است: حطام یعنی گیاه خشک تکه‌تکه شده که نه حیوانات می‌توانند از آن تغذیه کنند و نه برای انسان قابل استفاده است. بدین ترتیب دو امر را به آنها یادآور شده است: اول، نعمتی را یادآور شده است که در کشت و زرع به آنها عطا کرده است، تا او را سپاسگزار باشند. دوم، تا این‌که خود پند و عبرت بگیرند؛ زیرا همان‌طور که خدا اگر بخواهد زرع را به صورت خاشاک درمی‌آورد، همان‌طور هم هر وقت بخواهد آنها را نابود می‌کند، تا پند بگیرند و از نافرمانی خودداری کنند.[۱] ﴿فظلتم تفکهون﴾ پس به خاطر آنچه به سر کشت آمد، افسرده و شگفت‌زده شده و می‌گویید: ﴿إنا لمغرمون﴾[۲] به درستی که ما در مورد مخارج و آذوقه زیانمند شده‌ایم؛ چون زراعت ما از بین رفت و بذری را که کاشتیم از دست دادیم. ﴿بل نحن محرومون﴾ بلکه از روزی محروم شدگانیم، بهای بذر را از دست دادیم و ضرر کردیم، و از سبز شدن کشت محروم شدیم. ﴿أفرأیتم الماء الذی تشربون﴾ آیا آب شیرین و گوارایی که می‌نوشید تا شدت تشنگی را برطرف کنید، دیده‌اید؟ ﴿أأنتم أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون﴾ آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید یا ما با قدرت خود آن را نازل کرده‌ایم؟ نازل کردن باران را که جز خدا هیچ کس توانایی

۱ـ قرطبی ۲۱۸/۱۷.

۲ـ ضحاک می‌گوید: «مغرمون» از ماده‌ی «غرم» می‌باشد، و «مغرم» کسی است که مالش را از دست داده و چیزی را به عوض آن نگرفته است. و ابن‌عباس می‌گوید: «مغرمون» به معنی «معذبون» می‌باشد و «غرام» به معنی «عذاب» است.

آن را ندارد، به آنها یادآور شده است.[۱] ﴿لو نشاء جعلناه أجاجا﴾ اگر می‌خواستیم آن را آبی بسیار شور قرار می‌دادیم که قابل شرب نبود و در زراعت به‌کار نمی‌رفت. ابن‌عباس گفته است: ﴿أجاجا﴾ یعنی بسیار شور. و حسن گفته است: یعنی تلخ و سمی و غیر قابل شرب. ﴿فلولا تشکرون﴾ چرا در مقابل نعمت‌های گرانقدر خدا او را سپاسگزار نیستید؟ و در حدیث آمده است که هر وقت پیامبر ﷺ آب می‌نوشید، می‌گفت: ﴿الحمد لله الذی سقانا عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا أجاجا بذنوبنا﴾ سپاس شایسته‌ی ذات خدا است که از رحمت خود آب شیرین و گوارا به ما عطا فرمود و آن را نوشیدیم، و به سبب گناهان ما آن را شور نگرداند. ﴿أفرأیتم النار التی تورون﴾ آیا آن آتشی را که از چوب تر برمی‌افروزید ملاحظه کرده‌اید؟ ﴿أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحن المنشؤون﴾ آیا شما درخت آن را خلق کرده‌اید یا ما خالق و ایجادکننده‌ی آن هستیم؟ ابن‌کثیر گفته است: عرب دو نوع درخت دارند به نام‌های مرخ و عفار، وقتی از هر یک شاخه‌ی تر برگرفته شود و آن دو را به هم بمالند، از بین آنها جرقه‌های آتش برمی‌خیزد.[۲] و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تمام درختانی است که از آنها آتش برمی‌افروزند؛ زیرا از ابن‌عباس روایت است که گفته است: در هر درخت و شاخه‌ای جز درخت عناب آتش وجود دارد.[۳] ﴿نحن جعلناها تذکرة﴾ ما آتش دنیا را یادآور آتش کبری، «آتش جهنم» قرار داده‌ایم تا انسان آن را ببیند و آتش جهنم را به خاطر بیاورید و از خدا و کیفرش بترسد. در حدیث آمده است این آتش که آن را روشن می‌کنید یک جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است. گفتند: یا رسول الله! اگر مانند این هم باشد خوب است! فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در قبضه‌ی قدرت دارد، نود و نه بار از آتش دنیا برتر است و هر جزء از آن حرارتی مانند حرارت آتش دنیا را دارد».[۴]

۱ـ خازن ۲۳/۴.
۲ـ مختصر ۴۳۸/۳.
۳ـ صاوی ۱۶۶/۴.
۴ـ اخراج از شیخان و مالک.

﴿و متاعا للمقوين﴾ و نیز آن را برای استفاده‌ی مسافران قرار داده‌ایم.[۱] ابن‌عباس گفته است: ﴿المقوین﴾ یعنی مسافران. و مجاهد گفته است: یعنی برای مسافران و غیرمسافران آن را قرار داده‌ایم تا عموماً از آتش استفاده می‌کنند. خازن گفته است «مقوی» یعنی کسی که در سرزمین خالی از سکنه فرود آید که آنها بیشتر از مقیم از آتش استفاده می‌کنند؛ چون آنها برای راندن درندگان و راهنمایی کردن کسانی که راهشان را گم می‌کنند، و برای دیگر مقاصد، در شب آتش روشن می‌کنند. اکثر مفسران بر این نظرند.[۲] بعد از این‌که دلایل قدرت و یگانگی خود را در خلقت انسان و نبات و آب و آتش یادآور شد، به پیامبرش دستور داد که به تمجید و تقدیس خدای یگانه و مقتدر بپردازد، و فرمود: ﴿فسبح باسم ربك العظیم﴾ خدای باعظمت را از صفات نقص و ناتوانی که مشرکین به او نسبت داده‌اند، منزه و مبرا بدار و بگو: پاک است خدایی که این اشیا را هستی داده و آن را بر مبنای حکمتی که خود از آن آگاه است، برای ما مسخر کرده است. پاک و منزه همو است، چقدر مقامش والا و باعظمت است، و چقدر اقتدارش بزرگ است!! خدای متعال نعمت‌های خود را که به بندگان عطا کرده است، برشمرده است، و آن را با ذکر آفرینش انسان آغاز کرد و فرمود: ﴿أفرأیتم ما تمنون﴾، سپس اسباب معیشت او را یادآور شده که عبارت است از کشت و زرع و فرمود: ﴿أفرأیتم ما تحرثون﴾، بعد از آن مایه‌ی حیات و بقای انسان، یعنی آب را خاطر نشان کرد و فرمود: ﴿أفرأیتم الماء الذی تشربون﴾، بعد از آن وسیله‌ی درست کردن خوراک و پختن گوشت و سبزی یعنی آتش را ذکر کرد و فرمود: ﴿أفرأیتم النار التی تورون﴾. بدین ترتیب درمی‌یابی که خدا چقدر صاحب کرم و نعمت می‌باشد و چقدر نعمت‌هایش والا و گرانقدرند!! بعد از آن به قدر و منزلت و بلندی مقام قرآن قسم یاد کرده است که از جانب خدای مقتدر و دانا نازل شده است، و

۱ـ مختصر ۴۳۸/۳.
۲ـ خازن ۲۴/۴.

فرمود: ﴿فلا أقسم بمواقع النجوم﴾ لام برای تأکید و تقویت کلام آمده، و زائد بودن «لا» در کلام عرب زیاد و مشهور است. شاعر گفته است:

تذکرت لیلی فاعترتنی صبابة وکـاد نـیاط القـلب لایـتقطع

«لیلی را به یاد آوردم و سوز عشق طوری مرا فراگرفت که نزدیک بود بند دل پاره شود».

«لایتقطع» به معنی «یتقطع» می‌باشد. قرطبی گفته است: «لا» در گفته‌ی اکثر مفسران «صله» است. پس معنی آیه چنین است: قسم می‌خورم؛ زیرا گفته‌ی بعد از آن: ﴿و إنه لقسم﴾[1] بر آن دلالت دارد؛ یعنی به منازل و برج‌های ستارگان و محل گردش و چرخش آنها در فلک‌ها و برج‌ها قسم می‌خورم. ﴿و إنه لقسم لو تعلمون عظیم﴾ و این قسمی بس بزرگ و مهم است که اگر عظمت آن را می‌دانستید، از آن بهره می‌گرفتید؛[2] زیرا چیزی که به آن قسم خورده شده است بر عظمت و کمال قدرت و حکمت خدا دلالت دارد. و از جمله مهر و رحمت خدا این است که بندگان را بیهوده رها نمی‌کند. ﴿إنه لقرآن کریم﴾ آنچه که به آن قسم خورده شده است همین است؛ یعنی به مدار ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است پر مجد و کرامت؛ نه سحر است و نه کهانت و نه دروغ و افترا،

۱ـ قرطبی ۱۷ / ۲۲۳. اقوال مختلف و راجح‌ترین آنها را که در این زمینه وارد شده‌اند در جلد دوم، صفحه‌ی ۵۰۵، کتاب «تفسیر آیات احکام»، تألیف همین نویسنده مطالعه کنید.

۲ـ در عصر نزول قرآن جز افرادی اندک مواقع نجوم را نمی‌دانستند. اما در این عصر اعجاز قرآن برملا شده و ستاره‌شناسان می‌گویند: یکی از مجموعه‌های بی‌شماری که در فضای بیکران وجود دارد و ما از حد و مرز آن چیزی نمی‌دانیم عبارت است از کهکشانی که منظومه‌ی شمسی ما به آن منتسب است و بالغ بر هزار میلیون ستاره است. و در میان این ستاره‌ها که تعدادشان به میلیون‌ها می‌رسد ستارگانی هستند که با چشم غیرمسلح دیده می‌شوند و بعضی جز به وسیله‌ی رصد و دوربین دیده نمی‌شوند. تمام اینها در مداری نامعلوم در حرکتند و احتمال نزدیک شدن یا برخورد ستاره‌ای به دیگری مانند احتمال برخورد دو کشتی است که در دریای سفید و دریای مدیترانه است که در یک جهت و با یک سرعت در حرکت باشند، و این احتمالی است که اگر محال نباشد بسیار بعید است. نقل از کتاب «الله و العلم الحدیث» ص ۳۳.

بلکه قرآنی است مبارک و کریم که خدا آن را معجزه‌ی حضرت محمد ﷺ قرار داده، و متضمن منافع و خیرات و نیکی فراوان است. ﴿فی کتاب مکنون﴾ کتابی است از جانب خدا که از باطل و ناروا و تغییر و تبدیل محفوظ است. ابن‌عباس گفته است: آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ. و مجاهد گفته است: یعنی قرآنی است که در اختیار ما قرار دارد.[1] ﴿لایمسه إلا المطهرون﴾ جز پاکان یعنی فرشتگانی که به دوری از شرک و گناه موصوف‌اند هیچ کس حق ندارد و جایز نیست آن کتاب را لمس کند. یا جز افرادی که دارای وضو هستند هیچ کس نباید آن را لمس کند. قرطبی گفته است: منظور از کتاب مصحفی است که در دسترس ما قرار دارد و اظهر نیز همان است؛ زیرا ابن عمر ﷺ گفته است: جز در حال پاکی نباید قرآن را لمس کرد. و نیز به دلیل نامه‌ی پیامبر ﷺ به عمروبن حزم که در آن آمده است: جز انسان پاک نباید قرآن را لمس کند.[2] ﴿تنزیل من رب العالمین﴾ از جانب خدای عزوجل نازل شده است. بعد از این‌که عظمت قرآن را بیان کرد و از آن تمجید به عمل آورد، کافران را توبیخ کرد و فرمود: ﴿أفبهذا الحدیث أنتم مدهنون﴾ ای جماعت کفار! آیا این قرآن را تکذیب کرده و به آن کافرید؟ ﴿و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون﴾ و به جای سپاسگزاری در مقابل رزقی که به شما ارزانی شده است، رازق خود را تکذیب می‌کنید که همو نسبت به شما دارای فضل و کرم است و به شما نعمت عطا می‌کند؟ ﴿فلولا إذا بلغت الحلقوم﴾ پس چرا هنگامی که روح در موقع سکرات مرگ و حال احتضار به حلقوم رسید، ﴿و أنتم حینئذ تنظرون﴾ و شما در چنان موقعی به انسان در حال احتضار نگاه می‌کنید، و می‌بینید که با چه هول و هراسی دست به گریبان است. ﴿و نحن أقرب إلیه منکم ولکن لاتبصرون﴾ و ما از شما به مرده نزدیکتریم، اما شما آن را نمی‌دانید. و ملائک مأمور از جانب ما را نمی‌بینید که روح او را می‌گیرد. ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین

۱ـ قرطبی ۱۷/۲۲۵.

۲ـ قرطبی ۱۷/۲۲۵.

است: فرشتگان ما از شما به او نزدیکترند، اما شما آنها را نمی‌بینید. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: **﴿حتی إذا جاء أحدهم الموت توفته رسلنا و هم لایفرطون﴾**.[1]

﴿فلولا إن كنتم غير مدينين﴾ پس چرا، اگر شما بی جزا می‌مانید، و آن‌طور که گمان می‌برید حساب و کتابی در کار نیست، **﴿ترجعونها إن كنتم صادقين﴾** اگر راست می‌گویید روح را برنمی‌گردانید؟! ابن‌عباس گفته است: **﴿غير مدينين﴾** یعنی محاسبه و مجازات نمی‌شوید. خازن گفته است: در مقابل گفته‌ی **﴿فلولا إذا بلغت الحلقوم﴾** و **﴿فلولا إن كنتم غير مدينين﴾** یک جواب را آورده که عبارت است از فرموده‌ی **﴿ترجعونها إن كنتم صادقين﴾**، و معنی آیه چنین است: اگر موضوع آن‌طور است که شما می‌گویید و زنده شدن و حسابی در کار نیست، و خدایی نیست که کیفر و مجازات بدهد، پس چرا وقتی جان یکی از عزیزانتان به گلو می‌رسد او را باز نمی‌آورید؟ پس وقتی قدرت چنین امری را ندارید، بدانید که کار در دست خدا می‌باشد. پس به او ایمان بیاورید.[2] بعد از آن به طبقه‌بندی مردم در موقع مرگ و زنده شدن پرداخته و منزلت و مقام آنها را در آخرت یادآور شده و می‌فرماید: **﴿فأما إن كان من المقربين * فروح و ريحان و جنة نعيم﴾** پس اگر این انسان از جمله‌ی نیکوکاران و پیشقدمان نایل آمده به درجات و مقام عالی باشد، در پیشگاه خدا برایش آسایش و روزی نیکو و بهشتی فراخ مقرر است که از نعمت‌هایش بهره می‌گیرد. قرطبی گفته است: منظور از مقربین همان سابقون است که در اول سوره ذکرشان آمد.[3]

﴿و أما إن كان من أصحاب اليمين﴾ و اگر محتضر از جمله‌ی نیکبختان بهشتی باشد که نامه‌ی عمل خود را به دست راست می‌گیرند، **﴿فسلام لك من أصحاب اليمين﴾** از جانب خود به او درود بگو و مژده‌ی آسایش او را بده؛ چون این گروه در آسایش و ناز و نعمت

۱ـ مختصر ۴۴۰/۳.
۲ـ خازن ۲۷/۴.
۳ـ قرطبی ۲۳۲/۱۷.

بسر می‌برند. ﴿و أما إن کان من المکذبین الضالین﴾ و اگر از جمله‌ی منکرین بعث و گمراه باشد، ﴿فنزل من حمیم﴾ پذیرایی و خیر مقدم آنها عبارت است از آب جوشی که شکم از شدت حرارت آن ذوب می‌شود. در التسهیل آمده است: نزول یعنی اولین چیزی که به مهمان تقدیم می‌شود.[۱] ﴿و تصلیة جحیم﴾ و فراگیری آتش دوزخ است، که حرارتش را به آنها می‌چشاند. ﴿إن هذا لهو حق الیقین﴾ این مطالب که آن را برایت باز گفتیم از جمله پاداش سابقان و نیکوکاران، و کیفر گمراهان بدبخت، حقیقتی است ثابت شده که شک و تردید در آن جا ندارد. عین یقین و غیرقابل انکار است. ﴿فسبح باسم ربك العظیم﴾ پس خدایت را از نقص و زشتی منزه و مقدس بدار و او را از اوصافی که ستمکاران به او نسبت می‌دهند پاک بدار. وقتی این آیه نازل شد پیامبرﷺ فرمود: «در رکوع آن را بخوانید» و بعد از این‌که آیه‌ی: ﴿سبح اسم ربك الأعلی﴾ نازل شد، فرمود: آن را در سجود بخوانید.[۲]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿إذا وقعت الواقعة﴾ و ﴿روح و ریحان﴾ متضمن جناس اشتقاق و جناس ناقص است.

۲ـ ﴿المیمنة ... و المشئمة﴾، ﴿الأولین ... و الآخرین﴾ و ﴿خافضة ... رافعة﴾ متضمن طباق است. و نسبت دادن خفض و رفع به قیامت مجاز عقلی است؛ زیرا در حقیقت خدا این کارها را انجام می‌دهد.

۳ـ ﴿و حور عین کأمثال اللؤلؤ المکنون﴾ شامل تشبیه مرسل مجمل است.

۴ـ ﴿أصحاب الیمین ما أصحاب الیمین﴾ متضمن تفخیم و تعظیم است.

۵ـ در ﴿أصحاب المیمنة ما أصحاب المیمنة﴾ و ﴿أصحاب الیمین و ما أصحاب الیمین﴾ متضمن تفتن است.

۱ـ التسهیل ۴/۹۴.

۲ـ اخراج از ابوداود و ابن ماجه و تصحیح از حاکم.

۶ـ ﴿لایسمعون فیها لغوا و لاتأثیمـا إلا قیلا سلاما سلاما﴾ مدح است اما در قالبی آمده است که به ذم شبیه است.

۷ـ ﴿هذا نزلهم یوم الدین﴾ متضمن تمسخر و سرزنش است.

۸ـ ﴿إنکم أیها الضالون المکذبون﴾ که پس از آیه‌ی ﴿هذا نزلهم یوم الدین﴾ آمده است، متضمن التفات از خطاب به غیبت است.

۹ـ ﴿و إنه لقسم ـ لوتعلمون ـ عظیم﴾ متضمن جمله‌ی معترضه می‌باشد.

۱۰ـ ﴿فی سدر مخضود * و طلح منضود * و ظل ممدود﴾ و ﴿فشاربون علیه من الحمیم * فشاربون شرب الهیم﴾ متضمن رعایت فواصل است.

لطیفه: مناسبت مابین «مقسَم به» یعنی نجوم و «مقسم علیه» یعنی قرآن در آیه‌ی ﴿فلا أقسم بمواقع النجوم و إنه لقسم ـ لو تعلمون ـ عظیم * إنه لقرآن کریم﴾ این است که خدا ستارگان را راهنمای انسان در تاریکی خشکی و دریا قرار داده است. و انسان از تاریکی جهل و گمراهی، از قرآن هدایت می‌جوید. آن یکی تاریکی حسی است و این یکی تاریکی معنوی. پس در اینجا قسم هر دو هدایت را با هم جمع کرده است. هدایت حسی توسط ستارگان و هدایت معنوی توسط قرآن صورت می‌گیرد.



پیش درآمد سوره

* این سوره از سوره‌های مدنی است که به موضوع تشریع و تربیت و توجیه اهتمام می‌دهد و جامعه‌ی اسلامی را بر اساس عقیده‌ی پاک و بی‌آلایش، و اخلاق نیکو و تشریع محکم و استوار، بنا می‌نهد.

* سوره‌ی «حدید» سه موضوع اساسی را مورد بررسی قرار داده است که عبارتند از:

اول؛ تمام عالم هستی از آن خدای متعال است، خالق و سازنده و ایجادکننده‌ی آن همو می‌باشد و به میل خود در آن دخل و تصرف می‌کند.

دوم؛ برای برقراری عزت و اقتدار دین و برپا داشتن نور هدایت اسلام، فداکاری و از خودگذشتگی واجب است.

سوم؛ تصویر حقیقی دنیا و آراستگی و فریبنده بودن آن را ارائه می‌دهد تا انسان بدان مغرور نشود و فریب نخورد.

* سوره با بحث درباره‌ی خالق شروع شده است که تمام موجودات عالم هستی اعم از درخت و سنگ و خاک و انسان و حیوان و جماد مر او را ثناخوان و ستایش‌گو هستند، و عموماً گویای عظمت او می‌باشند و بر یگانگیش گواهند.

* بعد از آن، صفات نیکوی خدا را یادآور شده و اسماء والای او را ذکر کرده است. پس همو سرآغاز بدون آغاز است، و آخر بدون نهایت می‌باشد و در آثار مخلوقاتش نمایان و متجلی است. و باطن و نهان و حقیقت و ماهیتش شناخته نشده، خالق انسان و

مدّبر امور کائنات است.

* آیات بعدی انسان را به بذل و سخاوت و انفاق در راه خدا فرا می‌خواند به‌طوری که عزت و سربلندی اسلام را تحقق بخشد، پس جهاد با مال و جان بر مؤمن واجب است تا به سعادت و ثواب آخرت نائل آید.

* سوره موضوع اهل ایمان و اهل نفاق را مورد بررسی قرار می‌دهد. نور ایمان در پیشِ روی و طرف راست مؤمنان در جریان است و منافقان در تاریکی دست و پا می‌زنند، همان‌طور که در دنیا بسان چهارپایان در تاریکی جهل و گمراهی دست و پا می‌زدند.

* در مورد حقیقت دنیا و آخرت سخن گفته و به بهترین وجه نشان داده است که دنیا منزلگاه فنا و ناپایداری است، زایل و رفتنی است. همانند مزرعه‌ی سرسبز و خرم است که با نزول باران شاداب و باطراوت می‌شود و بعد از آن زرد و پژمرده و پلاسیده می‌گردد و به صورت خاشاک و گیاه خشک در می‌آید و باد آن را می‌برد و پراکنده می‌کند، در حالی که آخرت منزلگاه ابدی و بقا می‌باشد، و در آن زحمت و خستگی مقرر نیست، و در آن اندوه و سختی بر انسان عارض نمی‌شود.

* سوره با بیان هدف و مقصود از فرستادن پیامبران گرامی، و امر به پرهیزگاری و بیم از خدا و اقتدا به نور هدایت پیامبران بزرگوار خاتمه می‌یابد.

نامگذاری سوره: سوره به سوره‌ی «الحدید» موسوم است؛ چون در آن آهن ذکر شده است که نیرو و قدرت انسان در جنگ و صلح به شمار می‌آید، و در ساختمان و عمران افزار انسان است. از آهن پل‌های محکم و بزرگ و ساختمان‌های باشکوه ساخته می‌شود، و از آن زره و شمشیر و تبر ساخته می‌شود، و تانک‌ها و زیردریایی‌ها و توپ‌ها و سایر منافع بشری از آن به دست می‌آید.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَ ٱلْآخِرُ وَ ٱلظَّاهِرُ وَ ٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ إِلَى ٱللهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٦﴾ آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُم مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ وَ مَا لَكُمْ لَاتُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ ٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ هُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَ إِنَّ ٱللهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾ وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ لَايَسْتَوِي مِنكُم مَنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُوْلٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَ قَاتَلُوا وَ كُلّاً وَعَدَ ٱللهُ ٱلْحُسْنَىٰ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ مَن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾ يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَافِقُونَ وَ ٱلْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُورِكُمْ قِيلَ ٱرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ ﴿١٣﴾ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ٱرْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ ٱللهِ وَ غَرَّكُم

بِاللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿۱۴﴾ فَٱلْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ ٱلنَّارُ هِيَ مَوْلَىٰكُمْ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۱۵﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿سبح﴾ او را منزه و تمجید و تقدیس کرد. ﴿العزیز﴾ نیرومند و مقتدر، و توانا بر هر چیز. ﴿الأول﴾ قبل از همه چیز بوده است. ﴿الآخر﴾ بعد از نابودی همه چیز او باقی خواهد ماند. ﴿یلج﴾ داخل می‌شود. ﴿یعرج﴾ بالا می‌رود. ﴿الظاهر﴾ وجود خداوند از راه مخلوقات و آیاتش ظاهر و آشکار است. ﴿الباطن﴾ ماهیتش قابل درک نیست. ﴿الحسنی﴾ ثواب نیکو. منظور از آن بهشت است. ﴿انظرونا﴾ در انتظار ما بمانید. ﴿نقتبس﴾ از نور شما هدایت بجوییم. ﴿سور﴾ پرده‌ی حایل بین بهشت و دوزخ. ﴿الغرور﴾ شیطان. هر فریبنده‌ای را «غار» و «غَرور» گویند.

تفسیر: ﴿سبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ تمام موجوداتی که در عالم هستی بسر می‌برند از قبیل انسان و حیوان و گیاه، او را تقدیس و تنزیه و تمجید می‌کنند و از هر زشتی و پلشتی او را بری می‌دانند. صاوی گفته است: تسبیح یعنی منزه داشتن خدا با قول و عمل و باور از هر ناشایست و ناروایی. از «سبح فی الأُرض و المآء» آمده است؛ یعنی تا اعماق زمین و ژرفای آب فرو رفت. تسبیح عاقلان با زبان «قال» صورت می‌گیرد و تسبیح جماد با زبان حال صورت می‌گیرد و ذاتاً بر منزه بودن صانع از هر نقصی دلالت دارد. و عده‌ای نیز می‌گویند: تسبیح جمادات نیز از طریق زبان و گفتار حاصل می‌شود. ﴿ولکن لاتفقهون تسبیحهم﴾.[1] خازن گفته است: تسبیح عاقلان یعنی منزه دانستن خدا از تمام اوصاف ناپسند و ناشایست، اما تسبیح غیرعاقلان اعم از ناطق و جماد مورد اختلاف

۱ـ صاوی ۱۶۸/۴.

است. بعضی می‌گویند تسبیح آنها عبارت است از این‌که بر صانع خود دلالت دارند و انگار تسبیح و تنزیه او را به زبان می‌آورند. و بعضی می‌گویند: تسبیح آنها از طریق گفتار صورت می‌گیرد، و گفته‌ی ﴿و إن من شيء إلا يسبح بحمده و لكن لاتفقهون تسبيحهم﴾ بر این مطلب دلالت دارد. و معنی آیه چنین است: هیچ موجودی نیست مگر این‌که تسبیح خدا را بجا می‌آورد، اما شما زبان آنان را نمی‌فهمید. اما حقیقت امر این است که تسبیح عبارت است از گفتاری که جز از عاقل و آشنا به خدا صادر نمی‌شود. در مورد تسبیح غیرعاقل دو وجه مقرر است: اول، این‌که آن موجود بر عظمت و منزه بودن خدا دلالت دارد. دوم، این‌که تمام موجودات فرمان خدا راگردن می‌نهند و او به میل خود در آنها تصرف دارد. پس اگر تسبیح را بر گفته حمل کنیم، منظور از ﴿سبح لله ما في السموات و الأرض﴾ فرشتگان و مؤمنان آشنا به خدا می‌باشد. و اگر آن را بر تسبیح معنوی حمل کنیم، تمام اجزاء آسمان‌ها و تمام موجودات مقرر در آن از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و غیره و تمام ذرات مکنون در زمین و طبقات آن از قبیل کوه و دریا و درخت و جاندار و غیره را شامل شده و همه مر او را ثناخوان و تسبیح‌گو می‌باشند و در مقابل شکوه و جلالش سر تعظیم و فروتنی خم می‌کنند، و در مقابل فرمانش تسلیمند، و دستورش راگردن می‌نهند، و او با میل خود در آنها دخل و تصرف می‌کند. اگر گفته شود در اوایل بعضی از سوره‌ها ﴿سبح لله﴾ با لفظ ماضی، و در بعضی ﴿يسبح لله﴾ با لفظ مضارع آمده است، منظور از این تفاوت چیست و در آن چه رازی مکنون است؟ در جواب می‌گوییم: این بیانگر آن است که تمام موجودات همیشه و بدون تقیّد به زمان و مکانی معین، خدا را تسبیح‌گو می‌باشند، در گذشته و حال و آینده او را تسبیح‌گو بوده و خواهند بود.[1] ﴿و هو العزيز الحكيم﴾ و همو بر کار خود چیره است به‌طوری که هیچ مانعی در سر راهش قرار ندارد و هیچ امری او را

۱ـ خازن ۲۹/۴.

ناتوان و درمانده نمی‌کند. در اعمال خود حکیم است و هیچ کاری را جز مطابق اقتضای حکمت و مصلحت انجام نمی‌دهد. بعد از آن عظمت و قدرت خود را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿له ملك السموات و الأرض يحيي و يميت﴾ خدای عزوجل در مخلوقات خویش صرف می‌کند، هر کس را که بخواهد زنده می‌کند و هر کس را که بخواهد می‌میراند. قرطبی گفته است: در دنیا زنده‌ها را می‌کشد و در آخرت مردگان را برای حشر و نشر زنده می‌کند.[1] ﴿و هو على كل شيء قدير﴾ و هیچ چیز در آسمان و زمین او را درمانده نمی‌کند. لفظ ﴿قدير﴾ بیانگر قدرت فراوان است؛ چون فعیل از صیغه‌های مبالغه می‌باشد. ﴿هو الأول و الآخر﴾ اوست که آغاز ندارد و بقایش را نهایتی نیست. ﴿و الظاهر و الباطن﴾ و با دلایل دال بر وجودش برای عقل متجلی می‌شود. نهانی است که به چشم نمی‌آید، و عقل و خرد و معرفت به حقیقت ذاتش راهیاب نمی‌شود.[2] در حدیث آمده است: «تو، آن اولی هستی که قبل از تو هیچ چیزی وجود نداشته، و آن آخری هستی که بعد از تو چیزی نخواهد بود. آن ظاهری هستی که ظاهرتر و بالاتر از تو چیزی وجود ندارد، و آن باطنی هستی که نهان‌تر از تو چیزی نیست».[3] شیخ زاده گفته است: صاحب کشاف در تفسیر «باطن» گفته است یعنی آن‌که به وسیله‌ی حواس درک نمی‌شود، و این تفسیری است که اساس آن را اشتها و آرزو تشکیل می‌دهد، و پرده از مذهب او برمی‌دارد؛ چراکه او معتقد است دیدن خدا در آخرت محال و ناممکن است. اما حقیقت این است که وجود خدا متجلی است، اما ماهیتش نهان و باطن است، و ذات خدای متعال در ازل و تا ابد دارای این دو صفت است.[4] ﴿و هو بكل شيء عليم﴾ خدا به تمام

۱ـ قرطبی ۲۳۶/۱۷.

۲ـ در تفسیر «الظاهر» و «الباطن» این راجح‌ترین اقوال است و ابوسعود و آلوسی آن را پذیرفته‌اند.

۳ـ قسمتی از حدیثی است که مسلم و امام احمد آن را نقل کرده‌اند.

۴ـ شیخ‌زاده ۴۴۸/۳.

ذرات عالم هستی آگاه است و هیچ چیز در آسمان و زمین از دایره‌ی علم او خارج نیست. ﴿هو الذی خلق السموات و الأرض فی ستة أیام﴾ همو آسمان‌ها و زمین را در مدت شش روز هستی داد، و اگر می‌خواست می‌توانست آنها را در یک چشم به هم زدن به وجود بیاورد. این بیانگر کمال اقتدار و عزت خدا است. و همان‌طور که آیه‌ی ﴿یعلم ما یلج فی الأرض﴾ بیانگر حکمت و علم خدا می‌باشد. ﴿ثم استوی علی العرش﴾ سپس آن‌گونه که شایسته‌ی جلال و شکوهش است ـ بدون این‌که در این رابطه به تمثیل و تشبیه و کیفیتی قایل شویم ـ بر عرش استقرار یافت.[1] ﴿و یعلم ما یلج فی الأرض و ما یخرج منها﴾ از آنچه که وارد زمین می‌شود از قبیل باران و مردگان و از آنچه از آن خارج می‌شود از قبیل گیاه و معادن، آگاه است. ﴿و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها﴾ و از ارزاق و ملائک و رحمت و عذابی که از آسمان نازل می‌شود، و از ملائک و اعمال نیک بندگان که به سوی آسمان بلند می‌شوند، آگاه است. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿إلیه یصعد الکلم الطیب﴾. ﴿و هو معکم أین ما کنتم﴾ علمِ خدای متعال به هر فردی

۱ـ برای مطالعه‌ی تفصیلی در رابطه با معنی استوا به سوره‌ی اعراف مراجعه شود. در التسهیل آمده است: عده‌ای از واژه‌ی «استواء» همان معنی ظاهری آن را استفاده کرده و عده‌ای نیز آن را تأویل نموده‌اند و می‌گویند: «استوی» به معنی «قَصَدَ» می‌باشد. آنان استدلال می‌کنند که در آیه‌ی ﴿ثم استوی إلی السماء﴾ نیز «استوی» به معنی «قصد» است. اما اگر موضوع این چنین بود که این گروه می‌گویند، می‌بایست آیه این چنین نازل می‌شد: ﴿ثم استوی إلی العرش﴾. عده‌ای دیگر نیز آن را تأویل نموده و می‌گویند: ﴿استوی علی العرش﴾ یعنی خدا مالک عرش است و قدرت و توانایی‌اش «عرش» را نیز در برمی‌گیرد. اما حق آن است که بدون قایل شدن به کیفیت و چگونگی موضوع، به آن ایمان داشته باشیم؛ چراکه سلامتی در تسلیم شدن است. خدا امام مالک را پاداش نیک دهد آنگاه که مردی در رابطه با این آیه از وی سؤال کرد و ایشان در جواب گفتند: «استواء معلوم است اما کیفیت آن مجهول، و سؤال کردن درباره‌ی آن نیز بدعت است». شبیه چنین نظری از «جعفر صادق» و «حسن بصری» نیز روایت شده است. و هیچ کدام از اصحاب و تابعین در رابطه با معنی «استواء» سخن نگفته‌اند، بلکه همگی در این زمینه سکوت نموده‌اند. به همین جهت امام مالک گفته است: «سؤال کردن درباره‌ی آن بدعت است». التسهیل ۴۳/۳.

احاطه دارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی در هر جا که باشید به شما آگاه است. ابن‌کثیر گفته است: یعنی او مراقب اعمال شما می‌باشد، در هر جا که باشید، در دریا و خشکی، در شب و روز، و در خانه و بیابان ناظر اعمال شما می‌باشد. و از تمام شما آگاه است. گفتار شما را می‌شنود و محل شما را می‌بیند و از راز و نجوای شما باخبر است.[1] ﴿و الله بما تعملون بصیر﴾ و خدا مراقب اعمال بندگان است و از هر صغیره و کبیره‌ای آگاه است. ﴿له ملك السموات و الأرض﴾ به منظور اثبات حشر و نشر، آن را تکرار کرده است. یعنی در حقیقت همو معبود است و به میل خود در سرنوشت خلق تصرف می‌کند. ﴿و إلى الله ترجع الأمور﴾ و امور خلایق در آخرت فقط به او برمی‌گردد، آنگاه مطابق اعمالشان آنها را پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل﴾ همو در عالم وجود به میل خود دخل و تصرف می‌کند، شب و روز را به حکمت خود زیر و رو نموده و آن دو را در یکدیگر داخل می‌کند. گاهی شب را بلند و گاهی روز را کوتاه می‌کند. و گاهی نیز برعکس. ﴿و هو علیم بذات الصدور﴾ و همو به اسرار ضمیر و نهان‌های قلب انسان‌ها آگاه است، و کسی که دارای این اوصاف باشد، پرستش تنها شایسته‌ی او می‌باشد. بعد از این‌که خداوند متعال دلایل عظمت و قدرت خود را بیان کرد، دستور داد او را یگانه بدانند و فرمان او را بجا بیاورند و فرمود: ﴿آمنوا بالله و رسوله﴾ خدای یکتا و یگانه را تصدیق کنید، و باور داشته باشید که محمد بنده و فرستاده‌ی او می‌باشد. ﴿و أنفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه﴾ و از اموالی انفاق کنید و صدقه بدهید که خدا شما را در تصرفِ در آن جانشین قرار داده است؛ چرا که آن مال در حقیقت از آن خدا می‌باشد، او آن را خلق کرده، اما شما را از آن بهره‌مند نموده است و شما را جانشین قرار داده است تا به نیابت از او در آن دخل و تصرف کنید، پس شما وکیل و نماینده‌ی او

۱ـ مختصر ۳/۴۴۵.

هستید، لذا از صدقه دادن و انفاق آن ممانعت به عمل نیاورید، و آن‌طور که مالکش دستور داده است آن را انفاق کنید.[۱] هدف تشویق بر انفاق و کم کردن حرص برای دنیا می‌باشد. از این رو بعد از آن فرموده است: ﴿فالذین آمنوا منکم و أنفقوا لهم أجر کبیر﴾ آنان که ایمان حقیقی دارند و در راه خدا انفاق می‌کنند، در نزد خدا پاداشی بزرگ یعنی بهشت برین دارند. ابوسعود گفته است: آیه به صورت ضمنی مبالغه را در بردارد؛ چون جمله را به صورت اسمیه آورده است: ﴿فالذین آمنوا﴾، و انفاق و ایمان را تکرار کرده: ﴿آمنوا و أنفقوا﴾، و اسناد را تکرار کرده: ﴿لهم﴾، و ﴿أجر﴾ را به صورت نکره آورده و صفت ﴿کبیر﴾ را برای آن آورده است: ﴿لهم أجر کبیر﴾. ﴿و مالکم لاتؤمنوا بالله﴾ استفهام به معنی انکار و توبیخ است. یعنی در ایمان نیاوردن به خدا چه عذر و بهانه‌ای دارید؟ ﴿و الرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم﴾ در حالی که پیامبر با ارائه‌ی دلایل قاطع و حجت کوبنده، شما را فرا می‌خواند که به خدا و خالق خود ایمان بیاورید. ﴿و قد أخذ میثاقکم﴾ در حالی که خدا به وسیله‌ی متمرکز کردن دلایل دال بر وجود خویش در عقل و خرد شما، از شما میثاق و پیمان مؤکد گرفته است. ابوسعود می‌گوید: از شما میثاق گرفته است؛ چرا که دلائل فراوانی را برایتان ارائه داده و شما را از قوّه‌ی تفکر و تعقل برخوردار نموده است.[۲] و خازن می‌گوید: آنگاه که شما را از پشت آدم بیرون آورد و به شما یادآور شد که خدا پروردگارتان می‌باشد و جز او پروردگاری ندارید، میثاق و تعهد را از شما گرفت که جز او احدی را به خدایی نپذیرید. عده‌ای نیز می‌گویند: آنگاه که عقل را در وجود شما به ودیعه نهاد و دلایل قطعی مبنی بر پیروی از پیامبر ارائه داد، تعهد و

۱ـ التسهیل ۹۵/۴. عده‌ای نیز می‌گویند: معنی آیه چنین می‌باشد: از آنچه که از گذشتگان بر جای مانده و شما جانشین آنها شده و به صورت ارث به شما رسیده و بعد از شما دیگران جانشین شما خواهند شد. اما معنی اول روشن‌تر است.

۲ـ ابوسعود ۱۳۷/۵.

میثاق را از شما گرفت.[۱] ﴿إن كنتم مؤمنين﴾ شرطی است که جوابش محذوف است. یعنی اگر زمانی با ایمان بودید، اکنون بهترین زمان است که بر شما اقامه‌ی دلیل بشود. بعد از آن دلایل مبنی بر وجوب ایمان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات﴾ خدا همان است که قرآن عظیم را که دارای بیان و بلاغ معجزه‌آسایی است با احکام روشن و آشکار بر محمد نازل کرده است. قرطبی گفته است: منظور از آیات بینات، قرآن است. و گویا منظور معجزات است؛ یعنی به خاطر معجزاتی که ارائه داده است و قرآن از همه‌ی آنها بزرگتر می‌باشد، ایمان به محمد بر شما لازم و واجب است.[۲] ﴿ليخرجكم من الظلمات إلى النور﴾ تا از تاریکی کفر و جهالت شما را بیرون آورد و به روشنایی ایمان هدایت کند. ﴿و إن الله بكم لرؤوف رحيم﴾ و خدا نسبت به شما بسیار دلسوز و مهربان است؛ زیرا کتاب و پیامبران را برای هدایت شما نازل و مبعوث فرموده، و به ارائه‌ی دلایل عقلی بسنده نکرده است. ﴿و ما لكم ألا تنفقوا فی سبيل‌الله و لله ميراث السموات و الأرض﴾ چه امری شما را از انفاق در راه خدا و تقرب و نزدیکی به او بازمی‌دارد، در حالی که نیک می‌دانید که شما خواهید مرد و اموال خود را بجا می‌گذارید و از آن خدا می‌شود؟ امام فخر گفته است: یعنی شما خواهید مرد و آن را به ارث خواهید گذاشت، پس چرا قبلاً آن را در اطاعت خدا انفاق نمی‌کنید؟![۳] و این بیان بلیغترین تشویق بر انفاق در راه خدا می‌باشد. ﴿لایستوی منكم من أنفق من قبل الفتح و قاتل﴾ فضل و مقام آنکه قبل از فتح مکه مالش را در راه خدا صرف کرد و در کنار پیامبرﷺ با دشمنان جنگید با آنکه بعد از فتح مکه مال را انفاق و در کنار پیامبرﷺ با دشمنان جنگید، برابر و یکسان نیست؛ زیرا انفاقِ قبل از فتح بزرگتر بود؛ چون در آن

۱ـ خازن ۳۱/۴.
۲ـ قرطبی ۲۳۹/۱۷.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۱۸/۲۹.

موقع اسلام احتیاجی شدیدتر به جهاد و انفاق داشت، بعد از فتح مکه خدا اسلام را نیرومند کرد و آن را یاری داد و مردم گروه گروه به دین خدا درآمدند. ﴿أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد و قاتلوا﴾ آنان که بعد از فتح انفاق کردند و برای اعتلای دین خدا جهاد کردند، اجر و منزلتی بالاتر دارند. کلبی گفته است: این آیه در مورد حضرت ابوبکر رضی الله عنه نازل شده است؛ زیرا اولین فردی بود که اسلام را پذیرفت و مالش را در راه خدا صرف کرد و از پیامبر ﷺ دفاع نمود.[1] ﴿و كلا وعدالله الحسنى﴾ و خداوند به تمام مؤمنانی که قبل از فتح و بعد از آن مال را انفاق کردند، وعده‌ی بهشت را داده است، اما با درجاتی متفاوت. ﴿و الله بما تعملون خبير﴾ و خدا از اعمال و مقاصد شما آگاه است. آیه متضمن وعده و وعید است. ﴿من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا﴾ کیست آنکه مال خود را در راه خدا و به امید جلب رضایتش صرف و انفاق می‌کند؟ ﴿فيضاعفه له﴾ تا خدا پاداش انفاقش را چند برابر کند. ﴿و له أجر كريم﴾ و او را پاداشی بزرگ یعنی بهشت باشد؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی پاداشی بزرگ و روزی و رزقی ارجمند دارد که عبارت است از بهشت برین. بعد از این‌که این آیه نازل شد، «ابودحداح انصاری» گفت: یا رسول الله! آیا خدا از ما قرض می‌طلبد؟ فرمود: بله ای ابودحداح! گفت: دستت را بده یا رسول الله، پیامبر دستش را در دست او نهاد. ابو دحداح آن را گرفت و گفت: من باغم را به خدایم قرض دادم. باغی که حاوی شش‌صد اصله درخت خرما بود و امّ دحداح یعنی همسرش در آن به سر می‌برد. ابو دحداح آمد و او را صدا زد و گفت: ام دحداح! در جواب گفت: بله، بفرما! گفت: از این باغ بیرون بیا من آن را به پروردگارم قرض داده‌ام. همسرش گفت: ابو دحداح! معامله‌ای پرسود کرده‌ای. سپس اثاث خانه و فرزندان را از آن انتقال داد.[2] بعد از آن خدا درباره‌ی مؤمنان نیک‌منش، و

۱ـ خازن ۴/۳۲.　　۲ـ مختصر ۳/۴۴۸.

در رابطه با نوری که به هنگام حرکت بر صراط در پیشاپیش آنها قرار دارد، خبر داده و می‌فرماید: ﴿یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین أیدیهم و بأیمانهم﴾ روزی را به یاد بیاور که مردان و زنان مؤمن مشاهده می‌کنی که نورشان در پیش‌رو و پشت‌سر و جمیع جهات آنها پرتو افشانی می‌کند، تا در موقع حرکت بر صراط از آن روشنایی بگیرند، و سیمایشان بسان ماه در تاریکی شب نورانی شده و می‌درخشد. ﴿بشراکم الیوم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ به آنان گفته می‌شود: امروز شما را مژده باد به باغ‌هایی که در پای قصرهایش رودهای بهشتی جاری است. ﴿خالدین فیها﴾ برای همیشه در آن ماندگار می‌باشید. ﴿ذلك هو الفوز العظیم﴾ این همان کامیابی بزرگی است که بالاتر از آن چیزی قابل تصور نیست؛ زیرا به سعادت ابدی نایل آمده‌اید. روایت است که نور هر یک از آنها به میزان درجه‌ی ایمانش می‌باشد. آنان از نورهای متفاوتی برخوردارند؛ نور عده‌ای در حدی است که فقط جلو پاهایشان را روشن می‌کند، و نور بعضی دیگر خاموش و روشن می‌شود و چشمک می‌زند. زمخشری گفته است: بدین سبب خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بین أیدیهم و بأیمانهم﴾ که سعادتمندان نامه‌ی اعمال خود را از این دو جهت دریافت می‌دارند، همان‌طور که شقاوتمندان نامه‌ی اعمال خود را از طرف چپ و پشت سر دریافت می‌دارند.[1] بعد از این‌که خداوند متعال حال مؤمنان را در روز قیامت یادآور شد، به دنبال آن حال منافقان را شرح داد و فرمود: ﴿یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم﴾ روزی که زنان و مردان منافق به مومنان می‌گویند: به ما فرصت بدهید و عجله نکنید تا از روشنایی و نور شما بهره بگیریم. مفسران گفته‌اند: خدا در روز قیامت به میزان اعمال مؤمنان به آنها نور عطا می‌کند و در پرتو آن بر صراط عبور می‌کنند، وکفار و منافقان را بدون نور رها می‌نماید. پس منافقان از

۱ـ کشاف ۳۴۲/۴.

نور مؤمنان روشنایی می‌گیرند، اما در آن حال که می‌روند، ناگهان خدا باد و تاریکی را بر آنها نازل می‌کند و در تاریکی خواهند ماند، به‌طوری که جای پای خود را نمی‌بینند، آنگاه به مؤمنان می‌گویند: شتاب نکنید و به ما فرصت بدهید تا از نور شما روشنایی بگیریم. ﴿قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نوراً﴾ مؤمنان با حالت تمسخر به آنها می‌گویند: به دنیا برگردید و نور را بجویید، این نورها متعلق به آنجا می‌باشد و فقط از این طریق می‌توان نور کسب کرد.[1] ﴿فضرب بینهم بسور له باب﴾ آنگاه در بین مؤمنان و منافقان دیواری زده می‌شود که آن را دری است، و اهل بهشت را از دوزخیان جدا می‌کند و در بین آنها حایل می‌شود. ﴿باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب﴾ در داخل آن‌که مؤمنان قرار دارند، رحمت و بهشت مقرر است و در بیرون آن که محل کافران است، آتش دوزخ قرار دارد. ابن‌کثیر گفته است: حصار و دیواری است که در روز قیامت برپا می‌شود، تا در بین مؤمنان و منافقان حایل باشد. وقتی مؤمنان به آن می‌رسند از درش وارد می‌شوند. وقتی همگی وارد شدند در بسته می‌شود. و منافقان در کمال سرگردانی و حیرت و آز در پشت حصار و در تاریکی می‌مانند.[2] ﴿ینادونهم ألم نکن معکم﴾ منافقان، مؤمنان را صدا می‌زنند و می‌گویند: مگر در دنیا در کنار شما نبودیم و مانند شما نماز نمی‌خواندیم و مانند شما روزه نمی‌گرفتیم و در جمعه و جماعت حاضر نمی‌شدیم و در غزوه‌ها در کنار شما نمی‌جنگیدیم؟! ﴿قالوا بلی و لکنکم فتنتم أنفسکم﴾ می‌گویند: چرا، در ظاهر با ما بودید، اما شما به وسیله‌ی نفاق خود را نابود کردید. ﴿و تربصتم﴾ و در کمین و فرصت مؤمنان بودید. ﴿و ارتبتم﴾ و در مورد دین شک و تردید داشتید. ﴿و غرّتکم الأمانی﴾ و آرزوهای توخالی و دلبستن به وسعت رحمت خدا شما را مغرور کرد و فریب داد. ﴿حتی جاء أمر الله﴾ تا مرگتان فرا رسید، ﴿و غرّکم بالله الغرور﴾ و شیطان فریبکار و

۱ـ البحر ۲۲۱/۸.
۲ـ مختصر ۴۵۰/۳.

نیرنگ‌باز شما را فریب داد مبنی بر این‌که خدا بخشاینده و کریم است و شما را عذاب نمی‌دهد. قتاده گفته است: هنوز در بند فریب شیطان بودند که خدا آنها را به دوزخ انداخت.[1] مفسران گفته‌اند: «غرور» با فتح غین به معنی شیطان است؛ چون به غرور و فریب انسان می‌پردازد. خدا فرموده است: ﴿فلا تغرّنکم الحیاة الدنیا و لایغرّنکم بالله الغرور * إن الشیطان لکم عدوّ فاتخذوه عدوا﴾. ﴿فالیوم لایؤخذ منکم فدیة و لا من الذین کفروا﴾ ای گروه منافقین! در این روز سخت و هراسناک نه از شما پول و فدیه‌ای دریافت می‌شود و نه از کافرانی که خدا و آیاتش را انکار کردند. در حدیث آمده است: «خدا به بنده می‌گوید: آیا اگر چند برابر دنیا داشته باشی آن را در فدیه‌ی عذاب دوزخ می‌دادی؟ او نیز می‌گوید: آری پروردگارا. خدا می‌فرماید: همان زمان که در پشت پدر بودی آسان‌تر از آن از تو خواسته بودم؛ زیرا از تو خواسته بودم که برایم شریک قرار ندهی اما امتناع کردی و شرک ورزیدی».[2] ﴿مأواکم النار﴾ جایگاهتان آتش دوزخ است. ﴿هی مولاکم﴾ یاور و تکیه‌گاه و معین شما می‌باشد و جز آن یاوری ندارید. این سرزنش و ریشخند است به آنها. ﴿و بئس المصیر﴾ و آتش جهنم سرانجام و عاقبتی بس زشت است.

دانشمندی گفته است: نیکبخت آن است که آزمندی او را مغرور نکند و فریب ندهد. و به فریب و نیرنگ رو نیاورد. و هر کس امید و آرزوی طولانی داشته باشد تلاش را فراموش می‌کند و از فرا رسیدن اجل غافل می‌ماند.[3]

۱ـ خازن ۳۴/۴.

۲ـ آلوسی ۱۷۸/۲۷ . این حدیث در کتب صحاح وارد شده است.

۳ـ قرطبی ۲۴۷/۱۷.



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) ٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ يُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَ ٱلْمُصَّدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُوا ٱللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ وَ ٱلشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلْجَحِيمِ (۱۹) ٱعْلَمُوا أَنَّمَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي ٱلْأَمْوَالِ وَ ٱلْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَراً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِي ٱلْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ ٱللهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ ٱلْغُرُورِ (۲۰) سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ ٱللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ (۲۱) مَا أَصَابَ مِن مُصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِن قَبْلِ أَن نَبْرَأَهَا إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ ٱللهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ (۲۴) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ ٱللهُ مَن يَنصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ ٱللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَ ٱلْكِتَابَ فَمِنْهُم مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ ٱلْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَاءَ رِضْوَانِ ٱللهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ

مِن رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَل لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ ٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۸﴾ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِن فَضْلِ ٱللهِ وَ أَنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند متعال یادآور شد که منافقان و کافران به حیات دنیا مغرور می‌شوند، به مؤمنان هشدار داد که مانند آنها نباشند و یا مانند اهل کتاب فریب این سرای ناپایدار را نخورند. سپس برای دنیا و زیور فریبنده و کاذب آن مثال آورده و با بیان فضیلت پرهیزگاری و عمل صالح و نیکو سوره را خاتمه داده و مؤمنان را راهنمایی کرده است که با پیروی از هدایت پیامبرﷺ به پاداش و نور چند برابر نایل می‌آیند.

معنی لغات: ﴿يأن﴾ زمانش فرا رسیده است. نزدیک شده است. شاعر گفته است:

ألم يأن لي يا قلب أن أترك الجهلا و أن يحدث الشيب المبين لنا عقلا[1]

«ای دل! آیا زمان آن فرا نرسیده است که نادانی را رها کنم، و پیری نمایان برایمان خرد ایجاد کند»؟

﴿تخشع﴾ نرم و ذلیل می‌شود. ﴿الأمد﴾ مدت و زمان. ﴿يهيج﴾ زرع خشک شد و طراوتش را از دست داد. ﴿حطاما﴾ گیاه خشکیده‌ای که به وسیله‌ی باد پراکنده می‌شود. ﴿قفينا﴾ دنبال کردیم. ﴿كفلين﴾ دو سهم.

سبب نزول: بعد از این‌که مؤمنان وارد مدینه شدند، با رفاه و آسایش روبرو شدند. از این رو در بعضی موارد به آنها سستی دست داد، لذا مورد سرزنش قرار گرفتند و این

۱ـ قرطبی ۱۷/ ۲۴۸.

آیه نازل شد: ﴿ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله﴾. ابن‌مسعود گفته است: پس از این‌که چهار سال از مسلمان شدن ما سپری شد، خدا به وسیله‌ی این آیه ما را مورد سرزنش قرار داد.[1]

تفسیر: ﴿ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله﴾ آیا زمان آن نرسیده است که مؤمنان در مقابل پند و اندرز خدا رقت قلب پیدا کنند؟ ﴿و ما نزل من الحق﴾ و در مقابل آیات درخشان خدا رقت قلب پیدا کنند؟ ﴿و لايكونوا كالذين أوتوا الكتاب من قبل﴾ و مانند یهود و نصاری نشوند؟ که خدا تورات و انجیل را به آنان اعطا فرمود. ﴿فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم﴾ پس فاصله‌ی بین آنها و پیامبرانشان طولانی شد و سنگدل و حتی قلبشان از سنگ سخت‌تر گشت. ابن‌عباس گفته است: ﴿قست قلوبهم﴾ یعنی به دنیا رو آوردند و از اندرز قرآن روگردان شدند. و ابوحیان گفته است: یعنی طوری قبلشان سخت شد که تحت‌تأثیر خیر و طاعت قرار نمی‌گرفت.[2] منظور این است که خدا مؤمنان را برحذر داشته است تا در مقابل قرآن مانند یهود و نصاری نباشند که بعد از مدت زمانی تیره‌دل گشته و قسی‌القلب شدند. ﴿و كثير منهم فاسقون﴾ و بسی از اهل کتاب از طاعت خدا خارج گشته و از شدّت تیره‌دلی تعالیم دین خود را کنار گذاشته‌اند. ابن‌کثیر گفته است: خدا مؤمنان را از شبیه‌سازی با یهود و نصاری منع کرد که قبل از آنها کتاب را دریافت کردند ولی با طولانی شدن زمان، کتابی راکه در اختیار داشتند تبدیل و تحریف کردند و آن را پشت سر گذاشتند و راهبان و احبار خود را به جای خدا ارباب قرار دادند. پس تیره‌دل گشتند و پند و اندرز را نپذیرفتند. و ضمیرشان با وعده و وعید به جنبش و حرکت نیامد.[3] ﴿اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها﴾ ای گروه مؤمنان! بدانید که خدا

۱ـ اخراج از مسلم. ۲ـ البحر ۸/۲۲۳.

۳ـ مختصر ابن‌کثیر ۳/۴۵۱.

زمین خشک و بی‌حاصل را به وسیله‌ی باران زنده کرده و جانی تازه در آن دمیده و بعد از این‌که خشک و بدون سبزه و رستنی بود، در آن گیاه و رستنی می‌رویاند. بدین‌ترتیب برای احیای دل‌های مرده و سنگ‌مانند مثال زده است. یعنی همان‌طور که باران زمین خشک و بی‌آب و علف را زنده و سرسبز می‌گرداند، همان‌طور هم ذکر و قرائت قرآن دل‌های تیره و سخت را زنده می‌کند. ابن‌عباس گفته است: یعنی قلب‌ها بعد از این‌که تیره و سخت بودند، به وسیله‌ی قرآن نرم شدند. قرآن دل‌ها را به فروتنی و پشیمانی و توبه وا می‌دارد، همان‌طور که قلب‌های مرده به وسیله علم و حکمت زنده می‌شوند.[1] در البحر آمده است: چنان به نظر می‌آید که خداوند متعال می‌خواهد این مطلب را بیان کند که دل‌های تیره قابل اصلاح‌اند و ذکر و یاد خدا در نرم شدن آنها تأثیر بسزایی دارد. پس همان‌طور که باران در زمین مؤثر است و آن را بعد از خشکی، سرسبز و خرم می‌گرداند، همان‌طور هم دل‌های سیاه قابل معالجه‌اند و آثار فروتنی و خشوع و طاعت در آنها نمایان می‌گردد.[2] **﴿قد بينا لكم الآيات﴾** دلایل دال بر قدرت و یگانگی خود را برایتان توضیح داده و بیان کرده‌ایم. **﴿لعلكم تعقلون﴾** تا در مورد آنچه خدا در قرآن نازل کرده است، بیندیشید و تعمق کنید. **﴿إن المصدقين و المصدقات و أقرضوا الله قرضا حسنا﴾** آنان که به خاطر جلب رضایت خدا اموال خود را صدقه دادند و در راه خدا و به طریق نیکی و احسان و با طیب‌نفس و برای تصفیه‌ی نهاد خود انفاق کردند، **﴿يضاعف لهم و لهم أجر كريم﴾** ثواب و پاداش آنها چند برابر می‌شود، به‌طوری که در مقابل هر نیکی ده برابر آن پاداش برای آنان مقرر می‌شود، و بالاتر از آن پاداشی بزرگ، یعنی بهشت مقرر است. مفسران گفته‌اند: اصل «مصدقين» متصدقين بود، تاء در صاد دغم شده و به صورت «مصّدّقين» درآمده است. معنی قرض عبارت است از دادن صدقه با طیب خاطر و خلوص نیت به فقرا.

۱ـ خازن ۳۵/۴. ۲ـ البحر المحیط ۲۲۳/۸.

انگار انسان با دادن احسان به فقرا، به خدا قرض داده است، قرضی که خدا آن را در آخرت باز پس می‌دهد و ادا می‌نماید. ﴿و الذین آمنوا بالله و رسله﴾ و آنان که یگانگی و وجود خدا را تصدیق و به پیامبرانش ایمان راسخ دارند، ﴿أولئك هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم﴾ آنان که به خدا و پیامبرش ایمان دارند، اینان همان راستیانند که بالاترین و والاترین مقام و منزلت را دارند و به درجه‌ی صداقت و شهادت در راه خدا نایل آمده‌اند. مجاهد گفته است: هر کس به خدا و پیامبرش ایمان بیاورد، صدیق و شهید به حساب می‌آید.[۱] ﴿لهم أجرهم و نورهم﴾ در آخرت پاداش جزیل و نوری دارند که در پیشاپیش و طرف راست آنها در حرکت است. ﴿و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا أولئك أصحاب الجحیم﴾ و آنان که یگانگی خدا را انکار کرده و آیاتش را تکذیب می‌نمایند، برای همیشه در دوزخ خواهند ماند. بیضاوی گفته است: این آیه بیانگر آن است که «خلود در آتش» به کفار اختصاص دارد؛ چون صیغه‌ی ﴿أولئك أصحاب الجحیم﴾ مشعِر اختصاص است؛ زیرا صحبت مستلزم ملازمت است.[۲] بعد از این‌که احوال مؤمنان و کافران را یادآور شد، از حقارت و بی‌ارزشی دنیا و کمال آخرت سخن به میان می‌آورد و فرمود: ﴿اعلموا أنما الحیاة الدنیا لعب﴾ ای گروه شنوندگان! بدانید که زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی چیزی نیست. همان‌طور که اطفال خود را به بازی سرگرم می‌کنند، انسان هم خود را با آن مشغول و خسته می‌کند. ﴿و لهو﴾ دنیا انسان را به خود مشغول و از آخرت و طاعت خدا منحرف می‌کند. ﴿و زینة﴾ و آرایشی است که نادانان خود را بدان می‌آلایند، از قبیل لباس‌های قشنگ و وسایل سواری باارزش و ساختمان‌های بلند. ﴿و تفاخر بینکم﴾ و فخرفروشی شما است به یکدیگر در حسب و نسب و مال و اولاد. همان‌طور که شاعر گفته است:

۱ـ تفسیر کبیر ۲۳۲/۲۹.
۲ـ بیضاوی ۴۵۳/۳.

أری أهـل القـصور إذا أمیتوا بـنوا فـوق المـقابر بـالصخور
أبـوا إلا مـباهاة و فـخرا علی الفقراء حتی فی القبور[۱]

«هرگاه صاحبان کاخ‌ها بمیرند بر بالای قبرها خانه‌هایی از سنگ می‌سازند. آنان جز مباهات و فخر چیزی سرشان نمی‌شود. حتی در قبرهایشان نیز بر بینوایان فخرفروشی می‌کنند».

﴿و تکاثر فی الأموال و الأولاد﴾ و فزون‌جویی است در مال و اولاد. ابن‌عباس گفته است: از طریقی مال را اندوخته می‌کند که کین خدا را برمی‌انگیزد، و به وسیله‌ی آن بر دوستداران خدا فخر می‌فروشد و آن را در راهی مصرف می‌کند که قهر خدا را می‌آورد، پس چنان مالی روز سیاه او را بیشتر سیاه می‌کند.[۲] ﴿کمثل غیث أعجب الکفار نباته﴾ همچون باران شدیدی است که به سرزمینی اصابت کند و کشاورز از کشت و گیاه برخاسته از آن در شگفت شوند. ﴿ثم یهیج فتراه مصفرا﴾ سپس، بعد از سرسبزی و خرمی خشک شود. سپس آن را زرد رنگ می‌بینی. ﴿ثم یکون حطاما﴾ آنگاه تبدیل به خاشاک شود و باد آن را به هر طرف ببرد. دنیا نیز چنین است. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از کفار همانا کشاورزان است؛ زیرا آنها بذر را نهان می‌سازند. معنی آیه چنین است: زندگی دنیا مانند کشتزار است که کشاورزان را متعجب می‌کند اما طولی نمی‌کشد که به صورت خاشاک و علف خشکیده درمی‌آید و انگار قبلاً چیزی نبوده است.[۳] ﴿و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان﴾ و جزای آخرت یا عذابی است سخت برای تبهکاران، و یا بخشودگی و رضایت است از جانب خدا برای نیکان. ﴿و ما الحیاة الدنیا إلا متاع الغرور﴾ زندگی دنیا از لحاظ حقارت و ناچیزی و سرعت زوالش، جز متاع و لذتی فناپذیر چیزی نیست که غافل بدان فریب خورد و نادان بدان مغرور می‌گردد. سعیدبن جبیر گفته است:

۱ـ این دو بیت را از استاد بزرگوار، شیخ عبدالقادر ابوغده ـ ادام الله عمره ـ شنیدم.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۹/۲۳۳. ۳ـ قرطبی ۱۷/۲۵۵.

وقتی دنیا تو را از طلب آخرت باز دارد و به آن مشغول کند، کالا و لذت غرور است، و اما اگر تو را به سوی آخرت و رضایت خدا فرا خواند کالا و لذتی نیکو است.[۱] بعد از این‌که دنیا را تحقیر کرد و آن را کوچک شمرد، و آخرت را بزرگ نشان داد و آن را عظیم و گرامی معرفی کرد، انسان را برای کسب رضایت خدا تحریک و تشویق کرد؛ چرا که رضایت خدا در منزلگاه ابدی و جاودانی باعث نیکبختی و سعادت می‌شود: ﴿سابقوا إلی مغفرة من ربکم﴾ ای مردم! به سوی اعمال نیکو بشتابید و در این زمینه مسابقه بدهید که موجب بخشودگی شما از جانب خدا می‌شود. ابوحیان گفته است: انگار آنها در میدانِ مسابقه می‌باشند و به طرف هدفی دویده و مسابقه می‌دهند، که از این رو تعبیر را با لفظ ﴿سابقوا﴾ آورده است. پس معنی آیه چنین می‌شود: بشتابید به سوی ایمان و عمل نیکو که سبب بخشودگی گناهانتان می‌شود.[۲] ﴿و جنة عرضها کعرض السمآء و الأرض﴾ و به سوی بهشتی وسیع و گسترده بشتابید که وسعت آن به اندازه‌ی تمام پهنای آسمان‌های هفتگانه و زمین است. سدی گفته است: خدای متعال عرض بهشت را به پهنای هفت آسمان و هفت زمین تشبیه کرده و شکی نیست که طول آنها از عرضشان بیشتر است، پس عرض را ذکر کرده است تا نشان دهد که طولش چند برابر آن است.[۳] و بیضاوی گفته است: وقتی عرضش چنین باشد، درباره‌ی طول آن چه فکر می‌کنی؟[۴] ﴿أعدت للذین آمنوا بالله و رسله﴾ خدا آن را برای مؤمنانی که به او و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آماده کرده است. مفسران گفته‌اند: آیه بر این دلالت دارد که بهشت خلق شده و اکنون موجود است؛ زیرا چیزی که هنوز خلق نشده است چنین توصیف نمی‌شود. ﴿ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء﴾ بخشودگی و بهشتی که خدا وعده‌ی آن را داده است از جمله‌ی بخشش و کرم‌های بیکران او می‌باشد که به هر

۱ـ تفسیر کبیر ۲۳۴/۲۹.
۲ـ البحر ۲۲۵/۸.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۳۴/۲۹.
۴ـ بیضاوی ۴۵۴/۳.

یک از بندگان که خود بخواهد عطا می‌کند. ﴿و الله ذوالفضل العظیم﴾ و خدا عطا و بخششی گسترده و احسان و کرمی ارجمند دارد. ﴿ما أصاب من مصیبة فی الأرض﴾ هر مصیبتی از قبیل قحطی و زمین‌لرزه و آفت مزارع و کمبود ثمر، ﴿و لا فی أنفسکم﴾ و هر مصیبتی از قبیل بیماری و دردهای دائمی و بینوایی و از دست دادن اولاد که در آسمان و زمین برایتان پیش آید، ﴿إلا فی کتاب من قبل أن نبرأها﴾ قبل از خلق و ایجاد آن، در لوح المحفوظ ثبت و رقم خورده است. در حدیث آمده است: «پانصد هزار سال قبل از خلق آسمان‌ها و زمین، زمانی که عرش عظمتِ خدا بر آب قرار داشت، خدا مقادیر و میزان اشیا را نوشته بود».[۱] ﴿إن ذلك علی الله یسیر﴾ اثبات آن با وجود افزونیش، برای خدا سهل و آسان است، هر چند که بر بندگان مشکل هم باشد. بعد از آن خدا حکمت تحقق این اشیا را از طریق قضا و قدر برای ما اعلام کرده و می‌فرماید: ﴿لکیلا تأسوا علی ما فاتکم﴾ خدا آن را ثابت و مقرر داشته است تا به خاطر از دست دادن نعمت‌های دنیا افسرده و غمگین نشوید. ﴿و لاتفرحوا بما آتاکم﴾ و تا ناز و نعمت خدا شما را دچار غرور نسازد. مفسران گفته‌اند: منظور از غم و اندوه غمی است که به نومیدی منجر می‌شود، و منظور از فرح و سرور، فرحی است که موجب غرور و مستی می‌شود. از این رو ابن‌عباس گفته است: «هیچ کس نیست با غم و اندوه و فرح و سرور روبرو نشود. اما انسان مؤمن در حال مصیبت و اندوه صبر و شکیبایی را پیش می‌گیرد و در حال نعمت و غنیمت سپاسگزار است».[۲] معنی آیه چنین است: طوری غمگین نشوید که از حال عادی خارج شوید و خود را در هلاکت اندازید، نیز طوری شاد و مسرور نشوید که غرور و مستی بر شما چیره شود. از این رو بعضی از عارفان گفته‌اند: «هر کس راز تقدیر خدا را بداند مصیبت بر او هموار و آسان می‌گردد».[۳] و

۱ـ التسهیل ۹۹/۴. ۲ـ قرطبی ۲۵۸/۱۷.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۳۹/۲۹.

حضرت عمر ﷺ گفته است: «در هر مصیبتی سه نعمت یافته‌ام: اول، این‌که مصیبت دینی نبوده است. دوم، آن‌که از مصیبت قبلی‌اش بزرگتر نبود. سوم، این‌که خدا در مقابل آن پاداش و اجر بزرگ عطا می‌فرماید: ﴿و بشر الصابرين * الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون * أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون﴾.

﴿و الله لايحب كل مختال فخور﴾ خدا هیچ آدم متکبر و خودپسندی را دوست ندارد، آن‌که خدا نصیبی از دنیا به او عطا فرموده اما آن را به رخ مردم می‌کشد و بدان فخر و مباهات می‌فروشد. بعد از آن اوصاف این دسته از افراد را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿الذين يبخلون و يأمرون الناس بالبخل﴾ آنان که از انفاق در راه خدا دریغ می‌ورزند، حتی به این هم بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را به بخل ورزیدن وامی‌دارند و آنان را به امساک و دریغ ترغیب می‌کنند. ﴿و من يتول﴾ و هر کس از انفاق رویرتابد، ﴿فإن الله هو الغني الحميد﴾ یقین بداند که خدا از خود او و از انفاقش بی‌نیاز است، و در ذات و صفاتش ستوده می‌باشد، و رو برتافتن از سپاس و ستایش او، او را زیانی نمی‌رساند و اطاعت مطیعان برای او سودی ندارد. این بیان متضمن وعید و تهدید است. ﴿لقد أرسلنا رسلنا بالبينات﴾ لام مقدمه‌ساز قسمی محذوف است، یعنی به خدا قسم پیامبران خود را با دلایل قاطع و معجزات روشن اعزام داشتیم. ﴿و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان﴾ و با آنها کتاب‌های آسمانی نازل کردیم که حاوی سعادت بشریت می‌باشند. قانونی نازل کردیم که در بین افراد انسان حکم می‌کند. بعضی «میزان» را به عدل تفسیر کرده‌اند. ابن زید گفته است: میزان یعنی ترازویی که با آن توزین و معامله می‌شود. ﴿ليقوم الناس بالقسط﴾ تا مردم در معاملات و داد و ستد خود حق و عدالت را رعایت نمایند. ﴿و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ و آهن را خلق کردیم که خطری شدید در آن مقرر است؛ زیرا ابزار و آلات جنگی از قبیل زره و نیزه و سپر و تانک و غیره از آن ساخته می‌شود. ﴿و منافع للناس﴾ و فواید سرشاری نیز در آن نهفته است؛ چراکه آهن ابزار و وسایلی از قبیل راه‌آهن و ابزار کشاورزی و کارد و

تبر و غیره از آن درست می‌شود و هیچ صنعت و پیشه‌ای نیست که آهن در آن به‌کار نرفته باشد. ابوحیان گفته است: خدا آهن را خلق کرده است اما گفته است: ما آن را نازل کرده‌ایم، همان‌گونه که در جایی دیگر نیز گفته است: ﴿و أنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج﴾؛ چون از آنجایی که تمام اوامر و قضایا و احکام از جانب آسمان صادر می‌شود همه چیز از آنجا نازل شده است. و منظور از آهن طبق نظر جمهور جنس معادن است.[۱]

﴿و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب﴾ عطف است بر محذوفی مقدر. یعنی آهن را ایجاد کردیم، تا مؤمنان به وسلیه‌ی ابزاری که از آن ساخته می‌شود با دشمنان خدا به جهاد بپردازند و دین خدا را یاری بدهند، و نیز خدا معلوم بدارد که چه کسی دین و پیامبرانش را یاری می‌دهد و در کنار آنها شمشیر و نیزه و سایر سلاح‌ها را به‌کار می‌برد و ثابت می‌کند که به غیب ایمان دارد. ابن‌عباس گفته است: او را یاری می‌دهند بدون این‌که او را ببینند.[۲] بعد از آن فرموده است: ﴿إن الله قوى عزيز﴾ همانا خدا می‌تواند از دشمنان خود انتقام بگیرد، او غالب است و مغلوب نمی‌شود. پس قدرت و عزّت فراوانی دارد و از همه کس بی‌نیاز است. بیضاوی گفته است: یعنی قدرت نابودی هرکس را که بخواهد دارد. مقتدر است و به کمک هیچ کس احتیاج ندارد. از این جهت به آنها دستور جهاد داده است که آنها از آن نفع ببرند و مستحق ثواب و پاداش بشوند.[۳] و ابن‌کثیر گفته است معنی آیه چنین است: خدا آهن را برای کسی که پس از اقامه‌ی حجّت از پذیرفتن حق امتناع می‌ورزد، بازدارنده قرار داد. از این رو پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه ماندگار شد و سوره‌های قرآن بر او نازل می‌شد و دلایل و حجت را به‌گوش آنها می‌رساند. بعد از این‌که حجت بر مخالف خدا اقامه شد، خدا مهاجرت را برای آنان مشروع و مقرر

۱ـ البحر ۲۲۶/۸. ۲ـ جلالین ۱۷۶/۴.

۳ـ بیضاوی ۴۵۶/۳.

فرمود و به مؤمنان دستور قتال و جنگیدن با شمشیر و زدن گردن را داد. در این راستا پیامبر ﷺ گفته است: «من با شمشیر مبعوث شدم، و روزیم در زیر سایه‌ی نیزه‌ام قرار داده شد، و خفت و خواری از آن فردی است که با فرمان من مخالفت می‌کنند، و هرکس با جمعی همگون شود جزو آنها می‌باشد.[1] سپس فرمود: ﴿إن الله قوی عزیز﴾ خدا نیرومند و مقتدر است، و هر کس را که بخواهد یاری می‌دهد بدون این‌که به کسی محتاج باشد، و جهاد را مشروع کرده است تا گروهی به وسیله‌ی گروهی دیگر آزمایش کند.[2]

﴿و لقد أرسلنا نوحا و إبراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب﴾ بعد از یادآوری اعزام پیامبران در اینجا پیر پیامبران یعنی حضرت نوح علیه السلام و پدر پیامبران یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام را یادآور شده و توضیح داده است که نبوت و کتب آسمانی را در نسل آنها قرار داده است. یعنی به خدا قسم! نوح و ابراهیم را فرستادیم، و همان‌طور که کتب چهارگانه‌ی «تورات و زبور و انجیل و قرآن» را بر نسل آنها نازل کردیم، پیامبری را نیز در نسل آنها قرار دادیم. به عنوان تشریف، و جاودانه کردن آثار پسندیده‌ی نوح و ابراهیم، آن دو را مخصوصاً ذکر کرده است. ﴿فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون﴾ در بین نسل نوح و ابراهیم افراد هدایت شده‌ای قرار دارند و بسی از آنها نافرمان بوده و از اطاعت و تبعیت از راه راست بازمانده‌اند. ﴿ثم قفینا علی آثارهم برسلنا﴾ بعد از آنها، پیامبران گرامی خود را یکی پس از دیگری آوردیم و موسی و الیاس و داود و سلیمان و یونس و غیره را فرستادیم. ﴿و قفینا بعیسی بن مریم﴾ و عیسی را بعد از آن پیامبران گماشتیم؛ زیرا حضرت عیسی آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل بود. ﴿و آتیناه الإنجیل﴾ و انجیل را که حاوی مژده‌ی آمدن حضرت محمد بود بر او نازل کردیم. ﴿و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة و رحمة﴾ و در قلب پیروان مشفق او مهربانی و نرمش قرار دادیم. در التسهیل آمده

۱ـ اخراج از احمد و ابوداود.

۲ـ مختصر ۴۵۵/۳.

است: خدا از آنان تمجید کرده است که نسبت به یکدیگر محبت داشته‌اند، همان‌طور که از یاران پیامبرﷺ تمجید کرده و می‌فرماید: ﴿رحماء بینهم﴾.[1] ﴿و رهبانية ابتدعوها ماكتبناها عليهم﴾ و رهبانیتی که کشیشان و رهبانان، آن را از خود در آورده بودند ما آن را بر آنان مقرر نکرده و دستورش را به آنها نداده بودیم. ابوحیان گفته است: رهبانیت عبارت است از دوری جستن از زنان و ترک هوس‌های دنیوی و نشستن در کنج صومعه‌ها. و معنی ﴿ابتدعوها﴾ یعنی از خود درآوردند.[2] ﴿إلا ابتغاء رضوان الله﴾ جز به چیزی که مورد رضایت خدا است به آنها دستوری ندادیم. استثناء منقطع است. یعنی ما رهبانیت را بر آنان مقرر نکردیم، ولی خود به عنوان جلب رضایت خدا آن را انجام دادند. ﴿فمارعوها حق رعايتها﴾ پس به‌طور شایسته آن را انجام ندادند و بر آن پایدار نماندند. ابن‌کثیر گفته است: از دو جهت ذم آنان رادر بردارد: اول، این‌که بدعتی را در دین خدا به وجود آوردند که خدا دستور آن را نداده بود. دوم، این‌که به عهد خود وفا نکردند؛ زیرا آنان گمان می‌بردند که این اعمال قربتی است که آنها را به خدا نزدیک می‌کند، اما آنان بر آن پایدار نماندند.[3] در حدیث آمده است: «هر ملتی رهبانیتی دارد، رهبانیت امت من عبارت است از جهاد پیمان پایدار ماندند و به محمد ایمان آوردند، ثواب و پاداش مضاعف عطا کردیم. ﴿وكثير منهم فاسقون﴾ و بسی از نصاری از مرز طاعت خارج گشته و محارم خدا را زیر پا نهاده‌اند. همان‌گونه که در جای دیگری در این رابطه می‌فرماید: ﴿إن كثيرا من الأحبار و الرهبان ليأكلون أموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله﴾.
﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله﴾ ای آنان که به خدا ایمان آورده‌اید! با انجام دادن اوامر و دروی جستن از نواهی، از خدا بترسید و برایمان و باور خویش پایدار

۱ـ التسهیل ۴/۱۰۰.
۲ـ البحر ۸/۲۲۸.
۳ـ مختصر ۳/۴۵۶.

و ثابت قدم باشید و به پیامبر او بگروید، ﴿یؤتیکم کفلین من رحمته﴾ تا رحمت خود را دو برابر به شما عطا کند. ﴿و یجعل لکم نورا تمشون به﴾ و در روز آخرت برایتان نوری مقرر بدارد که در پرتو آن بر صراط عبور کنید. ﴿و یغفر لکم﴾ و گناهان پیشین شما را ببخشاید، ﴿و الله غفور رحیم﴾ و دریای غفران خدا بیکران و دایره‌ی رحمتش گسترده است. ﴿لئلا یعلم أهل الکتاب أن لایقدرون علی شيء من فضل الله﴾ از این جهت در این بیان مبالغه کردیم تا اهل کتاب دریابند که آنها نمی‌توانند فضل و کرم خدا را به خود اختصاص بدهند و رسالت و پیامبری را در خود منحصر بدانند. پس «لا» در ﴿لئلا﴾ زائد است؛ یعنی تا بدانند. مفسران گفته‌اند: اهل کتاب می‌گفتند: وحی و رسالت به ما اختصاص دارد و جز برای ما کتاب و شریعت نیامده و خدا این فضیلت عظیم را در بین تمام کائنات به ما اختصاص داده است. آنگاه خدا به وسیله‌ی این آیه زعم آنها را رد کرد. ﴿و أن الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء﴾ و همانا نبوت و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. ﴿والله ذوالفضل العظیم﴾ و خدا دارای فضل و احسان گسترده است.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿یحیی و یمیت﴾، ﴿الأول و الآخر﴾ و ﴿الظاهر و الباطن﴾ طباق مقرر است.

۲ـ در بین ﴿یعلم ما یلج فی الأرض و ما یخرج منها﴾ و ﴿و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها﴾ مقابله مقرر است.

۳ـ ﴿یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل﴾ حاوی رد عجز بر صدر است.

۴ـ ﴿لایستوی منکم من أنفق من قبل الفتح و قاتل﴾ متضمن ایجاز حذف است.

۵ـ ﴿لیخرجکم من الظلمات إلی النور﴾ شامل استعاره است.

۶ـ در ﴿من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا﴾ استعاره‌ی تمثیلیه آمده است.

۷ـ ﴿مأواکم النار هی مولاکم﴾ متضمن تهکم و استهزا است.

۸ـ ﴿باطنه فيه الرحمة﴾ و ﴿و ظاهره من قبله عذاب﴾ شامل مقابله است.

۹ـ ﴿كمثل غيث أعجب الكفار نباته ثم يهيج فتراه مصفرا﴾ شامل تشبيه تمثيلى است.

۱۰ـ ﴿أرسلنا رسلنا﴾ متضمن جناس ناقص است.

۱۱ـ ﴿و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد﴾ و ﴿فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله عذاب﴾ متضمن سجع مرصع است.



جزء

۲۸

از آیه ۱ سوره‌ی مجادله تا پایان آیه ۱۲ سوره‌ی تحریم

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی مجادله در مدینه نازل شده و احکام تشریعی زیادی از قبیل احکام ظهار و کفاره‌ای که بر ظهار کننده واجب می‌آید، حکم نجوی و پچ‌پچ کردن، آداب مجالس و پیشکش کردن صدقه در موقع صحبت پیامبر ﷺ و عدم محبت نسبت به دشمنان خدا را مورد بررسی قرار داده است. و همچنین در مورد منافقان و یهود بحث کرده است.

* سوره‌ی شریف با بیان قصه‌ی مجادله‌ی «خوله دختر ثعلبه» که شوهرش با او «ظهار» کرده بود، شروع شده است. در عهد جاهلیت عرب عادت داشتند همسر خود را به وسیله‌ی «ظهار» بر خود تحریم کنند. آن زن نزد پیامبر ﷺ آمد و از ستم شوهرش زبان به شکایت گشود و گفت: یا رسول‌الله! «مالم را خورد و جوانیم را تباه کرد، و شکم خود را برایش گستردم تا این‌که پیر شدم و دیگر بچه به دنیا نیاوردم، پس با من ظهار کرد». پیامبر ﷺ به او گفت: تو بر او حرام شده‌ای. آن زن با پیامبر ﷺ به بحث و مجادله پرداخت و گفت: «یا رسول الله مرا طلاق نداده است، بلکه با من ظهار کرده است.» پیامبر همان سخن قبلی را تکرار کرد. بعد از آن «خوله» گفت: بار خدایا! به تو شکایت می‌آورم. آنگاه خدا دعایش را مستجاب فرمود و مشکل را گشود و شکایتش را پذیرفت: ﴿قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها و تشتکی إلی الله ...﴾.

* بعد از آن حکم کفاره‌ی «ظهار» را مورد بحث قرار می‌دهد: ﴿الذین یظاهرون منکم من نسائهم ماهن أمهاتهم إن أمهاتهم إلا اللائی ولدنهم و إنهم لیقولون منکراً من القول و زورا و إن الله لعفو غفور ...﴾.

* بعد از آن موضوع «نجوی» را مورد بحث قرار می‌دهد. «نجوی» یعنی گفتار نهانی که در بین دو یا چند نفر رد و بدل می‌شود. یهود و منافقان برای آزار دادن مؤمنان دست به چنین کاری می‌زدند. تا این‌که قرآن حکم آن را بیان کرد و مؤمنان را از پیامدهایش برحذر داشت: ﴿ألم تر أن الله يعلم مافی السموات و ما فی الأرض * ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم﴾.

* سوره درباره‌ی یهود ملعون لب به سخن گشوده است، آنهایی که در محضر پیامبر ﷺ حاضر می‌شدند و او را با عبارتی دو پهلو سلام می‌دادند، آن عبارت در ظاهر سلام بود و در باطن فحش و ناسزا، آنها می‌گفتند: «السآم عليكم يا محمد»، یعنی مرگ بر تو: ﴿و إذا جاءوك حيوك بمالم يحيك به الله﴾.

* سوره در مورد منافقان داد سخن داده و به تفصیل درباره‌ی آنان سخن گفته است. آنان یهود را به عنوان دوست خود برگرفته بودند و محبت آنها را در دل داشته و اسرار مؤمنان را برای آنها می‌بردند، تا این‌که قرآن پرده از نیات پلید آن مذبذبان برداشت و آنها را افشا نمود: ﴿ألم تر إلى الذين تولوا قوما غضب الله عليهم﴾.

* و سوره با بیان حب و بغضِ در راه خدا که اصل ایمان در آن خلاصه می‌شود، خاتمه یافته است. و در پایان خاطرنشان می‌سازد که برای تکمیل دین، دشمنی و ستیز با دشمنان خدا لازم است: ﴿لاتجد قوما يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حادّ الله و رسوله ولو كان آباءهم أو إخوانهم أو أبنائهم أو عشيرتهم، أولئك كتب فی قلوبهم الإيمان ...﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿قَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَ ٱللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَآ

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِن نِسَائِهِم مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَزُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿۲﴾ وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۳﴾ فَمَن لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۵﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۶﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾



معنی لغات: ﴿تحاورکما﴾ محاوره به معنی گفتگو می‌باشد. «حار» یعنی برگشت، سخن را رد و بدل کرد. ﴿یظاهرون﴾ ظهار از ظهر مشتق است. با زنش ظهار کرد، یعنی به او چنین گفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی. ﴿منکرا﴾ ناپسند، هر چیزی که شرع آن را زشت و منفور و حرام کرده باشد، به عکس معروف. ﴿یحادون﴾ محادّه به معنی

مخالفت و دشمنی در حدود و احکام است. در اصل به معنی ممانعت است. ﴿کبتوا﴾ کَبْت به معنی مجبور نمودن و خوار و خفیف کردن است. ﴿نجوی﴾ سخن درِ گوشی، گفتار نهانی در بین دو یا چند نفر. «تناجوا» در بین خود صحبت کردند. ﴿حسبهم﴾ آنان را بس است.

سبب نزول: الف؛ آورده‌اند که روزی «اوس بن صامت» خواست با زنش، «خوله بنت ثعلبه» نزدیکی کند، اما زن امتناع ورزید. «اوس» عصبانی شد و با او ظهار کرد. زن به خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! اوس با من ظهار کرده است، در حالی که من پیر شده‌ام و استخوانم سست گشته است و چند فرزند صغیر دارم که اگر آنها را به او بدهم، نابود می‌شوند و اگر آنها را نزد خود بیاورم، گرسنه می‌گردند، شما چاره را در چه می‌بینی؟ پیامبر ﷺ فرمود: تو بر او حرام شده‌ای. گفت: یا رسول الله! طلاق را جاری نکرده است. او پدر فرزندان من است و برایم عزیزترین انسان است. پیامبر ﷺ همان گفته را تکرار کرد و گفت: بر او حرام شده‌ای. زن نیز سخنانش را تکرار می‌کرد. آنان سخن را رد و بدل می‌کردند تا این‌که آیه‌ی ﴿قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها و تشتکی إلی الله ...﴾ نازل شد.[1]

ب؛ بخاری از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده که گفته است: پاک و منزه آن است که شنواییش گنجایش تمام اصوات را دارد. خوله‌ی بنت ثعلبه نزد پیامبر ﷺ آمد و با او سر صحبت را باز کرد در حالی که من در گوشه‌ی اطاق بودم و صحبت آنها را می‌شنیدم و بعضی از سخنانش برایم نامفهوم بود. خوله از شوهرش شکایت می‌کرد و می‌گفت: یا رسول‌الله! جوانیم برفت و شکم خود را فرو هشتم، تا این‌که پیر شدم و از او دارای فرزند شدم، اما اکنون با من ظهار کرده است. بار خدایا! شکایتم را به نزد تو

۱ـ صاوی ۱۷۹/۴.

می‌آورم. هنوز خوله نرفته بود که جبرئیل این آیه را آورد.[۱]

تفسیر: ﴿قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها﴾ «قد» همیشه بر فعل داخل می‌شود. وقتی قبل از فعل ماضی بیاید معنی تحقیق می‌دهد، و وقتی قبل از فعل مضارع بیاید معنی تقلیل می‌دهد. مانند این مثال: «قد یجود البخیل» و «قد ینزل المطر». معنی آیه: همانا خدا گفته‌ی آن زن را شنید که با تو صحبت می‌کرد. خدا گفتگوی شما را در آن مورد شنید. زمخشری گفته است: خدا گفته‌ی او را شنید؛ یعنی دعایش را اجابت کرد. منظور این نیست که خدا فقط سخنانش را شنید. همچنان که نمازخوان می‌گوید: «سمع الله لمن حمده».[۲] ﴿و تشتکی إلی الله﴾ و در مورد برطرف شدن مشکلش از خدا التماس می‌کرد. ﴿و الله یسمع تحاورکما﴾ و خدای عزوجل سخنان و گفتگوی شما را شنید. خدا می‌شنید که آن زن به تو چه گفت و تو به او چه جوابی دادی. ﴿إن الله سمیع بصیر﴾ هر کس با خدا راز و نیاز کند، خدا گفته‌اش را می‌شنود، و اعمال بندگان را می‌بیند و به آن آگاه است. این گفته علت است برای ماقبل، و صیغه‌های «سمیع» و «بصیر» جزو صیغه‌های مبالغه می‌باشند؛ یعنی بسیار شنوا و بینا است.[۳] بعد از آن خدا «ظهار» را ذم کرده و حکم و کیفر انجام‌دهنده‌ی آن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن أمهاتهم﴾ آنان که به زنان خود می‌گویند شما به مانند پشت مادران ما هستید و منظورشان از این گفته حرام کردن آنها بر خود می‌باشد، در واقع آنها مادران آنان نیستند، بلکه همسران آنان می‌باشند. امام فخر گفته است: ظهار عبارت است از این‌که مرد به زنش بگوید: تو برای من مانند پشت مادرم هستی؛ یعنی نزدیکی با تو مانند نزدیکی با مادرم بر من حرام است. عرب در مورد طلاق می‌گوید: «نزلتُ عن إمرأتی» از زنم پایین

۱ـ اخراج از بخاری و ابن ماجه و بیهقی.

۲ـ کشاف ۴/ ۱۵۰.

۳ـ ابوسعود ۵/ ۲۴۳.

آمدم؛ یعنی او را طلاق دادم. و قصدشان از این لفظ، تحریم نزدیکی و معاشرت با او می‌باشد. آنان به همین خاطر او را به مادر خود تشبیه می‌کنند. و گفته‌ی ﴿منکم﴾ توبیخ و سرزنش عرب را می‌رساند و پست نشان دادن عادت آنها را در امر «ظهار» دربردارد؛ زیرا «ظهار» جزو قسم‌های زمان جاهلیت بود و به عرب اختصاص داشت نه به دیگر ملت‌ها.[۱] ﴿إن أمهاتهم إلا اللائی ولدنهم﴾ در حقیقت مادران آنان همان‌هایی هستند که آنها را زاده‌اند، و از شکم خود آنها را به دنیا آورده‌اند. در مثل آمده است: «فرزندت همان است که عقب تو را خونین کرده است». و این تأکید گفته‌ی ﴿ما هن أمهاتهم﴾ بوده و آن را بیشتر توضیح می‌دهد. ﴿و إنهم لیقولون منکراً من القول و زوراً﴾ حال این‌که آن همان ظهارکنندگان سخنی ناپسند و زشت بر زبان می‌آورند که حقیقت و شرع آن را انکار و تکذیب می‌کند؛ چرا که سخنی است دروغ و ناروا و بهتان. ﴿و إن الله لعفوّ غفور﴾ و خدا بسیار بخشاینده‌ی افرادی است که توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند. در التسهیل آمده است: خدا اعلام کرده است که «ظهار» منکر است و «زور» منکر یعنی آنچه حقیقت ندارد و زور یعنی دروغ. از این جهت آن را دروغ خوانده داده است که ظهارکننده زنش را مانند مادرش قرار می‌دهد، در حالی که هرگز چنان نمی‌شود. ظهار حرام است و بر حرام بودنش چهار امر دلالت می‌کند: اول، گفته‌ی ﴿ما هن أمهاتهم﴾؛ زیرا این بیان، ظهار کننده را تکذیب می‌کند. دوم، این‌که آن را منکر نام نهاده است، سوم، این‌که آن را زور نامیده و چهارم، فرموده‌ی خداست: ﴿و إن الله لعفو غفور﴾؛ زیرا عفو و بخشودگی جز برای گناه نیست. هر گاه «ظهار» گناه به گردن ظهار کننده مقرراست تا زمانی که آن را با کفاره برطرف می‌کند.[۲] بعد از آن طریق ادای کفاره‌ی این سخن زشت را بیان کرده است و می‌فرماید: ﴿و الذین یظاهرون من نسائهم﴾ و آنان که با تشبیه کردن زنان خود به

۱ـ تفسیر کبیر با کمی اختصار ۲۹/۲۵۱.
۲ـ التسهیل ۴/۱۰۲.

مادرانشان با زنان خود ظهار می‌کنند، ﴿ثم یعودون لما قالوا﴾ سپس از گفته‌ی خود برمی‌گردند، و از آنچه از آنها سر زده است پشیمان می‌شوند و به بازگرداندن زنان خود تمایل پیدا می‌کنند، ﴿فتحریر رقبة من قبل أن یتماسا﴾ قبل از این‌که با هم تماس پیدا کنند، واجب است ظهار کننده برده‌ای را ـ عبد باشد یا کنیز ـ آزاد کند. به نظر جمهور تماس کنایه از نزدیکی و مقدمات آن می‌باشد از قبیل بوسه و لمس. و خازن گفته است: منظور از تماس نزدیکی است. پس برای ظهار کننده حلال نیست با همسرش که با او ظهار کرده است نزدیکی کند، جز بعد از ادای کفاره.[1] و قرطبی گفته است: قبل از ادای کفاره جایز نیست ظهار کننده با همسرش نزدیکی کند، و اگر قبل از ادای کفاره با او نزدیکی کند، کفاره از او ساقط نمی‌شود. و مجاهد گفته است: دو کفاره بر او لازم می‌آید.[2] ﴿ذلکم توعظون به﴾ حکم و دستور خدا در مورد ظهار کننده چنین است، تا مؤمنان از آن پند بگیرند، و از ظهار دوری جویند و بدان روی نیاورند. ﴿و الله بما تعملون خبیر﴾ و خدا به ظاهر و باطن امور آگاه است، و در مقابل آن شما را مجازات می‌کند، پس حدود احکامی را محفوظ بدارید که خدا برایتان مقرر فرموده است. ﴿فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل أن یتماسّا﴾ پس هر کس قدرت آزاد کردن برده را نداشت، بر او واجب است قبل از نزدیکی دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد. مفسران گفته‌اند: اگر یک روز از آن را بخورد تتابع قطع شده و واجب است از نو شروع کند. ﴿فمن لم یستطع فإطعام ستین مسکینا﴾ و هر کس به سبب پیری یا بیماری قدرت روزه گرفتن را نداشت، باید غذای شصت نفر مسکین را بدهد که آنها را سیر کند. ﴿ذلك لتؤمنوا بالله و رسوله﴾ حکم ظهار را از این رو بیان کردیم که خدا و پیامبر را تصدیق کرده و به شریعتش عمل کنید، و به احکام زمان جاهلیت ادامه ندهید. ﴿و تلك حدود الله﴾ این اوامر و حدود خدا

۱ـ خازن ۴/۴۵.

۲ـ قرطبی ۱۷/۲۸۳.

می‌باشد ، آن را زیر پا ننهید و از آن تجاوز نکنید. ﴿و للکافرین عذاب ألیم﴾ و منکران و تکذیب‌کنندگان این حدود و احکام عذابی دردناک خواهند داشت. آلوسی گفته است: کافر را بر متجاوز از حدود اطلاق کرده است باشد که آنها از عمل خود دست بردارند.[۱]
بعد از این‌که مؤمنانِ رعایت کننده‌ی حدود را یادآور شد از متجاوزان و مخالفان سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿و إن الذین یحادون الله و رسوله﴾ و آنان که با فرمان خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزند و از در دشمنی با خدا و پیامبر درمی‌آیند. ابوسعود گفته است: یعنی با خدا و رسول وی مخالفت و دشمنی می‌ورزند. علت این‌که در اینجا «یحادون» را آورده است و از «یعادون» و «یشاقون» استفاده نکرده، این است که «یحادون» با «حدود الله» مناسب بیشتری دارد.[۲] ﴿کبتوا کما کبت الذین من قبلهم﴾ همان‌طور که کفار و منافقان و دشمنان و مخالفان قبلی خدا و پیامبر خوار و خفیف و پست شدند، اینها هم ذلیل و خوار و سبک و بی‌ارزش گشتند. ﴿و قد أنزلنا آیات بینات﴾ همانا ما آیات و دلایل روشنی نازل کردیم که در آن حلال و حرام و فرایض و احکام بیان شده‌اند. ﴿و للکافرین عذاب مهین﴾ و برای کافرانی که آن را انکار نمودند و بدان عمل نکردند، عذابی سخت مقرر است و آنها را خفیف کرده و عزت و عظمتشان را از میان می‌برد. صاوی گفته است: وقتی کفار مکه در روز احزاب خواستند بر ضد پیامبر ﷺ لشکرکشی کنند این آیه نازل شد، و منظور از آن دلداری و تسلی‌خاطر پیامبر ﷺ و مژده دادن به حضرت و مؤمنان است که دشمنان گردهم آمده‌ی آنان خوار و خفیف و ذلیل می‌شوند و جمعشان پراکنده می‌گردد، پس از آنها نترسید.[۳] ﴿یوم یبعثهم الله جمیعا﴾ آن روز پرهراس را یادآور شو که خدا تمام تبهکاران را در یک سطح زنده و حشر می‌کند.

۱ـ آلوسی ۲۸/ ۲۰.
۲ـ تفسیر ابوسعود ۵/۱۴۴.
۳ـ صاوی ۴/ ۱۸۱.

﴿فینبئهم بما عملوا﴾ پس آنها را از جرایمی که در دنیا مرتکب شده‌اند باخبر و آگاه می‌سازد. ﴿أحصاه الله و نسوه﴾ خدا آن را در نامه‌ی اعمالشان ثبت و ضبط کرده، در حالی که خود آن را فراموش کرده‌اند؛ چون معتقد بودند که حساب و کتابی در کار نیست. ﴿و الله علی کل شيء شهید﴾ و خدا بر همه چیز ناظر و آگاه است و هیچ چیز از او گم نمی‌شود و چیزی بر او پوشیده نخواهد ماند. بعد از آن وسعت علم خود را بیان کرده است که به همه چیز احاطه دارد. مخلوق را می‌بیند و گفتار آنها را می‌شنود و محل و مکان آنان را، هرجا و به هر شکل که باشد، می‌بیند. فرمود: ﴿ألم تر أن الله یعلم ما فی السموات و ما فی الأرض ما یکون من نجوی ثلاثة إلا هو رابعهم﴾ ای شنونده‌ی عاقل! مگر نمی‌دانی که خدا بر تمام ذرات عالم هستی واقف است و در آسمان و زمین چیزی از او نهان و گم نمی‌شود و هیچ نهان و ظاهری بر او مخفی نمی‌ماند. و هیچ سخن و گفته‌ای در بین سه نفر واقع نمی‌شود مگر این‌که او چهارم آنها می‌باشد و از آنچه مردم در بین خود می‌گویند و به گوش هم می‌خوانند، خبر قطعی دارد؟ ﴿ولا خمسة إلا هو سادسهم﴾ راز و بحث و سخنی در بین پنج نفر صورت نمی‌گیرد مگر این‌که او ششم آنها است. ﴿ولا أدنی من ذلك ولا أکثر إلا هو معهم أین ما کانوا﴾ و نه کمتر و نه بیشتر از آن نیست مگر این‌که خدا با آنها می‌باشد و می‌داند در بین آنها چه نجوا و سخنانی جریان دارد؟ منظور این است که خدای متمال در کنار بندگانش حاضر و شاهد و از احوال و اعمال آنها باخبر است، و می‌داند در دل آنها چه می‌گذرد؟ و چیزی از امور بندگان بر او پوشیده نیست، از این رو آیه را این‌گونه خاتمه داده است: ﴿ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامة إن الله بکل شيء علیم﴾ در آن موقع خدا از اعمال نیک و بدشان آنان را آگاه می‌کند و در روز قیامت در مقابل آن آنها را مجازات می‌کند؛ زیرا از هر چیز باخبر است. مفسران گفته‌اند: خدا این آیات را با علم شروع کرد و فرمود: ﴿ألم تر أن الله یعلم﴾، و آن را با علم خاتمه داد و فرمود: ﴿إن الله بکل شيء علیم﴾، تا نشان دهد که علمش به جزئیات و کلیات احاطه

دارد. و در کائنات هیچ چیز از او نهان نیست؛ چون علمش به همه چیز احاطه دارد. ابن‌کثیر گفته است: بسیاری گفته‌اند بالاجماع منظور از معیت در آیه‌ی ﴿إلا هو معهم﴾ معیت و همراهی علم او می‌باشد. پس شکی نیست که شنوایی و آگاهی‌اش آنها را احاطه کرده و بینایی‌اش در آنها نافذ است. پس خدای سبحان به خلقش آگاه است و چیزی از امور آنها بر او پوشیده نیست.[1] بعد از آن از احوال یهود خبر داده و می‌فرماید: ﴿ألم تر إلى الذين نهوا عن النجوى﴾ قرطبی گفته است: در مورد یهود و منافقانی که در بین خود به صورت درِ گوشی صحبت می‌کردند، نازل شده است. آنان در حالی که چپ چپ به مؤمنانی نگاه می‌کردند و به آنها چشمک می‌زدند، با هم درِ گوشی صحبت می‌کردند. مسلمانان شکایت آن را پیش پیامبرﷺ بردند، لذا پیامبرﷺ منافقین و یهود، را از درِ گوشی صحبت کردن منع کرد، اما آنان دست برنداشتند تا سرانجام این آیه نازل شد.[2] ﴿ثم يعودون لما نهوا عنه﴾ سپس بدانچه که از آن منع گردیدند، باز می‌گردند و محرمانه با هم صحبت می‌کنند. ابوسعود گفته است: همزه‌ی ﴿ألم تر﴾ برای ایجاد شگفتی آمده است. و صیغه‌ی مضارع ﴿ثم يعودون﴾ نشان می‌دهد که آنها بارها این عمل را انجام داده‌اند.[3] ﴿و يتناجون بالإثم و العدوان و معصيت الرسول﴾ در بین خود به ناروا وگناه و دشمنی و به قصد و مخالفت با فرمان پیامبرﷺ صحبت می‌کنند؛ زیرا سخنانشان حیله و نیرنگ است نسبت با مسلمانان. ابوحیان گفته است: علت این‌که «اثم» را در ابتدا آورده این است است که «اثم» عام است و بعد از آن «عدوان» را آورده است تا عظمت آن را در نفوس نشان دهد؛ زیرا عدوان و تجاوز، تیرگی‌های نهاد انسان را نشان می‌دهد. سپس به بزرگتر از آن یعنی معصیت و نافرمانی از پیامبر می‌رسد، و این خود متضمن طعن به

۱ـ مختصر ۴۶۱/۳.
۲ـ قرطبی ۲۹۱/۱۷.
۳ـ ابوسعود ۱۴۵/۵.

منافقین است؛ زیرا سخنان محرمانه‌ی آنان پیرامون نحوه‌ی سرپیچی کردن از پیامبر ﷺ دور می‌زد.[1] ﴿و إذا جاءوك حيوك بما لم يحيك به الله﴾ وقتی در مجلست حضور به هم می‌رسانند با کلماتی ستمگرانه و ناروا به تو سلام می‌کنند که خدا آن را مقرر نداشته و اجازه نداده است. آنان می‌گویند: «السام علیکم» یعنی مرگ بر شما! مفسران گفته‌اند: وقتی یهود به خدمت پیامبر می‌آمدند به جای «السلام علیکم» می‌گفتند: «السام علیکم» و سام به معنی مرگ است، که منظور آنان نیز همین بود. پیامبر ﷺ در جواب آنها می‌گفت: «و علیکم» یعنی: و بر شما بادا! و چیزی اضافه نمی‌کرد. روزی حضرت عایشه رضی الله عنها از آنها چنان شنید، لذا در جواب گفت: مرگ و لعنت بر شما! وقتی آنها رفتند پیامبر ﷺ به حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: ای عایشه! آرام باش، خدا از فحاشی و بیراه گفتن بدش می‌آید. گفت: یا رسول‌الله! مگر نشنیدی چه گفتند؟ فرمود: مگر تو نشنیدی من در جواب آنها چه گفتم؟ من به آنها گفتم: «و علیکم». پس خدا دعای مرا در حق آنان اجابت می‌کند و دعای آنان را در حق من اجابت نمی‌کند. ﴿و يقولون في أنفسهم لولا يعذبنا الله بما نقول﴾ در بین خود می‌گویند: اگر محمد پیامبر است پس چرا خدا در مقابل این سخن ما را عذاب نمی‌دهد؟ اگر واقعاً پیامبر بود، خدا در مقابل این سخن ما را عذاب می‌داد. خدا در رد آنان افزود: ﴿حسبهم جهنم يصلونها﴾ در مورد عذاب آنها همین بس که وارد آتش جهنم می‌شوند و حرارت آتش آنها را در بر می‌گیرد. ﴿فبئس المصير﴾ و جهنم بد سرانجام و مقری است برای آنان! ابن عربی گفته است: می‌گفتند: اگر محمد پیامبر می‌بود، خدا به ما فرصت نمی‌داد به او بد و بیراه بگوییم و به او توهین کنیم. نمی‌دانستند، که خدای متعال دارای طاقت و حوصله می‌باشد، و در مورد کیفر کسی که به خود او بد می‌گوید، شتاب به خرج نمی‌دهد، پس چگونه کیفر افرادی را تعجیل می‌کند که پیامبرش

۱ـ البحر ۸/۲۳۶.

را دشنام می‌دهند؟! در حدیث صحیح آمده است: «شکیبا و صبورتر از خدا در مقابل آزار احدی نیست. برایش همسر و فرزند قرار می‌دهند در حالی که خدا سلامت و روزی به آنها عطا می‌کند. آنگاه به منظور افشا کردن نهادشان و برملا ساختن باطنشان و به منظور تکریم پیامبرش این آیه را نازل کرد».[1] مهلت دادن آنها در دنیا ناشی از لطف پروردگار است؛ چون پیامبر رحمة للعالمین است. آنگاه خدا مؤمنان را برحذر داشت از این‌که به قصد گناه و معصیت به نجوی بپردازند و فرمود: ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا تناجیتم فلا تتناجوا بالإثم و العدوان و معصیت الرسول﴾ ای مؤمنان! وقتی در بین خود به صورت محرمانه صحبت می‌کنید، درباره‌ی گناه صحبت نکنید و گفتار زشت بر زبان جاری نسازید و با پیامبرﷺ مخالفت نکنید. ﴿و تناجوا بالبر و التقوی﴾ و در مورد امور خیر و طاعت و احسان صحبت کنید. قرطبی گفته است: خدای متعال مؤمنان را منع کرده است که مانند منافقان و یهود به صحبت نهانی بپردازند و به آنها دستور داده است که درباره‌ی طاعت و پرهیزگاری و دوری جستن از آنچه که خدا منع کرده است، محرمانه صحبت بکنند.[2] ﴿و اتقوا الله الذی إلیه تحشرون﴾ و با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی خدا از وی بترسید؛ چرا که شما را برای محاسبه و مجازات مطابق اعمالتان زنده می‌کند. ﴿إنما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا﴾ نجوی چیزی نیست جز این‌که شیطان برای ایجاد اندوه در دل مؤمنان آن را آراسته می‌کند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی این عمل فقط از نجواگرانی صادر می‌شود که از آراستن و فریب شیطان پیروی می‌کنند.[3] ﴿و لیس بضارهم شیئا إلا بإذن الله﴾ و جز با خواست خدا نجوی برای مؤمنان زیانی ندارد. ﴿و علی الله فلیتوکل المؤمنون﴾ و مؤمنان باید فقط به خدا متکی باشند و به او

۱ـ قرطبی ۲۹۲/۱۷.
۲ـ قرطبی ۲۹۴/۱۷.
۳ـ مختصر ۴۶۳/۳.

اعتماد کنند و به صحبت‌های نهانی منافقین اهمیت ندهند؛ زیرا خدا آنان را از شر و نیرنگشان مصون می‌دارد. در حدیث آمده است: «وقتی سه نفر بودید دو نفرتان به صورت محرمانه صحبت نکنید؛ چون این کار او را افسرده می‌کند.»[1]

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانشُزُوا يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِن لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾ أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ وَ اللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِم مَا هُم مِنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِنَ اللهِ شَيْئاً أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾ كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾ لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ

۱- اخراج از مسلم و بخاری.

عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾﴾

* * *

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خدا مؤمنان را از اعمالی برحذر داشت که سبب کینه و نفرت می‌شود، به آنها دستور داد به اعمالی بپردازند که سبب افزایش دوستی و محبت و مودت می‌شود. و آن عبارت است از این‌که در مجالس جا را برای یکدیگر باز کنند و بگشایند. سپس آنان را از دوستی و موالات با دشمنان خدا برحذر داشته، و سوره‌ی شریف را با بیان اوصاف مؤمنان حقیقی خاتمه داده است.

معنی لغات: ﴿**تفسحوا**﴾ گشایش بدهید، جا بدهید. فسح له فی المجلس؛ یعنی جا را برای وی باز کرد. ﴿**انشزوا**﴾ برخیزید، بلند شوید. از نشز به معنی برآمدگی زمین است. ﴿**جنة**﴾ سپر، حفاظ. ﴿**استحوذ**﴾ مستولی و چیره شد. ﴿**الأذلین**﴾ فرو رفتگان در ذلت.

سبب نزول: الف؛ از مقاتل روایت است که پیامبرﷺ مهاجر و انصاری را که در غزوه‌ی بدر شرکت کرده بودند، گرامی می‌داشت. جمعی از اهل بدر آمدند و در بین آنان «ثابت بن قیس» قرار داشت. قبل از رسیدن آنها مجلس پر شده بود. آنها در مقابل پیامبرﷺ ایستادند و منتظر بودند برایشان جا باز کنند، اما برای آنان جا باز نکردند، و این امر بر پیامبرﷺ گران آمد. پیامبرﷺ به افرادی که در اطرافش بودند و در غزوه‌ی بدر شرکت نکرده بودند، گفت: فلانی بلند شو و فلانی بلند شو. و به تعداد افرادی که ایستاده بودند و در جنگ بدر شرکت کرده بودند افراد نشسته را بلند کرد، و این بر کسانی که از جایشان بلند شدند، گران آمد. منافقین زبان طعنه و سرزنش گشودند و گفتند: پیامبر با آنها نیکو عمل نکرد. عده‌ای در مجلس نشسته بودند و دوست داشتند نزدیک

پیامبر باشند، آنها را بلند کرد تا دیگرانی بنشینند که دیر آمده بودند!! آنگاه خدا آیه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم ...﴾ را نازل کرد.[1]

ب؛ ابن‌عباس نقل کرده است که مردم از پیامبر ﷺ زیاد سوال می‌کردند تا جایی که بر پیامبر ﷺ گران آمد، لذا خدا خواست بار آن را از دوش پیامبر سبک نماید و آنها را از آن کار باز دارد، آنگاه آیه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول فقدّموا بین یدی نجواکم صدقات﴾ را نازل کرد. بعد از نزول این آیه بسی از مؤمنان ترسیدند و دست از سؤال کردن کشیدند.[2]

ج؛ سدی گفته است: «عبدالله بن نبتل» منافق در مجالس پیامبر ﷺ حاضر می‌شد، و سخنان او را برای یهود می‌برد. وقتی پیامبر ﷺ در یکی از حجره‌هایش بود، گفت: حالا یک نفر می‌آید، قلبش قلب ستمکار است و با دو چشم بسان شیطان نگاه می‌کند. در این اثناء «عبدالله بن نبتل» وارد شد ـ که چشمانی آبی داشت ـ پیامبر ﷺ گفت: چرا خودت و یارانت به من ناسزا می‌گوئید؟ «عبدالله» به خدا قسم خورد که چنان کاری را نکرده است. پیامبر ﷺ گفت: چنین کاری را کرده‌ای، عبدالله با عجله رفت و یارانش را آورد و همه قسم خوردند که به او ناسزا نگفته‌اند، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿ألم تر إلی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم و لا منهم و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون﴾[3] را نازل کرد.

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا﴾ خداوند متعال باگرامی‌ترین وصف و با لطیف‌ترین عبارت مؤمنان را ندا داده است. یعنی ای آنان که خدا و پیامبر را تصدیق کرده و به ایمان

۱ـ قرطبی ۲۹۷/۱۷، و به تفسیر رازی ۲۶۸/۲۸ نگاه کنید.

۲ـ مختصر ۴۶۵/۳، و تفسیر خازن ۵۲/۴.

۳ـ قرطبی ۳۰۴/۱۷.

که آرایش انسان است آراسته شده‌اید! ﴿إذا قيل لكم تفسحوا فی المجالس فافسحوا﴾ اگر یک‌نفر به شما گفت در مجالس جای باز کنید، اعم از این‌که مجالس پیامبر باشد یا مجالس دیگری ، جای باز کنید. ﴿يفسح الله لكم﴾ تا خدا رحمت و بهشتش را برایتان وسیع و فراخ گرداند. مجاهد گفته است: آنها برای حضور در مجالس پیامبر با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، لذا به آنها امر شد برای یکدیگر جا باز کنند.(۱) خازن گفته است: خدا به مؤمنان دستور داده است که فروتن باشند، و برای کسی که می‌خواهد در مجلس پیامبرﷺ بنشینند، جا باز کنند، تا همه یکسان از اندرزهای پیامبر بهره گیرند.(۲) در حدیث آمده است: نباید یک‌نفر را بلند کنید و خود را در جای آن بنشینید، اما جا باز کنید تا خدا برایتان فراخی مقرر بدارد.(۳) امام فخر گفته است: آیه‌ی ﴿يفسح الله لكم﴾ مطلق و عام است و شامل تمام اموری می‌شود که انسان در آن گشایش و فراخی می‌جوید. اعم از مکان و روزی و سینه و صدرنشینی و قبر و بهشت. بدانید که آیه نشان می‌دهد هر کس باب خیر و راحت را به روی بندگان بگشاید، خدا خیرات دنیا و آخرت را بر او می‌گشاید. و در حدیث آمده است: «مادام بنده یار و یاور برادرش باشد، خدا یار و یاور او می‌باشد».(۴) ﴿و إذا قيل انشزوا فانشزوا﴾ و هر گاه به شما گفته شد از مجلس برخیزید و بلند شوید و برای دیگران جا باز کنید، برخیزید و بلند شوید. ابن‌عباس گفته است یعنی اگر به شما گفتند: بلند شوید، برخیزید. در البحر آمده است: اول به آنها امر شد در مجلس جا باز کنند، در مرحله‌ی دوم به آنها گفته شده است: اگر به شما امر شد، باید آن را انجام دهند. و این مسأله را خواری و توهین ندانند.(۵) ﴿يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أوتوا العلم درجات﴾ خدا مقام و منزلت مؤمنان مخصوصاً مقام عالمان آنها را به سبب امتثال

۱ـ قرطبی ۲۹۶/۱۷.
۲ـ خازن ۵۰/۴.
۳ـ اخراج از بخاری و مسلم.
۴ـ تفسیر رازی ۲۶۹/۲۹.
۵ـ البحر ۲۳۷/۸.

اوامر خدا و پیامبر به اعلی مراتب بلند می‌گرداند و بالاترین درجه را در بهشت به آنها می‌دهد. ابن مسعود گفته است: در این آیه از علما تمجید به عمل آورده است. او همچنین می‌گوید: ای انسان! این آیه را دریابید! باشد در نهاد شما رغبت به علم ایجاد کند؛ چرا که خدا می‌فرماید: خدا پایه و مقام مؤمن عالم را بالاتر از مقام مومن غیر عالم قرار می‌دهد. و قرطبی گفته است: در این آیه روشن شده است که بلندی مقام و منزلت در نزد خدا منوط به علم و ایمان است؛ نه به زود آمدن و شتاب کردن برای حضور در مجالس پیامبر. در حدیث آمده است: «فضل و برتری عالم بر پارسا مانند برتری ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان». و از پیامبرﷺ نقل است: «روز قیامت سه گروه به شفاع می‌پردازند: پیامبران، سپس علما، بعد از آنها شهدا». چقدر بزرگ است منزلتی که در بین پیامبری و شهادت قرار دارد.[1] ﴿و الله بما تعملون خبیر﴾ و خدا نیک می‌داند چه کسی مستحق فضل و ثواب است و چه کسی مستحق نیست؟ ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول﴾ ای مومنان! وقتی خواستید با پیامبرﷺ بحث کنید، ﴿فقدّموا بین یدی نجواکم صدقة﴾ قبل از آن صدقه‌ای به فقرا بدهید. آلوسی گفته است: در این امر عظمت منزلت پیامبر و نفع بینوایان نمایان است. و با این روش مخلص و منافق و دوستدار دنیا و دوستدار آخرت از هم متمایز می‌شوند.[2] ﴿ذلکم خیر لکم و أطهر﴾ تعیین و قرار دادن صدقه قبل از بحث با پیامبر برای شما در پیشگاه خدا برتر است؛ زیرا متضمن امتثال امر خدا می‌باشد و گناهان شما را می‌زداید. ﴿فإن لم تجدوا فإن الله غفور رحیم﴾ اگر چیزی برای صدقه نداشتید، بدانید که خدا از شما صرف‌نظر می‌کند و شما را می‌بخشاید؛ چرا که فقط توانا را به آن مکلف کرده است. ﴿أأشفقتم أن تقدموا بین یدی نجواکم صدقات﴾ به شیوه‌ای بسیار نرم و لطیف مؤمنین مورد عتاب قرار گرفته‌اند. یعنی آیا اگر قبل از

۱ـ قرطبی ۱۷/ ۳۰۰.

۲ـ آلوسی ۲۸/ ۳۰.

مناجات با پیامبر صدقه بدهید می‌ترسید فقیر گردید؟ یعنی نترسید؛ چون روزی شما در دست خدا می‌باشد؛ زیرا خدا غنی است و خزانه‌های آسمان و زمین را در اختیار دارد. همان‌طور که گفتیم عتابی است لطیف. اما بعداً به منظور تسهیل بر مسلمانان این حکم را نسخ نموده و می‌فرماید: ﴿فإذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم﴾ اگر اجرای فرمان بر شما مشکل شد و آن را اجرا نکردید، و خدا از شما صرف‌نظر کرد و اجازه داد بدون تقدیم صدقه با پیامبرﷺ به راز و نیاز بپردازید، ﴿فأقیموا الصلاة و آتـوا الزکـاة﴾ پس بـه اقامه‌ی دایمی نماز و ادای زکات مفروض اکتفاء کنید. ﴿و أطیعوا الله و رسوله﴾ و در تمام احوال فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کنید.﴿والله خبیر بما تعملون﴾ و خدا به اعمال و نیت شما آگاه می‌باشد. مفسران گفته‌اند: به منظور تخفیف، تکلیف بر بندگان نسخ شد، حتی ابن‌عباس گفته است: این حکم بیش از چند ساعت مقرر نبود سپس نسخ شد.[1] قرطبی گفته است: با فرض شدن زکات، این صدقه نسخ شد و این امر دلیلی است بر جواز نسخ حکم قبل از اجرای آن و آنچه از حضرت علیؓ روایت شده است درست نیست، که گفته است: در قرآن آیه‌ای آمده است که نه قبل از من و نه بعد از من احدی به آن عمل نکرده است. دیناری داشتم آن را صدقه دادم و با پیامبر به مناجات پرداختم. این قـول ضعیف است؛ زیرا خدا فرموده است: ﴿فإذلم تفعلوا﴾ که نشان می‌دهد احدی صدقه را نداده است.[2] ﴿ألم تر إلی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم﴾ شگفتی از وضع و حال منافقین را در نهاد پیامبرﷺ بر می‌انگیزد؛ چرا که یهود را به عنوان دوست اتخاذ کرده بودند؛ یعنی ای محمد! آیا از حال آن منافقان تعجب نمی‌کنی که ادعای ایمان دارند، در حالی که یهود را که مورد کین و غضب خدا می‌باشند دوستان خود قرار داده و آنان را اندرز می‌دهند و اسرار مؤمنین را به آنها می‌گویند؟! امام فخر گفته است: منافقان یهود را

۱ـ خازن ۴/ ۵۳.
۲ـ قرطبی ۱۷/ ۳۰۳.

که طبق آیه‌ی ﴿من لعنه الله و غضب علیه﴾ مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته بودند دوست خود قرار دادند و اسرار مؤمنان را برای آنان می‌بردند.[۱] ﴿ما هم منکم ولا منهم﴾ آن منافقان نه از مؤمنان بودند و نه از یهود، بلکه در این بین مذبذب بودند، همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿مذبذبین بین ذلك لا إلی هؤلاء و لا إلی هؤلاء﴾. صاوی گفته است: نه مؤمنان خالص بودند و نه کافران خالص، نه به اینها منتسب بودند و نه به آنها.[۲] ﴿و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون﴾ و به دروغ به خدا قسم می‌خورند و می‌گویند: به خدا قسم ما مسلمانیم، در حالی که خود می‌دانند که دروغ می‌گویند. ابوسعود گفته است: آیه بیانگر نهایت زشتی عمل آنها می‌باشد؛ زیرا آگاهانه و به دورغ قسم خوردن بی‌نهایت ناپسند است.[۳] ﴿أعد الله لهم عذابا شدیداً﴾ خدا به سبب نفاقشان برای آنان عذابی بسیار سخت و دردناک را تدارک دیده که عبارت است از دره‌ی عمیق در جهنم: ﴿إن المنافقین فی الدرك الأسفل من النار و لن تجدهم نصیرا﴾. ﴿إنهم ساء ماکانوا یعملون﴾ کار و پیشه و عمل آنان بسی زشت و بد است. ﴿اتخذوا أیمانهم جنة﴾ قسم دروغین و ناپاک خود را سپر و وسیله‌ای برای حفظ خود از کشته شدن قرار دادند. در التسهیل آمده است: «جنة» در اصل به معنی وسیله‌ای است مانند سپر که با آن آدمی خود را از گزند خطرات محفوظ می‌دارد. در اینجا به طریق استعاره به‌کار رفته است؛ زیرا آنها به منظور حفظ جان و مال خود، اسلام را ابراز داشته بودند.[۴] ﴿فصدوا عن سبیل الله﴾ پس با القاء شبهات در قلوب ضعیفان و با مکر و نیرنگ از ورود مردم به اسلام جلوگیری کردند. ﴿فلهم عذاب مهین﴾ پس عذابی بسیار شدید و اهانت‌آمیز خواهند داشت. ﴿لن تغنی عنهم أموالهم و لا أولادهم من الله شیئا﴾ در آخرت اموال و اولاد برای

۱ـ تفسیر کبیر ۲۷۳/۲۹.
۲ـ صاوی ۱۸۴/۴.
۳ـ ابوسعود ۱۴۷/۵.
۴ـ التسهیل ۱۰۵/۴.

آنان سودی ندارد، و یک ذره از عذاب خدا را از آنان نمی‌کاهد. ﴿أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون﴾ آنان اهل آتشند و هرگز از آن بیرون نمی‌آیند. ﴿يوم يبعثهم الله جميعا﴾ خدا عموم آنها را را در روز حشر برای محاسبه و جزا جمع مـی‌آورد و حشـر مـی‌کند. ﴿فيحلفون له كما يحلفون لكم﴾ پس همان‌طور که در دنیا برای شما قسم می‌خوردند که مسلمانند در محضر خدا نیز قسم می‌خورند. ابن‌عباس گفته است: قسمشان این است: ﴿و الله ربنا ما كنا مشركين﴾.[1] ﴿و يحسبون أنهم على شيء﴾ و گمان می‌برند قسمشان همان‌طور که در دنیا برایشان مفید بود و آنان را از کشته شدن نجات داد، در آخرت نیز برای آنها سودمند واقع خواهد شد و آنان را از عذاب آخرت نجات می‌دهد. ابـوحیان گفته است: عجب این است که چگونه گمان می‌برند کفرشان بر دانای نهان‌ها پوشیده می‌ماند. او را بسان مؤمنان تلقی کرده و فکر می‌کنند از کفر و نفاق آنان اطـلاع نـدارد. منظور این است که آنها به دروغ عادت کرده‌اند، و همان‌طور که در دنیا دروغ بر زبـان داشتند، در آخرت نیز آن را بر زبان دارند.[2] ﴿ألا إنهم هم الكاذبون﴾ ای انسان‌ها! آگاه باشید آنها بسیار دروغگو هستند، به طوری که در پیشگاه خدای دانا به نهان‌ها به خود جسارت دروغ گفتن داده‌اند. ﴿استحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكر الله﴾ شیطان بر قلب آنها چیره گشته و نهاد آنان را در اختیار گرفته است، تا جایی که نام خدا را از یاد آنها برده است، خدایی که پروردگار آنان می‌باشد. ﴿أولئك حزب الشيطان﴾ آنها یاران و پیروان و انصار شیطان می‌باشند. ﴿ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون﴾ بـدانـید کـه پیروان و سربازان شیطان کاملاً در زیانمندی و گمراهی فرو رفته‌اند؛ زیرا نعمت همیشگی را از دست داده و خود را در معرض عذاب ابدی قرار داده‌انـد. ﴿إن الذين يحادون الله و رسوله﴾ آنان که با خدا و پیامبر از در دشمنی درآمده و با فرمان آنها مخالفت می‌کنند،

۱ـ قرطبی ۳۰۵/۱۷. ۲ـ البحر المحيط ۲۳۸/۸.

﴿أولئك فی الأذلین﴾ آنها از زمره‌ی افراد پست و خفیف و خوارند و از رحمت خدا دور می‌باشند. ﴿کتب الله لأغلبن أنا و رسلی﴾ خدا مقرر داشته است که پیروزی و غلبه از آن دین و پیامبران و بندگان با ایمان می‌باشد. ﴿إن الله قوی عزیز﴾ همانا خدا قدرت و توانایی یاری و نصرت پیامبران و دوستانش را دارد، بر دشمنانش چیره است و مغلوب و مقهور نمی‌شود. مقاتل گفته است: بعد از این‌که خدا مکه و طائف و خیبر را به دست مسلمانان گشود، گفتند: امیدواریم خدا ما را بر فارس و روم پیروز و غالب گرداند. عبدالله بن سلول گفت: آیا گمان می‌برید فارس و روم مانند بعضی از شهرهایی می‌باشند که آن را گشوده‌اید؟! به خدا قسم آنها از لحاظ عدد و نیرو و قدرت قوی‌تر از آنند که شما تصور می‌کنید. آنگاه این آیه نازل شد: ﴿کتب الله لأغلبن أنا و رسلی﴾.[1] ﴿لاتجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله﴾ ای شنونده! امکان ندارد افرادی را بیابی که به خدا و پیامبر و روز آخرت ایمان داشته باشند و آنها را تصدیق کنند، در همان حال دوستدار افرادی باشند که با خدا و پیامبر دشمن هستند و از فرمان آنها سر بر می‌تابند؛ زیرا هر کس خدا را دوست داشته باشد، با دشمنانش دشمن می‌گردد، و محبت خدا و محبت دشمنانش در قلب هیچ‌کس جمع نمی‌شود، همان‌طور که نور و تاریکی با هم جمع نمی‌شوند. مفسران گفته‌اند: آیه مسلمانان را از دوستی و محبت کافران تبهکار برحذر می‌دارد. اما به منظور مبالغه در نهی به صورت جمله‌ی خبری آمده است. امام فخر گفته است: یعنی ایمان و محبت دشمنان خدا در یک دل جا نمی‌گیرد؛ چون وقتی انسان یک‌نفر را دوست داشته باشد، ممکن نیست دشمن او را دوست داشته باشد؛ زیرا این‌گونه دوستی‌ها در قلب جمع نمی‌شوند. پس وقتی محبت دشمنان خدا در قلب مستقر شود، ایمان در آن جا نخواهد گرفت.[2] ﴿ولو کانوا آباءهم أو أبنائهم أو إخوانهم أو عشیرتهم﴾

۱ـ البحر ۲۳۸/۸ و آلوسی ۳۴/۲۸. ۲ـ تفسیر کبیر ۲۷۷/۲۹.

هر چند که دشمنان خدا و پیامبر نزدیکترین انسان به آنان باشند، مانند پدر یا فرزندان یا برادران و یا عشیرت و اقوام؛ چون مسأله‌ی ایمان به خدا مقتضی دشمنی با دشمنان خدا می‌باشد. در البحر آمده است: به «پدران» شروع کرده است؛ چون اطاعت آنها بر اولاد واجب است. بعد از آن «فرزندان» را آورده است؛ چون تعلق خاطر انسان به آنها بیشتر است. و بعد از آن «برادران» آمده است؛ زیرا مایه‌ی دلگرمی و یاوری می‌باشند. آنگاه «عشیرت» آمده است؛ چون وسیله‌ی نصرت و جدال و غلبه بر دشمنان می‌باشند، همان‌گونه که گفته‌اند:

لایسألون أخـاهم حـین یـندبهم　　　فی النائبات علی ما قال برهاناً[1]

«از برادرشان که به هنگام مصائب بر آنان گریه می‌کند درباره‌ی گفته‌اش دلیل نمی‌خواهند».

ابن‌کثیر گفته است: ﴿لو کانوا آباءهم﴾ در رابطه با ابوعبیده نازل شد که در روز بدر پدرش، «جراح» را کشت. و ﴿أو أبناءهم﴾ در مورد «ابوبکر صدیق» نازل شد که قصد کشتن عبدالرحمن بن ابی‌بکر را کرد. و ﴿أو إخوانهم﴾ در مورد «مصعب بن عمیر» نازل شد که برادرش، عبید بن عمیر را کشت. و ﴿أو عشیرتهم﴾ در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث نازل شد که در روز بدر عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را کشتند.[2] ﴿أولئك کتب فی قلوبهم الإیمان﴾ خدا ایمان را در قلوب آنها مستقر و جایگزین نموده و قلوب آنان را مطمئن و مخلص کرده است. ﴿و أیدهم بروح منه﴾ و با تایید و یاری خود آنها را تقویت کرده است. ابن‌عباس گفته است: یعنی آنها را بر دشمنان پیروز و غالب کرد. و چنان نصری به «روح» موسوم شد؛ چون به وسیله‌ی آن کارشان جان می‌گیرد.[3] ﴿و یدخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ در آخرت آنان را در باغ‌های بسیار وسیع جا می‌دهد که

۱ـ البحر المحیط ۸/۲۳۹.　　۲ـ مختصر ۳/۴۶۷.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۹/۲۷۷.

در پای قصرهایش رودهای بهشتی جاری است. ﴿خالدین فیها﴾ و برای ابد در آن خواهند ماند. ﴿رضي الله عنهم و رضوا عنه﴾ خدا اعمالشان را قبول کرد و از آنان راضی شد و به ثوابش نایل آمدند. پس آنها نیز به عطای خدا راضی شدند. از این رو رضوان را بعد از داخل شدن آنان به بهشت ذکر کرد که بزرگترین نعمت و والاترین منزلت است. ابن‌کثیر گفته است: در این آیه رازی بدیع نهفته که عبارت است از این‌که وقتی در راه خدا از نزدیکان و عشیره‌ی خود قهر کردند و بر آنان سخت گرفتند، خدای منان در عوض آن رضایت خود را به آنان عطا کرد و آنها را به اعطای نعمت سرمدی و فیض عظیم راضی کرد.[1] ﴿أولئك حزب الله﴾ آنها یاران مخصوص و دوستان خدا می‌باشند. ﴿ألا إن حزب الله هم المفلحون﴾ آگاه باشید که حزب خدا در دنیا و آخرت به خیر و سعادت نایل می‌آیند. این آیه در مقابل آیه‌ی ﴿أولئك حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون﴾ قرار دارد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿إن الله سميع بصير﴾، ﴿غفور رحيم﴾ و ﴿على كل شيء شهيد﴾ متضمن صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.

۲- ﴿ما هن أمهاتهم، إن أمهاتهم﴾ حاوی اطناب است.

۳- ﴿ولا أدنى من ذلك ولا أكثر﴾ متضمن طباق است.

۴- ﴿يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أوتوا العلم درجات﴾ شامل عطف خاص بر عام است.

۵- ﴿فقدّموا بين يدي نجواكم صدقة﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۶- ﴿ألم تر إلى الذين تولوا قوما غضب الله عليهم﴾ استفهام در اینجا برای ابراز تعجب آمده است.

۱- مختصر ۴۶۸/۳.

۷ـ ﴿یعلمون﴾ و ﴿یعملون﴾ شامل جناس ناقص است.

۸ـ ﴿أولئك حزب الله ألا إن حزب الله هم المفلحون﴾ و ﴿أولئك حزب الشيطان﴾ متضمن مقابله است.

۹ـ ﴿ألا إن حزب الله هم المفلحون﴾ به چندین ادات تأکید آراسته شده است؛ از جمله «ألا» و «إن» و «هم».

۱۰ـ ﴿الخاسرون، الکاذبون، خالدون و یعملون﴾ در حرف آخر فواصل موافق می‌باشند.

لطیفه: امام احمد از ابی الطفیل روایت کرده است که «نافع‌بن عبدالحارث» در عسفان به عمر بن الخطاب رسید. عمر او را استانداری مکه منصوب کرده بود. عمر پرسید چه کسی را بر اهل وادی جانشین کرده‌ای؟ گفت: «ابن ابزی» را بر آنان جانشین کرده‌ام. عمر گفت: ابن ابزی کیست؟ یک‌نفر گفت: از آزاد شدگان ما می‌باشد. عمر گفت: آزاد شده‌ای را بر آنان قرار داده‌ای؟ گفت: یا امیرالمؤمنین قاری کتاب خدا، عالم به فرایض و قاضی است. عمر گفت: پیامبرتان ﷺ فرمود: «خدا به وسیله‌ی این کتاب قومی را به مرتبه‌ای بلند می‌رساند و دیگران را پایین می‌آورد».



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی حشر در مدینه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مدنی به جنبه‌ی تشریع و قانون‌گذاری می‌پردازد و محور اصلی سوره عبارت است از بحث در مورد «غزوه‌ی بنی نضیر». آنها یهودی بودند و پیمان را با پیامبر نقض کردند، از این رو آنها را از مدینه بیرون راند. به این دلیل ابن‌عباس این سوره را سوره‌ی بنی نضیر می‌خواند. در این سوره از منافقین نیز بحث شده است که با یهود پیمان بستند. به طور خلاصه موضوع سوره عبارت است از «غزوات و جهاد و فیء و غنائم».

* سوره‌ی شریف با تنزیه و تقدیس و تمجید از ذات خدا شروع شده است. خدایی که کائنات با تمام محتویاتش از انسان گرفته تا حیوان و نبات و جماد، بر یگانگی و اقتدار و شکوهش گواه وگویای عظمت و تسلط او می‌باشند: ﴿**سبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض و هو العزیز الحکیم**﴾.

* بعد از آن بعضی از آثار قدرت و مظاهر اقتدار خود را یادآور شده است. از جمله این‌که یهود را از وطن و سرزمینشان بیرون راند، این در حالی است که آنان دارای برج و باروی محکم بودند و ایمان داشتند که دارای اقتدار و نیروی دفاعی قدرتمندی می‌باشند و هیچ کس بر آنان مسلط نمی‌شود، اما مصیبت و عذاب خدا طوری بر آنان نازل شد که تصورش را نمی‌کردند، و انتظارش را نداشتند: ﴿**هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من دیارهم لأول الحشر...**﴾.

* بعد از آن مسأله‌ی «فیء» و «غنیمت» را مورد بررسی قرار داده و شروط و

شروع و ختم آن به بهترین وجه تناسب و تناسق پیدا می‌کند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۝١ هُوَ ٱلَّذِي أَخْرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ ٱلْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُم مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِنَ ٱللهِ فَأَتَاهُمُ ٱللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي ٱلْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي ٱلْأَبْصَارِ ۝٢ وَ لَوْلَا أَن كَتَبَ ٱللهُ عَلَيْهِمُ ٱلْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي ٱلْآخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ ۝٣ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا ٱللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن يُشَاقِّ ٱللهَ فَإِنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ۝٤ مَا قَطَعْتُم مِن لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ ٱللهِ وَ لِيُخْزِيَ ٱلْفَاسِقِينَ ۝٥ وَ مَا أَفَاءَ ٱللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلٰكِنَّ ٱللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝٦ مَا أَفَاءَ ٱللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلْقُرْبَىٰ وَ ٱلْيَتَامَىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ ٱلْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ۝٧ لِلْفُقَرَاءِ ٱلْمُهَاجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ ٱللهِ وَ رِضْوَاناً وَ يَنصُرُونَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلصَّادِقُونَ ۝٨ وَ ٱلَّذِينَ تَبَوَّءُوا ٱلدَّارَ وَ ٱلْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ۝٩ وَ ٱلَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝١٠﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**الحشر**﴾ جمع. از این جهت روز قیامت به حشر موسوم است که مردم در آن جمع می‌شوند، ﴿**و حشر لسلیمان و جنوده**﴾؛ یعنی و برای سلیمان، لشکریانش جمع‌آوری شدند. ﴿**قذف**﴾ به شدت انداخت و نازل کرد. ﴿**الجلاء**﴾ با خانواده و اولاد از وطن خارج شدن. ﴿**شاقوا**﴾ مخالفت و دشمنی کردند. ﴿**لینة**﴾ به کسر لام به معنی نخلی است که زیاد قد نکشیده و به زمین نزدیک است. نوع خوب و ممتاز درخت خرما. أخفس می‌سراید:

قدشجانی الحمام حین تغّنی — بفراق الأحباب من فوق لینة[1]

«به درستی که کبوتر مرا محزون ساخت آنگاه که به خاطر دوری و جدایی دوستان بر سر درخت خرما شیون و ناله سرداد».

﴿**أوجفتم**﴾ به سرعت رفتید و حرکت کردید.«أوجف البعیر»یعنی شتر را وادار کرد که با سرعت حرکت کند ﴿**دولة**﴾ مالی که رد و بدل و دست به دست می‌شود. ﴿**خصاصة**﴾ بینوایی و نیازمندی. ﴿**غلاء**﴾ قهر و کینه.

سبب نزول: بعد از این‌که یهودیان «بنی‌نضیر» پیمان و عهد خود را با پیامبرﷺ نقض کردند، پیامبر آنها را محاصره کرد و دستور داد نخل‌های آنان را قطع کنند و آتش بزنند. و بدین‌ترتیب به آنان توهین کرده و بیم و هراس در قلوب آنها ایجاد کنند. گفتند: ای محمد! مگر تو گمان نمی‌کنی که پیامبر خدا هستی و از فساد نهی می‌کنی؟ پس چرا دستور قطع و سوزاندن اشجار را می‌دهی؟ آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**ما قطعتم من لینة أو ترکتموها قائمة علی أصولها فبإذن الله...**﴾را نازل کرد.[2]

تفسیر: ﴿**سبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض**﴾ تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد از قبیل انسان و فرشته و جماد و درختان، خدای توانا را تنزیه و تقدیس و ستایش

۱ـ قرطبی ۹/۱۸.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۸۳/۲۹.

می‌کنند، همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿و إن من شيء إلا يسبّح بحمده﴾. ابن‌کثیر گفته است: خدا اعلام می‌دارد که تمام موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین هستند خدا را تسبیح نموده و او را ستایش و تقدیس کرده و او را یگانه می‌دانند.[۱] ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ و او در ملکش مقتدر و در صنعش حکیم و دانا می‌باشد. ﴿هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من دیارهم﴾ بعضی از آثار قدرت و اقتدار و عزت خدا را بیان می‌کند. یعنی خدای عزوجل است که یهود بنی‌نضیر را از مساکنشان در مدینه‌ی منوره بیرون راند. ﴿لأول الحشر﴾ برای اولین‌بار جمع‌آوری شدند و از جزیرة العرب اخراج گردیدند؛ چون قبلاً با چنین خفتی روبرو نشده بودند. بیضاوی گفته است: وقتی پیامبر ﷺ وارد مدینه شد، با «بنی‌نضیر» پیمان بست که نه او را یاری دهند و نه بر ضد او قیام کنند. وقتی که پیامبر ﷺ در روز بدر پیروز شد، گفتند: این همان پیامبری است که در تورات از او به عنوان پیامبر پیروزمند سخن رفته و هرگز شکست نمی‌خورد. اما وقتی که در جنگ اُحد مسلمانان شکست خوردند و آشفته برگشتند، پیمان را نقض نمودند و «کعب بن اشرف» با چهل سوار به مکه رفت و با «ابوسفیان» پیمان بست. پیامبر ﷺ به «محمد بن مسلمه»، برادر شیری کعب دستور داد او را ترور کنند. وی بامدادان همان روز بر آنان شبیخون زده و آنها را محاصره کرد. تا این‌که با پیامبر مصالحه کردند که از آنجا کوچ کنند. اکثر آنان به شام کوچ کردند و جمعی به خیبر رفتند. پس معنی فرموده‌ی ﴿هو الذی أخرج الذین کفروا من أهل الکتاب من دیارهم لأول الحشر﴾ همین است.[۲] آلوسی گفته است: ﴿لأول الحشر﴾ یعنی این اولین گرد آمدن و حرکت دسته جمعی آنان به سوی شام است؛ یعنی اولین‌باری است که جمع شده و اخراج می‌شوند. و با آوردن (اول) نشان می‌دهد که قبل از آن با جلا و ترک وطن روبرو نشده

۱- مختصر ۴۶۹/۳.

۲- بیضاوی ۴۶۹/۳.

بودند.[1] ﴿ما ظننتم أن يخرجوا﴾ گمان نمی‌بردید آنها بدین خفت و خواری از وطن و دیار خود خارج شوند؛ چون آنها دارای اقتدار و قدرت دفاعی و نیروی قومی بوده و دژ و برج و بارو و قلعه‌ی مستحکم و نخلستان و باغات و عقار داشتند. ﴿و ظنوا أنهم ما نعتهم حصونهم من الله﴾ گمان می‌بردند دژهای محکمشان آنها را از عذاب خدا حفظ می‌کند و عذاب خدا را از آنان دفع می‌کند. بیضاوی گفته است: اصل این است گفته شود: ﴿و ظنوا أن حصونهم تمنعهم أو ما نعتهم من بأس الله﴾، و تغییر نظم جمله و تقدیم خبر و اسناد جمله به ضمیر «هم» نشان می‌دهد که آنها به قلعه و دژ خود سخت اطمینان داشتند، به طوری که تصور می‌کردند احدی قدرت اخراج آنها را ندارد؛ زیرا دارای قدرت و نیروی دفاعی بودند.[2] ﴿فأتاهم الله من حيث لم يحتسبوا﴾ پس فرمان و عذاب خدا به صورتی بر آنان نازل شد که انتظارش را نداشتند و به خاطرشان خطور نکرده بود. ﴿و قذف في قلوبهم الرعب﴾ و خوف و هراسی شدید را در دل بنی‌نضیر انداخت، به گونه‌ای که قوت آنها را تضعیف کرد و اطمینان و آسایش را از آنها سلب کرد و مجبور شدند حکم پیامبرﷺ را بپذیرند. در حدیث آمده است: «در حالی که از نظر زمانی یک ماه با دشمن فاصله داشته‌ام، رعب و وحشت را در دل آنان ایجاد نموده و همین ترس و وحشت زمینه‌ی پیروزی مرا فراهم کرده است».[3] ﴿يخربون بيوتهم بأيديهم و أيدي المؤمنين﴾ به گونه‌ای که با دستان خود از داخل خانه‌هایشان را خراب می‌کردند. و از خارج با دستان مؤمنان آنها را خراب می‌کردند. مفسران گفته‌اند: بنی‌نضیر قبل از اخراج از دیارشان خانه‌های خود را خراب می‌کردند، ستون‌ها را از جا می‌کندند. سقف‌ها را می‌ریختند، و دیوارها را می‌شکافتند، تا مؤمنان در آن سکونت نگزینند. آنان به این

۱ـ آلوسی ۲۸/ ۳۹.
۲ـ شیخ زاده ۳/ ۴۷۰.
۳ـ اخراج از شیخان.

طریق حسادت و کین خود را نشان می‌دادند. و مسلمانان نیز قسمت ظاهری آنها را خراب می‌کردند تا به قلعه و دژهای آنان راه یابند. ﴿فاعتبروا یا أولی الأبصار﴾ ای عاقلان و صاحبان خرد! از ماجرای آنها پند و عبرت بگیرید. ﴿و لو لا أن کتب الله علیهم الجلاء﴾ اگر خدا حکم به خروج آنها و اهل و اولاد از وطنشان نمی‌کرد، ﴿لعذبهم فی الدنیا﴾ در دنیا، مانند بنی قریظه با شمشیر آنان را عذاب می‌داد. ﴿و لهم فی الآخرة عذاب النار﴾ علاوه بر عذاب دنیا، در آخرت عذاب ابدی خواهند داشت. ﴿ذلك بأنهم شاقوا الله و رسوله﴾ این جلای وطن و عذاب آنان به این علت است که آنها به مخالفت و دشمنی با خدا برخاستند و از فرمانش سرپیچی کردند و جرائمی از قبیل نقض پیمان با پیامبرﷺ مرتکب شدند. ﴿و من یشاق الله فإن الله شدید العقاب﴾ و هر کس با خدا مخالفت ورزد و با دینش دشمنی کند، از او انتقام می‌گیرد؛ زیرا عذاب خدا سخت است و کیفرش دردناک. ﴿و کذلك أخذ ربك إذا أخذ القری و هی ظالمة إنّ أخذه ألیم شدید﴾. و آنگاه خدا اعلام فرمود که قطع نخل و سوزاندن بعضی از درختان مثمر که مسلمانان بدان دست زدند، به فرمان و اراده‌ی خدا بوده است. ﴿ما قطعتم من لینة أوترکتموها قائمة علی أصولها فبإذن الله﴾ آنچه از درخت نخل که قطع کردید یا به حال خود برپا گذاشتید، به امر و اراده و رضای خدا بود. ﴿و لیخزی الفاسقین﴾ تا به وسیله‌ی قطع درختان و نخل آنها کینه‌ی یهود را برانگیزد و آنان را خوار و خفیف گرداند. رازی گفته است: یعنی دلیل این‌که خدا اجازه‌ی چنان امری را داده، این است که کینه‌ی کفار افزایش یابد و حسرت و اندوهشان چند برابر شود، و با نابود کردن عزیزترین اموالشان غصه‌ی آنان بیشتر شود.[۱] مفسران گفته‌اند: وقتی پیامبرﷺ بنی‌نضیر را محاصره کرد، بعضی از یاران پیامبر برای ایجاد رعب و هراس در قلب آنان و به منظور توهین به آنها، نخل‌های آنها

۱- تفسیر کبیر ۲۹/ ۲۳۸.

را قطع و سوزاندند. از این رو آنها گفتند: این افساد چه معنی دارد یا محمد؟! تو که از فساد نهی می کردید، پس چرا دستور قطع درختان را می‌دهی؟ آنگاه خدا این آیه را نازل کرد.[۱] ﴿و ما أفاء الله علی رسوله منهم﴾ و آنچه را که خداوند به رسم غنیمت عاید پیامبر گردانید، ﴿فما أوجفتم علیه من خیل و لارکاب﴾ که اسبان و شتران خود را به سویش حرکت ندادید و در به دست آوردن آن زحمت نکشیدید. قرطبی گفته است: «وجف البعیر وجیفاً، یعنی شتر تند رفت. و أوجفه صاحبه» یعنی صاحبش آن را به سرعت راه برد. و «رکاب» شتر سواری است. معنی آیه چنین است: برای رسیدن به آن مشقتی ندیدید و با جنگ و ستیزی مواجه نشدید، بلکه فاصله‌ی آن تا مدینه دو مایل بود، و پیامبر آن را به طریق صلح گشود و آنها را از آنجا بیرون کرد و اموال آنها را گرفت. لذا خدا آن را به پیامبرش اختصاص داده و هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد.[۲] ﴿ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء﴾ اما سنت خدا چنان است که با ایجاد رعب و هراس در قلب دشمنان خود، پیامبران را بدون تحمل شداید و جنگ و ستیز پیروز می‌گرداند. ﴿و الله علی کل شیء قدیر﴾ و خدای متعال بر همه چیز قادر است، مغلوب نمی‌گردد و هیچ‌چیز مانع او نمی‌شود و هیچ چیز او را ناتوان و درمانده نمی‌کند. آنگاه حکم «فیء» را که عبارت است از آنچه مسلمانان بدون جنگ به دست می آورند بیان کرده و می فرماید: ﴿ما أفاء الله علی رسوله من أهل القری﴾ غنیمتی که خدا از اموال کفار بدون جنگ برای پیامبر قرار داده است. ابن‌عباس گفته است: «اهل القری» عبارتند از قریظه و نضیر و فدک و خیبر.[۳] ﴿فللّه و للرسول﴾ حکم آن این است که به خدا اختصاص دارد و هر جا که بخواهد آن را قرار می‌دهد، و به پیامبرﷺ تعلق دارد تا هر طور می‌خواهد آن را به

۱ـ مختصر ۴۷۱/۳ و البحر ۲۴۴/۸. به سبب نزول نگاه کنید.

۲ـ قرطبی ۱۰/۱۸.

۳ـ خازن ۶۰/۴.

مصرف خود و مصالح مسلمانان برساند. ﴿و لذی القربی و الیتامی و المساکین﴾ و به نزدیکان پیامبر از بنی‌هاشم و عبدالمطلب و به ایتام که پدرشان فوت کرده است و بینوایان نیازمند، تعلق دارد. ﴿و ابن السبیل﴾ و به مسافری تعلق دارد که در راه مانده باشد. در التسهیل آمده است: این آیه با آیه‌ی سوره‌ی انفال منافات ندارد؛ چون آیه‌ی سوره‌ی انفال در مورد حکم غنیمتی است که به طریق جنگ و به‌کارگیری اسبان و چهارپایان به دست آمده باشد، که از آن خمس برداشته می‌شود و بقیه بر غانمان تقسیم می‌شود، اما این آیه مربوط به حکم «فیء» می‌باشد که عبارت است از مالی که بدون جنگ از کفار گرفته می‌شود، پس نه منافاتی هست و نه نسخی درکار است. فقها فرق بین «غنیمت» و «فِیء» را بیان کرده‌اند؛ غنیمت آن است که به طریق جنگ گرفته شود و اما «فیء» بدون جنگ گرفته می‌شود. بنگر در اینجا لفظ «فیء» را چگونه ذکر کرده است: ﴿ما أفاء الله علی رسوله﴾، و در سوره‌ی انفال لفظ غنیمت را ذکر کرده است: ﴿و اعلموا أنما غنمتم من شیء﴾.[1] ﴿کی لایکون دولة بین الأغنیاء منکم﴾ تا ثروتمندان از این مال بهره‌برداری نکنند و به ثروت خود نیفزایند، در حالی که فقرا سخت بدان محتاجند. قرطبی گفته است: یعنی به این علت چنین عملی را مقرر داشته‌ایم که رؤسا و ثروتمندان بدون فقرا و ضعیفان آن را در بین خود تقسیم نکنند؛ زیرا اهل جاهلیت وقتی غنیمتی را به دست می‌آوردند، رئیس یک چهارم آن را برای خود برمی‌داشت که «مرباع» نامیده می‌شد، بعد از آن به میل خود باز از آن سهم دیگری نیز برمی‌داشت.[2] مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ اموال بنی‌نضیر را در بین مهاجران که در آن زمان فقیر بودند، تقسیم کرد و چیزی از آن به انصار که بی‌نیاز بودند نداد، بعضی از انصار گفتند: ما از این «فیء» سهمی داریم، آنگاه خدا همین آیه را نازل کرد: ﴿و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا﴾ پیامبر به

۱ـ التسهیل ۱۰۸/۴.
۲ـ قرطبی ۱۶/۱۸.

هر چه فرمان داد آن را انجام دهید و از هر چه نهی کرد، از آن اجتناب نمایید؛ زیرا او همیشه به خیر و صلاح امر می‌کند و از فساد و شر نهی می‌نماید. مفسران گفته‌اند: هر چند آیه در مورد «فیء» نازل شده است، اما تمام آنچه را که پیامبر دستور داده است یا از آن نهی کرده است، از قبیل واجب، یا مندوب، یا مستحب، یا حرام، شامل می‌شود پس شامل «فیء» و غیره نیز می‌شود.[1] از ابن‌مسعود روایت است که گفته است: «خدا خال کوبان، و آنهایی که می‌خواهند برای آنان خال کوبیده شود، و آنهایی که موهای خود را برای چیدن بند می‌اندازند، و آنان که بین دندان‌های خود را برای زیبایی می‌شکافند و خلقت خدا را تغییر می‌دهند، لعن و نفرین کرده است».[2] این سخن به گوش زنی از طایفه‌ی بنی‌اسد به نام «ام یعقوب» که قرآن‌خوان بود رسید، او نزد ابن‌مسعود آمد و گفت: سخنی عجیب از تو به گوشم رسیده است. تو چنین و چنان گفته‌ای؟ و آن را برایش بازگفت. ابن مسعود گفت: چرا کسی را لعن نکنم که رسول خدا او را لعن کرده و در کتاب نیز آمده است؟ زن گفت: من قرآن را از اول تا آخر خوانده‌ام اما آن را نیافتم! ابن‌مسعود گفت: اگر آن را خوانده باشی حتماً آن را یافته‌ای مگر فرموده‌ی خدا را نخوانده‌ای که می‌فرماید: ﴿و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا﴾؟[3] ﴿و اتقوالله﴾ و با انجام دادن اوامر و اجتناب از نواهی او از خدا بترسید. ﴿إن الله شديد العقاب﴾ همانا کیفر خدا برای آنکه از فرمانش سربرتابد و با امرش مخالفت کند، سخت و عذابش دردناک است. ﴿للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم و أموالهم يبتغون فضلا من الله و رضوانا﴾ این آیه به حکم «فیء» که قبلاً ذکر شد، مربوط است. انگار می‌گوید:

۱ـ تفسیر کبیر ۲۹/۲۸٦.

۲ـ اخراج از بخاری و مسلم. علما گفته‌اند: «وشم» یعنی خال‌کوبی و «مستوشمه» یعنی خواهان آن، «نامصه» یعنی زنی که موهای صورت خود را برمی دارد، و «متفلجه» یعنی زنی که دندان‌های خود را باز می‌کند تا زیبا شود. این اعمال عموماً ممنوع است.

۳ـ قرطبی ۱۸/۱۹.

«فیء» و «غنائم» به همان مهاجران بینوا تعلق دارد که کفار مکه آنها را ناچار کردند از وطن خود کوچ کنند و دیار و اموال خود را به خاطر جلب رضایت و خشنودی خدا ترک نمایند. ﴿و ینصرون الله و رسوله﴾ و هدفشان از هجرت، بالا بردن گفته‌ی خدا و یاری دینش می‌باشد. ﴿أولئك هم الصادقون﴾ آنهایی که به این صفات حمیده موصوفند، در ایمان خود صادقند. قتاده گفته است: مهاجران افرادی بودند که به خاطر محبت خدا و پیامبر ﷺ سرزمین و اموال و خانواده و وطن خود را ترک کردند، تا جایی که در بین آنان بودند مردانی که سنگ را به شکم خود می‌بست، تا پشت او را از گرسنگی راست بدارد.[1] بعد از آن به مدح انصار پرداخته و فضل و شرف آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿و الذین تبوّءوا الدار و الإیمان من قبلهم﴾ و آنان که در مدینه منزل داشتند و قبل از بسی از مهاجرین ایمان آوردند. این گروه انصار نامیده می‌شوند. قرطبی گفته است: یعنی قبل از مهاجران در مدینه منزل گرفتند، و ایمان و اعتقاد خالصانه پیدا کردند. و منظور این نیست که انصار قبل از مهاجرین ایمان آورده‌اند، بلکه منظور این است که قبل از هجرت پیامبر ﷺ ایمان آورده‌اند.[2] ﴿یحبون من هاجر إلیهم﴾ آنان - انصار - برادران مهاجر خود را دوست دارند و با اموال خود به آنها کمک می‌کنند. خازن گفته است: آنها مهاجران را در منازل خود جا دادند و آنان را در مال خود شریک نمودند. ﴿و لایجدون فی صدورهم حاجة مما أوتوا﴾ و نسبت به آنچه که به مهاجرین داده شده است در دل خود رشک و کینه و حسدی احساس نمی‌کنند. مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ اموال بنی‌نضیر را در بین مهاجرین تقسیم کرد و چیزی به انصار نداد، جز سه نفر، و نهاد انصار از این تقسیم راضی و خشنود بود. ﴿و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة﴾ و دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت بینوا و نیازمند بودند، پس ایثار آنان ناشی

۱ـ قرطبی ۲۰/۱۸.

۲ـ خازن ۶۲/۴.

از بی‌نیازی به مال نبود. بلکه در حال احتیاج و نیاز نیز ایثار می‌کردند، و چنین ایثاری بالاترین درجه‌ی ایثار است. ﴿و من یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون﴾ و هر کس که خود را از بخل و خسّت مصون بدارد، همو رستگار و کامیاب است. «شح» یعنی بخل و خست شدید که همراه حرص و آز باشد، این غریزه ریشه در نفس آدمی دارد، از این رو به آن اضافه شده است. ابن‌عمر گفته است: بخالت این نیست که انسان از دادن مال خود دریغ ورزد، بلکه آن است که انسان به چیزی چشم بدوزد که از آن او نیست.[1] و در حدیث آمده است: «از بخل بترسید که بخل اقوام قبل از شما را نابود کرد، آنان را وادار کرد که خون یکدیگر را بریزند و حرام‌ها را حلال کنند».[2] ﴿و الذین جاءوا من بعدهم﴾ این هم گروه سوم از مؤمنانی است که مستحق احسان و فضل خدایند، که عبارتند از پیروان نیک مهاجر و انصار آنها تا روز قیامت. ﴿یقولون ربنا اغفرلنا و لإخواننا الذین سبقونا بالإیمان﴾ برای آنان دست دعا بلند کرده و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که قبل از ما ایمان آورده‌اند، ببخشای. ابوسعود گفته است: به عنوان اعتراف و اقرار به فضل آنها آنان را به داشتن ایمان توصیف کرده‌اند؛ زیرا برادری دینی در نزد آنان از برادری نسبی عزیزتر و شریف‌تر بود.[3] ﴿و لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا﴾ و در قلب ما کین و حسادت نسبت به هیچ یک از مؤمنان قرار مده. ﴿ربنا إنك رؤوف رحیم﴾ خدایا! تو مهربانی و رحم بیش از حد داری، پس دعای ما را قبول فرما! ابن‌کثیر گفته است: چه نیکو امام احمد از این آیه استنباط کرده است، او می‌فرماید رافضی به سبب سب صحابه و یاران پیامبر ﷺ در غنیمت نصیب و سهمی ندارد؛ چون به اوصاف مؤمنان متصف نیست.[4] و شیخ‌زاده گفته است: خدای متعال بیان کرده است که حق

۱ـ صاوی ۱۹۰/۴.
۲ـ اخراج از مسلم.
۳ـ ابوسعود ۱۵۲/۵.
۴ـ مختصر ۴۷۵/۳.

مسلمانان بعد از مهاجرین و انصار این است که پیشینیان را به رحمت و دعا یاد کنند، پس هر کس چنان نکند و به بدی از آنها یاد کند، به مقتضای این آیه، از جمله‌ی اقسام مؤمنان خارج است. از شعبی روایت است که یهود و نصاری بر رافضی برتری دارند؛ زیرا از یهود سؤال شد: بهترین افراد امت شما چه کسانی می‌باشند؟ گفتند: یاران حضرت موسی علیه السلام. و از نصاری همان سؤال شد که گفتند: یاران حضرت عیسی علیه السلام. و از رافضی‌ها سؤال شد: بدترین افراد امت شما چه کسانی می‌باشند؟ گفتند: یاران حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. به آنها امر شده است که برای یاران پیامبر طلب بخشودگی کنند، اما آنها را دشنام داده و ناسزا می‌گویند پس تا روز قیامت باید با آنها جنگید.[1] بار خدایا! محبت یاران پیامبر گرامیت را نصیب ما بفرما!



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ ٱلْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾ لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾ كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾ كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ ٱكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاؤُا

۱ـ شیخ‌زاده ۳/۴۷۷.

ٱلظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَٱلَّذِينَ نَسُوا ٱللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَايَسْتَوِي أَصْحَابُ ٱلنَّارِ وَ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ ٱللهِ وَ تِلْكَ ٱلْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ ٱللهُ ٱلَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ ٱللهُ ٱلَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَامُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ ٱللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ ٱللهُ ٱلْخَالِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ لَهُ ٱلْأَسْمَاءُ ٱلْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾﴾



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان اوصاف مؤمنان راستین را بیان کرد، به دنبال آن اوصاف منافقان فریبکار را یادآور شد که نصرت و یاوری مؤمنان را رها کرده و با یهود طرح دوستی ریخته و با آنان عهد و پیمان برقرار کردند که با مسلمانان بجنگند. بعد از آن فاصله و تفاوت وسیع بین اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت را باز گفته است و این‌که آنان هرگز برابر نیستند. و سوره‌ی شریف با ذکر بعضی از اسماء نیک و صفات والای خدا خاتمه می‌یابد.

معنی لغات: ﴿**شتی**﴾ پراکنده و متفرق. ﴿**خاشعاً**﴾ سر به زیر و فروتن. ﴿**متصدعا**﴾ شکافته شده. ﴿**القدوس**﴾ پاک و منزه از هر عیب و نقص. ﴿**المؤمن**﴾ یکی از صفات خداوند است و به این معناست که پیامبران را با معجزات تصدیق و تأیید می‌کند. ﴿**المهیمن**﴾ ناظر و مراقب همه چیز است. ﴿**العزیز**﴾ مقتدر و غالب. ﴿**الجبار**﴾ صاحب عظمت و جبروت. ﴿**المتکبر**﴾ صاحب کبریا و عظمت. ﴿**الباری**﴾ به وجود آورنده و مخترع. ﴿**المصور**﴾ خالق اشکال و صورت‌ها.

تفسیر: ﴿ألم تر إلى الذين نافقوا﴾ خداوند متعال می‌خواهد پیامبر ﷺ را نسبت به حال منافقین به تعجب وادارد. یعنی ای محمد! از حال و وضع آن منافقان تعجب نمی‌کنی که خلاف آنچه که در دل دارند از خود نشان می‌دهند؟! ﴿يقولون لإخوانهم الذين كفروا من أهل الكتاب﴾ به یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه که به رسالت محمد ﷺ ایمان ندارند، می‌گویند: ﴿لئن أخرجتم لنخرجن معكم﴾ اگر از مدینه اخراج شدید، حتماً ما هم با شما خارج می‌شویم. در التسهیل آمده است: در مورد عبدالله بن سلول و جمعی از منافقین نازل شده است که افرادی را نزد بنی‌نضیر فرستادند و به آنها گفتند: در دژ و قلعه‌های خود پایدار بمانید، ما در هر حال و شرایط با شما هستیم.[۱] از این رو منافقین را برادران آنها خوانده است که آنها نیز مانند آنان کافرند. ﴿و لانطيع فيكم أحدا أبدا﴾ و در مورد جنگ با شما فرمان محمد را اطاعت نمی‌کنیم، و حرف هیچ کس را اطاعت نمی‌کنیم که به زبونی و خواری شما بیانجامد. ﴿و إن قوتلتم لننصرنكم﴾ و اگر با شما جنگیدند حتماً شما را یاری می‌دهیم، و طرف شما را می‌گیریم و در کنار شما خواهیم بود. ﴿و الله يشهد إنهم لكاذبون﴾ و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند و در وعده‌ای که داده‌اند کاذبند. بعد از آن خدا از حال منافقان به تفصیل خبر داده و می‌فرماید: ﴿لئن أخرجوا لايخرجون معهم﴾ اگر یهود اخراج شوند، منافقان با آنها خارج نمی‌شوند. ﴿و لئن قوتلوا لاينصرونهم﴾ و اگر جنگی درگیرد منافقان آنها را یاری نمی‌دهند و در کنار آنها نخواهند جنگید. قرطبی گفته است: از نقطه نظر غیب این امر متضمن درستی نبوت حضرت محمد است؛ زیرا یهود اخراج شدند وانگهی منافقان با آنها خارج نشدند. و مورد حمله و قتال قرار گرفتند، ولی همان‌طور که قرآن اعلام داشت آنها را یاری و نصرت ندادند.[۲] ﴿و لئن نصروهم ليولنّ الأدبار ثم لا ينصرون﴾ و اگر بر فرض به یاری آنها

۱ـ التسهیل ۴/ ۱۱۰.

۲ـ قرطبی ۱۸/ ۳۴.

بیایند و در کنار آنان بجنگند، شکست خواهند خورد و یاری آنان سودی نخواهد داشت. امام فخر گفته است: خدای متعال خبر داده است که اگر یهود اخراج شوند، منافقان با آنها خارج نمی‌شوند، و موضوع همان‌طور هم شد؛ چون وقتی که بنی‌نضیر اخراج شدند منافقان خارج نشدند. و نیز با آنها جنگ شد، اما منافقان آنها را یاری ندادند. و اما فرموده‌ی **﴿ولئن نصروهم﴾** بر مبنای فرض و تقدیر است؛ یعنی به فرض این‌که اگر بخواهند آنها را یاری دهند، قطعاً نخواهند توانست آنها را یاری کنند؛ چراکه باید شکست بخورند و از بین بروند.[1] **﴿لأنتم أشد رهبة فی صدورهم من الله﴾** ای گروه مسلمانان! ترس شما در دل منافقان از ترس خدا بیشتر است؛ چون از شما بیشتر می‌ترسند و بیشتر در هراسند، **﴿ذلك بأنهم قوم لایفقهون﴾** ترس از شما به این سبب است که عظمت و قدرت خدا را درک نمی‌کنند.[2] آنگاه خدا خبر داده است که یهود از شدت آشفتگی و هراسی که در دل دارند ترسو هستند، و آنان جز با تحصن و پناه‌گرفتن در قلعه‌ها و دژها یارای جنگیدن با مسلمانان را ندارند، و فرمود: **﴿لایقاتلونکم جمیعاً إلا فی قری محصنة﴾** آنان جز در اماکنی مستحکم یارای جنگیدن دسته جمعی با شما را ندارند. **﴿أو من وراء جدر﴾** یا در پشت دیوارها؛ چون از فرط ترس و اضطراب خود را در پناه آن قرار می‌دهند. **﴿بأسهم بینهم شدید﴾** در بین خود دشمنی شدید دارند. **﴿تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی﴾** گمان می‌برید که آنها متحدند و از وحدت رویه برخوردارند در حالی که در نهان کاملاً پراکنده می‌باشند و اختلافات شدیدی دارند؛ چون نظرشان متفاوت و قلوبشان آشفته و پراکنده می‌باشد. قتاده گفته است: پیروان باطل و ناروا آرا و نظرات و خواسته‌هایشان متفاوت و گواهی و شهادتشان مختلف است . آنها فقط در دشمنی با پیروان حق متحد و موافقند.[3]

۱ـ تفسیر کبیر ۲۸۹/۲۹.
۲ـ قرطبی ۳۵/۱۸.
۳ـ خازن ٦٦/۴.

﴿ذلك بأنهم قوم لايعقلون﴾ این تفرقه و پراکندگی ناشی از این است که درک و خرد ندارند تا به وسیله‌ی آن فرمان خدا را بفهمند. در البحر آمده است: این پراکندگی و تفرقه ناشی از فقدان تعقّل و تفکر می‌باشد. پس بسان حیواناتند و بر هیچ امر و حالی متفق نمی‌شوند.[1] ﴿كمثل الذين من قبلهم قريباً﴾ یعنی وصف و حال بنی‌نضیر در اخراج و ذلت، مانند وصف و حال اهل مکه در شکست و اسارت روز بدر می‌باشد. بیضاوی گفته است: یعنی حال یهود مانند حال مشرکین در جنگ بدر و ملت‌های پیشین است که در زمانی نه چندان دور نابود شدند.[2] ﴿ذاقوا وبال أمرهم﴾ سرانجام شوم جرم و تبهکاری خود را در دنیا چشیدند. ﴿و لهم عذاب أليم﴾ و در آخرت نیز عذابی دردناک خواهند دید. ﴿كمثل الشيطان إذ قال للإنسان اكفر﴾ مثال منافقین در مورد فریب دادن یهود، مانند حال شیطان است که انسان را به کفر فریب داد و سپس از او کنار کشید و او را تنها گذاشت. ﴿فلما كفر قال إني بريء منك﴾ همین که انسان کافر شد، شیطان از او تبری کرد و گفت: ﴿إني أخاف الله رب العالمين﴾ من از عذاب و انتقام خدا می‌ترسم. در التسهیل آمده است: این مثلی است که خدا آن را در مورد منافقین زده است که یهود بنی‌نضیر را فریب دادند و بعداً آنها را تنها گذاشتند، آنها را به شیطان تشبیه کرده است که فرزند آدم را فریب داد و سپس از او تبری کرد و در اینجا منظور جنس شیطان و انسان است.[3] و سخن شیطان که گفت: ﴿إني أخاف الله﴾ دروغ و ریای محض است؛ چون اگر از خدا می‌ترسید دستورش را اجرا می‌کرد و از در عصیان در نمی‌آمد.[4] ﴿فكان عاقبتهما أنهما في النار خالدين فيها﴾ سرانجام منافقین و یهود مانند عاقبت و سرانجام شیطان و انسان

۱ـ البحر ۸/۲۴۹. ۲ـ بیضاوی ۳/۴۷۸.

۳ـ التسهیل ۴/۱۱۰.

۴ـ ابن‌کثیر می‌گوید: سرگذشت آنهایی که به وعده‌ی منافقین مغرور شدند همچون سرگذشت شیطان است که کفر را برای انسان آراست سپس از او تبری نمود و گفت: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. مختصر ۳/۴۷۶.

شد و هر دو به سوی آتش ابدی روانه شدند. ﴿و ذلك جزاء الظالمين﴾ و این چنین است کیفر هر ستمکار و نابکار و هتک کننده‌ی حرمات خدا و دین. بعد از این‌که صفات هر یک از منافقین و یهود را یادآور شد و برای آنان مثل زد، مومنان را پند داد، تا برحذر بوده و مانند افراد مذکور نباشند، وگفت: ﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله﴾ ای اهل ایمان! با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی خدا، از او بترسید و از عقابش برحذر باشید. ﴿و لتنظر نفس ما قدمت لغد﴾ و هر کس بنگرد که چه اعمال نیکویی را برای روز قیامت از پیش فرستاده است. ابن‌کثیر گفته است: بنگرید چه اعمالی نیکو را برای روز معاد و حشر خود ذخیره کرده‌اید.[1] روز قیامت به «غد» موسوم است؛ چون آمدنش نزدیک است: ﴿و ما أمر الساعة إلا كلمح بالبصر﴾. نکره آوردن «غد» به منظور ایجاد عظمت هول و هراس است.[2] ﴿و اتقوا الله﴾ به منظور تأکید و بیان قدر و منزلت «تقوی» آن را تکرار کرده است که وصیت خدا است برای اولین و آخرین: ﴿و لقد وصينا الذين أوتوا الكتاب من قبلكم و إياكم أن اتقوا﴾. ﴿إن الله خبير بما تعملون﴾ بدون شک خدا از اعمالتان باخبر است و در مقابل آن شما را پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم﴾ ای جماعت مؤمنان امانند افرادی نشوید که یاد و طاعت خدا را از یاد بردند، و متقابلاً خدا نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد، به گونه‌ای که حقوق و منافع خود را فراموش کردند. ابوحیان گفته است: این از جمله پاداش گناه است، آنها عبادت و اجرای فرمان خدا را رها کردند، آنگاه به پاس این گناه بزرگ خدا نیز آنان را دچار فراموشی کرده و حقوق خود را از یاد بردند،[3] تا جایی که خیری برای آن روز تقدیم نکردند. ﴿أولئك هم الفاسقون﴾ آنها تبهکارانی هستند که از دایره‌ی طاعت خدا خارج شده‌اند.

۱ـ ابن‌کثیر ۳/۴۷۷. ۲ـ ابوسعود ۵/۱۵۴.

۳ـ البحر ۸/۲۵۱.

﴿لایستوی أصحاب النار و أصحاب الجنة﴾ در روز قیامت شقاوتمندان و نیکبختان، دوزخیان و بهشتیان در فضل و منزلت برابر نیستند، ﴿أصحاب الجنة هم الفائزون﴾ بهشتیان در منزلگاه پرنعمت به سعادت ابدی نایل می‌آیند که آن خود کامیابی عظیمی است. بعد از آن خدا اهمیت قرآن و تأثیر آن را بر کوه‌های ستیغ و سر به فلک کشیده را یادآور شد فرمود: ﴿لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله﴾ اگر در کوه مانند انسان عقل و قوه‌ی تمییز ایجاد می‌کردیم، و این قرآن را با وعده و وعیدش بر آن نازل می‌کردیم، مشاهده می‌کردی که از خوف خدا سر ذلت و فروتنی فروهشته و شکاف برمی‌داشت. بدین شیوه عظمت و تأثیر قرآن را مجسم می‌کند، که اگر کوه با آن همه سختی و صلابتش مورد خطاب قرآن قرار می‌گرفت از ترس خدا شکاف برمی‌داشت. منظور سرزنش انسان است که در موقع قرائت قرآن عجز و فروتنی از خود نشان نمی‌دهد، و از عجایب و شگفتی‌های بزرگ مکنون در آن روگردان است، پس این آیه عظمت قرآن و پستی حال انسان را بیان می‌کند.(۱) در البحر آمده است: غرض توبیخ انسان است که سنگدل است و از این قرآن تأثیر نمی‌پذیرد، قرآنی که اگر بر کوه نازل می‌شد سر عجز خم کرده و شکاف برمی‌داشت، وقتی کوه با آن همه عظمت و سختیش در مقابل قرآن عجز و فروتنی به آن دست بدهد و شکاف بردارد، شایسته‌تر است که آدمی با وجود حقارت و ناتوانیش تحت تأثیر آن قرار گیرد، اما متأسفانه با وجود ضعف و کاستی‌های فراوانی هم که دارد، از قرآن تأثیر نمی‌پذیرد.(۲) ﴿و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون﴾ و این امثال را برای انسان توضیح می‌دهیم و به تفصیل بیان می‌کنیم، شاید در آثار قدرت و یگانگی خدا بیندیشد و ایمان بیاورد. بعد از این‌که رفعت مقام و والایی منزلت قرآن را بیان کرد، خداوند سبحان به شرح عظمت و شکوه خود

۱ـ شیخ زاده ۴۷۹/۳.
۲ـ البحر ۲۵۱/۸.

پرداخته و می‌فرماید: ﴿هو الله الذی لا إله إلا هو﴾ خدا همان است که به غیر از او معبودی به حق و پروردگاری حقیقی نیست. ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ به نهان و آشکار آگاه است. از آنچه بر بندگان پوشیده است و آن را نمی‌بینند، باخبر می‌باشد، آنچه را مشاهده نمی‌کنند و نمی‌دانند، او می‌بیند و می‌داند. ﴿هو الرحمن الرحیم﴾ در دنیا و آخرت رحمتی وسیع دارد. ﴿هو الله الذی لا إله إلا هو﴾ به منظور جلب توجه انسان به امر توحید این قسمت را تکرار کرده است. یعنی جز او معبودی به حق و پروردگاری نیست. ﴿الملك﴾ مالک جمیع مخلوقات است و در خلق خود هر طور که بخواهد، تصرف می‌کند. ﴿القدوس﴾ از ناپسندی‌ها و صفات موجودات حادث پاک و منزه است. در التسهیل آمده است: قدوس از تقدیس مشتق است و معنی منزه بودن از صفات مخلوقات از هر نقص و عیب را می‌دهد. صیغه‌ی قدوس مانند سبوح معنی مبالغه می‌دهد.[۱] آمده است که فرشتگان در تسبیحات خود می‌گویند: ﴿سبوح قدوس رب الملائکة و الروح﴾. ﴿السلام﴾ یعنی خدایی که خلق از عقابش در امانند و از جور و ستمش مصون می‌باشند: ﴿و لایظلم ربك أحداً﴾. بیضاوی گفته است: یعنی از هر نقص و آفتی سالم است، مصدر است و به عنوان مبالغه به صورت وصف به کار رفته است.[۲] ﴿المؤمن﴾ با نمایاندن معجزه توسط پیامبران، آنان را تایید و تصدیق می‌کند. ﴿المهیمن﴾ مراقب و نگهبان و حامی همه چیز است. ابن‌عباس گفته است: یعنی ناظر اعمال بندگان است هیچ چیز از او نهان نیست.[۳] ﴿العزیز﴾ مقتدر و توانا است مغلوب نمی‌شود و ذلت سرافکندگی بر او عارض نمی‌گردد. ﴿الجبار﴾ توانا و والا مقام است و تمامی هستی در مقابل او سر ذلت فرو می‌آورد. ابن‌عباس گفته است: یعنی توانمندی است که وقتی بخواهد کاری را انجام

۱ـ التسهیل ۴/۱۱۱.
۲ـ خازن ۴/۷۲.
۳ـ قرطبی ۱۸/۴۷.

بدهد، انجام می‌دهد. ﴿المتكبر﴾ خدایی که کبریا فقط شایسته‌ی او می‌باشد، و جز او هیچ‌کس لایق آن نیست. در حدیث قدسی آمده است: «عظمت و بزرگی، کمربند، و کبریا، بالاپوش من است، هر کس در آن دو قصد شرکت را با من بکند، او را درهم می‌شکنم و اهمیت نمی‌دهم».[1] امام فخر گفته است: تکبر برای انسان صفتی مذموم است؛ زیرا متکبر از خود تکبر ابراز می‌دارد. و چنین امری در مورد خلق نقص به شمار می‌آید؛ زیرا حق بزرگی و والایی ندارد. بلکه جز خفت و خواری حقی ندارد، پس وقتی بزرگی و والایی از خود نشان دهد، دروغ گفته است و این برای انسان مذموم است. و اما هر گونه رفعت و والایی سزاوار خداوند متعال است، بنابراین هر وقت آن را ابراز دارد انسان را به شکوه و عظمت و علو منزلتش هدایت می‌کند. پس در مورد خدا ممدوح و پسندیده است.[2] از این رو در آخر آیه فرموده است: ﴿سبحان الله عما يشركون﴾ پاک ومنزه است از شریک‌ها و انبازهایی که برای او قرار می‌دهند. ﴿هو الله الخالق البارئ﴾ خدای متعال خالق جمیع اشیا و ایجاد کننده‌ی آن از عدم است و همه‌ی آنها را هستی داده است. ﴿المصور﴾ اشیاء را آنگونه که خود بخواهد صورت و شکل می‌بخشد: ﴿هو الذی يصوركم فى الأرحام كيف يشاء﴾ خازن گفته است: یعنی همو شکل خلق را مطابق اراده‌ی خود، طراحی می‌کند.[3] ﴿له الأسماء الحسنى﴾ نام‌های والا و دارای معانی نیکو از آن او می‌باشد. ﴿يسبح له ما فى السموات و الأرض﴾ تمام آنچه در عالم هستی وجود دارد، به زبان حال، یا مقال او را از صفات عجز و نقص تنزیه می‌کنند. صاوی گفته است: همان‌طور که سوره باتسبیح خداوند منان شروع شده با آن نیز خاتمه یافته است؛ چراکه هدف نهایی همان است و خداشناس در نهایت به مرتبه‌ای از معرفت و شناخت

۱ـ خازن ۷۲/۴. ۲ـ قرطبی ۴۷/۱۸.

۳ـ تفسیر کبیر ۲۹۴/۲۹.

می‌رسد که آن ذات اقدس را از هر عیب ونقصی مبرا بدانند و به تقدیس و تنزیه او بپردازد.[1] ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ در ملکش مقتدر و در خلق و صنعش حکیم است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ما ظننتم أن یخرجوا و ظنوا أنهم نعتهم حصونهم من الله﴾ حاوی طباق سلب است.

۲ـ ﴿و ما آتاکم الرسول فخذوه﴾ و ﴿ما نهاکم عنه فانتهوا﴾ متضمن مقابله است.

۳ـ در ﴿أولئك هم الصادقون﴾ به منظور افاده‌ی حصر ضمیر «هم» در بین مبتدا و خبر آمده است.

۴ـ ﴿تبوّءوا الدار و الإیمان﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است.

۵ـ ﴿ألم تر إلی الذین نافقوا﴾ متضمن استفهام انکاری است.

٦ـ ﴿تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی﴾ شامل طباق است.

۷ـ ﴿کمثل الشیطان إذ قال للإنسان اکفر﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است.

۸ـ ﴿و لتنظر نفس ما قدمت لغد﴾ متضمن کنایه است.

۹ـ در ﴿الغیب و الشهادة﴾ و ﴿الجنة و النار﴾ طباق مقرر است.

لطیفه: شیخان از ابوهریره نقل کرده‌اند: «یک‌نفر نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: سخت گرسنه هستم. پیامبرﷺ کسی را به منزل یکی از زنانش فرستاد که آیا چیزی برای خوردن موجود است؟ عرض کردند: قسم به آنکه تو را به حق مبعوث کرده است جز آب چیزی ندارم. پیش یکی دیگر فرستاد آن هم چنان جواب داد، و همه‌ی زنانش چنان جوابی دادند. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: خدا رحم کند کسی را که امشب این مرد را مهمانی کند! یک‌نفر از انصار به نام «ابوطلحه» گفت: یا رسول الله! من او را مهمان می‌کنم، و به راه افتادند و به منزلش رفتند. ابوطلحه به زنش گفت: این نفر مهمان پیامبرﷺ

۱ـ خازن ۴/۷۳.

است. هر چه داری دریغ مکن! گفت: جز غذای اطفال (بچه‌ها) چیزی نداریم. گفت: طوری آنها را قانع کن و بخوابان، وقتی مهمان آمد وانمود کن که داریم غذا می‌خوریم. آنگاه به طرف چراغ برو گو این‌که می‌خواهی آن را درست می‌کنی، اما آن را خاموش کن. زن چنان کرد و نشستند. مهمان غذا را خورد و آنها ناشتا ماندند. فردا نزد پیامبر ﷺ رفتند، پیامبر او را نگاه کرد و لبخندی زد و فرمود: خدا از عمل دیشب شما با مهمانتان در شگفت شده و آیه‌ی ﴿و یؤثرون علی أنفسهم و لوکان بهم خصاصة﴾ را نازل کرد.



پیش درآمد سوره

* این سوره از جمله سوره‌های مدنی است که به جنبه‌ی تشریع و قانونگذاری می‌پردازد. محور سوره پیرامون محبت و کینه در راه خدا می‌باشد که استوارترین تکیه‌گاه ایمان به حساب می‌آید. در اول سوره «حاطب بن ابی بلتعه» مورد سرزنش قرار گرفته است، آنگاه که به مردم مکه نامه نوشت و به آنها خبر داد که حضرت محمد ﷺ خود را برای جنگ با آنان مجهز و آماده کرده است. همان‌طور خدا حکم دوستی با دشمنان خود را یادآور شده است. در مورد تبری و ابراز انزجار از مشرکین، حضرت ابراهیم و مؤمنان را مثل زده است که از مشرکین تبری کردند. و نیز حکم افرادی را یادآور شده است که به جنگ و ستیز با مسلمانان برنخاستند. و حکم زنان مؤمن مهاجر و ضرورت امتحان آنان را نیز بیان کرده و احکام تشریعی دیگری را نیز یادآور شده است.

* سوره‌ی شریف با برحذر داشتن مؤمنان از دوستی با دشمنان خدا آغاز شده، که به اذیت و آزار مؤمنان پرداختند و آنها را مجبور کردند از دیار و وطن خود هجرت کنند: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم أولیاء...﴾.

* بعد از آن سوره روشن کرده است که خویشاوندی و نسب و دوستی این دنیا، در روز آخرت هرگز سودی ندارد؛ چون در آن روز جز ایمان و عمل صالح هیچ چیز برای انسان مفید واقع نخواهد شد: ﴿لن تنفعکم أرحامکم ولا أولادکم ...﴾.

* آنگاه ابراهیم ؑ و پیروان مؤمنش را مثل زده است که از قوم مشرک خود تبری جستند، تا برای هر فرد مؤمنی انگیزه باشد و به پدر پیامبران، ابراهیم خلیل، اقتدا کند:

﴿قد كانت لكم أسوة حسنة في إبراهيم و الذين معه إذ قالوا لقومهم إنا برآء منكم و مما تعبدون من دون الله، كفرنا بكم و بدا بيننا و بينكم العداوة و البغضاء أبدا...﴾.

* و دربارهٔ‌ی حکم افرادی که با مؤمنان از در دشمنی در نیامدند و با آنها به جنگ برنخاستند، داد سخن داده وگفته است: ﴿لاينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم أن تبروهم و تقسطوا إليهم﴾. و نیز حکم آنهایی را بیان کرده است که با مسلمانان به جنگ و ستیز برخاستند و فرمود: ﴿إنما ينهاكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين...﴾.

* و همچنین لزوم و وجوب امتحان زنان مؤمن را در موقع مهاجرت بیان کرده است. در این سوره همچنین تصریح شده است که اگر ثابت شود زنان مهاجر دارای ایمان هستند، هرگز نباید آنها را به میان کفار برگشت داد، و بی‌اعتبار بودن عصمت کافر را مقرر نموده است. بعد از آن حکم بیعث زنان را با پیامبرﷺ و شروط این بیعت را توضیح داده است: ﴿يا أيها الذين آمنوا إذا جاءكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن﴾ و ﴿يا أيها النبي إذا جاءك المؤمنات يبايعنك على ألا يشركن بالله شيئا...﴾.

* و سوره با برحذر داشتن مؤمنان از دوستی با دشمنان کافر خاتمه می‌یابد: ﴿يا أيها الذين آمنوا لاتتولوا قوما غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من أصحاب القبور﴾، تا آغاز و انتهای سوره با هم متناسق باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَاتَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوْا بِمَا جَاءَكُم مِنَ ٱلْحَقِّ يُخْرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُم خَرَجْتُمْ

جِهَاداً فِي سَبِيلِي وَ ٱبْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١﴾ إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾ لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَاوَةُ وَ ٱلْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ ٱللهِ مِن شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنَا وَ إِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٤﴾ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ ٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٥﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو ٱللهَ وَ ٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦﴾ عَسَى ٱللهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِنْهُم مَوَدَّةً وَ ٱللهُ قَدِيرٌ وَ ٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾ لَا يَنْهَاكُمُ ٱللهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُم مِن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ ٱللهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ ٱللهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُم مِن دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴿٩﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ٱللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُم مَا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَ سْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِثْلَ مَا أَنفَقُوا وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ ٱلَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ ٱلْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَا يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ ٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ

آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ ٱلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْقُبُورِ ﴿۱۳﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿أولياء﴾ دوستان و احباب. جمع «ولی» است که به معنی دوست صمیمی ویاری دهنده می‌باشد. ﴿يثقفوكم﴾ به شما دست یابند. «ثقف» دراصل به معنی مهارت در فهم و انجام کاری است. «رجل ثقف و لقف» یعنی او مردی هوشمند و ماهر است. سپس به طور عام در معنی چیره شدن و درک نمودن به‌کار رفته است. ﴿أسوة﴾ مقتدیٰ و پیشوا و الگو. ﴿أرحامكم﴾ جمع رحم و در اصل عبارت است از رحم زن سپس به معنی قرابت به‌کار برده شده و آن‌قدر در این معنی مشهور شد که گویی معنی حقیقی «رحم» همان قرابت است. ﴿ظاهروا﴾ یاری و کمک کردند. ﴿عصم﴾ جمع عصمت به معنی عقد نکاح است. ﴿الكوافر﴾ جمع کافره به معنی زنی که به خدا ایمان ندارد.

سبب نزول: وقتی پیامبرﷺ برای فتح مکه آماده و مجهز شد، «حاطب بن بلتعه» نامه‌ای به مردم مکه نوشت و موضوع را به آنها گزارش داد و نوشت: برحذر باشید که پیامبر خدا قصد جنگ با شما را دارد. نامه را به وسیله‌ی زنی مسافر داد. آنگاه وحی بر پیامبرﷺ نازل شد و او را از قضیه باخبر کرد، لذا پیامبرﷺ حضرت علی و زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: بروید تا به «باغ خاخ»[1] می‌رسید، در آنجا زنی را می‌یابید، نامه را از او بگیرید و برایم بیاورید! علی می‌گوید: رفتیم تا به باغ رسیدیم در آنجا زنی را یافتیم، به او گفتیم: نامه را به ما بده! گفت: نامه‌ای همراه ندارم، گفتیم: نامه را می‌دهی یا لباس‌هایت را در آوریم. آنگاه نامه را از لای گیسوانش بیرون آورد. نامه را برای

۱ـ باغ خاخ محلی است در نزدیکی مدینه.

پیامبرﷺ آوردیم، در آن نوشته بود: از حاطب بن ابی بلتعه به جمعی از مشرکین مکه. شما را از بعضی از اخبار پیامبر آگاه می‌سازم. پیامبرﷺ فرمود: حاطب این دیگر چیست؟ گفت: یا رسول‌الله! عجله مکن و از من مگیر. من به قریش وابسته شده‌ام، از خود آنها نیستم، و مهاجرین همراهت در آنجا قوم و خویش دارند که به وسیله‌ی آن خانواده و اموال خود را حفظ می‌کنند، من که قوم و خویشی ندارم، خواستم جای پایی داشته باشم و از من حمایت کنند. و این کار را به عنوان کفر و مرتد شدن از دین انجام ندادم. عمر گفت: یا رسول الله! اجازه بده گردن این منافق را بزنم!! پیامبرﷺ فرمود: او در غزوه‌ی بدر شرکت داشته است، کسی چه می‌داند شاید خدا که از اهل بدر خبر دارد فرموده باشد هر کاری می‌خواهید بکنید من شما را بخشوده‌ام! آنگاه آیه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم أولیاء...﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم أولیاء﴾ ای گروه مؤمنان که خدا و پیامبر را تصدیق می‌کنید! کافران را که دشمنان من و شما می‌باشند، دوستان خود قرار ندهید؛ زیرا از جمله‌ی نشان ایمان، کین از دشمنان خدا می‌باشد؛ نه محبت و دوستی آنها. در التسهیل آمده است: در مورد سرزنش و منع حاطب نازل شده است. و همه کس را از اقدام به چنان عملی باز می‌دارد. و متضمن شرافت حاطب هم هست؛ زیرا خدا به ایمان او گواهی داده است: ﴿یا أیها الذین آمنوا﴾.[2] ﴿تلقون إلیهم بالمودة﴾ با آنها اظهار دوستی می‌کنید و نسبت به آنها محبت و صداقت نشان می‌دهید در حالی که آنها دشمنان سرسخت و قسم خورده‌ی شما هستند، قرطبی گفته است: یعنی اسرار مسلمانان را به آنها گزارش می‌دهید و آنها را نصیحت می‌کنید.[3] ﴿و قد کفروا بما جاءکم من الحق﴾

۱ـ اخراج از شیخان و نگاه کنید به روح المعانی ۶۵/۲۳ و قرطبی ۵۰/۱۸.

۲ـ التسهیل ۱۱۲/۴. ۳ـ قرطبی ۵۲/۱۸.

در حالی که آنها به دین و قرآنی که بر شما نازل شده است، کافرند. ﴿يخرجون الرسول وإياكم﴾ همان‌طور که حضرت محمدﷺ را به ناحق و از روی عداوت و دشمنی از مکه اخراج می‌کنند، شما را نیز از آن می‌رانند. در البحر آمده است: به عنوان احترام و تشریف، اول پیامبرﷺ را ذکر کرده است، و چون پیامبرﷺ برای مؤمنان اصل است.[۱] و معنی اخراج آنان این است که به پیامبر و مسلمانان فشار آوردند و به اذیت و آزار آنها پرداختند تا این‌که از آنجا به مدینه کوچ کردند. ﴿أن تؤمنوا بالله ربكم﴾ اخراج شما به خاطر این بود که به خدای یکتا و یگانه ایمان داشتید، که فرموده است: ﴿وما نقموا منهم إلا أن يؤمنوا بالله العزيز الحميد﴾. ﴿إن كنتم خرجتم جهادا في سبيلي وابتغاء مرضاتي﴾ شرطی است که جوابش محذوف است. یعنی اگر به عنوان مجاهد راه خدا و به منظور طلب و به دست آوردن رضای او خارج شده‌اید، پس دشمن من و دشمن خود را دوست قرار ندهید. آلوسی گفته است: جواب شرط به دلیل ماتقدم حذف شده است. انگار گفته است: اگر دوستان من هستند، دشمنانم را به دوستی برنگیرید و نپذیرید.[۲] ﴿تسرون إليهم بالمودة وأنا أعلم بما أخفيتم وما أعلنتم﴾ در خفا و نهان به نصیحت آنها می‌پردازید در حالی که من به راز دل شما و آنچه آشکار کردید آگاهترم. از حال و اوضاع شما چیزی بر من مخفی نیست. منظور توبیخ و سرزنش است. ﴿ومن يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل﴾ و هر کس با دشمنان خدا از در دوستی درآید و اسرار پیامبرﷺ را فاش کند، از جاده‌ی حق و درستی منحرف گشته است. آنگاه خدا به مومنان خبر داده است که کفار به شدت با آنها دشمن می‌باشند و عداوت آنها در قلوبشان لانه گزیده و فرمود: ﴿إن يثقفوكم يكونوا لكم أعداء﴾ اگر به شما دست یابند و بر شما مسلط شوند، دشمنی و کینه‌ی شدیدی که نسبت به شما در دل دارند، ابراز

۱ـ البحر ۲۵۳/۸. ۲ـ آلوسی ۶۷/۲۸.

می‌نمایند. ﴿و یبسطوا إلیکم أیدیهم و ألسنتهم بالسوء﴾ و برای کشتن و ضربه زدن به شما دست خود را به سویتان دراز می‌کنند، و زبان را به ناسزا نسبت به شما باز می‌کنند. ﴿و ودّوا لو تکفرون﴾ آرزو می‌کنند که مانند آنها کافر شوید. زمخشری گفته است: از این جهت آن را به لفظ ماضی ﴿وودوا﴾ آورده است، در صورتی که جواب شرط را به صیغه‌ی مضارع آورده است: ﴿لو تکفرون﴾؛ چرا که کفار قبل از هر چیز کافر شدن آنان را می‌خواستند.[1] مانند فرموده‌ی ﴿ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء﴾. ﴿لن تنفعکم أرحامکم و لا أولادکم﴾ خویشاوندان و اولاد شما که به خاطر آنها با کفار از در دوستی درمی‌آیید، در روز قیامت برای شما هیچ سودی ندارند. هرگز نفعی برایتان نمی‌آورند و ضرری را از شما دور نمی‌کنند. صاوی گفته است: این قسمت از آیه خطا بودن نظر حاطب را نشان می‌دهد، انگار گفته است: نزدیکان و اولاد شما که در مکه می‌باشند، شما را وادار به خیانت به پیامبر ﷺ و مؤمنان نکند به گونه‌ای که اخبار آنان را به کفار بگویید و با دشمنان آنان از در دوستی درآیید؛ زیرا خویشاوندان و اولادتان که به خاطر آنها از فرمان خدا سر برتافتید، برایتان سودی ندارند.[2] ﴿یوم القیامة یفصل بینکم﴾ در آن روز پر اضطراب خدا در بین مومنان و کافران حکم می‌کند. مؤمنان را به بهشت و مجرمان را به دوزخ روانه می‌کند. ﴿و الله بما تعملون بصیر﴾ و خدا به تمام اعمال شما آگاه است و در مقابل آن به شما پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿قد کانت لکم أسوة حسنة فی إبراهیم و الذین معه﴾ ای گروه مؤمنان! در ابراهیم خلیل و مؤمنان همراهش برای شما الگو و سرمشقی نیکو مقرر است. ﴿إذ قالوا لقومهم إنا برءاؤا منکم و مما تعبدون من دون الله﴾ آنگاه به کافران گفتند: ما از شما و از بت‌هایی که می‌پرستید تبرا می‌کنیم. ﴿کفرنا بکم﴾ به دین و طریقه‌ی شما کافر و بی‌باوریم. ﴿و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أبداً﴾ و تا

۱ـ کشاف ۲۹۵/۴.
۲ـ صاوی ۱۹۵/۴.

ابد و مادام که بر این طریقه و حالت باشید در بین ما و شما دشمنی و کینه‌ورزی نمایان است. ﴿حتی تؤمنوا بالله وحده﴾ تا این‌که خدا را یگانه بدانید و فقط او را بپرستید، و شرک و بت‌ها را رها کنید. مفسران گفته‌اند: در مورد دشمنی با مشرکان و تبرا از آنها، خدا به مؤمنان امر کرده است که به ابراهیم خلیل و مؤمنان همراه او اقتدا کنند؛ زیرا ایمان مقتضی قطع رابطه با دشمنان خدا می‌باشد. ﴿إلا قول إبراهیم لأبیه لأستغفرن لك﴾ جز در مورد استغفار ابراهیم برای پدرش، که در آن مورد به او اقتدا نکنید؛ چون ابراهیم به امید مسلمان شدن برای پدر طلب بخشودگی کرد: ﴿فلما تبین له أنه عدو لله تبر أمنه﴾. ﴿و ما أملك لك من الله من شيء﴾ این تتمه‌ی کلام ابراهیم است که به پدرش گفت. یعنی در صورتی که برای خدا شریک قرار بدهی نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم، و جز استغفار نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. ﴿ربنا علیك توكلنا﴾ خدایا! در تمام امور فقط به تو تکیه و اعتماد می‌کنیم. ﴿و إلیك أنبنا﴾ و پیش تو برمی‌گردیم و توبه می‌کنیم. ﴿و إلیك المصیر﴾ و در منزلگاه آخرت سرانجام پیش تو می‌آییم. مفسران گفته‌اند: همان‌طور که در سوره‌ی مریم آمده است ابراهیم وعده‌ی استغفار را به پدر داده بود: ﴿سأستغفر لك ربي إنه كان بي حفیا﴾، و همان‌طور که در سوره‌ی شعراء آمده است عملاً برایش طلب مغفرت کرد: ﴿و اغفر لأبي إنه كان من الضالین﴾؛ اما تمام اینها به امید مسلمان شدنش بود. بعد از آن وقتی یقین پیدا کرد که کافر است، همان‌طور که در سوره‌ی توبه آمده است، از آن پشیمان شد: ﴿و ما كان استغفار إبراهیم لأبیه إلا عن موعدة وعدها إیاه، فلما تبین له أنه عدو لله تبرأ منه﴾. ﴿ربنا لاتجعلنا فتنة للذین كفروا﴾ پروردگارا! آنان را بر ما چیره مگردان و ما را وسیله‌ی آزمایش و آماج آزار کسانی مگردان که کفر ورزیده‌اند.[1]

۱ـ نظر اول از ابن‌عباس و دوم گفته‌ی مجاهد است و اول راجح است؛ زیرا برای خود دعا کرده‌اند که کفار بر آنان چیره نشوند و ابن عطیه آن را پذیرفته است.

مجاهد گفته است: یعنی نه به وسیله‌ی آنها و نه از جانب خودت ما را در معرض عذاب قرار مده، تا نگویند: اگر آنها برحق بودند این چنین مصیبتی نمی‌دیدند. ﴿و اغفر لنا﴾ و گناهان ما را ببخشای. ﴿ربنا إنك أنت العزيز الحكيم﴾ خدایا! تویی مقتدر که هر کس به تو روی آورد خوار و ذلیل نمی‌شود، و تویی حکیم که هیچ کاری را بدون خیر و مصلحت انجام نمی‌دهی. تکرار ندا برای مبالغه در تضرع و التماس است. ﴿لقد كان لكم فيهم أسوة حسنة﴾ در ابراهیم و یارانش برای شما الگوی نیکو در مورد تبری جستن از کفار، مقرر است. ابوسعود گفته است: به منظور تحریک و تشویق به اقتدا کردن به ابراهیم؈ تکرار شده و از این رو با قسم آغاز گشته است.[1] ﴿لمن كان يرجو الله و اليوم الآخر﴾ برای آنکه امید ثواب خدا را دارد و از کیفر روز قیامتش می‌ترسد. ﴿و من يتول فإن الله هو الغني الحميد﴾ و هر کس از ایمان و اطاعت خدای رحمان روگردان شود، بداند خدا از امثال او و از تمام خلق بی‌نیاز است. و همو در ذات و صفاتش ستوده می‌باشد. ﴿عسى الله أن يجعل بينكم و بين الذين عاديتم منهم مودة﴾ شاید خدا در بین شما و بین نزدیکان مشرکتان که با آنها دشمنی داشتید، بعد از کینه‌ورزی محبت و دوستی برقرار کند. و بعد از قهر و دوری انس و الفت ایجاد کند. در التسهیل آمده است: بعد از این‌که مؤمنان با کفار قرابت و مودت داشتند، خدا به آنها دستور داد که با کفار دشمنی و قطع رابطه کنند که صدق آنان معلوم شد، خداوند با این آیه با آنها از در ملاطفت درآمد و به آنها وعده داد که در بین آنان محبت و مودت برقرار نماید. و این محبت در فتح مکه کامل شد و قریش مسلمان شدند.[2] و خدا بعد از پراکندگی آنها را با هم جمع کرد. رازی گفته است: «عسى» از جانب خدا وعده است ، و خدا به وعده‌ی خود جامه‌ی عمل پوشاند و کفار مکه را با مسلمانان در کنار هم قرار داد و آنها را جمع کرد. و در موقع فتح مکه با هم

۱ـ ابوسعود ۱۵۷/۵.
۲ـ التسهیل ۱۱۴/۴.

در آمیختند.[۱] ﴿و الله قدير﴾ و خدا توانا می‌باشد و هیچ‌چیز او را درمانده نمی‌کند و بر زیر و رو کردن قلوب و تغییر احوال قادر است. ﴿و الله غفور رحيم﴾ و در حق آن‌که توبه کند و به سویش برگردد، مغفرت و مهر و رحمت فراوان دارد. ﴿لاينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم فى الدين و لم يخرجوكم من دياركم أن تبروهم﴾ خدا شما را منع نمی‌کند، با افرادی نیکی کنید که به خاطر دین با شما به ستیز و جنگ برنخاستند و شما را از وطن خود اخراج نکردند. لفظ ﴿أن تبروهم﴾ در محل جربه «عن» می‌باشد. یعنی خدای عزوجل شما را از نیکی و احسان با آنها منع نمی‌کند. ﴿و تقسطوا إليهم﴾ و خدا شما را منع نمی‌کند که با آنها به عدالت عمل کنید. ﴿إن الله يحب المقسطين﴾ خدا افرادی را دوست دارد که در تمام امور و احکام عادل می‌باشند. ابن‌عباس گفته است: در مورد قبیله‌ی «خزاعه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبرﷺ مصالحه کردند و متعهد شدند که باوی نجنگند و کسی را علیه او یاری ندهند. لذا خدا اجازه داد که با آنها نیکی و احسان کنند.[۲] از اسماء دختر ابوبکر روایت است که گفته است: مادرم که مشرک بود در زمان صلح حدیبیه به نزد من آمد. نزد پیامبرﷺ آمدم و گفتم: یا رسول‌الله! مادرم با میل و رغبت خود آمده است، آیا می‌توانم صله‌ی او را به جا بیاورم؟ فرمود: بله، صله‌ی مادرت را به جا بیاور.[۳] آنگاه خدا آیه‌ی ﴿لاينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم فى الدين...﴾ را نازل کرد. ﴿إنما ينهاكم الله عن الذين قاتلوكم فى الدين و أخرجوكم من دياركم و ظاهروا على إخراجكم أن تولوهم﴾ بلکه شما را از دوستی و مودت با افرادی منع می‌کند که با شما به ستیز و عداوت برخاسته و به خاطر دین با شما به جنگ برخاستند، و دشمنان شما را در اخراج شما از دیارتان یاری دادند. شما را منع می‌کند که آنها را دوست و یاور و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۹/ ۳۰۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۹/ ۳۰۴.
۳ـ اخراج از شیخان و احمد.

احباب خود قرار دهید. ﴿و من یتولهم فأولئك هم الظالمون﴾ و هر کس با دشمنان خدا دوستی کند و آنها را یار و احباب خود قرار دهد، به خود ستم کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است. ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن﴾ ای مومنان! اگر زنان با ایمان به نزد شما هجرت کردند، آنها را آزمایش کنید تا درستی ایمان آنها ثابت شود. مفسران گفته‌اند: در صلح حدیبیه که بین پیامبرﷺ و کفار مکه منعقد شده بود، ماده‌ای گنجانده شده بود که بر اساس آن هر کس از مشرکین نزد مسلمانان بیاید باید او را برگردانند و هر کس از مسلمانان نزد مشرکین برود نباید او را بازگردانند. آنگاه ام کلثوم، دختر عقبه ابن ابی معیط نزد پیامبرﷺ مهاجرت کرد. برادرانش، «عماره» و «ولید» به دنبالش آمدند و به پیامبر گفتند: طبق شرایطی که در صلحنامه وجود دارد باید او را بازگردانی. پیامبرﷺ فرمود: شرط در مورد مردان است نه زنان، آنگاه خدا آیه را نازل کرد. ابن‌عباس گفته است: زن را قسم می‌دادند که به سبب قهر از شوهر و به خاطر طماع دنیا مهاجرت نکرده و جز به خاطر محبت خدا و پیامبر و رغبت به دین اسلام بیرون نیامده است.[۱] ﴿الله أعلم بإیمانهن﴾ خدا در مورد صدق ادعای ایمان آنها آگاهتر است؛ چون خدا از اسرار قلوب آنها باخبر است. جمله معترضه است و بیانگر آن است که این امتحان برای اطمینان حاصل نمودن مومنان است وگرنه خدا به تمام رازها عالم است و چیزی بر او پوشیده نمی‌ماند. ﴿فإن علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن إلی الکفار﴾ اگر بعد از امتحان، ایمان آنها برایتان محقق شد، آنها را نزد شوهران کافرشان باز نگردانید. ﴿لاهن حل لهم و لا هم یحلون لهن﴾ زن مؤمن برای مرد مشرک حلال نیست و حلال نیست مرد مؤمن زن مشرک را نکاح کند. آلوسی گفته است: تکرار برای مبالغه در تحریم و تأکید قطع رابطه‌ی زناشوئی بین زن مؤمن و مرد مشرک

۱ـ البحر ۲۵۶/۸.

آمده است.[۱] ﴿و آتوهم ما أنفقوا﴾ و به شوهران کافر آنها مخارجی را پرداخت کنید که برای آنها خرج کرده‌اند از قبیل مهر. در البحر آمده است: خدا فرمان داده است در صورتی که زن مسلمان شود، شوهر کافرش هر چه را برای او خرج کرده است باید مسترد بدارد تا دو ضرر متوجه او نشود؛ رفتن زن و ضرر مالی.[۲] ﴿و لاجناح علیکم أن تنکحوهن إذا آتیتموهن أجورهن﴾ و چنانچه مهر آنها را بپردازید هیچ گناهی ندارد با آنها ازدواج کنید. خازن گفته است: خدا نکاح زنان مهاجر از سرزمین حرب به سرزمین اسلام را مباح کرده است هر چند که شوهر کافر هم داشته باشند؛ زیرا اسلام آنها را از شوهران کافرشان جدا کرده و با سپری شدن مدت عده جدایی واقع می‌شود.[۳] ﴿و لاتمسکوا بعصم الکوافر﴾ و به پیوندهای همسران کافر خود پایبند نباشید؛ زیرا در بین شما و آنان عصمت و علاقه‌ی زناشویی موجود نیست. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از عصمت، نکاح است. آن‌که در مکه زنی کافر دارد، اعتباری ندارد؛ چون همسرش نیست، عصمت و رابطه‌اش به سبب اختلاف دار اسلام و دار حرب قطع شده است.[۴] ﴿و اسألوا ما أنفقتم و لیسألوا ما أنفقوا﴾ هر وقت زنانتان به کفار پیوستند، مهر را مطالبه کنید، و آنها ـ مشرکان ـ هم مهر زنان مهاجر خود را مطالبه کنند. ابن عربی گفته است: وقتی زنی مرتد پیش کفار برود به آنها گفته می‌شود: مهرش را بدهید، و وقتی یکی از زنان کافر مسلمان شود و نزد مسلمانان بیاید باید مهرش به کفار مسترد گردد. این‌گونه برای هر دو طرف انصاف و عدالت رعایت می‌گردد.[۵] ﴿ذلکم حکم الله یحکم بینکم﴾ این شرع و حکم عادلانه‌ی خدا در بین شما و دشمنانتان می‌باشد. ﴿و الله علیم حکیم﴾ خدا به منافع بندگان عالم است و در مقرر داشتن شریعت برای آنان حکیم است. چیزی را مقرر می‌دارد که حکمت

۱ـ آلوسی ۷٦/۲۸.
۲ـ البحر ۲۵۷/۸.
۳ـ خازن ۷۹/۴.
۴ـ قرطبی ٦۵/۱۸.
۵ـ قرطبی ٦۸/۱۸.

کامل آن را اقتضا می‌کند. ﴿و إن فاتکم شيء من أزواجکم إلی الکفار﴾ و اگر زن یک‌نفر مسلمان فرار کرد و به کفار پیوست. ﴿فعاقبتم﴾ آنگاه به جهاد رفتید و غنیمتی از کفار به دست آوردید، ﴿فآتوا الذین ذهبت أزواجهم مثل ما أنفقوا﴾ به آنکه همسرش فرار کرده است، به اندازه‌ی مهر زنش از مال غنیمت به او بدهید، ابن‌عباس گفته است: اگر زن یک‌نفر از مهاجران به کفار می‌پیوست پیامبرﷺ دستور می‌داد از مال غنیمت به میزان مهرش به او بدهند.[۱] قرطبی گفته است: وقتی آیه‌ی ﴿و اسألوا ما أنفقتم و لیسألوا ما أنفقوا﴾ نازل شد، مسلمانان گفتند: به حکم خدا راضی هستیم، لذا به مشرکین نامه نوشتند اما آنها امتناع کردند، آنگاه این آیه نازل شد.[۲] ﴿و اتقوا الله﴾ و در اقوال و اعمالتان خدا را در نظر داشته و از عذاب و انتقامش برحذر باشید، و با امرش مخالفت نکنید. ﴿الذي أنتم به مؤمنون﴾ خدایی که به وجودش ایمان آورده‌اید و او را تصدیق کرده‌اید؛ زیرا از مستلزمات ایمان همانا پرهیزگاری خدای رحمان است. وقتی پیامبرﷺ مکه را فتح کرد زنان ساکن مکه آمدند و مانند مردان با او بر اسلام بیعت کردند، آنگاه آیه‌ی ﴿یا أیها النبي إذا جاءك المؤمنات یبایعنك علی أن لایشرکن بالله شیئاً﴾ نازل شد. یعنی وقتی زنان با ایمان آمدند و درخواست بیعت کردند، با آنها بر سر این شش امر مهم بیعت کن که قبل از همه قرار ندادن شریک برای خدا قرار دارد. ﴿و لایسرقن ولا یزنین﴾ و این‌که مرتکب دزدی و زنا نشوند. که از زشت‌ترین پلشتی‌ها می‌باشند. ﴿و لایقتلن أولادهن﴾ و مانند زمان جاهلیت از ترس ننگ و بیم فقر دختران را زنده به گور نکنند. ابن‌کثیر گفته است: این دستور هم شامل قتل بعد از وجود می‌شود، همان‌طور که در عهد جاهلیت فرزندان خود را از ترس ننگ و بینوایی می‌کشتند، و هم شامل کشتن اولاد در حالت جنینی

۱ـ مختصر ۴۸۶/۳.

۲ـ قرطبی ۶۸/۱۸. سپس قرطبی از قتاده نقل می‌کند که این حکم با نازل شدن سوره‌ی توبه نسخ گردید.

می‌شود. که بعضی از زنان نادان بدان اقدام می‌کنند و به خاطر هدفی نادرست کاری می‌کنند که باردار نشوند.[1] ﴿و لایأتین ببهتان یفترینه بین أیدیهن و أرجلهن﴾ و فرزند سر راهی را به شوهرانشان نسبت ندهند که از آنان نیست، و بگویند: این فرزند از نطفه‌ی شما می‌باشد. مفسران گفته‌اند: وقتی زن می‌ترسید به سبب نازایی و نداشتن فرزند، شوهر او را طلاق دهد و از او جدا شود، بچه‌ای از سر راه برمی‌داشت و آن را به شوهرش نسبت می‌داد تا او را نگه دارد. پس منظور این آیه بچه سر راهی است، نه زنا؛ زیرا قبلاً به صراحت از آن نهی شده است.[2] ابن‌عباس گفته است: یعنی فرزندی را به شوهر نسبت ندهد که از او نیست. و فراء گفته است: زن بچه‌ای را از سر راه برمی‌داشت و به شوهرش می‌گفت: این فرزند از نطفه‌ی تو می‌باشد. از این رو گفته است: ﴿یفترینه بین أیدیهن و أرجلهن﴾ که مادر وقتی فرزند را وضع می‌کند در بین دست و پایش می‌افتد.[3] ﴿و لایعصینك فی معروف﴾ و در امر به معروف و نهی از منکر از فرمان تو سر برنتابند، بلکه گوش کنند و اطاعت نمایند. ﴿فبایعهن و استغفرلهن الله﴾ در این صورت با رعایت شروط مذکور با آنها بیعت کن، و از خدا طلب‌کن که از گناهان گذشته‌ی آنان صرف‌نظر کند و آن را ببخشاید. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ همانا دایره‌ی مغفرت و رحمت خدا وسیع و عظیم است. ابوحیان گفته است: «بیعت زنان» در روز دوم فتح مکه بر بلندی صفا و بعد از بیعت مردان صورت گرفت. پیامبرﷺ بر بلندی صفا قرار داشت و حضرت عمرؓ در پایین آن، و به دستور پیامبرﷺ با زنان بیعت می‌کرد و دستورش را به آنها ابلاغ می‌نمود. پیامبرﷺ هرگز دستش به دست زنی بیگانه نخورده است. «اسماء دختر سکن» گفته است: من در بین زنان بیعت کننده بودم و گفتم یا رسول الله! دستت را بلند کن تا با

۱ـ مختصر ۳/۴۸۹.

۲ـ صاوی ۴/۲۰۰ و ابی سعود ۵/۱۵۸ وتفسیر رازی ۲۹/۳۰۸.

۳ـ روح المعانی ۲۸/۸۰.

شما بیعت کنیم، فرمود: «من به زنان دست نمی‌دهم اما پیمانی از آنان می‌پذیریم که خدا از آنان پذیرفته است». و «هند، دختر عقبه» که شکم حضرت حمزه را پاره کرده بود به طور ناشناخته خود را در بین زنان جا زده بود، همین که پیامبر ﷺ ﴿علی أن لایشرکن بالله شیئا و لایسرقن﴾ را خواند ناخودآگاه گفت: یا رسول‌الله! ابوسفیان مردی است خسیس و من گاهی از مالش کمی می‌دزدم، نمی‌دانم برایم حلال است یا نه؟ ابوسفیان که در آنجا بود، گفت: هر چه در گذشته برداشته‌ای و در آینده برمی‌داری حلالت باشد. پیامبر ﷺ خندید و او را شناخت و گفت: تو هند، دختر عقبه هستی؟ گفت: بله، یا رسول الله! از گذشته‌ها صرف‌نظر فرما، پیامبر ﷺ فرمود: خدایت تو را ببخشد! و وقتی پیامبر ﴿و لایزنین﴾ را خواند، هند گفت: مگر زن آزاده مرتکب زنا می‌شود؟ و وقتی ﴿و لایقتلن أولادهن﴾ را خواند، گفت: ما آنها را در کوچکی پرورش دادیم و هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید ـ پسرش، حنظله در روز بدر کشته شده بود ـ حضرت عمر آن‌قدر خندید که به پشت افتاد و پیامبر ﷺ هم لبخندی زد. وقتی ﴿و لایأتین ببهتان یفترینه بین أیدیهن و أرجلهن﴾ را خواند، هند گفت: والله بهتان امری است زشت، و خدا جز به هدایت و مکارم اخلاق امر نمی‌کند. وقتی ﴿و لایعصینك فی معروف﴾ را خواند. گفت: به خدا قسم با قصد نافرمانی تو در این مجلس شرکت نکرده‌ایم.[1] امام احمد از «امیمه بنت رقیقه» ـ همشیره‌ی خدیجه کبری و خاله‌ی فاطمه‌ی زهرا ـ نقل کرده و گفته است: با جمعی از زنان برای بیعت نزد پیامبر ﷺ آمدم پیمان آنچه را در قرآن آمده است از ما گرفت: ﴿ألا نشرك بالله شیئا﴾ تا آخر آیه، و فرمود: در مواردی که توانایی و طاقتش را دارید. گفتیم: خدا و پیامبر نسبت به ما از خود ما دلسوزترند. گفتیم: یا رسول‌الله! به ما دست نمی‌دهی؟ فرمود: «من به زنان دست نمی‌دهم، سخن من با یک زن و صد زن یکی است».[2]

۱ـ البحر ۲۵۸/۸ و تفسیر کبیر ۳۰۷/۲۹.
۲ـ اخراج از احمد و ترمذی و نسائی.

﴿یا أیها الذین آمنوا لاتتولوا قوما غضب الله علیهم﴾ ای گروه مؤمنان! باکفار و دشمنان خدا از در دوستی درنیایید، و آنها را دوستان و احباب خود قرار ندهید. دوستی آنها را نپذیرید و از نظر آنان پیروی نکنید؛ چون آنها قومی هستند که مورد قهر و کین و نفرین خدا قرار گرفته‌اند. حسن بصری گفته است: به دلیل فرموده‌ی ﴿غیر المغضوب علیهم﴾ آنها عبارتند از قوم یهود. و ابن‌عباس گفته است: آنها عبارتند از کفار قریش؛ چون هر کافری مورد غضب خدا قرار گرفته است.[1] و ظاهراً همان‌طور که ابن‌کثیر گفته است: آیه عام است، بنابراین شامل یهود و نصاری و سایر کفاری می‌شود که مورد غضب و نفرین خدا قرار گرفته‌اند.[2] ﴿قدیئسوا من الآخرة﴾ آن تبهکاران از ثواب و نعمت‌های آخرت نومید شده‌اند، ﴿کما یئس الکفار من أصحاب القبور﴾ همان‌طور که کافران تکذیب‌کننده‌ی حشر و نشر، از زنده شدن مرده‌های خود نومید شده‌اند. آنها وقتی قوم و خویش یا دوستی را از دست می‌دادند، می‌گفتند: این آخرین دیدار اوست. و او هرگز زنده نخواهد شد.[3] خدا سوره را طوری خاتمه داده است که آن را آغاز کرده بود، و آن این‌که دوستی باکفار و دشمنان خدا ممنوع است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿و أنا أعلم بما أخفیتم و ما أعلنتم﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿تسرّون إلیهم بالمودة و أنا أعلم بما أخفیتم﴾ متضمن عتاب و توبیخ است.

۳ـ ﴿ربنا علیك توکلنا و إلیك أنبنا و إلیك المصیر﴾ به منظور افاده‌ی حصر چیزی را مقدم داشته است که می‌بایست در آخر بیاید. در اصل می‌بایست می‌گفت: «توکلنا علیك و أنبنا إلیك».

۱ـ البحر ۲۵۹/۸.

۲ـ مختصر ۴۹۰/۳.

۳ـ در تفسیر این آیه راجح همین است و خلاصه‌ی قول ابن‌عباس و قتاده و حسن نیز همان است که ذکر شد. و مجاهد گفته است: یعنی آنها از نعمت‌های آخرت نومید شدند، همان‌طور که کفار در قبر از هر نعمتی نومیدند. نظر اول روشن‌تر است. والله اعلم.

۴ـ ﴿قدیر، غفور، رحیم﴾ و ﴿علیم، حکیم﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۵ـ ﴿لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم﴾ که به دنبال آن آیه‌ی ﴿إنما ینهاکم الله...﴾ آمده است، متضمن طباق سلب است.

۶ـ ﴿الله أعلم بإیمانهن﴾ جمله‌ی معترضه آمده است تا نشان دهد انسان ظاهر را می‌بیند اما خدا ظاهر و باطن را می‌بیند.

۷ـ ﴿لاهن حل لهم و لاهم یحلون لهن﴾ متضمن عکس و تبدیل است.

۸ـ ﴿و لایأتین ببهتان یفترینه بین أیدیهن و أرجلهن﴾ شامل کنایه‌ی لطیف است.

۹ـ ﴿قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من أصحاب القبور﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی صف یکی از سوره‌های مدنی است که به احکام می‌پردازد. این سوره درباره‌ی «قتال» و جهاد با دشمنان خدا، فداکاری در راه خدا، تقویت دین او و بالا بردن دین اسلام و تجارت سودآوری که سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد، بحث می‌کند. اما محوری که سوره پیرامون آن دور می‌زند عبارت است از: «**قتال**» و از این رو به سوره‌ی صف موسوم است.

* سوره ـ بعد از تسبیح و تمجید خدا ـ به برحذر داشتن مؤمنان از خلاف وعده کردن و عدم وفا به تعهدات می‌پردازد: ﴿**سبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض و هو العزیز الحکیم * یا أیها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون**﴾؟

* آنگاه سوره از شجاعت و بی‌باکی مؤمن در جنگ با دشمنان خدا بحث کرده است؛ زیرا مؤمن به خاطر هدفی شریف و والا می‌جنگد و مشعل نور حق را برمی‌افروزد، و هدفش اعتلای دین خدا می‌باشد: ﴿**إن الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کأنهم بنیان مرصوص**﴾.

* و بعد از آن موضع‌گیری یهود را در مقابل دعوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام مورد بحث و بررسی قرار داده و اذیت و آزاری را یادآور شده است که این دو بزرگوار در راه خدا متحمل شدند، و بدین‌وسیله پیامبر ﷺ را در قبال آزار و اذیت کفار مکه، تسلی و دلداری داده است: ﴿**و إذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی...**﴾.

* خداوند متعال در این سوره در مورد روش و سنت خدا در خصوص نصرت و

یاری دین، و پیامبران و اولیایش داد سخن داده است و عزم و تلاش مشرکین را در مورد ستیز با دین خدا به فردی تشبیه کرده است که می‌خواهد با دهان ناچیز خود نور آفتاب را خاموش کند: ﴿یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم، و الله متم نوره ولو کره الکافرون﴾.

* سوره‌ی شریف مؤمنان را به تجارتی سودآور فرا خوانده، و آنان را بر جهاد در راه خدا تشویق و تحریک نموده که نفس و نفیس را در آن مصرف کنند، تا به سعادت عظیم و دائمی و جاودان آخرت و نصرت دنیای زودگذر نایل آیند. قرآن آنان را با اسلوب ترغیب و تشویق مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: ﴿یا أیها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب ألیم* تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله﴾.

* و سوره با دعوت اهل ایمان به نصرت دین رحمان، خاتمه یافته است. خداوند متعال آنان را فرا خوانده است که مانند حواریون باشند، همان‌هایی که عیسی آنها را به یاری دین خدا فرا خواند و دعوتش را اجابت کردند، و حق و پیامبر را یاری دادند: ﴿یا أیها الذین آمنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من أنصاری إلی الله قال الحواریون نحن أنصارالله...﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَاتَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتاً عِندَ ٱللهِ أَن تَقُولُوا مَا لَاتَفْعَلُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ ٱللهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَد تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ ٱللهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ ٱللهُ قُلُوبَهُمْ وَ ٱللهُ لَايَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾ وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللهِ إِلَيْكُم

مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۶﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۷﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۸﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۹﴾



معنی لغات: ﴿سبح﴾ پاک و منزه است از هر ناشایستی. ﴿العزیز﴾ غالبی که مغلوب نمی‌شود. ﴿الحکیم﴾ هر کار را به موقع و هر چیز را در جای مناسبش قرار می‌دهد و به مقتضای حکمت عمل می‌کند. ﴿مقتا﴾ بغض و کین شدید.[۱] ﴿المرصوص﴾ به هم چسبیده و مستحکم. ﴿زاغوا﴾ از هدایت و حق منحرف گشتند. ﴿البینات﴾ معجزات آشکار.

سبب نزول: روایت شده است که مسلمانان می‌گفتند: اگر می‌دانستیم خدا کدام عمل را بیشتر دوست دارد، مال و جان خود را در آن صرف می‌کردیم. وقتی خدا جهاد را فرض کرد، بعضی از آنها ناخشنود شدند، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون کبر مقتا عندالله أن تقولوا مالا تفعلون﴾ را نازل کرد.[۲]

تفسیر: ﴿سبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ تمام موجودات آسمان‌ها و زمین از قبیل فرشته و انسان و نبات و جماد، عموما ذات خدا را تنزیه و تقدیس و تمجید می‌کنند: ﴿و إن من شیء إلا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم﴾. امام فخر گفته است: یعنی جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به پروردگاری و یگانگی و دیگر

۱ـ کشاف ۳۱۴/۴.

۲ـ ابوسعود ۱۵۹/۵.

صفات حمیده و پسندیده‌اش گواهی می‌دهند.[1] ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ همو در ملک خود مقتدر و در صنعش حکیم است، و هیچ چیز را جز به مقتضای حکمت انجام نمی‌دهد. ﴿یا أیها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون﴾ ای آنان که خدا و پیامبرش را تصدیق کرده‌اید! چرا چیزی را به زبان می‌آورید و آن را عملی نمی‌کنید؟ و برای چه می‌گویید: خیر و معروف را انجام می‌دهیم، وانگهی آن را انجام نمی‌دهید؟ استفهام برای انکار و توبیخ است. ابن‌کثیر گفته است: این اعتراض بر فردی وارد است که چیزی را وعده می‌دهد، یا چیزی را می‌گوید اما به آن وفا و عمل نمی‌کند. و در صحیحین آمده است: نشان منافق سه چیز است: وقتی وعده بدهد، خلاف وعده می‌کند، وقتی سخن بگوید، دروغ می‌گوید و وقتی به او امانت داده شود، در آن خیانت کند.[2] سپس بر این اعتراض تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿کبر مقتا عند الله﴾ این عملتان در نزد خدا بسی مبغوض و زشت است: ﴿أن تقولوا ما لاتفعلون﴾ این‌که چیزی بر زبان آورید اما بعدا آن را انجام ندهید. یا وعده‌ی چیزی بدهید، اما به آن وفا نکنید. ابن‌عباس گفته است: قبل از این‌که جهاد فرض شود افرادی بودند که می‌گفتند: ای کاش! خدا ما را مطلع می‌کرد که چه عملی را بیشتر دوست دارد تا ما آن را انجام دهیم، آنگاه خدا به پیامبرﷺ خبر داد که محبوب‌ترین عمل در نزد خدا عبارت است از ایمان خالص و جهاد و ستیز با عاصیان که با ایمان مخالفت کرده و به آن اعتراف نمی‌کنند. اما همین که آیه‌ی جهاد نازل شد، بعضی از مؤمنان از آن ناخرسند شدند و بر آنان گران آمد، آنگاه آیه نازل شد.[3] وعده‌ای نیز می‌گویند: مفاد آیه این است که انسان برادر دینی خود را به معروف امر کند و خود به آن عمل نکند، و او را از منکر نهی کند و خود از آن دوری نجوید، مانند:

۱ـ تفسیر کبیر ۳۱۰/۲۹.
۲ـ مختصر ۴۹۱/۳.
۳ـ مختصر ۴۹۲/۳. طبری نیز این قول را پذیرفته است.

﴿أتأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسكم﴾. بعد از آن خدا فضیلت جهاد در راه خدا را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إن الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا﴾ خدا جنگجویانی را دوست دارد که در میدان جهاد صف کشیده و در موقع رویارویی با دشمن در جای خود استوار و ثابت می‌ایستند. ﴿کأنهم بنیان مرصوص﴾ آنان در ثابت قدمی و استواری در میدان جنگ انگار ساختمان و بنایی مستحکم و فولادین می‌باشند. قرطبی گفته است معنی آیه چنین است: خدا انسانی را دوست دارد که در جهاد در راه خدا ثابت و استوار باشد و مانند کوه در جای خود محکم بایستد، بدین ترتیب خدا به مؤمنان می‌آموزد که در موقع جنگ با دشمن چگونه باید باشند.[1] بعد از این‌که خداوند متعال قضیه‌ی جهاد را یادآور شد، توضیح داده که موسی ﷺ به یگانگی خدا امر کرد و در راه او جهاد کرد و به همین سبب با اذیت و آزار روبرو شد: ﴿و إذ قال موسی لقومه لم تؤذوننی﴾ ای محمد! قصه‌ی بنده و کلیم خدا، «موسی بن عمران» را به یاد بیاور آنگاه که به قوم خود، بنی‌اسرائیل گفت: چرا کاری می‌کنید که موجب آزار من می‌شود؟[2] ﴿و قد تعلمون أنی رسول الله إلیکم﴾ در حالی که با مشاهده‌ی معجزات درخشان، به طور قطع می‌دانید که من پیامبر خدا می‌باشم و برای هدایت شما مبعوث شده‌ام؟ و از صدق رسالتی که آورده‌ام باخبرید؟ بدین‌وسیله پیامبر را در مورد اذیت و آزاری که از کفار مکه دیده است تسلی و دلداری می‌دهد. ﴿فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم﴾ وقتی از حق روگردان و منحرف شدند، خدا قلوب آنان را از هدایت منحرف کرد. ﴿و الله لایهدی القوم الفاسقین﴾ و خدا

۱ـ قرطبی ۸۲/۱۸.

۲ـ قرطبی گفته است: یک بار به او می‌گفتند که بیضه‌هایت باد کرده است و یک بار زنی را تحریک کردند که بگوید: موسی به من تجاوز کرده است. آنها همچنین به قصد آزار موسی می‌گفتند: برای ما نیز خدایانی قرار بده همچنان که آنان خدایانی دارند. آنها همچنین به منظور اذیت نمودن موسی می‌گفتند: تو و خدایت بروید جنگ کنید، و ما در اینجا می‌نشینیم.

فردی را که از دایره‌ی طاعت او خارج شده باشد، به خیر و هدایت راهنمایی نمی‌کند. رازی گفته است: این بیان اهمیت زشتی آزار پیامبران را نمایان می‌سازد واین‌که عاملان چنین کاری به کفر و انحراف دچار شده و از حق و هدایت منحرف می‌شوند.[۱] بعد از آن قصه‌ی حضرت عیسی علیه السلام را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و إذ قال عیسی بن مریم یا بنی إسرائیل إنی رسول الله إلیکم﴾ ای محمد! این قصه را نیز برای قومت بازگو کن، آنگاه که عیسی به قوم بنی‌اسرائیل گفت: همان‌گونه که خدا در تورات گفته است من پیامبر خدا و برای هدایت شما مبعوث شده‌ام. قرطبی گفته است: مانند موسی نگفت «یا قوم»؛ چون عیسی با آنها نسبتی نداشت، تا قوم او باشند؛ چون از آنها پدر نداشت. ﴿مصدقا لما بین یدیّ من التوراة﴾ احکام تورات که قبل از من بوده است و نیز تمام کتاب‌های خدا و پیامبرانش را تصدیق دارم، و چیزی مخالف تورات نیاورده‌ام تا از من بگریزید و متنفر شوید. ﴿و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد﴾ و آمدن پیامبری به نام احمد بعد از خودم را به شما مژده می‌دهم. آلوسی گفته است: همان‌طور که حسان گفته است، این نام شریف، اسم پیامبر ما می‌باشد:

صـلّی الله و مـن یـحف بـعرشه   و الطیبون علی المبارك احمد[۲]

«درود خدا و آنان که پیرامون عرشش حلقه زده‌اند و درود تمام نیکان بر «احمد» باد!».

در حدیث آمده است: «من پنج اسم دارم: من محمد و احمدم، من حاشرم؛ چرا که انسان‌ها در زیر پایم حشر می‌شوند، من «ماحی» هستم که خدا کفر را به وسیله‌ی من محو می‌کند و من «عاقب» هستم. عاقب یعنی بعد از آن دیگر پیامبری نمی‌آید».[۳] روایت است که یاران رسول‌الله گفتند: درباره‌ی خودت به ما بگو! فرمود: دعوت من،

۱ـ تفسیر کبیر ۳۱۳/۲۹.   ۲ـ آلوسی ۸۶/۲۸.

۳ـ اخراج از مسلم و بخاری.

دعوت پدرم، ابراهیم است و مژده و بشارت عیسی را با خود دارم. و وقتی مادرم حامله بود، در خواب دیده بود که نوری از بدن او خارج گشته که تمام کاخ‌های شام را روشن کرده است.[۱] ﴿فلما جاءهم بالبینات﴾ وقتی عیسی معجزات آشکار از قبیل زنده کردن مرده و شفا دادن کوژ مادرزاد و شفا دادن بیماری برص و دیگر معجزات دال بر صدق ادعای رسالت را به آنها ارائه داد،[۲] ﴿قالوا هذا سحر مبین﴾ درباره‌ی حضرت عیسی گفتند: او ساحر است و سحر روشن را آورده است. آنان معجزاتی را که حضرت عیسی ارائه داد، سحر می‌نامیدند. مفسران گفته‌اند: تمام پیامبران مژده‌ی آمدن پیامبر ما، حضرت محمد ﷺ را به قوم خود داده‌اند. و از این جهت در اینجا عیسی را به تنهایی ذکر کرده است که آخرین پیامبر قبل از حضرت محمد است، پس خدا بیان فرموده است که مژده‌ی آمدن حضرت محمد ﷺ شامل تمام پیامبران است و یکی بعد از دیگری مژده‌ی آمدنش را داده‌اند، تا نوبت به حضرت عیسی، آخرین پیامبر بنی‌اسرائیل رسید. ﴿و من أظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی إلی الإسلام﴾ استفهامی است متضمن معنی نفی. یعنی چه کسی ظالم‌تر از آن است که خدا به وسیله‌ی پیامبرش او را به دین اسلام می‌خواند آنگاه به جای اجابت دعوتش به خدا دروغ نسبت می‌دهد و پیامبرش را ساحر می‌خواند و آیات نازل شده را سحر می‌نامد؟ ﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾ خدا آدم تبهکار و ستمگر را به رستگاری و هدایت ارشاد نمی‌کند. ﴿یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم﴾ مشرکان می‌خواهند دین و شریعت منیر خدا را با دهان خود خاموش کنند. فخر رازی گفته است: در مورد خاموش کردن نور خدا، خدا آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و در رابطه با باطل کردن اسلام و متصف کردن قرآن به سحر، حال

۱- سیره‌ی ابن اسحاق. ابن‌کثیر گفته است: اسناد آن جید است.

۲- ظاهراً ضمیر به «عیسی» برمی‌گردد؛ زیرا از او بحث می‌شود. عده‌ای نیز می‌گویند: ضمیر به «احمد» عاید است که مژده‌ی آمدنش را به آنها داده شده بود. بیضاوی و آلوسی و صاحب البحر نظر اول را پذیرفته‌اند که روشن‌تر است.

آنها را به فردی تشبیه کرده است که به قصد خاموش کردن آفتاب آن را فوت می‌کند. که متضمن تمسخر و استهزا می‌باشد.[۱] ﴿و الله متم نوره﴾ و خدا دین خود را یاری داده و آن را در اکناف عالم منتشر می‌کند و آن را بر دیگر ادیان تفوق و برتری می‌بخشد. در حدیث آمده است: «خدا زمین را برایم جمع کرد تا مشرق و مغرب آن را دیدم و ملک و تسلط امت من به تمام آنچه که دیدم خواهد رسید.[۲] منظور این است که این دین در مشرق و مغرب زمین گسترش یافته و منتشر می‌شود. ﴿ولو کره الکافرون﴾ هر چند که کافران تبهکار از آن ناخرسند باشند. خدا علی‌رغم ناخشنودی کافران این دین را معزز خواهد کرد. در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است: کافران مکه به خاطر این‌که در شرک و گمراهی فرو رفته بودند از این دین متنفر بودند، پس مناسب چنین بود که به وسیله‌ی تقویت و پشتیبانی از حق آنان را خوار و ذلیل گرداند. منظور این نیست که هیچ کافری باقی نماند و همه این دین را قبول کنند، بلکه منظور این است که پیروان این دین از لحاظ استدلال و زبان و شمشیر تا آخر زمان، بر پیروان دیگر ادیان تفوق و غلبه دارند.[۳] ﴿هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق﴾ خدای عزوجل با قدرت و حکمت خود پیامبرش، حضرت محمد ﷺ را با قرآن روشن و درخشان و دین قاطع و پرفروغ مبعوث نمود. ﴿لیظهره علی الذین کله﴾ تا آن را بر دیگر ادیان چیره کند و برتری دهد، اعم از یهودی و نصرانی و غیره ﴿ولو کره المشرکون﴾ هر چند که دشمنان خدا و مشرکین از آن ناخرسند باشند. ابوسعود گفته است: خدا با اعزاز دین اسلام وعده‌ی خود را تحقق بخشید، به طوری که تمام ادیان را مقهور و مغلوب دین اسلام کرد.[۴]

۱ـ تفسیر کبیر ۲۹/۳۱۴.

۲ـ قسمتی از حدیثی بلند است. «زوی الأرض» یعنی خدا زمین را جمع کرد به گونه‌ای که پیامبر ﷺ همه‌ی آن را دید.

۳ـ شیخ زاده ۳/۴۹۰. ۴ـ ابوسعود ۵/۱۶۱.

❊ ❊ ❊

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۱۰﴾ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾ وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللهِ فَآمَنَت طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَت طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿۱۴﴾﴾

❊ ❊ ❊

مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این‌که خداوند سبحان یادآور شد که مشرکان می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند، به مؤمنان دستور داد به ستیز و جهاد با دشمنان دین برخیزند، و آنان را فرا خواند تا در جهاد در راه خدا جان و مال خود را فدا کنند. و برای آنان بیان نمود که تجارت سودآور همان است و بس.

معنی لغات: ﴿تنجیکم﴾ شما را نجات می‌دهد. ﴿الحواریون﴾ برگزیده‌گان و پیروان ویژه‌ی حضرت عیسی ﷺ که او را یاری دادند. ﴿أیدنا﴾ تقویت و تایید کردیم. ﴿ظاهرین﴾ با دلیل و برهان پیروز شدند.

سبب نزول: آورده‌اند که بعضی از یاران گفتند: یا رسول‌الله! مشتاقیم بدانیم کدام تجارت در نزد خدا محبوب‌تر است که بدان بپردازیم، آنگاه آیه‌ی ﴿**یا أیها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب ألیم**﴾ نازل شد.[۱]

۱ـ قرطبی ۱۸/۸۷.

تفسیر: ﴿یا أیها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة﴾ ای آنان که خدا و پیامبر را تصدیق کرده و به پروردگار خود ایمان درست و بدون شک آورده‌اید! آیا می‌خواهید شما را به تجارتی سودمند و گرانقدر راهنمایی کنم؟ استفهام برای تشویق است. ﴿تنجیکم من عذاب ألیم﴾ تجارتی که شما را از عذابی دردناک نجات بدهد. آنگاه آن تجارت را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿تؤمنون بالله و رسوله﴾ به خدای توانا و پیامبرش ایمان صادق و بدون شک و شبه و نفاق داشته باشید. ﴿و تجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم﴾ و به منظور اعتلای دین خدا با مال و جان با دشمنان دین جهاد کنید. مفسران گفته‌اند: ایمان و جهاد در راه خدا را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله‌ی چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هرکس به خدا ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می‌کند. از این رو پاداش و نجات از عذاب به تجارت تشبیه شده است، همان‌گونه که خداوند سبحان در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة﴾ امام فخر گفته است: جهاد سه نوع است: ۱ـ جهاد با نفس؛ یعنی مغلوب کردن نفس و منع آن از لذات و هوس‌ها. ۲ـ جهاد با دشمنان خدا به منظور نصرت دین. ۳ـ جهاد در بین خود و خلق؛ یعنی چشم طمع از آنان بُبرد و نسبت به آنان مشفق و مهربان باشد.[1] ﴿ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون﴾ اگر دارای فهم و درک هستید ایمان و جهاد در راه خدا که من دستور آن را به شما داده‌ام برایتان از تمام آنچه در این حیات هست بهتر است. ﴿یغفرلکم ذنوبکم﴾ این جواب جمله‌ی خبری ﴿تؤمنون بالله و رسوله﴾ می‌باشد؛ چون متضمن معنی امر است. یعنی به خدا ایمان بیاورید و در راهش جهاد کنید، وقتی چنان کردید گناهان شما را می‌بخشاید؛ یعنی

۱ـ تفسیر کبیر ۳۱٦/۲۹.

گناهانتان را مستور می‌دارد و به فضل و کرم خود آنها محو می‌کند. ﴿و یدخلکم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ و شما را وارد باغ‌هایی می‌کند که در پای قصرهایش رودهای بهشتی جاری است، ﴿و مساکن طیبة فی جنات عدن﴾ و شما را در قصرهای مرتفع و در باغ‌های جاویدانی، جا می‌دهد. ﴿ذلك الفوز العظیم﴾ این پاداش کامیابی بس بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست، و سعادتی است بزرگ و همیشگی که والاتر از آن سعادتی نیست. ﴿و أخری تحبونها﴾ و با اعطای نعمتی دیگر که آن را دوست دارید، بر شما منت می‌نهد، و آن عبارت است از: ﴿نصر من الله و فتح قریب﴾ به زودی شما را بر دشمنانتان غالب و پیروز می‌کند و مکه را برایتان می‌گشاید. ابن‌عباس گفته است: منظور فتح فارس و روم است. ﴿و بشر المؤمنین﴾ ای محمد! مژده‌ی این فضل و کرم درخشان را به مؤمنان بده. در البحر آمده است: بعد از این‌که ثواب و پاداشی را یاد آور شد که در آخرت به آنان داده می‌شود، مطالبی را ذکر کرد که در این دنیا آنها را شاد و مسرور می‌گرداند، که عبارت است از سرزمین‌هایی که خدا آن را به روی آنان می‌گشاید.[1] خیر و برکتی که در این دنیا نصیب آنان شد تا زمان برخورداری از نعمت‌های اخروی ادامه خواهد یافت. ﴿یا أیها الذین آمنوا کونوا أنصار الله﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دین خدا را یاری دهید و مشعلش را برافروخته بدارید. ﴿کما قال عیسی بن مریم للحواریین﴾ همان‌طور که عیسی بن مریم از حواریون خواست دین خدا را یاری دهند و آنها آن را یاری دادند. ﴿من أنصاری إلی الله﴾ گفت: چه کسی مرا یاری می‌دهد و کمک می‌کند تا دعوت خدا را تبلیغ نمایم و دینش را یاری دهم؟ ﴿قال الحواریون نحن انصار الله﴾ پیروان عیسی که مؤمنان صادق و خالص بودند، گفتند: ما یاوران دین خدا هستیم. بیضاوی گفته است: حواریون عبارتند از برگزیدگان عیسی و اولین افرادی بودند که به او

۱ـ البحر ۸/ ۲٦۳.

ایمان آوردند. از حور به معنی سفیدی است. و تعدادشان دوازده نفر بود.[۱] و رازی گفته است: تشبیه در آیه بر معنی حمل می‌شود؛ یعنی شما مانند حواریون یاوران خدا باشید.[۲] ﴿فآمنت طائفة من بنی‌إسرائیل و کفرت طائفة﴾ بنی‌اسرائیل دو دسته شدند: جماعتی به حضرت عیسی ایمان آوردند و او را تصدیق کردند و دسته‌ای دیگر رسالت حضرت عیسی را تکذیب نمودند. ﴿فأیدنا الذین آمنوا علی عدوهم﴾ مؤمنان را در مقابل دشمنان کافرشان، تقویت کردیم و یاری دادیم. ﴿فأصبحوا ظاهرین﴾ پس بر آنان غالب آمدند. ابن‌کثیر گفته‌است: بعد از این‌که حضرت عیسی علیه السلام پیام پروردگار خود را تبلیغ کرد، جمعی از بنی‌اسرائیل به رسالتش ایمان آورده و هدایت شدند و گروهی گمراه گشته و نبوت او را انکار کردند. و به او و مادرش تهمت بزرگ زدند و اینها عبارت بودند از یهود، نفرین خدا بر آنان باد! و گروهی از پیروانش در مورد او مبالغه و افراط کردند، تا جایی که او را بالاتر از مقام نبوت قرار دادند که خدا به او عطا کرده بود. و در مورد او به صورت دسته و فرقه‌ها درآمدند، بعضی از آنان گمان کردند که پسر خدا می‌باشد، و بعضی گفتند: او سومین سه‌گانه است؛ یعنی پدر، پسر و روح القدوس. و بعضی گفتند: او خدا می‌باشد ـ خدا بالاتر از آن است ـ پس خدا مؤمنان را بر سایر فرقه‌های نصاری که مخالف و دشمنشان بودند، چیره کرد.[۳]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿لم تقولون مالا تفعلون﴾ شامل اسلوب توبیخ است.

۲ـ ﴿کبر مقتا عندالله أن تقولوا ما لاتفعلون﴾ متضمن اطناب است. و در بین ﴿تقولوا... و تفعلوا﴾ طباق مقرر است.

۳ـ ﴿کأنهم بنیان مرصوص﴾ شامل تشبیه مرسل مفصل است.

۱ـ بیضاوی ۴۹۲/۳.
۲ـ تفسیر کبیر ۳۱۹/۲۹.
۳ـ مختصر ۴۹۵/۳.

۴ـ ﴿یریدون لیطفئوا نورالله﴾ متضمن استعاره‌ی لطیف است.

۵ـ ﴿هل أدلکم علی تجارة﴾ استفهام برای ترغیب و تشویق است.

۶ـ ﴿فآمنت طائفة... و کفرت طائفة﴾ متضمن طباق است.

۷ـ ﴿و الله لایهدی القوم الفاسقین﴾، ﴿قالوا هذا سحر مبین﴾ و ﴿ بشّر المؤمنین﴾ دارای سجع زیبا می‌باشند.

یادآوری: از این رو داستان حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام در این سوره با هم آمده‌اند که هر دو از پیامبران بزرگ و اولوالعزم بنی‌اسرائیل می‌باشند و خدا در کتاب خود ذکر خیر و نیکوی آنها را آورده و از آنان تمجید و ستایش کرده است.



پیش درآمد سوره

* این سوره در مدینه نازل شده است و جنبه‌ی تشریع را مورد بررسی قرار می‌دهد. محور سوره عبارت است از احکام «نماز جمعه» که خدا آن را بر مؤمنان فرض کرده است.

* سوره بعثت خاتم پیامبران، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ را مورد بررسی قرار داده، و توضیح داده است که بعثت رسول اکرم رحمتی است که از جانب خدا به وسیله‌ی او عرب را از تاریکی شرک و گمراهی نجات داد، و به وسیله‌ی او به انسانیت و بشریت فضل و کرم عطا کرد؛ چون بشریت مدت‌ها در تاریکی دست و پا می‌زد و رسالت حضرت محمد برای امراض بشریت سرگردان مرهم و داروی شفابخش بود.

* بعد از آن موضوع یهود و انحراف آنها از شریعت خدا را مورد بحث قرار داده است. آنها مکلف بودند به احکام تورات عمل کنند اما از آن رو برتافتند و آن را پشت گوش نهادند. سوره آنها را به الاغی تشبیه کرده است که باری بزرگ از کتب پرسود را به دوش دارد، اما جز سنگینی و خستگی چیزی از آن عایدش نمی‌شود، که این نهایت شقاوت و بدبختی است.

* بعد از آن به بحث درباره‌ی احکام «نماز جمعه» پرداخته است و مؤمنان را فرا می‌خواند که به شتاب به سوی اقامه‌ی نماز جمعه رهسپار شوند. و در موقع اذان و ندای نماز جمعه، معامله و خرید و فروش را بر آنان حرام کرده است و مؤمنان را از غافل شدن از نماز به وسیله‌ی مشغول گشتن به تجارت و لهو، برحذر داشته است. در خاتمه مؤمنان را برحذر داشته است که مانند منافقان به تجارت مشغول شده و نماز را فراموش کنند و یا با سستی و سنگینی نماز را اقامه کنند.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْمَلِكِ ٱلْقُدُّوسِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣﴾ ذٰلِكَ فَضْلُ ٱللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ ٱللهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُوا ٱلتَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ ٱللهِ وَ ٱللهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُا ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾ قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللهِ وَ ذَرُوا ٱلْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُوا مِن فَضْلِ ٱللهِ وَ ٱذْكُرُوا ٱللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً ٱنفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِماً قُلْ مَا عِندَ ٱللهِ خَيْرٌ مِنَ ٱللَّهْوِ وَ مِنَ ٱلتِّجَارَةِ وَ ٱللهُ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ ﴿١١﴾﴾



معنی لغات: ﴿الأميين﴾ یعنی اعراب هم‌عصر پیامبر ﷺ که اغلب ناخوانده و بی‌سواد بودند. ﴿يزكيهم﴾ آنان را از چرک شرک پاکیزه می‌کند. ﴿أسفارا﴾ کتاب‌های قطور و بزرگ. ﴿هادوا﴾ به دین یهود در آمدند. ﴿انفضّوا﴾ متفرق گشتند.

سبب نزول: از جابر روایت شده است: «در حالی که پیامبر ﷺ در روز جمعه خطبه می‌خواند، کاروانی از مدینه آمد، یاران پیامبر ﷺ به سویش شتافتند و جز دوازده نفر که من و ابوعمر در بین آنها بودیم، کسی باقی نماند. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿و إذ رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها و تركوك قائما...﴾ را نازل کرد».[1]

تفسیر: ﴿يسبح لله ما في السموات و ما في الأرض﴾ تمام موجودات عالم هستی اعم از انسان و حیوان و نبات و جماد، عموماً ذات خدا را از هر نقصی تنزیه کرده و او را تمجید و تقدیس می‌کنند. صیغه‌ی مضارع ﴿يسبح﴾ برای تجدید و استمرار آمده است. پس تسبیحی است دائمی و همیشگی. ﴿الملك﴾ همو خدایی است که مالک همه چیز است و در مخلوق خود هر طور که بخواهد تصرف می‌کند. ﴿القدوس﴾ مقدس و منزه است از هر نقصی، و متصف است به تمام صفات کمال. ﴿العزيز الحكيم﴾ در ملک خود مقتدر و در صنعش حکیم است. ﴿هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم﴾ او خدایی است که در بین اعراب بی‌سواد پیامبری از خود آنان مبعوث کرد که مانند آنان بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. مفسران گفته‌اند: از این رو عرب به «امیین» موسوم شدند که خواندن و نوشتن بلد نبودند. همان‌طور که پیامبر ﷺ فرمود: «ما ملتی بی‌سواد هستیم، و نوشتن و حساب و کتاب را نمی‌دانیم».[2] حکمت در ذکر «امیین عرب» ـ در حالی که پیامبر برای هدایت تمام بشریت مبعوث شده است ـ این است، که شرافت و احترام عرب را بیان می‌کند؛ زیرا حضرت محمد ﷺ به آنها منسوب است. و برای شرف و افتخار عرب همین بس است. ﴿يتلوا عليهم آياته﴾ آیات قرآن را بر آنان می‌خواند. ﴿و يزكيهم﴾ و آنان را از آلودگی کفر و گناه پاکیزه می‌کند. ابن‌عباس گفته است:

۱ـ اخراج از بخاری و مسلم، و روح‌المعانی ۱۸/ ۱۰۴.

۲ـ اخراج از بخاری و مسلم.

یعنی به وسیله‌ی ایمان قلب آنها را پاکیزه می‌کند.[۱] ﴿و یعلمهم الکتاب و الحکمة﴾ و آیات متعالی خدا و سنت پاک و مطهر خود را به آنها یاد می‌دهد، ﴿و إن کانوا من قبل لفی ضلال مبین﴾ در صورتی که قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ آنها در گمراهی آشکار فرو رفته و از راه و روش صراط مستقیم منحرف بودند. ابن‌کثیر گفته است: خدا حضرت محمد را زمانی مبعوث کرد که مدتی از بعثت پیامبران پیشین سپری و راه و طریقه‌ی آنان محو و نابود شده بود، و نیازی شدید به بعثت پیامبر احساس می‌شد. اعراب به دین ابراهیم خلیل متمسک بودند، اما آن را تغییر داده و دین یکتاپرستی را به شرک، و یقین را به شک تبدیل نموده بودند، و بدعت‌هایی را دایر کرده بودند که خدا اجازه‌ی آن را نداده بود. اهل کتاب نیز چنان بودند، کتاب‌های خود را تغییر داده و آنها را تحریف کرده بودند. در چنین اوضاعی خدا حضرت محمد ﷺ را با شریعتی عظیم، فراگیر و کامل مبعوث کرد. شریعتی که متضمن هدایت و بیان تمام مایحتاج انسان بود، و امور مربوط به معاش و معاد آنها را بیان کرده. خدا تمام اوصاف حمیده را در وجود حضرت محمد ﷺ جمع کرد و آنچه را که به هیچ‌کس از اولین و آخرین عطا نکرده بود، به او عطا کرد.[۲] ﴿و آخرین منهم لما یلحقوا بهم﴾ و حضرت محمد ﷺ را برای هدایت اقوامی دیگر مبعوث نموده است که هنوز به اینها نپیوسته‌اند و بعد از آنها خواهند آمد. آنها عبارتند از تمام اقوام و افرادی که تا روز قیامت به دین اسلام در می‌آیند. صاوی گفته است: معنی آیه چنین است: خدا حضرت محمد را برای هدایت مؤمنان معاصر او و مؤمنان آینده مبعوث کرده است، پس رسالتش به افراد و اقوام موجود در آن اختصاص ندارد، بلکه رسالتش عام است و شامل آنها و غیر آنها تا روز قیامت می‌شود.[۳] در حدیث از

۱ـ قرطبی ۱۸/۹۲.
۲ـ مختصر ۳/۴۹۷.
۳ـ صاوی ۴/۲۰۴.

ابوهریره آمده است که گفته: در خدمت پیامبرﷺ نشسته بودیم که سوره‌ی جمعه بر او نازل شد: ﴿و آخرین منهم لما یلحقوا بهم﴾، پرسیدند: آنها چه کسانی می‌باشند یا رسول الله؟! در بین ما سلمان فارسی قرار داشت و پیامبرﷺ دستش را روی شانه‌ی سلمان گذاشت و فرمود: «اگر ایمان در کهکشان‌ها باشد افرادی از آنها به آن نایل می‌آیند.[۱] مجاهد در تفسیر آیه گفته است: آنها قوم عجم یعنی تمام اقوام غیر عرب هستند که نبوت حضرت محمدﷺ را پذیرفته‌اند.[۲] ﴿و هو العزیز الحکیم﴾ و او در ملک خود مقتدر و در صنعش حکیم است. ﴿ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء﴾ شرفی که سرور بشریت بدان نایل آمد و آن این‌که برای هدایت تمام بشریت مبعوث شد، و شرفی که عرب بدان نایل آمدندو آن این‌که قرآن به زبان آنها نازل شد و آخرین پیامبر از میان آنها برخاست، همه‌ی اینها فضل و کرم خدا می‌باشند و آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد عطا مـی‌کند. ﴿والله ذوالفضل العظیم﴾ همو در دنیا و آخرت نسبت به تمام بندگانش دارای فـضل و کرمی بسیار وسیع است. بعد از آن به ذم یهود می‌پردازد، یهودی که خدا با نزول تورات بر آنان، فضل و کرم خود را به آنها عطا کرد، اما آنها از آن سود برنگرفتند و آن را اجرا نکردند. خدا آنها را به الاغی تشبیه می‌کند که باری سنگین از کتاب‌های بزرگ را حمل می‌کند و فرمود: ﴿مثل الذین حملوا التوراة﴾ مثال یهود که تورات بـه آنـها عـطا شد و مکلف شدند به آن عمل کنند. ﴿ثم لم یحملوها﴾ اما به آن عمل نکردند و از هدایت و نور آن مستفیذ نگشتند، ﴿کمثل الحمار یحمل أسفارا﴾ همانند الاغی است که کتاب‌هایی را بر پشت خود حمل می‌کند اما جز سنگینی و خستگی چیزی به آن نمی‌رسد. قرطبی گفته است: چون آنان تورات را در اختیار داشتند و بدان عمل نکردند، خدا آنها را بـه الاغ تشبیه کرد که کتاب‌های سنگین و قطوری را حمل می‌کند و از سنگینیِ بار، فـایده‌ای

۱ـ اخراج از شیخان و لفظ از مسلم است.

۲ـ مختصر ۴۹۸/۳.

عایدش نمی‌شود؛ یعنی از حمل آن خسته می‌شود و از محتوای آن بهره‌ای نمی‌برد.[۱] در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است: خدای متعال یهود را ذم و سرزنش کرده است که تورات را می‌خواندند و به محتوای آن عالم بودند و می‌دانستند در آن آیاتی دال بر درستی پیامبری حضرت محمد ﷺ و وجوب ایمان به او آمده است، اما از آن بهره نگرفتند تا از شقاوت دو جهان نجات یابند. خدا آنان را به الاغی تشبیه کرده است که کتاب‌های دانش و حکمت بر دوش دارد و از آن فایده نمی‌برند. وجه مشابهت این است که هر دو از نفع و سودی محروم و بی‌بهره‌اند که می‌بایست از آن بهره‌مند شوند.[۲] ﴿بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله﴾ چه زشت است مثلی که برای یهود آورده‌ایم! قومی که آیات خدا و نبوت محمد را تکذیب کردند.[۳] ﴿و الله لایهدی القوم الظالمین﴾ خدا انسان ستمکار و نافرمان را راهنمایی نمی‌کند. عطا گفته است: آنها عبارتند از افرادی که با تکذیب پیامبران به خود ظلم کردند.[۴] بعد از آن خدا یهود را در این ادعا که آنها دوستان و احباب خدا می‌باشند، تکذیب کرده و فرموند: ﴿قل یا أیها الذین هادوا﴾ به آنها که یهودی شده و به قوم یهود چسبیده‌اند، بگو: ﴿إن زعمتم أنکم أولیاء لله من دون الناس﴾ اگر آن‌طور که ادعا می‌کنید فقط شما دوستان واقعی خدا هستید، ﴿فتمنوا الموت إن کنتم صادقین﴾ اگر در این ادعا راستگو هستید، از خدا مرگ طلب کنید تا زودتر به منزلگاه کرامت که برای دوستانش آماده شده است، منتقل شوید. ابوسعود گفته است: یهود می‌گفتند: «ما فرزندان و عزیزان خدا هستیم» و مدعی بودند که منزلگاه آخرت و بهشت در نزد خدا به آنان اختصاص دارد. می‌گفتند: «جز یهود هیچ کس داخل

۱ـ قرطبی ۱۸/۹۵. ۲ـ شیخ زاده ۳/۴۹۴.

۳ـ می‌گویم: این آیه به صورت کنایه به ما، مسلمانان نیز گوش زد می‌کند که اگر احکام قرآن را اجرا نکنیم و به مقتضای آن عمل نکنیم، ما هم مشمول حکم یهود خواهیم بود.

۴ـ تفسیر کبیر ۲۹/۵.

بهشت نمی‌شود». آنگاه خدا به پیامبر دستور داد که برای تکذیب آنها به آنان بگوید: اگر چنان گمان و تصوری دارید، از خدا مرگ طلب کنید، تا از قرارگاه مصیبت و بلا به منزلگاه کرامت بروید؛ زیرا انسانی که یقین دارد که بهشتی است، دوست دارد از تیرگی و اندوه این دنیا وارهد و به آنجا برود.[1] خدای متعال آنان را رسوا نمود و دروغ آنها را برملا کرد. ﴿و لایتمنونه أبدا بما قدمت أیدیهم﴾ و به سبب کفر و معاصی و تکذیب حضرت محمد ﷺ هرگز مرگ را طلب نمی‌کنند. در حدیث آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد اگر آرزو می‌کردند، هیچ یهودی زنده نمی‌ماند و همه می‌مردند».[2] آلوسی گفته است: احدی از آنان مرگ را تمنا نکرد؛ چون به صداقت حضرت محمد ﷺ یقین داشتند و می‌دانستند اگر تمنا کنند فوراً می‌میرند. و این هم یکی از معجزات است. در سوره‌ی بقره این نفی به لفظ (لن) آمده است که بنا به قول مشهور از باب تفنن به شمار می‌آید.[3] ﴿و الله علیم بالظالمین﴾ و خدا به آنها و ظلم و معاصی صادره از آنها آگاه است. به عنوان ذم آنها اسم ظاهر را به جای ضمیر «علیم بهم» آورده است تا ثابت کند که آنها ظالمند.[4] ﴿قل إن الموت الذی تفرون منه﴾ به آنها بگو: این مرگ که از آن فرار می‌کنید و می‌ترسید آن را به زبان تمنا کنید، ﴿فإنه ملاقیکم﴾ به طور حتم گریبان شما را می‌گیرد، و فرار از آن برایتان سودی ندارد. این آیه همانند آیه‌ی ﴿أینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة﴾ می‌باشد. فرار از مرگ سودی ندارد؛ زیرا مرگ چون تقدیری است حتمی و حذر از قدر سودی ندارد. ﴿ثم تردون إلی عالم الغیب و الشهادة﴾ سپس به محضر خدا برمی گردید که هیچ چیزی از او نهان نیست. ﴿فینبئکم بما کنتم تعملون﴾ و در مقابل اعمالتان مجازات یا پاداش می‌بینید. متضمن وعید

۱ـ ابوسعود ۱۶۳/۵.
۲ـ قرطبی ۹۶/۱۸.
۳ـ آلوسی ۹۶/۲۸.
۴ـ ابوسعود ۱۶۳/۵.

و تهدید است. آنگاه بیان احکام جمعه را آغاز کرده و می‌فرماید: ﴿یا أیها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة﴾ ای گروه مؤمنان که به خدا و پیامبر ایمان دارید! وقتی شنیدید که مؤذن بانگ نماز جمعه را سر داده است، ﴿فاسعوا إلی ذکر الله و ذروا البیع﴾ برای شنیدن خطبه‌ی جمعه و ادای نماز بشتابید و خرید و فروش و معامله را رها کنید. تجارت زیانمند را رها کرده و به تجارت سودمند رو بیاورید. در التسهیل آمده است: «سعی» در آیه به معنی رفتن است نه به معنی دویدن؛[۱] چون در حدیث آمده است: «برای ادای نماز جمعه با سرعت حرکت نکنید، بلکه قدم زنان و با آرامش بروید.[۲] حسن گفته است: به خدا قسم سعی عبارت نیست از دویدن؛ چرا که به مسلمانان امر شده است که با آرامش و وقار برای ادای نماز گام بردارند، اما شتاب در قلب و نیت و فروتنی و خشوع است».[۳] ﴿ذلکم خیر لکم﴾؛ زیرا سود آخرت والاتر و پایدارتر است. ﴿إن کنتم تعلمون﴾ اگر دارای دانش محکم و فهم و درکی سالم هستید. ﴿فإذا قضیت الصلاة﴾ وقتی نماز را ادا کردید و از آن فارغ شدید، ﴿فانتشروا فی الأرض﴾ در سرزمین خدا پخش و پراکنده شوید و به دنبال تجارت و برآوردن نیازمندی‌های خود بروید. ﴿و ابتغوا من فضل الله﴾ و فضل و کرم خدا را بجویید؛ زیرا روزی در دست توانمند او قرار دارد و نعمت دهنده و صاحب کرم هموست و اجر هیچ عاملی را هدر نمی‌دهد و هیچ جوینده‌ای را نومید نمی‌کند. ﴿و اذکروا الله کثیراً﴾ و با زبان و قلب خدا را بسیار یاد کنید، نه این‌که به اوقات نماز اکتفا کنید. ﴿لعلکم تفلحون﴾ شاید به خیر و فلاح نایل آیید. سعیدبن جبیر گفته است: ذکر خدا یعنی انجام طاعت و عبادت، پس هر کس فرمان خدا را اطاعت کند، او را ذکر کرده است، و هر کس او را اطاعت نکند ذکرش را انجام نداده است هر چند که بسیار تسبیح‌گو هم باشد.[۴]

۱ـ التسهیل ۱۱۹/۴.
۲ـ این حدیث در صحاح ششگانه وارد شده است.
۳ـ قرطبی ۱۰۳/۱۸.
۴ـ شیخ‌زاده ۴۹۶/۳.

بعد از آن اعلام کرده است که بعضی دنیای ناپایدار را بر آخرت پایدار ترجیح می‌دهند و عاجل را بر آجل برتری می‌دهند: ﴿و إذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها﴾ این عتاب و سرزنش متوجه بعضی از صحابه می‌شود که از کنار پیامبرﷺ پراکنده شدند، و او را در حال خطبه‌ی روز جمعه ترک نمودند. یعنی اگر درباره‌ی تجارتی سودمند یا کاروانی که در حال مراجعت است چیزی بشنوند، و از لهو و بازیچه و زینت دنیا چیزی بشنوند، از کنار او متفرق می‌شوند. ضمیر را به «تجارت» عودت داده نه به «لهو»: ﴿انفضوا إليها﴾؛ چون مقصود، تجارت است. ﴿و ترکوك قائماً﴾ و پیامبر را ایستاده بر منبر در حال خطبه خواندن ترک می‌گویند. مفسران گفته‌اند: پیامبر بر منبر ایستاده بود و خطبه‌ی جمعه را می‌خواند، کاروانی از شام وارد شد، که خواروبار حمل می‌کرد. کاروان به «دحیه‌ی کلبی» تعلق داشت. در آن موقع گرسنگی به مردم مدینه روی آورده بود و قیمت‌ها بالا رفته بود و چنان رسم بود که کاروان با ساز و آواز شادی و سرور وارد شهر شود. وقتی کاروان با چنان وضعی وارد شد، اهل مسجد بیرون رفتند. و پیامبرﷺ را ایستاده بر منبر، ترک نمودند و جز دوازده نفر کسی در مسجد نماند. جابر گفته است: من یکی از دوازده نفر بودم.[۱] آنگاه آیه نازل شد. ابن‌کثیر گفته است: این داستان زمانی اتفاق افتاد که پیامبرﷺ نماز جمعه را قبل از خطبه می‌خواند، همان‌طور که در این ایام در دو عید انجام می‌شود. ابو داود این چنین می‌گوید. ﴿قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجارة﴾ بگو: ثواب و نعمت‌های مقرر در نزد خدا از لهو و تجارت برایتان بهتر است. ﴿و الله خیر الرازقین﴾ و بهترین روزی دهنده و عطا کننده خدا است. پس فقط از او روزی بطلبید و برای نایل آمدن به فضل و کرمش از او یاری بجویید.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل أسفارا﴾ متضمن تشبیه تمثیلی است.

۱ـ همان سبب نزول قبلی.

۲ـ ﴿فتمنوا الموت... و لایتمنونه أبلا﴾ متضمن طباق سلب است.

۳ـ در آیه‌ی ﴿و إذا رأوا تجارة أولهواً﴾ به منظور تفنن تجارت را بر لهو مقدم داشته؛ چرا که هدف اساسی همان است. اما در ﴿قل ما عندالله خیر من اللهو و من التجارة﴾ لهو را مقدم داشته؛ چرا که در «لهو» هیچ نفع و سودی متصور نیست، برخلاف «تجارت».

۴ـ در بین ﴿الغیب و الشهادة﴾ طباق وجود دارد.

۵ـ ﴿ذروا البیع﴾ متضمن مجاز مرسل است.

یادآوری: چون در روز جمعه مسلمانان برای ادای نماز جمع می‌شوند، به جمعه موسوم شده است. و همان‌طور که سهیلی گفته است: در عهد جاهلیت آن را «روز عروبه» یعنی روز رحمت می‌گفتند: و «کعب بن لوی» اولین کسی بود که آن را جمعه نامید. و اولین فردی که برای مسلمانان نماز جمعه اقامه کرد، «اسعدبن زراره» بود و چون نزد او جمع شدند به جمعه موسوم شد و اولین جمعه‌ی اسلام همان بود.[۱]

فواید: «عراک بن مالک» وقتی نماز جمعه ادا می‌شد و بیرون می‌آمد، بر در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: بار خدایا! دعوت تو را اجابت کردم و فریضه‌ی تو را ادا نمودم و همان‌طور که مرا امر فرموده‌ای پراکنده شدیم، پس از فضل و کرامت مرا روزی عطا فرما و تو بهترین روزی دهندگان هستی.[۲]

لطیفه: در عبارت ﴿فاسعوا إلی ذکر الله﴾ لطیفه‌ای مکنون است که عبارت است از این‌که مسلمانان باید با عزم و اراده و جدیت و نشاط به نماز جمعه بروند؛ زیرا لفظ «سعی» معنی جدیت و تصمیم را می‌دهد. از این رو حسن بصری گفته است: به خدا قسم منظور از شتاب دویدن نیست، بلکه عزم و اراده و تصمیم قلبی است.



۱ـ آلوسی ۲۸/۱۰۰.

۲ـ قرطبی ۱۸/۱۰۲.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «منافقون» در مدینه نازل شده است و مانند دیگر سوره‌های مدنی «تشریعات و احکام» را مورد بررسی قرار می‌دهد. و از زاویه‌ی قضایا و مسایل تشریعی درباره‌ی اسلام به بحث می‌پردازد. در این سوره به تفصیل از نفاق و منافقین سخن به میان آمده است تا جایی که به سوره‌ی منافقین موسوم گشته است.

* در آغاز اخلاق و صفات ناپسند و مذموم منافقان را مورد بررسی قرار داده است که نمایان‌ترین آنها عبارت است از دروغ‌گویی و اختلاف ظاهر و نهان آنها؛ زیرا چیزی را به زبان می‌آوردند که قلباً به آن اعتقاد نداشتند. آنان همچنین برضد پیامبر و مسلمانان دسیسه می‌چیدند، سوره آنها را افشا کرده و اعمال شرم‌آور و تبهکاری‌های آنان را برملا کرده است. آنها به اسلام تظاهر می‌کردند در حالی که مردم را از دین اسلام باز می‌داشتند و بد و بیراهی به دعوت اسلامی می‌گفتند، به گونه‌ای که هیچ کافری آنچنان صریح بد و بیراه نمی‌گفت. از این رو خطر آنان و ضررشان بزرگتر و مؤثرتر است: ﴿إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار و لن تجدهم نصيراً﴾.

* و همچنین سوره در مورد گفتار زشت و ناپسند آنها درباره‌ی حضرت رسول ﷺ سخن می‌گوید. آنان می‌گفتند که دعوت حضرت محمد نابود و متلاشی می‌شود و بعد از برگشتن از غزوه‌ی بنی مصطلق، پیامبر و مسلمانان را از مدینه بیرون می‌کنند. قرآن همچنین دیگر سخنان زشت آنها را یادآور شده است.

* و در خاتمه سوره مسلمانان را برحذر می‌دارد که مانند منافقان به زینت و منافع دنیوی و لهو و لعب آن مشغول نشوند و طاعت و عبادت خدا را فراموش نکنند و روشن

کرده است که چنان طریقی، طریق زیان و خسران است. و نیز فرمان داده است که قبل از فوت وقت و فرا رسیدن اجل، در راه خدا انفاق کنند و در راه به دست آوردن رضایت خدا تلاش نمایند، تا در موقع فرا رسیدن اجل انگشت پشیمانی به دندان نگیرند که در آن موقع حسرت و پشیمانی سودی ندارد.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا جَاءَكَ ٱلْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللهِ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ ٱللهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾ ٱتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ ٱللهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُم مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ ٱللهُ لَهُمْ إِنَّ ٱللهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾ هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا وَ لِلّٰهِ خَزَائِنُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَلٰكِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ وَ لِلّٰهِ ٱلْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلٰكِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللهِ وَ مَن يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾ وَ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِنَ ٱلصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾ وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللهُ نَفْساً إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ ٱللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾﴾



معنی لغات: ﴿**جنة**﴾ سپر، وسیله‌ای است که برای محافظت از جان از آن استفاده می‌شود. در حدیث آمده است: «الصوم جنّة»؛ یعنی روزه سپری است که آدمی را از آتش مصون می‌دارد. ﴿**طبع**﴾ بر آن مهر کفر نهاد. ﴿**یؤفکون**﴾ از حق و درستی منحرف می‌شوند و راه گمراهی را در پیش می‌گیرند. ﴿**لوّوا**﴾ تکان دادند و رو برتابیدند. ﴿**ینفضون**﴾ پراکنده می‌شوند. ﴿**تلهکم**﴾ شما را مشغول می‌کند. لهو عملی است که در آن خیری نیست.

سبب نزول: روایت است وقتی که پیامبرﷺ بنی مصطلق را مغلوب کرد، «مردم» درکنار آبی در آنجا ازدحام کردند، در آن میان «جهجاه بن سعید»، غلام عمربن الخطاب و «سنان جهنی»، همپیمان عبدالله بن سلول ـ رئیس منافقان ـ قرار داشتند، جهجاه کشیده‌ای به صورت سنان نواخت، سنان برآشفت و بانگ برداشت و گفت: ای انصار! به فریاد برسید، و جهجاه بانگ برداشت و گفت: ای مهاجران! به داد برسید، عبدالله بن سلول گفت: واقعا چنان کردند به خدا قسم وضع ما و آنها یعنی مهاجران، مانند آن است که گفته است: «سگت را پروار کن تا تو را بخورد» ولی به خدا قسم وقتی به مدینه رسیدیم عزیز و غالب، خوار و ذلیل را بیرون می‌رانند. منظورش از «عزیز و غالب»، خودش بود و از «ذلیل و خوار»، پیامبرﷺ و یارانش بود. آنگاه به اطرافیانش گفت: این جماعت مهاجرین به خاطر مساعدت‌های مادی، در مدینه مانده‌اند، و اگر کمک خود را از آنها قطع کنید، از شهر شما فرار می‌کنند. «زیدبن ارقم» سخنان ابن سلول را شنید و آن را به سمع پیامبرﷺ رساند. این خبر به ابن سلول رسید و نزد پیامبرﷺ آمد و قسم خورد که چنان چیزی را نگفته است. و زید را تکذیب کرد. آنگاه آیه‌ی ﴿**یقولون لئن رجعنا إلی المدینة لیخرجن الأعز منها الأذل...**﴾ نازل شد.[۱]

۱ـ التسهیل ۱۲۲، و به بخاری نیز نگاه کن.

تفسیر: ﴿إذا جاءك المنافقون﴾ وقتی منافقان امثال عبدالله‌بن سلول و یارانش، به نزد شما آمدند و در مجلس شما نشستند، ﴿قالوا نشهد إنك لرسول الله﴾ به طریق نفاق و ریا می‌گویند: ما گواهیم که تو ای محمد! پیامبر خدا هستی، بدان که چیزی را بر زبان می‌آورند که در قلب و نهاد ندارند. ابوسعود گفته است: گفته‌ی خود را با إنّ و لام مؤکد کرده‌اند: ﴿إنك لرسول الله﴾، تا وانمود کنند که این گواهی از اعماق ضمیر و اعتقاد خالص و بی‌آلایش و رغبت کامل آنها سرچشمه می‌گیرد. و آن را از روی نشاط و رغبت می‌گویند.[1] ﴿و الله یعلم إنك لرسوله﴾ خدا می‌داند که تو به حقیقت پیامبر هستی؛ چون خود او شما را مبعوث نموده است. جمله معترضه می‌باشد و برای دفع توهین و تکذیب آنان در مورد رسالت پیامبر ﷺ آمده است تا شنونده گمان نبرد که گفته‌ی آنان: ﴿إنك لرسول الله﴾ در واقع دروغ می‌باشد، در التسهیل آمده است: گفته‌ی ﴿و الله یعلم إنك لرسوله﴾ از کلام منافقین نیست، بلکه گفته‌ی خدا می‌باشد. و اگر خدا آن را نمی‌آورد گمان می‌رفت گفته‌ی ﴿و الله یشهد، إن المنافقین لکاذبون﴾ رسالت حضرت را باطل کنند، از این رو برای برطرف کردن این توهم و تأیید رسالت، آن را در بین گفته‌ی منافقین و تکذیب آنان آورده است. بعد از آن می‌فرماید: ﴿و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون﴾ و خدا گواهی می‌دهد که منافقان در شهادت و قسم یادکردنشان به زبان دروغ می‌گویند؛ زیرا هر کس که چیزی بر زبان بیاورد و خلاف آن را باور داشته باشد، دروغگو است. آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در ﴿إن المنافقین﴾ به منظور ذم منافقین و اثبات این صفت زشت در آنان آمده است، و نیز مؤکّد کردن جمله به وسیله‌ی «ان» و «لام» برای افزایش تقریر و بیان است. ﴿اتخذوا أیمانهم جنة﴾ قسم دروغین خود را سپر و پوششی برای صیانت خود قرار داده‌اند تا کشته نشوند. ضحاک گفته است: منظور قسم خوردنشان می‌باشد مبنی بر

۱ـ تفسیر ابوسعود ۵/ ۱۶۴.

این‌که مسلمانند. ﴿فصدوا عن سبیل الله﴾ مردم را از جهاد و ایمان آوردن به حضرت محمدﷺ منع کردند. طبری گفته است: یعنی مردم را از دین خدا باز می‌دارند که آن را توسط پیامبرش فرستاده است، و آنان را از پیروی نمودن از شریعتش مانع می‌شوند که آن را برای بندگانش مقرر فرموده است.[۱] و ابن‌کثیر گفته است: منافقین به وسیله‌ی دروغ‌های کاذبشان خود را از مسلمانان مصون می‌داشتند؛ زیرا افرادی که کاملاً از امر آنان باخبر نبودند، به سوگندهای کاذبشان فریفته می‌شدند و گمان می‌کردند آنها مسلمان هستند در صورتی که آنها از فرط فساد خود قلباً به اسلام و مسلمانان روی نمی‌آورند، و بسی از مردم در این رهگذر زیان دیدند.[۲] ﴿إنهم ساء ما کانوا یعملون﴾ عمل و کارشان زشت و ناپسند است؛ زیرا به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دهند، در صورتی که در باطن منافق و نابکارند. پس اعمال منافقانه‌ی آنها و قسم‌های کاذبشان بسی زشت و ناپسند است. صاوی گفته است: «ساء» مانند «بئس» برای ذم است و متضمن معنی تعجب و مهم نشان دادن کار آنان نیز می‌باشد.[۳] ﴿ذلك بأنهم آمنوا ثم کفروا﴾ این قسم دروغ و بستن راه خدا به روی مردم، به این سبب است که آنها به زبان ایمان آورده‌اند، اما قلباً کافرند. ابوسعود گفته است: در حضور مؤمنان کلمه‌ی شهادت را به زبان آورده‌اند، اما بعد از آن در محضر شیاطین تبهکار خود به کفر اقرار می‌کنند. آوردن ﴿ذلك﴾ که برای اشاره‌ی دور است، به منظور نشان دادن دوری آنان از خیر است و نیز در شر فرورفته‌اند.[۴] ﴿فطبع علی قلوبهم﴾ پس قلبشان لاک و مهر شده است و هدایت و نور بدان نمی‌رسد. ﴿فهم لا یفقهون﴾ و چون خدا بر قلب آنان مهر زده است، خیر و ایمان را نمی‌شناسند و نیک و بد را از هم تمیز نمی‌دهند. ﴿و إذا رأیتهم تعجبك أجسامهم﴾ وقتی آن منافقان

۱ـ طبری ۶۹/۲۸.
۲ـ مختصر ۵۰۳/۳.
۳ـ صاوی ۲۰۸/۴.
۴ـ ابوسعود ۱۶۵/۵.

را می‌بینی، شکل و سیمایشان باعث تعجب می‌شود؛ زیرا سیمایی زیبا و برازنده و شاداب و پرطراوت و بدنی درشت دارند. ﴿و إن يقولوا تسمع لقولهم﴾ هرگاه به سخن بیایند به حرفشان گوش می‌دهی؛ چون فصاحت و رسایی زبان دارند. ابن‌عباس گفته است: ابن‌سلول ـ رئیس منافقان ـ درشت اندام و فصیح بود و زبانی گویا داشت، وقتی به سخن می‌آمد پیامبر ﷺ به حرفش گوش می‌داد، و یارانش نیز وقتی به محضر پیامبر ﷺ می‌آمدند، مردم از هیکل درشتشان در شگفت می‌شدند.[۱] ﴿كأنهم خشب مسندة﴾ به سبب نفهمی و خالی بودن قلبشان از ایمان انگار تخته‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. مراد از تشبیه، ترسویی و پستی آنان می‌باشد،[۲] از این رو فرمود: ﴿يحسبون كل صيحة عليهم﴾ از بس که ترسو و هراسناکند هر بانگ و صدایی را بر ضد خود می‌دانند و گمان می‌کنند آنها هدف می‌باشند. پس همیشه در حالت ترس و اضطراب قرار داشته و بیم دارند خدا پرده‌ی آنها را پاره و رازشان را برملا سازد. ابن‌کثیر گفته است: هر بیم و خطری اتفاق بیفتد، آنها گمان می‌کنند در معرض خطر قرار می‌گیرند.[۳] مقاتل گفته است: هر وقت بانگ جستجوی گمشده‌ای را می‌شنیدید یا هر صدایی را می‌شنیدند، عقل از سرشان می‌پرید و گمان می‌کردند مراد آنانند؛ زیرا خائن بیمناک است.[۴]

﴿هم العدو فاحذرهم﴾ آنها هم برای تو و هم برای مؤمنان دشمنانی سرسخت می‌باشند، هر چند که به ظاهر اسلام را آورده‌اند، پس از آنها برحذر باش و از آنان ایمن مباش، و اسرار خود را در اختیار آنها قرار مده؛ زیرا چشم و گوش دشمنانت می‌باشند. ﴿قاتلهم الله﴾ جمله‌ی دعایی است. یعنی خدا آنها را خوار و نفرین و دور از رحمت خود بدارد! ﴿أنى يؤفكون﴾ چگونه از راه هدایت منحرف شده و به گمراهی می‌گرایند؟! و چگونه با

۱ـ صاوی ۲۰۸/۴.
۲ـ البحر ۲۷۲/۸.
۳ـ مختصر ۵۰۴/۲.
۴ـ آلوسی ۱۱۱/۲۸.

وجود این همه دلایلِ روشن، راه را گم می‌کنند؟! دوری آنها از ایمان و جهل و نادانی آنها و انصرافشان از ایمان آن هم بعد از اقامه‌ی دلایل، مایه‌ی تعجب و شگفتی است. امام احمد از ابوهریره روایت کرده است که پیامبرﷺ فرمود: منافقان نشانه‌هایی دارند که به وسیله‌ی آن شناخته می‌شوند؛ سلام و درودشان نفرین است، و خوراکشان تاراج، و غنیمتشان غل و غش است. و جز با نیتی سوء به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت نماز اقامه نمی‌کنند. خود را بزرگ می‌دانند و با هیچ کس انس و الفت ندارند و هیچ‌کس با آنها مأنوس نیست. در شب بسان چوب ساکت بوده و در خلال روز داد و فریاد دارند.[1] ﴿و إذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله﴾ اگر به آنها بگویند: نزد پیامبرﷺ بیایید تا از خدا برایتان طلب بخشودگی کند، ﴿لوّوا رؤوسهم﴾ به عنوان استهزا و خودبزرگ‌بینی، سر تکان می‌دهند. ﴿و رأیتهم یصدون و هم مستکبرون﴾ آنان را می‌بینی که از پذیرفتن این درخواست امتناع می‌ورزند و خود را بزرگتر از آن می‌دانند که پیامبر برایشان بخشودگی کند. صیغه‌ی مضارع آمده است تا استمرار آنها را در امتناع و لجاجت نشان دهد.[2] مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که در مورد افشا و رسوا نمودن منافقین آیات نازل شد، خویشاوندان مؤمنشان نزد آنان رفتند و گفتند: وای بر شما! نفاق شما افشا شده و خود را نابود کردید. نزد پیامبرﷺ بروید و توبه نمایید و از او التماس کنید که برایتان طلب مغفرت کند، اما امتناع ورزیدند و به عنوان استهزا سر را تکان می‌دادند. آنگاه آیه نازل شد. بعد از آن نزد ابن سلول رفتند و گفتند: پیش پیامبر برو و به گناهت اعتراف کن، ایشان برایت طلب مغفرت می‌کند، سرش را تکان داد و از در انکار درآمد و گفت: از من خواستید ایمان بیاورم، ایمان آوردم. از من خواستید زکات مالم را

۱ـ اخراج از احمد، در مختصر ۵۰۴/۳ نیز این‌گونه آمده است.

۲ـ البحر ۲۷۳/۸.

بدهم، چنان کردم. و چیزی نمانده است جز این‌که مرا وادار کنید برای محمد سجده ببرم! آنگاه خدا بیان کرد که طلب بخشودگی برای آنان از سوی پیامبر، هیچ سودی بر ایشان ندارد؛ زیرا آنها نفاق و چند چهره‌گی را پیشه کرده‌اند، و فرمود: ﴿سواء علیهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم﴾ به نسبت آنها یکسان است چه برایشان طلب مغفرت کنی یا نکنی، استغفار تو برای آنها هیچ سودی ندارد؛ چون آنها از اطاعت و فرمان خدا و پیامبر خارجند. صاوی گفته است: آیه نومید شدن از ایمان آنها را می‌رساند، پس یعنی طلب و عدم طلب مغفرت از جانب تو یکسان است؛ زیرا آنها ایمان نمی‌آورند؛ چون شقاوت آنها قبلا مقرر شده است.[۱] ﴿لن یغفر الله لهم﴾ و خدا آنان را نمی‌بخشاید، و از آنان صرف‌نظر نمی‌کند؛ زیرا آنها درکفر فرو رفته‌اند و برنافرمانی اصرار می‌ورزند. آنگاه علت آن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إن الله لایهدی القوم الفاسقین﴾ همانا خدا انسانی را به ایمان هدایت نمی‌کند که از طاعتش سر برتافته است. بعد از آن زشتی و ناپسندی و تبهکاری‌های آنان را بیشتر توضیح داده و می‌فرماید: ﴿هم الذین یقولون لاتنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا﴾ آنها همان بدکارانی هستند که می‌گویند: بر مهاجرین انفاق نکنید تا از اطراف پیامبرﷺ پراکنده شوند. در البحر آمده است: اشاره است به ابن‌سلول و همراهان قومش. خدا آنها را سفیه معرفی کرده است؛ زیرا گمان می‌کردند که روزیِ مهاجرین در دست آنها قرار دارد. و نمی‌دانستند که چنین امری در دست خدا می‌باشد. و گفته‌ی ﴿علی من عند رسول الله﴾ به طریق استهزا آمده است؛ زیرا اگر به رسالتش مقرّ و معترف می‌بودند، چنان عملی از آنان سر نمی‌زد. و ظاهراً چنان لفظی را به زبان نیاورده‌اند، اما خدا به عنوان تکریم پیامبرش این تعبیر را آورده است.[۲] ﴿ولله خزائن السموات و الأرض﴾ و کلید رزق روزی خوران در دست پر برکت خدا

۱ـ صاوی ۲۰۹/۴.

۲ـ البحر ۲۷۴/۸.

است، به هر کس بخواهد عطا می‌کند و از هر کس بخواهد دریغ می‌دارد. و هیچ‌کس قدرت جلوگیری فضل و کرم او را بر بندگان ندارد. ﴿ولكن المنافقين لايفقهون﴾ اما منافقان حکمت و تدبیر خدا را درک نمی‌کنند. از این رو چنین گفتار کفرآمیز و گمراه‌کننده‌ای را بر زبان می‌آورند. بعد از آن قسمتی از زشتکاری‌ها و گفتارهای ناپسند آنان را برشمرده و می‌فرماید: ﴿يقولون لئن رجعنا إلى المدينه﴾ می‌گویند: اگر از این غزوه -غزوه‌ی بنی مصطلق- برگشتیم و به شهر و دیار خود رسیدیم، ﴿ليخرجن الأعز منها الأذل﴾ ما محمد و یارانش را از آن بیرون و اخراج می‌کنیم. گویند: این سخن ابن‌سلول بود و منظورش از «اعز» خود و اطرافیانش، و منظورش از «اذل» پیامبرﷺ و همراهانش بود.[۱] مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که ابن سلول چنان گفت و به مدینه برگشت، پسرش، «عبدالله» در ورودیِ مدینه راه را بر او گرفت و شمشیرش را از نیام کشید، مردم از کنارش رد می‌شدند، تا این‌که پدرش سر رسید و به او گفت: برگرد، قسم به خدا هرگز وارد مدینه نمی‌شوی تا نگویی: پیامبر «اعز» است و من «اذل » هستم. ابن سلول چنان گفت: وقتی پیامبرﷺ آمد، گفت: یا رسول الله! شنیده‌ام می‌خواهی پدرم را بکشی، اگر چنان کاری می‌کنی به من دستور بده تا سرش را به نزد شما بیاورم!! پیامبرﷺ فرمود: نه تا نزد ما باشد با او نرمش و حسن صحبت به‌کار می‌گیریم.[۲] ﴿و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين﴾ و اقتدار و تسلط و غلبه و عزت تنها از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است و بس. صیغه معنی حصر را می‌دهد. قرطبی گفته است: آنان گمان می‌بردند که عزت یعنی کثرت اموال و پیروان، اما خدا توضیح داد که عزت و اقتدار فقط از آن خدا و پیامبر و مؤمنان می‌باشد.[۳] ﴿ولكن المنافقين لايعلمون﴾ اما منافقان از بس که نادان و مغرورند نمی‌فهمند که عزت و

۱- سبب نزول قبلی.

۲- برای معلومات بیشتر به سیره‌ی ابن اسحاق مراجعه کنید.

۳- قرطبی ۱۲۹/۱۸.

غلبه از آن دوستان خدا می‌باشد نه دشمنانش. ﴿یا أیها الذین آمنوا لاتلهکم أموالکم و لاأولادکم عن ذکر الله﴾ بعد از این‌که قبایح منافقان را ذکر کرد، مؤمنان را از همگون شدن با آنها در زمینه‌ی مغرور شدن به مال و اولاد، منع کرد. یعنی: ای مؤمنان! اموال و اولاد، شما را همچون منافقان از طاعت و عبادت خدا و از ادای نماز و زکات و حج غافل نکند. ابوحیان گفته است: تلاش در راه به دست آوردن اموال بیشتر و ازدیاد اموال و لذت بردن از جمع‌آوری و اندوختن آن، و شادی و مسرور شدن از دیدن اولاد و توجه به منافع آنان، شما را از یاد خدا غافل نکند. ﴿ذکر الله﴾ عام است و شامل نماز، تسبیح، ستایش و سایر طاعات می‌شود.[1] ﴿و من یفعل ذلك فأولئك هم الخاسرون﴾ و هرکس دنیا او را از طاعت و عبادت خدا غافل کند، زیان کامل خواهد دید؛ زیرا دنیای ناچیز و ناپایدار را بر سرایی باعظمت و پایدار ترجیح داده و فضل عاجل را بر خیر و برکت آجل برتری داده است. ﴿و أنفقوا مما رزقناکم﴾ و از بعضی از آنچه به شما عطاکرده‌ایم و اموالی که از فضل و کرم خود به شما داده‌ایم، در راه به دست آوردن رضایت خدا انفاق کنید. ﴿من قبل أن یأتی أحدکم الموت﴾ قبل از این‌که مرگ دامن انسان را بگیرد، و به حالت احتضار درآید. ﴿فیقول رب لولا أخرتنی إلی أجل قریب﴾ و بگوید: خدایا! چرا مدتی اندک مرا مهلت ندادی؟! ﴿فأصّدّق وأکن من الصالحین﴾ تا راه بذل و بخشش و احسان و صدقه را پیش گیرم و پرهیزگار و نیکوکار شوم؟! ابن‌کثیر گفته است: در موقع احتضار هر تبهکار و مقصری انگشت ندامت و پشیمانی به دندان می‌گیرد و درخواست طول عمر و فرصت می‌کند تاگذشته را جبران کند. اما چه خیال خام و هوس باطلی![2] ﴿و لن یؤخر الله نفسا إذا جاء أجلها﴾ و خدا هنگام فرا رسیدن اجل، هیچ کس را مهلت نمی‌دهد و به عمرش اضافه نمی‌کند. آیه متضمن تشویق و تحریک برای پرداختن به اعمال نیک و طاعات

۱ـ البحر ۲۷۴/۸.
۲ـ مختصر ۵۰۶/۳.

است که مبادا ناگاه اجل فرا رسد و انسان آمادگی ملاقات پروردگار را نداشته باشد.
﴿و الله خبیر بما تعملون﴾ و خدا به اعمال خیر و شر و نیک و بد شما آگاه است و بر مبنای آن کیفر یا پاداش به شما می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون﴾ به منظور افزایش تقریر، به وسیله‌ی قسم و «ان» و «لام» تأکید شده است.

۲- ﴿و الله یعلم إنك لرسوله﴾ جمله‌ی اعتراضیه در بین شرط و جزا قرار گرفته است تا معلوم کند که منافقان از روی اعتقاد آن را نگفته‌اند.

۳- ﴿اتخذوا أیمانهم جنة﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۴- ﴿آمنوا ثم کفروا﴾ و ﴿الأعز و الأذل﴾ متضمن طباق است.

۵- ﴿و إن یقولوا تسمع لقولهم کأنهم خشب مسندة﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۶- ﴿سواء علیهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم﴾ متضمن طباق سلب است.

۷- ﴿قاتلهم الله﴾ جمله دعایی است.

۸- در بسی از رؤوس آیات توافق فواصل مقرر است.

یادآوری: نفاق در مکه وجود نداشت بلکه در آن کفر بود. و نفاق وقتی در مدینه پدید آمد که اسلام اقتدار پیدا کرد و هوادار و انصارش زیاد شدند، و منافقان برای حفظ جان و مال خود اسلام را تظاهر می‌کردند.

فواید: عزت غیر از تکبر است و حلال نیست که مسلمان خود را ذلیل و خوار کند. عزت عبارت است از این‌که آدمی نفس خود را بشناسد، و کبر عبارت است از عدم شناخت به نفس خود. به حضرت حسن بن علی علیهما السلام گفتند: مردم گمان می‌کنند تو متکبر و خودپسند هستی، گفت: تکبر نیست بلکه عزت است. آنگاه آیه‌ی ﴿و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین﴾ را تلاوت کرد.

لطیفه: از ابن‌عباس روایت است که گفته است: هر کس به اندازه‌ای ثروت داشته باشد که بتواند حج را به جای آورد یا در آن زکات واجب باشد و آن را انجام ندهد، در موقع مرگ از خدا درخواست برگشتن به دنیا را می‌کند. یک نفر گفت: از خدا بترس فقط کافر درخواست برگشتن می‌کند!! گفت: در این مورد آیه‌ای از قرآن برایتان می‌خوانم و چنین خواند: ﴿و أنفقوا مما رزقناکم من قبل أن یاتی أحدکم الموت فیقول رب لو لا أخّرتنی إلی أجل قریب...﴾.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی تغابن از سوره‌های مدنی است که به تشریع و قانونگذاری می‌پردازد اما فضای حاکم بر آن مانند فضای سوره‌های مکی است که اصول عقاید اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهند.

* سوره در مورد شکوه و عظمت خدا و آثار قدرت او، و نیز در مورد انسان مقر و معترف به خدا و انسان کافر و منکر نعمت‌های والای او صحبت می‌کند.

* در این سوره قرون گذشته و ملت‌های پیشین که پیامبران خدا را تکذیب کردند و در نتیجه‌ی کفر و دشمنی و گمراهی، عذاب و هلاکت آنان را فرا گرفت.

* در این سوره قسم یاد شده است که زنده شدن بعد از مرگ حق است و باید باشد، خواه مشرکین به آن اقرار کنند یا منکر آن باشند.

* سوره فرمان اطاعت از امر پروردگار و پیامبر را داده و انسان را از روبرتافتن از دعوت خدا برحذر داشته است.

* همچنین مسلمانان را از عداوت و دشمنی بعضی از همسران و فرزندان برحذر داشته است که در بسی اوقات انسان را از رفتن به جهاد و هجرت، باز می‌دارند.

* و در خاتمه سوره دستور می‌دهد که در راه خدا و برای اعتلای دین او باید انفاق کرد، و انسان را از بخل و خست برحذر می‌دارد؛ زیرا یکی از صفات مؤمن عبارت است از انفاق در راه خدا؛ چرا که انفاق بخشی از جهاد در راه خدا می‌باشد.



خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٣﴾ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ ٱللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٤﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾ ذٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ ٱسْتَغْنَى ٱللهُ وَ ٱللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾ زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾ فَآمِنُوا بِٱللهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱلنُّورِ ٱلَّذِي أَنزَلْنَا وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ ٱلْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ وَ مَن يُؤْمِن بِٱللهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٩﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٠﴾ مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللهِ وَ مَن يُؤْمِن بِٱللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ ٱللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَ أَطِيعُوا ٱللهَ وَ أَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَاغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٢﴾ ٱللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى ٱللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِن تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ ٱللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ ٱللهُ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ فَاتَّقُوا ٱللهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ وَ ٱسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنفِقُوا خَيْراً لِّأَنفُسِكُمْ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾ إِن تُقْرِضُوا ٱللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ ٱللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٨﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿صورکم﴾ به شما شکل و تصویر بخشید تا از دیگران متمایز باشید. ﴿نبأء﴾ خبر مهم. ﴿وبال﴾ کیفر، عقاب و آزار. ﴿زعم﴾ گمان و ظن. ﴿التغابن﴾ زیان. نقص. روز قیامت از آن جهت «روز تغابن» نامیده شده است که در آن روز انسان کافر به دلیل این‌که در دنیا از ایمان رو برتافته است، احساس خسارت و ضرر می‌کند، و مؤمن نیز به خاطر این‌که در انجام کارهای نیک تقصیر ورزیده است، احساس می‌کند دچار زیان گردیده است.

سبب نزول: روایت است که افرادی از اهل مکه مسلمان شدند و خواستند به نزد پیامبرﷺ مهاجرت کنند. اما زنان و فرزندانشان مانع آنها شدند و گفتند: ما اسلام شما را تحمل کردیم ولی دوری شما را تحمل نمی‌کنیم آنها به ناچار تسلیم شدند، و هجرت را رها کردند. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿یا أیها الذین آمنوا إنّ من أزواجکم و أولادکم عدوا لکم فاحذروهم...﴾ را نازل کرد.[1]

تفسیر: ﴿یسبح لله ما فی السموات و ما فی الأرض﴾ تمام مخلوقات آسمان‌ها و زمین پیوسته و بدون انقطاع ذات خدا را تنزیه و تقدیس و می‌کنند. صیغه‌ی مضارع معنی تجدید و استمرار می‌دهد. ﴿له الملك و له الحمد﴾ ملکیت و تصرف تام در آفرینش از آن خدا می‌باشد و فقط او شایسته‌ی ستایش و تمجید است؛ زیرا تمام نعمت‌ها از جانب او می‌باشد. به منظور افاده‌ی حصر ملکیت و ستایش برای خدا، جار و مجرور را مقدم داشته است. ﴿و هو علی کل شیء قدیر﴾ و او بر انجام هر چیزی توانا می‌باشد. انسان را غنی، فقیر، عزیز یا ذلیل می‌کند، و هر چه را اراده کند، می‌گوید: بباش، فوراً موجود می‌شود. برای مطلب پیشین یعنی انحصار ملک و ستایش برای او، صورت دلیل و علت را دارد. ﴿هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن﴾ یعنی ای انسان! خداست که شما را

۱ـ صاوی ۲۱۲/۴.

به این شکل بدیع و استوار آفریده است، پس بر عموم شما واجب بود که به او ایمان بیاورید، اما در بین شما هستند، افرادی که به خدای خود کافرند و افرادی نیز هستند که ایمان دارند و خدا را تصدیق می‌کنند. طبری گفته است: یعنی هستند افرادی که به خالق خود کافرند و خدا همان است که آنها را هستی داده است. و افرادی نیز هستند که به طور یقین وجود خالقِ خود را تصدیق می‌کنند.[1] کافر را قبل از مؤمن آورده است؛ چون کافران بیشترند: ﴿و إن تطع أكثر من فی الأرض یضلوك عن سبیل الله﴾، ﴿و قلیل من عبادی الشكور﴾. ﴿و الله بما تعملون بصیر﴾ و خدا به احوال و اعمال شما مطلع است، هیچ عملی از اعمال شما بر او پوشیده نیست و در مقابل آن شما را پاداش یا کیفر خواهد داد. سپس به تشریح دلایل و آثار قدرت و یگانگی خود پرداخته و می‌فرماید: ﴿خلق السموات و الأرض بالحق﴾ آسمان‌ها و زمین را با حکمت هستی داده است، به گونه‌ای که منافع دین و دنیای شما را در بردارند و آنها را بیهوده نیافریده است. ﴿وصوركم فأحسن صوركم﴾ و شما را در نیکوترین شکل و شمایل و زیباترین هیأت خلق کرده است. خلق و صورت و شکل شما را نیکو بیاراست، که فرموده است: ﴿لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم﴾؛ زیرا هر کس به دقت در شکل و هیأت و تناسب اعضای انسان بنگرد، در می‌یابد که شکلش به نسبت سایر حیوانات زیباتر و نیکوتر است. و یکی از حسن خلقش این‌که او را راست قامت خلق کرده و او را طوری نساخته است که سینه‌خیز راه برود.[2] ﴿و إلیه المصیر﴾ و سرانجام همه به سوی او باز می‌گردند، آنگاه هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهد. ﴿یعلم ما فی السموات و الأرض﴾ از تمام موجوداتی که از در جهان هستی به سر می‌برند باخبر است. ﴿و یعلم ما تسرّون و ما تعلنون﴾ و از

۱ـ طبری ۲۸/۷۸.

۲ـ اگر گفته شود: بعضی از انسان‌ها بدریخت و بدقیافه هستند، در جواب گفته می‌شود: این مسأله آنها را از حسن صورت انسانی خارج نمی‌کند؛ چرا که این دسته از انسان‌ها نسبت به زیباتر از آنها زشت به نظر می‌آیند.

اعمال و نیاتی که پنهان می‌کنید و یا آشکار می‌دارید آگاه است. ﴿و الله علیم بذات الصدور﴾ و خدا از اسرار و سینه‌ها باخبر است، پس چگونه اعمال علنی و نمایان شما بر او پوشیده می‌ماند؟! در البحر آمده است: خدا از آگاهی خود به موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند، و از آگاهی خود به آنچه بندگان پنهان و آشکار می‌کنند و سپس به آگاهیش از آنچه در سینه‌ها نهان است خبر داده و یادآور شده است که هیچ چیز از علم او نهان نیست و به هر چیزی آگاه است. بدین ترتیب آیه را با بیان علم فراگیر خود شروع کرده است، سپس اعلام نموده که نهان و آشکار بندگان و مکنونات سینه‌ها را می‌داند، و این متضمن معنی وعید است؛ زیرا خدا در مقابل تمام اعمال و نیات آشکار و پنهان پاداش یا کیفر مقرر می‌دارد.[1] بعد از آن عذاب و بلایی را به آنها تذکر داده است که بر سر کافران قبل از آنها آمده بود، و فرمود: ﴿ألم یأتکم نبأ الذین کفروا من قبل﴾ ای جماعت قریش! مگر داستان و اخبار ملت‌های پیشین، مانند قوم عاد و ثمود را نشنیده‌اید، که چه عذاب و مصیبتی به سرشان آمده بود؟! ﴿فذاقوا وبال أمرهم﴾ در مقابل کفرشان در این دنیا کیفر سخت را چشیدند. ﴿و لهم عذاب ألیم﴾ و در آخرت عذابی سخت و دردناک خواهند داشت. ﴿ذلك بأنه کانت تأتیهم رسلهم بالبینات﴾ آنچه در دنیا چشیدند و در آخرت خواهند چشید، به این علت است که پیامبران با معجزات روشن و دلایل قطعی و دال بر صدق خود نزد آنان می‌آمدند، ﴿فقالوا أبشر یهدوننا﴾ پس به صورت شگفتی و تعجب می‌گفتند: آیا افرادی از جنس انسان اعزام شده‌اند که ما را راهنمایی و هدایت کنند؟! رازی گفته است: آنها بعید می‌دانستند که پیامبرشان انسان باشد، اما بعید نمی‌دانستند که معبودشان سنگ باشد.[2] ﴿فکفروا و تولوا﴾ پس به پیامبر کافر شده و از ایمان و پیروی از هدایت روگردان شدند. ﴿و استغنی الله﴾ در صورتی که

۱ـ البحر ۲۷۷/۸.

۲ـ فخر رازی ۲۳/۳۰.

خدا از عبادت و طاعت آنها بی‌نیاز است. طبری گفته است: یعنی خدا از ایمان آنها به خود و به پیامبرانش بی‌نیاز و مستغنی است.[۱] ﴿و الله غنی حمید﴾ و خداوند از خلقش بی‌نیاز است و در ذات و صفاتش ستوده می‌باشد، نه طاعت برایش سودی دارد و نه معصیت به او زیانی می‌رساند؛ زیرا از تمام عالمیان بی‌نیاز است. سپس خدا خبر داده است که آنها بعد از انکار و تکذیب پیامبران، زنده شدن و حشر را نیز انکار کرده‌اند، و می‌فرماید: ﴿زعم الذین کفروا أن لن یبعثوا﴾ کفار مکه ادعا کرده و گمان برده‌اند که خدا بعد از مرگ هرگز آنها را زنده نخواهد کرد. ﴿قل بلی و ربی لتبعثن﴾ به آنها بگو: آنچنان که گمان برده و تصور کرده‌اید نیست، به خدایم قسم می‌خورم که زنده از قبر بیرون می آیید و حشر می‌شوید. ﴿ثم لتنبؤن بما عملتم﴾ آنگاه از تمام اعمال خود باخبر می‌شوید، و از کوچک و بزرگ و گرانقدر و ناچیز آن مطلع خواهید شد و در مقابل آن پاداش می‌یابید یا کیفر می‌بینید. ﴿و ذلك علی الله یسیر﴾ و حشر و جزا برای خدا سهل و آسان است؛ زیرا بازسازی چیزی از ساخت اولیه‌ی آن آسان‌تر است. رازی گفته است: انکار کردند که بعد از آنکه تبدیل به خاک شدند دوباره زنده شوند. اما خدا به آنها خبر داده است که اعاده‌ی آنها، عقلاً از ایجادشان آسان‌تر است.[۲] بعد از این‌که در مورد خبر دادن از حشر و نشر و ذکر احوال ملت‌های تکذیب‌کننده به طور مفصل سخن گفت دستور داده است که انسان‌ها ایمان بیاورند و قرآن را مستمسک خویش قرار دهند، و فرمود: ﴿فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی أنزلنا﴾ به خدا و پیامبر و این قرآن که بر محمد نازل شده است ایمان بیاورید، قرآنی که نوری است پرفروغ و برطرف کننده‌ی شبهات و بسان نور در تاریکی می‌درخشد. ﴿و الله بما تعملون خبیر﴾ و هیچ نهانی از اعمال شما بر او پوشیده نیست. ﴿یوم یجمعکم لیوم الجمع﴾ آن روز هول‌انگیز را یادآور شو ـ روز قیامت را ـ که خدا تمام

۱ـ طبری ۲۸/ ۷۸. ۲ـ فخر رازی ۳۰/ ۲۳.

خلایق را در یک جا برای حساب و کتاب جمع می‌کند. ابن‌کثیر گفته است: به «روز جمع» موسوم است؛ چون خدا اولین و آخرین را در یک جا جمع می‌کند. مانند فرموده‌ی ﴿ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود﴾.[1] ﴿ذلك يوم التغابن﴾ روزی است که در آن زیانمندی و خسارت انسان کافر به سبب ترک ایمان، نمایان می‌شود؛ چرا که مؤمنان به وسیله‌ی ترک دنیا، بهشت را خریده‌اند. و کافران با ترک آخرت دوزخ را خریده‌اند. پس زیانمندی کافر نمایان می‌شود. خازن گفته است: در اصل از «غبن» آمده است که به معنی بردن چیزی بدون پرداخت بهای آن می‌باشد. و زیانمند، «مغبون» آن است که خانواده و مقام و منزلت بهشتی را از دست داده است. پس در آن روز زیانمندی کافر به سبب ترک ایمان نمایان می‌شود و زیانمندی مؤمن به سبب تقصیر در احسان برملا می‌گردد.[2] ﴿و من يؤمن بالله و يعمل صالحا يكفر عنه سيئاته﴾ هر کس به خدا ایمان بیاورد و کار نیکو انجام دهد، خدا گناهان او را می‌زداید و محو می‌کند. ﴿و يدخله جنات تجري من تحتها الأنهار﴾ و او را به باغ‌های پراز نعمت داخل می‌کند، که در پای درختان و قصرهایش رودهای بهشتی جاری است. ﴿خالدين فيها أبدا﴾ در آن باغ‌های بهشتی برای ابد مقیم و ماندگار می‌باشند؛ نه مرگ دامن آنها را می‌گیرد و نه از آن خارج می‌شوند. ﴿ذلك الفوز العظيم﴾ این کامیابی و سعادتی است که بالاتر از آن سعادتی قابل تصور نیست. ﴿و الذين كفروا و كذبوا بآياتنا﴾ و آنان که یگانگی و قدرت خدا را انکار کرده و دلایل دال بر تحقق بعث و حشر را انکار و قرآن را تکذیب نموده‌اند، ﴿أولئك أصحاب النار خالدين فيها﴾ سرانجام و سرنوشت آنها آتش دوزخ است که برای همیشه در آن خواهد ماند. ﴿و بئس المصير﴾ آتش دوزخ چه سرانجام و قرارگاهی زشت است که اهل کفر و گمراهی در آن خواهند بود! سپس یادآور شده است که هر چه در عالم اتفاق

۱ـ مختصر ۵۰۹/۳.
۲ـ خازن ۱۰۳/۴.

می‌افتد، ناشی از قضا و حکم و اراده‌ی او می‌باشد: **﴿ما أصاب من مصیبة إلا بإذن الله﴾** هیچ مصیبتی جانی و مالی به‌کسی وارد نیامده است مگر این‌که قضا و تقدیر خدا بر آن رفته است. **﴿و من یؤمن بالله یهد قلبه﴾** هر کس خدا را تصدیق کند و بداند که تمام حوادث به حکم و قضا و قدر او اتفاق می‌افتد، قلبش به شکیبایی و رضا راهیاب می‌گرداند و بر ایمان ثابت‌قدم و استوار می‌دارد. ابن‌عباس گفته است: یعنی قلبش به یقین می‌رسد، تا جایی که می‌داند آنچه بر او وارد شده است حتماً می‌بایست بر او وارد شود و فرار از آن ممکن نیست و مصیبتی که بر او وارد نشده است در اصل قرار نبوده است که بر او وارد شود؛ یعنی اگر قرار باشد بر او وارد آید، رد شدنی نیست و اگر قرار نباشد به آن آن دچار شود، هرگز بر او وارد نمی‌شود.[1] علقمه گفته است: این همان انسانی است که اگر مصیبتی بر او وارد شود می‌داند از جانب خدا آمده است، لذا به آن راضی می‌شود و در مقابل قضا و قدر خدا تسلیم می‌گردد.[2] **﴿و الله بکل شیء علیم﴾** خدا به همه چیز عالم است و در آسمان و زمین چیزی از او مخفی نمی‌ماند. قرطبی گفته است: تسلیم شدن انسان مطیع و عدم رضایت و خشنودی انسان عاصی در مقابل قضا و قدر الهی بر او پوشیده نیست. **﴿و أطیعوا الله و أطیعوا الرسول﴾** در تمام مواردی که برایتان مقرر و مشروع کرده است، از فرمان او و پیامبر اطاعت کنید. اوامر و نواهی او را اجرا کنید. برای تأکید و نشان دادن وجوب اطاعت امر پیامبر، امر را تکرار کرده است. **﴿فإن تولیتم فإنما علی رسولنا البلاغ المبین﴾** اگر از دعوت پیامبر در مورد هدایت و ایمان سرپیچی کردید، ضرری به او نمی‌رسد، بلکه ضرر آن به خود شما برمی‌گردد؛ چون جز تبلیغ رسالت، چیزی بر او نیست، و پیامبر که وظیفه‌ی خود را کاملاً انجام داده است، و خدا از مخالف فرمان خود انتقام می‌گیرد. **﴿الله لا إله إلا هو﴾** خداست که جز او معبود و خالقی حقیقی نیست. به او

۱ـ طبری ۲۸/ ۸۰.
۲ـ مختصر ۳/ ۵۱۰.

باید متکی شد، و سرانجام همه نزد او برمی گردند. ﴿و علی الله فلیتوکل المؤمنون﴾ ای مؤمنان! در تمام امور خود فقط به خدا توکل داشته باشید. صاوی گفته است: بدین‌ترتیب پیامبر را تحریک نموده و او را به توکل به خدا و پناه بردن به او تشویق می‌کند. در ضمن مؤمنان را نیز آموزش می‌دهد که به خدا پناه ببرند و به کمک و یاری او مطمئن باشند.[1] ﴿یا أیها الذین آمنوا إن من أزواجکم و أولادکم عدواً لکم فاحذروهم﴾ ای گروه مؤمنان! به خاطر داشته باشید که بعضی از همسران و فرزندانتان دشمن شما می‌باشند و شما را از راه خدا باز می‌دارند و شما را از اطاعت خدا مانع می‌شوند، بنابراین از اجابت و اطاعت آنها برحذر باشید. مفسران گفته‌اند: جماعتی مسلمان شدند و خواستند مهاجرت کنند، اما زنان و فرزندانشان مانع مهاجرت آنها شدند. بعد از مدتی که مهاجرت کردند و به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند، دیدند مردم در دین آشنایی و فهمی کامل دارند، لذا پشیمان و متأسف شدند و خواستند زن و فرزندان خود را بازخواست و مؤاخذه کنند که این آیه‌ی شریفه نازل شد.[2] آیه تمام افرادی را شامل می‌شود که زن و فرزند آنان را از طاعت خدا غافل می‌کند. ﴿و إن تعفوا و تصفحوا و تغفروا﴾ اما اگر از آنان صرف‌نظر کنید و از آنچه از آنها سر زده است، درگذرید و لغزش آنها را ببخشید، ﴿فإن الله غفور رحیم﴾ یقین بدانید که رحمت خدا وسیع و بخشودگیش عظیم است و مطابق عملتان با شما معامله می‌کند. ﴿إنما أموالکم و أولادکم فتنة﴾ خدا می‌خواهد به وسیله‌ی اموال و اولاد بندگان را آزمایش کند، تا معلوم شود چه کسی از او اطاعت می‌کند و چه کسی راه عصیان را پیش می‌گیرد؟ مال را از پیش آورده است؛ چون فتنه‌ی آن شدیدتر است. ﴿و الله عنده أجر عظیم﴾ اجر و ثواب مقرر در نزد خدا بسی والاتر و بزرگتر است از کامیابی دنیا. پس اموال و اولاد ،شما را از طاعت خدا غافل نکنند. آیه

۱ـ صاوی ۲۱۲/۴.

۲ـ سبب نزول قبلی را نگاه کنید.

متضمن ترغیب در آخرت و ترک دنیا و اموال و اولاد می‌باشد که انسان بدان امتحان شده است. ﴿فاتقوا الله ما استطعتم﴾ در فرمانبرداری از اوامر خدا تلاش و توانایی خود را به‌کار گیرید. و بیش از قدرت خود به خود تکلیف نکنید. مفسران گفته‌اند: این حکم به وظایف و فضایل اعمال مربوط است که انسان به اندازه‌ی توانایی آن را انجام می‌دهد، اما در مورد محظورات باید به طور کلی از آن اجتناب شود. و دلیل این امر خبری است که از پیامبر ﷺ نقل شده است: «وقتی دستور کاری را به شما دادم، به اندازه‌ی توانایی آن را انجام دهید، ولی اگر از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب ورزید».[۱] ﴿و اسمعوا و أطیعوا﴾ به اندرز و نصیحت گوش فرا دهید، و امر و نهی را اطاعت کنید. ﴿و أنفقوا خیرا لأنفسکم﴾ از اموال خود در راه خدا انفاق کنید که مایه‌ی خیر و برکتِ شما خواهد شد. ﴿و من یوق شحّ نفسه فأولئك هم المفلحون﴾ و هرکس از بخل و آزمندی نفس خود سالم بماند، به تمام خواسته‌هایش نایل می‌آید. ﴿إن تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم﴾ اگر به طیب نفس و رغبت کامل در راه خدا صدقه بدهید، حتماً خدا اجر و پاداش آن را چند برابر به شما می‌دهد. بیان صدقه به صورت قرض حاوی لطفی بلیغ به بینوایان می‌باشد. ﴿و یغفر لکم﴾ و گناهان و ناپاکی‌ها را از شما می‌زداید و محو می‌کند. ﴿و الله شکور حلیم﴾ و خدا قدر احسان احسان‌کننده را می‌داند و نسبت به بندگان باحوصله و شکیبا می‌باشد و هر چند گناهان آنها زیاد باشد در کیفر دادن آنها شتاب نمی‌کند. ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ به نهان و غایب و حاضر عالم است و هیچ نهانی بر او پوشیده نیست. ﴿العزیز الحکیم﴾ و در ملک خود مقتدر و در صنعش حکیم است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فمنکم کافر و منکم مؤمن﴾ و ﴿الغیب و الشهادة﴾ متضمن طباق است؛ مانند ﴿تعلم ما تسرون و ما تعلنون﴾.

۱ـ اخراج از شیخان.

۲ـ ﴿له الملك و له الحمد﴾ مقدم داشتن جار و مجرور برای افاده‌ی حصر است.

۳ـ ﴿و النور الذی أنزلنا﴾ متضمن استعاره است.

۴ـ ﴿و من یؤمن بالله و یعمل صالحا﴾ و ﴿و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا أولئك أصحاب النار خالدین فیها﴾ شامل مقابله‌ی بین جزای مؤمن و جزای کافر است.

۵ـ ﴿و صورکم فأحسن صورکم﴾ متضمن جناس ناقص است.

۶ـ در بین ﴿أصاب مصیبة﴾ و ﴿یجمعکم لیوم الجمع﴾ جناس اشتقاق وجود دارد.

۷ـ ﴿و أطیعوا الله و أطیعوا الرسول﴾ متضمن اطناب است.

۸ـ ﴿و الله شکور حلیم﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده است.

۹ـ ﴿إن تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۱۰ـ ﴿و الله شکور حلیم﴾ و ﴿عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم﴾ متضمن سجع است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی طلاق در مدینه نازل شده و بعضی از احکام تشریعی مربوط به احوال زن و شوهر را مورد بحث قرار می‌دهد از قبیل بیان احکام طلاق سنی و کیفیت آن، و مسائل مربوط به طلاق از قبیل عده و نفقه و مسکن و مزد شیرده و غیرة...

* در آغاز، سوره احکام طلاق - طلاق سنی و طلاق بدعی - را مورد بحث قرار داده به مؤمنان دستور داده است که در صورت عدم امکان ادامه‌ی زندگی زناشویی، بهترین راه را در پیش گیرند، و درخواست کرده است که در زمان مناسب و به شیوه‌ی مشروع، همسر را طلاق دهند؛ یعنی مرد او را در زمان پاکی [از حیض] و بدون نزدیکی، طلاق دهد، آنگاه او را تا انقضای عده ترک گوید و رها کند.

* در این توجیه الهی از مردان درخواست شده است، فرصت و مهلت بدهند، و در از هم گسستن اساس زناشویی شتاب نکنند؛ زیرا طلاق مبغوض‌ترین حلال است در نزد خدا و اگر ضرورت و اجباری در میان نباشد، طلاق مباح نمی‌باشد؛ زیرا طلاق یعنی از هم پاشیدن بنیان خانواده.

* و سوره برشمردن عده را درخواست کرده است، تا خاتمه‌ی آن ضبط گردد و اختلاط انساب پیش نیاید، و نیز تا مدت عده برای زنِ طلاق داده شده طولانی نشود و او متضرر نگردد. و سوره انسان را فرا خوانده است تا حدود خدا را رعایت نموده و از اوامرش سرپیچی نکند.

* سوره احکام عده را مورد بحث قرار داده است، در این راستا عده‌ی زنِ بازایستاده

از حیض را که به سبب پیری یا بیماری خون حیضش قطع شده ، بیان کرده است و نیز عده‌ی صغیره و عده‌ی زن باردار را بیان کرده است. و در ضمن روشن‌ترین شیوه‌ی توجیه و ارشاد خویش را در این خصوص بیان کرده است.

* در خلال این احکام تشریعی دعوت و فراخوانی به «پرهیزگاری» به صورت مکرر آمده است، گاهی به صورت ترغیب و زمانی به صورت ترهیب، تا ستمی به هیچ یک از زوجین تحمیل نشود. و احکام مسکن و نفقه را نیز توضیح داده است.

* و در خاتمه انسان را از زیر پا نهادن حدود خدا برحذر داشته و حال ملت‌های گردنکش را مثال زده است که از فرمان خدا سرپیچی کردند. و نیز آزار و هلاکتی را که آنها را در برگرفت، بیان کرده است. سپس قدرت خدا را در آفرینش آسمان‌های هفتگانه و خلق طبقات زمین یادآور شده است و نیز این‌که آنها بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان می‌باشند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا ٱلْعِدَّةَ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ رَبَّكُمْ لَاتُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ ٱللهِ وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَاتَدْرِي لَعَلَّ ٱللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً ﴿١﴾ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنكُمْ وَ أَقِيمُوا ٱلشَّهَادَةَ لِلهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَ مَن يَتَّقِ ٱللهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ ٱللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ ٱللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ﴿٣﴾ وَ ٱللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ ٱلْمَحِيضِ مِن نِسَائِكُمْ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ

أَشْهُرٍ وَ اللاَّئِي لَمْ يَحِضْنَ وَ أُولاَتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً ﴿۴﴾ ذٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً ﴿۵﴾ أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِن وُجْدِكُمْ وَلاَ تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِن كُنَّ أُولاَتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَ إِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ ﴿۶﴾ لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لاَيُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً ﴿۷﴾ وَ كَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً ﴿۸﴾ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً ﴿۹﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً ﴿۱۰﴾ رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً ﴿۱۱﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ﴿۱۲﴾»

* * *

معنی لغات: ﴿**العدة**﴾ مدت زمانی که جهت برائت رحم زن در نظر گرفته شده است. ﴿**أحصوا**﴾ بر شمارید و ضبط کنید. ﴿**حسبه**﴾ او را بس است. ﴿**وجدکم**﴾ توانایی و اقتدارتان. ﴿**ارتبتم**﴾ شک و تردید داشتید. ﴿**کأین**﴾ زیاد. ﴿**عتت**﴾ گردنکشی و نافرمانی کرد. ﴿**نکرا**﴾ زشت و ناشایست. ﴿**خسرا**﴾ زیان و نابودی.

سبب نزول: الف؛ بخاری روایت کرده است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما زنش را در حال قاعدگی طلاق داد. عمر موضوع را در خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بازگفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و فرمود: او را باید رجعت دهد و نزد خود نگه دارد تا پاک شود و باز حیض ببیند و

پاک شود، آنگاه اگر خواست او را طلاق دهد، در زمان پاکی و قبل از نزدیکی با او باید وی را طلاق دهد، عده‌ای که خدا دستورش را داده است چنین می‌باشد.[۱]

ب؛ از انس روایت است که پیامبرﷺ حفصه را طلاق داد و حفصه نزد خانواده‌ی خود رفت آنگاه آیه‌ی ﴿یا أیها النبیء إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن﴾ نازل شد، به پیامبرﷺ گفتند: او را رجعت بده؛ چون زنی است روزه‌دار و نمازخوان و از زنان بهشتی شما می‌باشد.[۲]

ج؛ روایت است وقتی که آیه‌ی ﴿و المطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء﴾ نازل شد جمعی از یاران گفتند: یا رسول‌الله! پس زنی که به سبب صغر سن یا پیری حیض نمی‌بیند، عده‌اش چگونه است؟ آنگاه آیه‌ی ﴿و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم إن ارتبتم فعدتهن ثلاثة أشهر﴾ نازل شد.[۳]

تفسیر: ﴿یا أیها النبی إذا طلقتم النساء﴾ پیامبرﷺ مورد خطاب است ولی حکم عام است و شامل خود حضرت و تمام امت می‌شود، اما به منظور تعظیم ندا به او اختصاص یافته است، مانند این‌که به رئیس و بزرگ جمعی گفته شود: فلانی چنان کنید یعنی تو و جماعت چنان کنید. پس به طریق احترام و تعظیم خطاب به عمل آمده است. قرطبی گفته است: پیامبرﷺ مورد خطاب است و به منظور تعظیم و تکریم به لفظ جمع مورد خطاب قرار گرفته است.[۴] یعنی ای پیامبر و ای مؤمنان! وقتی خواستید زنان را طلاق بدهید، ﴿فطلقوهن لعدتهن﴾ آنها را موقعی طلاق بدهید که فوراً وارد مدت عده بشوند؛ یعنی در زمان پاکی و بدون این‌که در خلال آن با آنها نزدیکی شده باشد آنان را طلاق بدهید، و در زمان حیض زنان را طلاق ندهید. مجاهد گفته است:

۱ـ اخراج از بخاری و مسلم.
۲ـ مختصر ۵۱۲/۳.
۳ـ روح المعانی ۱۳۷/۲۸.
۴ـ قرطبی ۱۴۸/۱۸.

یعنی در حین پاکی و بدون این‌که با آنان جماع کرده باشید آنها را طلاق بدهید؛ چراکه پیامبرﷺ فرموده است: در زمان پاکی و قبل از این‌که با آنان نزدیکی کند آنها را طلاق بدهید. این همان عده‌ایست که خدا دستور آن را داده است که در آن طلاق زنان جاری شود.[۱] مفسران گفته‌اند: از این جهت از طلاق دادن زن در حال حیض نهی شده است تا مدت عده‌اش طولانی نشود و او متضرر نگردد، و چون زوج از حالت حیض متنفر است و او را وادار می‌کند در طلاق دادن شتاب کند، به عکس حالت پاکی. و این‌که در خلال آن پاکی با او نزدیکی نشده باشد، تا مبادا از آن نزدیکی باردار شود.[۲] و عده‌ی طلاق به عده‌ی وضع حمل تبدیل گردد که زبان آن معلوم است. ﴿و أحصوا العدة﴾ عده را ضبط کنید و سه «قُرء» راکاملاً بر شمارید، تا نسب مخلوط نشود. ﴿و اتقوا الله ربکم﴾ از خدا، پروردگار عالمیان بپرهیزید. اوامرش را انجام دهید و از نواهیش اجتناب ورزید. ﴿لاتخرجوهن من بیوتهن﴾ بعد از جدایی تا سپری شدن زمان عده، آنان را از منزل محل سکونتشان بیرون نکنید. ﴿و لایخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة﴾ و تا انقضای عده از خانه خارج نشوند، مگر این‌که زن مطلقه مرتکب عملی زشت گردد مانند زنا که در این صورت برای اقامه‌ی حد بر او، از منزل خارج می‌شود.[۳] در التسهیل آمده است: خدای متعال مرد را از اخراج همسر مطلقه‌اش از منزل محل سکونتش منع کرده است، و زن را نیز نهی کرده است که به میل خود خارج شود. بنابراین جایز نیست شب را در خارج از منزل خود بماند و نیز جایز نیست در خلال روز آن را ترک نماید مگر برای ضرورت. این مقررات و حکم برای حفظ نسب و صیانت زن است. در مورد عمل زشت که خروج زنِ

۱ـ حدیث در صحیحین آمده است و به سبب نزول قبلی مراجعه شود.

۲ـ به کتاب روائع البیانْ» تالیف مولف مراجعه شود ۲ / ۶۰۴.

۳ـ ابن‌عباس، ابن‌مسعود، مجاهد و عکرمه «فاحشه» را به زنا تفسیر کرده‌اند. از ابن‌عباس همچنین روایت شده است که فاحشه به معنی بد زبانی زن طلاق داده شده نسبت به فامیل همسر می‌باشد. ابن کعب نیز همین نظر را دارد.

در حال عده را مباح می‌کند، علما اختلاف نظر دارند. بنابه قول ضعیفی عبارت است از ارتکاب زنا، در آن صورت برای اقامه‌ی حد خارج می‌شود. و بنا به قول دیگری عبارت است از بدزبانی با نزدیکان، در این صورت خارج می‌شود و حق سکونتش ساقط می‌گردد، و قرائت «إلا أن یفحشن علیکم» آن را تأیید می‌کند.[1] ﴿و تلك حدود الله﴾ این است احکام و شرایع و محارم خدا. ﴿و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه﴾ و هر کس از دایره‌ی این احکام خارج گردد، و از آن تجاوز کند و احکامی دیگر را برگیرد و امر آن را اجرا نکند، به خود ستم روا داشته و خود را در معرض کیفر و عقاب قرار داده و به خود زیان وارد کرده است؛ چون امکان رجعت همسرش را از دست می‌دهد. رازی گفته است: این سختگیری در مورد فردی است که از طلاق سنی عدول می‌کند، و در مورد فردی می‌باشد که در غیر عده طلاق را جاری می‌کند. ﴿لاتدری لعل الله یحدث بعد ذلك أمرا﴾ نمی‌دانی بعد از این طلاق چه اتفاقی می‌افتد؟ شاید خدا نهاد مرد را تغییر دهد، کینه را به محبت تبدیل نماید و بی‌میلی او را به میل و رغبت تغییر دهد، و نفرت از همسرش به انس و الفت تبدیل نماید. ابن‌عباس گفته است: منظور این است از طلاق دادنش پشیمان شود و در زمان عده در دلش محبت ایجاد شود و او را رجعت بدهد.[2] ﴿فإذا بلغن أجلهن﴾ وقتی به زمان انقضای عده نزدیک شدند و نزدیک بود عده‌ی آنها سرآید،

۱ـ التسهیل ۴/۱۲۶.

۲ـ ابن قیم گفته است: «خدا از طلاق دادن متنفر است؛ زیرا شیرازه‌ی زناشویی را پاره می‌کند و دشمن خدا یعنی شیطان را مسرور می‌گرداند ، که از جدایی زن و شوهر خرسند می‌شود. ولی با وجود این زن و شوهر به آن احتیاج پیدا می‌کنند از این رو خدا آن را مشروع قرار داده است اما به صورتی مصلحت آمیز که مفسده را دفع کند. و در غیر این صورت آن را حرام کرده است. به هرحال اجازه داده است زن را در حالت پاکی بدون این‌که در خلال آن با او نزدیکی کرده باشد، او را یک طلاق بدهد. سپس او را مهلت بدهد تا عده‌اش منقضی می‌شود، آنگاه اگر اسباب اختلاف برطرف شد، و توافق حاصل گردید، می‌تواند او را رجعت دهد. مدت عده را سه قرء تعیین کرده است تا مدت و مهلت اختیار طولانی شود. خدا این را مشروع و مجاز قرار داده است. از «محاسن التأویل» ۱۶/۵۸۳ نقل شده است.

﴿**فأمسكوهن بمعروف أو فارقوهن بمعروف**﴾ آنها را به نیکی رجعت دهید و مطابق فرمان خدا همصحبتی آنها را از سر بگیرید، یا آنها را رها کنید که عده‌اشان سر آید و مالک نفس خود شوند. مفسران گفته‌اند: امساک به معروف یعنی نیکی معاشرت و تأمین و ادای نفقه، بدون این‌که در رجعت دادن قصد طول دادن و زیادکردن مدت عده و متضرر کردن او را داشته باشید. و فراق و جدایی به معروف عبارت است از این‌که در موقع طلاق مهر را بدهد و متعه‌ی مقرر را ادا نماید و شروط را انجام دهد و تمام حقوق را ایفاء کند. ﴿**و أشهدوا ذوی عدل منكم**﴾ و در موقع طلاق یا رجعت دو نفر عادل و مورد اعتماد و متدین را شاهد بگیرید. در البحر آمده است: در نزد ابوحنیفه این گواه گرفتن مندوب است و مانند: ﴿**و أشهدوا إذا تبايعتم**﴾ می‌باشد. و در نزد شافعی در مورد رجعت واجب و در مورد جدایی مندوب است.[۱] ﴿**و أقيموا الشهادة لله**﴾ و گواهی را به حق و بدون جانب‌داری از هیچ کس به پا دارید و فقط به خاطر خدا گواهی بدهید و تغییر و تبدیلی درگواهی ندهید و مراعات هیچ یک از طرفین را نکنید. ﴿**ذلكم يوعظ به من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر**﴾ انسانی که به خدا ایمان دارد و از خدا می‌ترسد، و ازکیفر و عقاب و حساب آخرت بیمناک است، از این احکام بهره و پند می‌گیرد. ﴿**و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من حيث لايحتسب**﴾ و هرکس از خدا بترسد و حدودش را رعایت کند، به هنگام رویارویی با مشکلات، پروردگار برای وی فرج و گشایش قرار می‌دهد و از هر تنگنا و فشاری راه خروجی برایش می‌گشاید، و روزی او را طوری می‌رساند که هرگز تصورش را نکرده و آن را ندانسته است. مجاهد گفته است: در خدمت ابن‌عباس بودم که یک نفر آمد و گفت: زنم را سه طلاقه داده‌ام. ابن‌عباس سکوت کرد و گمان کردم زنش را رجعت می‌دهد، تا این‌که گفت: با عجله بر مرکب حماقت و ابلهی سوار می‌شوید آنگاه

۱ـ البحر ۲۸۲/۸.

می‌گویید: ابن‌عباس ابن‌عباس!! خدا می‌فرماید: ﴿و من يتق الله يجعل له مخرجا﴾ و تو از خدا نترسیدی و من هم برایت مفری نمی‌یابم. از فرمان خدا سر برتافتی و زنت بائنه شده است.[۱] و مفسران گفته‌اند: آیه عام است و درباره‌ی «عوف بن مالک اشجعی» نازل شده است. مشرکین پسرش را به اسارت گرفته بودند. نزد پیامبرﷺ آمد و از بینوایی خود زبان به شکوه بگشود و گفت: دشمن، پسرم را به اسارت گرفته و مادرش بی‌تابی می‌کند، تکلیف ما چیست و چه دستوری می‌دهی؟ پیامبرﷺ فرمود: از خدا بترس و صبور باش. به تو و همسرت سفارش می‌کنم که بسیار ذکر «لا حول و لا قوة إلا بالله» را بگویید. عوف و زنش چنان کردند. در حالی که در منزل نشسته بود، پسرش در را زد، و با خود یک‌صد شتر آورده بود. دشمن از شتران غافل شده بود و آنها را با خود آورده بود. آنگاه آیه‌ی ﴿و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من حيث لايحتسب﴾ نازل شد.[۲] ﴿ومن يتوكل على الله فهو حسبه﴾ و هر کس به هنگام مصیبت و بلا به خدا متکی و به او اعتماد و اطمینان داشته باشد خدا برای او بس است، صاوی گفته است: هر کس کار خود را به خدا واگذار کند، خدا او را بس است. برگرفتن اسباب با توکل منافات ندارد؛ چون دستور برگرفتن اسباب آمده است. اما نباید به آن اعتماد و تکیه کرد. در حدیث آمده است «اگر به طور کامل و حقیقی به خدا توکل کنید، مانند پرنده روزی شما را می‌دهد که بامدادان گرسنه از لانه بیرون می‌رود و شامگاهان با شکم سیر برمی‌گردد».[۳] ﴿إن الله بالغ أمره﴾ خدا فرمان خود را در مورد تمام مخلوقات اجرا می‌کند و هر چه را بخواهد بدان می‌رسد و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. در التسهیل آمده است: و این، بیان تشویق و تأکید بر توکل است؛ زیرا اگر انسان به درستی دریابد که تمام کارها در قبضه‌ی

۱ـ محاسن التنزیل ۱۶/ ۸۳۸.
۲ـ طبری ۲۸/ ۹۰.
۳ـ اخراج از ترمذی.

قدرت خدا قرار دارد، فقط به خدا توکل نموده و به غیر او تکیه نمی‌کند.[۱] ﴿قد جعل الله لکل شیء قدرا﴾ خدای متعال برمبنای حکمت ازلی برای تمام امور و اشیاء مقدار و میزان و وقت و زمانی معلوم و محدود مقرر کرده است. قرطبی گفته است: برای هر شدت و فراخی زمانی را مقرر کرده است که به آن منتهی می‌شود.[۲] بعد از آن حکم مطلقه‌ای را بیان کرده است که به خاطر صغر سن یا پیری حیض ندارد و فرمود: ﴿و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم إن ارتبتم﴾ اگر در مورد کیفیت عده‌ی زنانی که بر اثر پیری از حیض باز ایستاده‌اند و حیضشان قطع شده است، شک و تردید دارید، اینک حکم آنها چنین است: ﴿فعدتهن ثلاثة أشهر﴾ عده‌ی هر یک از آنها با سپری شدن سه ماه منقضی می‌شود و هر ماه جانشین یک حیض است. ﴿و اللائی لم یحضن﴾ و همچنین زنانی که به علت سن و سال کمی که دارند به دوران قاعدگی نرسیده‌اند، سه ماه منتظر می‌مانند. ﴿و أولات الأحمال أجلهن أن یضعن حملهن﴾ و عده‌ی زن باردار با وضع حملش منقضی می‌شود، اعم از این‌که مطلقه باشد، یا شوهرش فوت کرده باشد. ﴿و من یتق الله یجعل له من أمره یسرا﴾ و هر کس در گفتار و کردار از خدا بترسد، و از حرام دوری جوید، خدا کارش را بر او آسان می‌کند و او را بر انجام هر کار خیری توفیق می‌دهد. ﴿ذلك أمر الله أنزله إلیکم﴾ این است حکم و شرع خدا که آن را بر شما نازل کرده است تا فرمانش را اجرا و به مقتضای آن عمل کنید. ﴿و من یتق الله یکفر عنه سیئاته و یعظم له أجرا﴾ و هر کس از خدا بترسد گناهانش را محو و پاک می‌کند و پاداش و اجرش را چند برابر می‌دهد. صاوی گفته است: چون می‌داند زنان ناقص العقل و ناقص الدین می‌باشند، پس جز پرهیزگار بر کار آنان صبر نمی‌کند، به همین جهت لفظ (یتق) را تکرار کرده است.[۳] در

۱ـ التسهیل ۱۲۸/۴.

۲ـ قرطبی ۱۲۸/۱۸.

۳ـ صاوی ۲۱۷/۴.

البحر گفته است: چون بحث و کلام دربارهٔی زنان مطلقه در جریان است و به سبب کین و بغض شوهران از آنها، طلاق داده می‌شوند، و گاهی شوهران تهمت‌های زشت به آنان می‌زنند که باعث تنفر خواستگاران می‌شود، از این رو امر به تقوی را تکرار کرده و به صورت شرط و جزا بیان شده است: ﴿و من یتق الله یجعل﴾.[1] ﴿أسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم﴾ زنان مطلقه‌ی خود را در بعضی از منازل خویش جا بدهید. و اگر بینوا باشد به میزان قدرتش مسکن و نفقه را باید تأمین کند. ﴿ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن﴾ در مسکن و نفقه، آنها را تحت فشار قرار ندهید، تا ناچار به خروج بشوند. ﴿و إن کن أولات حمل﴾ اگر مطلقه باردار باشد، ﴿فأنفقوا علیهن حتی یضعن حملهن﴾ شوهر باید تا وقتی که وضع حمل می‌کند نفقه‌ی او را بدهد هر چند که مدت حمل طولانی هم باشد. ﴿فإن أرضعن لکم﴾ وقتی بچه را به دنیا آورد و راضی شد فرزند را شیر بدهد، ﴿فآتوهن أجورهن﴾ بر مرد واجب است که اجرت شیر دادن را به او بدهد؛ چون اولاد به پدران منسوبند. در التسهیل آمده است: اگر زنان مطلقه فرزندان شما را شیر دادند، اجرت شیر دادن را به آنها بدهید که عبارت است از نفقه و سایر مخارج.[2] ﴿وأتمروا بینکم بمعروف﴾ و باید هر یک طرف دیگر را به خیر و نیکی امر کند؛ یعنی به صرف‌نظر کردن و سازش و احسان امر کند. قرطبی گفته است: یعنی امر به معروف و نهی از منکر را از یکدیگر بپذیرید. از جمله‌ی معروف از جانب زن این‌که بچه را بدون اجرت شیر بدهد. و از جمله‌ی معروف از جانب مرد افزایش اجرت شیردادن است. ﴿وإن تعاسرتم﴾ و اگر در تنگنا قرار گرفتید و توافق زوجین مشکل شد، به گونه‌ای که زوج از دادن میزان درخواستی زن امتناع ورزید و زن با کمتر از آن به شیردادن راضی نشد، ﴿فسترضع له أخری﴾ شیردهی دیگر برای فرزندش اجیر کند. خبری است به معنی امر؛ یعنی باید شیردهی

۱ـ البحر ۸/ ۲۸۴.
۲ـ التسهیل ۴/ ۱۲۹.

دیگر برای فرزندش اجیر کند. ابوحیان گفته است: به صورتی لطیف مادر را سرزنش می‌کند. مانند آن است، از یک نفر چیزی می‌خواهی و او دریغ می‌کند. و تو بگویی: تو این کار را نمی‌کنی یکی دیگر آن را انجام می‌دهد، و منظورت این است که حاجت تو برآورده می‌شود و جز خجالت و شرمندگی چیزی برای تو باقی نمی‌ماند.[۱] ضحاک گفته است: اگر مادر امتناع نمود زنی دیگر را برای شیردادنش اجیر می‌کند، و اگر طفل پستان دیگری را نپذیرفت، مادر مجبور می‌شود او را شیر بدهد.[۲] **﴿لینفق ذوسعة من سعته﴾** این هم توضیح میزان نفقه است. یعنی شوهر به میزان وسعت و توانایی‌اش هزینه‌ی زندگی و نفقه‌ی زن و فرزند صغیر خود را باید بدهد. در التسهیل آمده است: بدین ترتیب امر شده است که هرکس به میزان اقتدار و توانایی‌اش باید نفقه را تأمین کند. پس شوهر به بیش از توانایی‌اش مکلف و مجبور نمی‌شود و حق زن هم ضایع نمی‌گردد. بلکه وضع باید به صورت معتدل برقرار گردد.[۳] آیه نشان می‌دهد که نفقه با اختلاف احوال مردم از لحاظ ثروت و فقر، متفاوت است. **﴿و من قدر علیه رزقه﴾** و هرکس از لحاظ روزی در تنگنا باشد و کمتر از کفایت داشته باشد، **﴿فلینفق مما آتاه الله﴾** پس به میزان توانایی خود و به اندازه‌ای که خدا به او داده است، نفقه را بدهد. **﴿لا یکلف الله نفسا إلا ما آتاها﴾** خدا جز به اندازه‌ی قدرت و توانایی از هیچ کس تکلیف نمی‌کند. مانند ثروتمند از بینوا تکلیف نمی‌کند. ابوسعود گفته است: متضمن دلجویی از فرد بینوا می‌باشد و او را تشویق و ترغیب می‌کند که سعی و تلاش کند.[۴] و این وعده را مؤکد کرده و می‌فرماید: **﴿سیجعل الله بعد عسر یسرا﴾** خدا بعد از تنگنایی و بینوایی، غنا و بی‌نیازی قرار می‌دهد. و بعد از سختی و مشقت، گشایش و آسایش عطا می‌کند و به فقرا مژده‌ی گشودن ابواب

۱ـ البحر ۲۸۵/۸.

۲ـ قرطبی ۱۶۹/۱۸.

۳ـ التسهیل ۱۲۹/۴.

۴ـ ابوسعود ۱۷۲/۵.

روزی را می‌دهد. آنگاه انسان را از نافرمانی و تجاوز از حدودش برحذر داشته و حال و وضع ملت‌های پیش را مثال زده است و می‌فرماید: ﴿و کأیّن من قریة﴾ و چه بسیار از ساکنان دهکده‌ها از ملت‌های پیشین، ﴿عتت عن أمر ربها و رسله﴾ از فرمان خدا و پیامبران تمرد و سرپیچی کردند. ﴿فحاسبناها حسابا شدیدا﴾ در ازای طغیان و سرپیچی و تمردشان آنها را به انواع عذاب دردناک مجازات کردیم. از جمله آنها را به گرسنگی و قحطی عذابی که ریشه‌ی آن را برکند، عذاب دادیم. ﴿و عذبناها عذابا نکرا﴾ و آنها را به صورت و شیوه‌ای باورنکردنی عذاب دادیم. ﴿فذاقت وبال أمرها﴾ و سرانجام سرکشی و نافرمانی آنها هلاک و نابودی و زیانی فوق‌العاده شد. ﴿و کان عاقبة أمرها خسرا﴾ و عاقبت نافرمانیشان، خسران و ضرر و زیان است. بعد از یادآوری مصایب وارده بر ملت‌های گردنکش برای مؤمنان فرمان پرهیزگاری و ترس از خدا را داد، و آنها را از کیفرش برحذر داشته، تا بلایی که به سر تبهکاران آمد به سر آنها نیاید، و فرمود: ﴿أعد الله لهم عذابا شدیدا﴾ خداوند در آخرت برای آنان عذاب سخت و ابدی دوزخ را تهیه دیده است. ﴿فاتقوا الله یا أولی الألباب الذین آمنوا﴾ ای دارندگان عقل‌های سلیم و ای جماعتی که خدا و پیامبر را تصدیق کردید! از ضربت و انتقام خدا بترسید. ﴿قد أنزل الله إلیکم ذکرا﴾ خدا قرآن مجید را بر شما نازل کرده است که مایه‌ی تذکار شما می‌باشد.[1] ﴿رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات﴾ و حضرت محمد را برای راهنمایی شما فرستاد که آیات روشن و جلی خدا را بر شما می‌خواند که حلال و حرام و سایر احکام مورد نیاز شما را بیان می‌کند. در البحر آمده است: ظاهراً ذکر یعنی قرآن و

۱ـ بعضی از مفسران، از جمله طبری و ابوسعود گفته‌اند: منظور از ذکر، رسول است. و بدل آوردن ﴿رسولا یتلوا﴾ را دلیل آن قرار داده‌اند. اما راجح آن است که ما گفته‌ایم؛ یعنی منظور از ذکر، قرآن و از رسول، حضرت محمد است. نظر ابن عطیه و صاحب البحر چنین است. رسولاً به وسیله‌ی فعلی محذوف منصوب است؛ یعنی أرسل رسولا.

رسول یعنی حضرت محمد ﷺ می‌باشد.[۱] ﴿لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات إلی النور﴾ تا مؤمنان پرهیزگار را از گمراهی خارج و به هدایت راهنمایی کند، و از تاریکی کفر و نادانی بیرون آورد و آنها را به نور ایمان و دانش هدایت کند. ﴿ومن یؤمن بالله و یعمل صالحا﴾ و هر کس خدا را تصدیق کند و به طاعتش عمل کند، ﴿یدخله جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ در آخرت او را به باغ‌های اکنده از نعمت وارد می‌کند که در پای کاخ‌هایش رودهای بهشتی جاری است. ﴿خالدین فیها أبدا﴾ در آن باغ‌ها برای همیشه مستقر خواهند شد و از آن خارج نمی‌شوند و نخواهند مرد. ﴿قد أحسن الله له رزقا﴾ خدا در بهشت روزی نیکو و فراوان به آنها خواهد داد؛ چون نعمت‌های آن دایمی است و قطع نمی‌شود. طبری گفته است: یعنی در آن باغ‌ها روزی آنان را وافر می‌دهد، رزقی که عبارت است از خوردنی و آشامیدنی و سایر نعمت‌هایی که خدا برای دوستدارانش تدارک دیده است. گوارای وجودشان باد! آیه متضمن شگفت‌انگیزی و تعظیم نعمت و برکاتی است که خدا آن را روزی و پاداش مؤمن قرار داده است... بعد از آن به آثار قدرت و عظمت و اقتدار و شکوهش اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿الله الذی خلق سبع سموات و من الأرض مثلهن﴾ خدای بزرگ همان است که هفت آسمان و مانند آنها هفت زمین را بدون فاصله روی هم قرار داده و هستی داده است.[۲] ﴿یتنزل الأمر بینهن﴾ وحی و فرمان و حکم خدا در بین آسمان‌ها و طبقات

۱ـ البحر ۲۸۶/۸.

۲ـ در این‌که آسمان‌ها هفت آسمانند علما اختلافی ندارند. ولی در زمین اختلاف دارند، اما در مورد زمین نظرها مختلف است. بعضی با توجه به ظاهر آیه گفته‌اند مراد هفت طبقه‌ی زمین است. و نیز در حدیث صحیح آمده است: «هرکس به اندازه‌ی یک وجب زمین را غصب کند، خدا تا هفت زمین آن را طوق گردنش می‌کند. و بعضی گفته‌اند: منظور یک زمین است و تماثل و همگونی در عدد نیست بلکه در خلق و ابداع است؛ یعنی زمین را مانند آسمان‌ها در خلق و ابداع، استوار آفریده است، اما قول اول روشن‌تر است. والله اعلم.

زمین جاری است. ﴿لتعلموا أن الله على كل شيء قدير﴾ تا دریابید هر آن‌که قدرت چنان خلقتی را دارد، بر همه‌چیز قادر است. ﴿و أن الله أحاط بكل شيء علما﴾ و تا دریابید خدا از همه چیز آگاه است و هیچ امری از او مخفی نیست.

نکات بلاغی: ۱- ﴿فأمسكوهن بمعروف أو فارقوهن﴾ و ﴿بعد عسر يسرا﴾ متضمن طباق است.[۱]

۲- ﴿و تلك حدود الله و من يتعد حدود الله﴾ به منظور ایجاد هول و هراس اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۳- ﴿لا تدری لعل الله يحدث بعد ذلك أمرا﴾ به منظور مزید اهتمام، التفات به عمل آمده است.

۴- ﴿و اللائي لم يحضن﴾ متضمن ایجاز به حذف است.

۵- ﴿فحاسبناها حسابا شديدا، و عذبناها عذابا نكرا، فذاقت وبال أمرها﴾ به منظور ترهیب، تهدید تکرار شده است.

۶- ﴿و كأين من قرية﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۷- ﴿ليخرج الذين آمنوا من الظلمات إلى النور﴾ متضمن استعاره است.

۸- ﴿قد جعل الله لكل شي قدرا ... يجعل له من أمره يسرا ... و يعظم له أجرا ... و كان عاقبة أمرها خسرا﴾ متضمن سجع مرصع است.



۱- طبری ۲۸/۹۸.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی تحریم از جمله سوره‌های مدنی است که امور تشریعی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. در اینجا مسایل و احکامی مربوط به «خانه‌ی پیامبر ﷺ» و مادران مؤمنان یعنی زنان پاک پیامبر در قالب فراهم نمودن شرایط لازم جهت پایه‌ریزی خانواده‌ی مسلمان و الگوی کامل خانواده‌ی نیکبخت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

* سوره در آغاز، مسأله‌ی حرام کردن پیامبرﷺ کنیزش، «ماریه قبطی» را بر خویشتن مورد بحث قرار داده است که پیامبرﷺ به خاطر رضایت بعضی از همسرانش از معاشرت با او امتناع ورزید، و به شیوه‌ی لطیف و نرم مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت، که عنایت و توجه خدا را نسبت به بنده و پیامبرش نشان می‌دهد، و آن این‌که خدا به او گشایش عطا کرده است، بنابراین او نباید خود را در مضیقه و تنگنا قرار بدهد: ﴿یا أیها النبی لم تحرم ما أحل الله لك تبتغی مرضات أزواجك ...﴾ تا آخر آیه.

* بعد از آن موضوعی بسیار مهم یعنی «افشای راز» را مورد بحث قرار داده است. رازی که در بین زن و شوهر قرار دارد و افشای آن بنیان زناشویی را به لرزه در آورده و تهدید می‌کند. و برای آن مثلی از پیامبرﷺ را آورده است که رازی را با حفصه در میان نهاد و از او خواست آن را مکتوم بدارد، اما او آن را نزد عایشه فاش کرد که موجب کین و غضب پیامبرﷺ شد، تا جایی که خواست زنانش را طلاق بدهد: ﴿و إذ أسر النبی إلی بعض أزواجه حدیثا ...﴾ تا آخر آیه.

* و سوره به شدت به زنان پیامبرﷺ حمله می‌کند؛ چراکه در بین آنها رقابت و چشم و هم‌چشمی و رشک و حسد در اموری ناچیز رخ داده است و خدا آنها را تهدید می‌کند که چنانچه تغییر رویه ندهند، خدا بهتر از آنان را به پیامبر می‌دهد. و بدین‌ترتیب پیامبر را یاری می‌دهد: ﴿عسی ربه إن طلقکن أن یبدله أزواجا خیراً منکن مسلمات مؤمنات قانتات تآئبات...﴾.

* و در خاتمه با آوردن دو مثل سوره را به پایان می‌برد: مثال همسری کافر که در نکاح مردی صالح و مؤمن قرار دارد، و زنی باایمان که در نکاح مردی تبهکار و کافر به سر می‌برد. و بدین‌وسیله بندگان را متوجه می‌کند که در آخرت هیچ کس دیگری را بی‌نیاز نمی‌کند. اگر عمل صالح نباشد، حسب و نسب سودی ندارد: ﴿ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط، کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما﴾ یعنی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند. ﴿فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النارمع الداخلین، و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون إذ قالت رب ابن لی عندك بیتا فی الجنة ...﴾ پایانی است جالب و زیبنده که با فضا و هدف سوره در مستحکم‌کردن بنیان و اساس فضیلت و ایمان سازگار و مناسب است.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ ٱللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَ ٱللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝١ قَدْ فَرَضَ ٱللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَ ٱللهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ۝٢ وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ ٱللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ ۝٣ إِن تَتُوبَا إِلَى ٱللهِ فَقَدْ

صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿۴﴾ عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجاً خَيْراً مِنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَاراً ﴿۵﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَ ٱلْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ ٱللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۶﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا ٱلْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷﴾ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى ٱللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي ٱللهُ ٱلنَّبِيَّ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ ٱغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۸﴾ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَاهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَ ٱلْمُنَافِقِينَ وَ ٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۹﴾ ضَرَبَ ٱللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ٱمْرَأَةَ نُوحٍ وَ ٱمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّاخِلِينَ ﴿۱۰﴾ وَ ضَرَبَ ٱللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ آمَنُوا ٱمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ٱبْنِ لِي عِندَكَ بَيْتاً فِي ٱلْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾ وَ مَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَانَ ٱلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُوحِنَا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ وَ كَانَتْ مِنَ ٱلْقَانِتِينَ ﴿۱۲﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**تحلة**﴾ آزاد شدن از مسؤولیت قسم با ادای کفاره. ﴿**صغت**﴾ از حق مایل و منحرف شد. ﴿**قانتات**﴾ مطیع و فرمانبران. ﴿**نصوحا**﴾ خالص و صادق. توبه‌ی نصوح آن است که فرد بعد از آن به گناه روی نیاورد. ﴿**اغلظ**﴾ سخت بگیر. ﴿**أحصنت**﴾ عفیف ماند.

سبب نزول: الف؛ روایت است که پیامبر ﷺ در بین زنانش قسم اجراء می‌کرد، وقتی نوبت به حفصه افتاد، حفصه اجازه گرفت که به دیدن والدینش برود، پیامبر ﷺ اجازه داد، وقتی حفصه رفت پیامبر به دنبال کنیزش، «ماریه‌ی قبطیه» فرستاد، و در منزل

حفصه با او معاشرت کرد. وقتی حفصه برگشت، ماریه را در منزل خود دید، غیرت و حسادتش به شدت جنبید و گفت: در غیاب من او را به منزل من آورده‌ای و در بستر من با او معاشرت کرده‌ای! این کار را توهین تلقی می‌کنم![1] و این بیانگر آن است که من در نظرت بی‌ارزشم. پیامبرﷺ برای این‌که او را آرام و راضی کند، گفت: من ماریه را بر خود حرام کرده‌ام، اما هیچ کس را از این راز باخبر نکن. بعد از این‌که پیامبرﷺ از منزل او خارج شد، حفصه به دیوار بین منزل خود و منزل عایشه ضربه زد ـ آن دو با هم بسیار صمیمی بودند ـ و راز را برایش فاش کرد. پیامبرﷺ از این امر عصبانی شد و برآشفت و قسم یاد کرد یک ماه نزد هیچ یک از همسرانش نرود و از آنها کناره گرفت. آنگاه خدا آیه‌ی **﴿يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك...﴾** را نازل کرد.

ب؛ روایت است که پیامبرﷺ به منزل همسرش، «زینب» رفت و در آنجا عسل خورد. عایشه و حفصه قرار گذاشتند که هر یک به پیامبر بگویند: «مغافیر» خورده‌ای ـ مغافیر خوراکی است شیرین و بدبو ـ وقتی پیامبرﷺ نزد حفصه رفت، گفت: مغافیر خورده‌ای. بعد از آن نزد عایشه رفت و او نیز چنین گفت. پیامبرﷺ از بوی بد متنفر بود به همین جهت فرمود: مغافیر نخورده‌ام، بلکه در منزل زینب عسل خوردم، شاید بوی آن باشد و سوگند یاد کرد که دیگر آن را نخورد. آنگاه آیه‌ی **﴿يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك...﴾** نازل شد.

تفسیر: **﴿يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك﴾** مخاطب قرار دادن پیامبر با **﴿يا أيها النبي﴾** وقار و عظمت حضرت را می‌رساند و بیانگر مقام والا و شریفش می‌باشد، و مانند دیگر پیامبران او را با ذکر نام مخاطب قرار نداده است، مانند «یا إبراهیم، یا نوح، یا عیسی‌بن مریم» بلکه او را با عبارت «یا أیها النبی» و «یا أیها الرسول» مورد خطاب قرار

۱ـ قرطبی ۱۸/ ۱۹۹.

داده است. و این خود بزرگترین دلیل است که حضرت محمد ﷺ بزرگترین پیامبران می‌باشد. و معنی آیه چنین است: «ای آن‌که از آسمان به وسیله‌ی پیک امین، یعنی جبرئیل به تو وحی شده است! چرا خود را از زنانی که خدا برایت حلال قرار داده است منع و محروم می‌کنی؟!

مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ در منزل حفصه با «ماریه» خلوت کرد و حفصه از آن باخبر شد. پیامبر ﷺ به او گفت: این راز را از من مکتوم بدار که من ماریه را بر خود حرام کرده‌ام، به این سبب آیه نازل شد: ﴿یا أیها النبي لم تحرم ما أحل الله لك﴾.[1] تلطف و مهربانی به صورتی آشکار از عتاب درک می‌شود. خداوند متعال پیامبر را از این جهت سرزنش کرده است که به خاطر جلب رضایت زنان بر خود سخت گرفته و خود را در مضیقه قرار داده است. انگار به او می‌گوید: در راه به دست آوردن خشنودی زنانت بر خود سخت مگیر. و خود را از این ناراحتی آسوده کن. ﴿تبتغي مرضات أزواجك﴾ آیا با حرام کردن حلال خدا رضایت زنانت را می‌جویی؟ در التسهیل آمده است: یعنی حرام کردن کنیز به خاطر رضایت حفصه می‌باشد، و این نشان می‌دهد که در مورد تحریم کنیز نازل شده است ولی حرام کردن عسل به قصد راضی کردن زنان نبود بلکه ترک آن به سبب بوی بدش بود.[2] ﴿و الله غفور رحیم﴾ میدان مغفرت و رحمت خدا وسیع و بیکران است و از خودداری تو از کنیزت صرف‌نظر کرده است؛ چراکه از روی مهر و محبت تو را مورد عتاب قرار داده است، و این نشان می‌دهد که عتابش در حکم تکریم و تجلیل از مقام پیامبر می‌باشد. پیامبر از این‌رو مورد عتاب قرار گرفت که خود را در مضیقه قرار داد و خود را از چیزی منع و محروم کرد که مایه‌ی انس و لذت است. نظر زمخشری بسی

۱ـ به سبب نزول قبلی مراجعه شود که در آن به صورت مشروح قصه توضیح داده شده است.

۲ـ التسهیل ۱۴/ ۱۳.

ناپسند می‌باشد که گفته است: این از جانب پیامبر لغزش است؛ زیرا چیزی را حرام کرده است که خدا آن را برایش حلال قرار داده است؛ چون این گفته بی‌ادبی به مقام نبوت بوده و عدم آگاهی به صفات معصوم را نمایان می‌سازد، و آن‌طور که زمخشری گمان برده است از جانب پیامبر تحریم حلالی صورت نگرفته است. تا آن را مخالفت و عصیان به حساب آورد، بلکه به خاطر یکی از همسرانش از معاشرت با کنیزش خودداری ورزید. لذا خدا او را به نرمی و ملاطفت مورد عتاب قرار داده و بیان نموده منزلت و مقامش بالاتر از آن است که بر خود سخت بگیرد تا زنانش راضی شوند.[1] ﴿قد فرض الله لكم تحلة أيمانكم﴾ ای گروه مؤمنان! خدا راه آزاد شدن از کیفر قسم را برایتان مشروع و مقرر فرموده که عبارت است از دادن کفاره. ﴿و الله مولاكم﴾ و خدا سرپرست و معین و یاور شما می‌باشد. ﴿و هو العليم الحكيم﴾ و همو به وضع مخلوقاتش آگاه و در صنع و کارش حکیم است و امر و نهی را جز به مقتضای حکمت و مصلحت صادر نمی‌کند. سپس خدا جریانی را بازگو می‌کند که برای پیامبر ﷺ در رابطه با بعضی از زنانش پیش آمد و فرمود: ﴿و إذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثا﴾ به یاد بیاور زمانی را که پیامبر رازی را به همسر خود، حفصه گفت و از او خواست آن را مکتوم بدارد. ابن‌عباس گفته است: آن راز عبارت بود از تحریم کنیزش بر خویشتن، نیز به او فرمود: بعد از من خلافت به ابوبکر و عمر می‌رسد، و از او خواست که این راز را به کسی نگوید.[2] ﴿فلما نبأت به﴾ وقتی این راز را فاش کرد و به عایشه گفت، ﴿و أظهره الله عليه﴾ و خدا به وسیله‌ی جبرئیل افشای

۱ـ صاحب «الانتصاف علی الکشاف» به شدت به زمخشری حمله کرده و حق هم داشت؛ زیرا هر که به عتاب مشفقانه و کریمانه‌ی خدا نسبت به پیامبر ﷺ توجه کند حقیقت و درستی موضوع را درمی‌یابد.

۲ـ رازی می‌گوید: هنگامی که پیامبر ﷺ دید حفصه خشمگین شده است در صدد جلب رضایت وی بر آمد و دو راز را با وی در میان نهاد: یکی تحریم نمودن کنیز بر خویشتن و دیگری این‌که مژده داد که پس از وی به ترتیب ابوبکر و عمر به خلافت خواهند رسید. تفسیر کبیر ۴۳/۳۰.

این راز را به پیامبرش خبر داد. ﴿عرف بعضه و أعرض عن بعض﴾ و پیامبر ﷺ از روی عتاب و سرزنش برخی از آن راز افشا شده را بازگو کرد و از آن برخی دیگر خودداری نمود؛ زیرا رسم است که بزرگان بعضی لغزش‌ها را نادیده می‌گیرند و در سرزنش و عتاب بعضی از تقصیرات را به حساب نمی‌آورند. حسن گفته است: کریم هرگز موشکافی نمی‌کند، و سفیان گفته است: چشم‌پوشی همیشه شیوه و رسم بزرگان است.[۱] خازن گفته است: یعنی پیامبر ﷺ قسمتی از آنچه حفصه به عایشه گفته بود بازگو کرد. که عبارت از تحریم معاشرت ماریه بر خویشتن بود، و از یادآوری خلافت خودداری کرد؛ چون از انتشار این خبر در بین مردم ناخرسند بود.[۲] ﴿فلما نبأها به﴾ وقتی پیامبر ﷺ به حفصه گفت که رازم را فاش کرده‌ای، ﴿قالت من أنباك هذا﴾ حفصه گفت: چه کسی این را به تو گفته است یا رسول الله که رازت را برملا کرده‌ام! ابوحیان گفته است: حفصه گمان کرده بود که عایشه او را افشا کرده است در صورتی که از او خواسته بود آن را مکتوم بدارد. لذا گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ پیامبر گفت: خدای دانا و آگاه مرا از آن باخبر کرده است. آنگاه حفصه سکوت کرد و تسلیم شد.[۳] ﴿قال نبأني العليم الخبير﴾ پروردگار مقتدر مرا باخبر کرد که از نهان و ضمایر بندگان آگاه است؛ خدایی که هیچ نهانی از او نهان نمی‌شود. ﴿إن تتوبا إلى الله﴾ روی خطاب به حفصه و عایشه می‌باشد. به صورت التفات آنها را مخاطب قرار داده است تا نسبت به آنچه از آنها سر زد و موجب آزار سرور پیامبران شد، به صورت واضح و آشکار آنها را سرزنش و وادار به توبه و استغفار نماید. جواب آن محذوف بوده و تقدیر آن چنین است: اگر توبه کنید برای شما بهتر از آن است که در مورد آزار پیامبر همکاری کنید. ﴿فقد صغت قلوبكما﴾ قلب شما از اخلاص

۱ـ روح المعانی ۲۸/ ۱۵۰.
۲ـ خازن ۱۴/ ۱۱۷.
۳ـ البحر ۸/ ۲۹۰.

پیامبر که بر شما واجب است، مایل و منحرف شده است؛ چرا که باید چیزی را دوست بدارید که او دوست دارد و از هر آنچه او بدش می‌آید شما نیز بدتان بیاید و دوری کنید.[۱]

﴿و إن تظاهرا علیه﴾ و اگر در مورد ایجاد کدورت در بین پیامبر و سایر همسرانش همکاری کنید و پیامبر را آزار دهید، ﴿فإن الله هو مولاه﴾ بدانید که خدا یار و یاور او می‌باشد و همکاری شما بر ضد او زیانی به وی نمی‌رساند. ﴿و جبریل و صالح المؤمنین﴾ و نیز جبرئیل و مؤمنان صالح یار و مددکار او می‌باشند. ابن‌عباس گفته است: منظور از مؤمنان صالح، ابوبکر و عمر است که هر دو یار و مددکار پیامبرﷺ بودند. در التسهیل آمده است معنی آیه چنین می‌باشد: اگر شما در حسادت و افشای راز که موجب آزار پیامبرﷺ می‌شود همکاری کنید، او کسی دارد که وی را یاری دهد و ولایتش را به عهده بگیرد. در خبر صحیح آمده است: وقتی چنین امری اتفاق افتاد عمرؓ نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: در چه چیزی در امر همسرانت بر تو مشکل است؟ اگر آنها را طلاق بدهی خدا و فرشتگان و جبرئیل و ابوبکر و عمر با تو می‌باشند و تو را یار و یاور می‌باشند. آنگاه آیه موافق نظر عمرؓ نازل شد.[۲] ﴿و الملائکة بعد ذلك ظهیر﴾ بعد از ذات مقدس خدا و جبرئیل و مؤمنان صالح، فرشتگان پاک سرشت نیز یاور حضرت رسولﷺ می‌باشند و در مقابل دشمن او را یاری می‌دهند، پس همکاری دو زن چه اثری دارد در حالی که همه یار و انصارش می‌باشند؟! به منظور تجلیل و تکریم، جبرئیل را به تنهایی ذکر کرده است و این بیانگر مقام رفیعی است که در نزد خدا دارد، پس نام او دوبار آمده است: یک‌بار در جمع فرشتگان و بار دوم به تنهایی. و به عنوان تشریف و توجه به مؤمنان ﴿صالح المؤمنین﴾ را در بین جبرئیل و ملائکه آورده است که بیانگر فضل و بزرگواری آنان می‌باشد. آیه با ذکر ﴿الملائکة﴾ یعنی بزرگترین مخلوقات خدا خاتمه یافته است. به

۱ـ ابوسعود ۵/۱۷۴.
۲ـ التسهیل ۴/۱۳۱.

منظور نشان دادن عظمت پیامبرﷺ، فرشتگان را یاوران ایشان قرار داده است تا عظمت و منزلتش را نشان داده و پیروزی او را محقق نماید؛ زیرا آنها صورت ارتشی خروشان دارند که دشت و دمن را پر می‌کنند و پیامبرﷺ را یاری می‌دهند. پس با وجود این همه یار و یاور چه کسی جرأت مخالفت با پیامبر را دارد؟![1] بعد از آن خدا زنان پیامبر را ترسانده و می‌فرماید: ﴿عسی ربه إن طلقکن﴾ مفسران گفته‌اند: «عسی» در کلام خدا معنی وجوب می‌دهد؛ یعنی محقق است اگر پیامبر شما را طلاق بدهد. ﴿أن یبدله أزواجا خیرا منکن﴾ خدا به عوض شما زنانی صالح و بهتر و بافضیلت‌تر از شما به او عطا می‌کند. قرطبی گفته است: خدا بدین‌وسیله به پیامبرﷺ وعده داده است اگر در دنیا آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر از آنها به او عطا می‌کند. خدا آگاه است که آنها را طلاق نمی‌دهد. اما قدرت خود را بیان کرده است که اگر پیامبر آنها را طلاق بدهد زنانی بهتر به او می‌دهد. و بدین ترتیب آنها را ترسانده است.[2] سپس خدا زنانی را توصیف کرده است که به عوض آنها به پیامبر می‌دهد، و فرمود: ﴿مسلمات﴾ در مقابل فرمان خدا و پیامبر تسلیمند و آن را گردن می‌نهند. ﴿مؤمنات﴾ خدا و پیامبر را تصدیق می‌کنند. ﴿قانتات﴾ مطیع می‌باشند و بر طاعت و فرمانبرداری خویش استوارند. ﴿تائبات﴾ از گناه توبه می‌کنند و بر معصیت اصرار نمی‌ورزند. ﴿عابدات﴾ به عبادت خدا می‌پردازند و بسی به طاعت اشتغال دارند که انگار عبادت با سرشت آنها امتزاج یافته و به منش آنها تبدیل شده است.[3] ﴿سائحات﴾ به سوی خدا و پیامبر مسافر و مهاجرند. ﴿ثیبات و أبکارا﴾

۱ـ پوشیده نماند که سیاق کلام در آیه بر مبنای مبالغه می‌باشد: ﴿و إن تظاهرا علیه فإن الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکة بعد ذلك ظهیر﴾ وگرنه بس است خدا یاور باشد.

۲ـ قرطبی ۱۸/۱۹۳.

۳ـ ابن‌عباس گفته است: (سائحات) یعنی روزه‌داران، و به حدیثی استدلال کرده است که می‌فرماید: «گردش این امت روزه‌داری است»، و زیدبن اسلم گفته است (سائحات) یعنی مهاجران به سوی خدا و «التائبون العابدون السائحون» را

در بین آنها ثیب و بکر قرار دارند. ابن‌کثیر گفته است: آنها را به دو نوع تقسیم کرده است تا برای نفس اشتهاانگیزتر باشند؛ زیرا تنوع شادی نفس را در پی دارد.[۱] برای نشان دادن تنوع و تقسیم، واو عطف آمده است: ﴿ثیبات و أبکارا﴾ و اگر واو حذف می‌شد، معنی غلط از آب درمی‌آمد؛ زیرا «ثیوبت» و «بکارت» با هم جمع نمی‌شوند. پس در اسرار قرآن بیندیش که چقدر عمیق است! بعد از این‌که زنان پیامبر را به صورتی خصوصی اندرز داد، عموم مؤمنان را نیز پند و اندرز داده و می‌فرماید: ﴿یا أیها الذین آمنوا قوا أنفسکم و أهلیکم نارا﴾ ای آنان که خدا و پیامبر را تصدیق نموده و خود را تسلیم فرمان خدا کرده‌اید! خود و ازواج و اولادتان را از آتشی سوزان و شعله‌ور محفوظ و مصون بدارید، که با ترک معاصی و نافرمانی و انجام دادن طاعت و عبادت و ادب دادن و تعلیم آنها فراهم و میسر می‌شود. مجاهد گفته است: یعنی خانواده‌ی خود را به تقوا و پرهیزگاری توصیه بکنید. و خازن گفته است: یعنی به آنها دستور خیر و نیکی بدهید و آنها را از شر بازدارید و به آنها بیاموزید و آنان را باادب بار بیاورید، تا بدین طریق آنان را از آتش دوزخ مصون بدارید.[۲] منظور از اهل، زنان و فرزندان و بستگان می‌باشد. ﴿و قودها الناس و الحجارة﴾ سوخت آتش دوزخ عبارت است از خلایق و سنگ. مفسران گفته‌اند: منظور از سنگ، سنگ گوگرد است؛ زیرا حرارتش از همه شدیدتر است و از همه‌چیز زودتر آتش می‌گیرد و مشتعل می‌شود، و منظور حرارت فوق‌العاده‌ای است که از احتراق مواد مذکور حاصل می‌شود. آتش دوزخ مانند آتش دنیا نیست که از سوختن چوب به دست می‌آید. ابوسعود گفته است: سوختی که در آن انداخته می‌شود عبارت است از انسان و

خواند؛ یعنی مهاجر. شاید این نظر ارجح باشد که با معنی لغوی سیاحت وفق پیدا می‌کند؛ یعنی گردش در روی زمین به منظور پند و اندرز و عبرت گرفتن. ابن‌کثیر قول اول را ترجیح داده است. و الله اعلم.

۱ـ ابن‌کثیر ۵۲۲/۳.

۲ـ خازن ۱۲۱/۴.

گوگرد که بوی آن از بوی مردار بدتر است.[۱] ﴿عليها ملائكة غلاظ شداد﴾ بر این آتش مأمورانی سختگیر قرار دارند، به احدی رحم نمی‌کنند، و مامور تعذیب کفارند. قرطبی گفته است: منظور از ملائکه، «زبّانیه» می‌باشد که دلی همچون سنگ دارند و به درخواست هیچ احدی اهمیت نمی‌دهند؛ زیرا ساختار خلقت آنها از کین و غضب است، و آن‌طور که انسان خوردن و آشامیدن را دوست دارد، آنها نیز شکنجه‌ی خلق را دوست دارند.[۲] ﴿لايعصون الله ما أمرهم﴾ هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند. ﴿و يفعلون ما يؤمرون﴾ و بدون مهلت و تاخیر اوامر را انجام می‌دهند. وقتی کفار وارد آتش می‌شوند به آنها می‌گویند: ﴿يا أيها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم﴾ ای گروه کافران! امروز برای گناهان و جرم‌های خود، عذر و بهانه نتراشید، که امروز عذر و بهانه برای شما سودی ندارد؛ زیرا قبلاً به شما اخطار و انذار داده شده بود. ﴿إنما تجزون ما كنتم تعملون﴾ فقط کیفر اعمال ناپسند خود را می‌بینید و یک ذره به شما ظلم نمی‌شود. که فرموده است: ﴿اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم إن الله سريع الحساب﴾. بعد از آن مؤمنان را به توبه‌ی صادق و محکم فرا خوانده و فرمود: ﴿يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا﴾ ای مؤمنان! در پیشگاه خدا از گناهان خود صادقانه و خالصانه توبه بکنید به طوری که خلوص آن به آخرین درجه رسیده باشد. از حضرت عمرﷺ راجع به توبه‌ی نصوح سؤال شد که گفت: این است که توبه کند و همان‌طور که شیر به پستان باز نمی‌گردد، او نیز به گناه باز نگردد.[۳]

علما گفته‌اند: توبه‌ی نصوح دارای سه شرط است: اول، گناه را کاملاً ترک نماید، دوم، از گناه گذشته پشیمان شود، سوم، تصمیم قطعی بگیرد که دیگر مرتکب گناه نشود.

۱ـ مختصر ۵۲۳/۳. ۲ـ قرطبی ۱۹۶/۱۸.

۳ـ خازن ۱۲۲/۴.

و اگر حق انسانی ضایع شده باشد، شرط چهارم افزوده می‌شود که عبارت است از رد مظالم به صاحبان حق. ﴿عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم﴾ باشد که خدا به شما رحم‌کند و گناهاتان را بزداید. مفسران گفته‌اند: «عسی» در کلام خدا وجوب را می‌رساند و به منزله‌ی تحقیق است. بدین‌وسیله خدا از روی فضل و کرم خود وعده‌ی قبول توبه‌ی بندگان را می‌دهد؛ زیرا کریم وقتی وعده بدهد حتماً وفا می‌کند، و رسم شاهان است که وقتی قصد انجام کاری بکنند، می‌گویند: «شاید»؛ چون به منزله‌ی «حتماً» می‌باشد.[1] ﴿و یدخلکم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ در آخرت شما را در باغ و بستان‌های مرسبز و خرم جای می‌دهد که در پای قصرهایش جویبارهای بهشتی جاری است. ﴿یوم لایخزی الله النبي و الذین آمنوا معه﴾ روزی که خدا پیامبر و پیروان باایمانش را در مقابل کفار خوار و سبک نمی‌کند، بلکه آنان را عزیز و گرامی می‌دارد. ابوسعود می‌گوید: تعریض است به افرادی از اهل کفر و نافرمانی که خدا آنان را خوار و رسوا می‌کند.[2] ﴿نورهم یسعی بین أیدیهم و بأیمانهم﴾ نور آن گروه از مؤمنان بر صراط برایشان پرتوافشانی می‌کند و پیش‌رو و پشت سر و چپ و راست آنان را مانند ماه در شب تار، روشن می‌کند.[3] ﴿یقولون ربنا أتمم لنا نورنا﴾ از پیشگاه خدا التماس می‌کنند و می‌گویند: خدایا! این نور را برای ما کامل و مستدام فرما، و ما را رها مکن که در تاریکی دست و پا بزنیم. ابن‌عباس گفته است: وقتی خدا نور منافقان را خاموش کرد،[4] مؤمنان چنین دعا کرده و التماس‌کنان از خدا می‌طلبند تا به بهشت نایل آیند. ﴿و اغفرلنا﴾ و گناهان ما را ببخشای. ﴿إنك علی کل شيء قدیر﴾ همانا تو بر همه‌چیز، بخشودن و

۱ـ روح‌المعانی ۲۸/ ۱۶۰.　　۲ـ ابوسعود ۵/ ۱۷۵.

۳ـ در حدیث آمده است: از پیامبر ﷺ سؤال شد در روز قیامت امت خود را در میان ملت‌ها چگونه می‌شناسی؟ گفت: آنها با پیشانی و دست و پای سفید از آثار وضو به محشر می‌آیند؛ یعنی نور از چهره و دست‌هایشان می‌درخشد و پیامبر آنان را به وسیله‌ی آن می‌شناسد.

۴ـ قرطبی ۱۸/ ۲۰۱.

کیفردادن و مهر و عذاب قادری. بعد از آن فرمان جهاد با کفار و منافقان را داده و می‌فرماید: ﴿یا أیها النبي جاهد الکفار و المنافقین﴾ ای پیامبر! با کفار با استفاده از شمشیر و تیر جهاد کنید و با منافقان با ارائه‌ی دلیل و برهان؛ چون منافقان ایمان را ابراز می‌دارند پس به ظاهر مسلمان می‌باشند، از این‌رو به پیامبر ﷺ دستور جنگ با آنان داده نشده است. ﴿و اغلظ علیهم﴾ و در صحبت کردن با آنها سخت بگیر و با نرمش و مهربانی با آنها برخورد مکن، تا بترسند و خوار شوند و صلابتشان شکسته شود. و سرسختی آنان نرم گردد. ﴿و مأواهم جهنم﴾ و قرارگاه آخرتشان جهنم است. ﴿وبئس المصیر﴾ و جهنم بد قرارگاه و سرانجامی است برای تبهکاران! پس از آن بی‌سود بودن رشته‌ی خویشاوندی و زناشویی و ازدواج برای کافران را مثل زده است؛ چون در روز قیامت تمام مناسبات قطع می‌شود و جز عمل صالح هیچ چیزی مفید نیست، و فرمود: ﴿ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط﴾ خدا در مورد بی‌سود بودن خویشاوندی کافران با مؤمنان، حال همسران نوح و لوط را برای کفار مثل زده است. ﴿کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین﴾ در حباله‌ی نکاح دو پیامبر بزرگ یعنی حضرت «نوح» و حضرت «لوط» علیهما السلام قرار داشتند. به عنوان احترام و تشریف آنها را به «عبد بودن» توصیف و به خود اضافه کرده است. ﴿فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا﴾ پس با ابراز کفر و بی‌ایمانی هر یک از آنها به شوهر خود خیانت کرد.[۱] با وجود این‌که شوهران آنها پیامبر بودند یک ذره از عذاب خدا را از زنان خود دفع نکردند. ﴿و قیل ادخلا النار مع الداخلین﴾ مأمور آتش دوزخ به آنها می‌گوید: با دیگر کفار تبهکار مستحق دوزخ، به آتش جهنم درآیید.

۱ـ در اینجا منظور از خیانت، خیانت در دین است نه در ناموس. بعضی از مفسران به خطا عمل زشت زنا را به آنها نسبت داده‌اند و این امر جایز نیست؛ زیرا خدا شرافت پیامبرانش را حفظ کرده است که مرتکب تبهکاری نشوند، و حرمت و آبروی پیامبران را مصون داشته است. و ابن‌عباس گفته است: همسر هیچ پیامبری مرتکب زشتی زنا نشده است و خیانت آنها عبارت بود از اختلاف دین و مشرک بودنشان.

قرطبی گفته است: خدا این مثل را آورده است تا نشان دهد همان‌طوری که نوح و لوط با این‌که در پیشگاه خدا مقرب و مکرم بودند، از زنان نافرمان و تبهکار خود یک ذره از عذاب را دفع نکردند، همان‌طور هم هیچ کس در آخرت به سبب خویشاوندی و نسب عذاب احدی را دفع نخواهد کرد.[۱] ﴿و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون﴾ این هم مثلی دیگر است در مورد این‌که خویشاوندی کافر با مؤمن به انسان مؤمن زیانی نمی‌رساند. ابوسعود گفته است: یعنی حال او را مثال حال مؤمنین قرار داده است که قرابت کفر به آنها زیانی نمی‌رساند، همچنان‌که همسر فرعون در حباله‌ی سرسخت‌ترین دشمنان خدا یعنی فرعون بود، اما در والاترین و بالاترین مقام بهشت قرار دارد.[۲] مفسران گفته‌اند: نام همسر فرعون، «آسیه، دختر مزاحم» بود، به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد، خبر آن به فرعون رسید و دستور قتلش را داد، اما خدا او را از شر فرعون نجات داد. قرابت او با فرعون یعنی کافرترین کافران برای او ضرری در بر نداشت، و وصلت زنان نوح و لوط، که پیامبر خدا بودند، برای آنان فایده‌ای به همراه نداشت. ﴿إذ قالت رب ابن لی عندك بیتا فی الجنة﴾ آنگاه که از خدا التماس کرد و گفت: خدایا! در جوار لطف و مرحمت خودت و در بهشت پرنعمتت برایم قصری آراسته مقرر فرما. علما گفته‌اند: چه زیبا است این سخن: اول همسایه آنگاه خانه، که گفته است: برایم در جوار خودت خانه‌ای بنا نه. پس قبل از طمع قصر جوار خدا را آرزو می‌کند. آیه نشان می‌دهد که ایشان مؤمن بوده و زنده‌شدن را باور داشته‌اند. ﴿و نجنی من فرعون و عمله﴾ و مرا از کفر و گردنکشی فرعون نجات بده. ﴿و نجنی من القوم الظالمین﴾ و از قبطی‌های گردنکش پیرو فرعون مرا نجات بده. حسن گفته است: چون التماس کرد، خدا به بهترین شیوه او را نجات داد و او را به بهشت والا شاد کرد و در آنجا او را از نعمات بهشتی بهره‌مند و

۱ـ قرطبی ۲۰۱/۱۸.
۲ـ ابوسعود ۱۷۶/۵.

برخوردار ساخت.[۱] ﴿و مریم ابنت عمران﴾ و مریم، دختر عمران نمونه‌ای دیگر است. در میدان ایمان و دینداری. ﴿التی أحصنت فرجها﴾ که ناموس خود را از آلوده شدن به پلشتی مصون داشت و پاکدامن و شریف و پاک بود. به عکس گمان یهود ملعون، که می‌گویند: مرتکب زنا شده و عیسی محصول زنا می‌باشد. ﴿فنفخنا فیه من روحنا﴾ پس پیامبر ما، جبرئیل در گریبانش دمید و به عیسی باردار شد. ابن‌کثیر گفته است: خدا جبرئیل را مأمور کرد در گریبان پیراهنش دمید و اثر به فرجش وارد شد و به عیسی باردار گردید.[۲] ﴿و صدقت بکلمات ربها و کتبه﴾ و به شریعت‌های مقدس خدا و کتاب‌های آسمانیش ایمان آورد و آن را تصدیق نمود. ﴿و کانت من القانتین﴾ و به زمره‌ی فرمانبران و عابدان خدا درآمد. و به سبب فزونی عبادت و خشوع و فروتنیش مورد تمجید قرار گرفت. در حدیث آمده است: «در میان مردان، افراد کامل و فراوانی برخاسته‌اند، اما از میان زنان جز آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد زن کاملی برنخاسته است. و فضل و برتری عایشه بر دیگر زنان مانند برتری «ترید» بر سایر خوراکی‌ها می‌باشد».[۳]

نکات بلاغی: ۱- ﴿لم تحرم ما أحل، و.... عرف ... و أعرض﴾ و ﴿ثیبات و أبکاراً﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۲- ﴿إن تتوبا إلی الله﴾ متضمن التفات از غایب به خطاب است.

۳- ﴿العلیم الخبیر﴾، ﴿نصوحا﴾، ﴿ظهیر﴾ و ﴿قدیر﴾ صیغه‌ی مبالغه می‌باشند.

۴- ﴿و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکة﴾ ذکر عام بعد از خاص برای تشریف است.

۱- البحر ۸/۲۱۵. ۲- مختصر ۳/۲۵.

۳- اخراج از بخاری و مسلم.

۵- ﴿قوا أنفسكم﴾ حاوی مجاز مرسل است.

۶- ﴿ضرب الله مثلا للذين كفروا﴾ و ﴿ضرب الله مثلا للذين آمـنوا﴾ مـتضمن مـقابله می‌باشد.

۷- ﴿وكانت من القانتين﴾ شامل تغلیب است.

۸- سجع مرصع در بیشتر آیات به چشم می‌خورد.

* * *

جزء

۲۹

از آیه ۱ سوره‌ی ملک تا پایان آیه ۵۰ سوره‌ی مرسلات

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی ملک از جمله سوره‌های مکی است و مانند دیگر سوره‌های مکی، موضوع عقیده را مورد بررسی قرار می‌دهد. این سوره سه هدف اساسی را مورد بحث قرار داده است که عبارتند از: اثبات عظمت و قدرت خدا در زنده کردن و مرگ انسان، اقامه‌ی دلائل بر یگانگی پروردگار عالمیان و یادآوری سرانجام و عاقبت منکران و تکذیب‌کنندگان حشر و نشر.

* سوره با توضیح هدف اول آغاز شده و خاطرنشان ساخته است که ملک و سلطه و قدرت در قبضه‌ی قدرت خدا قرار دارد و همو بر تمام عالم هستی حکومت می‌کند، خدایی که همه در مقابلش سر تعظیم خم کرده و چهره‌ها در پیشگاهش سجده می‌برند. و فقط او در خلق و ایجاد و زنده‌کردن و مرگ در کائنات متصرف است: ﴿تبارك الذى بيده الملك...﴾.

* بعد از آن در مورد خلق آسمان‌ها و آراستن آسمان دنیا به ستارگان پرفروغ و درخشان بحث کرده است و بیان می‌کند که تمام آنها دلیل بر قدرت و یگانگی خدای متعال می‌باشند: ﴿الذى خلق سبع سموات طباقا...﴾.

* بعد از آن با اندکی تفصیل درباره‌ی تبهکاران به بحث می‌پردازد، تبهکارانی که زبانه‌های آتش جهنم را مشاهده می‌کنند که از شدت کین و غضب نزدیک است منفجر شود و دشمنان خدا را در هم نوردد. و همچنان که روش کلی قرآن بر این منوال است، موضوع ترهیب و ترغیب در این سوره با هم آورده شده است، و همچنین سرانجام و

عاقبت کافران و مؤمنان را با هم مقابله و مقایسه کرده است: ﴿و إذا ألقوا فيها سمعوا لها شهيقا و هي تفور ...﴾.

* و بعد از این‌که دلایلی بر عظمت و قدرت خدا ارائه می‌دهد، تهدید می‌کند که عذاب و قهرش دامنگیر کفار منکر می‌گردد و آنها را از آن برحذر می‌دارد.

* در خاتمه به تکذیب‌کنندگان دعوت پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد و آنان را از گرفتار شدن در دام عذاب برحذر می‌دارد؛ چرا که آنها آرزوی مرگ پیامبر و نابودی مؤمنان را در سر می‌پروراندند: ﴿قل أرأيتم إن أهلكني الله و من معي أو رحمنا فمن يجير الكافرين من عذاب أليم﴾، وای چه تهدید سختی است که قلب را به طپش درمی‌آورد!!

فضیلت سوره: این سوره به نام سوره‌ی «منجیه» نیز موسوم است؛ زیرا خواننده را از عذاب قبر مصون می‌دارد. پیامبر ﷺ فرمود: «این سوره مانع عذاب و نجات‌دهنده می‌باشد؛ چراکه موجب نجات انسان از عذاب قبر می‌شود».(۱)



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَ ٱلْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ ٱلرَّحْمٰنِ مِن تَفَاوُتٍ فَٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿٣﴾ ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾ وَ لَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَاءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴿٥﴾ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

۱ـ اخراج از ترمذی.

بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۶﴾ إِذَآ أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ ﴿۷﴾ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿۸﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿۹﴾ وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿۱۰﴾ فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿۱۱﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۲﴾ وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ ٱجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۱۳﴾ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِن رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ ﴿۱۵﴾ ءَأَمِنتُم مَن فِي ٱلسَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿۱۶﴾ أَمْ أَمِنتُم مَن فِي ٱلسَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿۱۷﴾ وَ لَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۱۸﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿۱۹﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ جُندٌ لَكُمْ يَنصُرُكُم مِن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ إِنِ ٱلْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿۲۰﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَل لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ ﴿۲۱﴾ أَفَمَن يَمْشِي مُكِبّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيّاً عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۲﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِي أَنشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْأَبْصَارَ وَ ٱلْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ﴿۲۳﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۴﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۵﴾ قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۲۶﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ ﴿۲۷﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ ٱللَّهُ وَ مَن مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۸﴾ قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۲۹﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿۳۰﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**طباقا**﴾ یکی بر دیگری. ﴿**فطور**﴾ شکاف و پارگی و سستی. ﴿**شهیقا**﴾ صدای ناهنجار مانند عرعر الاغ. ﴿**تمیز**﴾ از هم جدا شود و تکه‌تکه گردد. در اصل «تتمیز» بوده و یکی از دو «تاء» آن حذف شده است. ﴿**حسیر**﴾ درمانده. ﴿**مناکبها**﴾ اطراف و جوانب شانه و دوش. ﴿**لجوا**﴾ لجاجت به خرج دادند و اصرار ورزیدند. ﴿**تمور**﴾ به حرکت در می‌آید، مضطرب و مرتعش می‌گردد. ﴿**زلفة**﴾ نزدیک به آنان. ﴿**غورا**﴾ در زمین.

تفسیر: ﴿**تبارك الذی بیده الملك**﴾ مجد و بزرگی از آن خدای توانا می‌باشد که انواع خیرات را به مخلوقات خود ارزانی می‌دارد. خدایی که آسمان‌ها و زمین در قبضه‌ی قدرتش قرار دارند و به میل خود در آنها دخل و تصرف می‌کند. ابن‌عباس گفته است: یعنی ملک همه‌چیز را در دست دارد، هرکس را که بخواهد به عزت و سرور می‌رساند، و هرکس را که بخواهد به ذلت و خواری می‌رساند. و زنده کردن و کشتن و بی‌نیاز نمودن و بینوا کردن در اختیار او بوده و دادن و ندادن در دست قدرتش می‌باشد.[1] ﴿**و هو علی کل شیء قدیر**﴾ و خدا بر تمام اشیاء و امور قدرت تام و تصرف کامل دارد، و در این مورد نازع و مانعی ندارد. بعد از آن آثار اقتدار و حکمت والایش را بیان کرده و فرمود: ﴿**الذی خلق الموت و الحیاة**﴾ خدایی که در دنیا زندگی و مرگ را ایجاد کرده است، هرکس را که بخواهد زنده نگه می‌دارد و هر کس را که بخواهد می‌میراند، و همو یگانه و مقتدر است. از این‌رو اول مرگ را آورده است که بیشتر در نهاد آدمی هراس ایجاد می‌کند و هول‌انگیزتر است.

دانشمندان گفته‌اند: مرگ به معنی فناء و بریدن تمام و کامل از زندگی نیست، بلکه به معنی انتقال از منزلی است به منزلی دیگر. از این‌رو در حدیث صحیح ثابت شده است

۱ـ قرطبی ۱۸/ ۲۰۶.

که مرده در حالی که در قبر است می‌شنود، و زمانی که او را در قبر می‌گذارند و برمی‌گردند، صدای پاشنه‌ی کفش‌هایشان را می‌شنود.[۱] و فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در اختیار دارد، شما از آنان بهتر گفته‌ی مرا نمی‌شنوید اما آنان جواب نمی‌دهند». پس مرگ یعنی قطع شدن ارتباط روح با بدن. ﴿لیبلوکم أیکم أحسن عملاً﴾ تا ـ ای انسان! ـ شما را امتحان و آزمایش کند، و نیکوکار و بدکار را مشخص نماید. قرطبی گفته است: یعنی تا با شما مانند آزمایشگر عمل کند؛ زیرا خدا از روز ازل به مطیع و فرمانبر و نافرمان آگاه بوده است. ﴿و هو العزیز﴾ و او قادر است از نافرمان انتقام بگیرد. ﴿الغفور﴾ و بخشاینده‌ی گناهانِ توبه‌کار و پشیمان گشته می‌باشد. ﴿الذی خلق سبع سموات طباقاً﴾ خدایی که هفت آسمان را روی هم آفریده است و هر آسمان برای دیگری صورت گنبد را دارد. ﴿ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت﴾ در خلق و ساخته‌ی بدیع خدای رحمان نقص و خلل و یا اختلاف و ناهمگونی نمی‌بینی، بلکه صنعت خدا در غایت استواری و استحکام می‌باشد. از این‌رو گفته است: ﴿فی خلق الرحمن﴾ و نگفته است: ﴿فی خلقهن﴾ تا عظمت خلق آنها را نشان دهد، و تا قدرت نمایان خدا را یادآور شود. ﴿فارجع البصر هل تری من فطور﴾ با دقت خلق آسمان‌ها را مورد تأمل قرار بده و در ساخت محکم و استوار آنها بیندیش، آیا شکاف و ترکی در آنها می‌بینی؟ ﴿ثم ارجع البصر کرتین﴾ باز هم با دید و نظری عبرت‌بین در این آسمان‌های شگفت‌انگیز بنگر. ﴿ینقلب إلیك البصر خاسئاً﴾ دیده در کمال خشوع و خواری به سویت برمی گردد، و آنچه را که تو در پی آنی، نخواهد دید. ﴿و هو حسیر﴾ در حالی که خسته و وامانده و در غایت درماندگی قرار دارد. امام فخر گفته است: یعنی اگر تو دقت و نگاهت را تکرار کنی، چشمانت مطلب مورد نظرت یعنی وجود خلل و عیب و نقص را ندیده و چیزی را در اختیارت قرار نمی‌دهد، بلکه

۱ـ قسمتی از حدیثی است که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده‌اند.

خسته و درمانده برمی‌گردد و با وجود خستگی و درماندگی مقصود را نیافته است.[1] و قرطبی گفته است: یعنی نگاهت را در آسمان بگردان و چندین بار آنها را وارانداز کن. ﴿کرتین﴾ یکی بعد از دیگری و پشت سر هم بنگر. باز دید و نظرت بدون این‌که عیب و خللی را مشاهده کرده باشد، خسته و سرافکنده و نومید به سویت برمی‌گردد. از این‌رو دستور دوباره نگاه کردن را داده است که انسان در اولین مشاهده عیب چیزی را نمی‌یابد، مگر این‌که باری دیگر آن را بنگرد. منظور از (کرتین) تکثیر است، به دلیل فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿ینقلب الیك البصر خاسئاً و هو حسیر﴾، و این دلیل بر کثرت نظر و نگاه‌کردن است.[2] بعد از آن خداوند سبحان از آراستن آسمان به ستارگان درخشان و کرات پرفروغ سخن به میان آورده و می‌فرماید: ﴿و لقد زینا السمآء الدنیا بمصابیح﴾ لام برای قسم است و «قد» معنی تحقیق می‌دهد. پس معنی آیه چنین است: هر آینه آسمان دنیا را به وسیله‌ی ستارگان درخشان و فروزان آراسته‌ایم؛ یعنی آسمان اول که به زمین نزدیکتر است. مفسران گفته‌اند: از این جهت ستارگان به چراغ موسوم شده‌اند که در شب مانند چراغ پرتوافشانی می‌کنند. ﴿و جعلناها رجوما للشیاطین﴾ و در آن فایده‌ای دیگر نیز قرار داده‌ایم که عبارت است از رجم شیاطین، شیاطینی که دشمن شما بوده و به استراق سمع می‌پردازند. قتاده گفته است: خدا ستارگان را به سه منظور آفریده است: آراستن آسمان، رجم شیاطین، و علامت و نشانه جهت راهیابی در خشکی و دریا.[3] و خازن گفته است: اگر گفته شود: چگونه ستارگان موجب زینت آسمان و رجم شیاطین می‌شوند، در صورتی که زینت بودنش مقتضی بقا و رجم بودنش مقتضی زوال است. پس این دو حالت چگونه با هم جمع می‌شوند؟ در جواب گفته می‌شود:

۱ـ تفسیر کبیر ۵۸/۳.
۲ـ قرطبی ۲۰۹/۱۸.
۳ـ البحر ۲۹۹/۸.

منظور این نیست که جِرم آنها پرتاب می‌شود، بلکه امکان دارد شعله‌هایی از آنها جدا شود و در قالب سنگ‌های شهاب برای رجم شیاطین پرتاب شوند، همچنان که شعله‌ای از آتش را می‌گیرند و آتش به حال خود می‌ماند.[۱] می‌گویم: آیه‌ی ﴿إلا من خطف الخطفة فأتبعه شهاب ثاقب﴾ آن را تأیید می‌کند. بنابراین خود ستارگان در رجم به‌کار نمی‌روند، بلکه شهاب فروزان آنها در رجم به‌کار می‌رود. ﴿و أعتدنا لهم عذاب السعیر﴾ بعد از سوزاندن به وسیله‌ی سنگ‌های شهاب در دنیا، برای شیاطین در آخرت عذاب مستمر و آتش فروزان آماده کرده‌ایم. ﴿و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم﴾ و نیز برای افرادی که به پروردگار خود کافرند عذاب جهنم را تدارک دیده‌ایم. پس عذاب به شیاطین اختصاص ندارد، بلکه برای تمام کافران انس و جن است. ﴿و بئس المصیر﴾ سرانجام و مرجعی بسیار بد از آن کافران است. بعد از آن خدا جهنم و عذاب و هول و هراس و غل و زنجیر مقرر در آن را توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿إذا ألقوا فیها﴾ وقتی مانند هیزم در آتش انداخته شدند، ﴿سمعوا لها شهیقا﴾ صدای ناهنجار و گوش خراشی همانند صدای عرعر الاغ از جهنم می‌شنوند که از شدت اشتعال و جوشش آن برخیزد.[۲] ابن‌عباس گفته است: شهیق صدایی است که در موقع انداختن کفار در جهنم از آن شنیده می‌شود، و آن مانند صدای استر است برای جو. سپس صدای اشتعال طوری از آن برمی‌خیزد که موی بر بدن همه‌ی انسان‌ها سیخ می‌شود.[۳] ﴿و هی تفور﴾ و از شدت بغض و کین و از شدت زبانه‌های آتشی که از آن برمی‌خیزد بسان دیگ آنها را می‌جوشاند. مجاهد گفته است: همان‌طور که دانه‌های اندک در آب فراوان به جوشش در می‌آید، آنها نیز بالا و پایین می‌آیند. ﴿تکاد تمیز من الغیظ﴾ نزدیک است جهنم از شدت غضب و کینه نسبت به

۱ـ خازن ۱۲۵/۴.

۲ـ در التسهیل آمده است: شهیق ناهنجارترین صوت الاغ است. و منظور صدایی است که از شدت عصیان از جهنم شنیده می‌شود. التسهیل ۱۳۴/۴.

۳ـ قرطبی ۲۱۱/۱۸.

دشمنان خدا تکه تکه شود. ﴿کلما ألق فیها فوج﴾ هر بار که گروهی از کفار در آن انداخته می‌شود، ﴿سألهم خزنتها﴾ فرشته‌های مأمور جهنم به صورت توبیخ و سرزنش از آنان می‌پرسند: ﴿ألم یأتکم نذیر﴾ آیا پیامبری که شما را از این روز پر هراس بترساند و برحذر بدارد، نزدتان نیامد؟ مفسران گفته‌اند: این سؤال بر درد و الم آنان می‌افزاید و حسرت اندوه و عذاب آنان را بیشتر می‌کند. ﴿قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا﴾ در جواب می‌گویند: آری! پیامبر برحذر دارنده به نزد ما آمد و آیات خدا را بر ما خواند، اما او را تکذیب کردیم و رسالتش را انکار نمودیم. ﴿و قلنا ما نزل الله من شیء﴾ وی را تکذیب و انکار نموده و گفتیم: خدا وحی را بر هیچ کس نازل نکرده است. رازی گفته است: بدین‌وسیله آنها به عدالت خدا اعتراف و اقرار می‌کنند که خدا با اعزام پیامبران گرامی راه دلیل‌تراشی آنان را بسته است. اما آنها پیامبران را تکذیب کرده و گفتند: خدا چیزی را نازل نکرده است.[1] ﴿إن أنتم إلا فی ضلال کبیر﴾ از تتمه و دنباله‌ی گفتار کفار است. یعنی ای گروه فرستادگان! از حق و حقیقت دور هستید و در گمراهی آشکار و عمیق قرار دارید. ﴿و قالوا لوکنا نسمع أو نعقل﴾ کفار می‌گویند: اگر عقل و خرد داشتیم و از آنها سود می‌جستیم، یا این‌که همانند خواستاران حق و حقیقت و جویندگان هدایت گوش فرا می‌دادیم، ﴿ما کنا فی أصحاب السعیر﴾ برای ابد مستحق ماندن در جهنم نمی‌شدیم. ﴿فاعترفوا بذنبهم﴾ به گناه و جرم خود و تکذیب پیامبران اقرار کردند. ﴿فسحقا لأصحاب السعیر﴾ پس نابود باد اهل آتش! ابن‌کثیر گفته است: به سرزنش خود روی آورده و پشیمان می‌شوند اما پشیمانی دیگر سودی ندارد.[2] جمله‌ی دعایی می‌باشد؛ یعنی خدا آنها را از رحمت خود دور فرماید و آنها را نابود کند! بعد از یادآوری حال و وضع شقاوتمندان کافر، حال رادمردان سعادتمند را یادآور شده و می‌فرماید:

۱ـ رازی ۶۴/۳۰.

۲ـ مختصر ۵۲۸/۳.

﴿إن الذین یخشون ربهم بالغیب﴾ آنان که از خدای نادیده می‌ترسند و به خاطر جلب رضایتش از گناهان دست می‌کشند. ﴿لهم مغفرة و أجر کبیر﴾ در پیشگاه خدا بخشودگی گناهان و پاداش بزرگ برای آنان مقرر است، و جز خدای متعال هیچ کس از میزان آن خبر ندارد. ﴿و أسروا قولکم أو اجهروا به﴾ تمام خلق الله مورد خطاب قرار گرفته است. یعنی ای انسان !خواه کلام و گفته‌ی خود را پنهان کنید یا آن را ابراز دارید فرقی نمی‌کند، خدا به آن آگاه است؛ چه آن را نهان بدارید و یا اظهار نمایید. ﴿إنه علیم بذات الصدور﴾؛ زیرا خدا به نهان و مقاصد آگاه است. و از آنچه به قلوب خطور می‌کند و نفس وسوسه‌ی آن را دارد، مطلع و آگاه است. ابن‌عباس گفته است: در مورد مشرکین نازل شده است. آنها به پیامبرﷺ ناشایست می‌گفتند و جبرئیل او را از گفته‌ی آنان باخبر می‌کرد،از این‌رو به یکدیگر می‌گفتند: گفته را مکتوم بدارید، تا خدای محمد آن را نشنود، اما خدا به ایشان فرمود که هیچ چیز از او نهان نیست.[1] ﴿ألا یعلم من خلق﴾ آیا خالق مخلوقات نمی‌داند؟ چگونه آن‌که تمام موجودات را هستی داده است نهان و عیان خلق را نمی‌داند؟! ﴿و هو اللطیف الخبیر﴾ در صورتی که او از جزئیات و نهان‌های امور باخبر است و هیچ امری از دایره‌ی دانش و آگاهی او خارج نیست، هیچ جبنده‌ای تکان نمی‌خورد و هیچ روانی آسوده یا آشفته نمی‌شود، مگر او از آن آگاه است. بعد از آن به ذکر دلایل قدرت و آثار فضل و کرم و احسانش نسبت به بندگان پرداخته و فرمود: ﴿هو الذی جعل لکم الأرض ذلولا﴾ خدای متعال همان است که زمین را برای شما رام ومسخر و زندگی در آن را برای شما آسان کرده است. ﴿فامشوا فی مناکبها﴾ پس در اطراف و زوایای آن به سیر و سفر بپردازید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی به هر جایی از زمین که آرزو می‌کنید، سفر کنید و در اکناف و اقالیم آن به کسب و تجارت و رفت و آمد بپردازید.[2] ﴿و کلوا من رزقه﴾ و از

۱ـ خازن ۱۲۶/۴.

۲ـ مختصر ۵۲۸/۳.

انواع نعمت و روزی و رزقی که خدا به شما ارزانی داده است بهره بگیرید. آلوسی گفته است: در بسیاری موارد از انتفاع به خوردن تعبیر می‌شود؛ چون خوردن مهم‌تر و فراگیرتر است. آیه دلیل واضحی است بر سبب جستن و در پی کسب و کار بودن، و با توکل منافاتی ندارد. روزی حضرت عمرﷺ از کنار جماعتی گذشت و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما اهل توکل می‌باشیم. عمر گفت: نه، شما توکل را رها کرده‌اید ، متوکل آن است که بذر در زمین بکارد، آنگاه به خدای عزوجل توکل کند.[1] ﴿و إليه النشور﴾ و بعد از مرگ و نابودی سرانجام همگی برای حساب و کتاب پیش او برمی‌گردید. بعد از آن خدا کفار تکذیب کننده‌ی ساکن در مکه را تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿ءأمنتم من في السمآء أن يخسف بكم الأرض﴾ ای گروه کفار! آیا از فرمان خدا در امانید که شما را در زمین فرو ببرد و در شکاف‌های ناشناخته‌اش ناپدید گرداند؟! در حالی که آن را برای شما مسخر و رام قرار داده است تا در اکناف و اطراف آن به گشت و گذار بپردازید. ﴿فإذا هي تمور﴾ پس ناگهان آشفته و مضطرب گشته و شما را به شدت تکان می‌دهد. رازی می‌گوید: منظور این است که خدا زمین را در موقع فروبردن آنها به حرکت و اضطراب درمی‌آورد، و در حالی که آنها در اعماق آن فرو می‌روند، زمین بر سر آنها قرار می‌گیرد و آنها به اسفل السافلین می‌روند.[2] ﴿أم أمنتم من في السماء أن يرسل عليكم حاصبا﴾ یا از جانب خدا در امان هستید که بسان قوم لوط و اصحاب فیل از آسمان سنگ بر سرتان فرو ریزد؟ (فستعلمون کیف نذیر﴾ در موقع مشاهده‌ی عذاب درخواهید یافت که تهدید و کیفر من برای تکذیب‌کنندگان چگونه می‌باشد؟! متضمن وعید و تهدیدی شدید است. در اصل «وعیدی» و «نکیری» بوده که به منظور مراعات رؤوس آیات، یاء حذف شده است. ﴿و لقد كذب الذين من قبلهم﴾ کفار و اقوام پیشین از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و امثال

۱ـ آلوسی ۲۹/ ۱۲.

۲ـ تفسیر کبیر ۳۰/ ۷۰.

آنها به تکذیب پیامبران خود برخاستند. بدین‌وسیله از پیامبرﷺ دلجویی کرده و به تهدید مشرکین قومش پرداخته است. **﴿فکیف کان نکیر﴾** پس دیدی عاقبت انکار من چگونه شد و چگونه عذاب را بر آنان نازل کردم؟ آیا بی‌نهایت هول‌انگیز و وحشتزا نبود؟ بعد از این‌که آنها را برحذر داشت که ممکن است در زمین فرو روند و سنگ بر آنان ببارد، به آنها یادآور شد که از پرنده و ظرافت و ریزه‌کاری‌های شگفت‌انگیز خدا در آفرینش این موجود پند و عبرت بگیرند، و به آنان تذکر داده است که خدایان مزعوم آنها از ایجاد و خلق هر موجودی ناتوانند و فرمود: **﴿أولم یروا إلی الطیر فوقهم صافات و یقبضن﴾** آیا با دیده‌ی عبرت به پرندگاه نمی‌نگرند که در بالای سر آنان بال‌های خود را در فضا می‌گشایند و به پرواز در می‌آیند و بال‌های خود را می‌گسترانند؟ **﴿و یقبضن﴾** وگاه بال می‌زنند؟ و چون در اغلب اوقات بال‌ها در حالت پرواز گشوده هستند از آن به اسم فاعل، **﴿صافات﴾** تعبیر کرده است. و چون قبض صورت تجدد را دارد به صورت جمله‌ی فعلیه **﴿و یقبضن﴾** از آن تعبیر شده است. در التسهیل آمده است: اگر گفته شود: چرا همان‌طور که گفته است: **﴿صافات﴾**، نگفته است: **﴿قابضات﴾**؟ در جواب گفته می‌شود: اصل در پرواز گشودن بال‌ها می‌باشد، همان‌طور که دراز نمودن دست‌ها در شنا اصل است. بنابراین ذکر آن به صیغه‌ی اسم فاعل، **﴿صافات﴾** نشان‌دهنده‌ی دوام و کثرت آن است. ولی قبض و جمع کردن بال‌ها اندک است و پرنده به منظور استراحت و یاری جستن، بال‌ها را جمع می‌کند. از این‌رو آن را به صورت جمله‌ی فعلیه ذکر کرده است که معنی قلت را می‌دهد.[1] **﴿ما یمسکهن إلا الرحمن﴾** و جز خدای خالق و رحمان که رحمتش شامل تمام موجودات عالمیان است، هیچ کس آنها را از خطر سقوط نگهداری نمی‌کند. رازی گفته است: با وجود سنگینی و بزرگی جسمی که دارند، فقط خدا آنها را در فضا و

۱ـ التسهیل ۱۳٦/۴.

هوا از سقوط حفظ می‌کند و همو است که کیفیت قبض و بسط بال‌ها را به آنها الهام می‌کند، تا از نعمت و رحمت رحمان بهره بگیرند.[۱] ﴿إنه بكل شيء بصير﴾ همانا او می‌داند چگونه به خلق و ایجاد بپردازد و چگونه شگفتی‌ها را مطابق علم و حکمت خود بیافریند. بعد از آن مشرکان را توبیخ کرده است که به عبادت و پرستش چیزهایی می‌پردازند که نه سودی می‌رسانند و نه فریادی می‌شنوند، و فرمود: ﴿أمّن هذا الذي هو جندلكم ينصركم من دون الرحمن﴾ کیست آن یاور و یاری که عذاب خدا را از شما دفع کند؟ ابن‌عباس گفته است: یعنی اگر شما را عذاب بدهم چه کسی در مقابل من شما را یاری می‌دهد؟[۲] ﴿إن الكافرون إلا في غرور﴾ کافران در این‌که معتقدند خدایان آنها سود و یا زیان می‌رسانند، در دریای جهل و نادانی عمیق و گمراهی آشکار فرو رفته‌اند؛ زیرا اوهام را حقایق پنداشته و به بت‌ها مغرور گشته‌اند. ﴿أمن هذا الذي يرزقكم إن أمسك رزقه﴾ و کیست آن‌که اگر خدا روزی شما را قطع کند، او روزی را به شما بدهد؟ در این دو آیه به صورت سرزنش و تهدید روی خطاب به کفار است و بر آنان اقامه‌ی دلیل و حجت می‌کند.[۳] ﴿بل لجوا في عتو و نفور﴾ بلکه گردنکشی را ادامه داده و بر نافرمانی اصرار ورزیدند و از حق و ایمان گریزان شدند. بعد از آن برای کافر و مؤمن مثل آورده و می‌فرماید: ﴿أفمن يمشي مكبا على وجهه أهدى أمّن يمشي سويا على صراط مستقيم﴾ آیا آن‌که سرنگون راه می‌رود و راه خود را نمی‌بیند و کورکورانه و مانند نابینا راه می‌رود و هر آن سکندری خورده و صورتش به زمین می‌خورد، راهیاب‌تر است یا آن‌که با قامتی راست و مستقیم راه می‌رود و راه خود را می‌بیند و با گام‌های موزون و بدون لغزش راه می‌رود، و راهی روشن را در پیش گرفته است و سکندری نمی‌خورد؟ مفسران گفته‌اند:

۱ـ تفسیر کبیر ۷۱/۳.
۲ـ تفسیر خازن ۱۲۶/۴.
۳ـ تفسیر کبیر ۷۳/۳۰.

این مثلی است که خدا آن را برای کافر و مؤمن زده است؛ یعنی کافر همچون فرد نابینایی است که بدون دید و بصیرت راه می‌رود و به راه راست هدایت نمی‌شود، در نتیجه به بیراهه می‌رود و مدام صورتش به زمین می‌خورد. و مؤمن همانند انسانی راست‌قامت و بینا است که راه راست را در پیش گرفته و در نتیجه از لغزش و افتادن در امان است. مَثَل آن دو در دنیا چنین است، و در آخرت نیز چنان حالی دارند: مؤمن راست و مستقیم بر صراط راه می‌رود وکافر سرنگون شده و سرافکنده به درکات دوزخ در می‌افتند. قتاده گفته است: کافری که در دنیا به معاصی و نافرمانی روی آورده است، خدا در روز قیامت او را سرافکنده حشر می‌کند، و مؤمنی که بر دین روشن قرار دارد، خدا در روز قیامت او را راست‌قامت و بر طریق مستقیم حشر می‌کند.[۱] ابن‌عباس گفته است: این مثلی است برای آن‌که راه گمراهی و انحراف را پیش گرفته و آن‌که راه هدایت را برگزیده است.[۲] بعد از آن نعمت‌های ارزشمند خود را به آنان یادآور شده است تا زشتی کفر و شریک قراردادن را بدانند، و فرمود: ﴿قل هو الذی أنشاءکم و جعل لکم السمع و الأبصار و الأفئدة﴾ ای محمد! به آنها بگو: خدای عزوجل همان است که شما را از عدم به وجود آورده و این نعمت‌ها یعنی شنوایی و بینایی و خرد را به شما عطا کرده است. این اعضا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون وسایل کسب علم و فهم می‌باشند. ﴿قلیلا ما تشکرون﴾ خیلی کم در مقابل نعمت‌های بی‌شمار خدا سپاسگزار هستید.

۱ـ ابن‌کثیر می‌گوید: این مثلی است که خدا آن را برای کافر و مؤمن آورده است. کافر که در گمراهی قرار دارد، مانند فردی است که سرافکنده راه می‌رود و نمی‌داند راهش کدام است و به کجا می‌رود و چگونه می‌رود؟ سرگردان و حیران است. و مؤمن با قامتی راست و بر طریقی روشن راه می‌رود. پس کدام یک بر راه هدایت قرار دارد، این یا آن؟ مختصر ۳/ ۳۰.

۲ـ ابن عطیه گفته است: منظور نفی شکر است. و این شیوه‌ی تعبیر مشابه شیوه‌ای است که در کلام عرب یافت می‌شود. آنان می‌گویند: این زمین خیلی کم رستنی در آن می‌روید. در حالی که اصلاً چیزی در آن نمی‌روید.

طبری گفته است: خیلی کم خدا را در مقابل نعمت‌هایی که به شما عطا کرده است سپاسگزارید.[1] ﴿قل هو الذی ذرأکم فی الأرض﴾ بگو: همو است که شما را خلق و تعداد شما را در سرزمین افزوده است. ﴿و إلیه تحشرون﴾ و برای محاسبه و جزاء سرانجام نزد او برمی گردید. ﴿و یقولون متی هذا الوعد إن کنتم صادقین﴾ و می‌گویند: اگر در مورد آمدن قیامت راست می‌گویید، این حشر و جزا که وعده‌ی آن را به ما می‌دهید کی فرا خواهد رسید؟ بدین‌وسیله مؤمنان را مسخره می‌کنند. ﴿قل إنما العلم عندالله﴾ ای محمد! به آنها بگو: فقط خدا از وقت فرا رسیدن قیامت و عذاب باخبر است و غیر از او احدی آن را نمی‌داند. ﴿و إنما أنا نذیر مبین﴾ و من فقط یک فرستاده هستم و در راستای اجرای امر خدا شما را از عذاب او برحذر می‌دارم. سپس خدا از حال مشرکان در آن روز پرهراس خبر داده و می‌فرماید: ﴿فلما رأوه زلفة﴾ وقتی عذاب را نزدیک دیدند و هول و هراس قیامت را با چشم خود مشاهده کردند، ﴿سیئت وجوه الذین کفروا﴾ آثار اندوه و دلگیری در سیمای کافران نمایان می‌شود. بنابراین اندوه و حزن و هراس چهره‌ی آنان را فراگرفته و هاله‌ای از ذلت و دل‌شکستگی صورت آنان را می‌پوشاند. در البحر آمده است: یعنی دیدن عذاب، سیمای آنها را مکدر نموده و آثار اندوه و هراس در آن نمایان می‌گردد، و حال انسانی را پیدا می‌کنند که او را به میدان اعدام می‌برند.[2] ﴿و قیل هذا الذی کنتم به تدعون﴾ و فرشتگان به طریق توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند: این همان امری است که در دنیا مؤمنان را در موردش مسخره و درخواست تعجیل آن را می‌نمودید و آن را تکذیب می‌کردید. ﴿قل أرأیتم إن أهلکنی الله و من معی أو رحمنا﴾ ای محمد! به آنها بگو: اگر خدا من و مؤمنان همراهم را بکشد یا از سر رحمت خود اجل ما را به تأخیر بیندازد، ﴿فمن یجیر الکافرین من عذاب ألیم﴾ چه کسی شما را از

۱ـ طبری ۲۹/۷.
۲ـ البحر ۸/۳۰۷.

عذاب دردناک خدا مصون می‌دارد؟ لفظ ﴿الکافرین﴾ را به جای ضمیر ﴿یجیرکم﴾ آورده است تا زشتی کفر را نشان دهد و کفر آنها را اثبات کند. مفسران گفته‌اند: کفار آرزوی مرگ پیامبرﷺ و مسلمانان را داشتند، آنگاه خدا به او دستور داد که به آنها بگوید: اگر خدا من و همراهانم را بکشد، شما چه سودی می‌برید؟ و اگر عذاب خدا بر سرتان نازل شود چه کسی شما را از آن محفوظ می‌کند؟ آیا گمان می‌برید که بت‌ها شما را از عذاب جانکاه نجات می‌دهند؟[1] ﴿قل هو الرحمن آمنا به و علیه توکلنا﴾ بگو: ما به خدای یگانه و یکتا ایمان آورده‌ایم، و در تمام امور خود به او تکیه و اعتماد داریم، نه به اموال و اولاد. ﴿فستعلمون من هو فی ضلال مبین﴾ به زودی خواهید فهمید که چه کسی در گمراهی قرار دارد، ما یا شما؟ متضمن تهدید مشرکین است. ﴿قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً﴾ بگو: اگر آب مورد نیازتان در اعماق زمین فرو برود به طوری که نتوانید آن را بیرون بیاورید، ﴿فمن یأتیکم بماء معین﴾ چه کسی آن را برایتان بیرون می‌آورد تا آبی پاک روی زمین جاری شود؟ آیا غیر خدا آن را برایتان فراهم می‌کند؟ پس چگونه بت‌ها را شریک خالق روزی دهنده قرار می‌دهد؟

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الموت... و الحیاة﴾، ﴿أسروا... أو اجهروا﴾ و ﴿صافات ... و یقبضن﴾ متضمن طباق است.

۲ـ در ﴿الذی بیده الملك﴾ برای تعظیم و تفخیم اسم موصول را قرار داده است.

۳ـ ﴿فارجع البصر... ثم ارجع البصر کرتین﴾ و ﴿ما کنا فی أصحاب السعیر... فسحقا لأصحاب السعیر﴾ متضمن اطناب است.

۴ـ ﴿ألم یأتکم نذیر﴾ شامل استفهام انکاری برای توبیخ و سرزنش است.

۵ـ ﴿و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم﴾ و ﴿إن الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة﴾

۱ـ تفسیر کبیر ۷٦/۳۰.

متضمن مقابله می‌باشد.

۶ـ ﴿تكاد تميز من الغيظ﴾ متضمن استعاره‌ی مکنیه می‌باشد.

۷ـ ﴿أفمن يمشي مكباً على وجهه أهدى أمن يمشي سويا على صراط مستقيم﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد.

۸ـ ﴿فستعلمون كيف نذير﴾، ﴿فكيف كان نكير﴾، ﴿إنه بكل شيء بصير﴾، ﴿إن الكافرون إلا في غرور﴾ و ﴿بل لجوا في عتو و نفور﴾ شامل سجع مرصع است و رؤوس آیات نیز مراعات شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی قلم از جمله سوره‌های مکی است که به اصول عقیده و ایمان می‌پردازد. این سوره سه موضوع اساسی را مورد بررسی قرار داده است که عبارتند از:

الف؛ مسأله‌ی رسالت و شک و شبهه‌ای که کفار مکه پیرامون دعوت حضرت محمدبن عبدالله ﷺ برانگیخته‌اند.

ب؛ داستان اصحاب الجنة، «البستان» و بیان نتیجه‌ی ناسپاسی در مقابل نعمت‌های خدای متعال.

ج؛ روز آخرت و سختی‌ها و شداید و هول و هراس آن، و آنچه خدا برای دو گروه مسلمان و مجرم آماده کرده است. اما محور اصلی سوره عبارت است از اثبات پیامبری حضرت محمد ﷺ.

* سوره با یادکردن قسم بر والایی منزلت و قدر و شرف حضرت رسول و برائت او از اوصافی که مشرکان به او نسبت می‌دادند و تهمت دیوانگی و جنون به وی می‌دادند، آغاز شده است و اخلاق و رفتار رفیعش را یاد آور می‌شود: ﴿**ن و القلم و ما یسطرون * ما أنت بنعمة ربك بمجنون * و إن لك لأجرا غیر ممنون * و إنك لعلى خلق عظیم**﴾.

* بعد از آن موضع‌گیری تبهکاران در مقابل دعوت حضرت رسول را مطرح نموده و عذاب و آزاری را یادآور شده است که خدا برای آنان آماده کرده است: ﴿**فلا تطع المكذبین * ودوا لو تدهن فیدهنون * و لا تطع كل حلاف مهین ...**﴾.

* کفار مکه بعثت خاتم پیامبران را انکار نمودند و به تکذیب وی پرداختند، خداوند

متعال برای تبیین سرانجام کفر وتکذیب آنان مثال اصحاب الجنة، «باغی که پر درخت و سر سبز و با ثمر بود»، آورده است که نعمت خدا را انکار کرده و ناسپاس شدند واز ادای حقوق بینوایان و فقرا امتناع ورزیدند، در مقابل خدا باغ آنان را در کام آتش فرو برد و داستان آنان را مایه‌ی عبرت پندگیران قرار داد: ﴿إنا بلوناهم كما بلونا أصحاب الجنة إذ أقسموا ليصرمنّها مصبحين * و لا يستثنون * فطاف عليها طائف من ربك و هم نائمون * فاصبحت كالصريم ...﴾.

* بعد از آن، سوره، مؤمنان و مجرمان را با هم مقایسه و مقابله کرده و ترغیب و ترهیب و تهدید را با هم جمع کرده است: ﴿أفنجعل المسلمين كالمجرمين ...﴾.

* سوره‌ی شریف بحث قیامت و هول و هراس و اوضاع آن را مورد بحث قرار داده و موضع‌گیری مجرمان در قبال آن روز پراضطراب را بیان می‌کند، روزی که کفار مکلف می‌شوند در پیشگاه پروردگار جهانیان سر سجده خم کنند اما نمی‌توانند: ﴿يوم يكشف عن ساق و يدعون إلى السجود فلايستطيعون﴾.

* و در خاتمه به پیامبر دستور داده است که در مقابل آزار مشرکین صبور باشد و در مقابل آزاری که در راه دعوت می‌بیند از ابراز اندوه و انزجار خودداری کند و مانند یونس نباشد که قوم خود را ترک نمود و به شتاب به دریا زد: ﴿فاصبر لحكم ربك و لا تكن كصاحب الحوت إذ نادى و هو مكظوم ...﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾ وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾ فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ﴿٥﴾ بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۷﴾ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۸﴾ وَدُّوا
لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿۹﴾ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ
أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾ أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ﴿۱۴﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ ﴿۱۵﴾ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴿۱۶﴾ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا
لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿۱۷﴾ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ﴿۱۸﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِن رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ ﴿۱۹﴾
فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ﴿۲۱﴾ أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ ﴿۲۲﴾
فَانطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَافَتُونَ ﴿۲۳﴾ أَن لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِسْكِينٌ ﴿۲۴﴾ وَ غَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ
قَادِرِينَ ﴿۲۵﴾ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ﴿۲۶﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿۲۷﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل
لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿۲۸﴾ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۲۹﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
يَتَلَاوَمُونَ ﴿۳۰﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿۳۱﴾ عَسَىٰ رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْراً مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
رَاغِبُونَ ﴿۳۲﴾ كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۳۴﴾ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ
فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ
لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿۳۹﴾ سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ﴿۴۰﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِن كَانُوا
صَادِقِينَ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ ﴿۴۳﴾ فَذَرْنِي وَ مَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا
الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۴﴾ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۴۵﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً
فَهُم مِن مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۴۶﴾ أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۷﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن
كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَ هُوَ مَكْظُومٌ ﴿۴۸﴾ لَوْلَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِن رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ
مَذْمُومٌ ﴿۴۹﴾ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۵۰﴾ وَ إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ
بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۱﴾ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۵۲﴾

***

معنی لغات: ﴿**یسطرون**﴾ می‌نویسند. ﴿**ممنون**﴾ مقطوع و تمام شدنی. «منَنت الحبل» ریسمان را بریدم. ﴿**عتل**﴾ غلیظ، زشتخو، مایل به شر. «عتلت الرجل»؛ یعنی او را به شدت به سوی خودم کشیدم.[۱] ﴿**زنیم**﴾ آنکه خود را به جماعتی نسبت بدهد در حالی که از آنها نیست، آنکه پدر و مادرش معلوم نیست. ﴿**صارمین**﴾ آنهایی که میوه را می‌چینند. ﴿**حرد**﴾ قصد و تصمیم. ﴿**زعیم**﴾ کفیل و ضامن. ﴿**مکظوم**﴾ بسیار خشمگین.

تفسیر: ﴿**ن و القلم و ما یسطرون**﴾ نون یکی از حروف مقطعه‌ی قرآن بوده و آوردن آن یادآور اعجاز قرآن است.[۲] خدا به قلم سوگند یاد کرده است، قلمی که انسان به وسیله‌ی آن علوم و معارف را می‌نویسد؛ زیرا قلم برادر زبان به شمار می‌آید و یکی از نعمت‌های اعطایی خدای رحمان به بندگان است. معنی آیه چنین است: به قلم و آنچه نویسندگان می‌نویسند، بر صدق رسالت محمد قسم می‌خورم و قسم می‌خورم که او از جنون و سفاهتی که مجرمان به وی نسبت می‌دهند مبرا است. یاد کردن قسم به قلم نشان‌دهنده‌ی فیض و منزلت نوشتن و خواندن است. خدا در بین تمام مخلوقاتش فقط انسان را به دانستن کتابت اختصاص داده است، تا از مکنونات ضمیر خود تعبیر به عمل آورد. ﴿**الذی علم بالقلم * علّم الإنسان ما لم یعلم**﴾. برای شرافت قلم همین بس است که خدا به منظور تمجید از منزلت نویسندگان، در این سوره به قلم قسم یاد کرده. و قدر و منزلت رفیع اهل علم را یادآور شده است؛ چون قلم مانند زبان وسیله‌ی بیان بوده و قوام و پایداری علوم و معارف به وسیله‌ی قلم تحقق‌پذیر است. ابن‌کثیر گفته است: ظاهراً منظور از فرموده‌ی خدا: ﴿**و القلم و ما یسطرون**﴾ جنس قلم است که در نوشتن به کار می‌رود. قسمی است که خدا به وسیله‌ی آن می‌خواهد نعمت‌هایی از قبیل تعلیم نوشتن را به انسان یادآور شود که به وسیله‌ی آن به علم و دانش نایل

۱ـ صحاح ماده‌ی عتل.

۲ـ به اول سوره‌ی بقره مراجعه کنید.

می‌آیند.[۱] ﴿ما أنت بنعمة ربك بمجنون﴾ خداوند فضل و کرم و نبوت را به تو عطا کرده است، تو به عکس آنچه تبهکاران می‌گویند، دیوانه نیستی و به خلاف گفته‌ی آنان که می‌گفتند: ﴿یا أیها الذی نزل علیه الذکر إنك لمجنون﴾، تو از عقل و خرد کامل برخورداری. ابن عطیه گفته است: این جواب قسم است. و گفته‌ی ﴿بنعمة ربك﴾ معترضه می‌باشد و شبیه آن است که به یک نفر بگویی: تو ـ الحمد لله ـ فاضل می‌باشی.[۲] ﴿و إن لك لأجراً غیر ممنون﴾ و در مقابل تحمل اذیت و آزار در راه تبلیغ دعوت به سوی خدا، اجر و پاداشی پایان‌ناپذیر و کامل داری. ﴿و إنك لعلی خلق عظیم﴾ و تو ای محمد! ادب و فهمی والا و افزون داری، و دارای خلق و خوی بس فاضل و رفیع می‌باشی. در حقیقت خدا تمام کمالات و فضایل را در وجودت جمع نموده و به ودیعه نهاده است. بنگر چه شرفی است عظیم! هیچ انسانی به بلندی مقامش نرسیده و نخواهد رسید. خدای عزوجل محمد را به این وصف جلیل توصیف می‌کند: ﴿و إنك لعلی خلق عظیم﴾، و از جمله‌ی اخلاق نیکش، علم، بردباری، حلم و آزرم و حیای بی‌نهایت، کثرت عبادت، سخاوت، شکیبایی، سپاسگزاری، تواضع، پارسایی، مهربانی، شفقت، حسن معاشرت، ادب، صداقت و دوستی خالص و صادقانه بود.[۳] چه نیکو گفته است شاعر:

۱ـ مختصر ۳/ ۵۳۲.

۲ـ البحر ۸/ ۳۰۷. ابوحیان گفته است: آیه دلیل قطعی است بر صحت ادعا؛ زیرا نعماتی را که خداوند به حضرت رسول داده بود کاملاً آشکار بود؛ از قبیل فصاحت بیان و عقل و درایت و سیرت مرضیه‌ی حضرتش. و اتصافش به کمال مکرمت، تمام تهمت‌ها را رد و تکذیب می‌کند.

۳ـ شیخان از انس آورده‌اند که گفته است: ده سال خدمتگزار پیامبر بودم حتی یک‌بار از من گله نکرد و هر کاری را انجام می‌دادم نمی‌گفت چرا کردی؟ و کاری را که انجام نمی‌دادم مرا مواخذه نکرده و نمی‌گفت چرا نکردی؟ و پیامبر ﷺ اخلاق بسیار نیکویی داشت، و نرم‌تر از دست او چیزی را لمس نکردم و خوشبوتر از عرق او چیزی را استشمام نکردم. اخراج از بخاری. در صحیح بخاری از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که اخلاقش قرآن بود.

إذا الله اثـنی بـالذی هـو أهـله علیك فما مقدارما تمدح الوری؟

«وقتی خدا به طور شایسته از تو تمجید کند، دیگر مدح و تمجید کائنات چه ارزشی دارد؟»

﴿فستبصر و یبصرون﴾ تو خواهی دید، و وقتی عذاب بر قوم و مخالفین تو ـکفار مکه ـ نازل شود، آنها هم خواهند دید که ﴿بأیکم المفتون﴾ چه کسی دیوانه است؟ آیا همان‌طور که آنها به دروغ می‌گویند تو دیوانه‌ای، یا آنها که کافرند و از هدایت منحرفند؟ قرطبی گفته است: مفتون یعنی دیوانه‌ای که شیطان در او فتنه‌انگیزی کرده است. قسمت عمده‌ی سوره درباره‌ی «ولیدبن مغیره» و «ابوجهل» نازل شده است. مشرکان می‌گفتند: شیطان در محمد نفوذ کرده است . و منظور آنان از مجنون همین بود. آنگاه خدا فرمود: بعداً خواهید فهمید که کدام یک مجنون می‌باشد و عقلش را از دست داده است.[۱] ﴿إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبیله﴾ خدا از وضع شقاوتمند منحرف از دین و طریق هدایت آگاه است. ﴿و هو أعلم بالمهتدین﴾ و او به پرهیزگار و انسانی که به دین حق رهیاب شده عالم است. این بیان ماقبلش را تأکید می‌کند و وعده و وعید را تأیید می‌نماید. انکار می‌گوید: در حقیقت آنها دیوانه هستند، نه تو؛ چون عقل داشتند اما از آن سود نبردند و آن را در راه رستگاری و سعادت خود به‌کار نگرفتند. ﴿فلا تطع المکذبین﴾ از سران کفر و گمراهی که رسالت و قرآن را تکذیب کرده‌اند، فرمان مبر و درخواستشان را اجابت مکن. رازی گفته است: رؤسا و بزرگان مکه از او دعوت کردند که از دین پدرانش پیروی کند، لذا خدا او را از اطاعت آنان منع فرمود. و بدین‌ترتیب خدا او را در مخالفت با آنها تحریک و تشویق کرده است.[۲] ﴿ودوا لو تدهن فیدهنون﴾ آنها آرزو می‌کردند از خود نرمش نشان بدهی و رضایت آنها را به دست بیاوری و با آنان سازش کنی و بعضی از مسایل را ترک نمایی که آنها از آن ناراضی هستند، تا آنها هم با تو از در

۱ـ قرطبی ۲۲۹/۱۲.

۲ـ تفسیر کبیر ۸۳/۳.

نرمش و سازش درآیند و به چنان عملی دست بزنند. در التسهیل آمده است: مداهنه یعنی نرمش و مدارا و سازش در امری که هیچ جای سازشی در آن نیست.

روایت است که کفار به پیامبر می‌گفتند: اگر خدایانِ ما را پرستش کنی ما هم خدای تو را پرستش می‌کنیم، آنگاه آیه نازل شد.[1] ﴿و لاتطع کل حلاف﴾ و از آنکه به حق و ناحق قسم می‌خورد و به عنوان توهین به عظمت خدا زیاد قسم یاد می‌کند، اطاعت مکن. ﴿مهین﴾ تبهکار حقیر. ﴿هماز﴾ بسیار عیبجوی و غیبت‌کننده‌ای که طعنه زننده و تخریب‌کننده‌ی شخصیت دیگران است و انگار گوشت مردم را می‌خورد. ﴿مشاء بنمیم﴾ و برای فتنه‌جویی در بین مردم قدم برمی دارد. در بین آنها سخن‌چینی می‌کند تا در بین آنها فتنه برانگیزد. در حدیث آمده است: «سخن‌چین وارد بهشت نمی‌شود».[2] ﴿مناع للخیر﴾ خسیس است و از انفاق در راه خدا خودداری می‌کند. ﴿معتد أثیم﴾ ستمگر است و متجاوز از حد و بسیار مرتکب گناه و تبهکاری می‌شود. اوصاف «حلاف، هماز، مشاء و مناع» در قالب صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند و بر کثرت دلالت دارند. ﴿عتل﴾ خشک و متکبر و سنگدل و نفهم و بدعنق می‌باشد. ﴿بعد ذلك﴾ بعد از این اوصاف ناپسند که ذکر شدند، ﴿زنیم﴾ حرامزاده می‌باشد. و اینها بدترین و زشت‌ترین معایب او می‌باشند. چنین شخصی هیچ اصل واساسی ندارد. مفسران گفته‌اند: در مورد «ولیدبن مغیره» نازل شده است؛ زیرا او ادعای قریشی بودن را داشت اما از قریش نبود. پدرش بعد از هیجده سال او را به فرزندخواندگی انتخاب و به خود منتسب کرد، در صورتی که پدرش معلوم نبود. ابن‌عباس گفته است: جز این یکی هیچ کس را نمی‌یابیم که خدا او را به این عیب‌ها توصیف کرده باشد. بدین ترتیب عیب و عاری به او نسبت داده شد که هرگز از وی جدا نمی‌شود. از این جهت چنین مذموم شد که وقتی نطفه فاسد و ناپاک

۱ـ التسهیل ۱۳۸/۴.

۲ـ اخراج از مسلم.

باشد، فرزند نیز ناپاک می‌شود. و روایت است وقتی آیه نازل شد، ولید نزد مادرش آمد و به او گفت: محمد مرا به نُه صفت وصف کرده است. من تمام آنها را آشکارا در خود می‌بینم جز صفت نهم. منظورش «زنیم» بود. اگر به من راست نگویی با شمشیر گردنت را می‌زنم. مادرش گفت: پدرت مردی عنین بود و قدرت نزدیکی با زن را نداشت، من ترسیدم ثروتمان را از دست بدهم، خود را به چوپانی تسلیم کردم، تو پسر آن چوپان هستی. و تا آیه نازل نشده بود نمی‌دانست حرامزاده می‌باشد.[1] ﴿أن کان ذا مال و بنین﴾ آیا اراجیف و اکاذیبن را که در رابطه با قران ودین بیان کرده است بدین جهت است که دارای مال و پسران است؛ چرا که وی معتقد بود قران افسانه‌های پیشینیان است.[2] و شایسته بود در مقابل نعمت خدا سپاسگزار باشد نه ناسپاس و منکر و تکذیب‌کننده. ﴿إذا تتلی علیه آیاتنا قال أساطیر الأولین﴾ وقتی آیات قرآن را بر آن نابکار بخوانی، از سر استهزا و تمسخر می‌گوید: خرافات و اباطیل گذشتگان است که محمد آن را سرهم کرده به خدا نسبت می‌دهد. خدا او را مورد تهدید قرار داده و می‌فرماید: ﴿سنسمه علی الخرطوم﴾ مهر و داغ روی بینی او قرار خواهیم داد که تا زمان فرا رسیدن مرگ او باقی بماند. داغ ننگی بر پیشانیش می‌نهیم. تسمیه‌ی بینی به خرطوم، کنایه از استخفاف و توهین به او می‌باشد؛ زیرا خرطوم از آن فیل و گراز است. پس وقتی بینی انسان به آن تشبیه شود، نهایت خفت و اهانت را نشان می‌دهد. همان‌طور لب‌های انسان را به «مشافر» که به معنی لب‌های شتر می‌باشد تشبیه می‌کنند. و دست و پای او را به سُم تشبیه می‌کنند. ابن‌عباس گفته است: یعنی با شمشیر روی بینی او علامت قرار

۱ـ جلالین ۴/ ۲۳۳.

۲ـ طبری و ابن‌کثیر بر این باورند که آیه به مابعدش مربوط است. ومعنی آن چنین می‌شود: چون دارای مال و پسران است تکبر دارد و می‌گوید: قرآن خرافات است. و غیر آن دو گفته‌اند: آیه به ماقبلش مربوط است؛ یعنی به خاطر ثروت زیاد و فرزندانش از او اطاعت مکن.

می‌دهیم، که تا در قید حیات باقی است آن نیز بماند. در روز بدر با شمشیر لت و پار شد.[۱] امام فخر گفته است: چون صورت گرامی‌ترین عضو بدن است و بینی گرامی‌ترین جزء صورت است که بر روی آن قرار دارد، آن را محل شرف و عزت قرار داده‌اند و از آن «انفه» مشتق شده است. و در مورد انسان تحقیر شده می‌گویند: «رغم انفه»، و هنگامی که خداوند متعال می‌فرماید: «بر خرطومش داغ می‌نهیم» کنایه از نهایت خواری و خفت او می‌باشد؛ زیرا داغ و علامت بر صورت، زشت می‌نماید تا چه رسد به گرامی‌ترین جزء آن یعنی بینی.[۲] بعد از آن خدای متعال داستان «اصحاب باغ» را یادآور شده است که آنها را به اتلاف کشت و ثمر مبتلا کرد و آن را به صورت مثل برای کفار مکه آورده و می‌فرماید: ﴿إنا بلوناهم كما بلونا أصحاب الجنة﴾ یعنی به درخواست پیامبر، مردم مکه را به قحطی و گرسنگی مبتلا کردیم، همان‌طور که اصحاب باغ و بستان را آزمایش کردیم، آنهایی که باغ و بستانشان هر نوع میوه و ثمر داشت! و همان‌طور که اهل جنت و بستان را مکلف کردیم که سپاسگزار باشند و حقوق مردم را ادا نمایند، به اهل مکه نیز سفارش نمودیم که در مقابل نعمت‌های خدا، او را سپاسگزار باشند. مفسران گفته‌اند: یک نفر مسلمان در نزدیکی صنعا باغی داشت که شامل انواع نخل و کشت و ثمر بود، و در موقع برداشت محصول، بینوایان را فرا می‌خواند و سهمی کافی و فراوان به آنها می‌داد و آنان را بی‌نهایت گرامی می‌داشت. وقتی پدر مُرد و سه پسرش وارث او شدند، گفتند: ما عیال‌واریم و مال اندک است و نمی‌توانیم مانند پدر چیزی به بینوایان بدهیم. با خود مشاوره کردند و تصمیم گرفتند که به هیچ فقیری چیزی ندهند و موقع جمع‌آوری محصول در بامدادان به صورت پنهانی ثمر را بچینند، و بر آن پیمان قسم خوردند. خدا شب هنگام آتشی را نازل کرد و تمام درختان را در کام فرو برد و

۱ـ تفسیر طبری ۱۸/۲۹.

۲ـ فخر رازی ۸٦/۳۰.

کشت و ثمر را نابود کرد. بامدادان به طرف باغ رفتند، اما در آنجا نه درختی یافتند و نه ثمری، اول، گمان کردند اشتباه کرده و راه را عوضی رفته‌اند. اما بعداً معلوم شد که باغ و بستان آنها همان است و دریافتند خدا در مقابل نیت پلیدشان آنان را کیفر داده است. آنان پشیمان شدند اما کار از کار گذشته بود.[1] ﴿إذ أقسموا لیصرمنها مصبحین﴾ آنگاه که قسم یاد کردند بامدادان زود، قبل از این‌که فقرا به آنها برسند، میوه و ثمر را بچینند. ﴿ولا یستثنون﴾ یعنی در موقع قسم خوردن از بس که مطمئن بودند، نگفتند: به امید خدا «انشاءالله». ﴿فطاف علیهم طائف من ربك و هم نائمون﴾ در حالی که در خواب غنوده بودند و از ماجرا بی‌خبر و غافل، زنگ عذاب خدا دروازه‌ی آنان را به صدا درآورد. کلبی گفته است: خدا آتشی را از آسمان نازل کرد و هنگامی که آنها در خواب ناز بودند، باغ را به خاکستر تبدیل کرد. ﴿فأصبحت کالصریم﴾ و بسان زراعت درو شده علف توده علف خشک درآمد. ابن‌عباس گفته است: یعنی بسان خاکستری سیاه درآمد و به سبب گناه خود از خیر و برکت باغشان محروم شدند. ﴿فتنادوا مصبحین﴾ در بامدادان یکدیگر را صدا کردند که ﴿أن اغدوا علی حرثکم إن کنتم صارمین﴾ اگر قصد چیدن ثمر را دارید، صبح زود به سوی ثمر و کشت و تاکستان خود بروید. ﴿فانطلقوا وهم یتخافتون﴾ به طرف باغ به راه افتادند و برای این‌که بینوایان باخبرنشوند، به آرامی و پنهانی سخن می‌گفتند و اظهار می‌داشتند: ﴿أن لایدخلنها الیوم علیکم مسکین﴾ امروز اجازه ندهید احدی از بینوایان وارد باغ شود و به آنها مجال ورود ندهید. ﴿و غدوا علی حرد قادرین﴾ و با عزم و تصمیمی استوار به راه افتادند و گمان می‌کردند به مقصود خود نایل می‌آیند. ابن‌عباس گفته است: ﴿علی حرد﴾ یعنی با قصد و قدرت. و سدی گفته است: یعنی با کین و قهر و خشم. و حسن گفته است: یعنی با نیاز و

۱ـ تفسیر کبیر ۸۷/۳۰ و البحر ۳۱۱/۸.

احتیاج و فقر.[۱] ولی نظر ابن‌عباس روشن‌تر است. ﴿فلما رأوها قالوا إنا لضالون﴾ به محض این‌که باغ خود را سیاه و سوخته دیدند که از حالت شادابی و طراوت به حالت تیرگی و سوختگی درآمده بود، گفتند: راه را اشتباه آمده‌ایم، و این باغ ما نیست. ابوحیان گفته است: این سخن را زمانی گفتند که به آنجا رسیده بودند. آنها باغ را نشناختند، و گمان کردند راه را اشتباه رفته‌اند. اما بعداً برای آنها معلوم شد که باغ آنها همان است و از جانب خدا صدمه‌ای به آن وارد آمده و خیر و برکتش را برده است. در آن موقع گفتند:[۲] ﴿بل نحن محرومون﴾ راه را اشتباه نیامده‌ایم بلکه ما محروم شده‌ایم، و به سبب جنایت خود از ثمر و خیرات آن محروم گشته‌ایم. ﴿قال أوسطهم ألم أقل لكم لولا تسبحون﴾ عاقلتر و فاضلترین آنها گفت: مگر نمی‌شد خدا را تسبیح کنید و بگویید: «سبحان الله» یا بگویید: «انشاءالله». در البحر آمده است: به آنها تذکر داد و آنها را سرزنش کرد که چرا با وجود یادآوری و تحریک او ستایش و تمجید خدا را ترک نمودند. و اگر خدا و نعمت‌هایی را که به شما عطا کرده به یاد می‌آوردند، فرمان خدا را مبنی بر کمک به فقرا به جا می‌آوردند، و روش پدر خود را دنبال می‌کردند. پس وقتی آنها از یاد خدا غافل شدند و تصمیم گرفتند که مساعدت‌های خود را از فقرا دریغ کنند، خدا آنها را به مصیبت گرفتار کرد.[۳] و رازی گفته است: وقتی جماعت تصمیم گرفتند که زکات اموال خود را نپردازند و به مال وثروت خود مغرور شدند، فاضلترین آنان به آنها گفت: قبل از نزول عذاب از معصیت توبه کنید، و وقتی وضع باغ را دیدند، سخن اول را به آنها یادآور شد، لذا به توبه و انابت روی آوردند، اما بعد از نابود شدن تمام اموال و دارایی‌اشان![۴]

۱ـ طبری گفته است: نظر درست آن است که می‌گوید: به کاری دست زدند که قصدش را کرده و به آن اعتماد داشتند و آن را در میان خود به صورت راز نگه داشته بودند و قدرت آن را داشتند. طبری در واقع قول ابن‌عباس را ترجیح داده که مورد پسند ما نیز است.

۲ـ البحر ۸/۳۱۳.

۳ـ تفسیر کبیر ۳/۹۰.

۴ـ تفسیر کبیر ۳۰/۹۰.

﴿قالوا سبحان ربنا إنا كنا ظالمين﴾ در این موقع گفتند: خدا را از ظلم و ناروا منزه می‌داریم، بلکه ما به خود ظلم کردیم و حق بینوایان را منع نمودیم. ﴿فأقبل بعضهم على بعض يتلاومون﴾ به لومه و سرزنش یکدیگر پرداختند، و این یکی به دیگری می‌گفت: تو این نظر را به ما ارائه دادی، و آن یکی می‌گفت: نه، تو بودی. و دیگری می‌گفت: تو ما را از فقر و بینوایی می‌ترساندی و ما را به جمع کردن مال تشویق می‌کردی. سرزنش چنین بود.[1] ﴿قالوا يا ويلنا إنا كنا طاغين﴾ می‌گفتند: وای به حال ما! بدبختی ما را فراگرفته است. وای به حالمان! اگر خدا ما را نبخشاید ما در این‌که از فقرا دریغ داشتیم نافرمان و سرکش بودیم، و از این‌که به خدا توکل نکردیم ، گناهکار شدیم. رازی گفته است: منظور این است که آنها آشفتگی و بی‌تابی خود را بزرگ جلوه می‌دادند.[2] ﴿عسى ربنا أن يبدلنا خيرا منها﴾ امیدواریم که خدا به خاطر توبه و اقرار به گناهان از جانب ما، بهتر از آن را به ما عطا فرماید. ﴿إنا إلى ربنا راغبون﴾ ما امید بخشودگی از او داریم و خواستار فضل و احسانش هستیم. خداوند متعال این داستان را مطرح کرده است تا به ما بیاموزد که سرانجام، بخیل و کسی که از ادای زکات امتناع می‌ورزد دچار هلاکت می‌گردد. او از دادن قسمتی از مالش در راه خدا دریغ می‌ورزد، اما تمام مالش با قهر و غضب خدا نابود می‌شود. از این‌رو خدا بعد از ذکر این قصه فرموده است: ﴿كذلك العذاب و لعذاب الآخرة أكبر لو كانوا يعلمون﴾؛ یعنی مانند همین عذاب که بر «یاران باغ» نازل شد، بر قریش نیز نازل می‌شود. و اگر دارای عقل و فهم باشند می‌دانند که عذاب آخرت از عذاب دنیا بزرگتر و شدیدتر می‌باشد. ابن‌عباس گفته است: این برای اهل مکه مَثَل می‌باشد که وقتی برای جنگ «بدر» بیرون رفتند، قسم یاد کردند تا محمد و یارانش را به قتل نرسانند و شراب ننوشند و رامشگران و آوازخوانان بر جنازه‌ی آنان

۱ـ تفسیر کبیر ۹۱/۳۰.

۲ـ تفسیر کبیر ۹۱/۳۱.

نرقصند و آواز نخوانند، به مکه باز نمی‌گردند، اما خدا گمان آنها را باطل کرد؛ چون آنها کشته و اسیر شدند و شکست خوردند. و مانند «یاران باغ» ناکام شدند؛ چرا که آنها به قصد چیدن ثمر بیرون رفتند اما نومید شدند.[1] بعد از این‌که خدا حال و وضع تبهکاران و کفار مکه را یادآور شد، حال و وضع مؤمنان پرهیزگار را ذکر کرده و فرمود: ﴿**إن للمتقين عند ربهم جنات النعيم**﴾ پرهیزگاران در آخرت باغ و بستان‌هایی خواهند داشت که جز نعمت خالص چیزی در آن نیست و مانند نعمت دنیا کدورت و تلخی آن را نمی‌آلاید و بر آن عارض نمی‌شود. ﴿**أفنجعل المسلمين كالمجرمين**﴾ استفهام برای انکار و توبیخ است. یعنی آیا مطیع و نافرمان و نیکوکار و مجرم را یکسان قرار می‌دهیم؟ ﴿**ما لكم كيف تحكمون**﴾ تعجب از آنان می‌باشد که آنها مطیع و عاصی و کافر و مؤمن را یکسان قرار می‌دهند، و چنین امری از عاقل سر نمی‌زند. ﴿**أم لكم كتاب فيه تدرسون**﴾ یا این‌که کتابی از جانب خدا در اختیار دارید و آن را می‌خوانید و آن را درس می‌دهید که ﴿**أن لكم فيه لما تخيرون**﴾ این جمله مفعول تدرسون می‌باشد. یعنی در این کتاب می‌خوانید که هر چه را آرزو کنید و بخوانید برایتان فراهم است؟ این هم توبیخی دیگر است در مورد گمان باطل مشرکین که می‌گفتند: اگر حشر و جزایی در کار باشد، به ما بهتر از مؤمنین داده می‌شود، همان‌طور که در این دنیا به ما عطا شده است. طبری گفته است: به خاطر گفته‌ی باطل و ناروا و آرزوهای دروغینشان این چنین توبیخ و سرزنش شده‌اند.[2] ﴿**أم لكم أيمان علينا بالغة إلى يوم القيامة**﴾ و آیا از جانب ما عهد و پیمانی پایدار تا روز قیامت به آنها داده شده است؟ ﴿**إن لكم لما تحكمون**﴾ این جواب «ام» است، یعنی یا این‌که هرچه را بخواهید و به آن حکم کنید برایتان مقرر است؟ ابن‌کثیر گفته است: یعنی آیا عهد و پیمانی مؤکد در دست دارید که خواسته‌ها و آرزوهایتان برآورده

۱ـ قرطبی ۲۴۶/۱۸.
۲ـ طبری ۲۳/۲۹.

خواهد شد؟[1] ﴿سلهم أيهم بذلك زعيم﴾ از آن مجادله‌گران دشمن بپرس که کدام یک از شما ضامن اجرای این گمان می‌باشد؟ متضمن نوعی تمسخر و سرزنش است؛ چون به چیزی حکم می‌کنند که از دایره‌ی عقل خارج است و منطق آن را رد می‌کند و با عدالت سازگاری ندارد. ﴿أم هم شركاء فليأتوا بشركائهم إن كانوا صادقين﴾ یا این‌که شریک‌ها و سرپرستانی آن را برای آنان تضمین می‌کنند. پس اگر در این ادعا راست می‌گویند، آنها را بیاورند. در التسهیل آمده است: بدین ترتیب ناتوانی کفار را اعلام می‌دارد. منظور این است: اگر شرکایی دارید که می‌توانند کاری را انجام دهند، آنها را بیاورید تا ببینیم چه کاری برای شما انجام می‌دهند.[2] بعد از این‌که گمان‌های آنان را باطل کرد و مهر سفاهت را بر خرد آنان زد، بیان هول و هراس و شداید آخرت را آغاز کرده و می‌فرماید: ﴿يوم يكشف عن ساق﴾ روزی را به قوم خود یادآور شو که در آن امری بی‌نهایت هول‌انگیز و به غایت شدید برملا می‌شود. ابن‌عباس گفته است: آن روز عبارت است از روز قیامت یعنی روز بیم و ناراحتی و شدت.[3] قرطبی گفته است: در اصل ﴿يكشف عن ساق﴾ برای بیان حال انسانی به‌کار می‌رود که در موقعیت عسر و حرج قرار گرفته وبسیار شتاب و عجله کند و «ساق» و «کشف» به صورت استعاره برای بیان شدت به‌کار می‌رود.[4] ﴿و يدعون إلى السجود فلا يستطيعون﴾ در آن روز از کفار خواسته می‌شود برای پروردگار عالمیان سجده برند، اما نمی‌توانند؛ زیرا پشت آنها قابل خم‌شدن نمی‌باشد. در حدیث آمده است: «هر زن و مرد مؤمنی برای خدا سر سجده می‌نهد ولی آنان که در دنیا برای ریا یا کسب آبرو سجده برده‌اند، می‌روند سجده برند اما پشت آنها خم نمی‌شود».[5] ﴿خاشعة أبصارهم﴾ و چشمانشان ذلیل و فرو افتاده است

۱ـ مختصر ۵۳۷/۳.
۲ـ التسهیل ۱۴۰/۴.
۳ـ مختصر ۵۳۸/۳.
۴ـ قرطبی ۲۴۹/۱۸.
۵ـ قسمتی از حدیثی طولانی است که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده‌اند.

و نمی‌توانند چشم خود را باز کنند. ﴿ترهقهم ذلة﴾ خفت و خواری آنها را فرا می‌گیرد. ﴿و قد کانوا یدعون إلی السجود و هم سالمون﴾ در حالی که در دنیا که سالم بودند، از آنها خواسته می‌شد که سجده ببرند، اما امتناع می‌ورزیدند. آنگاه خدا قدرت سجده بردن را از آنان سلب می‌کند تا نتوانند سجده ببرند، و بر حسرت و ندامتشان افزوده شود؛ چرا که وقتی در دنیا به سجده بردن فرا خوانده شدند، با وجود سلامت اعضا و مفاصل، کوتاهی کردند.[1] ﴿فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث﴾ تکذیب‌کننده‌ی این قرآن را به من واگذار کن که من شرش را از سرت کم می‌کنم و انتقام تو را از او می‌گیرم! این وعیدی است بی‌نهایت شدید. ﴿سنستدرجهم من حیث لایعلمون﴾ به طریق استدراج و فریب دادن و خوش کردن آنان به ناز و نعمت‌های دنیوی و به نحوی که خود ندانند، آنها را به نابودی و هلاکت برخواهیم گرفت. حسن گفته است: بسیاری از مردم به تمجید و ستایشی که از آنان به عمل می‌آید، به پوشیده شدن رازشان مغرور می‌گردند.[2] رازی گفته است: استدراج یعنی این‌که پله به پله او را نزدیک گرداند تا در دام فرو افتد. مثلاً هربار که مرتکب گناهی شدند، نعمتی به نعمت‌هایشان افزوده شود به طوری که استغفار را فراموش کنند. پس استدراج فقط از طریق اعطای نعمت به آنها برایشان فراهم می‌شود؛ زیرا آنها آن را نشانه‌ی برتری بر مؤمنان می‌پندارند. در صورتی که در حقیقت سبب نابودی آنها می‌باشد.[3] ﴿و أملی لهم﴾ و آنها را مهلت می‌دهم و به آنها عمر دراز می‌دهم تا بر گناهان خود بیفزایند. ﴿إن کیدی متین﴾ همانا انتقام من از کفار سخت و محکم و شدید است. در حدیث آمده است: «خدا به ستمگر فرصت می‌دهد تا وقتی که او را گرفت دیگر نمی‌تواند از چنگش در برود». آنگاه آیه‌ی ﴿و کذلك أخذ ربك إذا أخذ

۱ـ تفسیر کبیر ۹۶/۳۰.
۲ـ قرطبی ۲۵۱/۱۸.
۳ـ تفسیر کبیر ۹۶/۳۰.

القری و هی ظالمة إن أخذه ألیم شدید﴾ را خواند.[1] از این‌رو احسانش را کید و استدراج خوانده است که صورت حیله را دارد. گشایش روزی و طول عمر و سلامت بدن که به آنها اعطا شده است به ظاهر احسان است ولی در باطن بلا و مصیبت است؛ چون مقصود از آن، مجازات و تعذیب آنان می‌باشد. ﴿أم تسألهم أجرا فهم من مغرم مثقلون﴾ یا این‌که در مقابل تبلیغ رسالت از آنان درخواست اجرت و پاداش مالی می‌کنی، و آنها به سبب تکلیف شاق و بذل مال از ایمان روگردانند؟ منظور توبیخ آنها در مقابل عدم ایمان می‌باشد؛ زیرا پیامبر اصلاً از آنها اجرت و پاداشی نمی‌خواست. خازن گفته است: یعنی آیا از آنها اجری می‌طلبی، تا همچون غرامت بر دوششان سنگینی کند و آنها را از ایمان باز دارد؟![2] ﴿أم عندهم الغیب فهم یکتبون﴾ یا این‌که لوح المحفوظ که حاوی غیب است در اختیار آنان قرار دارد و آنها از آن استخراج می‌کنند که آنها اهل ایمان می‌باشند و از این‌رو بر کفر و طغیان اصرار می‌ورزند؟ استفهامی است بر سبیل توبیخ و انکار. ﴿فاصبر لحکم ربك﴾ در مقابل آزار آنها شکیبا باش و به تبلیغ رسالت خدا ادامه بده. ﴿ولا تکن کصاحب الحوت﴾ همچون یونس‌بن متی شتاب مکن و منزجر مباش، که وقتی قومش ایمان نیاوردند خشمگین شد و آنان را ترک گفت و به دریا زد و ماهی او را بلعید، و چنان شد که شد. ﴿إذ نادی و هو مکظوم﴾ آنگاه که در شکم ماهی در حالی که سخت افسرده و عصبانی بود، در پیشگاه خدایش به دعا و التماس برخاست و گفت: ﴿لا إله إلا أنت سبحانك إنی کنت من الظالمین﴾. ﴿لولا أن تدارکه نعمة من ربه﴾ اگر رحمتی را از جانب خدا دریافت نمی‌کرد، ﴿لنبذ بالعراء و هو مذموم﴾ به بیابانی وسیع و خالی از درخت و کوه، پرت می‌شد. و در همان حال به خاطر عملی که مرتکب شده بود مورد سرزنش قرار می‌گرفت، اما خدا نعمت قبول توبه را به او عطا فرمود، و دیگر

۱ـ اخراج از شیخان.

۲ـ خازن ۴/ ۱۴۰.

مذموم نماند. ﴿فاجتباه ربه فجعله من الصالحين﴾ پس خدایش او را برگزید و او را جزو مقربان خود قرار داد. ابن‌عباس گفته است: خدا وحی را به او بازگرداند و او را شفیع قوم خود قرار داد.[۱] ﴿و إن يكاد الذين كفروا ليزلقونك بأبصارهم﴾ نزدیک بود کفار از سر عداوت و دشمنی با چشم خود تو را سرنگون و نابود کنند. عرب‌ها نیز می‌گفتند: «طوری به من نگاه کرد که نزدیک بود مرا به زمین بزند». ابن‌کثیر گفته است: آیه دلیلی است بر این‌که زخم چشم واقعیت دارد و تأثیر حقیقی بر جای می‌گذارد، و حدیث نیز آن را تأیید می‌کند که آمده است: «اگر چیزی از قدر پیشی می‌گرفت، چشم از آن سبقت می‌گرفت».[۲] ﴿لما سمعوا الذكر و يقولون إنه لمجنون﴾ وقتی شنیدند تو قرآن می‌خوانی از شدت خشم و حسد و رشک می‌گویند: محمد دیوانه است. اما خدا در رد آنها فرمود: ﴿و ما هو إلا ذكر للعالمين﴾ این قرآن اعجازانگیز جز پند و نصیحت و یادآوری برای انس و جن، چیزی نیست. پس چگونه کسی که قرآن بر او نازل شده است به دیوانگی منسوب می‌شود؟! خدا سوره را با بیان عظمت قرآن خاتمه داده است، همان‌طور که آن را با بیان عظمت حضرت رسول ﷺ شروع کرده بود، تا در بین آغاز و ختم تناسب و تناسق و هماهنگی جالب‌تر و زیباتر برقرار باشد.

نکات بلاغی: ۱- ﴿مجنون﴾ و ﴿ممنون﴾ متضمن جناس ناقص می‌باشند.

۲- ﴿فستبصر و يبصرون بأيكم المفتون﴾ شامل وعید و تهدید است.

۳- ﴿حلاف، هماز، مشاء، مناع﴾ و نیز ﴿أثيم، و زنيم﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۴- ﴿سنسمه على الخرطوم﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۵- در بین ﴿المسلمين و المجرمين﴾ و ﴿ضل و المهتدين﴾ طباق برقرار است.

۱- تفسیر کبیر ۳۰/۹۹.

۲- روایت از احمد و ترمذی. ترمذی گفته است: حسن صحیح است.

۶ـ ﴿فطاف عليها طائف من ربك و هم نائمون﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۷ـ ﴿ما لكم كيف تحكمون؟ أم لكم كتاب فيه تدرسون﴾ شامل تقريع و توبيخ است.

۸ـ ﴿أفنجعل المسلمين كالمجرمين﴾ متضمن تشبيه مقلوب است.

۹ـ ﴿يوم يكشف عن ساق﴾ شامل كنايه مى‌باشد.

۱۰ـ ﴿ن و القلم و ما يسطرون * ما أنت بنعمة ربك بمجنون * و إن لك لأجرا غير ممنون﴾ شامل سجع مرصع است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی الحاقه از جمله سوره‌های مکی می‌باشد و مانند دیگر سوره‌های مکی در مورد اثبات عقیده و ایمان داد سخن می‌دهد. در مورد قیامت و اهوال و سختی‌ها و شداید آن، مطالب متعددی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. در مورد داستان تکذیب‌کنندگان و ماجرای آنها، از قبیل قوم عاد و ثمود، و قوم لوط و فرعون و قوم نوح و دیگر گردنکشان مفسد به بحث می‌پردازد، همچنین حال نیکبختان و شقاوتمندان را یادآور می‌شود. اما محور اصلی سوره همانا اثبات صدق قرآن است و این‌که کلام خدای حکیم و حلیم می‌باشد، و نیز برائت حضرت محمد است از تهمتی که اهل گمراهی به او می‌زدند.

* سوره با بیان اهوال قیامت و سرنوشت تکذیب‌کنندگان، و بیان کیفر اهل کفر و انکار، شروع شده است: ﴿الحاقة * ما الحاقة * و ما أدراك ما الحاقة * كذبت ثمود و عاد بالقارعة * فأما ثمود فأهلكوا بالطاغية * و أما عاد فأهكلوا بريح صرصر عاتيه...﴾.

* بعد از آن به بحث در مورد وقایع اضطراب‌انگیزی پرداخته است که در موقع دمیدن در صور اتفاق می‌افتد از قبیل خراب‌شدن عالم و متلاشی‌شدن کوه‌ها و شکاف برداشتن آسمان‌ها:﴿فإذا نفخ فى الصور نفخة واحدة * و حملت الأرض و الجبال فدكتا دكة واحدة...﴾.

* بعد از آن حال و وضع نیکبختان و شقاوتمندان را در آن روز رعب‌انگیز یادآور شده است که در آن روز، نامه‌ی عمل مؤمن به دست راستش داده می‌شود و با احترام و

انعام مواجه می‌شود. وکافر نامه‌ی عملش را از طرف چپ دریافت می‌دارد و با خواری و خفت روبرو می‌شود: ﴿فأما من أوتی کتابه بیمینه * فیقول هاؤم اقرؤوا کتابیه ... و أما من أوتی کتابه بشماله ...﴾.

* و بعد از این‌که احوال رادمردان و تبهکاران را بدین ترتیب ارائه داد، قسم یادکرده است که در بیان آنچه از جانب خدا بر اول نازل شده است راستگو می‌باشد، و دروغ‌ها و افتراهای مشرکین را رد کرده است که گمان می‌بردند قرآن سحر یا غیب‌گویی می‌باشد: ﴿فلا أقسم بما تبصرون * و ما لاتبصرون * إنه لقول رسول کریم﴾.

* بعد از آن دلیل قاطع بر صدق و درستی قرآن و امین‌بودن پیامبر ﷺ و این‌که وی در تبلیغ وحی و پاسداری از آن صادق و راستکار است. قرآن این مطلب را طوری به تصویر می‌کشد که قلب از آن به شدت تکان می‌خورد، و بیم و هراس از هول موضوع، در نهاد برانگیخته می‌شود: ﴿ولو تقول علینا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثم لقطعنا منه الوتین...﴾.

* در خاتمه به تمجید قرآن پرداخته و اعلام کرده است که قرآن برای مؤمنان رحمت و برای کافران مایه‌ی حسرت است: ﴿و إنه لتذکرة للمتقین * و إنا لنعلم أن منکم مکذبین * و إنه لحسرة علی الکافرین * و إنه لحق الیقین * فسبح باسم ربك العظیم...﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿اَلْحَاقَّةُ ﴿١﴾ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٣﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ ﴿٤﴾ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾ وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِن بَاقِيَةٍ ﴿۸﴾ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَن قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿۹﴾ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً ﴿۱۰﴾ إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿۱۱﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴿۱۲﴾ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿۱۳﴾ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿۱۴﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿۱۵﴾ وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿۱۶﴾ وَ الْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴿۱۷﴾ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ ﴿۱۸﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ ﴿۱۹﴾ إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ﴿۲۰﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿۲۱﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۲۲﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿۲۳﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿۲۴﴾ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ ﴿۲۵﴾ وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ﴿۲۶﴾ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿۲۷﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ ﴿۲۸﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ﴿۲۹﴾ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿۳۱﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ ﴿۳۲﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللهِ الْعَظِيمِ ﴿۳۳﴾ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿۳۴﴾ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ﴿۳۵﴾ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿۳۶﴾ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿۳۷﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۸﴾ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۴۰﴾ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَا تُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۴۲﴾ تَنزِيلٌ مِن رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۳﴾ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿۴۴﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۴۵﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿۴۶﴾ فَمَا مِنكُم مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿۴۷﴾ وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۸﴾ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾ وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿۵۱﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۵۲﴾

* * *

معنی لغات: ﴿الحاقه﴾ یعنی قیامت؛ چون حق و قطعی است. ﴿صرصر﴾ باد پر سر و صدا و سرد. ﴿حسوما﴾ مدام و پشت سر هم و بدون انقطاع. ﴿رابیه﴾ بسیار شدید و

فراوان. ﴿واهية﴾ از رمق افتاده، بی‌قدرت، ضعیف. ﴿هاؤم﴾ اسم فعل و به معنی «بگیرید» است. ﴿قطوفها﴾ جمع قطف به معنی ثمر چیده شده است. ﴿غسلین﴾ چرک و خونابه‌ی اهل آتش. «غسلین» از ماده غسل بوده و بر وزن فعلین می‌باشد.[1] ﴿الوتین﴾ رگی است متصل به قلب که اگر قطع شود فرد می‌میرد. ﴿حسرة﴾ پشیمانی شدید و فراوان.[2]

تفسیر: ﴿الحاقة﴾ نامی است برای قیامت،و چون وقوع آن محقق است بدان موسوم گشته است. پس وقوع قیامت قطعاً حق است و امری است که در وقوع آن جدالی نیست. ﴿ما الحاقة﴾ به منظور بیان عظمت و بزرگی موضوع قیامت تکرار شده است. می‌بایست گفته می‌شد: «ما هی»؟ اما به منظور بیان تعظیم و تهویل بیشتر، اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است. ﴿و ما أدراك ما الحاقة﴾ چه کسی به تو اعلام کرده است که قیامت چیست؟ زیرا که تا آن را با چشم نبینی و هول و هراس آن را مشاهده نکنی، نمی‌دانی چیست. شدت و سنگینی آن به حدی است که در خیال نمی‌آید و قابل توصیف نیست.[3] این بیان بر منوال روش عرب قرار دارد که وقتی بخواهند مخاطب را به امری تشویق کنند، صیغه‌ی استفهام به کار برده و می‌گویند: آیا می‌دانی چه شد؟ و آیه به منظور افزایش تعظیم و تهویل، به این صورت آمده است. انگار گفته است: امری است ترسناک و کاری است بسیار وحشتزا. بعد از این‌که عظمت و اهمیت و بزرگی قیامت را بیان کرد، به منظور یادآوری و ترساندن کفار مکه، حال تکذیب‌کنندگان را بیان کرده و یادآور شده است که چه بلایی به سرشان آمده است: ﴿كذبت ثمود و عاد بالقارعة﴾ قوم صالح و قوم هود قیامت را تکذیب کردند، قیامتی که هول و هراسش قلوب را به لرزه در می‌آورد.

۱ـ تفسیر کبیر ۱۱۶/۳.
۲ـ همان منبع ۱۱۹/۳۰.
۳ـ ابوسعود گفته است: تکرار به منظور تأکید بر هول و هراس روز قیامت است که از دایره‌ی علم مخلوقات به در است؛ یعنی بزرگی مقام و هولناکی آن در عقل هیچ احدی نمی‌گنجد.

﴿فأما ثمود فأهلكوا بالطاغية﴾ ثمود یعنی قوم صالح به غریو و نعره‌ی ویرانگر که در شدت از حد تجاوز کرده بود، نابود شدند. قتاده گفته است: نعره‌ای بود که از حد معمول میزان تمام فریادها و نعره‌ها تجاوز کرده بود.[1] ﴿و أما عاد فأهلكوا بريح صرصر﴾ اما عاد ـ قوم‌هود ـ به وسیله‌ی طوفان و گردبادی بسیار پر سر و صدا و سرد، نابود شدند. در حدیث است: «من به وسیله‌ی صبا پیروز شدم و عاد به وسیله‌ی دبور نابود شد».[2] ﴿عاتية﴾ یعنی بسیار سرد، سرعت وزش آن آن‌قدر زیاد است که انگار از اختیار خزانه دارش در رفته و تسلطی بر آن ندارد.[3] ابن‌عباس گفته است: خدا هر باد و آبی را به میزان و با نظم فرستاده است، جز در جریان نابود شدن قوم نوح و قوم عاد؛ چون در روز نابودی قوم نوح آب از کنترل خزانه‌دار آن خارج شد، و تسلطی بر آن نیافت، همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿إنا لما طغى الماء حملناكم في الجارية﴾. و در روز عاد، باد از فرمان خزانه‌دارانش در رفت و تسلطی بر آن نداشتند، آنگاه آیه‌ی ﴿بريح صرصر عاتية﴾ را خواند.[4] ﴿سخرها عليهم سبع ليال و ثمانية أيام حسوما﴾ خدا آن باد را به مدت هفت شب و هشت روز پشت سر هم و بدون انقطاع بر آنان مسلط و مسخر کرد. ﴿فترى القوم فيها صرعى﴾ پس آن قوم را در منازل خود مرده و بدون حرکت می‌یابی. ﴿كأنهم أعجاز نخل خاوية﴾ انگار تنه‌های درخت نخلند که مغزشان پوکیده است. مفسران گفته‌اند: باد سرد آنان را قطع می‌کرد همان‌طور که سر نخل قطع می‌شود، و از دهان آنها وارد و از عقب آنها خارج می‌شد و آنها را به زمین می‌انداخت، و آنگاه به صورت نخل تو خالی و پوکیده درمی‌آمدند. ﴿فهل ترى لهم من باقية﴾ آیا از بقایای آنها حتی یک نفر یا اثری از آنها را می‌یابی؟ آنها تا

۱ـ مجاهد گفته است که به سبب طغیانشان نابود شده‌اند. اما معنی اول ارجح است؛ چون با عذاب عاد همگون می‌شود. ابوسعود ۱۸۸/۵.

۲ـ اخراج از بخاری و مسلم.

۳ـ این نظر حضرت علی رضی الله عنه است، و از کلبی و ابن‌عباس نیز روایت شده است.

۴ـ حاشیه‌ی صاوی ۲۴۰/۴.

آخرین نفر نابود شدند. مانند گفته‌ی ﴿فأصبحوا لا یری إلا مساکنهم﴾.﴿و جاء فرعون ومن قبله﴾ فرعون ستمکار و ملت‌های گردنکش قبل از او که به پیامبر خود کافر بودند، به صحنه آمدند. ﴿و المؤتفکات﴾ و ملت‌هایی که دیارشان زیر و رو شد ـ دهات قوم لوط ـ به صحنه آمدند، که خدا دهات آنها را زیر و رو کرد. صاوی گفته است: «موتفکات» یعنی دهات زیر و رو شده که عبارتند از دهات قوم لوط که جبرئیل آن را از جا کند و آن را بر بال خود نهاد و تا نزدیکی آسمان آن را بالا برد، و آنگاه آن را واژگون نمود. و گفته آنها از پنج آبادی بودند.[1] ﴿بالخاطئة﴾ به سبب عمل خطا و ناپسند کفر و عصیان زیر و رو شدند.[2] ﴿فعصوا رسول ربهم﴾ فرعون از فرمان رسول خدا، موسی در رفت و قوم لوط از فرمان پیامبر خود، لوط در رفتند. ﴿فأخذهم أخذة رابیة﴾ پس خدا بسیار شدیدتر از عقوبات اقوام قبل، آنها را مؤاخذه کرد. همان‌طور که جرایم آنها از دیگر کفار زشت و ناپسندتر بود، کیفرشان نیز شدیدتر و بیشتر بود. ﴿إنا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة﴾ وقتی آب از حد تجاوز کرد و بر همه چیز بالا رفت، شما را در کشتی نهاده و برداشتیم. ﴿لنجلعها لکم تذکرة﴾ تا آن حادثه را برای مردم مایه‌ی پند و عبرت قرار دهیم و از تکذیب‌کنندگان پیامبرانمان انتقام بگیریم. ﴿و تعیها أذن واعیة﴾ و تا گوش شنوا از آن سود جسته آن را حفظ کرده و به یاد بیاورد. قرطبی گفته است: منظور و مقصود از ذکر داستان این ملت‌ها و یادآوری عذابی که بر آنان نازل شده، بازداشتن این امت است از اقتدا نمودن به آنها و سرپیچی کردن از امر وفرمان پیامبرﷺ.[3] از این رو آیه را با عبارت ﴿و تعیها أذن واعیة﴾ ختم کرده است. قتاده گفته است: واعیه یعنی خدا را دریافته و از شنیدن کتاب خدای عزوجل سود جسته است.[4] بعد از ذکر داستان

۱ـ حاشیه‌ی صاوی ۴/ ۲۴۰.

۲ـ طبری ۲۹/ ۳۲. قرطبی آن را مرفوع دانسته، اما صحیح آن است که موقوف است بر ابن‌عباس.

۳ـ قرطبی ۱۸/ ۲۶۳.

۴ـ البحر المحیط ۸/ ۳۲۲.

تکذیب‌کنندگان، اهوال و شداید قیامت را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**فإذا نفخ في الصور نفخة واحدة**﴾ وقتی اسرافیل برای خراب کردن عالم یک دم در صور دمید. ابن‌عباس گفته است: این اولین دمیدن است که موجب خرابی دنیا می‌شود. ﴿**و حملت الأرض و الجبال فدكتا دكة واحدة**﴾ و زمین و کوه‌ها از جای خود بلند شده و بر هم کوبیده شدند تا خرد و متلاشی شده و به صورت تپه‌ای از شن انباشته شده درآمدند. ﴿**فيومئذ وقعت الواقعة**﴾ در آن هنگام قیامت کبری برپا می‌شود و بلا و مصیبت بزرگ رخ می‌دهد. ﴿**و انشقت السمآء فهي يومئذ واهية**﴾ و آسمان شکاف برداشته و در آن دم ضعیف و سست می‌گردد و انسجام و قوام خودرا از دست می‌دهد. ﴿**و الملك على أرجائها**﴾ و فرشتگان در اطراف و جوانب آن قرار می‌گیرند. مفسران گفته‌اند: چون آسمان محل استقرار فرشتگان است، پس وقتی شکافته شود، هراسان در اطراف آن می‌ایستند و از هول آن روز و عظمت خدا، مات و متحیر می‌مانند. ﴿**و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية**﴾ و هشت فرشته عرش عظمت خدای رحمان را روی سر خود حمل می‌کنند. ابن‌عباس گفته است: هشت صف از ملائکه که جز خدا احدی تعداد آنها را نمی‌داند.[1] ﴿**يومئذ تعرضون لاتخفى منكم خافية**﴾ در آن روز پراضطراب، برای محاسبه و جزا در مقابل پروردگار جهانیان صف می‌بندید و عرضه می‌شوید و سان می‌دهید و هیچ چیز شما از او پنهان نمی‌ماند، و هیچ رازی از اسرار شما از او پوشیده نیست؛ زیرا همو به ظاهر و باطن و اسرار و ضمایر آگاه است. بعد از آن وضع نیکبختان و اشقیا را در آن روز بیان کرده و می‌فرماید: ﴿**فأما من أوتي كتابه بيمينه**﴾ اما هر آن کس که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش بدهند، ﴿**فيقول هاؤم اقرؤا كتابيه**﴾ با شادی و سرور می‌گوید: بگیرید نامه‌ی

۱ـ قول اول یعنی قول ابن زید روشن‌تر است. و حدیث: «حاملان عرش امروز چهار نفرند و در روز قیامت چهار نفر دیگر به آنها اضافه می‌شود و هشت نفر می‌شوند»، آن را تأیید می‌کند. به تفسیر طبری ۲ /۳۸ نگاه کنید.

عمل مرا و آن را بخوانید. «هاء» در (کتابیه) برای سکته آمده است. و «هاء» (حسابه)، (مالیه) و (سلطانیه) نیز چنین است. و ﴿هاؤم اقرؤوا کتابیه﴾ نشان می‌دهد که فرد مؤمن در روز قیامت در اوج سرور می‌باشد؛ زیرا نامه‌ی اعمالش را با دست راست دریافت کرده است، و می‌داند جزو رستگاران و کامیابان است و از نعمات بهشت برخوردار می‌شود. بنابراین علاقمند است آن را به دیگران نشان دهد تا از کامیابی او شادمان شوند.[1] ﴿إنی ظننت أنی ملاق حسابیه﴾ من یقین داشتم که در روز قیامت به پاداش و حساب خود می‌رسم، لذا به وسیله‌ی ایمان و عمل صالح توشه‌ی آن را آماده کردم.

حسن گفته است: مؤمن نسبت به خدا حسن ظن دارد، لذا عمل نیکو انجام می‌دهد، و منافق نسبت به خدا سوءظن دارد، و عمل بد انجام می‌دهد.[2] و ضحاک گفته است: در قرآن هر ظنی که از جانب مؤمن باشد به معنی یقین است و هر ظنی که از جانب کافر باشد، به معنی شک است.[3] خداوند متعال به منظور بیان پاداش فرد مؤمن می‌فرماید: ﴿فهو فی عیشة راضیة﴾ او در زندگی گوارا و رضایت‌بخش قرار دارد و از آن راضی است؛ چون در حدیث صحیحین آمده است: «آنها زندگی می‌کنند و هرگز مرگ ندارند و سلامتند و هرگز بیمار نمی‌شوند، و از نعمت برخوردارند و هرگز فقر و بینوایی نمی‌بینند». ﴿فی جنة عالیة﴾ در باغی گرانقدر و کاخ‌های مرتفع و باشکوه مستقرند. ﴿قطوفها دانیة﴾ میوه‌هایش نزدیک است و در دسترس قرار دارد،به طوری که انسان در حال ایستادن و نشستن و درازکشیدن می‌تواند از آن تناول کند. در التسهیل آمده است: قطوف جمع قطف به معنی میوه‌ای است خوشه مانند که قابل چیدن است. روایت است که انسان به صورت ایستاده یا نشسته یا درازکشیده، با دهان آن را از درختش می‌گیرد.[4]

۱ـ تفسیر کبیر ۳/۱۱۱.
۲ـ قرطبی ۱۸/۲۷۰.
۳ـ همان مرجع.
۴ـ التسهیل ۴/۱۴۳.

﴿کلوا و اشربوا هنیئاً﴾ به عنوان تعارف و تکریم به آنها می‌گویند: بخورید و بنوشید نوش جانتان باد! ﴿بما أسلفتم فی الأیام الخالیة﴾ به پاس اعمال نیکو و صالحی که در روزهای گذشته یعنی روزهای دنیا، انجام داده‌اید صرف کنید وگوارای وجودتان باشد! بعد از ذکر حال سعادتمندان، حال اشقیا را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و أما من أوتی کتابه بشماله﴾ و اما آنکه نامه‌ی اعمالش را با دست چپ دریافت می‌کند، و این خود نشانه‌ی شقاوت و زیانمندی است. ﴿فیقول یالیتنی لم أوت کتابیه﴾ وقتی که زشتی اعمال خود را می‌بیند، می‌گوید: ای کاش! نامه‌ام را دریافت نمی‌کردم. مفسران گفته‌اند: چون شرمندگی و افتضاح حاصل می‌شود، در چنین موقعیتی آرزو می‌کند که ای کاش! نامه‌ی اعمالش را به او نمی‌دادند، و به شدت پشیمان می‌گردد. ﴿و لم أدر ما حسابیه﴾ و ای کاش! از بزرگی بار و حساب سنگین و شدیدم باخبر نمی‌شدم. استفهام و تمنی برای ایجاد هراس و نشان دادن بزرگی خسران است. ﴿یا لیتها کانت القاضیة﴾ ای کاش! مرگ دنیایم آخر زندگیم بود و بعد از آن زنده نمی‌شدم و عذاب نمی‌چشیدم. قتاده گفته است: آرزوی مرگ می‌کند در حالی که از مرگ برایش منفورتر چیزی نیست؛[1] زیرا که می‌بیند چنان حالتی زشت‌تر و تلخ‌تر از حالت مرگ است. ﴿ما أغنی عنی مالیه﴾ مالی را که جمع کردم برایم سودی نداشت و یک ذره از عذاب خدا را از من دفع نکرد. ﴿هلك عنی سلطانیه﴾ مال و ملک و تسلط و نسب و مقامم همه رفتند و زایل شدند، هیچ یار و پناهی ندارم و هیچ دوست و ناصری نمی‌یابم. ﴿خذوه فغلوه﴾ خدا به زبانیه‌ی جهنم می‌گوید: این مجرم تبهکار را بگیرید و او را به غل و زنجیر ببندید.

قرطبی گفته است: یک‌صد هزار فرشته به سویش می‌شتابند، بعد از آن دستش را به گردنش می‌بندند، و معنی فرموده‌ی ﴿فغلوه﴾ همین است.[2] ﴿ثم الجحیم صلوه﴾ آنگاه

۱ـ طبری ۲۹/۳۹.
۲ـ قرطبی ۱۸/۲۷۲.

او را به داخل آتش زبانه کشیده و عظیم دراندازید، تا حرارتش او را فرا گیرد. **﴿ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه﴾** آنگاه او را در زنجیری به طول هفتاد ذراغ در بند کنید. ابن‌عباس گفته است: هفتاد ذراع شاه (یعنی گز شاهی) زنجیر از مقعدش وارد می‌شود و از گلویش بیرون می‌آید! سپس در بین پیشانی و پاهایش جمع می‌شود.[۱] سلسله همان حلقه‌های درهم است که مجرم را با آن می‌پیچند تا نتواند تکان بخورد بعد از بیان عذاب، سبب آن را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿إنه کان لا یؤمن بالله العظیم﴾** به یگانگی و عظمت خدا ایمان نداشت و آن را تصدیق نمی‌کرد. در البحر آمده است: از قوی‌ترین اسباب تعذیبش یعنی کفرش به خدا، شروع کرده است، تعلیلی است استینافی، انگار یک نفر گفته است: این عذاب سخت چرا؟ در جواب گفته است: چون به خدا ایمان نداشت.[۲] **﴿و لایحض علی طعام المسکین﴾** و نه خود به مسکین طعام می‌داد و نه دیگران را بر این امر تشویق می‌کرد. مفسران گفته‌اند: به منظور یادآوری این نکته که تارک تشویق چنین موقعیتی دارد، پس حال تارک احسان و صدقه چگونه باید باشد؟ به همین جهت تشویق را بدون عمل ذکر کرده است. **﴿فلیس له الیوم هاهنا حمیم﴾** در قیامت دوستی نمی‌یابد که عذاب را از او دفع کند؛ چون دوستان از او دوری جسته و از او می‌گریزند. **﴿و لا طعام إلا من غسلین﴾** و خوراکی جز چرک و خونابه‌ی اهل آتش ندارد، خونابه‌ای که از جراحاتشان می‌چکد.[۳] **﴿لا یأکله إلا الخاطئون﴾** الخاطئون جمع خاطئ است، یعنی انسانی که عمداً مرتکب گناه می‌شود. و مخطئ آن است که به اشتباه و بدون قصد عملی را انجام می‌دهد. به همین دلیل فرمود: **﴿الخاطئون﴾** و نگفت: **﴿المخطئون﴾**. بعد از این‌که احوال سعادتمندان و سپس حال شقاوتمندان را یادآور شد، گفتار را با بیان

۱ـ تفسیر کبیر ۱۱۴/۳. حسن گفته است: خدا می‌داند به چه ذراعی می‌باشد.

۲ـ البحر ۳۲۶/۸.

۳ـ طبری از ابن‌عباس چنین نقل کرده است. قتاده گفته است: یعنی بدترین و ناپاک‌ترین خوراک.

عظمت قرآن خاتمه داده و فرمود: ﴿فلا أقسم بما تبصرون * و ما لاتبصرون﴾ قسم به آنچه قابل مشاهده است و آنچه که از دیده نهان است. قسم به آنچه به چشم آن را می‌بینید و آنچه که آن را نمی‌بینید. ﴿لا﴾ در ﴿فلا أقسم﴾ برای تأکید قسم است و زاید نیست.[۱] امام فخر گفته است: آیه بر عموم و شمول دلالت دارد؛ زیرا هر چیزی را که در نظر بگیری از این دو قسم خارج نیست: یا دیدنی است یا غیر قابل دیدن. بنابراین شامل خالق و مخلوق، دنیا و آخرت، اجسام و ارواح، جن و انس و نعمت‌های ظاهری و باطنی می‌شود.[۲] قتاده گفته است: عام است و شامل جمیع مخلوقات خدای عزوجل می‌شود. و عطا گفته است: ﴿ما تبصرون﴾ یعنی آنچه از آثار قدرت خدا مشاهده می‌کنید. و ﴿ما لاتبصرون﴾ یعنی آنچه از قدرت سری خدا که به چشم نمی‌آید و شما آن را نمی‌بینید.[۳] ﴿إنه لقول رسول کریم﴾ این قرآن کلام خدا می‌باشد و پیامبری ارجمند و کریم یعنی حضرت محمد ﷺ آن را می‌خواند. قرطبی گفته است: در اینجا مراد از رسول، حضرت محمد است و از این جهت کلام را به او نسبت داده است که او از جانب خدا آن را می‌خواند و تبلیغ می‌کند.[۴] ﴿و ما هو بقول شاعر﴾ قرآن آن‌طور که شما گمان می‌برید گفته‌ی شاعر نیست؛ زیرا با تمام اوزان شعر تفاوت دارد. نه شعر است و نه نثر. ﴿قلیلا ما تؤمنون﴾ خیلی کم به این قرآن ایمان می‌آورید. مقاتل گفته است: منظور از «قلیل» این است که آنها تصدیق نمی‌کنند که قرآن از جانب خدا می‌باشد؛ یعنی اصلاً به آن ایمان ندارند. عرب وقتی می‌گویند: «قلما یأتینا» منظورشان این است که نزد ما نمی‌آید.[۵] ﴿و لا بقول کاهن﴾ و گفته‌ی کاهنِ مدعی دانستن غیب نیست؛ چون اسلوب

۱ـ به دلیل ذکر جواب قسم ﴿إنه لقول رسول﴾ این قول راجح است و بنا به قولی (لا) نافیه می‌باشد انگار گفته است: چون واضح است نیازی به قسم نیست.

۲ـ تفسیر کبیر رازی ۱۱۶/۳۰.

۳ـ آلوسی ۵۲/۲۹.

۴ـ قرطبی ۲۷۴/۱۸.

۵ـ تفسیر کبیر ۱۱۷/۳۰.

قرآن با آهنگ کاهنان مغایر است. ﴿قليلا ما تذكرون﴾ خیلی کم متذکر می‌شوید و پند می‌گیرید. ﴿تنزيل من رب العالمين﴾ از جانب پروردگار صاحب عزت و اقتدار نازل شده است. مانند گفته‌ی ﴿و إنه لتنزيل رب العالمين * نزل به الروح الأمين * على قلبك لتكون من المنذرين * بلسان عربي مبين﴾ می‌باشد. غرض تبرئه‌ی پیامبر ﷺ از سحر و کهانتی است که مشرکان به وی نسبت می‌دادند. سپس با بزرگترین برهان ثابت کرده است که قرآن از جانب خدا آمده است و فرمود: ﴿و لو تقول علينا بعض الأقاويل﴾ اگر محمد ﷺ خود بعضی گفتار را از خود می‌ساخت و مطالبی را به ما نسبت می‌داد که ما نگفته‌ایم، ﴿لأخذنا منه باليمين﴾ با قوت و قدرت خود از او انتقام می‌گرفتیم.[۱] ﴿ثم لقطعنا منه الوتين﴾ سپس شاهرگ قلبش را قطع می‌کردیم تا بمیرد. قرطبی گفته است: «وتین» رگی است به قلب که اگر قطع شود صاحبش خواهد مرد.[۲] منظور این است که اگر چیزی هر چند ناچیز به خدا نسبت بدهد، خدا کیفر او را تعجیل می‌کند و او را مهلت نمی‌دهد. واژه‌ی اقاویل بیانگر آن است که چنانچه پیامبر حتی یک کلمه‌ی کوچک و یک مطلب بسیار ناچیز و قلیل را به خدا نسبت بدهد، پروردگار از او انتقام خواهد گرفت. ﴿فما منكم من أحد عنه حاجزين﴾ اگر در آن موقع بخواهیم او را کیفر بدهیم، هیچ یک از شما نمی‌تواند در بین ما و او مانع شود، و عذاب ما را از او دفع کند. خازن گفته است: یعنی محمد هرگز به خاطر شما دروغ نمی‌گوید و به دروغ چیزهایی را به ما نسبت نمی‌دهد؛ چون می‌داند اگر چیزی از این قبیل بگوید، او را مجازات می‌کنیم و هیچ کس قادر به دفع عقوبت ما از او نیست.[۳] ﴿و إنه لتذكرة للمتقين﴾ این قرآن برای مؤمنان پرهیزگار که از خدا می‌ترسند موعظه و اندرز است. چون متقیان از آن سود می‌برند، آنها

۱ـ این نظر ابن‌عباس و مجاهد است.

۲ـ قرطبی ۱۸/۲۷۶.

۳ـ خازن ۴/۱۴۸.

را مخصوصاً ذکر کرده است. ﴿و إنا لنعلم أن منکم مکذبین﴾ ما به خوبی می‌دانیم در بین شما افرادی هستند که این قرآن را با وجود روشنی آیاتش، تکذیب می‌کنند و گمان می‌برند افسانه‌های پیشینیان است. آیه در ضمن، تهدید تکذیب‌کننده‌ی قرآن را می‌کند.(۱) ﴿و إنه لحسرة علی الکافرین﴾ و در آخرت برای کافران مایه‌ی حسرت است؛ زیرا وقتی پاداش مؤمن را مشاهده می‌کنند، افسوس می‌خورند. ﴿و إنه لحق الیقین﴾ و قرآن حق و قطعی می‌باشد، شک و تردیدی در آن نیست. و در این‌که کلام رب العالمین است هیچ عاقلی تردید ندارد. ﴿فسبح باسم ربك العظیم﴾ پس خداوند عظیم را از ناپسندی و نقص منزه بدار، و در مقابل نعمت‌های عظیمی که به تو عطا کرده است ـ که بزرگترین آنها قرآن است ـ او را سپاسگزار باش.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الحاقة ما الحاقة﴾ حاوی اطناب تکراری است.

۲ـ ﴿کذبت ثمود و عاد بالقارعة﴾ و ﴿فأما ثمود فأهلکوا بالطاغیه و أما عاد ...﴾ حاوی تفصیل بعد از اجمال و لف و نشر مرتب است.

۳ـ ﴿کأنهم أعجاز نخل خاویه﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۴ـ ﴿وقعت الواقعة﴾ و ﴿لا تخفی منکم خافیة﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۵ـ ﴿إنا لما طغی المآء﴾ متضمن استعاره است.

۶ـ ﴿فأما من أوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤوا کتابیه﴾ و ﴿و أما من أوتی کتابه بشماله ...﴾ حاوی مقابله است.

۷ـ ﴿فلا أقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون﴾ شامل طباق سلب است.

۸ـ ﴿لأخذنا منه بالیمین﴾ حاوی کنایه می‌باشد.

۱ـ ظاهراً ضمیر به قرآن برمی‌گردد، و طبری گفته است: تکذیب بر کافران مایه‌ی حسرت و مذمت است، و قول مقاتل نیز همین است.

۹ـ توافق فواصل در موارد زیر دیده می‌شود: ﴿فهو فی عیشة راضیة، فی جنة عالیة، قطوفها دانیة﴾ و ﴿خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه﴾.

یادآوری: حافظ ابن‌کثیر از عمربن الخطاب‌ﷺ روایت کرده است که عمر گفت: قبل از این‌که مسلمان شوم پیامبرﷺ را تعقیب می‌کردم. وارد مسجد شده و پشت سرش ایستادم. سوره‌ی الحاقه را شروع کرد، از تألیف انسجام قرآن تعجب کردم. در دل خود گفتم: به خدا آن‌گونه که قریش می‌گویند این شاعر است. آنگاه چنین خواند: ﴿إنه لقول رسول کریم * و ما هو بقول شاعر قلیلا ما یؤمنون﴾ پس گفتم: کاهن است، آنگاه خواند: ﴿و لا بقول کاهن * قلیلا ما تذکرون﴾ از آن موقع اسلام در قلبم جا گرفت تا خدا مرا به اسلام هدایت فرمود.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی معارج از جمله سوره‌های مکی است که اصول عقیده‌ی اسلامی را مورد بحث قرار می‌دهد و به بحث در مورد قیامت و هول و هراسش می‌پردازد و روز آخرت و سعادت و شقاوت و آسایش و سختی آن را مورد بحث و بررسی قرار داده و احوال مؤمنان و مجرمان را در دار جزا و خلود یادآور می‌شود.

* محور سوره عبارت است از کفار مکه و افکار آنان درباره‌ی حشر و نشر و استهزای آنها به دعوت حضرت رسول ﷺ.

* سوره‌ی شریف با بحث در مورد طغیان و گردنکشی اهل مکه و تمرد آنان از اطاعت و فرمانبری پیامبر ﷺ و به مسخره گرفتن تهدیدات و عذابی که به آن تهدید شده بودند، شروع شده و درخواست یکی از بزرگان آنها، «نضربن الحارث» را که نمونه‌ی طغیان وگردنکشی بود، آورده است، آنگاه که در قالب لجبازی و انکار و دشمنی خواست عذاب عاجل بر او و قومش نازل شود، تا در دنیا و قبل از آخرت آن را تجربه کنند: ﴿سأل سائل بعذاب واقع * للکافرین لیس له دافع * من الله ذی المعارج﴾.

* بعد از آن درباره‌ی سرنوشت مجرمان در آن روز پراضطراب که آسمان‌ها در آن متلاشی گشته و کوه‌ها به پرواز درآمده و بسان پشم رنگی، رنگ‌های عجیب و غریب به خود می‌گیرند، به بحث پرداخته است: ﴿یوم تکون السماء کالمهل * و تکون الجبال کالعهن * و لا یسأل حمیم حیما * یبصرونهم یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه * و صاحبته و أخیه * و فصیلته التی تؤویه * و من فی الأرض جمیعا ثم ینجیه﴾.

* سپس سوره به ذکر طبیعت انسان روی آورده است که در موقع سختی و شدت بی‌تابی می‌کند و در زمان رفاه و نعمت سرمست شده و از ادای حق بینوا و مسکین سرباز می‌زند: ﴿إن الإنسان خلق هلوعا * إذا مسّه الشر جزوعا * و إذا مسّه الخیر منوعا﴾.

* بعد از آن در مورد مؤمنان و صفات والا و فضائل اخلاق آنان به سخن آمده و اجر و پاداش بزرگی را بیان کرده است که خدا در باغ‌های بهشت برای آنان تدارک دیده است: ﴿إلا المصلین * الذین هم علی صلاتهم دائمون * و الذین فی أموالهم حق معلوم * للسائل و المحروم﴾.

* بعد از آن بحث کافران را پیش کشیده است که پیامبر را مسخره می‌کردند و امید ورود به باغ‌های بهشت را نیز در سر می‌پروراندند: ﴿فما للذین کفروا قبلك مهطعین * عن الیمین و عن الشمال عزین * أیطمع کل امرىء منهم أن یدخل جنة نعیم * کلا إنا خلقناهم مما یعلمون﴾.

* و در پایان قسم یاد شده است که بعث و جزا حق است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نمی‌باشد، و خدا قادر است بهتر از آنان را خلق کند: ﴿فلا أقسم برب المشارق و المغارب إنا لقادرون * علی أن نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین ... تا ... خاشعة أبصارهم ترهقهم ذلة ذلك الیوم الذی کانوا یوعدون﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿سَأَلَ سَائِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ (١) لِّلۡكَافِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ (٢) مِّنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلۡمَعَارِجِ (٣) تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ أَلۡفَ سَنَةٖ (٤) فَٱصۡبِرۡ صَبۡرٗا جَمِيلًا (٥) إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا (٦) وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا (٧) يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ (٨) وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ

كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً ﴿١٠﴾ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ ﴿١٢﴾ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾ وَ مَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنجِيهِ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهَا لَظَىٰ ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾ وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ ﴿١٨﴾ إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً ﴿٢٠﴾ وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً ﴿٢١﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾ وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾ وَ الَّذِينَ هُم مِنْ عَذَابِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾ وَ الَّذِينَ هُم بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾ فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٤٠﴾ عَلَىٰ أَن نُبَدِّلَ خَيْراً مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾﴾



معنی لغات: ﴿المعارج﴾ نردبان‌ها. جمع معرج است و به معنی بالابر می‌باشد. «عروج» به معنی بالا رفتن به سوی آسمان است. معراج پیامبر هم به همین معنی است. ﴿المهل﴾ مس ذوب شده. ﴿العهن﴾ پشم حلاجی شده. ﴿فصیلته﴾ عشیره و طایفه‌ی او. ﴿لظی﴾ نام جهنم است؛ چون آتش آن شعله‌ور است و زبانه می‌کشد. ﴿الشوی﴾ جمع

شواة به معنی پوست سر است. ﴿هلوع﴾ آنکه بسیار بی‌تابی می‌کند و پریشان حال است.[1] ﴿عزین﴾ جمع عزة به معنی جماعت پراکنده می‌باشد. ﴿یوفضون﴾ سرعت و شتاب دارند.

سبب نزول: ابن‌عباس آورده است که وقتی پیامبرﷺ کفار مکه را از عذاب خدا ترساند و برحذر داشت، نضربن الحارث گفت: بار خدایا! اگر این مطلب حق است و از جانب تو آمده است، از آسمان بر سر ما سنگ بباران، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿سأل سائل بعذاب واقع * للکافرین لیس له دافع﴾ را نازل کرد.

تفسیر: ﴿سأل سائل بعذاب واقع﴾ درخواست‌کننده‌ای از کفار مکه برای خود و قومش عذابی را طلبید که تحقق آن حتمی و قطعی است. مفسران گفته‌اند: درخواست‌کننده عبارت بود از «نضربن حارث»، یکی از بزرگان و گردنکشان قریش که وقتی پیامبرﷺ آنها را از عذاب خدا ترساند، به صورت استهزا گفت: «بار خدایا! اگر این حق است و از جانب تو آمده است، از آسمان بر سر ما سنگ بباران، یا ما را به عذابی دردناک گرفتار کن». خدا در روز بدر او را نابود کرد و به بدترین وجه بمرد. و این آیه در بیان مذمت او نازل شد: ﴿للکافرین﴾ یعنی نزول این عذاب را بر کافران طلبید. ﴿لیس له دافع﴾ وقتی خدا بخواهد نازل شود، به طور حتم بر آنان نازل می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. پس چه آن را درخواست کنند یا نکنند محقق می‌شود. و وقتی عذاب نازل شد، هرگز برطرف نخواهد شد. ﴿من الله ذی المعارج﴾ این عذاب از جانب خدایی نازل می‌گردد که صاحب جلال و جبروت است و دارای نردبان و پایاب است و فرشتگان از آن بالا می‌روند و به فرمان او از آن پایین می‌آیند. سپس آن را تفصیل داده و می‌فرماید: ﴿تعرج الملائکة و الروح إلیه﴾ فرشتگان پاک‌نهاد و جبرئیل

۱ـ قرطبی ۱۸/ ۲۹۰.

امین که خدا او را مخصوصاً مأمور وحی قرار داده است، نزد او صعود می‌کنند.[۱] ﴿فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنة﴾ در روزی که طول آن به اندازه‌ی پنجاه هزار سال دنیا می‌باشد. ابن‌عباس گفته است: آن روز عبارت است از روز قیامت. خدا آن را برای کافران پنجاه هزار سال قرار داده است، آنگاه داخل آتش می‌شوند.[۲] مفسران گفته‌اند: تلفیق این آیه با آیه‌ی سوره سجده: ﴿فی یوم کان مقداره ألف سنة﴾ اینچنین است: قیامت عبارت است از پنجاه مرحله، و هر مرحله هزار سال طول می‌کشد. و این مدت طولانی برای مؤمن سبک و آسان می‌شود، حتی از مدت یک فرض نماز بر او سبکتر می‌شود.[۳] ﴿فاصبر صبرا جمیلا﴾ ای محمد! در مقابل استهزا و آزار و اذیت قوم خود شکیبا باش و بی‌تابی مکن، به طور یقین خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند. بدین‌ترتیب خاطر پیامبر ﷺ را تسلی می‌دهد؛ چون طلب تعجیل عذاب فقط به خاطر استهزا به پیامبر بود، که خدا به او دستور شکیبایی داد. قرطبی گفته است: صبر جمیل آن است که آدمی بی‌تابی نکند و به غیر خدا پناه نبرد.[۴] ﴿إنهم یرونه بعیدا﴾ آن استهزاکنندگان تحقق عذاب را بعید می‌دانند و معتقدند نازل نمی‌شود؛ چون حشر و حساب و کتاب را انکار می‌کنند. ﴿و نراه قریبا﴾ ولی ما آن را نزدیک می‌دانیم؛ چون هرچه بیاید نزدیک است. سپس خدا از هول و شدت و هراس روز قیامت خبر داده و می‌فرماید: ﴿یوم تکون السماء کالمهل﴾ روزی که آسمان ذوب شده و قوام و انسجام خود را از دست داده و بسان مس ذوب شده می‌شود. ابن‌عباس گفته است: یعنی مانند خلط

۱ـ به خاطر ذکر فضل و شرف جبرئیل نام او را ذکر است. او به روح موسوم است: ﴿نزل به الروح الأمین﴾.

۲ـ قرطبی ۱۸/ ۲۸۲.

۳ـ امام احمد از ابو سعید خدری نقل کرده است که به پیامبر ﷺ گفتند: روزی است بسیار طولانی، فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست او است برای مؤمن کوتاهتر است از مدت اقامه‌ی یک نماز.

۴ـ قرطبی ۱۸/ ۲۸۴.

روغن چراغ می‌شود.[1] ﴿و تکون الجبال کالعهن﴾ وکوه‌ها به صورت پشم حلاجی شده در مسیر باد پراکنده می‌شوند. قرطبی گفته است: «عهن» یعنی پشم قرمز یا پشم رنگارنگ، و چون کوه‌ها دارای رنگ‌های متفاوتی هستند به آن تشبیه شده‌اند. اولین تغییری که بر کوه‌ها عارض می‌شود این است که به صورت ماسه شن درمی‌آید، سپس به حالت پشم حلاجی شده و بعد از آن به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آید.[2] حالت آسمان و زمین در آن روز هولناک چنین است. اما حال خلایق همان‌طور که خدا فرموده است این‌گونه می‌باشد: ﴿و لا یسأل حمیم حمیما﴾ دوست از دوست نمی‌پرسد و خویش از وضع خویش سؤال نمی‌کند؛ چون هرکس به خود مشغول است؛ زیرا بیم و هول و هراس به شدت آنها را در برمی گیرد. ﴿یبصرونهم﴾ آنان را می‌بینند و می‌شناسند، حتی انسان پدران و برادران و خویشان و عشیرت خود را می‌بیند اما از آنها نمی‌پرسد و با آنان لب به سخن نمی‌گشاید. بلکه از آنان گریزان است، همان‌گونه که خدا می‌فرماید: ﴿یوم یفر المرء من أخیه و أمه و أبیه، و صاحبته و بنیه، لکل امریء منهم یومئذ شأن یغنیه﴾. ابن‌عباس گفته است: ﴿یبصرونهم﴾ یعنی یکدیگر را می‌شناسد و با هم تعارف می‌کنند آنگاه از همدیگر می‌گریزند.[3] ﴿یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و أخیه﴾ کافر ـ منکر و تکذیب‌کننده ـ آرزو می‌کند که بتواند عزیزترین نزدیکان دنیا از قبیل پسر و همسر و برادر خود را فدای خود کند و از عذاب خدا برهد. ﴿و فصیلته التی تؤویه﴾ و عشیرت و طایفه‌اش که او را به خود منضم می‌کردند و در پناه خودمی گرفتند و به هنگام بروز مشکلات او را حمایت می‌کردند. او حتی آرزو می‌کند که تمام موجودات زمین را فدیه بدهد. ﴿و من فی الأرض جمیعا ثم ینجیه﴾ دوست دارد که تمام موجودات زمین اعم

۱ـ نظر مجاهد چنین است، در طبری نیز چنین آمده است. ۲۹/۴۶.

۲ـ قرطبی ۱۸/۲۸۵.

۳ـ تفسیر کبیر ۳۰/۱۲۷.

از انسان و غیره را فدیه بدهد و آنگاه خود از عذاب خدا نجات یابد؛ اما هیهات که تبهکار از عذاب نجات یابد؛ چرا که هیچ کسی نمی‌تواند او را از شدت سختی و فشار نجات بدهد. امام فخر گفته است: ﴿ثم﴾ بعید بودن رهایی یافتن را نشان می‌دهد؛ یعنی آرزو می‌کند تمام آنها را در اختیار داشته باشد و همه را فدای خود کند و خود را نجات دهد، اما بعید است او نجات یابد. ﴿کلا إنها لظی﴾ ﴿کلا﴾ ادات زجر و منع و تعنیف است؛ یعنی این کافر گناهکار باید منع و از این آرزوها باز داشته شود. فدیه دادن او را از عذاب خدا نجات نمی‌دهد، بلکه باید بداند که جهنم را در پیش‌رو دارد، جهنمی که شعله‌هایش زبانه می‌کشد و آتش آن مشتعل است. ﴿نزاعة للشوی﴾ حرارت شدید آن پوست سر انسان را می‌کند.[۱] هر بار که کنده شود، برای مزید آزار و عذاب، به حال اول برمی‌گردد. از این‌رو پوست سر را مخصوصاً ذکر کرده است که حساس‌ترین قسمت بدن است و بیشتر از دیگر اعضا از آتش متأثر و متألم می‌شود. ﴿تدعوا من أدبر و تولی﴾ جهنم بانگ برمی دارد و بر تکذیب‌کننده‌ی رحمان و رو برتافته از ایمان داد می‌زند. ابن‌عباس گفته است: جهنم به زبان فصیح، کافران و منافقان را به نام‌هایشان می‌خواند و می‌گوید: ای کافر! ای منافق! بیا جلو، آنگاه همان‌طور که پرنده دانه را برمی‌چیند، جهنم هم آنها را در کام خود فرو می‌برد.[۲] ﴿و جمع فأوعی﴾ جهنم فردی را می‌خواند که مال را جمع نموده و زراندوزی کرده و آن را در خزانه مخفی نموده و حق خدا و بینوایان را از آن ادا نکرده است. مفسران گفته‌اند: آیه برای آن‌که در مال خست دارد و در جمع کردن آن آزمند است، وعیدی شدید است، که آن را در راه خیر هزینه نکرده و حق خدا و بینوا را از آن ادا نمی‌کند. حسن بصری می‌گوید: ای انسان! وعید خدا را شنیده‌ای اما باز دنیا را

۱ـ این نظر ابن‌عباس است. و مقاتل گفته است: آتش پوست سر و اطراف آن را می‌کند و تمام گوشت و پوست را می‌سوزاند.

۲ـ قرطبی ۲۸۹/۱۸.

اعم از حلال و حرام، اندوخته می‌کنی ! بعد از آن خدا در مورد سرشت انسان خبر می‌دهد و آن این‌که ساختار وجودش بر آزمندی شدید و جمع حطام دنیا قوام یافته است: ﴿إن الإنسان خلق هلوعا﴾ جبلت انسان بر بی‌تابی است؛ در موقع مصیبت ناشکیبا و در حال نعمت و رفاه ناسپاس است. مفسران گفته‌اند: «هلع» یعنی شدت آزمندی و قلت شکیبایی. می‌گویند: گرسنه گردید، پس بی‌تاب شد. و منظور از انسان عموم بشریت است، و دلیل آن استثناء می‌باشد؛ چون استثناء معیار عموم است. خداوند متعال «هلوع» را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿إذا مسه الشر جزوعا﴾ وقتی که حالتی نامساعد از قبیل فقر، یا بیماری یا ترس، به او روی آورد، بسیار بی‌تابی و آه و ناله می‌کند، و نومیدی بر او چیره می‌گردد. ﴿و إذا مسه الخير منوعا﴾ و اگر خیری از قبیل ثروت و سلامت وگشایش روزی به او روی بیاورد، در خست و منع و اندوخته کردن افراط می‌کند. پس در حالت بینوایی ناشکیبا است و اگر خدا به او ثروتی عطا کند، آن را انفاق نمی‌کند. ابن کیسان گفته است: خدا انسان را طوری خلق کرده است که چیزی را دوست دارد که او را شاد می‌کند و از چیزی گریزان است که نفرت او را برمی‌انگیزد. سپس او را فرا خوانده است تا آنچه را دوست دارد انفاق کند. و در مقابل آنچه برایش نامطبوع است شکیبا باشد.(۱)

﴿إلا المصلين﴾ جز نمازگزاران. آنها را از موصوفین به صفت «هلع» استثنا کرده است؛ زیرا نمازشان آنان را وادار می‌کند که کمتر به دنیا اهمیت بدهند، بنابراین به هنگام ابتلاء به شر و مکروهات دنیایی بی‌تابی نمی‌کنند و انفاق می‌کنند و خسیس نیستند. ﴿الذين هم على صلاتهم دائمون﴾ آنان که به صورت مداوم نمازهایشان را ادا می‌کنند و هیچ‌چیز آنها را از آن باز نمی‌دارد؛ زیرا با قرار دادن خود در معرض توجهات خدا، نفس و نهادشان از کدورات حیات پاک و تصفیه شده است. ﴿و الذين في أموالهم حق معلوم﴾ و آنان که در

۱ـ تفسیر بغوی ۱۵۱/۴.

اموالشان سهمی معین مقرر شده و خدا آن را به صورت زکات بر آنان فرض کرده است. ﴿للسائل و المحروم﴾ برای فقیری که درخواست می‌کند و دست نیاز به سوی مردم دراز می‌نماید، نیز برای محرومی که به سبب عزت نفس از درخواست خودداری می‌کند، و گمان می‌برند بی‌نیاز است و در نتیجه محروم می‌ماند. مانند فرموده‌ی خدا: ﴿یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف﴾. ﴿و الذین یصدقون بیوم الدین﴾ و آنان که به روز حساب و جزا ایمان دارند و به طور قطعی و بدون شک و تردید فرا رسیدنش را تصدیق می‌کنند، لذا با انجام‌دادن اعمال نیکو خود را برای رویارویی با آن آماده می‌کنند. ﴿و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون﴾ و آنان که از عذاب خدا می‌ترسند و امید پاداش و بیم عقاب و کیفر را دارند. ﴿إن عذاب ربهم غیر مأمون﴾؛ زیرا نباید انسان از عذاب خدا ایمن باشد. مگر کسی که خدا او را در امان قرار داده باشد، و نتیجه در آخر معلوم می‌شود. در حقیقت آن باایمانان از خداترس خیلی به ندرت دنیا آنها را به تکبر وامی‌دارد. و خیلی به ندرت نعمت‌های دنیا آنان را سرمست می‌کند و از دست دادن مال دنیا موجب بی‌تابی آنان می‌شود. پس، از دست دادن، یا فراهم آمدن بهره‌های نصیب دنیا برای آنان یکسان است؛ زیرا به حدی در اندیشه‌ی جبروت و شکوه خدا و آخرت مستغرقند، که حدوث شر آنان را مضطرب و پریشان نمی‌گرداند و حصول خیر آنها را از منع و دریغ باز نمی‌دارد. سپس گروه پنجم که همانا توفیق‌یافتگان و نایل آمدگان به امور خیر و انجام دادن طاعات‌اند را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و الذین هم لفروجهم حافظون﴾ و آنان که عفیفند و پاکدامن و مرتکب عمل حرام نمی‌شوند و خود را با پلشتی‌ها آلوده نمی‌کنند، و خود را از ارتکاب زنا و پلشتی مصون می‌دارند. ﴿إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم﴾ به آنچه خدا برایشان حلال کرده است؛ یعنی زنانی که تحت نکاح خود دارند و کنیزان زرخرید، بسنده می‌کنند. ﴿فإنهم غیر ملومین﴾ در این صورت آنها مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نمی‌گیرند؛ زیرا قرار دادن شهوت در محلی که خدا آن را مباح کرده است، یعنی زنان

عقد شده و کنیزان زرخرید، حلال و موجب اجر و پاداش است؛ چون باعث ازدیاد نسل می‌شود. ﴿فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون﴾ پس آنان که برای ارضای هوس و شهوت غیر همسران و کنیزان خود را می‌جویند، از حد خدا تجاوز کرده و خود را در معرض عذاب وی قرار می‌دهند. طبری گفته است: آنان که برای ارضای هوس خویش غیر همسر و کنیز خود را بجویند، از حد خدا تجاوز کرده‌اند، آنها از حدی که خدای برای آنان حلال کرده است تجاوز کرده و به سوی امری که خدا بر آنان حرام کرده است روی آورده‌اند. در نتیجه مورد سرزنش قرار گرفته‌اند.[1] ﴿و الذين هم لأماناتهم و عهدهم راعـون﴾ و آنان که امانات را ادا کرده و عهد و پیمان خود را حفظ و رعایت مـی‌کنند و در امـانت، خیانت نمی‌کنند و پیمان را نقض نمی‌نمایند. ﴿و الذين هم بشهاداتهم قائمون﴾ و آنان که بر خویش و بیگانه و نزدیک و دور به حق گـواهـی مـی‌دهند، و شـهادت را کـتمان نمی‌کنند و آن را تغییر نمی‌دهند، بلکه به کاملترین شیوه آن را ادا می‌کنند، به طوری که موجب حفظ حقوق و منافع مردم می‌شود. شهادت را با وجود این‌که در امانات مندرج است مخصوصاً ذکر کرده است، تا یادآور فضل و اهمیّت آن شده باشد؛ چون احیای حقوق در اقامه‌ی شهادت نهفته و ترک آن موجب تضیع حقوق دیگران است. ﴿و الذين هم على صلاتهم يحافظون﴾ این هم وصـف هشتم از اوصاف مؤمنین است، مؤمنینی که خدا توفیق پاک نمودن نفوس از صفت زشت آز و «هلع» به آنها عطا کرده است. یعنی آنان که شروط نماز را رعایت کرده و آداب آن را همیشه به جا مـی‌آورند، بـه ویـژه خشوع و تدبر در نماز را به جا می‌آورند. اگر این‌گونه نباشد، نماز به صورت حـرکاتی شکلی و ظاهری درمی‌آید و بنده ثمر آن را برنمی‌چیند؛ زیرا فایده‌ی نماز این است که انسان را از محرمات دور کند و بازدارد: ﴿إن الصلاة تنهى عن الفحشاء و المـنكر﴾. از

۱ـ طبری ۲۹/۵۳.

آنجایی که نماز ستون دین اسلام است، در تأکید آن مبالغه شده است، که در اول و آخر خصلت‌های ستوده ذکر شده است، تا در بین ارکان و پایه‌هایی که اسلام بر آن نهاده شده است درجه و مرتبه‌ی رفیعی داشته باشد.[۱] قرطبی گفته است: خدا در بیان اوصاف مؤمنین چنین آورده است: ﴿الذین هم علی صلاتهم دائمون﴾ و در خاتمه چنان آورده است: ﴿و الذین هم علی صلاتهم یحافظون﴾. «دوام» غیر از «محافظه» می‌باشد. دوام آنها بر نماز یعنی ادامه‌ی ادا و رهانکردن آن و این‌که هیچ مشغلتی آنها را از نماز غافل نکند. و منظور از محافظه این است که وضو را کامل بگیرد و مواظب باشد آن را در وقت خود اقامه کند، و ارکانش را به جا آورد و آن را با سنت‌ها و آدابش تکمیل، و با دوری جستن از گناهان آن را از تباه‌شدن مصون بدارد. پس دوام به نفس نماز مربوط است، و محافظه به احوالش.[۲] بعد از این‌که اوصاف مؤمنان پرهیزگار را یادآور شد، به ذکر سرانجام و عاقبت آنان پرداخته و می‌فرماید: ﴿أولئك فی جنات مکرمون﴾ آنان که به چنان اوصافی والا و فضایلی عالی‌قدر متصف می‌باشند، در باغ‌های پرنعمت مستقر می‌شوند و به سبب اتصافشان به مکارم اخلاق، خدا انواع نعمت‌ها و لذایذ مورد اشتها را به آنان عطا می‌کند. ﴿فما للذین کفروا قبلك مهطعین﴾ چه شده که کفار مجرم به سویت می‌شتابند و گردن می‌کشند و با چشم تو را می‌پایند؟ مفسران گفته‌اند: مشرکان در اطراف پیامبر ﷺ حلقه می‌زدند و به سخنانش گوش فرا می‌دادند و او و یارانش را مسخره کرده و می‌گفتند: اگر اینها به بهشت بروند ـ همان‌طور که محمد گمان می‌برد ـ ما قبل از آنها خواهیم رفت، آنگاه آیه نازل شد.[۳] ﴿عن الیمین و عن الشمال عزین﴾ گروه گروه و دسته دسته در طرف چپ و راستت می‌نشینند و بحث می‌کنند و ابراز تعجب می‌نمایند. ابو عبیده

۱ـ ابن‌کثیر گفته است: سخن را با ذکر نماز شروع و بدان خاتمه داده است. و این بر اعتنا و توجه به آن دلالت دارد و فضل آن را نشان می‌دهد. ۳/ ۵۵۰.

۲ـ قرطبی ۱۸/ ۲۹۲.

۳ـ تفسیر ابوسعود ۵/ ۱۹۵ و تفسیر خازن ۴/ ۱۵۲.

گفته است: عزین یعنی دسته دسته و به طور متفرق. در حدیث آمده است: چه شده است شما را عزین «متفرق و پراکنده» می‌بینم؟ چرا مانند فرشتگان در مقابل پروردگار به صف نمی‌ایستید؟»[۱] ﴿أیطمع کل امریء منهم أن یدخل جنة نعیم﴾ استفهامی است متضمن انکار و سرزنش و توبیخ. یعنی آیا هر یک از آن کافران توقع دارد که خدا او را به باغ‌های پرنعمت وارد کند؟ در صورتی که خاتم پیامبران را تکذیب می‌کنند؟ ﴿کلا﴾ برای منع است، یعنی نه آن‌طور که توقع دارند آنها هرگز وارد آن نمی‌شوند. بعد از آن فرمود: ﴿إنا خلقناهم مما یعلمون﴾ ما آنها را از چیزهای کثیف از قبیل نطفه و سپس علقه و گوشت پاره خلق کرده‌ایم، پس چگونه همراه با مؤمنان به جنات نعیم مشرف می‌شوند در حالی که فضل و شرفی ندارند که به وسیله‌ی آن به بهشت وارد شوند؟ فقط کسی استحقاق ورود به بهشت را دارد که از فرمان خدا اطاعت کند. قرطبی گفته است: مسلمانان فقیر را مسخره می‌کردند و در مقابل آنها تکبر و فخرفروشی می‌ورزیدند. آنگاه خدا فرمود: ﴿إنا خلقناهم مما یعلمون﴾ آنها را از کثافت خلق کرده‌ایم، لذا شایسته‌ی این تکبر و خود بزرگ‌بینی نیستند.[۲] ﴿فلا أقسم برب المشارق و المغارب﴾ به پروردگار مشرق آفتاب و ماه و ستارگان و به محل غروب آنها قسم می‌خورم، ﴿إنا لقادرون علی أن نبدل خیراً منهم﴾ ما قادریم آنها را نابود کنیم و آنها را به قومی مطیع‌تر از آنان تبدیل نماییم. ﴿و ما نحن بمسبوقین﴾ و ما از انجام دادن آن ناتوان نیستیم. ﴿فذرهم یخوضوا و یلعبوا﴾ پس بگذار در باطل خود دست و پا بزنند و در دنیای خود به لهو و لعب مشغول شوند، و تو مشغول انجام دادن مأموریت خودت باش. بدین‌ترتیب مشرکین مورد وعید و تهدید واقع شده‌اند. ﴿حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون﴾ تا با آن روز پرخطر و هراس روبرو شوند. که در آن نه توبه برای آنان سودی دارد و نه پشیمانی.

۱ـ قرطبی ۱۸/ ۲۹۳، اخراج حدیث از مسلم.
۲ـ قرطبی ۱۵/ ۲۹۴.

﴿یوم یخرجون من الأجداث سراعا﴾ روزی که به سرعت به سوی سرزمین محشر بیرون می‌شوند. ﴿کأنهم إلی نصب یوفضون﴾ انگار به سوی عبادت بت‌های نصب شده می‌دوند و مسابقه می‌دهند. حالت شتاب آنها به سوی موقف حساب به حالت شتاب و مسابقه‌ی آنها در دنیا به سوی خدایان و طاغوتیان تشبیه شده است. در این تشبیه آنها مورد ریشخند واقع شده‌اند و کنایه از سبک مغزی آنها است؛ چون چیزی را پرستیدند که شایستگی پرستش را نداشت و پرستش خدای یگانه و یکتا را رها کردند. ﴿خاشعة أبصارهم﴾ چشم خجلت و شرمندگی به سوی زمین فرو هشته و از فرط خجلت و شرمندگی در پیشگاه خدا آن را بلند نمی‌کنند. ﴿ترهقهم ذلة﴾ از هر جهت ذلت و خواری آنها را در برمی‌گیرد و آثار شرمندگی و ذلت از سیمایشان نمایان است. ﴿ذلك الیوم الذی کانوا یوعدون﴾ این همان روزی است که در دنیا به آنها وعده‌اش را داده بودند، اما آن را مسخره و تکذیب می‌کردند. پس امروز کیفر و جزای آن را می‌بینند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿بعیدا ... و قریبا﴾، ﴿الیمین ... و الشمال﴾ و ﴿المشارق .... و المغارب﴾ متضمن طباق می‌باشند.

۲- ﴿سأل سائل﴾ و ﴿تعرج المعارج﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۳- ﴿تعرج الملائکة و الروح﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام است.

۴- ﴿یوم تکون السمآء کالمهل * و تکون الجبال کالعهن﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۵- ﴿لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته، و أخیه ... و من فی الأرض جمیعاً﴾ متضمن ذکر عام بعد از خاص است.

۶- ﴿إذا مسّه الشر جزوعا﴾ و ﴿إذا مسّه الخیر منوعا﴾ حاوی مقابله‌ی لطیف است.

۷- ﴿أیطمع کل امریء منهم أن یدخل جنة نعیم﴾ متضمن استفهام انکاری و سرزنش و توبیخ است.

۸ـ ﴿كلا إنا خلقناهم مما يعلمون﴾ متضمن كنايه می‌باشد.

۹ـ ﴿كأنهم إلى نصب يوفضون﴾ شامل تشبيه مرسل مجمل است.

۱۰ـ ﴿إنها لظى * نزاعة للشوى * تدعوا من أدبر و تولى﴾ متضمن سجع مرصع است.

یادآوری: خداوند متعال در آیه‌ی ﴿إن الإنسان خلق هلوعا﴾ به طبایع بشر اشاره کرده و توضیح داده است که انسان برای به دست آوردن آرزوها و امیالش شتاب به خرج داده و در این راستا از هوی و هوسش پیروی کرده و در آز و بی‌تابی افراط می‌کند.اگر خیری به او روی آورد، خست و دریغ از خود نشان می‌دهد و اگر شری به او روی آورد، بی‌تابی و اضطرابش افزون و شدید می‌شود . بعد از آن گروه‌هایی از انسان را از آن اخلاق زشت و ناپسند مستثنیٰ کرده است که عبارتند از افرادی که ایمان و عمل صالح را با هم دارند.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نوح در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی به اصول عقیده و تثبیت قواعد و مبانی ایمان توجه دارد. سوره داستان پیر پیامبران، حضرت نوح علیه السلام را از همان ابتدای دعوتش تا خاتمه‌ی طوفان که خدا به وسیله‌ی آن، تکذیب‌کنندگان را غرق کرد، به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است. از این‌رو به «سوره‌ی نوح» موسوم شده است. در خلال آیاتِ سوره، سنت خدای متعال درباره‌ی ملت‌های منحرف از دعوت خدا بیان شده، و نیز سرانجام پیامبران و عاقبت مجرمین در ادوار و قرون متفاوت بیان شده است.

* سوره با پیش کشیدن موضوع اعزام و فرستادن نوح و مکلف‌کردن او به تبلیغ دعوت و برحذر داشتن قومش از عذاب خدا، شروع شده است: ﴿إنا أرسلنا نوحا إلى قومه أن أنذر قومك من قبل أن يأتيهم عذاب أليم﴾.

* سوره جهاد و تلاش و صبر و فداکاری نوح را در راه تبلیغ دعوت یادآوری می‌کند، و این‌که نوح شب و روز و در آشکار و نهان، قوم خود را به دین خدا فرامی‌خواند، اما این دعوت جز بیشتر فرو رفتن آنها در گرداب گمراهی و عصیان، چیزی به آنها افزوده نکرد: ﴿قال رب إني دعوت قومي ليلا و نهارا * فلم يزدهم دعائي إلا فراراً﴾.

* سوره همچنین آنان را از طریق نوح یادآور می‌شود که خداوند متعال نعمات و برکات وافری را به آنان عطا کرده است، تا در اطاعت خدا جدیت به‌کار برند، و آثار قدرت و رحمتش را در این گیتی، نیک دریابند: ﴿ألم تروا كيف خلق الله سبع سموات

طباقا * و جعل القمرفیهن نورا و جعل الشمس سراجا * و الله أنبتکم من الأرض نباتا * ثم یعیدکم فیها و یخرجکم إخراجا﴾؟!

* با وجود این همه یادآوری و نصیحت و ارشاد، قوم نوح در کفر وگمراهی و لجبازی و دشمنی بیشتر فرو رفتند و دعوت پیامبر خود را مورد استهزا و توهین قرار دادند تا این‌که خدا آنها را به وسیله‌ی طوفان نابود کرد: ﴿قال نوح رب إنهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده إلاخسارا * و مکروا مکراً کبارا * و قالوا لا تذرن آلهتکم و لا تذرن ودّا و لا سواعا ...﴾.

* و سوره با دعای نابودی نوح برای قومش به پایان می‌رسد. ایشان نه‌صد و پنجاه سال در بین آنان ماندگار شد و آنها را به سوی خدا فرا خواند، اما قلبشان نرم نشد و یادآوری و تهدید برای آنان سودمند واقع نگردید: ﴿و قال نوح رب لاتذر علی الأرض من الکافرین دیارا* إنك إن تذرهم یضلوا عبادك و لا یلدوا إلاّ فاجرا کفارا * رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و لا تزد الظالمین إلاتبارا﴾.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٢﴾ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ ﴿٣﴾ يَغْفِرْ لَكُم مِن ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهَاراً ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَاراً ﴿٦﴾ وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً ﴿٩﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ

إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً ﴿۱۰﴾ يُرْسِلِ ٱلسَّمَاءَ عَلَيْكُم مِدْرَاراً ﴿۱۱﴾ وَ يُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَل لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَل لَكُمْ أَنْهَاراً ﴿۱۲﴾ مَا لَكُمْ لَاتَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً ﴿۱۳﴾ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً ﴿۱۴﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقاً ﴿۱۵﴾ وَ جَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجاً ﴿۱۶﴾ وَ ٱللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ ٱلْأَرْضِ نَبَاتاً ﴿۱۷﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً ﴿۱۸﴾ وَ ٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ بِسَاطاً ﴿۱۹﴾ لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلاً فِجَاجاً ﴿۲۰﴾ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ ٱتَّبَعُوا مَن لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً ﴿۲۱﴾ وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً ﴿۲۲﴾ وَ قَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلَا سُوَاعاً وَلَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً ﴿۲۳﴾ وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَلَا تَزِدِ ٱلظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالاً ﴿۲۴﴾ مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَاراً ﴿۲۵﴾ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَاتَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَافِرِينَ دَيَّاراً ﴿۲۶﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً ﴿۲۷﴾ رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿۲۸﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**استغشوا**﴾ جامه بر خود پیچیدند. ﴿**مدرارا**﴾ باریدن تند و پشت سرهم. ﴿**أطوارا**﴾ احوال متفاوت و مختلف. ﴿**فجاجا**﴾ وسیع. جمع فج به معنی راه وسیع است. ﴿**كبّارا**﴾ بسیار بزرگ. ﴿**دياراً**﴾ احدی. ﴿**تبارا**﴾ هلاک و نابودی.

تفسیر: ﴿**إنا أرسلنا نوحا إلى قومه**﴾ ما نوح، پیر پیامبران را به میان قوم خود یعنی ساکنان جزیرةالعرب فرستادیم. آلوسی گفته است: چنان مشهور است که در شهر کوفه مسکن داشت و در آنجا مبعوث شد.[1] ﴿**أن أنذر قومك من قبل أن يأتيهم عذاب أليم**﴾ قوم خود را در صورتی که ایمان نیاورند از عذاب دردناک یعنی طوفان، بترسان و برحذر

۱ـ روح‌المعانی ۶۹/۲۹.

بدار. طوفان در دنیا و عذاب آتش در آخرت. ﴿قال یا قوم إنی لکم نذیر مبین﴾ نوح آنان را به سوی خدا فرا خواند و به آنها گفت: من حقیقت امر را توضیح می‌دهم و شما را از عذاب خدا برحذر می‌دارم پس کار و هدف من روشن و دعوتم آشکار است.

مفسران گفته‌اند: نوح علیه السلام اولین پیامبری است که از جانب خدا مبعوث شد و او را پیر پیامبران می‌گویند؛ زیرا عمر طولانی داشت، و همان‌طور که در قرآن آمده است نه‌صد و پنجاه سال در میان قومش به سر برد: ﴿ألف سنة إلا خمسین عاماً﴾. و آنها را به سوی خدا دعوت کرد، اما با وجود این مدت طولانی جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند. قرآن کریم داستان نوح را از اول دعوتش تا آخر آن، در این سوره آورده است به همین جهت به نام سوره‌ی نوح موسوم است. خدا قوم او را با طوفان نابود کرد. نوح یکی از پنج پیامبر بزرگوار اولوالعزم می‌باشد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد. درود خدا بر عموم آنان باد! در عهد حضرت نوح کفر و شرک شایع بود، و مشهور است قوم نوح بت را پرستش می‌کردند و در ستم وگردنکشی و نافرمانی افراط می‌ورزیدند. آنگاه خدا برای راهنمایی آنان نوح را مبعوث کرد، و اخبار قوم نوح و پیامبرشان را در قرآن برای ما بازگفته است. ﴿أن اعبدوا الله و اتقوه و أطیعون﴾ نوح به آنها گفت: تنها خدا را پرستش کنید و هرچه را حرام کرده است ترک نمایید. و از گناهان دوری جویید، و هرچه را در راستای عبادت خدا و رها کردن پرستش بت‌ها به شما دستور می‌دهم از من اطاعت کنید. ﴿یغفر لکم من ذنوبکم﴾ اگر دستور مرا اجرا کنید، خدا از گناهانی که مرتکب شده‌اید صرف‌نظر می‌کند و شما را می‌بخشاید. از این‌رو گفته است: ﴿من ذنوبکم﴾؛ یعنی بعضی از گناهانی را که قبل از ایمان مرتکب شده‌اید؛ چون ایمان گناهان قبل را پاک می‌کند و می‌زداید نه گناهان بعد از آن را.[1]

۱ـ ابوحیان در البحر این را ترجیح داده است. اما طبری گفته است: «من» برای تبعیض نیست بلکه به معنی «عن» است؛ یعنی تمام گناهان شما را می‌بخشاید. اما اول ارجح است.

﴿و یؤخرکم إلی أجل مسمی﴾ اگر خدا را اطاعت کنید، عمر شما را تا مدتی معین و مقرر طولانی می‌کند. آن هم با بهره‌گیری از زندگی سعادتمندانه و حیات مرفّه و سرشار از آسایش. مفسران گفته‌اند: منظور از تأخیر اجل، تأخیر بدون عذاب است؛ یعنی در دنیا بدون عذاب و آزار تا آخر عمرشان به آنها فرصت می‌دهد، ولی عمر محدود است، نه پیش می‌افتد و نه تاخیر می‌شود. ﴿فإذا جاء أجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون﴾، از این‌رو بعد از آن گفته است: ﴿إن أجل الله إذا جآء لا یؤخر﴾ یعنی عمر انسان در نزد خدا محدود است، نه زیاد می‌شود و نه کم. از این جهت اجل را به خدا نسبت داده است که او آن را نوشته و مقرر و ثبت کرده است.[1] ﴿لو کنتم تعلمون﴾ اگر این موضوع را می‌دانستند، به سوی ایمان می‌شتافتید. ﴿قال رب إنی دعوت قومی لیلا و نهارا﴾ بعد از این‌که نوح نهایت سعی و تلاش خود را به‌کار گرفت و عرصه بر او تنگ شد و چاره‌ای برایش نماند، گفت: خدایا! من بدون کوتاهی و سستی شب و روز قوم خود را به ایمان و طاعت فرا خواندم. ﴿فلم یزدهم دعائی إلا فرارا﴾ فراخوانی من از آنها به سوی ایمان، جز فرار و گریز از حق و رو برتافتن از راستی چیزی به آنها نیفزود. آنگاه تنفر آنها را به بلیغ‌ترین وجه مجسم و مصور نموده و می‌فرماید: ﴿و إنی کلما دعوتهم لتغفرلهم﴾ من از آنها خواستم به سوی اقرار به یگانگی و انجام دادن طاعت تو روی بیاورند تا گناهان آنان را ببخشایید. در التسهیل آمده است: مغفرت را که ناشی از ایمان است یادآور شده است، تا زشتی و ناپسندی روبرتافتن آنها از ایمان نمایان شود؛ چرا که آنها از نیکبختی خود روی برتافتند.[2] ﴿جعلوا أصابعهم فی أذانهم﴾ گوش‌های خود را می‌بستند تا دعوت مرا نشنوند. ﴿و استغشوا ثیابهم﴾ و با لباس خود سر و صورت خود را می‌پوشاندند تا سخنان مرا نشنوند و مرا نبینند. در البحر آمده است: این امر حقیقت دارد، آنها گوش

۱ـ صاوی ۲۴۹/۴. ۲ـ التسهیل ۱۴۹/۴.

خود را می‌بستند، تا دعوت او را نشنوند و به دلیل تنفر و کینه‌ای که نسبت به وی داشتند لباس‌هایشان را بر سر خود می‌کشیدند تا او را نبینند و سخنانش را نشنوند. و امکان دارد کنایه از مبالغه‌ی آنها در رویگردانی از دعوت نوح باشد. پس آنها به منزله‌ی افرادی می‌باشند که گوش و چشم خود را می‌بندند.[1] **﴿و أصروا و استکبروا استکباراً﴾** به کفر و طغیان خود ادامه داده و شدیداً تکبر ورزیدند و از ایمان آوردن امتناع نمودند. بیانگر فرط لجبازی و غلو آنان در گمراهی است. **﴿ثم إني دعوتهم جهارا﴾** آنگاه من علناً آنها را فرا خواندم و دعوتم را بدون ترس و احتیاط علنی کردم. **﴿ثم إني أعلنت لهم و أسررت لهم إسرارا﴾** من در نهان و آشکار آنها را فرا خواندم، و در دعوت به سوی تو تمام راه‌های ممکن را در پیش گرفتم. مفسران گفته‌اند: عطف به «ثم» نشان می‌دهد که اعلان و اسرار سومین راهی بود که نوح در دعوت پیش گرفت. پس در طریقه‌ی سوم هر وقت نوح آشکار نمودن را صلاح می‌دید پیامش را علنی می‌کرد. و هر وقت انتظار می‌رفت که دعوت نهانی مفید باشد آنها را به صورت سّری فرا می‌خواند. سپس مطالبی را که به نهان یا آشکار به آنها می‌گفت توضیح داده و می‌فرماید: **﴿فقلت استغفروا ربکم إنه کان غفارا﴾** گفتم: به خدا ایمان بیاورید و از کفر و گناهان خود توبه کنید، که خدا توبه‌پذیر و مهربان است. گناهان را می‌بخشد و توبه را قبول می‌کند. **﴿یرسل السماء علیکم مدرارا﴾** باران را به فراوانی و پشت سر هم بر شما نازل می‌کند. **﴿و یمددکم بأموال و بنین﴾** ثروت و اولاد شما را افزون می‌کند. **﴿و یجعل لکم جنات و یجعل لکم أنهارا﴾** و برای شما باغ‌های وسیع و پردرخت با سایه و ثمر، قرار می‌دهد و برای شما نهرهای آب مقرر می‌دارد که در خلال درختان در جریان باشد. نوح وعده‌ی حصول خیرات و برکات آسمان را به آنها داد و گفت: اگر به خدا ایمان بیاورید که کلید خزاین آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به

۱ـ البحر ۳۳۸/۸.

تمام آمال و آرزوهایتان نایل خواهید آمد. به منظور تحریک عواطف آنان، قلبشان را مخاطب قرار داده است. سپس بیان کرده است مشکلاتی که در آن قرار دارند از جمله بند آمدن باران و محروم ماندن از روزی و نسل، ناشی ازکفرشان به خدا می‌باشد، و بیان نموده است که ریزش باران فقط در دست قدرتمند او قرار دارد، و نیز وفور روزی و اعطای اموال و فرزندان در اختیار او می‌باشد. و نباید چنین خدای توانایی را منکر شوند و خدایان دیگری را پرستش کنند، که خود آنها را اختراع کرده و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد. بعد از آن به موضوع اصلی برگشته و نهاد آنان را به شدت تکان داده و آن را با اسلوبی دیگر از اسالیب بیان به سوی ایمان متوجه کرده و می‌فرماید: ﴿ما لکم لاترجون لله وقارا﴾ ای جماعت! چه شده است که از عظمت و سلطان خدا بیم ندارید و گردن بندگی و سر اطاعت برایش خم نمی‌کنید؟ ابن‌عباس می‌گوید: یعنی چه شده است که از خدا تعظیم شایسته به عمل نمی‌آورید؟[1] ﴿و قد خلقکم أطوارا﴾ در حالی که شما را در حالت‌ها و مراحل متفاوت و مختلف خلق کرده است، در حالتی نطفه بودید و باری خون و علقه و حالتی گوشت پاره و سایر حالات شگفت‌انگیز. پس مجد و کبریا از آن خدا است که بهترین سازندگان می‌باشد. سپس آنها را متوجه دلایل قدرت و یگانگی کرده است که در این عالم، وسیع و گسترده و پراکنده می‌باشد: ﴿ألم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا﴾ ای جماعت! آیا عظمت قدرت خدا را نمی‌بینید و با دیدی عبرت‌بین و اندیشه و تعمق نمی‌نگرید که خدا چگونه هفت آسمان را روی یکدیگر و بر همدیگر قرار داده و در نهایت زیبایی و شگفتی و استواری خلق کرده است؟[2] ﴿و جعل القمر فیهن نورا﴾ و ماه را در آسمان دنیا و در شب تاریک روشنگر سیمای زمین قرار داده است. امام فخر گفته است: ماه فقط در آسمان زمین است نه در تمام آسمان‌ها. مانند آن است که می‌گویند: سلطان

۱ـ طبری ۵۹/۲۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۴۰/۳۰.

در عراق است، که به این معنی نیست در تمام نقاط عراق موجود باشد، بلکه منظور این است که در نقطه‌ای از نقاط عراق مستقر است. در اینجا نیز چنین است. و در البحر آمده است: ماه در آسمان دنیا قرار دارد و درست است که آسمان‌ها ظرف ماه باشند؛ چون لازم نیست مظروف ظرف را پر کند. می‌گویند: زید در شهر است؛ یعنی در نقطه‌ای از شهر قرار دارد.[1] ﴿و جعل الشمس سراجا﴾ و آفتاب را چراغ پرفروغ قرار داده است تا ساکنان زمین از پرتوش روشنایی برگیرند. همان‌طور که مردم در منازل خود از نور چراغ روشنایی می‌گیرند، ساکنان زمین نیز از آفتاب روشنایی می‌گیرند. و چون نور آفتاب تندتر و کاملتر است از نور ماه، از آن به چراغ تعبیر کرده است؛ چون خورشید خود روشن است و از خود نور دارد. و از ماه به نور تعبیر کرده است؛ چون نورش را از جای دیگری کسب می‌کند. آنچه در علم هیأت ثابت شده است که نور آفتاب ذاتی است و نور ماه عرضی است و از نور خورشید حاصل می‌شود، این نظر را تأیید می‌کند. پس پاک و منزه آن است که علمش به همه‌چیز محیط است. ﴿و الله أنبتكم من الأرض نباتا﴾ بعد از یادآوری دلایل «آفاق» ، دلایل «انفس» را نیز یادآور شده است؛ چون ذکر این امور به مثابه‌ی اقامه‌ی دلایلی واضح است بر عظمت و قدرت و صنایع درخشانش؛ یعنی همان‌طور که گیاه از زمین بیرون می‌آید شما را نیز از زمین خلق نموده و بسان رستنی شما را آرام آرام از خاک زمین بیرون آورده است. مفسران گفته‌اند: چون انسان‌ها از مواد غذایی حیوانی و

۱ـ البحر ۸/ ۳۴۰. می‌گویم: جز این نص، در قرآن نصی صریح موجود نیست مبنی بر این‌که ماه را در داخل آسمان‌ها قرار داده است، که تأویل آن از نظرتان گذشت. ماه نزدیک‌ترین ستاره به زمین است و خداوند ستارگان را مایه‌ی زینت و آرایش آسمان قرار داده است: ﴿و زينا السماء الدنيا بمصابيح﴾. پس دور نیست انسان به ماه برسد؛ زیرا پایین‌تر از آسمان اول است. همان‌طوری که در زمان ما سفینه‌ی فضایی به آن رسید. و در علم جدید نیز امکان این امر ثابت شده است. پس در مورد تسخیر سیارات و فضا مانعی دینی موجود نیست. اما وصول به آسمان امری محال است؛ چون خدا فرموده است: ﴿و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آياتها معرضون﴾.

نباتی دریافتی از زمین استفاده می‌کنند، به نباتات تشبیه شده‌اند؛ چراکه غذای خود را از زمین می‌گیرند. از این‌رو خلق و ایجاد آنها را به رویاندن نام برده است. ضمناً به آفرینش آدم اشاره دارد که از خاک زمین خلق شد و بعد از آن نسلش پا به عرصه‌ی هستی نهاد. پس درست است گفته شود که از زمین رسته‌اند.[۱] ﴿ثم یعیدکم فیها و یخرجکم إخراجا﴾ بعد از مرگ دوباره به زمین برمی‌گردید و در آن دفن می‌شوید، و بعد از آن در روز حشر برای محاسبه و جزا شما را بیرون می‌آورد. آن را به مصدر ﴿إخراجا﴾ مؤکد نموده است تا بیان کند که به طور حتم محقق می‌شود. این مانند آیه‌ی ﴿منها خلقناکم، و فیها نعیدکم، و منها نخرجکم تارة أخری﴾ می‌باشد. ﴿و الله جعل لکم الأرض بساطا﴾ خدا زمین را برای شما گسترده است، همان‌طور که انسان در بستر می‌جنبد، شما هم روی زمین می‌جنبید. دز التسهیل آمده است: زمین به بستر و فرش تشبیه شده است؛ چراکه گسترده شده است و مردم بر روی این استقرار یافته‌اند. و برخی از این آیه چنین دریافته‌اند که زمین کروی نیست، اما این نظر ایراد دارد.[۲] و آلوسی گفته است: این آیه بیانگر آن نیست که زمین گسترده است و کروی شکل نمی‌باشد؛ چون هرکس روی کره‌ای بزرگ قرار بگیرد، محل خود را مسطح می‌بیند، وانگهی اعتقاد به کرویت یا عدم کرویت زمین در شریعت لازم نیست. اما آنچه مسلم است کرویت آن یقینی است. و معنی بساط قرار دادنش این است که مانند فرش روی آن می‌جنبید.[۳] ﴿لتسلکوا منها سبلا فجاجا﴾ تا در سفرهایتان راه‌های وسیع پیش گیرید و در اکناف و اطراف زمین در رفت و آمد باشید. اما قوم نوح بر عصیان اصرار ورزیدند و با زشت‌ترین گفتار به مقابله با نوح برخاستند. قرآن درباره‌ی آنان چنین می‌گوید: ﴿قال نوح رب إنهم عصونی﴾ نوح گفت: خدایا! آنها در تکذیب و

۱ـ به آنچه علامه ابن حیان دز البحر ۸/ ۳۴۰ و شیخ عبدالقادر مغربی در تفسیر سوره‌ی تبارک صفحه ۱۳۱ نوشته‌اند، مراجعه کنید.

۲ـ التسهیل ۴/ ۱۵۱.

۳ـ روح‌المعانی ۲۹/ ۷۶. و به آنچه که ما در رابطه با کروی بودن زمین در سوره‌ی لقمان نوشته‌ایم، مراجعه کنید.

نافرمانی از دستور من غلو کرده‌اند. ﴿و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده إلا خسارا﴾ و از ثروتمندان و رؤسای خود پیروی می‌کنند که اموال و اولاد آنها را سرمست کرده، در نتیجه نابود شده و سعادت دو جهان را از دست داده و در زیانمندی الگوی آنان شده‌اند. ﴿و مکروا مکراً کبارا﴾ سران آنها حیله و نیرنگی بی‌نهایت بزرگ به کار گرفتند. آلوسی گفته است: مراد از واژه‌ی ﴿کبارا﴾ مبالغه و بیان عظمت آن موضوع است؛ چون آنها در دین حیله به‌کار گرفته‌اند. و مانع ورود مردم به دین شدند و آنان را تحریک می‌کردند که درصدد آزار نوح برآیند.[1] ﴿و قالوا لا تذرن آلهتکم﴾ آنان می‌گفتند: پرستش بت‌ها را رها نکنید و به پرستش خدای نوح روی نیاورید. ﴿و لاتذرن وداً ولا سواعا و لا یغوث و یعوق و نسرا﴾ و هرگز این بت‌های پنجگانه یعنی ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، را رها نکنید. صاوی گفته است: اینها عبارتند از اسامی بت‌های مورد پرستش آنها، و بزرگترین بت‌های آنان بودند. از این‌رو آنها را مخصوصاً ذکر کرده‌اند.[2] و این شدت کفر و سرسختی آنها را در حیله و نیرنگ نشان می‌دهد. آنها لباس اندرزگوی مخلص را به تن کرده و در زمینه‌ی تثبیت ضعیفان بر عبادت پدران، انواع اسالیب حیله و مکرراً به‌کار می‌بردند. ﴿و قد أضلوا کثیرا﴾ سران و بزرگان آنها جمع کثیری را از راه به در بردند، راه گمراهی و گردنکشی را برای آنان آراستند سپس نوح از خداوند می‌طلبد که بر گمراهی آنان بیفزاید: ﴿و لا تزد الظالمین إلا ضلالا﴾ به خاطر طغیان و تجاوز و گردنکشی آنها، خدایا! جز گمراهی بر ستمکاران میفزا! مفسران گفته‌اند: بعد از این‌که به وسیله‌ی خدا از اصلاح و ایمان آنها نومید شد، آنان را دعا کرد؛ زیرا خدا خبر داد و گفت: ﴿لن یؤمن من قومك إلا من قد آمن﴾، لذا خدا دعایش را مستجاب و آنها را غرق کرد. از این‌رو گفته است: ﴿مما خطیئاتهم أغرقوا فأدخلوا نارا﴾ به خاطر گناهان و تبهکاری‌ها و اصرارشان بر

۱ـ روح المعانی ۲۹/۷۶. ۲ـ صاوی ۴/۲۵۱.

کفر و طغیانشان، به وسیله‌ی طوفان غرق و داخل آتش شدند. در التسهیل آمده است: این بخشی از سخنان خدا می‌باشد، و از وضع آنها خبر می‌دهد. و ﴿ما﴾ در ﴿مما﴾ زائد و برای تأکید آمده است. و این مجرور نیز برای تأکید مقدم شده است، تا روشن شود که غرق‌کردن و واردکردن آنها به آتش، به سبب خطایای خود آنها، یعنی کفر و دیگر معاصی بوده است.[۱] ﴿فلم يجدوا لهم من دون الله أنصارا﴾ پس کسی را نیافتند که آنها را یاری دهد یا عذاب خدا را از آنها دفع کند. ابوسعود گفته است: متضمن این تعریض است که آنها غیر از الله خدایانی اتخاذ نمودند که قادر نبودند آنها را یاری دهند و بدین‌وسیله آنها را سرزنش کرده است.[۲] ﴿و قال نوح رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا﴾ و نوح گفت: خدایا! حتی یک فرد از کافران را بر روی زمین باقی مگذار. در التسهیل آمده است: ﴿ديار﴾ از اسم‌هایی است که در نفی عام به‌کار می‌رود. گفته می‌شود: در منزل دیاری نیست؛ یعنی هیچ‌کس نیست.[۳] سپس علت آن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إنك إن تذرهم يضلوا عبادك﴾ اگر حتی یک‌نفر از آنها را بگذاری، بندگان تو را از راه هدایت به در می‌برند. ﴿و لا يلدوا إلا فاجرا كفارا﴾ و از نسل آنها جز تبهکار و کافر احدی به دنیا نمی‌آید. امام فخر گفته است: اگر گفته شود: نوح این را از کجا می‌دانست؟ در جواب گفته می‌شود: به طریق استقرا آن را می‌دانست؛ چون او نه‌صد و پنجاه سال در بین آنها زندگی کرده بود و طبیعت و خلق و خوی آنها را می‌دانست، به گونه‌ای که پدر، پسرش را نزد نوح می‌برد و به او می‌گفت: پسرم! از این مرد برحذر باش، او دروغگو است و پدرم نیز به من چنین وصیتی را کرده است. بدین ترتیب بزرگ می‌مرد و کوچک بر این اندیشه بزرگ می‌شد. از این‌رو گفته است: ﴿و لا يلدوا إلا فاجرا كفارا﴾. بعد از این‌که نوح کفار را دعا

۱ـ التسهیل ۱۵۱/۴.
۲ـ ابوسعود ۱۹۹/۵.
۳ـ التسهیل ۱۵۱/۴.

کرد، پشت سر آن برای مومنان دعای خیر نموده و می‌فرماید: ﴿رب اغفرلی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات﴾ از خود و سپس والدین خود شروع کرده است، سپس برای زنان و مردان مومن دعا کرده است. تا بلیغ‌تر و جامع‌تر باشد. یعنی خدایا! از گناهان من و فرزندانم وکسی که با حالت ایمان وارد خانه‌ام می‌شود و مردان و زنان مؤمن، درگذرا ﴿و لاتزد الظالمین إلا تبارا﴾ و برای آنان که آیات تو را انکار و پیامبران تو را تکذیب می‌کنند، جز نابودی و خسارت دنیا و آخرت میفزا!

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿أعلنت ... و أسررت﴾، ﴿جهارا ... و إسرارا﴾، ﴿لیلا ... و نهارا﴾ و ﴿یعیدکم ... و یخرجکم﴾ حاوی طباق است.

۲ـ ﴿جعلوا أصابعهم فی آذانهم﴾ شامل مجاز مرسل است.

۳ـ ﴿و الله أنبتکم من الأرض نباتا﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۴ـ ﴿و یخرجکم إخراجا﴾ و ﴿أسررت لهم إسرارا﴾ مصدر برای تأکید آمده است که آن را اطناب می‌گویند.

۵ـ ﴿و قالوا لا تذرن آلهتکم و لا تذرن وداً ولا سواعا ...﴾ حاوی ذکر خاص بعد از عام است و آیه‌ی ﴿رب اغفرلی ولوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات﴾ متضمن ذکر عام بعد از خاص است.

۶ـ در ﴿مدرارا، أنهاراً، وقاراً و أطوارا﴾ سجع مرصع آمده است.

فواید: دانشمندان به آیه‌ی ﴿مما خطیئاتهم أغرقوا فأدخلوا نارا﴾ بر وجود عذاب قبر استدلال کرده. وگفته‌اند: منظور از آن آتش قبر است؛ چون خدا آن را با «فا» عطف کرده و عطف، مفید ترتیب و تعقیب است، و آنان هنوز آتش آخرت را نچشیده‌اند. پس نشان می‌دهد که منظور عذاب قبر است. استدلالی است لطیف.

***

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی جن در مکه نازل شده و اصول عقیده‌ی اسلامی یعنی «توحید و رسالت، و بعث و حشر و جزا» را مورد بحث قرار داده است. محور سوره پیرامون جن و امور مربوط به آنها می‌باشد. از گوش فرادادن آنها به قرآن شروع و به ایمان آوردن آنها خاتمه یافته است. سوره بعضی از اخبار مهم و عجیب مخصوص به آنها را مورد بحث قرار داده است؛ از قبیل استراق سمع، پرتاب شهاب سوزنده به سوی آنها، و اطلاع آنان بر بعضی از اسرار غیبی، و دیگر اخبار شگفت‌انگیز.

* سوره با خبردادن از گوش فرادادن گروهی از جن به قرآن و متأثر شدن آنان به زیبایی بیان آن و ایمان آوردنشان و فراخوانی قوم خود به سوی ایمان آغاز می‌شود: **﴿قل أوحی إلی أنه استمع نفر من الجن فقالوا إنا سمعنا قرآنا عجبا ...﴾**.

* بعد از آن موضوع را به تمجید و تنزیه خدای عزوجل و پرستش او و ابله دانستن آن‌که برای خدا فرزند قرار می‌دهد، انتقال داده و می‌فرماید: **﴿و أنه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة و لا ولدا * و أنه کان یقول سفیهنا علی الله شططا ...﴾**.

* سپس سوره در مورد استراق سمع جن و مملو بودن آسمان از فرشتگان نگهبان، و شلیک شهاب به سوی جن و تعجب‌کردن آنها از این سخن شگفت‌انگیز به بحث می‌پردازد: **﴿و أنا لمسنا السمآء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا * و أنا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا﴾**.

* سپس سوره در مورد تقسیم شدن جن به دو گروه مؤمن و کافر داد سخن داده و

سرانجام هر یک از آنها را بیان می‌کند: ﴿و أنا منّا المسلمون و منّا القاسطون فمن أسلم فأولئك تحروا رشدا* و أما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا﴾.

* سپس بحث را به موضوع دعوت پیامبرﷺ و جمع‌شدن جن در اطراف او به هنگام تلاوت آیات قرآن، انتقال داده و می‌فرماید: ﴿و أنه لما قام عبدالله يدعوه كادوا يكونون عليه لبدا﴾.

* بعد از آن به پیامبرﷺ امر کرده است که در مقابل خدا کاملا تسلیم و خاضع باشد وعملش را برای وی خالص گرداند: ﴿قل إنما أدعوا ربي و لا أشرك به أحدا * قل إني لا أملك لكم ضرا و لا رشدا * قل إني لن يجيرني من الله أحد و لن أجد من دونه ملتحدا﴾.

* در خاتمه سوره بیان کرده است که دانستن غیب فقط به خدا اختصاص داشته و فقط او به تمام آنچه در کائنات است احاطه دارد: ﴿عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا * إلا من ارتضى من رسول فإنه يسلك من بين يديه و من خلفه رصدا ...﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ ٱلْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى ٱلرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً ﴿٢﴾ وَ أَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً ﴿٣﴾ وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللهِ شَطَطاً ﴿٤﴾ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَن لَن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللهِ كَذِباً ﴿٥﴾ وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ ٱلْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ ٱلْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً ﴿٦﴾ وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَن يَبْعَثَ ٱللهُ أَحَداً ﴿٧﴾ وَ أَنَّا لَمَسْنَا ٱلسَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً ﴿٨﴾ وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ ٱلْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً ﴿٩﴾ وَ أَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ﴿١٠﴾ وَ أَنَّا مِنَّا ٱلصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ

ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً ﴿۱۱﴾ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَن لَن نُعْجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَن نُعْجِزَهُ هَرَباً ﴿۱۲﴾ وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْساً وَلَا رَهَقاً ﴿۱۳﴾ وَ أَنَّا مِنَّا ٱلْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا ٱلْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً ﴿۱۴﴾ وَ أَمَّا ٱلْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴿۱۵﴾ وَ أَلَّوِ ٱسْتَقَامُوا عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً ﴿۱۶﴾ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً ﴿۱۷﴾ وَ أَنَّ ٱلْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ ٱللَّهِ أَحَداً ﴿۱۸﴾ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ ٱللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً ﴿۱۹﴾ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً ﴿۲۰﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلَا رَشَداً ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَداً ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَاغاً مِنَ ٱللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ وَ مَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ﴿۲۳﴾ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً ﴿۲۴﴾ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً ﴿۲۵﴾ عَالِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً ﴿۲۶﴾ إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ﴿۲۷﴾ لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً ﴿۲۸﴾﴾



معنی لغات: ﴿الرشد﴾ حق و صواب. ﴿جدّ﴾ عظمت و جلال و شکوه، به معنی «نصیب» و «پدربزرگ» نیز می‌باشد. ﴿حرسا﴾ جمع حارس به معنی نگهبان است. ﴿قددا﴾ متفرق و متفاوت. ﴿غدقا﴾ بسیار و وسیع. ﴿القاسطون﴾ منحرفان. ﴿صعدا﴾ سخت و شاق، غلبه‌کننده بر انسان. ﴿یسلکه﴾ او را داخل می‌گرداند. ﴿لبدا﴾ متراکم و به هم فشرده. ﴿ملتحدا﴾ ملجاء و حفاظ. پناهگاه.

تفسیر: ﴿قل أوحی إلی أنه استمع نفر من الجن﴾ ای محمد! به قومت بگو: خدا به من وحی کرده است که گروهی از جن به قرآن گوش فرا دادند و به آن ایمان آوردند و آن را تصدیق کردند و به اسلام گرویدند. ﴿فقالوا إنا سمعنا قرآنا عجبا﴾ وقتی به میان قوم خود

برگشتند به آنها گفتند: ما قرآنی عجیب و شگفت‌انگیز شنیدیم، نیکی نظم و بلاغت و رسایی اسلوب و محتوایش، از حکمت‌های نوظهور و اندرزهای شگفت‌انگیزش، سخت مؤثر است. و ﴿عجبا﴾ که مصدر است به عنوان صفت به‌کار رفته است تا بیانگر مبالغه باشد. مفسران گفته‌اند: وقتی پیامبرﷺ در نماز فجر قرآن می‌خواند، بدون این‌که وجود جن یا گوش فرا دادن آنها را حس کند، به قرآن گوش می‌دادند. پیامبر از جانب خدا و به طریق وحی از این موضوع اطلاع حاصل کرد.[1] و گفته‌ی ﴿قل أوحی إلی﴾ بر آن دلیل است، و فرموده‌ی سوره‌ی احقاف نیز آن را تأیید می‌کند: ﴿و إذ صرفنا إلیك نفرا من الجن یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا أنصتوا فلما قضی ولوا إلی قومهم منذرین﴾. مقصود از خبر دادن از إستماع جن، توبیخ و سرزنش قریش و عرب است که در ایمان آوردن سستی به خرج می‌دادند؛ زیرا جن از آنها بهتر بودند و سریعتر ایمان آوردند؛ چون آنها از همان هنگام که آن را شنیدند آن را بزرگ و باعظمت یافتند و به آن ایمان آوردند. و نزد قوم برگشتند و آنها را برحذر داشتند. به عکس عرب که قرآن به زبان آنها نازل شد، اما با علم به این‌که کلامی است معجز، و محمدﷺ انسانی است بی‌سواد و کتاب خواندن و نوشتن بلد نیست از در تکذیب و استهزا درآمدند. پس موضع‌گیری انس و جن بسی متفاوت است! ﴿یهدی إلی الرشد فآمنا به﴾ این قرآن راهنمای حق و هدایت و درستی و صواب است، و ما آن را تصدیق کرده‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم. ﴿و لن نشرك بربنا أحدا﴾ و به شرکی که قبلاً بر آن بودیم باز نمی‌گردیم، و بعد از این برای خدا شریک قرار نمی‌دهیم. خازن گفته است: آیه نشان می‌دهد که آن گروه مشرک بودند.[2] ﴿و أنه تعالی جد ربنا﴾ عظمت و شکوه و جلال پروردگار ما را سزد که بسی والاست. ﴿ما اتخذ صاحبة و لا ولدا﴾

۱ـ این نظر ابن‌عباس است و روایت بخاری و مسلم بر آن دلالت دارد: «پیامبرﷺ نه برای جن قرآن خوانده و نه آنها را دیده است»، و ابن مسعود خلاف آن را روایت کرده است.

۲ـ خازن ۱۵۸/۴.

خدا دارای زن و فرزند نیست؛ زیرا برگرفتن زن برای رفع احتیاج، و داشتن فرزند برای انس و الفت است، وانگهی خدا از نقایص منزه است. ﴿و أنه کان یقول سفیهنا علی الله شططا﴾ و شگفت که ابله و نادان ما چیزی نالایق به جلال و قدسیت خدا نسبت می‌دهد و درباره‌ی خدا مطالب ناروا و دور از حق و اعتدال، بر زبان می‌راند.

مجاهد گفته است: آن سفیه، ابلیس بود که آنها را به عبادت غیر خدا فرا می‌خواند.[۱] ﴿و أنا ظننا أن لن تقول الإنس و الجن علی الله کذبا﴾ و ما گمان می‌بردیم که هیچ احدی نه از انس و نه از جن، دروغ به خدا نسبت نمی‌دهد، و همسر و فرزند به او نسبت نمی‌دهد. اما وقتی این قرآن را شنیدیم و به آن ایمان آوردیم، دریافتیم که آنها در این مورد به خدا دروغ نسبت می‌دهند.[۲] طبری گفته است: علت این‌که آن گروه از جن که قرآن را شنیدند، منکر بودند که احدی جرأت نسبت دادن دروغ به خدا را داشته باشد، این بود که قبل از شنیدن قرآن و قبل از این‌که دریابند خدا گمان قراردهندگان زن و فرزند برای خدا را تکذیب کرده است، آنها تصور می‌کردند که ابلیس درست می‌گوید، اما همین که قرآن را شنیدند یقین حاصل کردند که دروغگو بوده و از این‌رو او را سفیه خواندند.[۳] ﴿و أنه کان رجال من الإنس یعوذون برجال من الجن﴾ و مردانی از آدمیان به بعضی از افراد جن پناه می‌بردند. ﴿فزادوهم رهقا﴾ و انسان با پناه بردن به جن موجبات افزایش تبهکاری و طغیان و لجبازی و گمراهی آنها را فراهم کردند. ابوسعود گفته است: وقتی یک‌نفر شب در بیابانی خالی از سکنه و برهوت به سر می‌برد، دچار خوف و هراس شده و می‌گفت: پناه می‌برم به سید و بزرگ این بیابان از شر و آفت جاهلان قومش. منظورش بزرگ و رئیس جن‌ها بود. وقتی جن چنین چیزی را می‌شنیدند، غرور و تکبر و مباهات به آنها دست می‌داد و

۱ـ قرطبی ۹/۱۹.

۲ـ خلاصه‌ی نظر ابن‌کثیر همین است که با اندکی تصرف آن را آوردیم.

۳ـ طبری ۶۸/۲۹.

می‌گفتند: ما سرور انس و جن شده‌ایم. بدین‌ترتیب افراد جن بیشتر متکبر و مغرور و تجاوزگر می‌شدند.[۱] و معنی گفته‌ی ﴿فزادوهم رهقا﴾ همین است. ﴿و أنهم ظنوا کما ظننتم أن لن یبعث الله أحدا﴾ وکفار انس مانند شما ای گروه جن! گمان می‌کردند که خدا بعد از مرگ هیچ کس را زنده نخواهد کرد. پس مانند شما بعثت را انکار می‌کردند.[۲] ﴿و أنا لمسنا السمآء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا﴾ جن می‌گویند: ما به منظور شنیدن سخنان ساکنان آسمان سعی کردیم به آسمان برسیم، اما آن را مملو از فرشتگان یافتیم که از آن حفاظت می‌کردند و آن را مملو از شهاب‌های سوزان یافتیم که به سوی افرادی پرتاب می‌شدند که می‌خواستند به آسمان‌ها نزدیک شوند. ﴿و أنا کنا نقعد منها مقاعد للسمع﴾ و ما قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ استراق سمع می‌کردیم و اخبار آسمان را گوش می‌دادیم و آن را به کاهنان القا می‌نمودیم. ﴿فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا﴾ اما حالا هرکس در تلاش استراق سمع باشد شهابی را درکمین خود می‌یابد که او را می‌سوزاند و نابود می‌کند. ﴿و أنا لاندری أشر أرید بمن فی الأرض﴾ و ما جماعت جن نمی‌دانیم که خدا می‌خواهد چه کاری با ساکنان زمین بکند؟ و نمی‌دانیم آیا مملو شدن آسمان از نگهبان و شهاب به منظور عذابی است که خدا می‌خواهد آن را بر ساکنان زمین نازل کند؟ ﴿أم أراد بهم ربهم رشدا﴾ یا این‌که خدا در مورد آنها قصد نیکی دارد و می‌خواهد پیامبری به میان آنها مبعوث فرماید تا آنها را به سوی حق و حقیقت هدایت نماید؟ این بیان نشانه‌ی ادب و نزاکت جن است که خیر و نیکی را به خدا نسبت داده و شر را به او نسبت نداده و گفته‌اند: ﴿أشر أرید بمن فی الأرض أم أراد بهم ربهم رشداً﴾.

۱ـ ابوسعود ۵/ ۲۰۰.

۲ـ از سیاق آیات چنان بر می‌آید که گفتگوی جن با نزدیکشان می‌باشد. طبری این نظر را پسندیده است و بعضی از مفسرین گفته‌اند: کلام خدا می‌باشد که آن را به پیامبر وحی کرده است و معنی آن چنین است: ای جماعت قریش! جن هم مانند شما بعث را انکار می‌کردند. اما وقتی قرآن را شنیدند ایمان آوردند. پس چرا شما هدایت نمی‌شوید؟

ابن‌کثیر گفته است: قبلاً ستارگان به سوی آنان پرتاب می‌شدند. و همین امر آنها را وادار کرد که سبب را بجویند، لذا مشارق و مغارب زمین را زیر پا نهادند، تا این‌که پیامبر ﷺ را با یارانش یافتند که در نماز قرآن می‌خواند، آنگاه دریافتند آسمان به خاطر این امر در حفظ و حراست قرار گرفته است. از این‌رو بر شنیدن قرآن حریص گشته و به آن نزدیک شدند و به اسلام گرویدند.[1] ﴿و أنا منا الصالحون و منّا دون ذلك﴾ و در بین ما گروهی صالح و رادمرد قرار دارند که اعمال مورد رضایت خدا را انجام می‌دهند، و جمعی ناصالح نیز در بین ما قرار دارند. در التسهیل آمده است: منظور آنان از ﴿دون ذلك﴾ افرادی است که کاملاً یا اصلاً صالح نبودند.[2] ﴿كنا طرائق قدداً﴾ گروه‌ها و دسته‌های متعدد بودیم و مذاهبی مختلف داشتیم. در میان ما نیک و بد و پرهیزگار و شقاوتمند وجود داشت. ﴿و أنا ظننا أن لن نعجزالله في الأرض و لن نعجزه هرباً﴾ و یقین پیدا کردیم که خدا بر ما مسلط است و ما در هر جا که باشیم در قبضه‌ی قدرت و تسلط او قرار داریم، و با فرار کردن او را درمانده نمی‌کنیم. اگر بخواهد ما را کیفر دهد، نمی‌توانیم از عقابش در برویم. قرطبی گفته است: با استدلال و تفکر در آیات خدا، دریافتیم که در قبضه‌ی قدرت او قرار داریم و با فرار و گریز و غیره از دایره‌ی قدرت او خارج نمی‌شویم.[3] سپس در مقابل نعمت ایمان و توفیق گوش فرا دادن به قرآن به سپاسگزاری و تشکر پرداخته و گفتند: ﴿و أنا لما سمعنا الهدى آمنا به﴾ و ما همین که قرآن را شنیدیم به آن و فرستنده‌ی آن ایمان آوردیم، و محمد ﷺ و رسالتش را تصدیق کردیم. ﴿فمن يؤمن بربه فلا يخاف بخسا و لا رهقا﴾ پس هرکس به خدا ایمان داشته باشد بیم آن را ندارد که از نیکی‌هایش کاسته شود و بر گناهانش افزوده گردد؛ زیرا

۱ـ مختصر ۵۵۷/۳.
۲ـ التسهیل ۱۵۳/۴ و قرطبی ۱۵/۱۹.
۳ـ قرطبی ۱۶/۱۹.

«بخس» به معنی نقص و کاستی است و «رهق» به معنی ستم و تجاوزگری می‌باشد.[1]

﴿و أنا منا المسلمون و منا القاسطون﴾ بعد از شنیدن قرآن، بعضی مسلمان شدیم و به رسالت حضرت محمد ﷺ ایمان آوردیم و بعضی از حق و حقیقت منحرف گشته و کافر شدند. مفسران گفته‌اند: «قسط‌الرجل» یعنی ستم ورزید، و «أقسط» یعنی عدالت را رعایت کرد. و اسم فاعل از اول «قاسط» و از «دوم» «مقسط» می‌باشد. در قرآن آمده است: **﴿إن الله يحب التوابين و يحب المقسطين﴾**. ولی قاسط به معنی ستمکار و ظالم است. **﴿فمن أسلم فأولئك تحروا رشدا﴾** پس آنان که به اسلام گرویدند و از پیامبر ﷺ پیروی کردند، آنها راه راست را جسته و به طریق سعادت و رستگاری هدایت شده‌اند. **﴿و أما القاسطون فكانوا لجهنم حطباً﴾** اما کافرانی که از جاده‌ی حق و ایمان منحرف گشته‌اند، تبدیل به سوخت جهنم خواهند شد و بسان کفار انس آنها نیز آتش جهنم را مشتعل می سازند.

در اینجا گفته‌ی جن به پایان می‌رسد که نمایانگر استواری و استحکام ایمانشان می‌باشد، و صدق و اخلاص آنها را مشخص می‌سازد. سپس در مورد ساکنان مکه خبر داده و می‌فرماید: **﴿و ألّو استقاموا على الطريقة﴾** و اگر آن کافران ایمان می آوردند و بر شریعت خدا پایدار و مستقیم می‌ماندند، **﴿لأسقيناهم ماء غدقا﴾** روزی آنان را وسیع می‌گرداندیم و در دنیا به آنها گشایش می‌دادیم و علاوه بر نعمت‌های ابدی آخرت، روزی دنیای آنان را فراوان می‌دادیم، و بدین ترتیب به عزت و افتخار دنیا و آخرت نایل می آمدند. در التسهیل آمده است: «ماء غدقا» یعنی آب فراوان که کنایه از توسعه و گشایش روزی می‌باشد. و منظور از «طریقت»، اسلام و اطاعت خدا می‌باشد. که اگر بر آن پایدار می‌شدند، خدا روزی آنان را وسیع می‌داد، و مانند گفته‌ی **﴿ولو أن أهل القرى**

۱ـ این نظر جمهور است و کلام بعدی گفته‌ی خدا می‌باشد که به پیامبر ﷺ وحی کرده است.

آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض﴿ می‌باشد.[۱] ﴿**لنفتنهم فیه**﴾ تا آنها را آزمایش کنیم و معلوم شود که در مقابل آن سپاسگزارند یا ناسپاس؟ ﴿**و من یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا**﴾ و هرکس از اطاعت و عبادت خدا سر برتابد، خدا او را به شدت عذاب می‌دهد و هیچ راحت و آسایشی نخواهد داشت. قتاده گفته است: ﴿**صعدا**﴾ یعنی عذابی که در آن آسایش نیست.[۲] و عکرمه گفته است: ﴿**صعدا**﴾ عبارت است از سنگی صاف در جهنم که دوزخی را مجبور می‌کنند از آن بالا برود، وقتی از آن بالا رفت دوباره به جهنم پرتاب می‌شود.[۳] ﴿**و أن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا**﴾ این از جمله مطالبی است که در قالب آیه‌ی ﴿**قل أُوحی إلیّ**﴾ به پیامبر وحی شده است. یعنی بگو: که به من وحی شده است که مساجد و اماکن عبادت به خدا اختصاص دارند، پس غیر خدا را در آن پرستش نکنید و عبادت را خالصانه بهر خدا انجام بدهید. مجاهد گفته است: یهود و نصاری وقتی به کلیسا و کنشت و مراکز عبادت خود وارد می‌شدند، در آنجا برای خدا شریک قرار می‌دادند، از این رو خدا به پیامبر خود و مؤمنان دستور داد که در تمام مساجد و اماکن عبادت، خدا را به تنهایی و خالصانه پرستش کنند.[۴] ﴿**و أنه لما قام عبدالله یدعوه**﴾ و زمانی محمد ﷺ به عبادت خدای خود برخاست، ﴿**کادوا یکونون علیه لبدا**﴾ نزدیک بود جن از شدت ازدحام و حرص و اشتیاق شنیدن قرآن، روی سر یکدیگر سوار شوند. ابن‌عباس گفته است: برای شنیدن قرآن دست و پا می‌شکستند.[۵] به منظور اضافه‌ی احترام و اکرام، او را به بندگی توصیف کرده و نام مبارکش را نیاورده است. ﴿**قل إنما أدعوا ربی و لا أشرك به أحداً**﴾ ای محمد! به آن کافران که از تو می‌خواهند از دینت برگردی، بگو: من فقط خدایم را پرستش می‌کنم، و برای

۱ـ البحر ۳۵۲/۸۸.
۲ـ قرطبی ۲۱/۱۹.
۳ـ البحر ۳۵۳/۸.
۴ـ صاوی ۲۵۷/۴.
۵ـ طبری ۷۶/۲۹.

خدا شریکی نه از انسان و نه از بت، قرار نمی‌دهم. صاوی گفته است: سبب نزول آیه این بود که کفار قریش به پیامبرﷺ می‌گفتند: تو مسأله‌ای بس بزرگ را آورده و با تمام انسان‌ها به مخالفت برخاسته‌ای، از این موضوع دست بردار، ما به حفظ و حمایت و یاری تو اقدام می‌کنیم.[1] آنگاه این آیه نازل شد. **﴿قل إني لا أملك لكم ضرا و لا رشدا﴾** ای محمد! در پاسخ آنان بگو: من نمی‌توانم ضرری از شما دفع کنم و یا نفعی را برایتان جلب نمایم. فقط خدا قدرت چنین امری را دارد. **﴿قل إني لن يجيرني من الله أحد و لن أجد من دونه ملتحدا﴾** نیز به آنها بگو: اگر از امر خدا نافرمانی کنم هیچ کس مرا از عذاب او نجات نمی‌دهد، و بجز او یاور و پناهی نمی‌یابم. پس چگونه درخواست شما را اجابت کنم؟ قتاده گفته است: **﴿ملتحدا﴾** یعنی پناهگاه و یاور. **﴿إلا بلاغا من الله و رسالاته﴾** پناهگاهی را نمی‌یابم جز این‌که پیام خدا را رسانده باشم و آن‌طور که خدا فرمان داده است شما را اندرز داده و ارشاد کرده باشم، در چنین حالتی خدا مرا از عذاب پناه می‌دهد، که فرموده است: **﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته﴾**. ابن‌کثیر گفته است: یعنی مرا پناه نمی‌دهد و از عذاب رستگار نمی‌کند مگر این‌که رسالتی را ابلاغ کرده باشم که خدا ابلاغش را بر من واجب کرده است. **﴿و من يعص الله و رسوله فإن له نار جهنم خالدين فيها أبدا﴾** و هرکس خدا و پیامبرش را تکذیب کند و به لقای خدا ایمان نداشته باشد و از گوش فرادادن به آیات و اندیشیدن درباره‌ی رسالات و پیام‌ها سر برتابد، کیفرش جهنم خواهد بود و هرگز از آن بیرون نمی‌آید. و علت این‌که **﴿خالدين﴾** را به صورت جمع آورده این است که حال از (من) است و لفظ (من) مفرد و معنای آن جمع است. **﴿حتى إذا رأوا ما يوعدون﴾** تا وقتی که مشرکین عذاب موعود را می‌بینند. **﴿فسيعلمون من أضعف ناصرا و أقل عددا﴾** در آن

۱ـ مختصر ۳/ ۵۶۰.

موقع خواهند فهمید، که یاور و معین و ساز و برگ چه کسی اندک‌تر است. آنها یا مؤمنان یکتاپرست؟ و تردیدی نیست که خدا یاور بندگان باایمان است. پس آنها از لحاظ یاور قویتر و از لحاظ عدد بیشتر خواهند بود؛ زیرا خدا و فرشتگان با آنها می‌باشند. ﴿قل إن أدری أقریب ما توعدون﴾ به آنها بگو: نمی‌دانم آیا زمان این عذاب موعود نزدیک است؟ ﴿أم یجعل له ربی أمدا﴾ یا این‌که دور است و مدتی طولانی و مشخص دارد؟ مفسران گفته‌اند: هرگاه پیامبر ﷺ آنها را از آتش جهنم برحذر می‌داشت و از قیامت و احوالش می‌ترسانید، آنها علناً سخنانش را مسخره می‌کردند و می‌پرسیدند: این عذاب چه وقت خواهد آمد؟ لذا خدا به او فرمان داد که به آنها بگوید زمان آن را نمی‌دانم. من نمی‌دانم زمان فرا رسیدن آن نزدیک است یا دور؟ ﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً﴾ خدای متعال به نادیده‌ها و نهان‌ها آگاه است، و هیچ یک از بندگان را از آن آگاه نمی‌کند. ﴿إلا من ارتضی من رسول﴾ جز کسی که برای پیام‌رسانی خود برمی‌گزیند و به رسالتش راضی است. آنگاه هر اندازه که خود بخواهد او را از غیب آگاه می‌کند.

مفسران گفته‌اند: جز بعضی از پیامبران احدی را از غیب مطلع نمی‌کند، اما آنها را بر قسمتی از غیب آگاه می‌سازد تا برای آنان معجزه شود؛ زیرا پیامبران به وسیله‌ی معجزات تأیید می‌شوند، و از جمله‌ی آن خبردادن از غیب است. همان‌طور که حضرت موسی گفت: ﴿و أنبئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم﴾. ﴿فإنه یسلك من بین یدیه و من خلفه رصدا﴾ خدا فرشتگان را از پیش و از پشت سر، مأمور حفظ و حراست پیامبر قرار می‌دهد تا او را از جن محافظت کنند و او را در مورد ثبت و ضبط علم غیبی که از جانب خدا بر او القا می‌شود، محافظت نمایند. طبری گفته است: یعنی خدا برای حفظ و صیانت او از جن، از پیش و پشت سرش نگهبانانی اعزام می‌دارد.[1] ﴿لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم﴾

۱ـ طبری ۲۹/۷۷.

تا خدا معلوم بدارد ـ چون خدا به گذشته و آینده آگاه می‌باشد ـ که پیامبران گرامی وحی او را بدون کم و کاست ابلاغ کرده‌اند. ابن‌کثیر گفته است: یعنی خدا به وسیله‌ی فرشته‌هایش پیامبران را حمایت می‌کند تا بتوانند پیام او را ابلاغ کنند، و وحی نازل شده بر آنان را نیز محفوظ می‌دارد تا نشان دهد که آنها رسالات خدای خود را ابلاغ کرده‌اند. با علم به این‌که خدا به طور قطع و یقین قبل از وجود اشیا به آنها عالم است.[1] ﴿و أحاط بما لديهم﴾ و به آنچه نزد پیامبران است آگاه می‌باشد. پس یک ذره از امور آنان بر خدا پوشیده نیست. ﴿و أحصى كل شيء عددا﴾ و به طور یقین به تعداد و میزان همه‌ی چیزهایی آگاه است که در زمین و آسمان‌ها منتشر و مستقراند. از تعداد قطرات آب باران و ریگ و برگ درختان و کف دریاها باخبر است. و هیچ‌چیز از نظر او ناپیدا نیست. پس چگونه به وحی نازل شده بر پیامبران و تبلیغ آن آگاه نیست؟ و چگونه ممکن است پیامبرانش در رسالات خدا کوتاهی کنند و یا چیزی به آن اضافه نمایند، یا در آن تحریف و تغییری ایجاد کنند و او بدان آگاه نباشد؟! در صورتی که خدا به آن محیط است و آمار تمام اشیاء ریز و درشت را می‌داند: ﴿و عنده مفاتح الغيب لايعلمها إلا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة إلا يعلمها و لا حبة في ظلمات الأرض و لا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين﴾.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿قرآنا عجبا﴾ مصدر صفت قرار داده شده که بیانگر مبالغه می‌باشد.[2]

۲ـ ﴿فآمنا به و لن نشرك بربنا أحدا﴾ متضمن طباق‌سلب است؛ زیرا ایمان با شرک منافات دارد.

۱ـ مفسران می‌گویند: آنچه در قرآن در مورد تعلیل علم خدا آمده است از قبیل: ﴿إلاّ لنعلم من يتبع الرسول﴾ و ﴿و ليعلم الله الذين آمنوا و يتخذ منكم شهداء﴾ در مورد علم ظهور است نه علم آغاز؛ چون خدا در آغاز به همه‌چیز عالم است. بلکه فقط علمش را برای بندگان نمایان می‌سازد.

۲ـ مختصر ۳/ ۵۶۱.

۳ـ ﴿نقعد منها مقاعد للسمع﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۴ـ ﴿و أنا لا ندری أشرأرید بمن فی الأرض أم أراد بهم ربهم رشدا﴾ متضمن اسلوبی عالی است که خیر را به خدا نسبت داده‌اند نه شر را.

۵ـ در بین ﴿الإنس... و الجن﴾، ﴿ضرا... ورشداً﴾ و ﴿المسلمون و القاسطون﴾ طباق مقرر است.

۶ـ ﴿کنا طرائق قددا﴾ متضمن استعاره می‌باشد.

۷ـ در ﴿أحدا، ولدا، رصدا، رشدا، صعدا، عدداً﴾ توافق فواصل رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی مزمل در مکه نازل شده است و بخشی از حیات پیامبرﷺ را در بُعد زهد و طاعت و شب زنده‌داری و قرائت کتاب خدای عزوجل مورد بحث قرار داده است. محور سوره پیرامون شخصیت حضرت رسولﷺ دور می‌زند، و از این‌رو به سوره‌ی «مزمل» موسوم است.

* سوره با ندای لطیف که نمایانگر لطف و مهر و رحمت خدای عزوجل است آغاز شده است، بیانگر مهر اوست نسبت به بنده و پیامبرش یعنی حضرت محمد ﷺ که به منظور جلب رضایت و خشنودی خدا خود را خسته می‌کرد: ﴿يا أيها المزمل * قم الليل إلا قليلا * نصفه أو انقص منه قليلا * أوزد عليه و رتل القرآن ترتيلاً﴾.

* بعد از آن سوره موضوع سنگینی بار وحی را مورد بحث قرار داده که خدا پیامبرش را مکلف کرده است آن را تبلیغ کند و از نظر روحی و روانی خود را به مستوایی برساند که بتواند آن را حمل نماید و شب را در عبادت و زهد، زنده سپری نماید: ﴿إنا سنلق عليك قولا ثقيلا * إن ناشئة الليل هي أشد وطأ و أقوم قيلا * إن لك في النهار سبحا طويلا...﴾.

* سوره به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که در مقابل آزار مشرکین شکیبا باشد و آنان را با شیوه‌ی پسندیده ترک نماید تا خدا انتقامش را از آنان بگیرد: ﴿و اصبر على ما يقولون و اهجرهم هجرا جميلاً * و ذرني و المكذبين أولي النعمة و مهلهم قليلاً﴾.

* بعد از آن خدا مشرکان را به عذاب و آزار روز قیامت تهدید کرده که هول و هراس آن روز به حدی است که موی اطفال را سفید می‌کند: ﴿إن لدنيا أنكالا و جحيما *

و طعاما ذا غصة و عذابا أليما * يوم ترجف الأرض و الجبال و كانت الجبال كثيبا مهيلا﴾.

* در خاتمه‌ی سوره، خداوند متعال از سرِ رحمت و مهر نسبت به پیامبر و مؤمنان، قیام و شب زنده‌داری را بر آنان تخفیف داده، تا پیامبر و یارانش برای انجام‌دادن بعضی از امور زندگی فراغت و فرصت بیابند: ﴿إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثى الليل و نصفه، و ثلثه و طائفة من الذين معك ... تا ... و ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عندالله هو خيرا و أعظم أجرا و استغفروا الله إن الله غفور رحيم﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً ﴿٢﴾ نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً ﴿٥﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِيلاً ﴿٦﴾ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً ﴿٧﴾ وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ﴿٨﴾ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً ﴿٩﴾ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً ﴿١٠﴾ وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً ﴿١١﴾ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالاً وَ جَحِيماً ﴿١٢﴾ وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً ﴿١٣﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَهِيلاً ﴿١٤﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شَاهِداً عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذاً وَبِيلاً ﴿١٦﴾ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً ﴿١٧﴾ السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً ﴿١٨﴾ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ﴿١٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَن لَن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَرْضَىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللهِ وَ آخَرُونَ

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۰﴾

* * *

معنی لغات: ﴿المزمل﴾ آنکه خود را در لباس پیچیده و خود را پوشانده است. ﴿سبحا﴾ تصرف و جنب و جوش و تلاش برای انجام کارهای مهم. در اصل به معنی شنا می‌باشد. ﴿أنكالا﴾ جمع نکل به معنی زنجیر سنگین است که پای مجرم را بدان می‌بندند. ﴿كثيب﴾ ماسه و رمل جمع شده. ﴿مهيلا﴾ روان و پراکنده و فرو ریخته. ﴿وبيلا﴾ بزرگ و دارای سرانجامی وخیم.

تفسیر: ﴿يا أيها المزمل﴾ ای آن‌که لباس را به خود پیچیده‌ای! در اصل متزمل است. و آن کسی است که خود را می‌پوشاند و لحاف بر خویش می‌کشد. چنین خطابی: ﴿يا أيها المزمل﴾ بیانگر انس والفت و ابراز لطف به پیامبر ﷺ می‌باشد. سهیلی گفته است: عرب وقتی بخواهند نسبت به یک نفر ابراز لطف نمایند او را به اسمی که از حالتش مشتق است مورد خطاب قرار می‌دهند. همان‌گونه که حضرت علی از فاطمه خشمگین شد و خوابید وگرد و خاک بر او نشست و پیامبر ﷺ به او گفت: بلند شو یا ابوتراب! و بدین‌وسیله ملاطفت و مهر خود را نسبت به او ابراز داشت و نشان داد از او عتاب نمی‌گیرد. و فایده‌ی دوم متذکر نمودن تمام افرادی است که در شب لحاف به خود کشیده و بدون هیچ دغدغه‌ای می‌خوابند، تا متوجه شوند و شب را در قیام و یاد خدا به سر برند؛ چون اسمی که از فعل مشتق شده باشد هم مخاطب و هم تمام افراد موصوف به آن صفت در آن مشترک می‌باشند.(۱)

۱ـ البحر المحيط ۸/۳۵۸.

در صحیح بخاری سبب این خود پوشاندن و لحاف به خود کشیدن را چنین آورده است: وقتی در آغاز نزول وحی در غار حرا جبرئیل نزد او آمد، آشفته و نگران به منزل و نزد خدیجه برگشت و گفت: «زملونی، زملونی» مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! می‌ترسم دچار آسیبی بشوم. سپس جریان را برای خدیجه بازگفت: آنگاه ﴿یا أیها المزمل﴾ نازل شد. یعنی ای آنکه خود را در جامه پیچانده و در گوشه‌ی منزل دراز کشیده و مانند انسانی که آسایش و ماندن را ترجیح می‌دهد، و تلاش می‌کند شانه را از زیر بار مسؤولیت خالی کند و از انجام دادن امور مهم خود را خلاص نماید، عمل می‌کنی! ﴿قم اللیل إلا قلیلاً﴾ جامه به خود پیچاندن را کنار بگذار، و برای اقامه‌ی نماز شب با شور و نشاط برخیز و ساعاتی از شب را در عبادت خدایت سپری کن تا برای به عهده گرفتن امری بزرگ و وظیفه‌ای سنگین یعنی تبلیغ دعوت و رساندن فرمان خدایت به مردم، آماده شوی و چشم آنان را به نور دین جدید روشن نمایی... بعد از آن مقدار زمانی را توضیح داده است که باید در عبادت خدا سپری کند، و فرمود: ﴿نصفه أو انقص منه إلا قلیلا * أو زد علیه﴾ نصفی از شب یا اندکی کمتر از آن یا بیشتر از نصف شب را در نماز و عبادت سپری کن. منظور این است که در این ساعات عبادت باید طولانی باشد و نباید از یک سوم شب کمتر و از دو سوم آن بیشتر باشد.[1]

ابن‌عباس گفته است: به دلیل ﴿قم اللیل﴾ قیام شب برای پیامبر ﷺ فرض بود و بعداً با آیه‌ی ﴿فاقرؤوا ما تیسر منه﴾ نسخ شد، و فاصله‌ی این وجوب و نسخ یک سال بود.[2]

۱ـ به صحیح بخاری باب نزول وحی مراجعه کنید.

۲ـ تفسیر کبیری ۱۷۱/۳۰. از این جهت پیامبر ﷺ و یارانش به قیام شب مکلف شدند تا در رویارویی با دشمنان دعوت تحرک و آمادگی کامل داشته باشند، و پرورش جسمی و روحی آنان تکمیل گردد و در مقابل سختی‌ها و ناملایمات صبور و شکیبا باشند، و اهوال و مخاطرات را بر خود هموار سازند. و از این تربیت بهره بگیرند و بر هر مشکلی غالب آیند. ثمره‌ی این «پرورش روحی» همان بود که مسلمانان با جهاد و صبر خود و تحمل آزار در راه خدا، مشرق و مغرب زمین را به تصرف خود درآورند.

و این یگانه سوره‌ای است که آخرش اول آن را نسخ می‌کند؛ زیرا خدا نسبت به مؤمنان مهر و لطف خود را ابراز داشته و بار مسؤولیت آنها را سبک نموده و می‌فرماید: **﴿إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه، و طائفة من الذين معك...﴾**.

﴿ورتل القرآن ترتيلا﴾ و در اثنای قیام شبانه‌ی خود، قرآن را با آهنگ نیکو و آرام و شمرده و بدون شتاب بخوان تا از این طریق آن را بیشتر درک کنی و در دریای معانی و مفاهیم آن غور نمایی. خازن گفته است: بعد از این‌که فرمان قیام شب را به او داد، به دنبال آن ترتیل قرآن را آورده است، تا نمازگزار بتواند حضور قلب داشته باشد و امکان تدبر و تامل در حقایق آیات و معانی آنها را بیابد. پس وقتی که آدمی به مقام ذکر خدا برسد، قلباً عظمت و جلال و شکوه وی را احساس می‌کند و در موقع رسیدن به وعد و وعید احساس امید و بیم پیدا می‌کند. و در موقع رسیدن به قصه‌ها و امثال، پند و اندرز می‌گیرد. بنابراین قلب با نور معرفت خدا روشن می‌گردد. خواندن قرآن با شتاب و عجله نشان‌دهنده‌ی آن است که خواننده معانی را درک نمی‌کند. پس بدین‌ترتیب نمایان می‌شود که منظور از ترتیل حضور قلب به هنگام قرائت است.[1] پیامبر ﷺ قرائت را حرف به حرف و بسیار سنجیده انجام می‌داد؛ یعنی شمرده و بدون شتاب و با رعایت مخرج حروف، قرآن را می‌خواند. هر وقت به آیه‌ی رحمت می‌رسید، می‌ایستاد و التماس و طلب می‌کرد، و هر وقت به آیه‌ی عذاب می‌رسید، می‌ایستاد و استعاذه می‌کرد.[2]

بعد از این‌که خدا به او دستور داد که خواب را کم کند و شب به نماز بایستد و قرآن را درک نماید، به بیان سبب این سه امر پرتکلف و شاق پرداخت: **﴿إنا سنلقي عليك قولاً ثقيلا﴾** کلام و گفتاری بس بزرگ و عالی‌قدر و مهم را بر تو نازل خواهیم کرد که

۱ـ خازن ۱۶۵/۴.

۲ـ به آنچه که ابن‌کثیر در مورد کیفیت تلاوت پیامبر و فضیلت تلاوت قرآن نوشته است مراجعه کنید. ۵۶۲/۳.

دارای هیبت و شکوهی بزرگ می‌باشد؛ چون کلام پادشاه علام است. امام فخر گفته است: منظور از ثقیل بودنش این است که گرانقدر و باشکوه و خطیر است، و هر چیزی که ارزشمند و عالی‌قدر و مهم باشد، سنگین است. و معنی گفته‌ی ابن‌عباس همین است که گفته است: ﴿قولا ثقيلا﴾ یعنی کلامی بزرگ. و گویا منظور اوامر و نواهی مکنون در قرآن است که برمکلف شاق و سنگین می‌نمایند. و من معتقدم که انگار خداوند متعال گفته است: از این رو به تو امر کردم نماز شبانه را اقامه کنی، که گفته و دستوری سنگین بر تو نازل می‌کنیم، و باید خود را برای پذیرش آن گفته‌ی مهم، با اقامه‌ی نماز شب آماده کنی؛ چون وقتی انسان در شب تاریک به عبادت خدا مشغول باشد، و در پیشگاهش به ذکر و زاری و التماس روی آورد، خود را در آن تیره شب، برای اشراق و تجلی نور خدا آماده می‌سازد.[۱] می‌گویم: برای ارتباط بین قیام شب و تلاوت قرآن، این معنی و تعبیر لطیف است؛ چون خدا پیامبر خود را مکلف کرد مردم را به دینی جدید فرا بخواند که متضمن تکالیفی شاق بر نفس است، و نیز آنها را به عمل به شرایع و احکام آن مکلف نماید، و شکی نیست که انجام دادن چنین تکلیفی، نیازمند مجاهدت و تلاش و تحمل زحمت و شکیبایی می‌باشد؛ زیرا آنان را وادار می‌کند که عقاید و باورهای مألوف را ترک نمایند، و عادات و رسوم موروثی را کنار نهند، پس تو ای محمد! در معرض مشکلات و سختی‌های فراوان قرار داری و در راه دعوت و فراخوانی مردم به سوی خیر و نیکی با خطرات بزرگی روبرو می‌شوی، پس چگونه می‌توانی این وظیفه‌ی مهم و بزرگ و حساس را انجام دهی در حالی که در بستر نرم آرمیده‌ای و جامه به خود پیچیده‌ای و به راحتی و آسایش رفاه تن در داده‌ای؟ تو نباید از سعی و تلاش بازایستی واز رویاروی با سختی‌ها و مصایب بهراسی بلکه باید بانفس خویش جهاد کنی و عبادت فراوان انجام داده و تهجد و

۱- تفسیر کبیر ۲۹/۲۹.

قیام شب داشته باشی. و از مطالعه و تعمق و اندیشه و تفهم آیات قرآن سرباز بزنی، پس از بستر برخیز و شب را بیشتر در راز و نیاز خدایت بیدار بمان و خود را برای تحمل زحمات و مشقات دعوت و تبلیغ دین جدید آماده کن. چه توجیهی کریمانه و پرمهر است! که قلب پیامبرﷺ بدان بیدار شد، آنگاه آستین همت را بالا زد و به عمل پرداخت و درپیشگاه پروردگار به نماز ایستاد تا پاهایش ورم کردند. بعد از آن خدای متعال فضل عبادت و احیای شب را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إن ناشئة الليل﴾ ساعات و اوقات شب که در راز و نیاز و التماس و صفای قلب سپری می‌شود و طاعت و عبادتی که انسان در شب انجام می‌دهد و برای انجام آن در آرامش شب از بستر نرم بیرون می‌آید، ﴿هي أشد وطأ﴾ برای نمازگزار از اقامه‌ی نماز روزانه شدیدتر و سنگین‌تر است؛ زیرا شب موقع خواب و استراحت است، لذا قیام بر نفس شدیدتر و سنگین‌تر است. از خصوصیات این تمرین سخت، تقویت نفس و درون و استحکام اراده و نیرومند شدن بدن است. شکی نیست درگیری با منکران و دشمنان خدا به بدنی نیرومند و روانی قوی نیازمند است. ﴿و أقوم قيلا﴾ و گفتار در آن ثابت‌تر و راستین‌تر می‌باشد؛ زیرا اصوات در خلال شب آرام می‌شوند و در خلال شب جنب و جوش قطع می‌شود، در نتیجه نفس باصفاتر گشته، و ذهن آماده‌تر می‌شود. پس آرامش صوت در شب و سکون انسان در آن، نفس و نهاد را در تدبر و درک و فهم یاری داده و در اندیشیدن در اسرار و رموز و مقاصد قرآن کمک می‌کند. ﴿إن لك في النهار سبحا طويلا﴾ و در خلال روز جنب و جوش و دخل و تصرف و اشتغالی طولانی در امور خود داری. پس شب را برای شب زنده‌داری و عبادت قرار بده. در التسهیل آمده است: سبح در اینجا به معنی اشتغال و تصرف در اعمال است. پس یعنی برای اشتغال به کارها، روز کافی است، و شب را برای عبادت قرار بده.[1] بعد

۱ـ التسهیل ۱۵۷/۴.

از این‌که خطاب الهی این مقدمات را مقرر نمود که صورت آماده‌کردن و سرآغاز دعوت را داشت، به پیامبرﷺ فرمان داد بعد از کسب آمادگی، تبلیغ و چگونگی سیر عملی دعوت را مورد نظر قرار دهد و فرمود: ﴿و اذكر اسم ربك و تبتل إليه تبتيلا﴾ شب و روز از ذکر و یاد خدا یاری بجوی، و غیر از خدا را عبادت مکن و به غیر خدا توکل منما و کاملاً به سوی او روی بیاور و در هیچ یک از امور خود به غیر او تکیه مکن. ابن‌کثیر گفته است: یعنی یاد خدا را بیشتر کن و از غیر او روی برگردان و هر وقت از کار و مشغلت فراغت یافتی با قلبی فارغ و اخلاصی کامل به عبادت او بپرداز.[1] ﴿رب المشرق و المغرب لا إله إلا هو فاتخذه وكيلا﴾ همو خالق و متصرف و مدبر امور خلق است. و همو مالک و خالق مشرق و مغرب زمین است، و جز او پروردگاری نیست. فقط به او تکیه کن و کار خود را به او واگذار نما. ﴿و اصبر على ما يقولون﴾ و در مقابل آزار و نیش زبان آن ابلهان تکذیب کننده شکیبا باش که می‌گویند: محمد ساحر، شاعر و دیوانه است؛ چون محققاً خدا یاورت می‌باشد و بر آنان پیروزت می‌کند. ﴿و اهجرهم هجرا جميلاً﴾ و از آنان کنار بکش و آنها را ترک نما و با آنان روبرو مشو و به آنان بد و بیراه مگو.[2] مفسران گفته‌اند: هجر جمیل همان است که همراه آن عتاب نباشد، و آزار و شتم آن را نیالاید. این حکم قبل از دستور قتال با مشرکین بود، که می‌فرماید: ﴿و إذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم﴾. اما بعداً دستور قتال و قتل آنها را داد. حکمت این امر این است که مؤمنان در مکه اقلیتی ضعیف بودند، لذا به آنها امر شد که صبور باشند و در عبادت شبانه تلاش کنند، تا با این پرورش روحی خود را برای مبارزه با دشمنان آماده سازند. و تا زمانی که تعدادشان افزون می‌شود شکیبایی را پیشه کنند آنگاه در مقابل دشمن و طغیان بایستند. اما قبل از رسیدن به این مرحله باید صبر کنند و به دعوت زبانی اکتفا

۱ـ مختصر ۵۶۴/۳.

۲ـ ابن‌کثیر این‌گونه گفته است ۵۶۴/۳.

نمایند... بعد از آن سران قریش را مورد تهدید قرار داده و می‌فرماید: ﴿و ذرنی و الکذبین أولی النعمة﴾ مرا با آن تکذیب‌کنندگان آیاتم، که در دنیا دارای تنعم و رفاهند و در عیش و خوشگذرانی سرمستند، تنها بگذار. من به تنهایی می‌توانم شر آنان از تو دفع کنم. صاوی گفته است: یعنی مرا بگذار تا از آنها انتقام بگیرم و برای آنها شفاعت مکن. بدین ترتیب تعظیم و شکوه قدر و منزلتش را نشان می‌دهد.[1] ﴿و مهلهم قلیلا﴾ و مدتی کوتاه به آنها مهلت بده تا به عذاب شدید نایل آیند.

مفسران گفته‌اند: خدای متعال به آنها فرصت داد تا پیامبر ﷺ از مکه هجرت کرد. وقتی او هجرت نمود خدا سال‌های خشک و قحطی را به صورت عذابی عمومی بر آنها مسلط کرد، سپس بزرگانشان را در غزوه‌ی بدر به قتل رساند.[2] بعد از آن به توصیف عذاب آماده شده برای آنان در آخرت پرداخته و می‌فرماید: ﴿إن لدینا أنکالا و جحیما﴾ در آخرت آنها در نزد ما زنجیرهای بزرگ و سنگین و زبانه‌ی آتش سوزان دوزخ دارند. در التسهیل آمده است: (أنکال) جمع «نکل» به معنی زنجیر آهنی می‌باشد. و در روایت آمده است: زنجیرهای سیاه آهنین می‌باشد.[3] ﴿و طعاما ذا غصة﴾ و خوراکی بدبو و زشت و ناگوار دارند که در گلوی انسان گیر می‌کند، و آن عبارت است از زقوم و ضریع. ضریع گیاهی است بدبو و خاردار. ابن‌عباس گفته است: خار آتشین است که در گلو گیر می‌کند، نه فرو می‌رود و نه بالا می‌آید.[4] ﴿و عذابا ألیما﴾ و علاوه بر زنجیر و مطالب مذکور، عذاب دردناک دیگری نیز دارند... بعد از آن زمان فرا رسیدن عذاب را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿یوم ترجف الأرض و الجبال﴾ روزی که زمین به لرزه درمی‌آید و کوه‌هایش به شدت تکان می‌خورد، آن روز، روز قیامت است. ﴿و کانت الجبال کثیبا مهیلا﴾ و

۱ـ صاوی ۴/ ۲۶۰.
۲ـ صاوی ۴/ ۲۶۰.
۳ـ التسهیل ۴/ ۱۵۸.
۴ـ البحر ۸/ ۳۶۴.

کوه‌ها با آن همه سفتی و صلابتی که دارند به صورت تپه ماسه‌ی روان در می‌آیند، و بعد از این‌که زمانی سفت و جامد بودند به ماسه‌ی نرم تبدیل می‌شوند.

ابن‌کثیر گفته است: یعنی کوه‌ها به صورت شن روان درمی‌آیند. آن‌هم بعد از این‌که سنگ‌های کریستال و مرمر بودند، آنگاه متلاشی شده و اثری از آنها باقی نمی‌ماند. همچنان که در جای دیگر می‌فرماید: ﴿و يسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا * فيذرها قاعا صفصفا * لاترى فيها عوجا و لا أمتا﴾ یعنی در آن پستی و بلندی به چشم نمی‌خورد... خدا عذاب مقرر برای مشرکین و مکان آن یعنی دوزخ و ابزار آن یعنی زنجیرها و خوراک آن یعنی زقوم و زمان آن یعنی اضطراب و تزلزل زمین را یادآور شده است و می‌خواهد بدین وسیله تکذیب‌کنندگان را بترساند و تهدید کند که در صورت ادامه‌ی تکذیب پیامبرﷺ تمام آنان را کیفر می‌دهد. به دنبال آن مصایبی را به آنها یادآور شده است که بر سر ملت‌های متمرد و گردنکش قبل از آنان آمده است. و این‌که چگونه آنها راه عصیان را در پیش گرفتند و متمرد شدند. و عذاب خدا بر آنان نازل شد. خداوند متعال فرعون ستمکار را برای آنان مثال زده و می‌فرماید: ﴿إنا أرسلنا إليكم رسولا شاهدا عليكم﴾ ای مردم مکه! ما محمد را برای شما مبعوث کردیم که شاهد و ناظر و گواه بر اعمال شما باشد، و بر کفر و عصیان شما گواهی می‌دهد. ﴿كما أرسلنا إلى فرعون رسولا﴾ همان‌طور که یکی از پیامبران «اولوالعزم» وگرامی یعنی موسی‌بن عمران را نزد فرعون گردنکش و ستمگر فرستادیم. خازن گفته است: از این جهت از میان سایر ملت‌ها و پیامبران حضرت موسی را ذکر کرده است که حضرت محمد از جانب مردم مکه مورد اذیت قرار گرفت و چون در بین آنان به دنیا آمده بود، او را تحقیر کردند. همان‌طور که حضرت موسی به دلیل این‌که توسط فرعون بزرگ شده و در خانه‌ی وی سربرآورده بود تحقیر می‌گردید.[۱]

۱ـ خازن ۱۶۹/۴.

﴿فعصى فرعون الرسول﴾ فرعون موسی را تکذیب کرده و به او ایمان نیاورد، و او هم مانند شما ای جماعت قریش که از فرمان محمد عاصی شده و سرباز زدید و رسالتش را تکذیب کردید! از فرمان موسی در رفت و عاصی شد. ﴿فأخذناه أخذا وبيلا﴾ پس او را به صورتی فجیع و شدید و خارج از حدود تصور نابود کردیم. او را با پیروانش در دریا غرق نمودیم.[1] ابوسعود گفته است: آیه یادآور این نکته می‌باشد که آنچه بر سر آنان آمد، بر سر اینان نیز خواهد آمد. و «وبیل» یعنی سنگین و غلیظ.[2] بعد از این‌که هلاکت فرعون را یادآور شد و معلوم ساخت که جاه و جبروتش عذاب را از او دفع نکرد، قیامت و هول هراس آن را به کفار مکه یادآور شد، تا معلوم کند که آنها مانند فرعون از عذاب راه نجاتی ندارند و فرمود: ﴿فكيف تتّقون إن كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا﴾ ای جماعت قریش! اگر به خدا کافر باشید و به او ایمان نیاورید، چگونه از عذاب روزی هولناک و مخوف بیم ندارید؟ و چگونه از آن روز رعب‌انگیز خود را ایمن می‌دانید که از شدت رعب و هراسش، نوزاد سفید موی می‌گردد.

طبری گفته است: از این جهت نوزاد پیر می‌شود که خدا به آدم می‌گوید: ذریت خود را از آتش بیرون بیاور، از هر هزار نفر نه‌صد و نود و نه نفر بیرون می‌آیند، از این‌رو هر نوزادی سفیدموی می‌گردد.[3] بعد از آن بر توصیف و هول آن افزوده و می‌فرماید: ﴿السماء منفطر به﴾ از رعب و بیم و هراس آن روز رهیب، آسمان شکافته و پاره می‌شود. ﴿كان وعده مفعولا﴾ به طور قطع و یقین وعده‌ی خدا مبنی بر فرا رسیدن چنین روزی جامه‌ی تحقق به خود می‌پوشد؛ زیرا در وعده‌ی او خلاف نیست. ﴿إن هذه تذكرة﴾ این آیات ترس‌آور که در حکم زنگ خطر و بازدارنده هستند برای انسان مایه‌ی عبرت و

۱ـ مختصر ۵٦٥/۳.
۲ـ ابوسعود ۲۰۵/۵.
۳ـ طبری ۸٦/۲۹ و مختصر ۵٦٥/۳.

اندرز می‌باشند. ﴿فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلا﴾ پس هر یک از غافلان فراموشکار که بخواهد قبل از فوت وقت از این تذکر و یادآوری بهره‌مند شود، راهی را در پیش می‌گیرد که او را به خدای رحمان و بامهر برساند و راه ایمان و طاعت را بپوید، راه هموار و وسایل فراهم می‌باشد. مفسران گفته‌اند: منظور تشویق و ترغیب انسان بر ایمان و اطاعت خدا و اعمال صالح می‌باشد تا برای آخرتش ذخیره و اندوخته‌ای فراهم نماید.

بعد از آن به موضوع قیام و شب زنده‌داری بازگشته است که در آغاز سوره از آن بحث شد: ﴿إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذين معك﴾ ای محمد! خدایت می‌داند که تو با یارانت کمتر از دو سوم شب به تهجد و عبادت می‌پردازید، وگاهی نصف وگاهی یک سوم شب را به عبادت می‌پردازید.[1] همان‌گونه خدا می‌فرماید: ﴿كانوا قليلا من الليل ما يهجعون ❁ و بالأسحارهم يستغفرون﴾. ﴿و الله يقدر الليل و النهار﴾ و خدا به مقدار و میزان شب و روز و اجزا و ساعات آن عالم است و از قیام در این ساعات و در هوای شب تیره که به خاطر جلب رضایت او در عبادت به سر می‌برید، باخبر است، و خدای متعال تدبیرکننده‌ی شب و روز است. ﴿علم أن لن تحصوه فتاب عليكم﴾ خدا می‌داند که توانایی قیام تمام شب یا اغلب آن را ندارید، لذا به شما رحم کرد و بار شما را سبک نمود، تکلیف شما را تخفیف داد. طبری گفته است: یعنی خدا می‌داند که توانایی قیام آن را ندارید، لذا تخفیف داد و توبه‌ی شما

۱ـ آیه در مورد وجوب قیام شبانه بر پیامبر و یارانش نصی صریح است. آنها مکلف شدند ساعاتی طولانی از شب را در قیام به سر ببرند که از یک سوم شب کمتر نباشد و از دو سوم زیادتر نباشد. قیام و احیای شب در طاعات مختلف از قبیل ذکر و نماز و تلاوت قرآن، بدن را نیرومند می‌سازد و روح را پاک می‌گرداند و انسان را با خشونت زندگی عادت می‌دهد و از استراحت و سستی و فرورفتن در لذایذ دور می‌کند. خدا آنان را بدان مکلف نمود تا از لحاظ روحی و جسمی آنها را آماده سازد که بار دعوت دینِ جدید را به دوش بکشند و در راه نشر دین زحمات را تحمل کنند. وه چه تربیتی است کریمانه و مبارک که مردان بزرگ را بار می‌آورد!

را پذیرفت.[۱] ﴿فاقرؤوا ما تیسّر من القرآن﴾ پس هر اندازه که برایتان میسر است شب نماز بخوانید. از این جهت نماز را به قرائت بیان و تعبیر کرده است که قرائت یکی از اجزای نماز است. ابن‌عباس گفته است: وجوب قیام شب از گردن یاران پیامبر ﷺ افتاد و برای آنان به صورت تطوع باقی ماند، اما برای پیامبر ﷺ به صورت فرض باقی ماند. بعد از آن حکمت این تخفیف را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿علم أن سیکون منکم مرضی﴾ خدا می‌داند بیماری مانع قیام شبانه بعضی از شما خواهد شد. از این‌رو از سرِ رحمت و عطوفتی که نسبت به شما داریم، بار آن را از شما سبک نمودیم. ﴿و آخرون یضربون فی الأرض یبتغون من فضل الله﴾ و می‌داند گروهی دیگر برای تجارت و کسب روزی و مال حلال به سفر خواهند رفت. ﴿و آخرون یقاتلون فی سبیل الله﴾ و جمعی دیگر یعنی مجاهدان برای اعلای کلمه‌ی خدا و نشر دین به جهاد می‌روند، پس قیام شب بر تمام افراد این سه گروه سخت و مشقت می‌باشد، از این‌رو خدا بار آنها را سبک نموده است. در این آیه خدا عذرهایی را یادآور شده است که بندگان را از قیام شب باز می‌دارد؛ از جمله‌ی آنها یکی بیماری و یکی هم، سفر برای تجارت و کسب و کار و دیگری جهاد در راه خدا می‌باشد. بعد از آن فرمان خواندن مقداری مقدور از قرآن را به عنوان تاکید بر تخفیف تکرار کرده است. امام فخر می‌گوید: بیماران به سبب بیماریشان نمی‌توانند به تهجد بپردازند، و مسافر و مجاهد در خلال روز به اعمال سخت و مشقت‌بار اشتغال دارند و اگر در شب نخوابند، اسباب مشقت آنها اضافه می‌شود. از این‌رو خدا آن را تخفیف داد و وجوب تهجد درباره‌ی آنها منسوخ گشت.[۲] ﴿فاقرؤوا ما تیسّر منه﴾ پس هر مقدار که مقدور گردید نماز بخوانید و در نماز خود هر اندازه میسر گردید قرآن بخوانید. ﴿و أقیموا الصلاة و آتوا الزکاة﴾ و نماز فرض را به وجه اکمل ادا نمایید و زکات

۱ـ طبری ۸۸/۲۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۸۷/۳۰.

را به مستحقان بدهید. مفسران گفته‌اند: در قرآن به ندرت به نماز امر شده است مگر این‌که در کنار آن به ادای زکات نیز امر شده است؛ چون همچنان که نماز ستون است در بین بنده و خدا، زکات نیز در بین بنده و برادرانش ستون است. و نماز بزرگترین عبادت بدنی است و زکات بزرگترین عبادت مالی. ﴿و أقرضوا الله قرضا حسنا﴾ به خاطر جلب رضایت خدا نیکی و صدقه و بخشش و احسان را پیشه‌ی خود کنید. ابن‌عباس گفته است: منظور صدقات دیگر غیر از زکات است، از قبیل صله‌ی رحم و اکرام مهمان و غیره.[1] ﴿و ما تقدموا لأنفسکم من خیر تجدوه عند الله﴾ و هر عملی نیکویی را انجام بدهید و به هر کاری خیر بپردازید، اجر و ثواب آن را نزد خدای خود می‌یابید. ﴿هو خیراً و أعظم أجرا﴾ در روز قیامت ثواب و پاداش آنچه را که در دنیا از پیش فرستاده‌اید، از قبیل اعمال صالح، می‌یابید؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است. و آنچه در نزد خدا می‌باشد برای بزرگ مردان بهتر است. ﴿و استغفروا الله﴾ و در تمام اوقات و احوال بخشودگی خدا را بجویید؛ چون انسان اهل قصور و تقصیر است. ﴿إن الله غفور رحیم﴾ دایره‌ی بخشودگیش فراخ و میدان رحمتش وسیع است. خدا سوره را با راهنمایی انفاق‌کنندگانِ نیکوکار خاتمه داده، و در آخر آنان را راهنمایی می‌کند که عفو و بخشودگی خدا را بجویند؛ زیرا احتمال دارد که انفاق را خالصانه و با نیت پاک انجام نداده یا در قرض دادن نیکو عمل نکرده باشند. در نتیجه نفقه را در غیر محل خود قرار داده، یا آن را بر مبنای غرض و هوس صرف کرده‌اند. و این خاتمه با موضوع انفاق سازگار و مناسب است. پس منزه خدایی است که قرآن را با واضحترین بیان نازل کرده است.[2]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿انقص منه ... أوزد علیه﴾، ﴿المشرق ... و المغرب﴾ و ﴿اللیل ... و النهار﴾ متضمن طباق است.

۱ـ تفسیر کبیر ۱۸۷/۳۰.
۲ـ خازن ۱۷۱/۴.

۲ـ ﴿أرسلنا إليكم رسولاً﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۳ـ ﴿و رتل القرآن ترتيلاً﴾، ﴿و تبتل إليه تبتيلاً﴾ و ﴿فأخذناه أخذا وبيلاً﴾ متضمن تأکید فعل است به وسیله‌ی مصدر.

۴ـ ﴿إنا أرسلنا إليكم رسولاً﴾ شامل التفات از غایب به خطاب است.

۵ـ ﴿فاقرؤوا ماتيسّر من القران﴾ متضمن مجاز مرسل است.

٦ـ ﴿و ما تقدموا لأنفسكم من خير﴾ شامل ذکر عام بعد از خاص است.

۷ـ ﴿و أقرضوا الله قرضا حسنا﴾ متضمن استعاره‌ی تبعیه می‌باشد.

۸ـ ﴿إن لدينا أنكالا و جحيمـا، و طعاما ذاغصة و عذابا أليما﴾ شامل سجع مرصع است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی مدثر در مکه نازل شده است و مانند سوره‌ی قبل - سوره مزمل - در مورد بعضی از جوانب شخصیت رسول اعظمﷺ بحث می‌کند. از این‌رو به سوره‌ی «مدثر» موسوم است.

* سوره در آغاز، پیامبرﷺ را مکلف می‌سازد که با جدّیت برخیزد و فعالانه بکوشد و بار دعوت را به دوش بکشد و وظیفه‌ی تبلیغ را ایفا کند و کفار را برحذر بدارد، تا سرانجام خدا در بین او و دشمنانش حکم کند. همچنین وی را سفارش می‌کند که در مقابل آزار تبهکاران شکیبا باشد: ﴿يا أيها المدثر * قم فأنذر * و ربك فكبر * و ثيابك فطهر * و الرجز فاهجر * و لاتمنن تستكثر * و لربك فاصبر﴾.

* بعد از آن سوره به انذار و برحذر داشتن آن مجرمان از روز پرآشوب و هراس ادامه داده و بیان می‌دارد که در آن آسایشی نخواهد داشت؛ چون بسی هول‌انگیز است و شداید را در بردارد: ﴿فإذا نقر في الناقور * فذلك يومئذ يوم عسير * على الكافرين غير يسير﴾.

* سوره در مورد داستان آن شقی تبهکار یعنی «ولید بن المغیرة» داد سخن می‌دهد که قرآن را شنید و دریافت از جانب خدا نازل شده و کلام خدا می‌باشد، اما به خاطر پیشوایی و حب ریاست، گفت: قرآن سحر است و بشر آن را یاد می‌گیرد: ﴿ذرني و من خلقت وحيدا * و جعلت له مالا ممدودا * و بنين شهودا * و مهدت له تمهيدا * ثم يطمع أن أزيد * كلا إنه كان لآياتنا عنيدا * سأرهقه صعودا * إنه فكر و قدر * فقتل كيف

قدر ... سأصليه سقر﴾.

* سپس سوره در مورد آتش مقرر از جانب خدا برای کفار، و از خزانه‌داران سخت‌کوش دوزخ، و از شکنجه‌گرانش که مکلف به آزار تبهکاران می‌باشند، و از تعداد آنها و حکمت تخصیص چنان عددی، به بحث پرداخته و می‌فرماید: ﴿و ما أدراك ما سقر * لاتبق و لاتذر * لواحة للبشر * عليها تسعة عشر * و ما جعلنا أصحاب النار إلا ملائكة و ما جعلنا عدتهم إلا فتنة للذين كفروا ...﴾.

* سوره به ماه و فروغش و به صبح و روشناییش قسم یادکرده است که جهنم یکی از بلایا و مصایب بزرگ است: ﴿كلا و القمر * و الليل إذ أدبر * و الصبح إذا أسفر * إنها لإحدى الكبر * نذيرا للبشر * لمن شاء منكم أن يتقدم أو يتأخر ...﴾.

* پس از آن در مورد گفتگوی بین مؤمنان و مجرمان در مورد سبب داخل‌شدن آنها به دوزخ به بحث می‌پردازد: ﴿إلا أصحاب اليمين * في جنات يتساءلون عن المجرمين * ما سلككم في سقر * قالوا لم نك من المصلين * و لم نك نطعم المسكين * وكنا نخوض مع الخائضين ...﴾.

* و سوره با بیان رو برتافتن مشرکین از ایمان خاتمه می‌یابد: ﴿كلا بل لايخافون الآخرة * كلا إنه تذكرة * فمن شاء ذكره * و ما يذكرون إلا أن يشاء الله هو أهل التقوى و أهل المغفرة﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾ وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ

يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿۹﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿۱۰﴾ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ﴿۱۱﴾ وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً ﴿۱۲﴾ وَ بَنِينَ شُهُوداً ﴿۱۳﴾ وَ مَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيداً ﴿۱۴﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿۱۵﴾ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً ﴿۱۶﴾ سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً ﴿۱۷﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ ﴿۱۸﴾ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۱۹﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۲۰﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ﴿۲۲﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ ﴿۲۳﴾ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿۲۴﴾ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿۲۵﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿۲۶﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ﴿۲۷﴾ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿۲۸﴾ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ ﴿۲۹﴾ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿۳۰﴾ وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلاً كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿۳۱﴾ كَلَّا وَ الْقَمَرِ ﴿۳۲﴾ وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿۳۳﴾ وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿۳۴﴾ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ ﴿۳۵﴾ نَذِيراً لِلْبَشَرِ ﴿۳۶﴾ لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿۳۹﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿۴۲﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿۴۴﴾ وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿۴۵﴾ وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۴۶﴾ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿۴۷﴾ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿۴۸﴾ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿۴۹﴾ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنفِرَةٌ ﴿۵۰﴾ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ ﴿۵۱﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَن يُؤْتَى صُحُفاً مُنَشَّرَةً ﴿۵۲﴾ كَلَّا بَل لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿۵۳﴾ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ﴿۵۴﴾ فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿۵۵﴾ وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿۵۶﴾

* * *

معنی لغات: ﴿المدثر﴾ لباس به خود پیچیده. «تدثّر» یعنی دثار پوشید. دثار: رو انداز. ﴿الناقور﴾ بوقی که در آن می‌دمند. ﴿عبس﴾ ابرو درهم کشید. ﴿بسر﴾ ترش روی شد. اگر

با عصبانیت همراه باشد «بسل» به‌کار می‌برند.[1] ﴿أسفر﴾ روشن و برملا شد. ﴿الکبر﴾ ناگواری‌ها و مصایب بزرگ و عقوبات. ﴿قسورة﴾ شیر. از ماده‌ی قسر به معنی قهر است.

سبب نزول: روایت است وقتی که آیه‌ی ﴿علیها تسعة عشر﴾ نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادر به عزایتان بنشیند! ابن ابی کبشه یعنی ـ حضرت محمد ﷺ ـ ما را از جهنم برحذر داشته و می‌گوید: نگهبانان آتش نوزده نفرند، در صورتی که شما جمعی بزرگ می‌باشید. آیا هر ده نفر از شما نمی‌تواند از عهده‌ی یکی از آنها بربیاید؟! ابو الاسد الجمحی گفت: من هفده نفر را کفایت می‌کنم، شما فقط دو نفر را از من دور کنید. آنگاه آیه‌ی ﴿و ما جعلنا أصحاب النار إلا ملائکة و ما جعلنا عدتهم إلا فتنة للذین کفروا ...﴾[2] نازل شد.

تفسیر: ﴿یا أیها المدثر* قم فأنذر﴾ ای جامه به خود پیچیده! منظور خواب و راحت است. از بستر برخیز و با عزم و تصمیمی راسخ مردم را اگر ایمان نیاوردند از عذاب خدا، برحذر بدار. به منظور موانسه و نشان دادن مهر و لطف، پیامبر با لفظ «المدثر» مورد خطاب قرار گرفته است، همان‌طور که در سوره‌ی قبل به «المزمل» مورد خطاب قرار گرفت. مفسران گفته‌اند: پیامبر ﷺ در غار حرا مشغول عبادت بود که جبرئیل آیه‌ی ﴿إقرأ بسم ربك الذی خلق...﴾ را برایش آورد. این اولین آیات قرآن بود که بر او نازل شد. پس آشفته و لرزان و با دلهره به منزل برگشت به خدیجه گفت: مرا بپوشانید! مرا بپوشانید. آنگاه آیه‌ی ﴿یا أیها المزمل* قم اللیل إلا قلیلا﴾ نازل شد. بعد از آن وحی مدتی متوقف گردید و پیامبر ﷺ افسرده شد. پس از اندی هنگامی که راه می‌رفت، صدایی را از جانب آسمان شنید، سرش را بلند کرد، دید همان فرشته است که در غار حرا آمده بود، در بین آسمان و زمین روی کرسی نشسته است. پیامبر ﷺ از دیدنش ترسید و

۱ـ تفسیر کبیر ۲۰۱/۳۰.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۰۳/۳۰ و تفسیر خازن ۱۷۷/۴.

آشفته گشت. به منزل برگشت و گفت: مرا بپوشانید! جامه بر من برکشید![1] آنگاه خدا آیه‌ی ﴿یا أیها المدثر* قم فأنذر﴾ را نازل کرد. قرطبی گفته است: در این ندا خطابی لطیف از خدای کریم به حبیبش درک می‌شود؛ چون او را با وصفش خوانده و نگفته است: «یا محمد» تا از جانب خدایش احساس ملاطفت کند. همچنان که پیامبر ﷺ در روز خندق به «حذیفه بن الیمان» گفت: «ای در خواب غنوده! برخیز».[2] ﴿و ربك فكبر﴾ و خدایت را تعظیم کن و تمجید و تقدیس را به او اختصاص بده و تنها او را به عظمت و کبریا یاد کن، که بزرگتر از او خدایی نیست. آلوسی گفته است: یعنی تکبیر را به خدا اختصاص بده. اعتقاد و باور داشته باش و گفته‌ی او را به کبریا و عظمت توصیف کن و بخوان.[3] از این‌رو این جمله را بعد از امر به انذار آورده است که به پیامبر یادآور شود به کفار اهمیت و اعتبار ندهد؛ چون اختیار خلایق عموما در دست خدای توانا می‌باشد. پس نباید پیامبر به هیچ یک از خلایق اهمیت بدهد، و نباید از غیر خدا بترسد؛ زیرا تمام بزرگان تحت قهر و سلطه و کبریای خدا قرار دارند. ﴿و ثیابك فطهر﴾ لباس و جامه‌ات را از ناپاکی‌ها پاکیزه بدار؛ چون مؤمن باطنش پاک است و شایسته نیست ناپاک را بپوشد. ابن زید گفته است: مشرکین خود را پاک نمی‌کردند، خدا به پیامبر امر کرد خود را پاکیزه کند و لباسش را پاک بدارد.[4] و ابن‌عباس گفته است: لباس کنایه از قلب است. پس یعنی قلبت را از گناه و نافرمانی پاک بدار، و به گفته‌ی غیلان استشهاد کرده است:

و إنی بحمد الله لاثوب فـاجر   لبست ولا من غدرة أتـقنّع[5]

«خدا را شکر که لباس گناه نپوشیده‌ام و نقابی از ستم برنگرفته‌ام».

۱ـ طبری این روایت را از جابر بن عبدالله نقل نموده است. در تفسیری طبری ۲۹/ ۹۰ نیز این‌گونه آمده است.

۲ـ قرطبی ۱۹/ ۶۰.

۳ـ روح المعانی ۲۹/ ۱۱۶.

۴ـ ابن‌کثیر ۳/ ۵۶۸.

۵ـ طبری ۲۹/ ۹۱. و ابن جریر قول اول را پسندیده و گفته است: قول اول روشن‌تر است.

عرب می‌گویند: فلانی لباسش پاک است، و منظورشان این است که از معایب و صفات مذموم پاک است. و می‌گویند: فلانی لباسش چرکی است؛ یعنی دارای اوصاف مذموم است. رازی گفته است: حُسن این کنایه در این است که لباس همراه و ملازم انسان است از این‌رو لباس را کنایه از انسان قرار داده و گفته‌اند: افتخار و پاکی در پیراهن، و عفت در شلوارش می‌باشد.[۱] ﴿و الرجز فاهجر﴾ و پرستش بت‌ها را ترک نما و بدان نزدیک مشو. ابن‌زید گفته است: «رُجز» یعنی خدایانی که آنها را می‌پرستیدند. پس خدا به پیامبر ﷺ امر کرده است که پرستش آنها را ترک گوید و نزدیک آنها نشود.[۲] امام فخر گفته است: «رُجز» مانند رجس برای ناپسند و کثیف نام است. و خدا فرموده است: ﴿فاجتنبوا الرجس من الأوثان﴾ و گفته‌ی ﴿و الرجز فاهجر﴾ گفته‌ای است جامع مکارم اخلاق، انگار گفته است: از آزار و ابلهی و هر ناپسندی دوری کن، و اخلاق آن مشرکان را مگیر. منظور از «هجر» امر به ادامه‌ی همان هجران است. همان‌طور که مسلمان می‌گوید: ﴿إهدنا الصراط المستقیم﴾، این بدان معنی نمی‌باشد که بر راه هدایت نیست، بلکه منظور این است که ما را بر هدایت پایدار بدار.[۳] ﴿و لاتمنن تستكثر﴾ و چیزی را که به مردم می‌دهی زیاد نشان مده؛ چون بخشنده، بخشش خود را کم جلوه می‌دهد هرچند که زیاد هم باشد.[۴] و مانند فردی که از فقر نمی‌ترسد، بخشش کن. ابن‌عباس گفته است: یعنی چیزی را به امید التماس بیشتر عطا مکن.[۵] منظور این است که چیزی را مده که بیشترت بدهند. و راز نهی این است که عطا باید خالی از انتظار و چشمداشت و عوض باشد. باید به طریق تعفف و کمال باشد؛ چون پیامبر به شریفترین آداب و والاترین اخلاق مأمور و مکلف است. ﴿و لربك فاصبر﴾ و به خاطر رضای خدا در مقابل آزار

۱ـ تفسیر کبیر ۳۰/ ۱۹۲.
۲ـ طبری ۲۹/ ۹۳.
۳ـ تفسیر کبیر ۳۰/ ۱۹۳.
۴ـ التسهیل ۴/ ۱۶۰.
۵ـ مختصر ۳/ ۵۶۸.

قومت شکیبا باش. بعد از آن درباره‌ی اهوال و شدایـد قـیامت خـبر داد و مـی‌فرماید: ﴿فإذا نقر في الناقور﴾ وقتی که در صور دمیده شد. نفخه‌ی حشر و نشر دمیده شـد. بـه منظور بیان هول و شدت روز قیامت از نفخ در صور به ﴿نقر في الناقور﴾ تعبیر شده است؛ چون «نقر» در زبان عرب به معنی صوت می‌باشد. و اگر صوت شدید باشد، هراس‌انگیز می‌شود. پس انگار گفته است: در مقابل آزار آنها صبور باش که در مقابل خـود روزی هراس‌انگیز دارند و در آن کیفر آزار خود را خواهند یافت. و تو نیز پاداش صبر خود را می‌یابی. از این‌رو بعد از آن گفته است: ﴿فذلك يومئذ يوم عسير﴾ آن روز، روزی است سخت و هول‌انگیز، و هول و هراس در آن به اوج می‌رسد و کار بر آنان دشوار می‌شود. و استفاده از اشاره به دور ﴿فذلك﴾ برای نشان‌دادن بعد منزلت آن در هول و هراس است. ﴿على الكافرين غير يسير﴾ بر کافران سخت و ناهموار است و بر آنان آسان نیست؛ زیرا به حساب آنان رسیدگی می‌شود و سیه‌رو و نابینا حشر می‌شوند و در ملاء عام افشا و مفتضح می‌گردند.[1] صاوی گفته است: آیه نشان می‌دهد که کار بر مؤمنان آسان می‌شود؛ زیرا عسرت آن به کافران مقید است. و نیز آیه متضمن وعید و کین زیاد نسبت به کافران و حاوی مژده و تسلی‌خاطر مؤمنان می‌باشد.[2] بعد از آن داستان آن شـقی کـافر یـعنی «ولیدبن مغیره» و سخنان زشت و ناپسندش را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿ذرني ومن خلقت وحيدا﴾ من و آن شقی را بگذار. کسی که او را در شکم مادرش تک و تنها آفریدم، نه مالی داشت و نه فرزندی و نه قدرتی و نه یاوری، سپس به من کافر شد و آیات مرا تکذیب کرد. مفسران گفته‌اند: آیه در مورد «ولیدبن مغیره» نازل شده است که یکی از بـزرگان سرشناس قریش بود. به همین سبب لقب «وحید» و «ریحانه» قریش یافت. خدا نعمت مال و اولاد را به او عطا کرد و درِ روزی را بر وی گشود. ثروتش مانند رود خروشان

۱ـ ابوسعود ۲۰۸/۵.
۲ـ صاوی ۲۶۵/۴.

شد. در طائف باغی داشت که تابستان و زمستان ثمرش قطع نمی‌شد. اما به نعمت‌های خدا ناسپاس شد و آن را به کفر مبدل ساخت و به انکار آیات خدا برخاست و به آن افترا بست. و در مورد او آیه‌ی ﴿ذرنی و من خلقت وحیدا﴾ نازل شد، که تهدید بسیار بدیع و کم نظیری است و نیز در سوره‌ی «نون» آیات[1] ﴿و لاتطع کل حلاف مهین ... تا ... سنسمه علی الخرطوم﴾ در مورد او نازل شده است. ولید همان فردی بود که به آزار پیامبرﷺ برخاست و در مورد وی حیله و دسیسه‌سازی کرد؛ چون وقتی سران قریش در مورد پیامبرﷺ درمانده شدند و عرصه بر آنان تنگ شد و تدابیرشان در مورد ساکت‌کردنش به جایی نرسید، و نتوانستند نور و فروغ دعوتش را خاموش کنند، به ولید روی آورده و پناه بردند. او به آنان گفت: او را ساحر بخوانید و به بندگان و بچه‌های خود بگویید این موضوع را در مکه پخش کنند. آنها هم فریاد می‌زدند: محمد ساحر است. پیامبر از این امر افسرده خاطر شد. آنگاه آیات شریف در مورد تهدید و ترساندن ولید نازل شد، تا بیشتر کبر و غرورش شکسته شود. بعد از آن خدا می‌فرماید: ﴿و جعلت له مالا ممدودا﴾ و مال فراوان و وسیع و گسترده از قبیل شتر، و خیل و حشم و بز و گوسفند و باغ و بستان سرسبز و خرم برایش قرار دادم.

بیضاوی گفته است: ﴿ممدودا﴾ یعنی مبسوط و فراوان. او دارای کشتزار و خیل و حشم و تجارت بود.[2] ابن‌عباس گفته است: مالی گسترده در بین مکه و طایف داشت. و مقاتل گفته است: بستانی داشت که نفع و ثمر آن در تابستان و زمستان قطع نمی‌شد.[3] ﴿و بنین شهودا﴾ به او اولادی عطا کردیم که در شهر او مقیم هستند. در محافل و مجامع با او حاضر می‌شوند و به آنها انس و الفت می‌گیرد و از او جدا نمی‌شوند تا زندگیش بر او

۱ـ به سوره‌ی (ن) و قصه‌ی ولید مراجعه شود. همین تفسیر.

۲ـ بیضاوی ۴۹۲/۲.

۳ـ تفسیر کبیر ۱۹۸/۳۰.

تلخ گردد. سه نفر از آنها یعنی «خالد و هشام و ولید» مسلمان شدند.[۱] بعد از ذکر مظاهری از نعمت مال و فرزندان که به او عطا کرده بود، به ذکر دیگر نعماتی می‌پردازد که به او داده بود: ﴿و مهدت له تمهیدا﴾ و دنیا را در مقابلش گشودم و تکالیف حیات را برایش آسان و فراهم کردم. و مظاهر جاه و مقام و سروری را برایش مسیر نمودم، به طوری که در بین قریش عزیز و مقتدر و سرور و مطاع شد. ﴿ثم یطمع أن أزید﴾ باز بعد از این عطایای جزیل و والا، در حالی که به من کافر است، آرزو می‌کند که به مال و فرزندش بیفزایم! فخر رازی گفته است: لفظ ﴿ثم﴾ برای انکار و تعجب به‌کار رفته است. مانند این‌که به رفیقت بگویی: تو را در منزل جا دادم و غذایت را دادم و احترامت را گرفتم، اما در مقابل مرا ناسزا می‌گویی؟[۲] یعنی با این همه بخشش و احترام راه کفر را در پیش گرفت و به عوض این‌که در مقابل این احسان خدا را سپاسگزار باشد و با طاعت و ایمان شکر این همه نعمت را به جای آورد، کار برعکس شد و با انکار و کفر با آن برخورد کرد. ﴿کلا﴾ برای بازداشت و منع است؛ یعنی ای تبهکار مجرم! از آن طمع و آرزوی فاسد برگرد. سپس در تعلیل این موضوع می‌فرماید: ﴿إنه کان لآیاتنا عنیدا﴾؛ چون دشمن حق بود و آیات خدا را انکار و پیامبرش را تکذیب می‌کرد. پس چگونه این بدبخت منکر و دشمن طمع و آرزوی افزایش را در دل‌می‌پروراند؟ ﴿سأرهقه صعوداً﴾ او را به عذابی سخت و طاقت‌فرسا مبتلا و روبرو می‌کنم، که نیروی او را همانند صعودکنندگانِ به قله‌ی کوه ضعیف می‌کند. قرطبی گفته است: ﴿صعودا﴾ عبارت است از صخره‌ی صافی که فرد مکلف و مجبور می‌شود از آن بالا برود. و وقتی به بالای آن برسد، به جهنم در می‌افتد، قبل از این‌که به مقرش برسد هزار سال سقوط می‌کند.[۳] و در حدیث آمده

۱ـ برخی از مفسران مانند زمخشری گفته‌اند: آنان که مسلمان شدند عبارتند از: خالد و عماره و هشام. اما صحیح آن است که ولید مسلمان شد و عماره کافر مرد. به حاشیه‌ی شهاب ۲۷۴/۸ نگاه کنید.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۹۹/۲. ۳ـ قرطبی ۷۲/۱۹.

است: «صعود کوهی است از آتش. کافر هفتاد پاییز از آن بالا می‌رود، سپس همچنان تا ابد از آن بالا می‌رود و پایین می‌افتد».[۱] ﴿إنه فکر و قدر﴾ همانا او در مورد پیامبرﷺ و قرآن اندیشید، و رأی و نظر ستیزه‌جویانه‌ی خود را زیر و رو کرد و در دل خود گفتاری را ترتیب داد. او در این اندیشه بود که درباره‌ی قرآن چه بگوید؟ و چگونه به قرآن طعنه بزند؟ خدا به عنوان نفرین او فرمود: ﴿فقتل کیف قدر﴾ به خاطر چنان گفتاری احمقانه که آن را در ذهن خود ترتیب داد، خدا او را نابود و خوار کند! که گفته بود: قرآن سحر و محمد ساحر است. آیه متضمن تمسخر و سرزنش او می‌باشد؛ چرا که چیزی را سرهم کرده است که اصلاً درست نیست و هیچ عاقلی آن را نمی‌گوید. در البحر آمده است: عرب در موقع بزرگ دانستن و تعجب از امری می‌گویند: «قاتله الله» خدا او را نابود کند! منظور آنان این است که به جایی رسیده است که مورد رشک و حسد قرار گرفته و نفرین می‌شود و حاسدانش نابودی او را می‌خواهند. استفهام در ﴿کیف قدر﴾ جانشین «ما أعجب» و «ما أغرب تقدیره» می‌باشد. مانند این‌که می‌گویند: چه مردی است این! یعنی چه بزرگ است![۲] ﴿ثم قتل کیف قدر﴾ به منظور تأکید ذم و تقبیح حال و سرزنش او، عبارت را تکرار کرده است. انگار گفته است: خدا مرگش را بدهد! چه حالتی دارد، تفکرش چه نوظهور است و نظرش چه صائب!؟[۳] که گفته است قرآن سحر است. مفسران گفته‌اند: ولید از کنار پیامبرﷺ گذشت که در نماز قرآن می‌خواند، به قرائتش گوش داد و تحت‌تأثیر آن قرار گرفت. آنگاه به طرف مجلس قوم خود «بنومخزوم» شتافت و گفت: قسم به خدا هم‌اکنون کلامی را از محمد شنیدم که نه کلام انسان است و نه کلام جن. به خدا

۱ـ اخراج از ترمذی، و حاکم آن را تصحیح کرده است.

۲ـ البحر ۸/ ۳۷۴.

۳ـ همان‌طور که زمخشری گفته است: تمجید است، اما مراد مسخره کردن او می‌باشد؛ یعنی چیزی بسیار رکیک و نامفهوم را آورده است.

قسم بسی شیرین است و بسی زیباست. و بالایش باثمر و پائینش سرسبز و دلفریب است، غالب می‌شود و مغلوب نمی‌گردد، و سپس به منزل برگشت. قریش گفتند: به خدا قسم ولید از دین برگشته و تمام قریش از دین برمی‌گردند! ابوجهل گفت: او را به من واگذارید، پس بیرون رفت و با حالتی افسرده در کنار ولید نشست. ولید گفت: چه شده ای برادرزاده که افسرده‌ای؟! ابوجهل گفت: چگونه افسرده نباشم در حالی که می‌بینم قریش مالی جمع کرده‌اند که تو را در این سن پیری کمک نماید، اما آنان گمان می‌کنند که تو گفتار محمد را زیبا دانسته و از دین برگشته‌ای تا از اضافه خوراک او به نوایی برسی و از مالش طرفی بربندی!! ولید از کوره دررفت و گفت: مگر قریش نمی‌داند که ثروت و اولاد من از همه‌ی آنها بیشتر است؟! و آیا محمد و یارانش سیر شده‌اند تا اضافه غذا داشته باشند؟ آنگاه برخاست و با ابوجهل به مجلس قوم برگشت و گفت: گمان می‌برید محمد دیوانه است، آیا تا حال دیده‌ای کسی را خفه کند؟ گفتند نه. گفت: گمان می‌کنید کاهن است، آیا تا به حال هرگز از او کهانتی دیده‌اید؟ گفتند: نه. گفت: خیال می‌کنید محمد شاعر است، آیا هرگز او را دیده‌اید که شعری بگوید؟ گفتند: نه. گفت: گمان می‌برید دروغگو می‌باشد، آیا هرگز دروغی از او تجربه کرده‌اید؟ گفتند: نه. به ولید گفتند: پس محمد چیست؟ مدتی اندیشید و گفت: او جز ساحر چیزی نمی‌تواند باشد. مگر ندیده‌اید که مرد را از خانواده و فرزندش جدا می‌سازد؟ چیزی که می‌گوید جز سحر نیست. پس این است معنی فرموده‌ی خدای متعال: ﴿إنه فکر و قدر﴾. ولید را رها کردیم تا بیندیشد و تقدیر کند.[1] اکنون به اصل موضوع بازمی‌گردیم تا ببینیم بعد از آن چه کار کرد؟ خدا می‌فرماید: ﴿ثم نظر﴾ باری دیگر ذهن خود را زیر و رو کرد و در قرآن اندیشید. ﴿ثم عبس﴾ آنگاه ابرو در هم کشید و اخم کرد و رویش را ترش نمود و قریحه‌اش تنگ شد. ﴿و بسر﴾ مانند

۱ـ قرطبی ۷۳/۱۹ و خازن ۱۷۶/۴ و تفسیر کبیر ۲۰۱/۳۰ و سیره‌ی ابن هشام.

انسانی که به چیزی اهمیت می‌دهد و در تدبیر آن می‌اندیشد، بیشتر ترش‌روی شد. در التسهیل آمده است: «بسور» یعنی ابرو درهم کشیدن، که از عبوس شدیدتر است.[1] ﴿ثم أدبر و استکبر﴾ بعد از آن از ایمان روگردان شد و از پیروی از هدایت و حق تکبر کرد. ﴿فقال إن هذا إلا سحر یؤثر﴾ گفت: چیزی که محمد می‌گوید، جز نقل سحر از ساحران نیست. ﴿إن هذا إلا قول البشر﴾ این کلام خدا نبوده و جز کلام مخلوق چیزی نیست. محمد مردم را بدان فریب و قلوب آنها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. همان‌طور که سحر در نهاد مردم مؤثر است این هم در قلب آنها اثر می‌نهد. آلوسی گفته است: این صورت تأیید جمله‌ی اول را دارد؛ چون مقصود از این دو نفی، نفی قرآن بودن و یا نفی کلام خدا بودنش می‌باشد. از این‌رو آن را با واو، عطف نکرده است. مراد از بیان سخن بی‌ارزش و پوچ ولید، تمسخر و ریشخند به او می‌باشد و نشانگر آن است که از حق به دور است. با تحقیق در احوال ولید معلوم می‌شود که این گفته را از روی دشمنی و حمیت جاهلی بر زبان آورده است نه از روی آگاهی به حقیقت.[2] مگر نمی‌بینی که از قرآن تمجید کرده و نسبت دادن شعر و کهانت را به حضرت محمد ﷺ کلاً نفی می‌کند!! ﴿سأصلیه سقر﴾ او را داخل زبانه‌ی آتش جهنم درآوردیم تا حرارت و عذابش را بچشد. ﴿و ما أدراك ما سقر﴾ برای ایجاد هول و هراس است. یعنی چه چیزی به تو گفته است که سقر چیست؟ ﴿لاتبق و لاتذر﴾ همه چیز را نابود می‌کند و هیچ یک از تبهکاران را ناسوخته نمی‌گذارد. ابن‌عباس گفته است: یک ذره خون و استخوان و گوشت را باقی نمی‌گذارد و اگر دوباره خلق و بازسازی شوند، شدیدتر از قبل آنها را می‌سوزاند و این روند تا ابد ادامه دارد.[3] ﴿لواحة للبشر﴾ از بس که بزرگ و هول‌انگیز است از فاصله‌ی

۱ـ التسهیل ۱۶۱/۴.
۲ـ روح المعانی ۱۲۴/۲۹.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۰۲/۳۰.

دور انسان آن را مشاهده می‌کند. همان‌گونه که در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿و برزت الجحیم لمن یری﴾. حسن گفته است: از فاصله‌ی پانصد سال برای آنان نمایان می‌شود، حتی آن را عیناً و آشکارا می‌بینند.[۱] پس به نظر آنها می‌آید و بدون گردن کشیدن آن را می‌بینند. ﴿علیها تسعة عشر﴾ مأموران موظف بر آن نوزده فرشته از شکنجه‌گران پرقدرت می‌باشند. مانند گفته‌ی ﴿علیها ملائکة غلاظ شداد لایعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون﴾. ابن‌عباس گفته است: «فاصله‌ی بین دو شانه‌ی هر یک از آنها مسیر یک سال است و قدرت هر یک از آنها به اندازه‌ایست که با یک ضربه شلاقِ آهنین هفت هزار انسان را به قعر جهنم می‌اندازد». آلوسی گفته است: از ابن‌عباس روایت است که وقتی آیه‌ی ﴿علیها تسعة عشر﴾ نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادر به عزایتان بنشیند! می‌شنوم ابن ابی کبشه یعنی محمد می‌گوید: نگهبانان جهنم نوزده نفرند در حالی که شما افراد زرنگ و شجاعی هستید، آیا هر ده نفر از شما نمی‌توانند یک نفر از آنها را از پای درآورند؟ ابوالاسد جمحی که مردی پرقدرت بود، گفت: من به تنهایی از عهده‌ی هفده نفر از آنها برمی‌آیم، شما فقط دو نفر را مهار کنید.[۲] آنگاه آیه‌ی ﴿و ما جعلنا أصحاب النار إلا ملائکة﴾ را نازل کرد؛ یعنی ما نگهبانان و مأموران جهنم را جز از فرشتگان بزرگ و پرقدرت اختیار نکرده‌ایم. آنها را از بشر قرار نداده‌ایم تا با آنها درگیر شوید و بر آنها غالب آیید. ﴿و ما جعلنا عدتهم إلا فتنة للذین کفروا﴾ و آن عدد را فقط سبب فتنه و گمراهی مشرکین قرار داده‌ایم، تا تعداد آنها را اندک بدانند و آنان را مسخره

۱ـ بعضی از مفسران گفته‌اند: ﴿لواحة للبشر﴾ یعنی سوزنده‌ی پوست و سیاه‌کننده‌ی آن، یک‌بار پوست را می‌سوزاند و آن را از تیرگی شب سیاه‌تر می‌کند. و (بشر) جمع بشره به معنی پوست انسان است، اما آنچه گفته‌ایم روشن است؛ زیرا خدا در وصف آن گفته است: ﴿لاتبقی و لاتذر﴾. پس سیاه کردن آن بعد از این چه فایده‌ای دارد؟ و قرطبی و امام فخر نیز مانند گفته‌ی ما را ترجیح داده‌اند. و قرطبی آن را به ابن‌عباس نسبت داده است. والله اعلم.

۲ـ روح‌المعانی ۱۲۶/۲۹.

کنند. تا ابوجهل بگوید: آیا هر یک صد نفر از شما نمی‌تواند یک نفر از آنها را از پای درآورد تا از آتش بیرون بیاییم؟[1] طبری گفته است: از این جهت خدا تعداد نگهبانان جهنم را برای کفار فتنه قرار داده است که آنها آن را تکذیب می‌کردند، و بعضی به طریق تمسخر می‌گفتند: ما شر آنها را از شما دفع می‌کنیم.[2] ﴿لیستیقن الذین أوتوا الکتاب﴾ تا اهل کتاب به صدق محمد یقین حاصل کنند و به یقین بدانند این قرآن از جانب خدا نازل شده است؛ زیرا چنین عددی را در کتاب خود می‌یابند. ﴿و یزداد الذین آمنوا إیمانا﴾ و تا تصدیق مؤمنان به خدا و پیامبرش، افزایش یابد و درستی اخبار پیامبر خود را مشاهده کنند؛ چون آنچه در قرآن آمده است با تورات و انجیل مطابق است، و اهل کتاب نیز سر تسلیم فرو آورند. ﴿و لایرتاب الذین أوتوا الکتاب و المؤمنون﴾ و تا اهل کتاب و مؤمنان در مورد تعداد آنها شک و تردید نداشته باشند. این بخش از آیه برای تأکید ماقبلش آمده است؛ چون وقتی یقین را ذکر کرد، شک را از آنها نفی کرده است. پس گفته‌ی ﴿و لایرتاب﴾ برای مبالغه و تأکید آمده است.[3] و علمای بلاغه چنین تعبیری را اطناب می‌گویند. ﴿و لیقول الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ماذا أراد الله بهذا مثلا﴾ بگذار آنان که در نهاد خود شک و نفاق دارند و نیز کفار مکه بگویند: خدا از این گفته‌ی شگفت‌انگیز که نمونه‌ی غرابت و نوآوری است، چه منظوری داشته است؟ و چرا به وسیله‌ی آن ما را از سقر و نگهبانان نوزده‌گانه‌اش می‌ترساند؟ رازی گفته است: اثبات یقین در بعضی موارد با پیدایش شک و تردید منافات ندارد. مقصود از اعاده‌ی این سخن این است که برای آنان یقین جازم و قطعی حاصل شده به گونه‌ای که هرگز شک و تردید در آن حاصل نیاید. پیامبر ﷺ از حال قریش آگاه بود و می‌دانست که چنانچه این عدد

۱ـ قرطبی ۷۹/۱۹. ۲ـ طبری ۱۰۱/۲۹.

۳ـ التسهیل، این را از زمخشری نقل کرده است.

عجیب را به اطلاع آنها برساند، آنها آن را مسخره کرده و به آن می‌خندند، از این‌رو خدا به واضح‌ترین شیوه مقصود از ذکر این خبر را توضیح داده است.[1] ﴿**کذلك یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء**﴾ خدا همان‌طور که ابوجهل و یارانش را گمراه کرد، هرکس را که بخواهد از هدایت و حق گمراه می‌کند و هرکس را که بخواهد هدایت می‌دهد.[2] برای اوست حکمت کامل و دلیل کوبنده. ﴿**و ما یعلم جنود ربك إلا هو**﴾ جز خدا هیچ کس تعداد فرشتگان و قدرت و درشتی اندام آنها و کیفیت خلقت و کثرت آنها را نمی‌داند. آیه نظر ابوجهل را رد می‌کند که می‌گفت: آیا خدای محمد بیش از آن نوزده، یار و انصاری ندارد؟ ﴿**و ما هی إلا ذکری للبشر**﴾ این آتش که خدای توانا و جبار آن را برای شما توصیف کرده است جز اندرز و پند و یادآوری برای انسان چیزی نیست، تا بترسند و از در اطاعت درآیند. ﴿**کلا و القمر**﴾ ﴿**کلا**﴾ کلمه‌ی زجر و منع است. خدا به ماه قسم یاد کرده که «سقر» حق است، تا آن مسخره‌کنندگان به وحی و قرآن دست از عمل زشت و ناپسند خود بردارند. قسم به ماه، ﴿**و اللیل إذ أدبر**﴾ و قسم به شب که پشت کرده و با

۱ـ تفسیر کبیر با کمی تغییر ۲۰۶/۳۰.

۲ـ علمای توحید گفته‌اند: معنی گمراه کردن گروهی از جانب خدا و هدایت گروهی دیگر، به این معنی نیست که هر یک از آنها را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌کند. و نیز آنها را بر سلوک راه خیر و شر وا می‌دارد. البته که نه؛ زیرا این اجبار با عدالت خدا منافات دارد بلکه با حکمت تشریع آسمانی هم منافات دارد. و با نصوص متواتر و قاطع شریعت دال بر این‌که بنده اراده و اختیار دارد، هماهنگی ندارد؛ زیرا اراده و اختیار بنای تکلیف و مؤاخذه می‌باشند. صحابه و سلف صالح نیز این موضوع را اینچنین فهمیده‌اند. یک نفر از حضرت علی ﷺ پرسید: آیا بر مبنای قضا و قدر خدا به جنگ مردم شام می‌روی؟! گفت: وای بر تو شاید گمان کرده‌ای قضای لازم و قدری حتمی است. و اگر چنین باشد، ثواب و عقابی در کار نیست. و وعد و وعید ساقط می‌شود. خدا بنده را به صورت مخیر امر و به صورت تحذیر نهی کرده است. و آسان را تکلیف کرده و مشکل را تکلیف نکرده است. کتاب‌ها بیهوده نازل نشده‌اند و آسمان‌ها و زمین و ما بین آن دو باطل خلق نشده‌اند: ﴿**ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار**﴾. و در پرتو این روشنگری‌ها معنی هدایت و گمراهی درک می‌شود.

تیرگیش می‌رود. ﴿والصبح إذا أسفر﴾ و قسم به صبحدم آنگاه که نورش دمیده و روشن می‌شود و فروغش در جهان پخش می‌گردد. ﴿إنها لإحدى الکبر﴾ جهنم یکی از مصایب بسیار ناگوار و بلاهای خطرناک و بزرگ است. پس چگونه آن را به مسخره گرفته و آن را تکذیب می‌کنند؟ ابوحیان گفته است: خدای متعال به این اشیا قسم یادکرده است تا شرافت آنها را نشان دهد و صنعت عجیب و قدرت خود را در آنها یادآور شود که برپایی هستی بر ایجاد آنها متکی است. قسم خورده است که جهنم یکی از مصایب بسیار بزرگ و بی‌نظیر است.[۱] آیه بیانگر آن است که آفتاب و ماه ساخته‌ی دست قدرت خدا می‌باشند، و در حرکات و رفت و برگشت و روشنایی و پیدایش شب و روز از آنها، مسخر و مطیع فرمان خدای متعال می‌باشند، و در پیشگاه قدرت و قهر او سر سجده و اطاعت خم می‌کنند. پس چگونه برازنده‌ی انسان است که آن دو را پرستش کند، و به خدایی کافر باشد که آنها را هستی داده است؟ بعد از آن در مورد جهنم چنین می‌گوید: ﴿نذیرا للبشر﴾ انسان را تهدید می‌کند تا از خدای خود بترسد. ﴿لمن شاء منکم أن یتقدم أو یتاخر﴾ برای آن‌که با انجام دادن اعمال نیک به خدایش تقرب جوید و یا با ارتکاب اعمال مهلک و خطرناک از او دوری جوید. در البحر آمده است: منظور از تقدم و تأخر پیشی گرفتن در اعمال نیک و تخلف ورزیدن از آن است. مانند گفته‌ی ﴿فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾.[۲] ابن‌عباس گفته است: یعنی هرکس می‌خواهد از خدا پیروی کند و هر کس بخواهد تخلف ورزد و مرتکب معصیت و نافرمانی شود.[۳] ﴿کل نفس بما کسبت رهینة﴾ هرکس در نزد خدا در گرو اعمال خود می‌باشد، و آزاد نمی‌شود تا تمام حقوق و عقوباتی را که به‌گردن دارد ادا کند. ﴿إلا أصحاب الیمین﴾ جز گروه نیکبختانِ با ایمان که به وسیله‌ی ایمان و طاعت خدا

۱ـ البحر ۳۷۸/۸. ۲ـ البحر ۳۷۹/۸.
۳ـ طبری ۱۰۳/۲۹.

زنجیر زندان و عذاب را از گردن خود باز کرده‌اند. ﴿فی جنات یتساءلون عن المجرمین﴾ آنها در باغ و بستان‌های غیرقابل توصیف قرار دارند، از یکدیگر از حال مجرمان می‌پرسند که در دوزخ قرار دارند. منظور از پرسش، اضافه سرزنش و توبیخ و زجر دادن و نهادن داغ و حسرت بر دل آنها می‌باشد. به آنها می‌گویند: ﴿ما سلککم فی سقر﴾ چه چیزی شما را وارد جهنم کرده است؟ در البحر آمده است: سؤال برای توبیخ و تحقیر است، وگرنه می‌دانند چه چیزی آنها را به جهنم انداخته است.[1] ﴿قالوا لم نك من المصلین﴾ مجرمان در جواب می‌گویند: در دنیا از جمله‌ی نمازگزاران نبودیم. ﴿و لم نك نطعم المسکین﴾ و صدقه و احسان به بینوایان و محتاجان نمی‌دادیم. ابن‌کثیر گفته است: منظورشان در این دو آیه این است که خدا را پرستش ننمودند و نسبت به خلق خدا و همنوع خود نیکی و احسان نکردند.[2] ﴿و کنا نخوض مع الخائضین﴾ و همراه با گردنکشان و گمراهان به باطل و یاوه‌گویی مشغول بودیم، و با آنها در اباطیل و مسایل غیر ضروری شرکت می‌جستیم. در التسهیل آمده است: خوض یعنی حرّافی و زیاده‌گویی در اباطیل.[۴] ﴿وکنا نکذب بیوم الدین﴾ و روز قیامت و جزا و معاد را تکذیب می‌کردیم. به منظور بزرگ نشان دادن روز قیامت، تکذیب روز قیامت را در آخر آورده است؛ چون تکذیب آن بزرگترین و زشت‌ترین جرایم به حساب می‌آید. ﴿حتی أتانا الیقین﴾ در آن ناپسندی‌ها و منکرات و گمراهی‌ها تا فرا رسیدن زمان مرگ مستغرق بودیم. به دنبال اعتراف آنان به چنان جرایمی، خدا فرموده است: ﴿فما تنفعهم شفاعة الشافعین﴾ شفیعی ندارند که آنها را از عذاب خدا نجات دهد، و اگر تمام ساکنان کره‌ی زمین به شفاعت آنها برخیزند، از آنها قبول نمی‌شود. ابن‌کثیر گفته است: انسانی که دارای چنین اوصافی باشد، در روز

۱ـ البحر ۸/ ۳۸۰. ۲ـ مختصر ۳/ ۵۷۳.

۳ـ التسهیل ۴/ ۱۶۲.

قیامت شفاعت شافع او را سودی نخواهد رساند؛ چون شفاعت زمانی مقبول است که انسانی که برای او شفاعت به عمل می‌آید قابل قبول و شایسته باشد. اما آن‌که به کافری به پیشگاه خدا برود برای همیشه در آتش خواهد بود.[۱] بعد از این‌که اعمال زشت و ناپسند آنها را یادآور شد، به توبیخ و سرزنش آنان روی آورده و می‌فرماید: ﴿فما لهم عن التذكرة معرضين﴾ چه چیزی باعث شده است که آن مشرکان از قرآن و آیات قرآن و از پند و موعظه‌ی رسا و نصایح و ارشادات آن، روی بگردانند. ﴿كأنهم حمر مستنفرة﴾ انگار آن کافران الاغ‌های وحشی و تک افتاده و رمیده هستند. ﴿فرت من قسورة﴾ که از فرط بیم و هراس از شیر شرزه فرار می‌کنند؟ در البحر آمده است: به عنوان ذم و توهین، خدا آنان را به الاغ‌های وحشی تشبیه کرده است.[۲] ابن‌عباس گفته است: الاغ‌های وحشی وقتی شیر را ببینند پا به فرار می‌نهند، و آن مشرکان نیز وقتی حضرت محمدﷺ را می‌دیدند، همان‌طور که الاغ از شیر فرار می‌کند، آنها هم فرار می‌کردند. «قسوره» یعنی شیر.[۳] ﴿بل يريد كل امرىء منهم أن يؤتى صحفا منشرة﴾ بلکه هر یک از آن تبهکاران انتظار و توقع دارد مانند حضرت محمدﷺ کتابی بر او نازل شود. و توقع دارد مانند پیامبران وحی بر او نازل شود! منظور و هدف آیه بیان فرورفتن آنها در گمراهی است. انگار می‌گوید: روی برتافتن و ابلهی و فرار آنها از خیر و سعادت را نادیده بگیر. عجیب و شگفت‌تر از آن را بنگر که عبارت است از این‌که هر یک از آنها توقع دارد پیامبری شود و وحی بر او نازل شود. اما هیهات که اشقیا به مقامات و مراتب پیامبران برسند. آنگاه فرمود: ﴿كلا بل لايخافون الآخرة﴾ باید آنها از این انتظار و توقع دست بردارند و صرف‌نظر کنند. در حقیقت آنها جمعی هستند که محشر و محاسبه را تکذیب می‌کنند و

۱ـ مختصر ۵۷۳/۳.
۲ـ البحر المحيط ۳۸۰/۸.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۱۲/۳۰.

به نعیم و عذاب ایمان ندارند و همین امر آنها را فاسد کرده و آنها را وادار کرده است که از اندرزهای قرآن روی برتابند. ﴿کلا إنه تذکرة﴾ با لفظ (کلا) منع و زجر را تکرار کرده است. ﴿إنه تذکرة﴾ یعنی این قرآن اندرز و یادآوری می‌باشد! اگر سعادت خود را بخواهند، این قرآن برای پند دادن به آنها کافی است. ﴿فمن شاء ذکره﴾ هرکس بخواهد از آن اندرز می‌گیرد و از هدایتش سود می‌برد. ﴿و ما یذکرون إلا أن یشاء الله﴾ و از آن پند نمی‌گیرند مگر این‌که خدا هدایت آنها را بخواهد، در این صورت متذکر شده و پند می‌گیرند. بدین‌وسیله خاطر پیامبرﷺ را از اعراض و تکذیب آنان تسلی داده و موجبات شادمانی قلب مبارکش را فراهم کرده است. ﴿هو أهل التقوی و أهل المغفرة﴾ فقط اوست سزاوار ترس؛ زیرا کیفرش بسیار سخت و شدید است، و فقط او می‌تواند گناهان را ببخشاید؛ زیرا صاحب کرم و رحمتی بسیار وسیع است. آلوسی گفته است: یعنی شایسته است از او ترسید و از او اطاعت کرد، و شایسته است گناه افرادی را ببخشاید که به او ایمان آورده و او را اطاعت کرده‌اند. در حدیث از انس روایت است که پیامبرﷺ این آیه را خواند: ﴿هو أهل التقوی و أهل المغفرة﴾، آنگاه فرمود: خدایتان فرموده است: شایسته است از من بترسید، پس هرکس از من ترسید و خدای دیگری را قرار نداد، شایسته است من او را ببخشایم.

نکات بلاغی: ۱- ﴿عسیر ... و یسیر﴾ حاوی طباق است.

۲- ﴿و اللیل إذ أدبر﴾ و ﴿و الصبح إذا أسفر﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۳- در ﴿فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر﴾ اطناب مقرر است.

۴- ﴿فإذا نقر فی الناقور﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۵- در ﴿و ربك فکبر و ثیابك فطهر و الرجز فاهجر﴾ برای افاده‌ی اختصاص، مفعول پیش افتاده است.

۶- در ﴿کذلك یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء﴾ و ﴿یتقدم أو یتأخر﴾ طباق آمده است.

۷ـ ﴿فما لهم عن التذكرة معرضين﴾ متضمن اسلوب سرزنش و توبیخ به طریق استفهام است.

۸ـ ﴿كأنهم حمر مستنفرة فرّت من قسورة﴾ شامل تشبیه تمثیلی است.

۹ـ ﴿يتساءلون عن المجرمين، ما سلككم في سقر﴾ متضمن ایجاز حذف است.

۱۰ـ ﴿و ما أدراك ما سقر﴾ متضمن استفهام تهویلی و تفخیمی است.

۱۱ـ ﴿و كنا نكذب بيوم الدين﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام است.

۱۲ـ در ﴿كلا و القمر * و الليل إذ أدبر * و الصبح إذا أسفر * إنها لإحدى الكبر﴾ و ﴿كنا نخوض مع الخائضين * و كنا نكذب بيوم الدين * حتى أتانا اليقين﴾ سجع مرصع آمده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی قیامت مکی است و مسأله‌ی «بعث و جزاء» را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد که یکی از ارکان ایمان است. و به شیوه‌ای خاص به قیامت و اهوال آن، و به رستاخیز و شداید آن، و حالت احتضار و جان دادن و مصایب و مشکلاتی که کافر در آخرت با آن روبرو می‌شود، می‌پردازد. از این‌رو به سوره‌ی قیامت موسوم شده است.

* سوره در آغاز به روز قیامت و نفس لوامه قسم می‌خورد که زنده‌شدن بعد از مرگ حق است و شکی در آن نیست: ﴿لاأقسم بیوم القیامة * و لاأقسم بالنفس اللوامة * أیحسب الإنسان أن لن نجمع عظامه * بلی قادرین علی أن نسوی بنانه﴾.

* بعد از آن گوشه‌ایی از علامات و نشانه‌های آن هول و بیم را یادآور می‌شود که در آن، ماه خسوف کرده و دیده حیران می‌شود. و تمام مخلوقات و انسان برای محاسبه و جزا در آن روز جمع می‌شوند: ﴿فإذا برق البصر * و خسف القمر * و جمع الشمس و القمر * یقول الإنسان یومئذ أین المفر * کلا لاوزر * إلی ربك یومئذ المستقر﴾.

* سوره درباره‌ی تلاش پیامبرﷺ برای ضبط و حفظ قرآن آنگاه که جبرئیل آن را بر او می‌خواند، بحث کرده است. پیامبرﷺ در پیروی کردن از جبرئیل خود را خسته می‌کرد و برای این‌که به سرعت آیات قرائت شده بر خود را حفظ کند، زبانش را حرکت می‌داد و آن را تکرار می‌کرد، اما خدا به او دستور داد که با دقت به تلاوت گوش فرا دهد و زبانش را حرکت ندهد: ﴿لاتحرك به لسانك لتعجل به * إن علینا جمعه و قرآنه * فإذا قرأناه فاتبع قرآنه * ثم إن علینا بیانه﴾.

* سوره یادآور شده است که در آخرت انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی نیکبخت و سعادتمند و دیگری بدبخت و شقاوتمند. سیمای نیکبختان از نور می‌درخشد و پروردگار عز و جل را نگاه می‌کنند، و چهره‌ی شقاوتمندان بسی تیره می‌باشد و هاله‌ای از ذلت و خواری بر آن می‌نشیند: ﴿وجوه يومئذ ناضرة * إلى ربها ناظرة * و وجوه يومئذ باسرة * تظن أن يفعل بها فاقرة﴾.

* سوره درباره‌ی وضع و حال انسان در حالت احتضار بحث کرده و بیان می‌کند که چنان حالتی از هول و سختی انسان را فرا می‌گیرد و انسان در آن هنگام با سختی و مضیقتی دست به گریبان است که به حساب نمی‌آید و تصورش نمی‌رود: ﴿كلا إذا بلغت التراق * و قيل من راق * و ظن أنه الفراق * و التفّت الساق بالساق * إلى ربك يومئذ المساق * فلا صدق و لاصلى * ولكن كذب و تولى * ثم ذهب إلى أهله يتمطى﴾.

* در خاتمه، سوره حشر و معاد را با دلایل و براهین عقلی ثابت کرده است: ﴿أيحسب الإنسان أن يترك سدى * ألم يك نطفة من مني يمنى * ثم كان علقة فخلق فسوى * فجعل منه الزوجين الذكر و الأنثى * أليس ذلك بقادر على أن يحي الموتى﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾ بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ الْإِنسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾ لَا تُحَرِّكْ بِهِ

لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿۱۶﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿۱۸﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿۱۹﴾ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿۲۰﴾ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿۲۱﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿۲۴﴾ تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿۲۵﴾ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿۲۶﴾ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿۲۷﴾ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿۲۸﴾ وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿۲۹﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۰﴾ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿۳۱﴾ وَلَٰكِن كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ ﴿۳۲﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ﴿۳۳﴾ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿۳۴﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿۳۵﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿۳۶﴾ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَىٰ ﴿۳۷﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿۳۸﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ ﴿۳۹﴾ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿۴۰﴾﴾



معنی لغات: ﴿بنانه﴾ سرانگشتان یا خود انگشتان است. ﴿برق﴾ آشفته و مبهوت و متحیر شد. ﴿وزر﴾ ملجا و پناهگاه. ﴿ناضرة﴾ زیبا و خرم. «نضرة» به معنی نرمی و زیبایی پوست است. ﴿باسرة﴾ اخمو، بد عنق. ﴿فاقرة﴾ کار و امر بسیار عظیم. ﴿یتمطی﴾ فیز و ادا می‌کند. فخر می‌فروشد.

تفسیر: ﴿لاأقسم بیوم القیامة﴾ به روز قیامت، روز حساب و جزا قسم می‌خورم. ﴿و لاأقسم بالنفس اللوامة﴾ و به نفس و نهاد مؤمن و باتقواکه صاحب خود را در مورد ترک طاعات و انجام دادن اعمال تباه‌کننده ملامت و سرزنش می‌کند، قسم می‌خورم. مفسران گفته‌اند: ﴿لا﴾ برای تأکید قسم است. و در کلام عرب افزودن ﴿لا﴾ قبل از قسم برای تأکید است، انگار به حدی واضح و روشن است که نیازی به قسم نیست. جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: «لتبعثن و لتحاسبن». و ﴿أیحسب الإنسان أن لن نجمع عظامه﴾ بر آن دلالت دارد.[1] از بس که روز قیامت مهم و هول‌انگیز است که خدا بدان سوگند یاد

۱ـ التسهیل ۴/۱۶۳ و آلوسی ۲۹/۱۳۵ و صاوی ۴/۲۷۰.

کرده است، و به نفس و نهادی قسم خورده است که صاحب خود را به خاطر تقصیراتی که دارد، سرزنش و ملامت کرده و با وجود طاعت و عبادتی که اندوخته کرده است، طلب بخشودگی و قبول توبه می‌کند. حسن بصری گفته است: نفس لوامه همان نفس و نهاد انسان مؤمن است؛ چون مؤمن خود را ملامت می‌کند و می‌گوید: از گفتارم چه هدفی داشتم؟ و از عملم چه قصدی داشتم؟ اما کافر خود را سرزنش نمی‌کند و راهش را می‌گیرد و می‌رود، و خود را محاسبه و مؤاخذه نمی‌کند.[1] **﴿أيحسب الإنسان أن لن نجمع عظامه﴾** استفهام برای توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی آیا انسان کافر و تکذیب‌کننده‌ی حشر و نشر گمان می‌کند که نمی‌توانیم استخوان‌هایش را بعد از پوسیدن و متلاشی‌شدن جمع کنیم؟ مفسران گفته‌اند در مورد «عدی‌بن ربیعه» نازل شده است که نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد! درباره‌ی روز قیامت به من بگو، چه وقت می‌آید؟ و چگونه می‌باشد؟ پیامبر احوال و امارات روز قیامت را به او گفت. عدی گفت: اگر چنان روزی را با چشم خود ببینم باز تو را تصدیق نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم. خدا چگونه استخوان‌ها را جمع می‌کند؟ آنگاه همین آیه نازل شد.[2] خدا در رد او فرمود: **﴿بلى قادرين على أن نسوى بنانه﴾** آری! آن را جمع‌آوری می‌کنیم و ما قادریم قسمت‌ها و بندهای انگشتان او را اعاده کنیم و به یکدیگر متصل نماییم، که کوچکترین اعضای او می‌باشند و از لحاظ بهسازی دقیق‌ترین و لطیف‌ترین اندام هستند، تا چه رسد به استخوان‌های درشت و بزرگ. از این‌رو بنان یعنی سر انگشتان را یادآور شده است که دارای شکل و وضعی شگفت‌انگیزند و ساختار دقیقی دارند؛ زیرا خطوط و شیارهای دقیقی که در اطراف انگشتان قرار دارند، با خطوط و شیارهای انگشتان هیچ شخصی همگون و شبیه نیستند، از این‌رو در امر تشخیص هویت و شناسایی انسان در این ایام به انگشت‌نگاری اعتماد

۱ـ خازن ۱۸۲/۴.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۱۷/۳۰.

می‌کنند.[۱] ﴿بل یرید الإنسان لیفجر أمامه﴾ بلکه انسان این انکار و نافرمانی و تبهکاری‌ها را ادامه داده تا بدون مانع اخلاقی و بازدارنده‌ی دینی مرتکب پلیدی‌ها شود و هوس‌ها را ارضا نماید. و مانند حیوان که جز نیل به هوس‌های حیوانی آرمانی ندارد، در تکاپو باشد. از این‌رو قیامت را انکار و آن را تکذیب می‌کند. ﴿یسأل أیان یوم القیامه﴾ این کافر نابکار به طریق استهزا و تکذیب می‌پرسد: روز قیامت کی فرا می‌رسد؟ رازی گفته است: در اینجا پرسش از جانب منکر قیامت برخاسته است. و مانند آیه‌ی ﴿و یقولون متی هذا الوعد﴾ می‌باشد. به همین دلیل معاد را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند. و منظور از ﴿لیفجر أمامه﴾ این است که انسان به‌طور طبیعی مایل به لجام گسیختی و برآورده کردن هوی و هوس‌ها و لذت بردن هرچه بیشتر می‌باشد و هرگز به حشر و نشر و زنده شدن اموات اقرار نمی‌کند تا لذت‌های جسمانیش مکدر و تیره نشود، پس برای همیشه منکر آن خواهد بود، و به طریق استهزا و تمسخر می‌گوید: روز قیامت کی می‌آید؟[۲] خدا در رد آن منکران گفته است: ﴿فإذا برق البصر﴾ وقتی چشم خیره شد و از شدت اهوال و مخاطر آشفته گشت، ﴿و خسف القمر﴾ و روشنایی ماه تاریک شد، ﴿و جمع الشمس و القمر﴾ و ماه و آفتاب با هم جمع شدند و برای عذاب کفار در آتش انداخته شدند. عطاء گفته است: روز قیامت ماه و خورشید با هم جمع می‌شوند و آنگاه به دریا انداخته می‌شوند تا تبدیل به آتش بزرگ خدا شوند.[۳] ﴿یقول الإنسان یومئذ أین المفر﴾ در آن روز انسان

۱ـ دانش امروزی ثابت کرده است که پوست انگشتان دارای خطوط و شیارهای بسیار دقیق است. بعضی از آنها کمانی و عده‌ای مارپیچ و بعضی نیز درهم رفته می‌باشد. شیار و خطوط انگشتان هیچ کس مانند دیگری نیست. از این‌رو دولت‌ها در دنیا برای شناسایی انسان‌ها و تشخیص هویت آنها به آن متکی شده و از انگشت‌نگاری برای شناسایی استفاده می‌کنند. فتبارك الله احسن الخالقین. به کتاب «تبیان در علوم قرآن» ص ۱۳۶ مراجعه کنید.

۲ـ تفسیر کبیر ۳۱۸/۳۰.

۳ـ طبری ۱۳/۲۹ . از مجاهد روایت است که نورشان به تاریکی می‌گراید: ﴿إذا الشمس کورت﴾ و گویا منظور این است که از مغرب طلوع می‌کنند، اما این قول مناسب نیست؛ چون بحث درباره‌ی قیامت است.

نابکار و کافر می‌گوید: به کجا می‌توان گریخت؟ و به کجا باید فرار کرد و پناه برد؟ و از این حادثه‌ی جانکاه و مصیبت بزرگ چگونه باید رست؟ این را از روی نومیدی بر زبان می‌آورد؛ چون می‌داند که در آن هنگام راه فراری نیست. ﴿كلا لاوزر﴾ او را از اقدام به این امر منع می‌کند. یعنی از این گفته برگرد و دست بردار، که پناهگاهی نمی‌یابی و فریادرسی از عذاب خدا موجود نیست. ﴿إلى ربك يومئذ المستقر﴾ مرجع و سرانجام خلایق نزد خدا است. آلوسی گفته است: بندگان در پیشگاه خدا استقرار می‌یابند و بجز او پناهگاهی ندارند.[1]

مقصود از این آیات بیان هول و هراس آخرت است. دیده‌ها در روز قیامت خیره می‌شوند و از شدت هول و هراس متحیر می‌گردند و از مشاهده‌ی عظمت امور خیره می‌مانند و انسان عقلش را از دست می‌دهد، هوش از سرش می‌پرد و به جستجوی ملجا و مفری می‌افتد. اما هیهات، قیامت فرا رسیده و حیات به سر آمده است. ﴿ينبّأ الإنسان يومئذ بما قدم و أخر﴾ در آن روز تمام اعمال گذشته‌ی انسان به او گفته می‌شود و از کوچک و بزرگ و مهم و ناچیز اعمالش باخبر می‌شود که در حال حیات از پیش فرستاده و آنچه برای بعد از مرگ گذاشته است، از نیک و بد و حسن و قبح عملکرد خود باخبر می‌شود.[2] در حدیث آمده است: «هرکس روشی نیکو دایر کند، پاداش آن و پاداش افرادی که تا روز قیامت بدان عمل می‌کنند، بدون کاسته شدن از اجر عاملان، به او می‌رسد. و هر کس سنت و روشی بد و ناپسند بنا نهد، گناه و کیفر آن و کیفر آنان که تا روز قیامت آن را عملی می‌کنند بدون کاسته شدن از کیفر عاملان به او می‌رسد».[3] ﴿بل الإنسان على نفسه بصيرة﴾ بلکه انسان بر خود گواه است، و به زشتی عمل و

۱ـ روح‌المعانی ۲۹/ ۱۴۰.

۲ـ این معنی که مرجوح است از ابن‌عباس و ابن مسعود روایت شده است. و عده‌ای نیز می‌گویند معنی آیه چنین است: آنچه در اول عمر و آخر آن انجام داده است. ۳ـ حدیث در صحاح آمده است.

ناپسندی کار خود شهادت می‌دهد، و به شاهدی دیگر نیازی نیست. همان‌طور که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً﴾. ﴿هاء﴾ در ﴿بصیرة﴾ برای مبالغه آمده است. مانند هاء در روایة و علامة. ابن‌عباس گفته است: انسان به تنهایی بر خود شاهد است، گوش و چشم و پاها و اعضایش بر او گواهی می‌دهند.[1] ﴿ولو ألق معاذیره﴾ اگر عذر و بهانه‌های فراوانی بیاورد تا جرم و تبهکاری‌هایش را موجه جلوه داده و آن را نیکو نشان دهد برایش فایده‌ای ندارد؛ چون بر خود گواه است و دلیل قطعی را اقامه کرده است. امام فخر گفته است: یعنی هر اندازه انسان عذر و بهانه بیاورد و درباره‌ی آن به جدل بپردازد و هر عذر و دلیلی که بیاورد، فایده ندارد؛ چون خود بر خود گواه است که چه جنایت‌ها و چه گناهان تباه‌کننده‌ای را مرتکب شده است.[2]

بعد از این بیان، موضوع را به قرآن و طریقه‌ی دریافت وحی از جبرئیل، انتقال داده و خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿لاتحرك به لسانك لتعجل به﴾ در موقع القای وحی توسط جبرئیل بر تو، به منظور تعجیل در حفظ قرآن و بیم این‌که از دست برود، قرآن را به زبان مخوان و آن را تلفظ مکن. ﴿إن علینا جمعه و قرآنه﴾ بر ماست که آن را در سینه‌ی تو جمع کنیم و تو آن را حفظ کنی. ﴿فإذا قرأناه فاتبع قرآنه﴾ پس وقتی جبرئیل قرآن را بر تو خواند گوش فرا ده تا قرائتش را تمام کند. و در اثناء قرائت جبرئیل لب‌ها را تکان مده. ﴿ثم إن علینا بیانه﴾ بیان اِشکال معانی و فهم احکام آن بر ما می‌باشد. ابن‌عباس گفته است: پیامبر سخت در قید نزول قرآن بود، و هنگام نزول قرآن لب‌هایش را می‌جنباند، و می‌ترسید از دست برود و می‌خواست آن را حفظ کند. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿لاتحرك به لسانك﴾ را نازل کرد. بعد از آن هر وقت جبرئیل می‌آمد، پیامبر ﷺ سر را در جیب فرو می‌برد و ساکت گوش فرا می‌داد و بعد از این‌که جبرئیل می‌رفت مطابق

۱ـ طبری ۱۱۵/۲۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۲۲/۳۰.

وعده‌ی خدا آن را می‌خواند.[۱] ابن‌عباس گفته است: **﴿إن علينا جمعه و قرآنه﴾** يعنی گوش بده و ساكت باش. **﴿ثم إن علينا بيانه﴾** سپس آن را به وسيله‌ی زبان تو بيان می‌كنيم.[۲] ابن‌كثير گفته است: پيامبرﷺ برای دريافت قرآن عجله می‌كرد، و در قرائت آن با فرشته مسابقه می‌داد. آنگاه خدا به او دستور داد كه گوش فرا دهد، خدا قول داد كه قرآن را در سينه‌ی او جمع و حفظ نمايد و آن را برايش بيان كند و توضيح دهد. پس حالت اول، جمع قرآن در سينه‌ی پيامبرﷺ بود، حالت دوم، تلاوتش و حالت سوم، تفسير و بيان و توضيح معانی قرآن بود.[۳] بعد از آن باز به بحث درباره‌ی تكذيب‌كنندگان روز قيامت پرداخت و خطاب به كفار مكه فرمود: **﴿كلا بل تحبون العاجلة* و تذرون الآخرة﴾** ای مشركان! دست برداريد و بس كنيد، موضوع آن‌طور كه شما تصور كرده‌ايد نيست كه گمان می‌كنيد حشر و حساب و پاداشی در كار نيست. بلكه شما گروهی دوستدار و خواهان دنيای ناپايدار هستيد، و آخرت پايدار را رها می‌كنيد. از اين‌رو برای آخرت خود در انديشه نيستيد در صورتی كه پايدار و بهتر همان است. **﴿وجوه يومئذ ناضرة﴾** بعد از اين‌كه خدا يادآور شد كه انسان‌ها دنيا و لذايذ ناپايدار آن را بر آخرت و مسرت‌های پايدارش ترجيح می‌دهند، انسان‌ها را در روز قيامت به دو گروه نيكان و نابكاران تقسيم می‌نمايد. يعنی سيما و چهره‌ی سعادتمندان در روز قيامت بر اثر بهره‌گيری از نعمت‌ها و برخورداری از لذايذ و شادی‌ها درخشان و نيكو و منور می‌شود. همچنان كه در جای ديگری می‌فرمايد: **﴿تعرف فی وجوههم نضرة النعيم﴾**. **﴿إلی ربها ناظرة﴾** به شكوه و جلال و عظمت خدايشان می‌نگرند و در جمال حق واله و شيدا می‌شوند. بزرگترين نعمت برای بهشتيان ديدن خدای متعال و نظر كردن بدون حجاب به ذات مباركش

۱- اخراج از شيخان و احمد.

۲- اين روايت از ابن‌عباس در صحيحين ثابت است.

۳- مختصر ۵۷۶/۳.

می‌باشد. حسن بصری گفته است: به خالق نگاه می‌کنند و همین امر موجبات شادی و سرور زایدالوصفی را برای آنان فراهم می‌کند.[۱] نصوص صحیح بدین مضمون آمده است.[۲] ﴿و وجوه یومئذ باسرة﴾ در روز قیامت بسی از چهره‌ها سخت اخمو و عبوس می‌باشد. این چهره‌ها شقاوتمندان دوزخی می‌باشند. ﴿تظن أن یفعل بها فاقره﴾ منتظر آنند که حادثه‌ای بس بزرگ و ناگوار برایشان پیش آید، که کمر را بشکنند و دو نیم کند. ابن‌کثیر گفته است: این چهره‌های عبوس و اخمو به نابکاران تعلق دارند. آنان یقین می‌دانند که نابود می‌شوند، و منتظرند مصیبتی ناگوار و بزرگ برایشان پیش آید که ستون فقرات را خرد می‌کند. ﴿کلا إذا بلغت التراق﴾ ﴿کلا﴾ حرفی است که آنان را از برتری دادن دنیا بر آخرت منع می‌کند. یعنی ای مشرکان! دست بردارید و به اهوال و ناگواری‌هایی توجه کنید که پیش رویتان قرار دارد؛ زیرا دنیا ناپایدار و فانی است و حتماً شربت مرگ را می‌نوشید، و جام فنا را سر می‌کشید. و وقتی روح به «ترقوه» و سینه رسید و انسان به حال احتضار افتاد، ﴿و قیل من راق﴾ و خانواده و نزدیکانش می‌گویند: چه کسی او را شفا می‌دهد و از بستر بلند می‌کند؟ در البحر آمده است: آنها را متوجه سختی مرگ کرده است که اولین منزل و مرحله‌ی آخرت است. وقتی جان به «ترقوه» و بالای سینه می‌رسد، خانواده‌اش می‌گویند: چه کسی طبیب این بیمار می‌شود و او را شفا می‌دهد؟ ﴿و ظن أنه الفراق﴾ بیمار در حال احتضار یقین می‌داند که دارد دنیا را ترک می‌کند و از اهل و مالش جدا

۱ـ طبری ۲۹/ ۱۲۰.

۲ـ مذهب اهل سنت چنین است و آنچه در صحیحین آمده است آن را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «همان‌طور که این ماه را مشاهده می‌کنید خدا را هم خواهید دید». و در صحیح مسلم چنین آمده است: «پرده برداشته می‌شود و محبوبتر از رؤیت خدای متعال چیزی به آنها عطا نشده است». معتزله رؤیت خدا را در آخرت انکار کرده و آیه‌ی ﴿ناظرة﴾ را به منتظره تأویل کرده‌اند؛ یعنی منتظر ثواب خدا می‌باشند. و این باطل است؛ چون «نظر» اگر به معنی «انتظر» باشد به غیر حرف جر متعدی می‌شود. دلایل وافی را در تفسیر خازن ملاحظه کنید. ۱۸۶/۴.

می‌شود؛ چون فرشته‌ی مرگ را مشاهده می‌کند. ﴿و التفت الساق بالساق﴾ و از شدّت ناراحتی و سکرات مرگ ساق پاهای بیماری که در حال احتضار به سر می‌برد در هم می‌پیچند. حسن گفته است: یعنی ساق دو پایش در کفن پیچیده می‌شوند. ابن‌عباس می‌گوید: یعنی سختی فراق دنیا و سختی حالت مرگ با هم جمع می‌گردد. پس این تمثیل حادثه‌ی بسیار ناگوار و هول‌انگیز است؛ چون شدت سختی فراق دنیا و شدت سختی آخرت به هم می‌رسند. همچنان که می‌گویند: «شمرت الحرب عن ساق» که کنایه از شدّت جنگ است.[۱] ﴿إلى ربك يومئذ المساق﴾ در روز قیامت برای رسیدگی به وضع آنان، به محضر خدا کشانده می‌شوند. در محضر خدا نیکان و نابکاران گرد هم می‌آیند، آنگاه یا روانه‌ی بهشت می‌شوند و یا راهی دوزخ. خازن گفته است: یعنی سرانجام و مرجع بندگان، محضر خدا می‌باشد، تا در بین آنها قضاوت و حکم شود. بعد از آن از حال منکر تکذیب‌کننده خبر داده و می‌فرماید: ﴿فلا صدق و لاصلى﴾ نه قرآن را تصدیق کرد و نه برای خدا نماز اقامه نمود. ابوحیان گفته است: جمهور برآنند که در مورد «ابوجهل» نازل شده است. و تقریباً در گفته‌ی﴿و يتمطى﴾ به آن تصریح شده است؛ چرا که او و تمام افراد قبیله‌ی مخزوم با تکبر و با فیز و افاده راه می‌رفتند.[۲] ﴿ولكن كذب و تولى﴾ اما قرآن را تکذیب کرد و از ایمان روگردان شد. ﴿ثم ذهب إلى أهله يتمطى﴾ بعد از آن با تکبر و افاده نزد خانواده‌اش رفت. ﴿أولى لك فأولى﴾ وای به حالت ای بدبخت! باز وای به حالت! مفسران گفته‌اند: این عبارت به صورت ضرب‌المثل درآمده، و در ترساندن و برحذر داشتن و تهدید به‌کار می‌رود. در اصل افعل تفضیل و از «وليه الشی» می‌باشد، و معنی آن چنین است: آن چیز به او نزدیک شد؛ یعنی شر نزدیکت شده است و نزدیک

۱ـ مختصر ۵۷۸/۳.

۲ـ فخر رازی گفته است: رسیدن نفس به تراقی کنایه از نزدیک شدن مرگ است.

است به تو اصابت کند، پس برحذر و به هوش بوده و مواظب خودت باش. روایت است که پیامبر ﷺ دست ابوجهل را گرفت و سپس به او گفت: ﴿أولى لك فأولى ثم أولى لك فأولى﴾ ابوجهل گفت: ای محمد! مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا تو و خدایت نمی‌توانید هیچ کاری با من بکنید. به خدا قسم من مقتدرترین ساکنان وادی مکه هستم، اما طولی نکشید که در غزوه‌ی بدر به بدترین وجه به قتل رسید. ﴿ثم أولى لك فأولى﴾ به منظور مبالغه در تهدید و وعید، تکرار شده است. انگار می‌گوید: من مکرراً تو را برحذر می‌دارم، پس قبل از نزول عقاب بر تو برحذر بوده و مواظب خودت باش. بعد از این‌که در آغاز سوره امکان رستاخیز را یادآور شد، در آخر سوره دلایل تحقق یافتن حشر و نشر را ذکر کرد و فرمود: ﴿أيحسب الإنسان أن يترك سدى﴾ آیا انسان گمان می‌کند که سهل و ساده و بدون زنده شدن و حساب و جزا رها می‌شود؟ و آیا بدون تکلیف و مانند حیوانات یله می‌ماند؟ انسان نباید چنین گمانی داشته باشد و این شایسته‌ی او نیست. ﴿ألم يك نطفة من مني يمنى﴾ استفهام برای تقریر است. یعنی آیا این انسان مغرور، نطفه‌ای ناچیز و ضعیف از آبی حقیر نبود که در ارحام ریخته می‌شود؟ منظور بیان حقارت حالش می‌باشد، و انگار می‌گوید: از منی خلق شده است که جانشین ادرار است. ﴿ثم كان علقة فخلق فسوى﴾ بعد از آن به صورت تکه خونی دلمه درآمد که شبیه زالوست، بعد از آن خدا با قدرت خود او را به زیباترین شکل آفرید، و شکل و صورت او را راست و متعادل نمود و در نیکوترین قامت بیافرید. ﴿فجعل منه الزوجين الذكر و الأنثى﴾ پس، از انسان دو صنف قرار داد، و با قدرت خود صنف مذکر و صنف مؤنث را آفرید. چگونه شایسته است چنین موجود ضعیفی از اطاعت خدا ابا کند؟ ﴿أليس ذلك بقادر على أن يحيي الموتى﴾ آیا همان خدای خالق و حکیم، که این همه موجودات شگفت‌انگیز را هستی داده و انسان را از قطره‌ای آب بی‌ارزش به وجود آورده است، قدرت و توانایی بازآفرینی او را ندارد؟ آری! او قدرت و توانایی انجام دادن

همه‌چیز را دارد. روایت است که هر وقت پیامبر ﷺ این سوره را می‌خواند می‌گفت: «سبحانك اللهم بلى».

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿قدم ... و أخر﴾ و ﴿صدق ... و كذب﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿أيحسب الإنسان أن لن نجمع عظامه﴾ و ﴿أيحسب الإنسان أن يترك سدى﴾ دارای استفهام انکاری است و مقصود از آن توبیخ است.

۳ـ ﴿يسأل أيان يوم القيامة﴾ حاوی بعید دانستن تحقق یافتن قیامت است.

۴ـ ﴿بنانه﴾ و ﴿بيانه﴾ شامل جناس غیرتام است.

۵ـ ﴿وجوه يومئذ ناضرة ✽ إلى ربها ناظرة﴾ و ﴿وجوه يومئذ باسرة﴾ مقابله را در بردارد.

٦ـ ﴿الساق﴾ و ﴿المساق﴾ شامل جناس ناقص است.

۷ـ ﴿وجوه يومئذ﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۸ـ ﴿أولى لك فأولى﴾ متضمن التفات از غایب به مخاطب است.

۹ـ ﴿فإذا برق البصر ✽ و خسف القمر ✽ و جمع الشمس و القمر ✽ يقول الإنسان يومئذٍ أين المفر﴾ متضمن توافق فواصل و سجع است که از خصوصیات معجزه‌ی حضرت محمد ﷺ است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی دهر از جمله سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده و مسایل مربوط به آخرت را مورد بررسی قرار می‌دهد و به ویژه در مورد نعمت‌های اعطایی سخن می‌گوید که در منزلگاه اقامت ابدی و در جنات‌النعیم، به رادمردان نیکوکار داده می‌شود. تقریباً فضای حاکم بر این سوره همان فضای حاکم بر سوره‌های نازل شده در مکه‌ی مکرمه می‌باشد.

* سوره در آغاز به بیان قدرت خدا در خلق و ایجاد انسان در مراحل تکاملش پرداخته و این‌که او را برای انجام دادن تکالیف آماده کرده، پرداخته، از جمله این‌که خدای متعال شنوایی و بینایی و دیگر حواس را به او عطا کرده است: ﴿هل أتي علی الإنسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا * إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا﴾.

* بعد از آن در مورد نعمت‌هایی به بحث می‌پردازد که خدا برای بهشتیان آماده کرده است: ﴿إن الأبرار یشربون من كأس كان مزاجها كافورا * عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا﴾.

* آنگاه اوصاف نیکبختان را با کمی تفصیل بیان کرده و آنها را به وفا کردن به نذر، و غذا دادن به فقرا در راه جلب رضایت خدا، و ترس از عذاب، توصیف کرده، و یادآور شده است که خدا آنها را از آن روز عبوس و تیره که ابروها از آن درهم کشیده می‌شود، ایمن می‌دارد: ﴿یوفون بالنذر و یخافون یوما كان شره مستطیرا * و یطعمون الطعام علی حبه مسكینا و یتیما و أسیرا * إنما نطعمهم لوجه الله لانرید منكم جزاء و لاشكورا﴾.

* بعد از ذکر اوصاف آنان، از پاداش و احترامی سخن به میان می‌آورد که در پیشگاه خدا و در منزلگاه آخرت برای آنان مقرر است. و از فضل و کرمی تعریف می‌کند که خدا از سر محبت و مهر خود در روز قیامت برای آنان مقرر می‌دارد: **﴿و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا* متکئین فیها علی الأرائك لایرون فیها شمسا و لازمهریرا * و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا﴾**.

* سوره نعمت‌هایی را یادآور می‌شود که بهشتیان از آن برخوردارند؛ از قبیل خوراک و نوشیدنی و لباس و خدمتکارانی که بامدادان و شامگاهان در خدمت آنان می‌باشند: **﴿و یطاف علیهم بآنیة من فضة و أکواب کانت قواریرا * قواریر من فضة قدروها تقدیرا * و یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلا * عینافیها تسمی سلسبیلا * و یطوف علیهم ولدان مخلدون إذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا...﴾**.

* و در خاتمه سوره توضیح داده است که این قرآن، برای انسانی که قلبی زنده و اندیشه‌ای پویا دارد، مایه‌ی تذکر و یادآوری است و می‌توانند از فروغش روشنایی بجویند: **﴿إن هذه تذکرة فمن شاء اتخذ إلی ربه سبیلا * و ما تشاءون إلا أن یشاء الله إن الله کان علیما حکیما * یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین أعدهم عذابا ألیما﴾**.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً ﴿١﴾ إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿٢﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً ﴿٣﴾ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَا وَ أَغْلَالاً وَ سَعِيراً ﴿٤﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً ﴿٥﴾ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْماً

كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ﴿٧﴾ وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً ﴿٨﴾ إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً ﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِن رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً
قَمْطَرِيراً ﴿١٠﴾ فَوَقَاهُمُ ٱللهُ شَرَّ ذٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً ﴿١١﴾ وَ جَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا
جَنَّةً وَ حَرِيراً ﴿١٢﴾ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِيراً ﴿١٣﴾ وَ دَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ﴿١٤﴾ وَ يُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِن فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ
قَوَارِيرَا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً ﴿١٦﴾ وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا
زَنجَبِيلاً ﴿١٧﴾ عَيْناً فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً ﴿١٨﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ
حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنثُوراً ﴿١٩﴾ وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً ﴿٢٠﴾ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ
خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ﴿٢١﴾ إِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ
جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُم مَشْكُوراً ﴿٢٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْآنَ تَنزِيلاً ﴿٢٣﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً ﴿٢٤﴾ وَ ٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿٢٥﴾ وَ مِنَ ٱللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ
سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴿٢٦﴾ إِنَّ هٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً ﴿٢٧﴾ نَحْنُ
خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً ﴿٢٨﴾ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ ٱتَّخَذَ
إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ﴿٢٩﴾ وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ ٱللهُ إِنَّ ٱللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴿٣٠﴾ يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ
فِي رَحْمَتِهِ وَ ٱلظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿٣١﴾﴾



معنی لغات: ﴿أمشاج﴾ جمع مشیج و به معنی آمیخته و آمیزه است. ﴿مستطيرا﴾ بی‌نهایت پخش و منتشر گشته. گسترده. فراگیر. ﴿قمطريرا﴾ بلای شدید و طولانی. شدیدترین و طولانی‌ترین روزگار مصیبت را قمطریر گویند.[1] ﴿دانية﴾ نزدیک.

۱- قرطبی ۱۳۳/۱۹.

﴿ذللت﴾ مسخر و نزدیک شده است. ﴿سلسبیل﴾ نوشابه‌ای بسیار لذیذ که واقعاً گوارا می‌باشد. ﴿سندس﴾ لباس حریر و ابریشم نازک. ﴿استبرق﴾ دیبای ستبر. ﴿أسرهم﴾ اسر در اصل به معنی بستن و پیوند زدن است. و «شد أسره» یعنی ساختمانش را محکم و استوار ساخت.

تفسیر: ﴿هل أتی علی الإنسان حین من الدهر﴾ مدت زمانی طولانی بر انسان گذشته است. ﴿لم یکن شیئا مذکورا﴾ که در پشت پرده‌ی عدم قرار داشت و از نام و یادی برخوردار نبود. ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال خبر می‌دهد که انسان را بعد از این‌که در نیستی به سر می‌برد به علت کوچکی حقارتش نام و نشانی نداشت، هستی داد.[۱] مفسران گفته‌اند: ﴿هل أتی﴾ به معنی «قداتی» می‌باشد؛ یعنی محققاً سپری شده است. منظور از ﴿انسان﴾ جنس انسان است، و منظور از ﴿حین﴾ مدت زمانی است که در شکم مادر به سر می‌برد.[۲] این آیه در واقع می‌خواهد انسان را بر اساس خلقت و چگونگی رشد و تکامل خویش آشنا نماید؛ چراکه انسان در حقیقت موجودی فراموش گشته بوده و چیزی قابل ذکر و شایسته‌ی توجه نبوده است. و قطره آبی ناچیز بود که جز خالق هیچ کس از وجودش خبری نداشت. و روزگاری بر او گذشت که کره‌ی زمین از وجودش خالی بود. بعد از آن خدا خلعت هستی را به او داد. و بعد از این‌که در دریای فراموشی و عدم قرار داشت و هیچ کس از وجودش خبری نداشت، ساختارش را به شیوه‌ای بدیع بنا نهاد. بعد از اشاره به این‌که انسان مدت زمانی طولانی در پشت پرده‌ی تیره و تار عدم محبوس بوده است، بیان می‌دارد که چگونه او را از نعمت هستی و نعمت عقل و حواس برخوردار نموده و او را با تکالیف شرعیه‌ی متعددی آزموده است: ﴿إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج﴾ ما با قدرت بی‌نهایت خود این انسان را از آبی ناچیز ـ یعنی منی ـ خلق

۱ـ مختصر ۳/ ۵۸۰.
۲ـ تفسیر کبیر ۳۰/ ۲۳۷.

کرده‌ایم که از پشت مرد می‌چکد و با منی زن درمی‌آمیزد. آنگاه این مخلوق عجیب از اختلاط این دو نطفه شکل می‌گیرد. ابن‌عباس گفته است: (امشاج) یعنی در آمیختن، که عبارت است از آمیزش و اختلاط آب مرد و آب زن، سپس از حالی به حالی و از شکلی به شکلی انتقال می‌یابد.[۱] ﴿نبتلیه﴾ تا او را به وسیله‌ی تکالیف شرعی و اوامر الهی امتحان کنیم، و ببینیم آیا سپاسگزار است یا کافر و ناسپاس؟ و آیا مسیر مستقیم را اختیار می‌کند یا این‌که به بیراهه می‌رود؟ ﴿فجعلناه سمیعاً بصیراً﴾ او را عقل دادیم تا نیک و بد را تمیز دهد، و بینایی و شنوایی دادیم تا آیات منزل را بشنود و دلایل هستیِ دالِّ بر وجود خالق حکیم را ببیند. امام فخر گفته است: خدا به انسان چیزی عطا کرده که با داشتن آن می‌توان او را آزمود؛ یعنی فهم و تمییز را به او عطا کرده است که برای آزمایش لازمند. همان‌گونه که از زبان ابراهیم نقل می‌کند که به پدرش گفت: ﴿لم تعبد ما لایسمع و لایبصر﴾، و منظور از آن دو همان دو حس معروف است. از این جهت که این دو حس کاربرد بیشتری دارند و شریفترند، آنها را مخصوصاً آورده است.[۲] ﴿إنا هدیناه السبیل﴾ ما برای انسان طریق هدایت و ضلال را بیان نموده و مشخص کرده‌ایم و راه خیر و شر را به وسیله‌ی فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب به او نشان داده‌ایم. خدای متعال خبر می‌دهد بعد از این‌که انسان را قوام داد و حواس ظاهری و باطنی را به او عطا کرد، راه هدایت و گمراهی را برایش بیان کرده و عقل را به او بخشیده است و آنگاه او را آزاد گذاشته و به او اختیار داده تا ببیند بعد از آن سپاسگزار می‌شود یا کافر و ناسپاس؟ از این جهت بعد از آن فرموده است: ﴿إما شاکرا و إما کفورا﴾ یا در مقابل نعمت‌های خدا مؤمن و سپاسگزار می‌شود و راه خیر و طاعت را پیش می‌گیرد، و یا شقی و نابکار می‌شود و به نعمت‌های خدا کافر و ناسپاس می‌گردد و راه شر و نابکاری را در پیش می‌گیرد. مفسران

۱ـ مختصر ۳/ ۵۸۰.

۲ـ تفسیر کبیر ۳۰/ ۲۳۷.

گفته‌اند: معنی آیه چنین است: او را هدایت کردیم تا سپاسگزار یا ناسپاس باشد. خدای متعال راه شکر و کفر را به انسان نشان داده است، و انسان باید یکی از این دو راه را به میل خود در پیش گیرد. این آیه از جمله آیه‌های فراوانی است که نشان می‌دهند انسان دارای اراده و اختیار است و آن دو مدار و مبنای تکلیف می‌باشند. مانند فرموده‌ی ﴿من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء... تا ... و من أراد الآخرة و سعی لها سعیها﴾ و مانند آیه‌ی ﴿و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾. بنابراین بر هیچ‌کس اکراه و اجباری نیست، بلکه هر کس بر اساس اراده و اختیار خویش عمل می‌کند.[1] بعد از این بیان روشن، آنچه را که در منزلگاه آخرت برای نیکان و نابکاران تهیه دیده است، بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إنا أعتدنا للکافرین سلاسل و أغلالا و سعیرا﴾ ما برای کافران تبهکار دستبندها و پابندها و آتشی فروزان تهیه دیده‌ایم. مانند گفته‌ی ﴿و إذ الأغلال فی أعناقهم و السلاسل یسحبون* فی الحمیم ثم فی النار یسجرون﴾.
﴿إن الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا﴾ نیک‌مردانی که در دنیا طاعت خدای مقتدر را به جا آورده‌اند، جام‌های شراب را سر می‌کشند که با نفیس‌ترین عطرها یعنی کافور ممزوج است. مفسران گفته‌اند: کافور عطری است معروف و مشهور که از نوعی درخت در هندوستان و چین به دست آمده و در نزد اعراب نفیس‌ترین انواع عطر به شمار می‌آید. منظور این است هرکس از آن جام بنوشد بوی مطبوعی مانند بوی کافور می‌یابد.[2] ابن‌عباس گفته است: کافور نام چشمه‌ای است در بهشت که آن را چشمه‌ی کافور می‌گویند، شراب این جام با آب آن چشمه مخلوط شده و مهر مُشک بر آن زده می‌شود و به صورت لذیذترین نوشیدنی درمی‌آید. از این‌رو فرموده است: ﴿عینا یشرب بها عبادالله﴾؛ یعنی این کافور از یکی از چشمه‌های بهشت می‌جوشد و بندگان نیک خدا از آن

۱ـ قرطبی ۱۹/۱۲۳.
۲ـ صاوی ۴/۲۷۴.

می‌نوشند. به عنوان تشریف و احترام آنها را به بندگی توصیف و به خود نسبت داده است. ﴿عباد الله﴾ منظور مؤمنان پرهیزگار است. ﴿یفجرونها تفجیرا﴾ به هر جا و هر کدام از منازل و کاخ‌ها که بخواهند آن را جاری و روان می‌کنند. صاوی گفته است: منظور این است که استفاده از آن برای آنها سهل و آسان است و با هیچ مشکلی در این رهگذر مواجه نمی‌شوند. روایت شده است که یکی از آنها وقتی در منازل یا قصرهای خود قدم می‌زند و بالا و پایین می‌رود، با چوبی که در دست دارد به آب اشاره می‌کند و آب به دنبال او به هر جا که می‌رود، روان می‌شود، و وقتی که بخواهد بالا برود به دنبال او تا آخرین نقطه‌ی قصر بالا می‌رود.[1] بعد از ذکر نیکان، اوصاف والای آنها را نیز یادآور شده است، اوصافی که به پاس اتصاف با آن استحقاق آن اجر جزیل را پیدا کردند: ﴿یوفون بالنذر﴾ به تعهدی که داده‌اند از قبیل انجام طاعات و عبادات، وفا می‌کنند. وقتی طاعتی را نذر کنند آن را انجام می‌دهند. طبری گفته است: هر عملی که انسان انجام دادن آن را بر خود واجب کند، نذر می‌باشد. پس آنها وقتی نذر کنند، به خاطر رضای خدا به آن وفا می‌کنند و طاعت خدا را از قبیل نماز و زکات و حج و صدقه انجام می‌دهند.[2] مفسران گفته‌اند: این بیانگر آن است که آنان در ادای واجبات بسیار مبالغه می‌کنند؛ زیرا انسانی که به تعهدی که خود بر خویشتن واجب کرده است وفا کند، به واجبات تعیین شده از جانب خدا بیشتر وفا می‌کند. ﴿و یخافون یوما کان شره مستطیرا﴾ و از هول و هراس روزی بس پرهراس می‌ترسند که هراس و سختی‌هایش از قبیل شکافته شدن آسمان‌ها و فرو ریختن ستارگان و متلاشی شدن کوه‌ها، گسترش یافته و همه جا را فرا می‌گیرد و به آخرین درجه‌ی شدت و اضطراب می‌رسد. قتاده گفته است: قسم به خدا شر و هراس آن روز به حدی پخش و گسترده می‌شود که تمام آسمان‌ها و زمین را

۱ـ طبری ۱۲۹/۲۹.

۲ـ تفسیر کبیر ۲۴۱/۳.

دربرمی‌گیرد.[۱] ﴿و یطعمون الطعام علی حبه﴾ و با وجود این‌که خود نیازمند طعام و غذا هستند و آن را دوست می‌دارند، ﴿مسکینا و یتیما و أسیرا﴾ آن را به فقیر و بینوایی که در دنیا چیزی ندارد، و به یتیم و صغیری که یاور وکفیلی ندارد، و به اسیر یعنی مشرک اسیر شده می‌دهند. حسن گفته است: اسیر را پیش پیامبرﷺ می‌آوردند، او را به یک مسلمان می‌سپرد و به او می‌گفت: با او نیکی کن. و بعد از دو سه روز که پیش وی می‌ماند آنقدر با او به نیکی رفتار می‌کرد که او را بر خود ترجیح می‌داد.[۲] خدای متعال یادآور شده است که این رادمردان با این‌که برای رفع گرسنگی خود و عیالشان به آن خوراک احتیاج دارند، اما با طیب نفس آن را به بینوایان داده و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند. مانند فرموده‌ی ﴿یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة﴾. ﴿إنما نطعمکم لوجه الله﴾ فقط به خاطر جلب رضایت و طلب ثواب خدا به شما نیکی و احسان می‌کنیم. ﴿لانرید منکم جزاء ولاشکورا﴾ در مقابل این احسان، از شما پاداشی نمی‌خواهیم، و انتظار آن را نداریم که از ما تمجید و تکریم به عمل آورید. مجاهد گفته است: قسم به خدا آنها چنین سخنانی بر زبان نیاورده‌اند، اما خدا از قلب و نهاد آنها آگاه است و از آنان تمجید به عمل می‌آورد تا راغبان را تشویق و ترغیب کند.[۳] ﴿إنا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا﴾ این کار را بدان امید می‌کنیم که خدا ما را از آشوب و هراس روزی سخت مصون بدارد، که از شدت ترس و بیم آن، چهره‌ها در آن اخمو می‌گردد. آن روز، روزی بس سخت و پراضطراب است.[۴] ﴿فوقاهم الله شر ذلك الیوم﴾ خدا آنان را از شر و هراس آن روز مصون می‌دارد. ﴿و لقاهم نضرة و سرورا﴾ و شادابی و شادمانی را به آنان می‌بخشد. نکره آوردن ﴿سرورا﴾ برای نشان دادن عظمت و بزرگی آن است. ﴿و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا﴾

۱ـ طبری ۲۹/۱۲۹.
۲ـ روح المعانی ۲۹/۱۵۵.
۳ـ مختصر ۳/۵۸۲.
۴ـ طبری گفته است: «قمطریر» یعنی شدید. «یوم قمطریر» یعنی روز سخت و شدید. ا هـ ۲۹/۱۳۱.

و در مقابل صبرشان در برابر تلخی و سختی طاعت و بخشش و بذل مال، خدا بهشت و باغی وسیع به آنها پاداش می‌دهد و به آنها لباس حریر می‌پوشاند، که فرموده است: ﴿و لباسهم فیها حریر﴾. آیه متضمن ایجاز است و اعجاز فراوانی را در بردارد. خداوند متعال با ذکر ﴿جنة﴾ به نعمت‌هایی اشاره می‌کند که آن نیک‌مردان در منزلگاه کرامت از آن برخوردار می‌شوند، از قبیل انواع میوه و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های گوارا؛ چون بهشت را بدان جهت بهشت گفته‌اند که تمام وسایل و اسباب استراحت و آسایش در آن فراهم باشد. همان‌طور که خدا فرمود: ﴿فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذ الأعین﴾. و با ذکر واژه‌ی ﴿حریرا﴾ به انواع زینت و لباسی اشاره دارد که از آن برخوردار می‌شوند و نفیس‌ترین و عالی‌ترین آنها در نزد عرب عبارت است از حریر. برای آنان انواع خوراکی و نوشیدنی و لباس را فراهم کرده است، و این همان چیزی است که نفس انسان در جستجوی آن است. بعد از ذکر خوراک و لباس آنها، نعمت‌ها و محل سکونت آنها را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿متکئین فیها علی الأرائك﴾ در بهشت روی تخت‌های مزین به روپوش و پرده‌های عالی دراز می‌کشند. مفسران گفته‌اند: ﴿أرائك﴾ جمع اریکه و به معنی تختی است که حجله بر آن فرو هشته می‌شود، و حجله عبارت است از روپوش و پرده‌ای فاخر که بر روی تخت انداخته می‌شود. چنین حالتی بیانگر آن است که فرد از بهترین و کاملترین نعمت‌ها برخوردار است. ﴿لایرون فیها شمسا و لازمهریرا﴾ نه سوز گرما در آن احساس می‌کنند و نه سرما را؛ چون دارای هوای معتدل است، در آن نسیم‌هایی از جانب عرش رحمان می‌وزد که جان آدمی را نوازش می‌کند. ﴿و دانیة علیهم ظلالها﴾ و سایه‌ی درختان بهشت به آنان نزدیک است. ﴿و ذللت قطوفها تذلیلا﴾ و میوه‌هایش در دسترس و نزدیک آنها می‌باشد و برداشتن و مصرف آن برای آنها آسان است. ابن‌عباس گفته است: وقتی بخواهند از میوه‌ی آن مصرف کنند، میوه به طرف آنان خم می‌شود تا هرچه را که می‌خواهند، بردارند و مصرف

کنند.[1] بعد از توصیف خوردنی و لباس و مسکن آنها به توصیف نوشیدنی آنان پرداخته و می‌فرماید: **﴿و یطاف علیهم بآنیة من فضة﴾** و خدمتکاران با ظروفی از نقره که محتوی خوراک و شراب است در اطراف آنها می‌گردند، همان‌گونه که خوشگذرانان دنیا چنین عادتی را دارند، پس هر یک از آنها حاجت خود را از آن دیگری برمی‌گیرد. این ظروف، کاسه‌های بزرگی هستند که قسمتی از آنها نقره و قسمتی طلا می‌باشد، که در جای دیگری فرموده است: **﴿یطاف علیهم بصحاف من ذهب﴾**. رازی گفته است: این دو آیه با هم منافات ندارند؛ زیرا گاهی با این و گاهی با آن پذیرایی می‌شود.[2] **﴿و أکواب کانت قواریرا﴾** و قدح‌های لطیف و نازک و شفاف که بسان شیشه و بلور ظریف و نازک می‌باشند. در البحر آمده است: **﴿کانت﴾** یعنی این‌که خدا به قدرت خود آن را ایجاد کرده است، پس این بیانگر فخامت و عظمت آن ظروف شگفت‌انگیز می‌باشد که صفای نقره و شفافیت شیشه را با هم دارند.[3] **﴿قواریر من فضة﴾** یعنی صفای شیشه و حسن نقره را دارند. ابن‌عباس گفته است: آنچه در دنیا وجود دارد فقط اسم آن در بهشت هست. آنچه در بهشت است بسی عالی‌تر و والاتر است، اگر در دنیا تکه نقره‌ای را برداری و آن را مانند بال مگس نازک کنی، نمی‌توانی آب را در پشت آن مشاهده نمایی. اما سبوی بهشت دارای سفیدی نقره و صفا و شفافیت بلور می‌باشد.[4] **﴿قدروها تقدیرا﴾** ساقیان آن را به اندازه‌ی احتیاج تخمین می‌زنند و در آن می‌ریزند، نه اضافه می‌آید و نه کم، که لذیذتر و مطبوع‌تر همان است. ابن‌عباس گفته است: به اندازه‌ی احتیاج می‌آورند، نه اضافه می‌آید و نه کم، به گونه‌ای که سیراب می‌شوند و اشتهایشان برآورده می‌شود.[5] **﴿و یسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجبیلا﴾** ساقیان بهشتی به آن نیک‌مردان شرابی می‌دهند که با زنجبیل

۱ـ قرطبی ۱۳۷/۱۹.
۲ـ تفسیر کبیر ۲۴۹/۳۰.
۳ـ البحر ۳۹۷/۸.
۴ـ آلوسی ۱۵۹/۲۹.
۵ـ آلوسی ۱۶۰/۲۹.

آمیخته است. عرب از شرابی بیشتر لذت می‌برد که با زنجبیل ممزوج باشد؛ چرا که دارای بوی مطبوع است. قرطبی گفته است: آنان خواهان نعمت آخرت بودند؛ چون معتقد بودند که انسان در آن به اوج تنعّم و تلذذ می‌رسد.[1] قتاده گفته است: زنجبیل نام چشمه‌ای است در بهشت که فقط مقربان پیشگاه خدا از آن می‌نوشند. اما برای سایر اهل بهشت با شراب مزوج می‌شود.[2] ﴿عینا فیها تسمی سلسبیلا﴾ در بهشت از چشمه‌ای به نام سلسبیل می‌نوشند که بسی گوارا و به آسانی در گلو فرو می‌رود. مفسران گفته‌اند: سلسبیل یعنی آب شیرین و گوارا که به آسانی فرو می‌رود. از این‌رو شراب بهشت به سلسبیل توصیف شده است که مزه‌ی زنجبیل می‌دهد اما سوزش آن را ندارد. لذا مصرف‌کنندگان طعمش را چشیده اما سوزش آن را احساس نمی‌کنند، پس شراب بهشت گوارا است و هیچ سوزشی را ایجاد نمی‌کند. بعد از آن خدمتکاران بهشتیان را توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿و یطوف علیهم ولدان مخلدون﴾ غلامانی که خدا آنها را برای خدمت به مؤمنان خلق کرده است، در اطراف آن نیک‌مردان می‌چرخند. ﴿مخلدون﴾ یعنی همیشه در حال شادابی و طراوت باقی می‌مانند. قرطبی گفته است: یعنی بر همان شادابی و جوانی و طراوت و زیبایی باقی می‌مانند. پیر نمی‌شوند و تغییر پیدا نمی‌کنند و همیشه در آن سنی که دارند باقی می‌مانند.[3] ﴿إذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا﴾ وقتی آنها را که در بهشت برای خدمت به بهشتیان پخش می‌شوند، مشاهده کنی، به خاطر زیبایی و درخشندگی سیمایشان گمان می‌کنی که مرواریدهای پراکنده می‌باشند. رازی گفته است: این نوع تشبیه بسی عجیب است؛ زیرا مروارید وقتی پخش و متفرق باشند زیباتر به نظر می‌آیند؛ چون بر یکدیگر پرتوافشانی می‌کنند، پس بسیار دل‌انگیز و زیبا

۱ـ قرطبی ۱۴۰/۱۹.

۲ـ البحر المحیط ۳۹۸/۸.

۳ـ قرطبی ۱۴۱/۱۹.

می‌شوند.[1] ﴿و إذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا﴾ وقتی آثار انس و سرور مکنون در بهشت را دیدی، ملکی را می‌بینی که به توصیف نمی‌آید، ملکی بس وسیع و بزرگ و بیکران می‌بینی. همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «برای بندگان صالح خود، چیزی را تدارک دیده‌ام که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است». ابن‌کثیر گفته است: در حدیث صحیح آمده است: «حداقل ثروت و منزلتی که هرکدام از بهشتیان در اختیار دارند، به اندازه‌ی دنیا و ده برابر آن است». وقتی عطای خدا برای پایین‌ترین اهل بهشت چنین باشد، در مورد آن‌که منزلتی بالاتر و نصیب و سهمی بیشتر دارد چه فکر می‌کنی؟ بعد از آن در توصیف نعمت بهشتیان افزوده و می‌فرماید: ﴿عالیهم ثیاب سندس خضر و إستبرق﴾ لباس سبز و فاخری بر تن دارند که به انواع زیور آراسته و جنس آن از حریر نازک یعنی سندس و حریر ضخیم یعنی استبرق می‌باشد. پس لباس آنان در بهشت حریر می‌باشد، همان‌طور که فرموده است: ﴿و لباسهم فیها حریر﴾. مفسران گفته‌اند: سندس یعنی حریر نازک و لطیف و استبرق یعنی حریر ضخیم. و لباس نیکان در بهشت چنین است. از این جهت گفته است: ﴿عالیهم﴾ تا یادآور شود که چند جور لباس دارند اما آن‌که روی لباس‌ها قرار دارد همان حریر است، پس بهترین آنها می‌باشد. ﴿و حلوا أساور من فضة﴾ در بهشت خود را با زیورآلات نقره‌ای و النگوهای زینتی می‌آرایند؛ چون وقوع آن محقق است آن را به زمان ماضی تعبیر کرده است. صاوی گفته است: اگر گفته شود چگونه در اینجا گفته است: ﴿أساور من فضة﴾ و در سوره‌ی کهف گفته است: ﴿یحلون فیها من أساور من ذهب﴾ و در سوره‌ی فاطر گفته است: ﴿یحلون فیها من أساور من ذهب و لؤلؤا﴾؟ در جواب گفته می‌شود: آنها به دلخواه خود گاهی از طلا و گاهی نیز از نقره و گاهی هم از مروارید

۱ـ تفسیر کبیر ۲۵۱/۳۰.

استفاده می‌کنند. و ممکن است در دست یکی از آنها همزمان النگوهای طلایی و نقره‌ای و مروارید باشد.[۱] ﴿و سقاهم ربهم شرابا طهورا﴾ علاوه بر این نعمت‌ها، خدا شرابی پاک به آنها می‌نوشاند که دست انسان آن را آلوده نکرده و مانند شراب دنیا ناپاک نیست. طبری گفته است: آن نیک‌مردان شرابی پاک می‌نوشند. و از جمله پاکی آن این‌که تبدیل به ادرار نمی‌شود و به صورت عرق خوشبو از بدن آنان ترشح می‌کند. روایت است که انسان در بهشت به اندازه‌ی یک صد نفر اشتها پیدا می‌کند و بعد از خوردن، شراب پاک می‌نوشد، بعد از آن به صورت ترشح خوشبو از بدنش بیرون می‌آید.[۲] ﴿إن هذا كان لكم جزاء﴾ بعد از این‌که وارد بهشت شدند و نعمت‌های آن را با چشم خود دیدند، به آنها گفته می‌شود: این نعمت‌ها در مقابل اعمال صالح دنیا به شما اعطا می‌شود. ﴿وكان سعيكم مشكورا﴾ و عمل شما مورد رضایت و قبول قرار گرفته و در مقابل آن علاوه بر سپاس و تمجیدی که از شما به عمل می‌آید به نیکوترین وجه به شما پاداش داده می‌شود. در آیات سابق گفته شد که خداوند برای کافران غل و زنجیر آماده کرده است، اما نیکان بر تخت استراحت و آسایش تکیه می‌دهند، و لباس‌هایی از حریر نازک و ضخیم به تن دارند و النگوهای نقره‌ای در بازو دارند، و در اطراف آنان نوجوانانی بسان مروارید پراکنده و در تکاپو و گردش می‌باشند و با ظروف نقره‌ای و جام‌های تمیز و مملو از شراب آمیخته با زنجبیل و کافور در اطراف آنان به گردش درمی‌آیند. تمام اینها برای ترغیب و تشویق و ترهیب و تهدید آمده است. بعد از این بیان واضح و روشن، مشرکین در مقابل تمام این آیات به جلوگیری و اعراض برخاستند، و قرآن و حضرت محمد ﷺ را مسخره کردند، و پیامبر از موضع‌گیری دشمنان متألم و دلگیر می‌شد. از این‌رو آیات زیر نازل شد و عزیمت و اراده‌ی او را تحکیم و تقویت کرد و او را دلداری داد و آثار

۱- صاوی ۲۷۸/۴.
۲- طبری ۱۳۷/۲۹.

اندوه و دلتنگی را از قلب شریفش زدود: ﴿إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا﴾ ما این قرآن را به عنوان جداکننده‌ی حق از باطل بر تو نازل کردیم تا وعده و وعید و ترغیب و ترهیب مکنون در آن را به آنها یادآور شوی. پس نومید و غمگین و افسرده مباش؛ چون قرآن حق است و وعده‌ی آن صادق و درست است. ﴿فاصبر لحكم ربك﴾ پس ای محمد! شکیبا باش و در انتظار حکم و قضای خدایت بمان که حتماً از آنان انتقام می‌گیرد، و دیر یا زود با نابود شدن آنها چشمت روشن می‌شود. ﴿و لاتطع منهم آثما﴾ در بین آن نابکاران از آن‌که ﴿آثم﴾ است؛ یعنی در هوس‌ها فرورفته و در تبهکاری‌ها غرق شده است، پیروی مکن. ﴿أو كفورا﴾ و یا از آن‌که در کفر و گمراهی افراط می‌ورزد و دست از لجاجت خود برنمی‌دارد، پیروی مکن. صیغه‌ی ﴿كفور﴾ از صیغه‌های مبالغه می‌باشد؛ یعنی در کفر و انکار افراط می‌کند. مفسران گفته‌اند: در مورد «عتبةبن ربیعه» و «ولیدبن مغیره» نازل شده است که به پیامبر ﷺ گفتند: اگر زن و مال می‌خواهی از این موضوع دست بردار و ما در این مورد خواسته‌ی شما را تأمین می‌کنیم. عتبه گفت: من دخترم را به تو می‌دهم و او را بدون مهر برایت تجهیز می‌کنم. و ولید گفت: من آنقدر مال به تو می‌دهم که راضی شوی و بگویی بس است، آنگاه همین آیه نازل شد. اما بهتر آن است که بگوییم آیه به صورت عام نازل شده است؛ چون لفظ آن عام است و هر فاسق و بی‌دینی را شامل می‌شود. ﴿و اذكر اسم ربك﴾ و برای خدایت نماز اقامه کن و عبادت و طاعت او را افزایش بده. ﴿بكرة و أصيلا﴾ در اول و آخر روز، بامدادان و شامگاهان. ﴿و من الليل فاسجدله﴾ و شب هنگام به تهجد برخیز و در راز و نیاز غرق شو و برای خدا نماز اقامه کن. ﴿و سبحه ليلا طويلا﴾ و هنگامی که شب پرده‌ی تاریکی را فرو هشته و مردم در خوابند، برای خدایت به تهجد برخیز و بسیار او را بستای: ﴿و من الليل فتهجد به نافلة لك عسى أن يبعثك ربّك مقاما محمودا﴾. منظور این است که در تمام اوقات شب و روز، بامداد و غروب، با قلب و زبان ذکر خدا را به جای بیاور تا در رویارویی با دشمنان نیرومند گردی.

و بعد از تسلی دادن خاطر پیامبر گرامی، باز به شرح احوال کافران مجرم روی آورده و می‌فرماید: ﴿إن هؤلاء یحبون العاجلة﴾ مشرکان، دنیا را بر آخرت برتری داده و در لذاید ناپایدار آن مستغرقند. ﴿و یذرون وراءهم یوما ثقیلاً﴾ و در مقابل خود روزی سخت و مشکل و شدید را پشت سر می‌افکنند که هول و ترس آن بسیار عظیم است؛ یعنی روز قیامت را رها می‌کنند. ﴿نحن خلقناهم و شددنا أسرهم﴾ ما به قدرت خود آنها را از عدم به وجود آوردیم، و بازوان و مفاصل آنها را به وسیله‌ی اعصاب و عروق استوار گردانیدیم تا سخت نیرومند شوند. ﴿و إذا شئنا بدلنا أمثالهم تبدیلاً﴾ و اگر بخواهیم آنها را نابود کرده و آنها را به افرادی بهتر تبدیل می‌کنیم که بنده و مطیع خدا شوند. آیه متضمن تهدید و وعید است. ﴿إن هذه تذکرة﴾ این آیات شریف با معنی دقیق و لفظ زیبایی که دارند مایه‌ی پند و یادآورپند و انسان عاقل به وسیله‌ی آنها پند می‌گیرد و نادان از کجروی باز می‌گردد. ﴿فمن شاء اتخذ إلی ربه سبیلاً﴾ پس هرکس قصد بهره‌گیری و عبرت‌پذیری و در پیش‌گرفتن راه سعادت را دارد، و می‌خواهد از این آیات عبرت بگیرد و از نور و فروغش روشنایی بجوید، و راهی را در پیش گیرد که او را به خدایش برساند، بر اوست که راه طاعت و رضایت خدا را پیش گیرد. اینک اسباب سعادت فراهم و راه نجات آماده است.

﴿و ما تشاءون إلا أن یشاء الله﴾ و جز به تقدیر و مشیت خدا نمی‌توانید قصد امری از امور را بکنید و جز به اجازه و اراده‌ی خدا طاعت و استقامتی به دست نمی‌آید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی هیچ کس نمی‌تواند خود را هدایت کند و نمی‌تواند وارد ایمان بشود و نمی‌تواند برای خود نفعی جلب کند، مگر به مشیت و اراده‌ی خدای متعال. ﴿إن الله کان علیما حکیما﴾ همانا خداوند به احوال خلق خود آگاه است و در تدبیر صنع خود حکیم است، می‌داند چه کسی مستحق هدایت است و آن را برایش میسر می‌سازد و چه کسی مستحق ضلالت است و اسبابش را برایش آسان می‌کند. دلیل کامل و رسا و کوبنده از آن او می‌باشد. ﴿یدخل من یشاء فی رحمته﴾ هریک از بندگان را که بخواهد بر مقتضای

حکمتش او را وارد بهشت می‌کند، و مشمول رضایت خود قرار می‌دهد. ﴿و الظالمین أعدلهم عذابا ألیما﴾ اما برای مشرکان ستمکار عذابی سخت و دردناک را در آتش دوزخ تدارک دیده است. سوره با بیان سرانجام پرهیزگاران و کافران مجرم خاتمه یافته است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿شاکرا ... و کفورا﴾، ﴿بکرة ... و أصیلا﴾ و ﴿شمسا ... و زمهریرا﴾ متضمن طباق است.

۲ـ ﴿إنا أعتدنا للکافرین سلاسل﴾ و ﴿شاکرا و کفورا﴾ شامل لف و نشر مشوش است.

۳ـ ﴿یوما عبوسا﴾ متضمن مجاز عقلی است.

۴ـ ﴿فوقاهم ... و لقاهم﴾ متضمن جناس غیرتام است.

۵ـ ﴿و یطعمون الطعام﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

٦ـ ﴿یحبون و یذرون﴾ شامل طباق است.

۷ـ ﴿إن هذا کان لکم جزاء﴾ متضمن ایجاز حذف است.

۸ـ ﴿إذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا﴾ شامل تشبیه بدیع است.

۹ـ ﴿یحبون العاجلة و یذرون وراءهم یوما ثقیلا﴾ شامل مقابله است.

۱۰ـ ﴿لؤلؤا منثورا * و کان سعیکم مشکورا ... آثما أو کفورا ...﴾ متضمن سجع مرصع است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی «مرسلات» در مکه نازل شده است، و مانند دیگر سوره‌های مکی امور عقیده را بررسی و مورد بحث قرار می‌دهد، و درباره‌ی احوال آخرت و دلایل قدرت و یگانگی خدا و سایر امور غیبی بحث می‌کند.

* سوره به انواع فرشتگانی که مکلف به تدبیر امور عالم‌اند قسم یاد کرده است که قیامت حق است و عذاب و نابودی در مورد کافران تحقق‌پذیر است: ﴿و المرسلات عرفا * فالعاصفات عصفا * و الناشرات نشرا * فالفارقات فرقا * فالملقیات ذکرا * عذرا أو نذرا * إنما توعدون لواقع﴾.

* بعد از آن در مورد زمان آن عذاب که وعده‌اش را به مجرمان داده است، به بحث می‌پردازد: ﴿فإذا النجوم طمست * و إذا السمآء فرجت * و إذا الجبال نسفت * و إذا الرسل أقتت * لأی یوم أجلت * لیوم الفصل * و ما أدراك ما یوم الفصل﴾.

* بعد از آن، سوره دلایلِ دالِّ بر قدرت روشن و متجلی خدا را در مورد زنده کردن انسان مورد بحث قرار می‌دهد: ﴿و یل یومئذ للمکذبین * ألم نهلك الأولین * ثم نتبعهم الآخرین * کذلك نفعل بالمجرمین * ویل یومئذ للمکذبین * ألم نخلقکم من مآء مهین﴾.

* بعد از آن در مورد سرانجام مجرمان و عذاب و کیفری که در آخرت با آن مواجه می‌شوند، به بحث پرداخته است: ﴿ویل یومئذ للمکذبین * انطلقوا إلی ما کنتم به تکذبون * انطلقوا إلی ظل ذی ثلاث شعب * لاظلیل و لایغنی من اللهب * إنها ترمی بشرر کالقصر * کأنه جمالة صفر ...﴾.

* بعد از بحث درباره مجرمان، به بحث دربارهٔ مؤمنان پرهیزگار پرداخته و انواع پذیرایی و فضل و کرمی را یادآور شده که خدای متعال برای آنان تدارک دیده است: ﴿إن المتقین فی ظلال و عیون * و فواکه مما یشتهون * کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون* إنا کذلك نجزی المحسنین﴾.

* و در خاتمه سبب امتناع کفار از عبادت خدای توانا را بیان کرده که عبارت است از طغیان در گردنکشی و جرم و جنایت: ﴿ویل یومئذ للمکذبین * کلوا و تمتعوا قلیلا إنکم مجرمون * ویل یومئذ للمکذبین * و إذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون * ویل یومئذ للمکذبین * فبأی حدیث بعده یؤمنون﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلْمُرْسَلاَتِ عُرْفاً ﴿١﴾ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً ﴿٢﴾ وَ ٱلنَّاشِرَاتِ نَشْراً ﴿٣﴾ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً ﴿٤﴾ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً ﴿٥﴾ عُذْراً أَوْ نُذْراً ﴿٦﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾ وَ إِذَا ٱلسَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾ وَ إِذَا ٱلْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾ وَ إِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتْ ﴿١١﴾ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿١٢﴾ لِيَوْمِ ٱلْفَصْلِ ﴿١٣﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ ﴿١٤﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾ أَلَمْ نُهْلِكِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ ٱلْآخِرِينَ ﴿١٧﴾ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾ أَلَمْ نَخْلُقْكُم مِن مَاءٍ مَهِينٍ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢٢﴾ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ ٱلْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتاً ﴿٢٥﴾ أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتاً ﴿٢٦﴾ وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُم مَاءً فُرَاتاً ﴿٢٧﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾ ٱنطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾ ٱنطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلاَثِ شُعَبٍ ﴿٣٠﴾ لاَظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ ٱللَّهَبِ ﴿٣١﴾ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾ كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿۳۵﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿۳۶﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۳۷﴾ هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾ فَإِن كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ﴿۳۹﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۰﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴿۴۱﴾ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۴۲﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۴۴﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۵﴾ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ ﴿۴۶﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۷﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿۴۸﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۰﴾



معنی لغات: ﴿فرجت﴾ باز شد. شکافته شد. ﴿کفاتا﴾ جمع‌کننده. گردآورنده. ﴿شامخات﴾ بلند و مرتفع. ﴿فراتا﴾ شیرین و گوارا. ﴿بشرر﴾ شرر؛ جرقه‌های آتش.

تفسیر: ﴿و المرسلات عرفا﴾ یعنی قسم به بادها هنگامی که می‌وزند و پشت سرهم می‌آیند.[1] مفسران گفته‌اند: عبارتند از بادهای عذاب که ستمگران را نابود می‌کند. ﴿فالعاصفات عصفا﴾ قسم به بادهای بسیار تند که طوفان شدیدی را ایجاد می‌کنند، به‌طوری که درختان را از جا کنده و منازل را خراب و آثار و نشانه‌ها را دگرگون می‌کند. ﴿و الناشرات نشرا﴾ و قسم به فرشتگانی که امور ابرها به آنان واگذار شده و آنها را به

۱ـ مفسران در تفسیر این پنج آیه به شدت اختلاف نظر دارند. بعضی همه را به باد معنی کرده و بعضی گفته‌اند: عموماً به معنی فرشته می‌باشند. و بعضی نیز موضوع را به صورت مفصل بیان نموده‌اند و امام ابن جریر توقف کرده است. ما نظر ابن‌کثیر را اختیار کردیم که صاحب‌التسهیل آن را ترجیح داده که گفته است: روشن‌تر این است که «المرسلات و العاصفات» عبارتند از باد؛ چون توصیف باد به عصف حقیقت است. و روشن‌تر در «الناشرات و الفارقات» این است که فرشته می‌باشند؛ زیرا مراد از «فالملقیات ذکرا» که بعد از آن آمده است فرشته می‌باشد. و هیچ کس نگفته است باد می‌باشند. از این‌رو دو متجانس را با فاء عطف کرده است: «المرسلات فالعاصفات» و نامتجانس را با واو، عطف کرده است: ﴿و الناشرات﴾ سپس با فاء بر آن عطف کرده است. و این نظری خوب است.

هر جا که خدا بخواهد می‌رانند و سوق می‌دهند، تا رحمت خدا یعنی باران پخش شود و موجب جان گرفتن زمین و بندگان گردد. ﴿فالفارقات فرقا﴾ و قسم به فرشتگانِ جداکننده‌ی حق از باطل و حلال از حرام. ﴿فالملقیات ذکرا﴾ و قسم به فرشتگانِ نازل‌کننده‌ی وحی و آورندگان کتاب‌های خدای متعال به نزد پیامبران عليهم السلام. ﴿عذرا أو نذرا﴾ وحی خدا را می‌آورند، تا جای عذر و بهانه برای بندگان نماند، و حجتی در مقابل خدا نداشته باشند. یا به معنی آن است که خدا بندگان را از انتقام و عذاب برحذر می‌دارد. ﴿إنما توعدون لواقع﴾ این جواب قسم است. یعنی آنچه از امور مربوط به قیامت و حساب و جزا که شما را از آن برحذر می‌دارند بدون شک محقق خواهد شد. مفسران گفته‌اند: خدای متعال به پنج چیز قسم یادکرده است تا قدر و منزلت آنها را یادآور شود و عظمت و اهمیت آنها را خاطرنشان سازد: به باد قسم خورده است که بار رحمت و عذاب را به دوش دارد و برای بندگان خدا خیر و شر به ارمغان می‌آورد، به فرشتگان پاک‌سرشت قسم خورده است که به منظور انذار و بربستن راه معذرت، وحی را نازل می‌کنند، قسم خورده است که مسأله‌ی قیامت امری است محقق و در آن شک و تردیدی نیست و نیز قسم یادکرده است که آنچه خدا مکذبین را به آن تهدید کرده است از قبیل فرا رسیدن قیامت و تحقق ثواب و عذاب حتما محقق می‌شود و نباید در آن شک و تردیدی داشته باشند.[۱] بعد از آن زمان وقوع قیامت را به تفصیل بیان کرده و می‌فرماید: ﴿فإذا النجوم طمست﴾ وقتی که ستارگان محو شدند و فروغشان خاموش گشت و نورشان از بین رفت. ﴿و إذا السماء فرجت﴾ و آنگاه که آسمان شکاف برداشت و پاره شد. ﴿و إذا الجبال نسفت﴾ و آنگاه که کوه‌ها متلاشی گشته و به صورت گرد و غبار درآمده و باد آن را پراکنده ساخت. مانند فرموده‌ی ﴿و یسألونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا﴾.

۱ـ البحر المحیط ۸/۴۰۴.

﴿و إذا الرسل أقتت﴾ و آنگاه که برای پیامبران وقت و زمانی مقرر شد تا در بین ملت‌های خود به حل و فصل و قضاوت امور بپردازند، که همان روز قیامت است. مانند فرموده‌ی ﴿یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا أجبتم﴾. و اصل ﴿أقتت﴾ «وُقِّتَ» است؛ یعنی برایش وقتی مقرر کرد. طبری گفته است: یعنی مهلت داده شوند تا در روز قیامت جمع شوند.[1] و مجاهد گفته است: همان وقتی است که بر ملت‌های خود شهادت می‌دهند.[2] ﴿لأی یوم أجلت﴾ استفهامی است که منظور از آن نشان دادن عظمت آن روز و ایجاد شگفتی از وقایع پر بیم و هراس و شدت آن است. یعنی برای چه روزی عظیم پیامبران بـه تأخـیر افتاده‌اند؟ بعد از آن می‌فرماید: ﴿لیوم الفصل﴾ برای روز قضاوت و فیصله دادن امور در بین خلایق؛ روزی که خدا با حکم عادلانه‌ی خود در بین پیامبران و ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی آنها حکم و قضاوت می‌کند. ﴿و ما أدراك ما یوم الفصل﴾ استفهام برای ایجاد هراس و بیم آمده است. یعنی ای انسان! چه چیزی شما را از روز فصل و شدت بیم و هراسش آگاه کرده است؟ چون آن روز بزرگتر و مهمتر از آن است که انسان حقیقت آن را بداند یا عقل و وجدان به آن احاطه پیدا کند. قرار دادن اسم ظاهر، (یوم الفصل) در جای ضمیر، (ما هو) برای افزودن بر بیم و هراس آن است. امام فخر گفته است: انسان را از عظمت آن روز شگفت‌زده کرده و گفته است: امور مربوط به آن پیامبران برای چه روزی تأجیل و تأخیر شده است؟ آن امور عبارت است از عذاب دادن تکذیب‌کنندگان و تکریم و تعظیم کسانی که به آنها ایمان آوردند. نیز عبارت است از متجلی شدن هول و هراس عرض و حساب، همان حقیقتی که مردم را به سوی آن دعوت می‌کردند تا به آن ایمان بیاورند. بعد از آن خدا آن را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿لیوم الفصل﴾ برای روزی که خدای رحمان در آن روز در بین مردم قضاوت می‌کند. بعد از آن باز هم بر بزرگ جـلوه دادن آن روز

۱ـ تفسیر کبیر ۲۶۵/۳۰.
۲ـ طبری ۱۴۳/۲۹.

می‌پردازد و می‌فرماید: ﴿و ما أدراك ما يوم الفصل﴾ چه کسی شدت و هیبت و هراس روز فصل را به شما گفته است؟ و جواب شرط که ﴿فإذا النجوم﴾ می‌باشد محذوف است؛ چون کلام بر آن دلالت دارد، و تقدیر آن چنین است: آنچه که شما از آن برحذر داشته شده‌اید، حتما واقع خواهد شد، و آنچه پیامبران به شما خبر داده‌اند از قبیل آمدن قیامت تحقق پیدا خواهد کرد. این‌گونه حذف‌ها از اسالیب ایجاز بیانی است که در قرآن به وفور یافت می‌شود. ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ نابودی عظیم و زیانی بس بزرگ در آن روز، از آن تکذیب‌کنندگان این روز موعود است. مفسران گفته‌اند: جمله‌ی ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ را در این سوره برای مزید ترغیب و ترهیب ده بار تکرار کرده است. و در هر جمله، اخباری در مورد احوال آخرت و یادآوری احوال دنیا آمده است. پس مناسب آن است که هربار تهدید کفار نابکار ذکر شود. و از آنجایی که در سوره‌ی انسان بعضی از احوال کفار در روز آخرت ذکر شد و احوال مؤمنان را به تفصیل بیان کرد، در این سوره وصف کفار را به تفصیل و وصف مؤمنین را به ایجاز آورده است.

بعد از این‌که در مورد تحقق روز قیامت تأکید کرد و ابراز داشت که حق است و حتماً تحقق می‌پذیرد، و بعد از این‌که مکذبان را از شدت هول آن روز ترساند، باز به روشی دیگر آنها را از شدت انتقام خدا برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿ألم نهلك الأولين﴾ مگر تکذیب‌کنندگان پیشین را از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود را نابود نکردیم؟ ﴿ثم نتبعهم الآخرين﴾ سپس تکذیب‌کنندگان بعد را که در تکذیب و عصیان مانند آنها بودند از قبیل قوم لوط و شعیب و فرعون و پیروانش و امثال آنها را به آنها ملحق نکردیم؟ ﴿كذلك نفعل بالمجرمين﴾ مجرمان مکه را نیز به همین شیوه نابود می‌کنیم که سرور پیامبران را تکذیب می‌کنند. ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ نابودی و هلاکت برای تمام تکذیب‌کنندگان توحید و نبوت و حشر و حساب مقرر است. ﴿ألم نخلقكم من ماء مهين﴾ یادآوری است برای مکذبین، و ابراز تعجب است از غفلت و فراموشکاری آنها؛ چرا که

از ساده‌ترین امور غافلند؛ یعنی غافلند از این‌که خدایی که آنها را از نطفه‌ی ناچیز و ضعیف خلق کرده است، قادر است که آنها را برای حشر و حساب اعاده کند. یعنی ای گروه کفار! آیا شما را از آبی ضعیف و ناچیز یعنی منی مرد خلق نکرده‌ایم؟ در حدیث قدسی آمده است که خدای متعال می‌گوید: «ای فرزند آدم! چگونه مرا درمانده می‌کنی در حالی که من شما را از چنین چیزی ـ منی ـ خلق کرده‌ام».[1] ﴿فجعلناه فی قرار مکین﴾ این آب ناچیز را در محلی مطمئن یعنی رحم زن قرار دادیم. ﴿إلی قدر معلوم﴾ تا مدت زمانی که در نزد خدا محدود و معین است؛ یعنی تا زمان ولادت آن را در رحم قرار دادیم. ﴿فقدرنا فنعم القادرون﴾ پس ما توانستیم او را از نطفه بیافرینیم و ما توانای نیکو می‌باشیم؛ چرا که او را در نیکوترین صورت و زیباترین شکل بیافریدیم. ﴿ویل یومئذ للمکذبین﴾ نابودی و هلاکت از آن تکذیب‌کنندگان قدرت ما می‌باشد. صاوی گفته است: خدا به وسیله‌ی این آیه نعمت بزرگ و قدرت خود را مبنی بر آفرینش اولیه‌ی انسان به کفار تذکر داده، و مسلم است آن‌که قدرت آفرینش اولیه را دارد، بر اعاده‌ی آن بعد از مرگ نیز قادر خواهد بود. پس متضمن رد منکران حشر می‌باشد.[2] سپس به آنان یادآور شده است که در حال حیات آنها را بر روی زمین نگه می‌دارد و به هنگام مرگ نیز آنها را در دلِ زمین فرو می‌برد: ﴿ألم نجعل الأرض کفاتا * أحیاء و أمواتا﴾ آیا زمینی را که بر روی آن به سر می‌برید، بسان مادر برایتان قرار نداده‌ایم؟ که در حال حیات بر روی آن جمع و در

۱ـ این حدیث را امام احمد اخراج و ابن ماجه آن را روایت کرده است. دنباله‌ی آن چنین است: «پیامبر ﷺ کمی بزاقش را در کف دستش گذاشت و سپس انگشتش را روی آن قرار داد و گفت: خدا می‌فرماید: ای فرزند آدم! چگونه مرا عاجز و درمانده می‌کنی در حالی که تو را این چنین خلق کرده‌ام؟ ما تو را راست‌قامت و معتدل ساختیم و تو را بر پای داشتیم و قدرت تحرک و تکاپو را به تو دادیم و زمین را برایت قرارگاه ساختیم. پس آن را برای خود خواستی و از دیگران منع کردی تا جان به تراقی رسید. آنگاه یقین برایت حاصل شد. اما دیگر چه فایده که اکنون یقین سودی برایت در برندارد».

۲ـ صاوی ۴/ ۲۸۰.

کنار هم هستید و بعد از مرگ در بطن آن قرار می‌گیرید. مفسران گفته‌اند: «کَفْت» یعنی جمع شدن و به هم پیوستن. پس زمین تمام افراد انسان را در خود جمع می‌کند، و صورت مادر را دارد؛ زیرا زنده‌ها در حال حیات روی آن در منازل و خانه‌ها سکونت دارند، و مردگان در قبرها در بطن آن قرار می‌گیرند: **﴿منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة أخری﴾**.

شعبی گفته است: یعنی داخلش را برای مردگان و رویش را برای زنده‌هایتان قرار داده‌ام.[1] **﴿و جعلنا فیها رواسی شامخات﴾** و بر روی زمین کوه‌های استوار و سر به فلک کشیده را قرار داده‌ایم تا شما روی آن آشفته و مضطرب نشوید.[2] **﴿و أسقیناکم ماء فراتا﴾** و آب گوارا و شیرین را به شما نوشاندیم. آب را از ابر برایتان نازل کردیم، و آن را در قالب چشمه‌سارها و رودخانه‌ها برایتان جاری نمودیم تا شما و احشامتان از آن بنوشید و کشتزارها و درختانتان را با آن آبیاری کنید. **﴿ویل یومئذ للمکذبین * انطلقوا إلی ما کنتم به تکذبون﴾** به سوی عذاب جهنم بشتابید که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید. این سخن را مأمور جهنم به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها می‌گوید. آنگاه آن عذاب را توضیح داده و در مورد آن به تفصیل پرداخته و می‌فرماید: **﴿انطلقوا إلی ظل ذی ثلاث شعب﴾** بشتابید

۱ـ مختصر ۵۸۸/۳.

۲ـ قبل از این‌که علم نوین حکمت وجود کوه‌ها را کشف کند، قرآن آن را کشف کرده است. کوه‌ها برای زمین صورت میخ دارند و آن را از تکان و لرزش مصون می‌دارد. همان‌طور که میخ چادر را حفظ می‌کند. وحی این معنی را کشف کرده و در سوره‌ی نحل می‌فرماید: **﴿و ألقی فی الأرض رواسی أن تمید بکم﴾** اگر این کوه‌ها نبودند، زمین به سبب گازها و بخارها و مواد انباشته شده و قابل اشتغال داخلش، دایم در اضطراب و لرزش می‌بود و بسان پرکاهی که در مسیر وزش باد قرار می‌گیرد، به این‌سو و آن‌سو می‌رفت. پس پاک و منزه است خدای حکیم و علیم که در خلق کوه‌های مرتفع فواید دیگری نیز قرار داده که عبارت است از استقرار ابر بر بالای آنها و نزول باران و برف بر آنها که سبب وجود رودخانه و چشمه‌سارها شده، و بعد از آن سبب ازدیاد درختان و کشت و زرع می‌شود. کوه‌ها انبار برف و بارانند و انبارهای برکات آسمانند از این‌رو خدا نعمت آب را مقارن آن آورده است: **﴿و أسقیناکم ماء فراتا﴾**.

و بروید و در زیر سایه‌ی دود انبوه جهنم قرار بگیرید که سه شعبه از آن منشعب می‌شود. ﴿لاظلیل و لایغنی من اللهب﴾ هرکس زیر آن قرار بگیرد، سایه‌ای نمی‌یابد و از حرارت آفتاب مصون نمی‌دارد، و زبانه‌ی آتش برافروخته را از وی دفع نمی‌کند. طبری گفته است: آن سایه آنان را از گرما محفوظ نداشته و زبانه‌ی آتش را از آنان دور نمی‌کند؛ چرا که این دود از آتش جهنم برمی‌خیزد و در طبقات فوقانی به سه شعبه پخش می‌شود.(۱) مفسران گفته‌اند: به منظور تمسخر و استهزا، عذاب را سایه نامیده است. پس مؤمنان در زیر سایه‌ها و در کنار چشمه‌سارها قرار می‌گیرند و تبهکاران در مسیر باد گرم و در میان آب جوشان و در سایه‌ی دودی بسیار غلیظ و سیاه، «یحموم» قرار می‌گیرند. پس چگونه می‌توان وضعی را که در آن قرار دارند، جز از طریق سرزنش و استهزا سایه نامید؟ بعد از آن بر توصیف جهنم و شدت آن افزوده و می‌فرماید: ﴿إنها ترمی بشرر کالقصر﴾ جهنم جرقه‌ها و گداخته‌های بسیار بزرگی از آتش پرتاب می‌کند. هر جرقه از آن به اندازه‌ی قصری بزرگ است. ابن‌کثیر گفته است: جرقه‌های قلعه مانند زبانه‌های آتش جهنم می‌جهد.(۲) ﴿کأنه جمالة صفر﴾ جرقه‌های جهیده از جهنم در سرعت حرکت و رنگ، مانند شترهای زرد موی می‌باشند. رازی گفته است: خدای متعال جرقه‌ها را در بزرگی به قصر و در رنگ و سرعت به شتران زرد موی تشبیه کرده است.(۳) و این گونه تشبیه از صورت‌های زیبای تشبیه است؛ چون وقتی جرقه بسان قصر باشد، اصلِ آتش فروزان چگونه باید باشد؟ خداوند به فضل و رحمت خود ما را از آتش جهنم مصون بدارد! ﴿ویل یومئذ للمکذبین﴾ نابودی و هلاکت از آن تکذیب‌کنندگان آیات خدا می‌باشد. ﴿هذا یوم لاینطقون﴾ این روز رعب‌انگیز همان روزی است که تکذیب‌کنندگان نمی‌توانند

۱ـ طبری ۱۴۶/۲۹.
۲ـ مختصر ۵۸۸/۳.
۳ـ تفسیر کبیر ۲۷۷/۳۰.

در آن روز سخنی سودمند به حال خود بگویند. پس در آن روز لال و بی‌زبان می‌شوند. ﴿و لایؤذن لهم فیعتذرون﴾ و در مورد اعمال زشت و تبهکاری‌ها و جرایمشان عذر و بهانه‌ای از آنان پذیرفته نمی‌شود، بلکه حتی اجازه‌ی پوزش و معذرت آوردن به آنها داده نمی‌شود؛ زیرا این دلایل و معذرت‌ها پذیرفتنی نیست. همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿یوم لاینفع الظالمین معذرتهم﴾. ﴿ویل یومئذ للمکذبین * هذا یوم الفصل جمعناکم و الأولین﴾ به آنها گفته می‌شود: این روز، روز صدور حکم در بین خلایق است، که خدا به حکم عادلانه‌ی خود در بین سعادتمندان و اشقیا حکم می‌کند. شما را در این روز با ملت‌های قبل از شما گرد آورده‌ایم تا در بین تمام شما حکم کنیم. ﴿فإن کان لکم کید فکیدون﴾ پس اگر برای رستگاری و رستن از عذاب حیله‌ای دارید، آن را به‌کار ببرید و خود را از ضربت و انتقام خدا ـ اگر می‌توانید ـ نجات دهید. بدین‌وسیله ناتوانی آنها را اعلام نموده و آنان را توبیخ می‌کند. ﴿ویل یومئذ للمکذبین﴾ تکذیب‌کنندگان روز قیامت نابود شوند! بعد از این‌که احوال تبهکاران بدبخت را ذکر کرد، به دنبال آن احوال سعادتمندان نیکبخت و متقی را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن المتقین فی ظلال و عیون﴾ آنان که در دنیا از خدای خود ترسیدند و با امتثال اوامر و اجتناب از نواهیش، از عذابش رستند، در روز قیامت در سایه‌ی درختان پر شاخ و برگ و در کنار چشمه‌سارهای روان قرار دارند و در منزلگاه ابدی و کرامت از نعمت‌های خدا برخوردار می‌شوند. به عکس مجرمان شقاوتمندِ تکذیب‌کننده، که در سایه‌ی «یحموم» یعنی دود دوزخ قرار دارند، که نه گرما را دفع نموده و نه تشنگی را برطرف می‌کند و نه آدمی در سایه‌ی آن به آرزوهایش می‌رسد، و جز شراره و جرقه‌های هولناک آتش چیزی نمی‌یابد. ﴿و فواکه مما یشتهون﴾ و میوه‌های فراوان و گوناگون که در مذاقشان لذیذ و مطبوع است برای آنان فراهم است. ﴿کلوا و اشربوا هنیئاً بما کنتم تعملون﴾ به طریق انس و الفت به آنها گفته می‌شود: در مقابل اعمال نیک دنیای خود خوراک لذیذ بخورید و نوشیدن گوارا نوش جان کنید.

﴿إنا كذلك نجزى المحسنين﴾ ما به آنان که عملشان نیکو و نیتشان خالص است و از خدای خود می‌ترسند، چنین پاداشی عظیم می‌دهیم. ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ نابودی و هلاکت از آن تکذیب‌کنندگان روز قیامت است. ﴿كلوا و تمتعوا قليلاً إنكم مجرمون﴾ به طریق تهدید و وعید به کفار گفته می‌شود: مانند چهارپایان که قصدی جز پرکردن شکم و نیل به شهوات ندارند، شما هم مدتی کوتاه از لذایذ دنیا و هوس‌های ناپایدارش برخوردار باشید، و تا اجلتان به آخر می‌رسد بهره برگیرید؛ چون شما تبهکارید و لیاقت برخورداری از نعمت و اکرامِ خدا را ندارید. ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ نابودی و فنا از آن تکذیب‌کنندگان نعمت‌های خدا می‌باشد. ﴿و إذا قيل لهم اركعوا لايركعون﴾ وقتی به آن تبهکاران گفته شود: برای خدا نماز اقامه کنید و در نماز خود در مقابل عظمت و جلال و شکوه خدا سر خشوع خم کنید، نه نماز اقامه می‌کنند و نه سر خشوع خم می‌نمایند بلکه به گردنکشی و تکبر خود ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزند. مقاتل گفته است: این آیه در مورد ثقیف نازل شده است که از ادای نماز امتناع ورزیدند و به پیامبر ﷺ گفتند: نماز را از ما بردار چون ما خم نمی‌شویم و خم شدن برای ما ننگ است. پیامبر از امتثال امر آنان امتناع ورزیده و فرمود: دینی که در آن نماز نباشد، خیری در آن نیست.[1] ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ هلاک و نابودیِ روز قیامت برای تکذیب‌کنندگان اوامر و نواهی خدا است. ﴿فبأى حديث بعده يؤمنون﴾ اگر به این قرآن ایمان نیاورند، بعد از این قرآنِ اعجازگر و واضح به چه کتاب و کلامی ایمان می‌آورند و آن را تصدیق می‌کنند؟ چنانچه قرآن را که در آخرین پله‌ی اعجاز قرار دارد و بی‌نهایت روشن و متجلی است، تکذیب کنند و به آن ایمان نیاورند، پس بعد از آن به چه چیزی ایمان می‌آورند؟ قرطبی گفته است: به منظور ترساندن و وعید، آیه‌ی ﴿ويل يومئذ للمكذبين﴾ را تکرار کرده است. و

۱ـ البحر ۴۰۸/۸.

عده‌ای نیز می‌گویند تکرار نیست؛ چون از هر بار قصدی را داشته است و انگار چیزی را ذکر کرده و بعد از آن گفته است: وای بر آن‌که این را تکذیب می‌کند! سپس چیز دیگری را آورده و گفته است: وای بر آن‌که این را تکذیب می‌کند! و تا آخر سوره چنین است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿فالعاصفات عصفا * و الناشرات نشرا * فالفارقات فرقا﴾ به مصدر تأکید شده و کلام را بیشتر تقویت می‌کند.

۲ـ ﴿عذرا ... أو نذرا﴾، ﴿أحیاء ... أمواتا﴾ و ﴿الأولین ... و الآخرین﴾ متضمن طباق است.

۳ـ ﴿لأی یوم أجلت * لیوم الفصل * و ما أدراك ما یوم الفصل﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۴ـ ﴿ألم نهلك الأولین﴾ و ﴿ألم نخلقكم من ماء مهین﴾ شامل استفهام تقریری است.

۵ـ ﴿مهین﴾ و ﴿مكین﴾ متضمن جناس ناقص است.

٦ـ ﴿ترمی بشرر كالقصر﴾ و ﴿كأنه جمالة صفر﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل می‌باشند.

۷ـ ﴿إن المتقین فی ظلال و عیون * و فواكه مما یشتهون * كلوا و اشربوا هنیئا بما كنتم تعملون﴾ و ﴿كلوا و تمتعوا قلیلا إنكم مجرمون﴾ حاوی مقابله‌ی بین نعیم ابرار و عذاب فجار است.

۸ـ ﴿انطلقوا إلی ظل ذی ثلاث شعب لاظلیل﴾ متضمن اسلوب سرزنش است.

۹ـ ﴿و إذا قیل لهم اركعوا لایركعون﴾ شامل مجاز مرسل است.

۱۰ـ ﴿هذا یوم لاینطقون * و لایؤذن لهم فیعتذرون * إن المتقین فی ظلال و عیون * و فواكه مما یشتهون﴾ شامل توافق فواصل در حرف آخر است.

* * *

جزء

۳۰

از آیه ۱ سوره‌ی نبأ تا پایان آیه ۶ سوره‌ی ناس

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی عم در مکه نازل شده و به سوره‌ی «نبأ» موسوم است؛ زیرا خبر مهمی در مورد قیامت و حشر و نشر در آن آمده است. محور سوره پیرامون اثبات «اعتقاد به معاد» دور می‌زند که مشرکان آن را مدت های مدید انکار می‌کردند.

* سوره‌ی شریف با خبر دادن درباره‌ی قیامت و حشر و جزا آغاز شده است، موضوعی که اذهان بسی از کفار مکه را به خود مشغول کرده بود. تا جایی که مردم مکه در این راستا به دو گروه تصدیق و تکذیب‌کننده درآمدند: **﴿عم يتسألون * عن النبإ العظيم...﴾**.

* بعد از آن در مورد قدرت و توانایی پروردگار عالمیان دلایل و براهین اقامه کرده است؛ چون هر آن‌که قدرت خلق عجایب و بدایع را دارد، زنده کردن انسان او را ناتوان و درمانده نمی‌کند: **﴿ألم نجعل الأرض مهادا * والجبال أوتادا * وخلقناكم أزواجا * وجعلنا نومكم سباتا﴾**.

* بعد از آن موضوع بعث را یادآور شده و زمان و موعدش را مشخص کرده و بیان نموده است که در آن روز خداوند در بین بندگان قضاوت می‌کند و اولین و آخرین را برای حساب جمع می‌نماید: **﴿إن يوم الفصل كان ميقاتا * يوم ينفخ في الصور فتأتون أفواجا﴾**.

* بعد از آن در مورد جهنم، و انواع عذابِ خفت‌انگیز آن بحث کرده که خدا آن را برای کافران آماده کرده است: **﴿إن جهنم كانت مرصادا * للطاغين مآبا * لابثين فيها أحقابا...﴾**.

* و بعد از بحث کافران، به بحث در مورد پرهیزگاران پرداخته و انواع نعمت‌های آماده شده برای آنان را یادآور شده است: ﴿إن للمتقين مفازا * حدائق و أعنابا * وكواعب أترابا * و كأسا دهاقا﴾.

* در خاتمه، سوره از هول و بیم و هراس روز قیامت سخن می‌گوید، هول و هراسی که کافر از شدت آن، آرزو می‌کند به خاک تبدیل شود و محشور نگردد: ﴿إنا أنذرناكم عذابا قريبا يوم ينظر المرء ما قدمت يداه و يقول الكافر ياليتني كنت ترابا﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢﴾ ٱلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلاَّ سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَاداً ﴿٦﴾ وَ ٱلْجِبَالَ أَوْتَاداً ﴿٧﴾ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً ﴿٨﴾ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً ﴿٩﴾ وَ جَعَلْنَا ٱللَّيْلَ لِبَاساً ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشاً ﴿١١﴾ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً ﴿١٢﴾ وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً ﴿١٣﴾ وَ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً ﴿١٥﴾ وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً ﴿١٦﴾ إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً ﴿١٧﴾ يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً ﴿١٨﴾ وَ فُتِحَتِ ٱلسَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً ﴿١٩﴾ وَ سُيِّرَتِ ٱلْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً ﴿٢٠﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً ﴿٢١﴾ لِلطَّاغِينَ مَآباً ﴿٢٢﴾ لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً ﴿٢٣﴾ لَايَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً ﴿٢٤﴾ إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً ﴿٢٥﴾ جَزَاءً وِفَاقاً ﴿٢٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لَايَرْجُونَ حِسَاباً ﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً ﴿٢٨﴾ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً ﴿٢٩﴾ فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً ﴿٣٠﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَ أَعْنَاباً ﴿٣٢﴾ وَ كَوَاعِبَ أَتْرَاباً ﴿٣٣﴾ وَ كَأْساً دِهَاقاً ﴿٣٤﴾ لَايَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا كِذَّاباً ﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً ﴿٣٦﴾ رَبِّ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمٰنِ لَايَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَ ٱلْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَايَتَكَلَّمُونَ إِلَّا

مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمٰنُ وَ قَالَ صَوَاباً ﴿۳۸﴾ ذٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلْحَقُّ فَمَن شَاءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآباً ﴿۳۹﴾ إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظُرُ ٱلْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ ٱلْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَاباً ﴿۴۰﴾﴾

* * *

معنی‌لغات: ﴿**سباتا**﴾ سبت در لغت به معنی قطع است. شب را سبات گفته‌اند؛ چون کار و کوشش را قطع می‌کند. ﴿**وهاجا**﴾ روشن و پرفروغ. ﴿**ثجاج**﴾ ریزش و جریان تند آب. ﴿**کواعب**﴾ جمع کاعب به معنی دختری است که سینه‌اش بالا آمده باشد. ﴿**دهاقا**﴾ پر و لبریز.

تفسیر: ﴿**عم یتساءلون**﴾ آن منکران در مورد چه چیزی از یکدیگر سؤال می‌کنند؟ اصل ﴿**عمّ**﴾ «عن ما» بوده است، میم در نون دغم شده و الف (ما) استفهامی حذف شده است. در اینجا تنها منظور پرسش نیست و بس، بلکه منظور بزرگ جلوه دادن موضوع است. مشرکان در مورد حشر از یکدیگر می‌پرسیدند و به طریق انکار و استهزا درباره‌ی آن به بحث می‌پرداختند. از این‌رو برای تفخیم و ایجاد شگفتی در سامعین نسبت به عملکرد مشرکین صیغه‌ی استفهام آمده است. آنگاه خدا آن امر مهم و خطیر را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**عن النبإ العظیم**﴾ در مورد خبری بسیار عظیم و مهم یعنی در مورد حشر و نشر از یکدیگر سؤال می‌کنند.[1] ﴿**الذی هم فیه مختلفون**﴾ چیزی که در مورد آن اختلاف دارند، بعضی در وقوع و تحقق آن شک دارند، و بعضی منکر آنند و آن را

۱ـ راجح آن است که منظور از خبر مهم، همانا امر بعث و حشر است؛ چون بعد از دلایل دالِ بر قدرت خداوند متعال بر زنده کردن انسان وارد شده است: ﴿**ألم نجعل الأرض مهادا...**﴾، که نُه دلیل را یادآور شده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از خبر مهم، قرآن یا نبوت است، اما آنچه را که آورده‌ایم راجح است و علامه ابوسعود نیز آن را پذیرفته است.

تکذیب می‌کنند. ﴿کلا سیعلمون﴾ آن تکذیب‌کنندگان در مورد پرس و جو درباره‌ی بعث و حشر بس کنند؛ چون وقتی حشر را تحقق یافته دیدند، حقیقت حال را خواهند دانست، و سرانجامِ استهزای خود را خواهند دید. ﴿ثم کلا سیعلمون﴾ تأکید است و بیانگر تهدید می‌باشد. یعنی خواهند دید چه عذاب و خفتی به سرشان می‌آید؟ بعد از آن به دلایل دالِ بر قدرتش اشاره کرده است، تا در مورد تحقق بعث و حشر حجت اقامه کند. انگار می‌گوید: یقیناً خدایی که توانست این مخلوقات عظیم را ایجاد کند و آن را هستی بدهد، نیز قادر است انسان را بعد از مرگ زنده کند، و فرمود: ﴿ألم نجعل الأرض مهادا﴾ آیا این زمین راکه بر آن سکونت دارند، برای استقرار آنها و رفت و آمد آنان در انحا و اطراف آن آماده نکرده‌ایم؟ و آیا آن را مانند فرش و بستر برایتان قرار نداده‌ایم که روی آن استقرار یابید و از دشت و دمن‌های وسیع و گسترده‌ی آن برای کشت و زرع استفاده کنید؟ ﴿والجبال أوتادا﴾ و آیا کوه‌ها را برای زمین به صورت میخ قرار نداده‌ایم؟ همان‌طور که خانه به وسیله‌ی میخ و ستون تثبیت می‌شود، کوه‌ها نیز زمین را ثابت نگه می‌دارند تا لرزش و اضطراب در آن حاصل نشود و شما را تکان ندهد. در التسهیل آمده است: کوه‌ها را به میخ تشبیه کرده است؛ زیرا زمین را نگه می‌دارند و مانع لرزش آن می‌شوند.[1] ﴿وخلقناکم أزواجا﴾ ای انسان! شما را به صورت مذکر و مؤنث خلق کردیم تا امر ازدواج و زاد و ولد منتظم گردد و حیات بر سطح این سیاره قطع نشود. ﴿وجعلنا نومکم سباتا﴾ و خواب را برای راحتی بدن و قطع کردن مشغلت روزانه‌ی شما قرار دادیم تا به وسیله‌ی آن از زحمت کار روزانه راحت شوید و برهید. ﴿وجعلنا اللیل لباسا﴾ و شب را برایتان مانند لباس قرار دادیم که با تاریکی‌اش شما را در برمی‌گیرد و می‌پوشاند. همان‌طور که لباس شما را می‌پوشاند آن هم شما را با تاریکی‌اش می‌پوشاند. در التسهیل آمده است:

۱ـ التسهیل ۱۷۳/۴.

شب را به لباس تشبیه کرده است؛ چون آن هم انسان را از دید پنهان و مستور می‌دارد.[۱] ﴿و جعلنا النهار معاشا﴾ و روز را برای شما وسیله‌ی کسب معاش قرار دادیم تا برای برآوردن احتیاجات خود در خلال آن تلاش کنید. ابن‌کثیر گفته است: یعنی روز را روشن قرار دادیم، تا انسان بتواند رفت و آمد و برای کسب و معاش و تجارت و غیره به تکاپو بیفتد.[۲] ﴿و بنینا فوقکم سبعا شدادا﴾ و بر بالای سر شما هفت آسمان را به صورت محکم و استوار و با استحکام و مقاومتی سفت بنا نهادیم که مرور زمان و اعصار در آن تأثیر نداشته باشد. ما با قدرت خود آنها را خلق کردیم تا برای زمین بسان سقف باشند. همچنان که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: ﴿و جعلنا السماء سقفا محفوظا﴾ و ﴿والسماء بنیناها بأیید و إنا لموسعون﴾. ﴿و جعلنا سراجا وهاجا﴾ و برای شما آفتابی پرفروغ و درخشان ایجاد کردیم که برای تمام ساکنان زمین نور می‌تاباند و برمی‌افروزد. حرارتی همیشگی و فروزندگی دایمی دارد. مفسران گفته‌اند: وهاج یعنی نورش بسیار فروزان و مشتعل و ملتهب و زبانه‌کش است. ابن‌عباس گفته است: یعنی روشن و درخشان.[۳] ﴿و أنزلنا من المعصرات ماء ثجاجا﴾ و از ابرهایی که زمان نزول بارانشان فرا رسیده است آبی خروشان نازل کردیم که به شدت فرو می‌ریزد و جاری می‌شود. در التسهیل آمده است: «معصرات» یعنی ابرها. از «عَصر» به معنی فشردن گرفته شده است؛ چون وقتی ابر فشرده می‌شود آب از آن می‌ریزد.[۴] ابری که زمان ریزش بارانش رسیده است به کنیزی تشبیه می‌شود که زمان قاعدگیش نزدیک شده است. ﴿لنخرج به حبا و نباتا﴾ تا به وسیله‌ی این آب انواع زراعت و رستنی که در زمین می‌رویند، برای تغذیه‌ی انسان و حیوان برویانیم. ﴿و جنات ألفافا﴾ و باغچه و باغ‌های پردرخت و پرشاخ و برگی برویانیم

۱ـ همان منبع.
۲ـ مختصر ۳/ ۵۹۰.
۳ـ قرطبی ۱۹/ ۱۷۰.
۴ـ التسهیل ۴/ ۱۷۳.

که از کثرت شاخ و برگ و انبوهی درختانش درهم پیچیده‌اند. خدای متعال به عنوان ارائه‌ی دلیل روشن بر امکان حشر و نشر، این نُه دلیلِ دال بر قدرت را خود ذکر کرده است؛ چون خالقی که قدرت این اشیا را داشته باشد، بر زنده کردن مرده‌ها و حشر و نشر نیز قادر است. از این‌رو بعد از آن فرمود: ﴿إن یوم الفصل کان میقاتا﴾ روز محاسبه و جزا و روز قضاوت در بین خلایق، در علم و تقدیر خدا وقت و زمانی مشخص و معین دارد و تقدیم و تأخیر ندارد: ﴿ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود و ما نؤخره إلا لأجل معدود﴾. قرطبی گفته است: از این‌رو به «یوم‌الفصل» موسوم است که خدا در بین خلق خود حکمِ فیصله‌دهنده و قطعی صادر می‌کند که در آن اولین و آخرین را حشر می‌کند.[1] ﴿یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا﴾ آن روز عبارت است از روزی که در صور دمیده می‌شود، آنگاه گروه گروه و دسته دسته برای حساب و جزا حاضر می‌شوید. بعد از آن اوصاف آن روز پراضطراب را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و فتحت السماء فکانت أبوابا﴾ آسمان از هول آن روز از هر جهت ترکیده و شکاف برمی‌دارد، آنچنان که در و پنجره در دیوار شکاف و سوراخ ایجاد می‌کنند. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿إذا السماء انشقت﴾. و چون وقوع آن محقق است آن را با صیغه‌ی ماضی، ﴿فتحت﴾ بیان کرده است. ﴿و سیّرت الجبال فکانت سرابا﴾ و کوه‌ها بر هم کوبیده شده و از جا کنده می‌شوند و تبدیل به گرد و غبار می‌گردند، و بیننده گمان می‌برد آب است، اما آب نیست، بلکه سراب است. طبری گفته است: کوه‌ها بعد از این‌که بر هم کوبیده شدند و تبدیل به گرد و غبار گشتند بیننده آن را آب می‌پندارد، اما در حقیقت گرد و غبار است.[2] ﴿إن جهنم کانت مرصادا﴾ جهنم در کمین کافران می‌باشد، همان‌طور که انسان در کمین و انتظار دشمن خود می‌نشیند، تا ناگهان او را بگیرد و غافلگیر کند. مفسران گفته‌اند: «مرصاد» یعنی کمینگاه، جایی که

۱ـ قرطبی ۱۹/۱۷۳.　　۲ـ طبری ۳۰/۷.

انسان در کمین دشمن می‌نشیند. و جهنم نیز در کمین دشمنان خدا می‌نشیند تا با زبانه‌اش آنها را عذاب بدهد. جهنم کنجکاوانه مراقب و در کمین است تا کفار نابکار بر آن عبور کنند و آنها را به داخل خود فرو برد. ﴿للطاغين مآبا﴾ جهنم بازداشتگاه گردنکشان مجرم است. ﴿لابثين فيها أحقابا﴾ مدت‌های مدید در آن می‌مانند.[۱] قرطبی گفته است: یعنی همیشه در آتش می‌مانند، و هرچه زمان بگذرد خاتمه نمی‌یابد؛ زیرا دوره‌های زمان آخرت نهایت ندارند.[۲] ربیع و قتاده گفته‌اند: این دوره‌ها نه پایان دارند و نه برای مدتی قطع می‌شوند.[۳] ﴿لا يذوقون فيها بردا و لاشرابا﴾ در جهنم آب خنکی نمی‌چشند تا گرمای آتش را تخفیف بدهد و شراب و نوشیدنی نمی‌نوشند که تشنگی آنان را برطرف کنند. ﴿إلا حميا و غساقا﴾ جز آب بسیار داغ و جوشان و غساق؛ یعنی جز چرک و خونابه‌ای که از زخم بدن دوزخیان می‌چکد چیزی نمی‌نوشند. ﴿جزاء وفاقا﴾ خدا مطابق اعمال زشتشان آنان را چنان کیفر می‌دهد. ﴿إنهم كانوا لايرجون حسابا﴾ آنها انتظار حساب و جزا و لقای خدا را نداشتند. پس خدا آنان را به چنان مجازاتی عادلانه کیفر می‌دهد. ﴿وكذبوا بآياتنا كذابا﴾ و آنها به شدت آیات قرآنی را که دال بر تحقق حشر و حساب بودند، انکار می‌کردند. ﴿و كل شيء أحصيناه كتابا﴾ و تمام اعمال ناپسند و گناهانی را که مرتکب شده‌اند در نامه‌ی اعمال آنها ثبت و ضبط کرده‌ایم تا آنها را در مقابل آن کیفر دهیم. ﴿فذوقوا فلن نزيدكم إلا عذابا﴾ پس ای گروه کافران! بچشید و در مقابل فریادطلبی و التماستان جز عذاب چیزی اضافه نمی‌کنیم. مفسران گفته‌اند: در قرآن در مورد اهل آتش

۱ـ در آیه چیزی دال بر به سر آمدن آن دوران موجود نیست؛ چون «حقب» در کلام عرب فقط برای زمان و دوره‌ی بی‌پایان به‌کار می‌رود که کنایه از ابدی بودن است. پس آنها را با چیزی مخاطب قرار داده است که بار معنایی آن را خوب می‌دانند. عده‌ای نیز می‌گویند: مراد مؤمنان نافرمان است. اما اشتباه است؛ چون در رابطه با کفار وارد شده است، به دلیل آیه‌ی ﴿وكذبوا بآياتنا كذابا﴾ که بعد از آن آمده است.

۲ـ قرطبی ۱۷۵/۱۹.

۳ـ قرطبی ۱۸۰/۱۹ و حاشیه‌ی صاوی ۲۸۵/۴.

آیه‌ای از این شدیدتر نیامده است؛ چون هر وقت برای رهیدن عذابی، کسی را به کمک بطلبند با عذابی شدیدتر روبرو می‌شوند.[1] بعد از این‌که احوال شقاوتمندان دوزخی را بیان کرد، احوال سعادتمندان نیک‌مرد را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن للمتقین مفازا﴾ برای مؤمنان که در دنیا خدا را اطاعت کرده‌اند، کامیابیِ نایل آمدن به باغ‌های پرنعمت و رهایی از عذاب آتش مقرر است. سپس این کامیابی را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿حدائق و أعنابا﴾ باغ‌های سرسبز و خرم که در آن انواع درختان و گل‌ها موجود است، در آن تاک انگور مطبوع و متنوع، و از تمام آنچه نفس آرزو کند موجود است. ﴿و کواعب أترابا﴾ و دخترانی باکره و هم‌سن و سال با پستان‌های برجسته برای آنان مقرر است. در التسهیل آمده است: کواعب جمع کاعب، به معنی دختری است که پستانش نمایان شده باشد.[2] ﴿و کأسا دهاقا﴾ و قدح‌های مملو از می ناب و مصفا. قرطبی گفته است: منظور از کاس، شراب است، و انکار گفته است: پیاله‌های لبالب از شراب تصفیه شده دارند.[3] ﴿لایسمعون فیها لغواً و لاکذابا﴾ در بهشت سخن بیهوده و دروغ نمی‌شنوند؛ چون بهشت دارالسلام است و هرچه در آن قرار دارد از باطل و نقص سالم است. ﴿جزاء من ربك عطاء حسابا﴾ خدا این پاداش عظیم را به لطف و کرم خود و مطابق اعمالشان به آنها عطا کرده است. ﴿رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن﴾ این پاداش از جانب خدای رحمان است که رحمتش همه‌چیز را در برگرفته است. ﴿لایملکون منه خطابا﴾ در آن روز پرهیبت و شکوه هیچ کس نمی‌تواند در مورد دفع بلا یا رفع عذاب خدا را مخاطب قرار دهد. ﴿یوم یقوم الروح و الملائکة صفا﴾ در آن روز پربیم و هراس، جبرئیل و دیگر فرشتگان، با خشوع به صف می‌ایستند. ﴿لایتکلمون إلا من أذن له الرحمن و قال صوابا﴾

۱ـ قرطبی ۱۹/۱۸۰ و حاشیه‌ی صاوی ۴/۲۸۵. ۲ـ التسهیل ۴/۱۷۴.

۳ـ قرطبی ۱۹/۱۸۱.

هیچ یک از آنها زبان نمی‌گشاید مگر این‌که خدا به او اجازه‌ی گفتن و شفاعت بدهد، و حق را هم بگوید. صاوی گفته است: وقتی فرشتگان که بافضلترین خلایق می‌باشند و در پیشگاه خدا مقرب‌ترند، نمی‌توانند بدون اجازه‌ی خدا برای کسی شفاعت کنند، چگونه غیر آنها قدرت شفاعت را دارد؟ **﴿ذلك اليوم الحق﴾** آن روز به‌طور حتم تحقق‌پذیر است. **﴿فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلا﴾** پس هرکس می‌خواهد با ایمان و انجام دادن عمل صالح راهی مناسب به سوی خدا در پیش گیرد، چنان کند. این بیان متضمن تشویق و ترغیب است. **﴿إنا أنذرناكم عذابا قريبا﴾** کفار قریش که منکر بحث بودند، مورد خطاب قرار گرفته‌اند. یعنی ما شما را از عذابی نزدیک یعنی عذاب آخرت برحذر داشتیم و ترساندیم. آن را قریب خوانده است؛ چون هرچه بیاید قریب است؛ **﴿يوم ينظر المرء ما قدمت يداه﴾** روزی که هرکس عمل شر و خیر خود را در نامه‌ی اعمالش ثبت و درج شده می‌بیند. همچنان که در آیه‌ی دیگری نیز می‌فرماید: **﴿و وجدوا ما عملوا حاضرا﴾**. **﴿و يقول الكافر ياليتني كنت ترابا﴾** و کافر آرزو می‌کند و می‌گوید: ای کاش! خاک می‌شدم و حساب و کیفر نمی‌دیدم. مفسران گفته‌اند: آن روز همان روزی است که خدا در روز قیامت حیوانات را زنده می‌کند و انتقام بی‌شاخ را از شاخ‌دار می‌گیرد، سپس به خاک تبدیل می‌شوند. وقتی کافر این را می‌بیند آرزو می‌کند او هم چنین بشود تا عذاب خدا را نبیند.

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿كلا سيعلمون، ثم كلا سيعلمون﴾** متضمن اطناب است.

۲ـ **﴿عن النبإ العظيم﴾** شامل ایجاز حذف است. در این جمله فعل حذف شده است که حال و مقام بر آن دلالت دارد.

۳ـ **﴿ألم نجعل الأرض مهادا * و الجبال أوتادا﴾** و **﴿و جعلنا الليل لباسا﴾** متضمن تشبیه بلیغ است.

۴ـ **﴿و جعلنا الليل لباسا﴾** و **﴿و جعلنا النهار معاشا﴾** متضمن مقابله است.

۵- ﴿فکانت أبوابا﴾ حاوی تشبیه بلیغ است.

۶- ﴿فذوقوا فلن نزیدکم إلا عذابا﴾ شامل امر اهانت و تحقیرآمیز است.

۷- ﴿بردا ... و حمیا﴾ متضمن طباق است.

۸- ﴿یوم یقوم الروح و الملائکة صفا﴾ شامل ذکر عام بعد از خاص است.

۹- ﴿ألفافا، أفواجا، أبوابا، مآبا و أحقابا﴾ شامل سجع مرصع است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نازعات در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره‌های مکی به اصول عقیده یعنی «یگانگی و یکتایی خدا، رسالت و پیامبری، حشر و جزا» می‌پردازد و محور سوره پیرامون قیامت و احوال و اهوال آن دور می‌زند. و از سرانجام پرهیزگاران و تابکاران و مجرمان بحث می‌کند.

* سوره‌ی شریف با قسم خوردن به فرشتگان نیک‌سرشت آغاز شده است، فرشتگانی که جان مؤمنان را با لطف و نرمی قبض می‌کنند و جان مجرمان را به شدت و سختی می‌کشند. و نیز به فرشته‌هایی سوگند می‌خورد که به فرمان خدا امور خلایق را اداره می‌کنند: ﴿و النازعات غرقا * و الناشطات نشطا * و السابحات سبحا * فالسابقات سبقا * فالمدبرات أمرا﴾.

* بعد از آن درباره‌ی مشرکینِ منکر حشر و نشر بحث کرده و حالت آنها را در آن روز به تصویر می‌کشد: ﴿قلوب يومئذ واجفة * أبصارها خاشعة * يقولون أئنا لمردودون فی الحافرة * أئذا كنا عظاما نخرة ...﴾؟

* بعد از آن «فرعون» طاغی و گردنکش را مورد بحث قرار داده است که ادعای خدایی می‌کرد و ستم و گردنکشی را پیشه‌ی خود کرده بود، تا سرانجام خدا او را درهم کوبید، و او و قبطی‌های قومش را غرق و نابود کرد: ﴿هل أتاك حديث موسى * إذ ناداه ربه بالواد المقدس طوى * إذهب إلى فرعون إنه طغى * فقل هل لك إلى أن تزكى﴾؟

* سوره در مورد طغیان و تمرد اهل مکه از فرمان پیامبر به بحث پرداخته، و به آنها

تذکر داده است که آنها از بسی از مخلوقات ضعیفترند: ﴿أأنتم أشد خلقاً أم السمآء بناها* رفع سمكها فسواها * و أغطش ليلها و أخرج ضحاها ...﴾.

* و سوره با بیان وقت و زمان قیامت خاتمه می‌یابد، قیامتی که مشرکین آن را بعید دانسته و آن را منکر بودند و تحقق آن را تکذیب می‌کردند: ﴿يسألونك عن الساعة أيان مرساها * فيم أنت من ذكراها * إلى ربك منتهاها * إنما أنت منذر من يخشاها * كأنهم يوم يرونها لم يلبثوا إلا عشية أو ضحاها﴾.

* * *

خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلنَّازِعَاتِ غَرْقاً ﴿١﴾ وَ ٱلنَّاشِطَاتِ نَشْطاً ﴿٢﴾ وَ ٱلسَّابِحَاتِ سَبْحاً ﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً ﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً ﴿٥﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ ﴿٧﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ﴿٩﴾ يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي ٱلْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾ أَإِذَا كُنَّا عِظَاماً نَخِرَةً ﴿١١﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾ ٱذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَل لَكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَ أَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ ٱلْآيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَ عَصَىٰ ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ ٱللهُ نَكَالَ ٱلْآخِرَةِ وَ ٱلْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَىٰ ﴿٢٦﴾ أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ ٱلسَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿٢٨﴾ وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾ وَ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا ﴿٣١﴾ وَ ٱلْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿٣٢﴾ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَاءَتِ ٱلطَّامَّةُ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾ وَ بُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾ وَ آثَرَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾

فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿۳۹﴾ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿۴۱﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿۴۲﴾ فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا ﴿۴۳﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا ﴿۴۴﴾ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا ﴿۴۵﴾ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ﴿۴۶﴾



معنی لغات: ﴿**واجفة**﴾ ترسان و هراسان. ﴿**الحافرة**﴾ برگشتن به حالت اول. ﴿**الساهرة**﴾ سطح زمین. ﴿**سمكها**﴾ بلندی و ارتفاعش. ﴿**أغطش**﴾ تاریک کرد. ﴿**دحاها**﴾ گسترده و مسطح کرد. ﴿**الطامة**﴾ سانحه و حادثه‌ی بسیار بزرگ و ناگوار.

تفسیر: ﴿**و النازعات غرقا**﴾ و قسم به فرشتگانی که جان کفار را به سختی می‌ستانند. ﴿**و الناشطات نشطا**﴾ و قسم به فرشتگانی که جان مؤمنان را به نرمی و آسانی و آرامی می‌گیرند. ابوسعود گفته است: ملک الموت و یارانش جان کافر را طوری می‌گیرند که انگار سیخ‌های چند شاخه‌ای آهن را از میان پشم مرطوب بیرون می‌کشند.

بنابراین روح کافر بسان غریق در آب گرفته می‌شود، و جان مؤمن به نرمی گرفته می‌شود. و همان‌طور که گره‌ی طناب پای شتر را به آسانی باز می‌کنند. جان مؤمن را هم چنان می‌گیرند.[1] ابن‌کثیر گفته است: خدا به فرشتگانی که جان بنی‌آدم را می‌ستانند قسم یادکرده است؛ فرشتگانی که جان بعضی را به شدت و سختی می‌گیرند و در گرفتن آن شدت به‌کار می‌برند، و جان بعضی را به آسانی می‌گیرند، به نحوی که انگار او را از بند رها می‌کنند.[2] ﴿**و السابحات سبحا**﴾ و قسم به فرشتگانی که برای اجرای اوامر خدا،

۱ـ خازن ۴/۲۰۴.

۲ـ مختصر ۳/۵۹۵، سپس گفته است: صحیح همین است و اکثر برآنند.

به سرعت از آسمان فرود می‌آیند و همانند فردی که در آب شنا می‌کند، آنان نیز برای تنفیذ اوامر الهی در سعی و تکاپویند. ﴿فالسابقات سبقا﴾ قسم به فرشته‌هایی که ارواح مؤمنان را به سرعت به بهشت می‌برند. ﴿فالمدبرات أمرا﴾ قسم به فرشتگانی که به امر خدا امور کائنات را در مورد باد، باران، روزی، عمر و سایر امور دنیا اداره می‌کنند. خدای متعال به این پنج صنف قسم یاد کرده است که قیامت حق است. جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: حتماً زنده و محاسبه می‌شوید. و آیه‌ی ﴿یوم ترجف الراجفه * تتبعها الرادفه﴾ بر آن دلالت دارد. یعنی روزی که برای بار اول در صور دمیده می‌شود و بر اثر آن همه‌چیز به تکان و لرزه درمی‌آید. به دنبال آن برای بار دوم در آن دمیده می‌شود و بر اثر آن مرده‌ها از قبرها برمی‌خیزند. ابن‌عباس گفته است: راجفه و رادفه عبارتند از دو نفخه‌ی اول و دوم. در نفخه‌ی اول تمام جانداران به فرمان خدا می‌میرند، و در نفخه‌ی دوم تمام مرده‌ها به فرمان خدا زنده می‌شوند.[1] بعد از آن حالت و شدایدی را یادآور شده است که تکذیب‌کنندگان با آن مواجه می‌شوند: ﴿قلوب یومئذ واجفة﴾ در آن روز قلب کافران لرزان و هراسان و آشفته می‌شود. ﴿أبصارها خاشعة﴾ دیده‌ی صاحبانِ چنان قلوبی از مشاهده‌ی اهوال و صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی آن خوار و حقیر می‌شود. ﴿یقولون أئنا لمردودون فی الحافرة﴾ آنان در دنیا به صورت استهزا و بعید انگاشتن زنده شدن، می‌گویند: آیا بعد از مرگ باز می‌گردیم و بعد از نابودی زنده می‌شویم و به حالت اول برمی‌گردیم؟ قرطبی گفته است: وقتی به آنها گفته شود: شما زنده می‌شوید، منکرانه و شگفت‌زده می‌گویند: آیا بعد از مرگ به حالت اول برمی‌گردیم و مانند قبل از مرگ زنده می‌شویم؟ عرب می‌گویند: ﴿رجع فلان فی حافرته﴾ یعنی از همانجا که آمده بود برگشت.[2] ﴿أئذا کنا عظاما نخرة﴾ آیا وقتی به صورت استخوان‌های پوسیده و متلاشی

۱ـ قرطبی ۱۹/۱۹۳.

۲ـ همان منبع ۱۹/۱۹۴.

شده درآمدیم، از نو برمی‌گردیم و زنده می‌شویم؟ ﴿قالوا تلك إذا كرة خاسرة﴾ یعنی اگر حشر راست و درست و حق باشد، و ما بعد از مرگ زنده شویم، جزو زیانمندان خواهیم بود، چون به دوزخ درمی‌آییم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فإنما هی زجرة واحدة﴾ یعنی زنده شدن فقط یک نفیر و نعره می‌باشد، که برای برخاستن از قبور در صور دمیده می‌شود. ﴿فإذا هم بالساهرة﴾ پس فوراً و به‌طور ناگهانی تمام و بعد از این‌که در بطن و جوف زمین بودند، به سطح زمین می‌آیند... بعد از آن داستان حضرت موسی و فرعون را بازگفته است تا برای پیامبر ﷺ مایه‌ی تسلی شود و قومش را از مصایب وارده بر گردنکشان تکذیب‌کننده و عذابی که بر قوم فرعون نازل شد، برحذر بدارد: ﴿هل أتاك حديث موسى﴾ اسلوبی است برای تشویق و ترغیبِ شنیدن داستان. یعنی ای محمد! آیا خبر موسی کلیم به تو رسیده است؟ ﴿إذ ناداه ربه بالواد المقدس طوى﴾ آنگاه که در دره‌ی پاک و مقدس «طوی» و در دامنه‌ی کوه سینا پروردگارش او را ندا داد و گفت: ﴿إذهب إلى فرعون إنه طغى﴾ نزد فرعونِ طاغی و ستمکار برو که در ظلم و گردنکشی از حد گذشته است. ﴿فقل هل لك إلى أن تزكى﴾ به او بگو: آیا میل داری و می‌خواهی از گناهان و نابکاری‌ها پاکیزه شوی؟ ﴿و أهديك إلى ربك فتخشى﴾ و تو را به سوی معرفت و شناخت و اطاعت خدا راهنمایی کنم، تا از او پرهیز کنی و بترسی؟ زمخشری گفته است: ترس را از این جهت ذکر کرده است که ملاک امر و فرمان است. هرکس از خدا بترسد هر خیری از او می‌خیزد. و خطابش را با استفهامی که به معنی پیشنهاد است، آغاز کرده است. همان‌طور که انسان به مهمانش می‌گوید: مگر نمی‌خواهی نزد ما منزل کنی؟ و پشت سر آن گفتاری نرم و محبت‌آمیز را آورده است. تا او را با مهربانی بخواند و دعوت کند و با مدارا او را از گردنکشی و طغیان بیرون آورد. همان‌طور که آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فقولا له قولا لينا﴾.[۱]

۱ـ کشاف ۴/۶۹۵.

﴿فأراه الآیة الکبری﴾ در کلام قسمتی حذف شده است. یعنی موسی نزد او رفت و او را خواند و با او بحث کرد، وقتی از ایمان امتناع ورزید، معجزه‌ی بزرگ را به او ارائه داد که عبارت بود از تبدیل عصا به ماری که حرکت می‌کرد. قرطبی گفته است: یعنی علامت کبری راکه معجزه بود به او ارائه داد. ابن‌عباس گفته است: معجزه عبارت بود از عصا.[۱] ﴿فکذب و عصی﴾ فرعون پیامبر خدا یعنی موسی را تکذیب کرد و بعد از ظهور معجزه‌ی آشکار از فرمان خدا سرپیچی نمود. ﴿ثم أدبر یسعی﴾ سپس از ترس مار پا به فرار نهاد، و از هول و هراس آنچه که دید شتابان در رفت. ﴿فحشر فنادی﴾ ساحران و سربازان و پیروان خود را گرد آورد و در بین آنان به سخنرانی پرداخت. ﴿فقال أنا ربکم الأعلی﴾ با صدای بلند بانگ برداشت و گفت: من خدا و معبود بزرگ شما هستم و بالاتر از من خدایی نیست. ﴿فأخذه الله نکال الآخرة و الأولی﴾ پس خدا به کیفر سخنان اخیرش یعنی ﴿أنا ربکم الأعلی﴾ و گفتار اولیه‌اش یعنی ﴿ما علمت لکم من إله غیری﴾ او را نابود کرد.[۲] ﴿إن فی ذلك لعبرة لمن یخشی﴾ در قصه‌ی فرعون و سرکشی و طغیانش و عذاب و عقابی که دید، برای آنکه از خدا و کیفرش می‌ترسد، پند و عبرت است. بعد از این‌که قصه‌ی فرعونِ سرکش به پایان رسید، باز بحث کفار قریشِ منکرِ حشر را به میان کشید و آنها را به آثار قدرت و نشانه‌ی عظمت و جلال خود متوجه کرد و فرمود: ﴿أأنتم أشد خلقا أم السماء﴾ استفهام برای سرزنش و توبیخ است. یعنی ای گروه مشرکین! آیا خلق شما سخت‌تر و دشوارتر است، یا خلق آسمان باعظمت و شگفت‌انگیز؟ یقیناً آنکه آسمان را با آن عظمت برپا داشته است خلق و زنده کردن شما بعد از مرگ برایش آسان است، پس چگونه حشر را انکار می‌کنید؟ رازی گفته است: آنها را به امری متوجه کرده است که با

۱ـ قرطبی ۲۰۲/۱۹.

۲ـ این قول ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه می‌باشد. ابن‌عباس گفته: فاصله‌ی بین این دو گفته‌ی نابکارانه چهل سال بود، خدا او را مهلت داد و آنگاه او را برگرفت.

چشم مشاهده می‌شود؛ چون وقتی خلق انسان با این کوچکی و ضعیفی در مقابل خلق آسمان با آن بزرگی و عظمت احوالش قرار گیرد، خلق انسان آسانتر است، و وقتی چنین باشد اعاده و بازآوردن آنها نیز آسانتر می‌باشد پس چرا آن را انکار می‌کنند؟[۱] همان‌گونه که در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: **﴿لخلق السموات و الأرض أکبر من خلق الناس﴾**. **﴿بناها﴾** آن را محکم و استوار و بلند و بدون ستون در بالای سر شما بنا نهاد. سپس بر توضیح و بیان افزوده و می‌فرماید: **﴿رفع سمکها فسواها﴾** ارتفاعش را بلند کرد و آن را سقف شما قرار داد و آن را هموار و بدون شکاف و سوراخ قرار داد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی آن را از لحاظ ساختمان، بلند و از لحاظ فضا، وسیع قرار داد و تمام گوشه و کنار آن را هموار و راست گرداند و در شب تاریک با ستارگان بیاراست.[۲] **﴿و أغطش لیلها و أخرج ضحاها﴾** شبش را تاریک و سیاه و روزش را روشن و درخشان قرار داد. ابن‌عباس گفته است: یعنی شبش را تاریک و روزش را روشن کرد.[۳] **﴿و الأرض بعد ذلك دحاها﴾** و بعد از خلق آسمان، زمین را مسطح و آماده‌ی سکونت ساکنانش قرار داد.[۴] **﴿أخرج منها ماءها و مرعاها﴾** در زمین چشمه‌ی جوشان آب بیرون آورد و نهرهای خروشان جاری کرد. و روی زمین گیاه و رستنی رویاند، که انسان و حیوان از آن می‌خورند. **﴿و الجبال أرساها﴾** و کوه‌ها را روی زمین ثابت قرار داد. کوه‌ها را بسان میخ بر زمین قرار تا زمین استقرار یابد و ساکنانش در آرامش به سر ببرند. **﴿متاعاً لکم و لأنعامکم﴾** تمام

۱ـ تفسیر کبیر ۳۱/۴۳.

۲ـ مختصر تفسیر ابن‌کثیر.

۳ـ همان منبع.

۴ـ این قول با گرد بودن زمین منافات ندارد؛ چون آن امری است قطعی. حتی امام فخر گفته است: «زمین در آغاز صورت کره‌ی به هم فشرده داشت و بعد از آن خدا آن را طول و گسترش داد. و معنی **﴿دحاها﴾** پهن کردن محض نیست، بلکه منظور آن است که زمین را مسطح و آماده‌ی رویش گیاهان و مواد خوراکی کرد. و آیه‌ی **﴿أخرج منها ماءها و مرعاها﴾** بر آن دلیل است. تمامی اجسام بزرگ مسطح به نظر می‌آیند». تفسیر کبیر ۳۱/۴۸.

این کارها را انجام داد، چشمه‌سارها را جوشاند و رودها را بر روی زمین جاری کرد، کشتزارها و درختان را رویاند، تمام این اعمال را به خاطر نفع و تحقق منافع بندگان و مصلحت دام‌هایشان انجام داده است. رازی گفته است: منظور از (مرعاها) چیزی است که انسان و حیوان آن را می‌خورند. آن هم به دلیل فرموده‌ی ﴿متاعاً لکم و لأنعامکم﴾. ببینید که چگونه دلیل ارائه کرده و فرموده است: ﴿أخرج منها ماءها و مرعاها﴾، که تمام آنچه را از زمین بیرون آورده است برای انام و انعام قوت و متاع قرار داده است. سبزه ، درخت ، دانه ، میوه ، مازوج ، چوب ، لباس ، دوا و حتی نمک و آتش را برای بهره‌گیری انسان و حیوان آفریده است. نمک از آب، و آتش از درخت به وجود می‌آید.[1] بعد از این‌که بر این مطلب دلیل اقامه کرد که امکان تحقق حشر عقلاً جایز است، و خلق آسمان‌ها و زمین و ساختار شگفت‌انگیز آنها و آفریده‌های عجیب و غریبی که در بین آن دو به سر می‌برند را یادآور شد، در مورد وقوع عملی آن خبر داده و می‌فرماید: ﴿فإذا جاءت الطامة الکبری﴾ وقتی که آن هنگامه‌ی بزرگ آمد، که بیم و هراس آن همه‌چیز را فرا می‌گیرد و دیگر مشکلات و مصایب را تحت شعاع قرار می‌دهد. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از قیامت، و به «طامه» موسوم شده است؛ چون تمام امور هولناک را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. ﴿یوم یتذکر الإنسان ما سعی﴾ در آن روز انسان تمام اعمال خیر و شر خود را به یاد آورده و آن را در نامه‌ی اعمال خود ثبت و نگاشته شده می‌بیند. ﴿و برزت الجحیم لمن یری﴾ و جهنم برای ناظران نمایان می‌شود، و مردم عیناً آن را مشاهده می‌کنند، و برای هر بیننده نمایان می‌شود. بعد از این‌که حال قیامت و اهوال آن را یادآور شد، خاطرنشان می‌سازد که انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه شقاوتمندان و گروه سعادتمندان. و فرمود ﴿فأما من طغی﴾ اما آن‌که در کفر و عصیان از حد به در رفت؛ ﴿و آثر الحیاة الدنیا﴾ و

۱ـ مختصر ۵۹۸/۳.

دنیای ناپایدار را بر آخرتِ پایدار ترجیح داد، و در هوس‌های حرام حیات فرو رفت و خود را با انجام دادن عمل صالح برای آخرت آماده نکرد، ﴿فإن الجحیم هی المأوی﴾ جهنم سوزان و مشتعل منزل و جایگاهش می‌باشد و جز آن منزلی ندارد. ﴿و أما من خاف مقام ربه﴾ و اما آن‌که از عظمت و شکوه خدایش ترسید و از ایستادن در پیشگاه خدایش در روز حساب بیم داشت؛ چون به مبدأ و معاد یقین داشت. ﴿و نهی النفس عن الهوی﴾ و نفس خود را از دنبال کردن و انجام دادن نافرمانی و محرمات بازداشت و آن را از هوس‌هایی که موجب کیفر می‌شود، بازداشت، ﴿فإن الجنة هی المأوی﴾ همانا منزل و سرانجامش عبارت است از بهشت و به جز آن منزلی ندارد.[1] بعد از آن موضع‌گیری تکذیب‌کنندگان قیامت و مسخره‌کنندگان به اخبار ساعت را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿یسألونك عن الساعة أیان مرساها﴾ مشرکین درباره‌ی قیامت و زمان وقوع و تحقق آن از تو سؤال می‌کنند. مفسران گفته‌اند: مشرکین اخبار و اوصاف قیامت را از قبیل: طامه، صاخة و قارعه می‌شنیدند. آنگاه به صورت استهزا می‌گفتند: کی خدا آن را می‌آورد، و کی رخ می‌دهد و واقع می‌شود؟ آنگاه آیه نازل شد. ﴿فیم أنت من ذکراها﴾ تو از آن آگاه نیستی تا خبرش را به آنها بدهی؛ چون جزو اسرار و نهفتنی‌هایی می‌باشد که فقط خدا از آن باخبر است. پس چرا از تو می‌پرسند و اصرار می‌ورزند؟ ﴿إلی ربك منتهاها﴾ سرانجام و مرجعش نزد خدا می‌باشد، فقط او به‌طور یقین از زمان تحقق آن باخبر است و غیر از او احدی آن را نمی‌داند. ﴿إنما أنت منذر من یخشاها﴾ وظیفه‌ی تو فقط آن است افرادی را

۱ـ این آیات میزان دقیقی هستند جهت این‌که انسان خود را بشناسد و بداند که آیا بهشتی است یا دوزخی؟ و آیا جزو سعادتمندان است یا شقاوتمندان؟ پس آن‌که طغیان نمود و از راه به در رفت و هوس‌های دنیا را بر طاعت خدا ترجیح داد، شقی و معذب است. و هرکس خدا را اطاعت کند و از او بترسد و در جلب رضایتش تلاش نماید و نفس را از آنچه خدا نهی کرده است باز دارد، سعید و نیک‌بخت است و در دار نعمت قرار دارد. پس انسان باید خود را با این ترازو بسنجد.

برحذر بداری که از قیامت می‌ترسند، اما خبر دادن از زمان تحقق آن وظیفه‌ی تو نمی‌باشد. سپس می‌فرماید: شما فقط باید آنهایی را برحذر بداری که از آن می‌ترسند؛ چون همانا از برحذر داشتن سود می‌برد. ﴿كأنهم يوم يرونها لم يلبثوا إلا عشية أو ضحاها﴾ آن کافران وقتی قیامت و اهوال آن را مشاهده می‌کنند، انگار جز چند ساعتی به اندازه‌ی شامگاه یا چاشتگاه در دنیا نبوده‌اند. ابن‌کثیر گفته است: مدت حیات خود را بسی کوتاه می‌دانند تا جایی که به نظر آنان به اندازه‌ی شامگاه یا چاشتگاهی بوده است. بعد از آن سوره را با اثبات «حشر و بعث» خاتمه داده است، موضوعی که در اول سوره بر آن قسم یاد کرده بود تا اول و آخر همگون باشند.

نکات بلاغی: ۱- ﴿فأخذه الله نكال الآخرة و الأولى﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿ترجف الراجفة﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۳- ﴿أم السماء بناها * رفع سمكها فسواها﴾، ﴿و الأرض بعد ذلك دحاها * أخرج منها ماءها و مرعاها﴾، ﴿فأما من طغى و آثر الحياة الدنيا﴾ و ﴿و أما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۴- ﴿هل أتاك حديث موسى﴾ شامل اسلوب تشویق است.

۵- ﴿الجنة ... و الجحيم﴾ و ﴿السماء ... و الأرض﴾ متضمن طباق است.

۶- ﴿كأنهم يوم يرونها لم يلبثوا إلا عشية أو ضحاها﴾ شامل تشبیه مرسل مجمل است.

۷- ﴿أخرج منها ماءها و مرعاها﴾ متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۸- در ﴿ضحاها، دحاها، مرعاها و أرساها﴾ فواصل در حروف آخر توافق دارند که به سجع موسوم است.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی عبس از جمله سوره‌های نازل شده در مکه می‌باشد و امور مربوط به عقیده و رسالت را مورد بررسی قرار می‌دهد. و همچنین در مورد دلایل قدرت، و یگانگی خدا را که در آفرینش انسان و گیاه و خوراک متجلی می‌شود، بحث می‌کند. در این سوره بحث قیامت و اهوال و شدت و سختی‌های آن روز پرهراس آمده است.

* سوره‌ی شریف با یادآوری داستان مرد نابینا، «عبدالله‌بن ام مکتوم» شروع شده است، که نزد پیامبرﷺ آمد و از ایشان خواست از آنچه خدا به او آموخته است به او بیاموزد، در آن وقت پیامبرﷺ با جمعی از بزرگان مکه مشغول صحبت بود و آنها را به اسلام می‌خواند. از این‌رو ابرو درهم کشید و اخم کرد و رو برتافت. آنگاه قرآن در قالب سرزنش نازل شد: ﴿عبس و تولى * أن جاءه الأعمى * و ما يدريك لعله يزكى * أو يذكر فتنفعه الذكرى * أما من استغنى * فأنت له تصدى ...﴾.

* بعد از آن درباره‌ی انکار و کفر آشکار انسان به خدا بحث می‌کند، خدایی که این همه نعمت را به وی ارزانی داشته است اما انسان به او کافر است: ﴿قتل الإنسان ما أكفره * من أي شيء خلقه * من نطفة خلقه فقدره * ثم السبيل يسره ...﴾.

* بعد از آن به ذکر دلایل قدرت خدا در این گیتی پرداخته است، خدایی که طرق زندگی را بر روی این کره‌ی معمور میسر و فراهم کرده است: ﴿فلينظر الإنسان إلى طعامه أنا صببنا الماء صبا * ثم شققنا الأرض شقا * فأنبتنا فيها حبا * و عنبا و قضبا * و زيتونا و نخلا ...﴾.

* و در خاتمه، سوره اهوال قيامت را بيان می‌کند و فرار انسان از عزيزان و دوستان، و آشفتگی و سراسيمگی وی را در يادآوری می‌کند. همچنان که حال مؤمنان و كافران را در آن روز پرهراس بيان می‌کند: ﴿**فإذا جاءت الصاخة * يوم يفر المرء من أخيه * وأمه وأبيه * و صاحبته و بنيه * لكل امرىء منهم يومئذ شأن يغنيه * وجوه يومئذ مسفرة * ضاحكة مستبشرة * و وجوه يومئذ عليها غبرة * ترهقها قترة * أولئك هم الكفرة الفجرة**﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرمايد:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ ﴿١﴾ أَن جَاءَهُ ٱلْأَعْمَىٰ ﴿٢﴾ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ ٱسْتَغْنَىٰ ﴿٥﴾ فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾ وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾ وَ أَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾ كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿١٢﴾ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿١٦﴾ قُتِلَ ٱلْإِنسَانُ مَآ أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُ ﴿٢٣﴾ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَاءَ صَبّاً ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقّاً ﴿٢٦﴾ فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبّاً ﴿٢٧﴾ وَ عِنَباً وَ قَضْباً ﴿٢٨﴾ وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً ﴿٢٩﴾ وَ حَدَائِقَ غُلْباً ﴿٣٠﴾ وَ فَاكِهَةً وَ أَبّاً ﴿٣١﴾ مَّتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَاءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**عبس**﴾ اخم کرد، رو ترش کرد. ﴿**تصدی**﴾ به سویش رود آورد و به سخنش گوش فرا داد. ﴿**سفرة**﴾ فرشتگان نویسنده‌ی اعمال بندگان. جمع سافر است. ﴿**أقبره**﴾ برایش قبر تهیه کرد و دستور داد در قبر گذاشته شود. ﴿**قضبا**﴾ تره و سبزی‌هایی که بریده می‌شوند. ﴿**غلبا**﴾ جایی که درختانِ زیاد و انبوه دارد. ﴿**أبّا**﴾ چراگاه و هر رستنی را گویند که حیوان آن را می‌خورد. ﴿**الصاخة**﴾ صدای گوش خراش. نعره. ﴿**مسفرة**﴾ درخشان و نورانی. ﴿**غبرة**﴾ غبار و دود. ﴿**قترة**﴾ سیاهی و تاریکی.

سبب نزول: روایت است که روزی پیامبرﷺ با سران قریش سرگرم صحبت بود و آنها را به اسلام می‌خواند. امیدوار بود که به اسلام درآیند، و پیروان آنها نیز مسلمان شوند. در آن حالی که پیامبرﷺ سرگرم بحث با سران بود، «عبدالله‌بن ام مکتوم» که نابینا بود، از سر رسید و به پیامبر گفت: از آنچه خدا به تو آموخته است مرا بیاموز. و این درخواست را چند بار تکرار کرد و نمی‌دانست پیامبر با آن مشرکان مشغول بحث است، بر پیامبرﷺ گران آمد که سخنش را قطع کند، لذا اخم کرد و ابرو درهم کشید و از او روگردان شد. و در دل خود گفت: آنها می‌گویند: پیروانش فقط نابینایان و افراد پست و فرومایه و برده‌ها هستند. از این‌رو ابرو درهم کشید و اخم کرد و به جماعت رو کرد و با آنها به گفتگو پرداخت. به همین مناسبت آیاتِ ﴿**عبس و تولی * أن جاءه الأعمی**...﴾ نازل شد.[1]

تفسیر: ﴿**عبس و تولی * أن جاءه الأعمی**﴾ از این‌که یک نابینا آمد و در مورد امور دین خود پرسید، ابرو درهم کشید و با تنفر از او رو برتافت. صاوی گفته است: به منظور ابراز مهر و احترام نسبت به پیامبر، خداوند متعال از ضمایر غایب ﴿**عبس و تولی**﴾ استفاده کرده است؛ چون شدت و سختی و عتاب در «تاء» خطاب «عبستَ و تولیتَ»

۱ـ صاوی ۲۹۲/۴ و قرطبی ۲۱۰/۱۹.

امری است غیرقابل انکار. نام فرد نابینا «عبدالله‌بن ابن مکتوم» بود، و بعد از نزول آیات سرزنش هر وقت نزد پیامبر۶ می‌آمد، پیامبر می‌گفت: مرحبا به آنکه به خاطر او خدایم مرا سرزنش کرد، و عبایش را برای او پهن می‌کرد تا بنشیند. **﴿و ما یدریك لعله یزکی﴾** و تو چه می‌دانی، شاید این نابینا که از او رو برتافته‌ای، به سبب علم و معرفتی که از تو دریافت می‌دارد، از گناهانش پاک بشود! **﴿أو یذکر فتنفعه الذکری﴾** یا از آنچه‌که می شنود پند بگیرد و برایش سودمند واقع گردد. **﴿أما من استغنی﴾** ولی آنکه به سبب مال و ثروتش، خود را از ایمانِ به خدا بی‌نیاز می‌داند. **﴿فأنت له تصدی﴾** تو به او رو می‌آوری و به سخنانش گوش می‌دهی و به تبلیغ و دعوتش اهمیت می‌دهی. **﴿و ما علیك إلا یزکی﴾** و اگر خود را از چرک و آلودگی کفر و عصیان پاک نکند، گناهی بر تو نیست و تو مسؤول هکدایت او نیستی. تو فقط وظیفه‌ی ابلاغ داری. آلوسی گفته است: این آیه در واقع می‌خواهد پیامبر را از گفتگو با آنان متنفر کند؛ زیرا روآوردن به آنکه رو برمی‌تابد برای مروت و مردانگی زیان‌آور است. **﴿و أما من جاءك یسعی﴾** ولی آنکه به شتاب و جدیت در طلب دانش می‌آید، و برای به دست آوردن خیر آزمند و حریص است. **﴿و هو یخشی﴾** در حالی که از خدا می‌ترسد و از ارتکاب محارم پرهیز می‌کند، **﴿فأنت عنه تلهی﴾** تو از او اعراض کرده و خود را به دیگری مشغول می‌کنی. از او منصرف شده و به سران کفر روی می‌آوری! **﴿کلا إنها تذکرة﴾** زنهارا که بعد از این چنان کاری نکنی. پس این آیات برای انسان درس عبرت و پند را در بردارد، و باید از آن پند و درس بگیرد، و عاقلان باید به موجب آن عمل کنند. **﴿فمن شاء ذکره﴾** تا هر یک از بندگان که بخواهد، قرآن را آموزگار خود قرار دهد و از توجیهات و راهنمایی‌هایش استفاده کند.

مفسران گفته‌اند: بعد از آن عتاب، پیامبرﷺ هرگز در مقابل گدا و بینوا اخم نکرد، و هرگز از ثروتمند استقبال ننمود و به او رو نداد. در مجلسش بینوایان صدرنشین بودند، و هر وقت «ابن ام مکتوم» نزدش می‌آمد، می‌گفت: «مرحبا به آنکه خدایم به

خاطر او مرا سرزنش کرد». بعد از این بیان و توضیح، شکوه و منزلت قرآن را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿فی صحف مكرمة﴾ در صحیفه‌هایی باکرامت نزد خدا قرار دارد. ﴿مرفوعة مطهرة﴾ عالی‌قدر و با منزلت است، از دسترسی شیاطین و هر چرک و نقصی پاک است. ﴿بأيدی سفرة﴾ در دست فرشتگانی قرار دارد که خدا آنان را در بین خود و پیامبرانش، سفیر قرار داده است. ﴿كرام بررة﴾ در نزد خدا مکرم و معظم می‌باشند و پرهیزگار و صالحند: ﴿لایعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون﴾. بعد از آن زشتی گناه کفر و افراط در کفر و عصیان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿قتل الإنسان ما أكفره﴾ نفرین و دوری از رحمت خدا بر انسان کافر باد! که با آن همه نیکی و بخشش‌های خدا نسبت به او، به شدت به خدا کافر است. آلوسی گفته است: آیه با زشت‌ترین شیوه او را نفرین کرده است و از افراطش در کفر و عصیان ابراز شگفت می‌نماید. آن هم در قالبی بسیار ادبی و بلاغی.[1] ﴿من أی شیء خلقه﴾ خدا این کافر را از چه چیزی خلق کرده است تا در مقابل خدا تکبر و گردنکشی کند؟ سپس آن را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿من نطفة خلقه فقدره﴾ از آبی ناچیز او را آفرید، آنگاه در شکم مادر مراحل تکامل و دگرگونی‌های او را مقرر نمود. از نطفه به گوشت پاره تبدیل گشت تا سرانجام خلقتش تکمیل شد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی روزی و اجل و عمل او را تعیین کرده و معلوم نموده است که آیا شقی می‌باشد یا سعید.[2] ﴿ثم السبیل یسره﴾ بعد از آن راه خروج از شکم مادر را برایش آسان و میسر ساخت. حسن بصری گفته است: چگونه موجودی تکبر می‌کند که دو بار از مجرای ادرار یعنی از ذکر و فرج عبور کرده است؟[3] ﴿ثم أماته فأقبره﴾ بعد از آن جان او را بگرفت و برایش قبر مقرر کرد تا به عنوان احترام در آن نهان شود، و تبدیل

۱ـ روح المعانی ۴۳/۳۰.
۲ـ مختصر ۶۰۰/۳.
۳ـ قرطبی ۲۱۶/۱۹.

به خوراک جانوران و وحوش و پرندگان و درندگان نگردد. خازن گفته است: بدین‌ترتیب بنی‌آدم را بر دیگر حیوانات تفضیل و برتری داده است. ﴿ثم إذا شاء أنشره﴾ بعد از آن هر وقت خدا بخواهد او را زنده کرده و بعد از مرگ او را برای حشر و حساب و جزا زنده می‌کند.[۱] و چون زمان و وقت زنده شدن برای هیچ کس معلوم نیست، فرموده است: ﴿إذا شاء﴾. پس زنده شدن به خواست خدا می‌باشد و هر وقت که خواست خلق را زنده می‌کند. ﴿کلا لمّا یقض ما أمره﴾ این کافر باید از تکبر و نخوت و جبروت خود بازگردد؛ چراکه فرض مقرر از جانب خدا را ادا نکرده و عبادتی را انجام نداده است که خدا او را به انجام دادن آن مکلف کرده است. و بعد از یادآوری آفرینش انسان، روزی او را یادآور شده تا از انواع نعمتی که خدا به او عطا کرده است، عبرت بگیرد و سپاسگزار و مطیع باشد: ﴿فلینظرالإنسان إلی طعامه﴾ انسان منکر، اندیشمندانه و با دیده‌ی عبرت به مسأله‌ی حیات خود بنگرد که چگونه خدا با قدرت خود او را خلق کرده و راه رسیدن رحمت خود را برایش میسر کرده و اسباب آسایش او را تدارک دیده است؟ و طعامش را که قوام و مایه‌ی حیاتش می‌باشد فراهم کرده است؟ آنگاه به تشریح آن پرداخته و می‌فرماید: ﴿إنا صببنا الماء صبا﴾ ما با قدرت خود آب را به شیوه‌ای شگفت‌انگیز بر زمین نازل کردیم. ﴿ثم شققنا الأرض شقا﴾ آنگاه به صورتی بس بدیع زمین را بشکافتیم و رستنی‌ها از آن سر بیرون آوردند. ﴿فأنبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا﴾ و به وسیله‌ی آن آب در زمین انواع حبوبات و نباتات را رویاندیم؛ حبوباتی که مردم قوت خود را از آن به دست می‌آورند و آن را ذخیره می‌کنند. و انگوری اشتهاانگیز و لذیذ و سایر موادی که به خامی مصرف می‌شوند، از آن فراهم آوردیم. ﴿و زیتونا و نخلا﴾ و نیز درخت زیتون و نخل را در آن رویاندیم، که از آنها روغن زیتون و رطب و خرما به دست می‌آید.

۱ـ تفسیر خازن ۴/۲۱۰.

﴿وحدائق غلبا﴾ و باغ‌های پردرخت، با درختانی انبوه و شاخ و برگ درهم پیچیده. ﴿وفاكهة و أبّا﴾ و انواع میوه و ثمر و علوفه‌ی حیوانات را بیرون آوردیم. قرطبی گفته است: «ابّ» یعنی گیاه و علوفه‌ی مورد استفاده‌ی حیوانات.[1] ﴿متاعا لكم و لأنعامكم﴾ این همه را بیرون آورده و رویانده‌ایم، تا برای شما سودی در برداشته باشد و در معیشت خود و علوفه‌ی حیوانات شما مفید واقع گردد. ابن‌کثیر گفته است: این آیات متضمن منت نهادن بر بندگان می‌باشند. و با اشاره به رویاندن نبات از زمین مرده، بر این نکته استدلال می‌کند که اجسام بعد از این‌که به صورت استخوان‌های پوسیده و اعضای از هم پاشیده درآمدند، این‌گونه زنده می‌شوند.[2] بعد از آن، هول و هراس قیامت را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿فإذا جاءت الصاخة﴾ وقتی که صدای شیپورِ گوش خراش قیامت بلند شد، شیپوری که نزدیک است انسان را کر کند، ﴿يوم يفر المرء من أخيه ۞ و أمه و أبيه ۞ وصاحبته و بنيه﴾ در آن روز پراضطراب و مخوف انسان از عزیزان خود می‌گریزد: از برادرش، از مادرش، از پدرش، از همسرش، و از اولادش می‌گریزد؛ چون به خود مشغول است. در التسهیل آمده است: خدای متعال یادآور شده است که انسان از عزیزانش فرار می‌کند، و به میزان محبت و مهرشان آنها را آورده است، و از فردی شروع کرده است که محبت او از بقیه کمتر است، و در خاتمه فردی را آورده است که محبتش از همه بیشتر است؛ زیرا انسان سخت به اولاد خود محبت دارد و محبتش نسبت به آنها از بقیه بیشتر است.[3] ﴿لكل امرىء منهم يومئذ شأن يغنيه﴾ در آن روز پراضطراب هرکس به خود فکر می‌کند و به کار خود مشغول است و فرصت فکرکردن به کار دیگری را ندارد. و جز به خود به احدی نمی‌اندیشد. حتی هر یک از پیامبران در آن روز می‌گوید:

۱ـ قرطبی ۱۹/ ۲۲۰.
۲ـ مختصر ۳/ ۶۰۱.
۳ـ التسهیل ۴/ ۱۸۰.

«خودم خودم».[۱] و بعد از این‌که حال و اهوال قیامت را یادآور شد، بیان کرد که در آن روز انسان‌ها به دو گروه سعادتمند و شقی تقسیم می‌شوند، و در وصف سعادتمندان گفته است: ﴿وجوه یومئذ مسفرة﴾ در آن روز چهره‌هایی هستند که از فرط شادی و سرور می‌درخشند و نورانی می‌باشند. ﴿ضاحکة مستبشرة﴾ از دیدن عطایا و کرم و رضایت خدا سخت شاد و مسرورند و به خاطر برخورداری از آن نعمت‌های دایمی خوشحالند. ﴿و وجوه یومئذ علیها غبرة﴾ و چهره‌هایی نیز هستند که در آن روز گرد و غبار و دود افسردگی بر آنها نشسته است. ﴿ترهقها قترة﴾ تاریکی و ظلمت و سیاهی آن را فرا گرفته و بر آن نشسته است. ﴿أولئك هم الکفرة الفجرة﴾ چنین افرادی عبارتند از منکران و کافران و نابکاران.

صاوی گفته است: خدا به علاوه‌ی سیه‌رویی، گرد و غبار بر آن افزوده است؛ چرا که آنها کفر و تبهکاری را با هم داشتند.[۲]

نکات بلاغی: ۱- ﴿عبس و تولی ... و ما یدریك لعله یزکی﴾ متضمن التفات از غایب به خطاب است.

۲- ﴿یذکر ... و الذکری﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۳- ﴿ثم السبیل یسره﴾ شامل کنایه می‌باشد.

۴- ﴿قتل الإنسان ما أکفره﴾ شامل اسلوب تعجب است.

۵- در بین ﴿تصدی﴾ و ﴿تلهی﴾ طباق وجود دارد.

۶- ﴿من أی شيء خلقه﴾ و ﴿من نطفة خلقه فقدره * ثم السبیل یسره * ثم أماته فأقبره﴾ حاوی تفصیل بعد از اجمال است.

۱- قسمتی از حدیثی است که در مورد شفاعت وارد شده و امام بخاری آن را اخراج کرده است.

۲- صاوی ۲۹۴/۴.

۷- ﴿وجوه یومئذ مسفرة * ضاحکة مستبشرة﴾ و ﴿و وجوه یومئذ علیها غبرة * ترهقها قترة﴾ شامل مقابله است.

۸- ﴿عبس و تولی * أن جاءه الأعمی * و ما یدریك لعله یزکی﴾ و ﴿فی صحف مکرمة * مرفوعة مطهرة * بأیدی سفرة * کرام بررة﴾ شامل توافق فواصل می‌باشد.

لطیفه: بعضی از ادبا با اقتباس از آیه‌ی ﴿قتل الإنسان ما أکفره﴾ این دو بیت را اقتباس کرده‌اند:

یتمنی المرء فی الصیف الشتاء فإذا جاء الشتا أنکره

فهو لایرضی بحال واحد قتل الإنسان ما أکفره

«انسان در تابستان زمستان را آرزو می‌کند، وقتی زمستان آمد، از آن ابراز انزجار می‌نماید. به یک حال راضی نیست نابود شود انسان چقدر ناسپاس است!»



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی تکویر مکی می‌باشد. دو حقیقت مهم را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارتند از: «قیامت» و «وحی و رسالت» که هر دو از لوازمات ایمان می‌باشند.

* سوره با بیان قیامت و دگرگونی‌های هولناکی که جهان هستی اعم از خورشید، ستارگان، کوه‌ها، دریاها، زمین، آسمان، حیوانات، و وحوش و انسان را فرا می‌گیرد شروع شده است. دگرگونی‌ای که عالم را به شدت و برای مدتی طولانی تکان می‌دهد، به‌طوری که تمام موجودات را له کرده و به اطراف پراکنده می‌کند و همه چیز را تغییر می‌دهد: ﴿**إذا الشمس کورت * و إذا النجوم انکدرت * و إذا الجبال سیرت * و إذا العشار عطلت * و إذا الوحوش حشرت * و إذا البحار سجرت**﴾.

* بعد از آن حقیقت وحی، و ویژگی پیامبری که وحی را دریافت می‌دارد را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. بعد از آن در مورد آنهایی که وحی بر آنان نازل شد به بحث می‌پردازد تا آنان را از تاریکی شرک و گمراهی به دنیای نور و ایمان هدایت کند: ﴿**فلا أقسم بالخنس * الجوار الکنس * و اللیل إذا عسعس * و الصبح إذا تنفس * إنه لقول رسول کریم ...**﴾.

* و سوره با بیان بطلان گمان و مزاعم مشرکین پیرامون قرآن عظیم، خاتمه یافته و خاطرنشان می‌کند که قرآن پند و اندرزی است از جانب خدا برای بندگان: ﴿**فأین تذهبون * إن هو إلا ذکر للعالمین * لمن شاء منکم أن یستقیم * و ما تشاءون إلا أن یشاء الله رب العالمین**﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَ إِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَ إِذَا ٱلْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَ إِذَا ٱلْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَ إِذَا ٱلْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَ إِذَا ٱلْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَ إِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَ إِذَا ٱلْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَ إِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَ إِذَا ٱلسَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَ إِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَ إِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ ﴿١٦﴾ وَ ٱللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَ ٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَ مَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَ مَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ ٱللهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾﴾



معنی لغات: ﴿**انکدرت**﴾ فرو افتادند. ﴿**العشار**﴾ جمع عشراء به معنی شتری است که ده ماه از زمان بارداری‌اش گذشته باشد. ﴿**کشطت**﴾ برکنده شد. ﴿**الخنس**﴾ ستارگان نورانی که در خلال روز از دید نهان می‌شوند. ﴿**الکنس**﴾ ستارگانی که پنهان می‌شوند. ﴿**عسعس**﴾ با تاریکش رو آورد.

تفسیر: ﴿**إذا الشمس کورت**﴾ این آیات اهوال و اضطراب قیامت را بیان کرده و سختی‌ها و حوادث هراس‌انگیز آن را توضیح داده و آثار دگرگونی و تخریبی را بیان می‌کند که در آن روز جهان هستی را فرا می‌گیرد. معنی آن چنین است: آنگاه که خورشید درهم پیچیده و ناپدید شد و فروغش برفت. ﴿**و إذا النجوم انکدرت**﴾ و آنگاه که ستارگان

از جای خود فرو افتاده و پراکنده شدند. ﴿و إذا الجبال سیرت﴾ و آنگاه که کوه‌ها از جا کنده شدند و به حرکت در آمدند و به صورت گرد و خاک شدند. در جای دیگری نیز آمده است: ﴿و یوم نسیر الجبال و تری الأرض بارزة﴾. ﴿و إذا العشار عطلت﴾ و آنگاه که شتران آبستن بدون چوپان و جوینده رها می‌شوند. از این‌رو مخصوصاً شتر را آورده است که از اموال گرانقدر عرب به شمار می‌آیند. ﴿و إذا الوحوش حشرت﴾ و آنگاه که جانوران وحشی از هراس و اضطراب از کنام‌ها و لای سنگ‌ها بیرون آمده و جمع می‌شوند. ﴿و إذا البحار سجرت﴾ و آنگاه که دریا داغ شده و به جوش آمده و به آتش سوزان و مشتعل تبدیل می‌شوند. ﴿و إذا النفوس زوجت﴾ و آنگاه که نفس‌ها با همگونان خود قرین شدند، نابکار با نابکار و صالح با صالح قرین و دمخور شدند. طبری گفته است: در بهشت مرد صالح با مرد صالح قرین می‌شود و مرد ناصالح و بد با ناصالح و بد در آتش قرین می‌شود.[1] ﴿و إذا الموءودة سئلت * بأیّ ذنب قتلت﴾ و آنگاه که از دختر زنده به گور شده، به منظور توبیخ قاتلش، سؤال می‌شود که به چه گناهی کشته شده و در مقابل چه گناهی زنده به گور شده است؟ در التسهیل آمده است: «موءودة» عبارت است از دختری که بعضی از اعراب به علت تنفر از دختر و یا مسایل دیگر او را زنده به گور می‌کردند. پس در روز قیامت به منظور توبیخ و سرزنش قاتلش از او می‌پرسند: ﴿بأی ذنب قتلت﴾؟[2] ﴿و إذا الصحف نشرت﴾ و آنگاه که نامه‌ی اعمال در روز محشر منتشر می‌شود. ﴿و إذا السمآء کشطت﴾ و آنگاه که آسمان برداشته شد و همان‌طور که پوست گوسفند کنده می‌شود، از جایش کنده شد. ﴿و إذا الجحیم سعرت﴾ و آنگاه که آتش دوزخ برای دشمنان خدا روشن شد و مشتعل گشت. ﴿و إذا الجنة أزلفت﴾ و آنگاه

۱ـ طبری این روایت را از حضرت عمر نقل کرده است. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور قرین شدن ارواح است با اجساد. اما اول ارجح است. والله اعلم.

۲ـ التسهیل ۱۸۱/۴.

که بهشت به پرهیزگاران نزدیک شد. ﴿**علمت نفس ما أحضرت**﴾ هرکس می‌داند چه خیر و شری را آماده کرده است. این جمله ﴿**علمت نفس**﴾ جواب جمله‌های مذکور در اول سوره می‌باشد؛ یعنی جواب ﴿**إذا الشمس كورت**﴾ تا اینجا می‌باشد. پس یعنی وقتی که آن امور عجیب و شگفت‌انگیز اتفاق افتاد، هرکس می‌داند چه چیزی را از عمل صالح و پسندیده و عمل ناصالح و ناپسند از پیش فرستاده است... بعد از آن در مورد صدق و درستی قرآن و رسالت حضرت محمد ﷺ قسم یاد کرده و می‌فرماید: ﴿**فلا أقسم بالخنس**﴾ به ستارگان پرنوری قسم یاد می‌کنم که در خلال روز دیده نمی‌شوند و شب هنگام آسمان را آراسته و نمایان می‌کنند. ﴿**الجوار الكنس**﴾ ستارگانی که شناورند و با آفتاب و ماه در حرکتند و در موقع غروبشان پنهان می‌شوند، همان‌طور که آهوان در کنام خود پنهان می‌شوند. قرطبی گفته است: ستارگان در خلال روز پنهان می‌شوند و در خلال شب ظاهر و نمایان می‌گردند، و در موقع غروبشان مستور می‌شوند. همان‌طور که آهوها در لانه‌هایشان پنهان می‌شوند.[1] ﴿**و الليل إذا عسعس**﴾ و قسم به شب وقتی با تاریکیش رو می‌آورد تا دنیا را در ظلمت فرو برد.[2] ﴿**والصبح إذا تنفس**﴾ و قسم به صبحدم وقتی روشن می‌شود و سفیدیش می‌دمد، و نورش گسترش می‌یابد. ﴿**إنه لقول رسول كريم**﴾ مورد قسم همین است. یعنی این قرآن کریم، کلام خدا می‌باشد و به وسیله‌ی فرشته‌ای که در پیشگاه خدا بسیار عزیز است، یعنی جبرئیل نازل شده است. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن آمده است: ﴿**نزل به الروح الأمين على قلبك**﴾. مفسران گفته‌اند: منظور از رسول، جبرئیل است. و چون او قرآن را آورده است، قرآن را به او اضافه کرده است، وگرنه در حقیقت فرموده‌ی خدا می‌باشد. آیه‌ی بعدی نشان می‌دهد که منظور از

۱ـ این نظر علی و ابن‌عباس و مجاهد و حسن است. در طبری نیز چنین آمده است. ۴۸/۳.

۲ـ قرطبی ۲۳۵/۱۹.

(رسول)، جبرئیل است: ﴿ذی قوة عند ذی العرش مکین﴾ پرقدرت است در نزد صاحب عرش؛ یعنی در نزد خدای عزوجل دارای موقعیت و مکانت و منزلتی رفیع است. ﴿مطاع ثم أمین﴾ در عالم علوی مطاع است و فرشتگان نیک‌سیرت از او اطاعت می‌کنند. و در قضیه‌ی آوردن وحی برای پیامبران امین است. ﴿و ما صاحبکم بمجنون﴾ ای جماعت قریش! یقین بدانید محمدی که با او همصحبت هستید و درستی و پاکی و رجاحت عقلش را می‌دانید، آن‌طور که شما گمان می‌برید دیوانه نیست. خازن گفته است: خدا سوگند یاد کرده است که جبرئیل قرآن را از جانب خدا آورده است، و قسم یاد کرده است که آن‌طور اهل مکه گمان برده‌اند، محمد دیوانه نیست. پس خدا جنون را از حضرت محمد نفی کرده و ثابت کرده است که قرآن ساخته و پرداخته‌ی خود حضرت محمد نیست.[۱] ﴿و لقد رآه بالأفق المبین﴾ قسم خورده است که محمد ﷺ جبرئیل را به شکل فرشته و آن‌طور که خدا او را خلق کرده است از جهت افق و در سمت مشرق و آنجا که آفتاب طلوع می‌کند، دیده است. در البحر آمده است: این رؤیت و دیدن بعد از غار حرا صورت گرفت، آنگاه که جبرئیل را در بین آسمان و زمین بر کرسی دید و دارای شش صد بال بود و مابین مشرق و مغرب را پُر کرده بود.[۲] ﴿و ما هو علی الغیب بضنین﴾ محمد در مورد تبلیغ و تعلیم رسالت خدا بخیل و مقصّر نیست، بلکه رسالت خود را با کمال صداقت و امانت تبلیغ می‌کند. ﴿و ما هو بقول شیطان رجیم﴾ و این قرآن آن‌طور که مشرک می‌گویند، گفته‌ی شیطان ملعون و نفرین شده نیست. ﴿فأین تذهبون﴾ شما که قرآن را تکذیب کرده و پیامبر را با وجود ارائه‌ی دلایل واضح و روشن به ساحری و شاعری و ... متهم می‌کنید، آیا می‌دانید چه راهی را در پیش گرفته‌اید؟ و آیا می‌دانید به

۱ـ این قول ارجح است؛ چون در مقابل صبح آمده است و انگار به شب قسم خورده است آنگاه که با تاریکیش می‌آید، و به روز قسم خورده است آنگاه که با روشنیش می‌آید. نظر ابن‌کثیر نیز همین است.

۲ـ خازن ۲۱۵/۴.

کدام سمت و سو می‌روید؟! این مانند آن است به شخصی که راه راست را ترک نموده است بگویی: راه راست همین است، پس کجا می‌روی؟ ﴿إن هو إلا ذکر للعالمین﴾ این قرآن بجز نصیحت و پند و اندرز برای تمام جهانیان نیست. ﴿لمن شاء منکم أن یستقیم﴾ برای هر یک از شما که بخواهد از حق پیروی کند و بر شریعت خدا مستقیم باشد و راه رادمردان را در پیش گیرد. ﴿و ما تشاءون إلا أن یشاء الله رب العالمین﴾ و جز به توفیق و یاری و لطف خدا قدرت هیچ‌چیز را ندارید. پس از خدا بخواهید که توفیق در پیش گرفتن راه بهتر را به شما عطا کند.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿الخنس﴾ و ﴿الکنس﴾ جناس ناقص موجود است.

۲ـ در ﴿و الصبح إذا تنفس﴾ استعاره‌ی مصرحه مقرر است.

۳ـ ﴿و ما صاحبکم بمجنون﴾ متضمن کنایه است.

۴ـ در بین ﴿الجحیم ... و الجنة﴾ طباق موجود است.

۵ـ ﴿أمین ... و مکین﴾ متضمن جناس غیرتام است.

٦ـ ﴿کورت، سیرت، سجرت، سعرت﴾ و ﴿الخنس، الکنس، عسعس، تنفس﴾ متضمن توافق فواصل است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی انفطار از جمله سوره‌های مکی می‌باشد که مانند سوره‌ی قبلی به دگرگونی عالم هستی به هنگام قیام قیامت می‌پردازد و جریانات و حوادث مهم آن روز را بیان می‌کند. بعد از آن به بیان حال تبهکاران در روز حشر و نشر می‌پردازد.

* سوره همچنین صحنه‌هایی را به تصویر می‌کشد که در عالم هستی رخ می‌دهد؛ از قبیل شکافته شدن آسمان و فرو افتادن ستارگان، و فوران دریاها و زیر و رو شدن قبرها و دیگر حوادثی که در روز قیامت به وقوع می‌پیوندند: ﴿إذا السماء انفطرت * وإذا الكواكب انتثرت * و إذا البحار فجرت * و إذا القبور بعثرت * علمت نفس ما قدمت و أخرت﴾.

* بعد از آن در مورد انکار و ناسپاسی انسان داد سخن داده است که با وجود دریافت نعمات بی‌پایان خدا ناسپاس است و قدر این نعمت‌ها و منزلت پروردگار خود را نمی‌داند و در مقابل فضل و کرم و نعمتش سپاسگزار نیست: ﴿يا أيها الإنسان ما غرك بربك الكريم * الذى خلقك فسواك فعدلك * في أيّ صورة ماشاء ركبك﴾.

* سپس علت و انگیزه‌ی این انکار و ناسپاسی را توضیح داده و بیان می‌کند که خدا بر هر انسانی فرشته‌هایی موظف کرده است تا اعمال او را ثبت کنند و کردارش را تعقیب و دنبال کنند: ﴿كلا بل تكذبون بالدين * و إن عليكم لحافظين * كراما كاتبين * يعلمون ما تفعلون﴾.

* سوره یادآور شده است که در آخرت انسان‌ها به دو گروه نیکان و تبهکاران

تقسیم می‌شوند. و سرانجام و عاقبت هر یک از آن دو گروه را بیان می‌نماید: ﴿إن الأبرار لفي نعيم * و إن الفجار لفي جحيم * يصلونها يوم‌الدين ...﴾.

* و سوره با به تصویر کشیدن هول و هراس روز قیامت خاتمه یافته است که در آن روز هیچ کس توان و قدرتی ندارد و فقط ذات خدای متعال به تنهایی حکم و فرمان می‌دهد و قدرت را در دست دارد: ﴿و ما أدراك ما يوم الدين * ثم ما أدراك ما يوم الدين * يوم لاتملك نفس لنفس شيئا * و الأمر يومئذ لله﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَ إِذَا ٱلْكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَ إِذَا ٱلْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَ إِذَا ٱلْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا ٱلْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ ﴿٦﴾ ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ﴿٩﴾ وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَاماً كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَ إِنَّ ٱلْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿١٥﴾ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَاتَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ ٱلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿انفطرت﴾ شکافته شد. ﴿انتثرت﴾ فرو افتاد. ﴿بعثرت﴾ دگرگون شد. ﴿غرك﴾ تو را فریب داده است. ﴿سواك﴾ اعضای بدن تو را سالم مناسب قرار داد. ﴿يصلونها﴾ داخل آن می‌شوند و حرارتش را می‌چشند.

تفسیر: ﴿إذا السماء انفطرت﴾ وقتی که به فرمان خدا و برای نزول فرشتگان سینه‌ی آسمان شکافته شد. در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزيلا﴾. ﴿و إذا الكواكب انتثرت﴾ و آنگاه که ستارگان فرو افتاده و پراکنده شدند، و از برج و مکان خود برفتند و زایل شدند. ﴿و إذا البحار فجرت﴾ و آنگاه که راه دریاها به یکدیگر باز شود و آب‌های شیرین و شور درهم آمیزند، و به صورت یک دریا درآیند. ﴿و إذا القبور بعثرت﴾ و آنگاه که قبرها زیر و رو شوند و مردگانِ داخل آن نمایان گردند و محتویات آن بر روی زمین نمایان شود. ﴿علمت نفس ما قدمت و أخّرت﴾ جواب تمام (إذا)ها این است. یعنی در آن موقع هرکس هر خیر و شری را که از پیش فرستاده است، و هر عمل نیکی را که قبل از مرگ انجام داده است، می‌داند. طبری گفته است: یعنی در آن روز هر کس می‌داند چه عمل صالحی را انجام داده و چه روش و سنتی نیکو را به جا نهاده است که بعد از او بدان عمل می‌شود؟[1] سپس بعد از ذکر احوال و اهوال آخرت، انسان غافل و نادان را متذکر شده و مشکلات و سختی‌هایی را که در پیش‌رو دارد، تشریح می‌کند: ﴿یا أیها الإنسان ما غرك بربك الكريم﴾ ای انسان! چه چیزی تو را فریب داده است که در مقابل خدای حلیم و بخشنده‌ی خود مغرور شوی؟ تا جایی که از فرمانش سرباز زده و با وجود این‌که نسبت به تو نیکی کرده و لطف دارد، تو به خود جرأت داده و با فرمانش مخالفت کنی؟[2] این بیان متضمن توبیخ و سرزنش است. انگار گفته است: چگونه در مقابل احسان و نیکیِ خدا عصیان کرده و در مقابل مهر و لطفش سر نافرمانی و تمرد و طغیان را بلند کرده‌ای؟ مگر پاداش احسان جز احسان است؟ سپس نعمت‌هایش

۱ـ طبری ۵۴/۳۰.

۲ـ این آیه به طریق توبیخ و ابراز تعجب از حال انسانی که منکر نعمت خدا است نازل شده است؛ نه به طریق تلقین، آن‌گونه که بعضی تصور کرده و گفته‌اند: او را تلقین می‌کند که بگوید: کرم تو مرا مغرور کرده است. آنچه ما گفتیم نظر حضرت عمر است که می‌فرماید: «غرّه حمقه و جهله» یعنی حماقت و نادانیش او را مغرور کرده است.

را برشمرده و می‌فرماید: ﴿الذی خلقك فسواك﴾ آنکه تو را از نیستی به وجود آورد و تو را راست‌قامت و با اندام‌های سالم آراست، به گونه‌ای که می‌شنوی و می‌اندیشی و می‌بینی. ﴿فعدلك﴾ و تو را ساخته و پرداخته نموده و در نیکوترین قیافه و شکل خلق کرده است. ﴿فی أی صورة ماشاء رکبك﴾ و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد، صورت و شکلی زیبا و عجیب و بدیع برای تو اختیار نمود، و شکل و سیمای تو را مانند حیوانات قرار نداد، که خود فرموده است: ﴿لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم﴾. بعد از آن مشرکین را به خاطر تکذیب روز قیامت توبیخ کرده و می‌فرماید: ﴿کلا بل تکذبون بالدین﴾ ای اهل مکه! بس کنید، و به حلم و حوصله‌ی خدا مغرور نشوید. شما روز حساب و جزا را تکذیب می‌کنید. ﴿و إن علیکم لحافظین﴾ در حالی که فرشته‌ها حافظ و ناظر اعمال شما هستند و اعمال شما را ثبت می‌کنند و مراقب تصرفات شما هستند. قرطبی گفته است: یعنی رقیبانی از ملائکه مراقب شما هستند.[1] ﴿کراما کاتبین﴾ در پیشگاه خدا مکرم و گران‌قدرند و گفتار و کردار شما را می‌نویسند. ﴿یعلمون ما تفعلون﴾ از خیر و شر و نیک و بدی که از شما سر می‌زند، باخبرند و آن را در نامه‌ی اعمالتان ثبت می‌کنند تا در روز قیامت جزای آن را دریافت دارید. بعد از آن خدا معلوم کرده است که در روز قیامت انسان‌ها به دو دسته‌ی نیکان و تبهکاران تقسیم می‌شوند. و سرانجام و عاقبت هر یک از آنان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الأبرار لفی نعیم﴾ مؤمنانی که در دنیا از خدا ترسیدند، در آخرت آن‌گونه شاد و مسرورند که به توصیف نمی‌آید. در میان باغ‌های بهشت از نعمت‌هایی برخوردارند که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده، و نه به قلب احدی خطور کرده است. و برای همیشه در بهشت می‌مانند. ﴿و إن الفجار لفی جحیم﴾ و کافرانِ نابکار که در دنیا از فرمان خدا سر برتافتند، در آتشی سوزان و عذابی دایمی

۱ـ تفسیر قرطبی ۲۴۵/۱۹.

و پایان‌ناپذیر قرار دارند. ﴿يصلونها يوم الدين﴾ در روز جزا که آن را تکذیب می‌کنند، وارد آن شده و حرارت آن را چشیده و در زیر بار آن کمر را خم می‌کنند. ﴿و ما أدراك ما يوم الدين﴾ عظمت و هول و هراس آن را نشان می‌دهد. یعنی چه کسی به تو گفته است که روز دین چیست و شدت و هراس آن چگونه است؟ ﴿ثم ما أدراك ما يوم الدين﴾ به منظور تأکید بر هراس‌انگیز بودن آن روز آن را تکرار کرده است. همان‌گونه که در جای دیگری نیز از این اسلوب استفاده کرده است: ﴿الحاقة * ما الحاقة * و ما أدراك ما الحاقة﴾. انگار می‌گوید: شدت روز جزا به حدی است که هیچ کس میزان هول و هراس آن را نمی‌داند و به توصیف و بیان نمی‌آید. ﴿يوم لاتملك نفس لنفس شيئاً﴾ در آن روز پراضطراب هیچ کس نمی‌تواند به دیگری نفعی برساند، و نمی‌تواند ضرری را از او دفع کند. ﴿و الأمر يومئذ لله﴾ در آن روز فرمانروای مطلق و یگانه تنها خدا می‌باشد و هیچ کس در آن مورد منازع او نیست.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿قدمت﴾ و ﴿أخرت﴾ متضمن طباق است.

۲ـ در ﴿إن الأبرار لفي نعيم * و إن الفجار لفي جحيم﴾ در بین «ابرار» و «فجار» و «نعیم» و «جحیم» مقابله‌ی لطیف برقرار است.

۳ـ ﴿إذا الكواكب انتثرت﴾ حاوی استعاره‌ی مکنیه می‌باشد.

۴ـ ﴿ما غرك بربك الكريم﴾ متضمن استفهام توبیخی و انکاری است.

۵ـ نکره آوردن «نعیم» و «جحیم» برای تعظیم و تهویل است.

۶ـ ﴿ما أدراك ما يوم الدين * ثم ما أدراك ما يوم الدين﴾ متضمن اطناب است.

۷ـ ﴿إذا السماء انفطرت و إذا الكواكب انتثرت﴾، ﴿إن عليكم لحافظين * كراما كاتبين﴾ و ﴿إن الأبرار لفي نعيم و إن الفجار لفي جحيم﴾ متضمن سجع مرصع است.

لطیفه: روایت است که خلیفه‌ی وقت، «سلیمان‌بن عبدالملک» به حازم مزنی گفت: «ای کاش! می‌دانستیم سرنوشت ما در روز قیامت چیست؟ و در پیشگاه خدا چه حال و

وضعی داریم؟» به او گفت: عمل خود را با کتاب خدا بسنج، آنگاه می‌دانی در نزد خدا چه منزلتی داری! گفت: در کجای کتاب خدا منزلت خود را می‌یابم؟ گفت: در ﴿إن الأبرار لفی نعیم و إن الفجار لفی جحیم﴾. سلیمان گفت: پس رحمت خدا در کجا قرار دارد؟ گفت: در ﴿إن رحمة الله قریب من المحسنین﴾.



پیش درآمد سوره

* این سوره مکی است و اهداف آن همان اهداف سوره‌های مکی است؛ یعنی امور عقیده را مورد بررسی قرار داده، و از دعوت اسلامی و روبرو شدن آن با دشمنان سرسختش بحث می‌کند.

* سوره با اعلان جنگ علیه کم‌فروشان، آغاز شده است، آنان که از آخرت بیمی ندارند و برای ایستادن در پیشگاه احکم‌الحاکمین اهمیت و ارزشی قایل نیستند: ﴿ویل للمطففین * الذین إذا اکتالوا علی الناس یستوفون * و إذا کالوهم أو وزنوهم یخسرون * ألا یظن أولئك أنهم مبعوثون * لیوم عظیم * یوم یقوم الناس لرب العالمین﴾.

* سپس در مورد شقاوتمندانِ نابکار بحث کرده، و کیفر آنها را در روز قیامت به تصویر می‌کشد، آنگاه که آنها را با زجر و تهدید به سوی دوزخ سوق می‌دهند: ﴿کلا إن کتاب الفجار لفی سجین * و ما أدراك ما سجین * کتاب مرقوم * ویل یومئذ للمکذبین﴾.

* بعد از آن به بحث در رابطه با پرهیزگاران رو آورده، و در مقابل عذابی که خدا برای اشقیا تدارک دیده، نعمت‌های ابدی آنان را یادآور شده است که پروردگار در بهشت برین برای آنان مهیا نموده است: ﴿إن الأبرار لفی نعیم * علی الأرائك ینظرون * تعرف فی وجوههم نضرة النعیم * یسقون من رحیق مختوم * ختامه مسك و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون﴾.

* و سوره با موضع‌گیری‌های شقاوتمندان و گمراهان در مقابل بندگان نیک خدا، خاتمه می‌یابد. آنها در دنیا مؤمنان را استهزا می‌کردند و به خاطر این‌که صالح و مؤمن

بودند، آنها را به تمسخر می‌گرفتند: ﴿إن الذين أجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون * و إذا مروا بهم يتغامزون ...﴾.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكْتَالُوا عَلَى ٱلنَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُم مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ ٱلْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿٧﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ﴿٩﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿١١﴾ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا ٱلْجَحِيمِ ﴿١٦﴾ ثُمَّ يُقَالُ هٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى ٱلْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِن رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَ مِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَ إِذَا ٱنقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَالْيَوْمَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى ٱلْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ ثُوِّبَ ٱلْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿**المطففین**﴾ جمع مطفف به معنی کسی است که در پیمانه و توزین کم می‌فروشد و زیاد می‌گیرد. ﴿**ران**﴾ پوشاند. فراگرفت. مانند زنگاری که شمشیر را فرامی‌گیرد. ﴿**رحیق**﴾ بهترین و ناب‌ترین شراب. ﴿**فکهین**﴾ شادمان. خوشحال. ﴿**یتغامزون**﴾ مسخره کردن با اشارات چشم و سر. ﴿**ثوب**﴾ پاداش داده شد. ﴿**تسنیم**﴾ چشمه‌ای که شرابش عالی است. عالی‌ترین شراب.

سبب نزول: از ابن‌عباس روایت است که «وقتی پیامبر ﷺ به مدینه رسید، متوجه شد که آنها از لحاظ پیمانه ناپاکترین انسانند. آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**ویل للمطففین**﴾ را نازل کرد و آنها بعد از آن پیمانه را بهتر کردند».[۱]

تفسیر: ﴿**ویل للمطففین**﴾ نابودی و عذاب و هلاکت از آن ناپاکان تبهکار باد! که پیمانه و توزین را ناقص می‌دهند. سپس اوصاف ناپسند آنها را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**الذین إذا اکتالوا علی الناس یستوفون**﴾ آنهایی که اگر از مردم برای خود پیمانه بگیرند، آن را تمام و کامل می‌گیرند. ﴿**و إذا کالوهم أو وزنوهم یخسرون**﴾ و وقتی به مردم پیمانه بدهند یا برای آنها توزین کنند، پیمانه و وزن را ناقص و کم می‌دهند. مفسران گفته‌اند: در مورد مردی به نام «ابو جهینه» نازل شده است که دارای دو پیمانه بود، با یکی می‌گرفت و با دیگری می‌داد. این حکم در واقع تهدیدی است علیه هر کسی که به هنگام فروش از وزن و پیمانه می‌کاهند. خداوند قوم شعیب را به سبب این‌که در وزن و پیمانه خیانت می‌کردند، نابود کرد. در حدیث آمده است: «زمانی که پیمانه را کم دادند، رستنی آنان گرفته شد و چند سال با قحطی روبرو شدند».[۲] ﴿**ألا یظن أولئك أنهم مبعوثون * لیوم عظیم**﴾ مگر آن کم‌فروشان نمی‌دانند و یقین ندارند که برای محاسبه در روزی پراضطراب و هول‌انگیز

۱ـ مختصر ۶۱۳/۳.

۲ـ قسمتی از حدیثی است که حاکم و طبرانی آن را به‌طور مرفوع از ابن‌عباس نقل کرده‌اند. آلوسی ۷۱/۳۰.

زنده می‌شوند؟! ﴿یوم یقوم الناس لرب العالمین﴾ روزی که لخت و پابرهنه و سر به زیر و بیمناک در پیشگاه پروردگار عالمیان می‌ایستند. در البحر آمده است: این ابراز تعجب، و توصیف نمودن روز قیامت به «روز عظیم»، و ایستادن انسان با حالت وحشت‌زده، و توصیف خدا به «رب العالمین»، همگی بیانگر این حقیقتند که گناه کم‌فروشی گناهی است بس بزرگ.[1] ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن روز که مردم در محضر خدا می‌ایستند به حدی هول‌انگیز است که انسان تا لاله‌ی گوشش در عرق خود فرو می‌رود».[2] بعد از آن سرانجام نابکاران و سرانجام رادمردان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿کلا إن کتاب الفجار لفی سجین﴾ آن کم‌فروشانِ غافل از حشر و جزا باید از عمل زشت خود دست بکشند؛ چراکه نامه‌ی اعمال شقاوتمندانِ نابکار در جایی تنگ و در پایین‌ترین نقطه‌ی جهنم قرار دارد. ﴿و ما أدراك ما سجین﴾ استفهام برای برانگیختن هول و هراس است. یعنی آیا می‌دانی سجین چیست؟ ﴿کتاب مرقوم﴾ نامه‌ایست نوشته شده و رقم خورده که فراموش و محو نمی‌شود. در آن اعمال نادرست آنها ثبت است. ابن‌کثیر گفته است: ﴿سجین﴾ از سجن به معنی تنگنا است. و چون سرانجام نابکاران اسفل سافلین است، خداوند سبحان خبر داده است که نامه‌ی آنها رقم خورده و خاتمه یافته است و هیچ کس در آن دخل و تصرفی ندارد و نمی‌تواند به آن بیفزاید، یا از آن کم کند.[3] ﴿ویل یومئذ للمکذبین﴾ نابودی و ریشه‌کن شدن از آنِ تکذیب‌کنندگان است. ﴿الذین یکذبون بیوم الدین﴾ آنان که روز حساب و جزا را تکذیب می‌کنند. ﴿و ما یکذب به إلا کل معتد أثیم﴾ و جز کسانی که در کفر و گمراهی و عصیان و گردنکشی از حد تجاوز کرده است هیچ کس روز حساب و جزا را تکذیب نمی‌کند. سپس بعضی از گناهان او را

۱ـ البحر ۸/ ۴۴۰.
۲ـ اخراج از شیخان.
۳ـ مختصر ۳/ ۶۱۴.

توضیح داده و می‌فرماید: ﴿إذا تتلى عليه آياتنا قال أساطير الأولين﴾ وقتی که آیات قرآن بر او خوانده شود، می‌گوید: این افسانه و خرافات پیشینیان است که آن را در کتاب خود نوشته و آراسته‌اند. ﴿كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون﴾ این نابکار بسنده کند و از این یاوه‌گفتن دست بکشد؛ چون قرآن افسانه و حکایت پیشینیان نیست، بلکه گناهانشان پرده بر قلب آنها کشیده است. لذا دیدشان نابینا شده و به صورتی درآمده‌اند که هدایت و ضلالت را بازنمی‌شناسند. مفسران گفته‌اند: ﴿ران﴾ یعنی گناه بر گناه متراکم می‌شود تا قلب سیاه و تیره گشته و راه حق را نمی‌بینند.[1] ﴿كلا إنهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون﴾ آن تکذیب‌کنندگان باید از کجروی و گمراهی خود دست بردارند؛ چون آنها در روز قیامت از دیدن ذات خدای متعال محروم شده و او را نمی‌بینند. امام شافعی رحمه الله گفته است: این آیه دلیل بر آن است که مؤمنان خدای عزوجل را می‌بینند، و مالک گفته است: وقتی بر دشمنان محجوب گشت بر دوستانش تجلی می‌کند تا او را ببینند.[2] ﴿ثم إنهم لصالوا الجحيم﴾ بعد از محروم شدن از دیدن خدای رحمان وارد آتش گشته و عذاب دردناکش را می‌چشند. ﴿ثم يقال هذا الذي كنتم به تكذبون﴾ آنگاه نگهبانان دوزخ به طریق سرزنش و توبیخ به آنها می‌گویند: این همان عذابی است که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید: ﴿أفسحر هذا أم أنتم تبصرون﴾. بعد از بازگفتن حال تبهکاران، خدا نعمت‌هایی را که به ابرار داده است یادآور شده و می‌فرماید: ﴿كلا إن كتاب الأبرار لفي عليين﴾ ﴿كلا﴾ حرفِ منع و زجر است. یعنی موضوع آن‌طور که گمان می‌کنند، نیست. آنان گمان می‌کردند که تبهکاران و ابرار برابرند. بلکه کتاب تبهکاران در سجین و کتاب ابرار در

۱ـ در حدیث آمده است: وقتی انسان مرتکب گناهی می‌شود، در قلبش نکته‌ی سیاهی نقش می‌بندد، اگر از گناه دست بکشد و توبه و استغفار نماید لکه پاک می‌شود، و اگر دوباره به گناه برگردد، لکه افزوده می‌شود تا این‌که همه‌ی قلب را فرا می‌گیرد. و معنی ﴿ران﴾ که در قرآن آمده است همین است: ﴿كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون﴾. روایت از ترمذی.

۲ـ قرطبی ۲۵۹/۱۹.

علیین، و در منزلتی رفیع در بهشت قرار دارد. در التسهیل آمده است: لفظ ﴿علیین﴾ معنی مبالغه می‌دهد و از علو مشتق است؛ زیرا سبب بلندی منزلت و درجات بهشت می‌شود. یا به این معنی است که مکانی بلند و رفیع است. روایت شده است که در زیر عرش قرار دارد.[1] ﴿و ما أدراك ما علیون﴾ استفهام برای تفخیم و تعظیم است. یعنی چه کسی به تو گفته است که علیین چیست؟ ﴿کتاب مرقوم یشهده المقربون﴾ کتابی است نوشته شده که اعمال آنها در آن ثبت است و در بالاترین درجه‌ی بهشت قرار دارد و ملائک مقربین آن را می‌بینند. مفسران گفته‌اند: وقتی جان مؤمن گرفته می‌شود، آن را به آسمان می‌برند و دروازه‌های آسمان به رویش باز می‌شود و فرشتگان او را با بشارت و شادی می‌پذیرند. سپس همراه با آن بیرون آمده تا به عرش می‌رسند. در آنجا صفحه‌ای نازک را خواهند یافت و در آن نجات او از حساب و عذاب نوشته شده و بر آن مهر زده می‌شود و ملائک نیز بر آن گواهی می‌دهند.[2] ﴿إن الأبرار لفی نعیم﴾ فرمانبران و مطیعان در باغ‌های پربرگ و سایه از نعمت وافر خدا برخوردارند. ﴿علی الأرائك ینظرون﴾ بر تخت‌های مزین لمیده و لباس‌های فاخر را می‌پوشند و انواع نعمت و کرامت بهشتی را نظاره می‌کنند که خدا برای آنان آماده کرده است. ﴿تعرف فی وجوههم نضرة النعیم﴾ وقتی آنها را می‌بینی، درمی‌یابی که در ناز و نعمت قرار دارند؛ زیرا در سیمای آنها نور و جمال می‌بینی و آثار بهجت و سرور و رونق در سیمایشان مشاهده می‌شود. ﴿یسقون من رحیق مختوم﴾ در بهشت شرابی صاف و سفید و دست نخورده می‌نوشند که ظروف آن مهر شده است و جز نیکوکاران احدی آن را باز نمی‌کند. ﴿ختامه مسك﴾ در آخر بوی مشک از آن به مشام می‌خورد. ﴿و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون﴾ برای به دست آوردن این نعمت‌ها و شراب گوارا، به طاعت خدا روی بیاورید، و مسابقه‌دهندگان در آن مسابقه

۱ـ التسهیل ۱۸۵/۴.

۲ـ قرطبی آن را از کعب نقل کرده است. ۲۶۰/۱۹.

بدهند. طبری گفته است: تنافس از نفیس گرفته شده است که مردم برای به دست آوردن آن حریصند، و نفسشان آن را آرزو می‌کند و خواهان آن است. پس یعنی در راه به دست آوردن این نعمت مسابقه بدهند، و بر آن حریص باشند.[۱] ﴿و مزاجه من تسنیم﴾ آن رحیق مختوم ترکیبش از «تسنیم» است که باشرفترین شراب اهل بهشت است. از این رو بعد از آن فرموده است: ﴿عینا یشرب بها المقربون﴾ چشمه‌ایست که فقط مقربان بارگاه خدا از آن می‌نوشند، و شرابِ دیگر بهشتیان با آن مخلوط نمی‌شود.

در التسهیل آمده است: «تسنیم» عبارت است از چشمه‌ای در بهشت که فقط مقربان از آن می‌نوشند، و از آن شرابی به دست می‌آید که نیکوکاران آن را می‌نوشند. و این امر نشان می‌دهد که درجه و مقام مقربین بالاتر از مقام ابرار است.[۲] بعد از این‌که نعمت‌هایی را که به نیکان داده است یادآور شد، سرنوشت تبهکاران را یادآور شد تا خاطر مؤمنان را آرامش بخشد و برای آنان قوت قلب شود: ﴿إن الذین أجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون﴾ مجرمین سرشتشان بر ارتکاب جرم و گناه قرار گرفته است. در دنیا به مؤمنان می‌خندیدند و آنها را مسخره می‌کردند. در التسهیل آمده است: در مورد گردنکشان قریش همچون ابوجهل و غیره نازل شده است که حضرت علی ؑ و جمعی از مؤمنان از کنار آنها گذشتند، آنها به مؤمنان خندیدند و آنان را تحقیر کردند.[۳] ﴿و إذا مروا بهم یتغامزون﴾ هر وقت مؤمنان از کنار کفار می‌گذشتند به عنوان مسخره کردن مؤمنان با چشم به یکدیگر اشاره می‌کردند. مفسران گفته‌اند: وقتی یاران پیامبر ﷺ از کنار مشرکین می‌گذشتند، به عنوان تحقیر و توهین چشمک می‌زدند و می‌گفتند: شاهان دنیا آمدند. به خاطر ایمان و تمسکشان به دین آنها را مسخره می‌کردند.

۱ـ طبری ۶۸/۳۰.
۲ـ التسهیل ۱۸۵/۴.
۳ـ التسهیل ۱۸۶/۴.

﴿و إذا انقلبوا إلى أهلهم انقلبوا فكهين﴾ وقتی مشرکین به میان خانواده برمی‌گشتند از غیبت کردن مؤمنان و مسخره کردن آنها لذت می‌بردند و می‌خندیدند. در البحر آمده است: یعنی از نام‌بردن و توهین کردن و خندیدن به اهل ایمان لذت می‌بردند و شادمان می‌شدند. ﴿و إذا رأوهم قالوا إن هؤلاء لضالون﴾ وقتی کافران، مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: اینها گمراهند که به محمد ایمان دارند و هوس‌های دنیوی را رها کرده‌اند. خدا در رد آنان فرموده است: ﴿و ما أرسلوا عليهم حافظين﴾ حفظ و حمایت مؤمنان به کفار واگذار نشده است تا اعمال آنها را حفظ کرده و به رشد و هدایت و یا گمراهی آنها گواهی بدهند. متضمن ریشخند و مسخره به کفار است. انگار می‌گوید: من آنها را مراقب و مأمور حفظ اعمال بندگان مؤمن قرار نداده‌ام، تا آنها را به مصلحتشان راهنمایی کنند. پس چرا خود را به امری بیهوده مشغول می‌کنند؟ ﴿فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون﴾ در روز قیامت همان‌طوری که در دنیا کافران به مؤمنان می‌خندیدند، مؤمنان به کافران نیز می‌خندند. کیفری است برابر. ﴿على الأرائك ينظرون﴾ مؤمنان بر تخت‌هایی که به مروارید و یاقوت آراسته شده‌اند کافران را تماشا می‌کنند و به آنها می‌خندند. قرطبی گفته است: به اهل دوزخ گفته می‌شود: بروید بیرون، و دروازه‌های دوزخ بر روی آنها گشوده می‌شود و آنها هجوم می‌برند که بیرون بروند، و مؤمنان که بر تخت نشسته‌اند آنها را تماشا می‌کنند، وقتی به پشت درها می‌رسند، به رویشان بسته می‌شود، آنگاه مؤمنان به آنها می‌خندند.[1] ﴿هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون﴾ آیا کفار در مقابل مسخره و استهزایی که به مؤمنان می‌کردند مجازات شده‌اند؟ بله.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ويل للمطففين﴾ نکره آوردن ﴿ويل﴾ برای ایجاد هول و هراس است.

۱ـ قرطبی ۱۹/۲٦۸.

۲ـ در بین ﴿یستوفون﴾ و ﴿یخسرون﴾ طباق مقرر است.

۳ـ ﴿کلا إن کتاب الفجار...﴾ و ﴿کلا إن کتاب الأبرار لفی علیین﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۴ـ ﴿و ما أدراك ما علیون﴾ بزرگی و عظمت منزلت نیکان را نشان می‌دهد.

۵ـ ﴿فلیتنافس المتنافسون﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۶ـ ﴿إن الأبرار لفی نعیم * علی الأرائك ینظرون * تعرف فی وجوههم نضرة النعیم﴾ متضمن اطناب است.

۷ـ ﴿ختامه مسك﴾ شامل تشبیه بلیغ است.

۸ـ در ﴿یضحکون، ینظرون، یکسبون و یفعلون﴾ توافق رؤوس آیات مراعات شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی انشقاق مکی است و مانند سایر سوره‌های مکی صحنه‌های تکان‌دهنده‌ی قیامت را مورد بحث قرار داده و به اصول عقیده‌ی اسلامی می‌پردازد.

* سوره با ذکر بعضی از دورنماهای آخرت شروع شده و دگرگونی‌هایی را که در عالم هستی به هنگام پیدایش قیامت روی می‌دهند به تصویر می‌کشد: ﴿إذا السماء انشقت * و أذنت لربها و حقت * و إذا الأرض مدت * و ألقت ما فيها و تخلت * و أذنت لربها و حقت﴾.

* سپس در مورد آفرینش انسان سخن می‌گوید که برای به دست آوردن روزیش تلاش کرده و زحمت می‌کشد، تا برای آخرت خود اعمال نیک یابد، خیر یا شر را از پیش بفرستد، و در آنجا پاداش و جزای عادلانه‌ی آن را می‌یابد: ﴿يا أيها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحا فملاقيه * فأما من أوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيراً﴾.

* سپس به موضع‌گیری مشرکین در مقابل این قرآن عظیم پرداخته، و قسم یاد کرده است که با اهوال و سختی‌ها و شداید روز قیامت مواجه خواهند شد. و در آن روز پراضطراب که نه مال سودی دارد و نه اولاد، بر مرکب خطر و بیم و هراس سوار خواهند شد: ﴿فلا أقسم بالشفق * و الليل و ما وسق * و القمر إذا اتسق * لتركبن طبقا عن طبق﴾.

* و در خاتمه، سوره مشرکین را سرزنش می‌کند که با وجود روشنی دلایل و یقینی بودن براهین به خدا ایمان ندارند، و مژده‌ی عذاب دردناک را در منزلگاه دوزخ به آنان می‌دهد: ﴿فما لهم لايؤمنون * و إذا قرىء عليهم القرآن لايسجدون * بل الذين كفروا

يكذبون * و الله أعلم بما يوعون * فبشرهم بعذاب أليم * إلا الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم أجر غير ممنون﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنشَقَّتْ ﴿١﴾ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ﴿٢﴾ وَ إِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ ﴿٤﴾ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا ٱلْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً ﴿٨﴾ وَ يَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴿٩﴾ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿١٠﴾ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً ﴿١١﴾ وَ يَصْلَىٰ سَعِيراً ﴿١٢﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴿١٣﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَن يَحُورَ ﴿١٤﴾ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً ﴿١٥﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ﴿١٦﴾ وَ ٱللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ ﴿١٧﴾ وَ ٱلْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ﴿١٨﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَن طَبَقٍ ﴿١٩﴾ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ ٱلْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿٢١﴾ بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ ﴿٢٢﴾ وَ ٱللهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿کادح﴾ تلاشگر، زحمت‌کش. ﴿یحور﴾ برمی‌گردد. در حدیث نیز چنین آمده است: «أعوذ بك من الحور بعد الكور» خدایا! به تو پناه می‌برم از این‌که پس از برخورداری از نعمات وافر دچار فقر و نقصان شوم. ﴿الشفق﴾ سرخی کنار آسمان بعد از غروب آفتاب. ﴿وسق﴾ جمع کردن، منضم نمودن. ﴿اتسق﴾ نورش تکامل یافت. ﴿ممنوع﴾ مقطوع.

تفسیر: ﴿إذا السماء انشقت﴾ این آیات بیم و هراس قیامت را بیان می‌کنند، و تصویری است از مصایب و اضطرابی که در روز قیامت روی می‌دهد و خیال از آن آشفته می‌شود. پس یعنی وقتی آسمان شکافته شد و ترک برداشت، و خراب شدن عالم را درپی داشت. آلوسی گفته است: یعنی از بیم روز قیامت آسمان شکافته می‌شود.[1] ﴿و أذنت لربها وحقت﴾ و به فرمان خدایش گوش کند و حکمش را اطاعت کند، و شایسته است گوش فرا دهد و اطاعت کند، و از بیم قیامت شکافته شود. ﴿و إذا الأرض مدت﴾ و آنگاه که زمین با برکنده شدن کوه‌ها و تپه‌هایش گسترش یافته و صاف و هموار گشت، به گونه‌ای که نه ساختمانی بر آن باقی می‌ماند و نه دره و کوهی. ﴿و ألقت ما فیها و تخلت﴾ و معادن و مرده‌ها و هرچه را که در شکم داشت بیرون ریخت. قرطبی گفته است: مرده‌ها را بیرون انداخت و از آنها خالی شد، و همان‌طور که باردار بارش را وضع می‌کند، آن هم هرچه از معادن و گنج در بطن دارد بیرون می‌اندازد. و بدین‌وسیله عظمت اضطراب آن روز را اعلام می‌دارد.[2] ﴿و أذنت لربها و حقت﴾ و فرمان خدایش را بشنود و اطاعت کند و شایسته است که گوش فرا دهد و اطاعت کند. جواب ﴿إذا﴾ محذوف است تا در ایجاد هول و هراس بلیغ‌تر باشد؛ یعنی وقتی تمام موارد مذکور تحقق پذیرد، انسان شداید و اهوالی را می‌بیند که به خیال نمی‌آید. بعد از آن در مورد زحمت و تلاش انسان در این دنیا خبر داده و بیان می‌کند که جزای آن را از جانب خدا دریافت می‌دارد: ﴿یا أیها الإنسان إنك كادح إلی ربك كدحا فملاقيه﴾ خطاب عام است و تمام بشر را شامل می‌شود. یعنی تو ای فرزند آدم! در کارهایت که سرانجامش مرگ است، تلاش و جدیت می‌کنی. و زمان مثل باد می‌گذرد و تو هر لحظه بخشی از عمر کوتاهت را سپری می‌کنی، انگار به سرعت به سوی مرگ در شتابی، و پس از آن در پیشگاه خدا حاضر می‌شوی و او هم

۱ـ روح المعانی ۷۸/۳۰.

۲ـ قرطبی ۲٦٨/١٩.

پاداش عملت را می‌دهد، اگر عملت نیک باشد پاداش نیکو می‌گیری و اگر عملت بد باشد پاداش بد می‌گیری. در البحر آمده است: کادح یعنی کسی که در کار نیک یا بد خود در طول عمر تلاش می‌کند و سرانجام در محضر خدا می‌ایستد، آنگاه جزا یا کیفر زحمت خود را می‌یابد.[1] بعد از آن خداوند متعال یادآور می‌شود که انسان‌ها در روز قیامت به سعادتمند و شقاوتمند تقسیم می‌شوند، و قسمتی نامه‌ی اعمال خود را با دست راست می‌گیرند و قسمتی با دست چپ: **﴿فأما من أوتي كتابه بيمينه﴾** اما آن کس که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش می‌دهند، که این علامت نیکبختی و سعادت است. **﴿فسوف يحاسب حسابا يسيرا﴾** محاسبه و بازخواستش آسان و سهل خواهد بود، در مقابل حسنات و نیکی‌هایش پاداش می‌گیرد و از گناهانش صرف‌نظر می‌شود. و همان‌طور که در حدیث صحیح آمده است در آن روز تمام اعمال و رفتار خوب و بدِ انسان بر پروردگار جهانیان عرضه می‌شود.[2] **﴿و ينقلب إلى أهله مسرورا﴾** و وقتی که در بهشت نزد خانواده‌اش برمی‌گردد، از فضل کرمی که خدا به او عطا کرده است سخت شاد و مسرور است. **﴿و أما من أوتي كتابه وراء ظهره﴾** و اما آن‌که نامه‌ی عملش را با دست چپ و از پشت سر دریافت می‌کند، که این نشانه‌ی شقاوت و بدبختی است. **﴿فسوف يدعوا ثبورا﴾** بانگ واویلا و شیونش بلند می‌شود، و آرزوی مرگ و نابودی

۱ـ البحر ۴۴۶/۸.

۲ـ منظور از حساب آسان در آیه همانا عرضه کردن است؛ چون از پیامبر ﷺ روایت است که فرموده است: (هرکس محاسبه شود عذاب می‌بیند). حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها گفته است: مگر خدا نفرموده است: **﴿فسوف يحاسب حسابا يسيرا﴾** پیامبر فرمود: آن عبارت است از عرضه‌ی گناه، اما هرکس حسابش مورد مناقشه قرار گیرد و بررسی شود، عذاب می‌بیند. روایت از بخاری و مسلم. در حدیث آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: در روز قیامت خدا به بنده نزدیک می‌شود و او را مشمول رحمت و غفران خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: چنین و چنان کردی ـ گناهانش را برمی‌شمارد ـ سپس می‌گوید: آن را در دنیا پوشیدم و امروز آن را می‌بخشم. منظور از حساب یسیر همین است.

می‌کند. ﴿و یصلی سعیرا﴾ و وارد آتشی روشن و زبانه‌کش می‌گردد و عذاب آن را می‌چشد. ﴿إنه كان فی أهله مسرورا﴾ چون در دنیا در بین خانواده‌اش شاد و مسرور و غافل و سرخوش بود و به عاقبت نمی‌اندیشید و آخرت به خاطرش خطور نمی‌کرد. ابن زید گفته است: خدا بهشتیان را در دنیا به غم و اندوه و گریه توصیف کرده و عاقبت آنان را به نعمت و سرور یادآور شده است. و دوزخیان را در دنیا به سرور و خنده توصیف کرده و عاقبت آنها را به اندوه طولانی یادآور شده است.[1] ﴿إنه ظن أن لن یحور﴾ او گمان می‌کرد که به نزد خدا برنمی‌گردد و برای حساب و پاداشِ بعد از مرگ او را زنده نمی‌کند. که این گمان، کفر و خسران است. ﴿بلی إن ربه كان به بصیرا﴾ آری! بعد از مرگ خدا او را زنده می‌کند و در مقابل اعمال خیر و شرش به او پاداش یا کیفر می‌دهد. در حقیقت خدا از حال و وضع بندگان باخبر است و یک ذره از اوضاع آنها بر او پوشیده نیست. ﴿فلا أقسم بالشفق﴾ (لا) برای تأکید قسم آمده است. یعنی به سرخی افق که بعد از غروب آفتاب پدیدار می‌گردد، مؤکداً قسم یاد می‌کنم. ﴿و اللیل و ما وسق﴾ و قسم به شب و آنچه در آن جمع می‌شود و در زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند.

مفسران گفته‌اند: تمام مخلوقات در شب آرامش می‌یابند و انسان و حیوان و حشرات که در خلال روز پراکنده‌اند، جمع می‌شوند. پس هر یک به محل و لانه‌ی خود پناه می‌برد. از این‌رو بر انسان منت نهاده و گفته است: ﴿و جعل اللیل سکنا﴾. پس با فرارسیدن روز همه پراکنده می‌شوند و با آمدن شب همه به پناهگاه‌های خود پناه می‌برند. ﴿و القمر إذا اتسق﴾ و قسم به ماه آنگاه که نور و فروغش کامل شده و به صورت بدر درخشان و روشن درمی‌آید. ﴿لترکبن طبقا عن طبق﴾ این جواب قسم است. یعنی ای انسان! در آخرت با بیم و هراسی شدید روبرو می‌شوید. آلوسی گفته است: یعنی با مصایب متوالی

۱ـ قرطبی ۲۷۱/۱۹.

که هر یک از دیگری شدیدتر است روبرو می‌شوید. این اهوال عبارتند از مرگ و حوادث پس از آن از قبیل بیم و هراس‌های روز قیامت و آشفتگی‌های ناشی از آن.[۱] طبری گفته است: یعنی از شدت بیم و فزع روز قیامت احوال و اوضاعی پراضطراب می‌بینند.[۲] ﴿فما هم لایؤمنون﴾ منظور از استفهام توبیخ است. یعنی چه شده است که مشرکان به خدا ایمان نمی‌آورند؟ و با وجود دلایل روشنی که ارائه شده است تحقق حشر و زنده شدن بعد از مرگ را تصدیق نمی‌کنند؟ ﴿و إذا قرىء علیهم القرآن لایسجدون﴾ و وقتی که آیات قرآن را شنیدند، سر تسلیم خم نمی‌کنند و برای خدای رحمان سجده نمی‌برند؟ ﴿بل الذین کفر یکذبون﴾ طبیعت و سرشت آن کافران عبارت است از تکذیب و دشمنی و انکار. از این‌رو در موقع خواندن قرآن سر تسلیم خم نمی‌کنند. ﴿و الله أعلم بما یوعون﴾ و خدا از کفر و تکذیبی که در سینه جمع می‌کنند باخبر است. ابن‌عباس گفته است: ﴿یوعون﴾ یعنی عداوت و دشمنی پیامبر و مؤمنان را در دل خود نهان می‌دارند.[۳] ﴿فبشرهم بعذاب ألیم﴾ پس در مقابل کفر و گمراهیشان، مژده‌ی عذابی دردناک را به آنها بده. در التسهیل آمده است: قرار دادن بشارت در محل انذار برای سرزنش کفار است.[۴] ﴿إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ اما آنان که خدا و پیامبر را تصدیق کرده و ایمان و عمل صالح را با هم دارند، ﴿لهم أجر غیر ممنون﴾ در آخرت پاداشی کامل و تمام نشدنی دارند. خداوند متعال بعد از این‌که احوال و اوضاع شقاوتمندان را بیان نمود، سوره را با ذکر نعمت‌هایی که به نیکان می‌دهد خاتمه داده است که در واقع به مثابه‌ی توضیح اجمالی است که در اول سوره می‌باشد؛ چراکه در اول سوره آمده بود که هرکس جزای عمل خود را می‌یابد: ﴿یا أیها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحا فملاقیه﴾.

۱ـ روح المعانی ۸۲/۳۰. ۲ـ طبری ۸۰/۴۰.
۳ـ البحر ۴۴۸/۸. ۴ـ التسهیل ۱۸۸/۴.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿السماء﴾ و ﴿الأرض﴾ طباق مقرر است.

۲ـ در بین ﴿فأما من أوتی کتابه بیمینه﴾ و ﴿و أما من أوتی کتابه وراء ظهره﴾ مقابله مقرر است.

۳ـ ﴿لترکبن طبقا عن طبق﴾ متضمن کنایه می‌باشد.

۴ـ در بین ﴿وسق﴾ و ﴿اتسق﴾ جناس ناقص موجود است.

۵ـ ﴿فبشرهم بعذاب ألیم﴾ متضمن اسلوب تهکمی است.

٦ـ در ﴿إذا السماء انشقت * و أذنت لربها وحقت * و إذا الأرض مدت﴾ و ﴿فلا أقسم بالشفق * و اللیل و ما وسق * و القمر إذا اتسق * لترکبن طبقا عن طبق﴾ توافق فواصل رؤوس آیات رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* این سوره از جمله سوره‌های مکی می‌باشد که به بحث درباره‌ی عقاید اسلامی می‌پردازد و محور آن عبارت است از قصه‌ی «اصحاب اخدود» که نمونه‌ی بارزی از رشادت و ایثار و فداکاری است.

* سوره در ابتدا به آسمان قسم یاد کرده است که دارای ستارگان شگفت‌انگیز و مدارهای بزرگی است که افلاک در آن شناورند. و به روز باعظمت مشهود یعنی روز قیامت سوگند یادکرده است. و به پیامبران و خلایق قسم خورده است که مجرمان نابود و ریشه‌کن می‌شوند، مجرمانی که مؤمنان را در آتش می‌انداختند تا از دین خود برگردند: ﴿و السماء ذات البروج * و الیوم الموعود * و شاهد و مشهود﴾.

* سپس به دنبال آن کفار نابکار را در مقابل عمل ناپسند و زشتشان تهدید کرده است: ﴿إن الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق﴾.

* و بعد از آن یادآور شده است که خدا می‌تواند از دشمنانش انتقام بگیرد، از مجرمانی که در مورد بندگان و دوستان خدا به فتنه‌انگیزی می‌پردازند: ﴿إن بطش ربك لشدید * إنه هو یبدیء و یعید * و هو الغفور الودود * ذوالعرش المجید﴾.

* و در خاتمه داستان فرعون ستمکار و بلا و نابودی و مصایبی را یادآور می‌شود که به سبب گردنکشی و طغیان دامنگیر فرعون و قومش شد: ﴿هل أتاك حدیث الجنود * فرعون و ثمود * بل الذین کفروا فی تکذیب * و الله من ورائهم محیط * بل هو قرآن مجید * فی لوح محفوظ﴾. پایانی است جالب که با موضوع سوره کاملاً مناسب است.



خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلسَّمَاءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قُتِلَ أَصْحَابُ ٱلْأُخْدُودِ ﴿٤﴾ ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٨﴾ ٱلَّذِي لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُوا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ ٱلْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ ذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ ﴿١٣﴾ وَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ٱلْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَ ٱللهُ مِن وَرَائِهِم مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾﴾



معنی لغات: ﴿الأخدود﴾ گودال عظیم و مستطیلی شکل که در زمین کنده می‌شود. ﴿قتل﴾ لعنت و نفرین باد! ﴿نقموا﴾ عیب و ایراد گرفتند. ﴿بطش﴾ تاختن و یورش بردن. ﴿یبدیء﴾ با قدرت خود خلق را آغاز کرد. ﴿المجید﴾ بزرگ و باشکوه.

تفسیر: ﴿و السمآء ذات البروج﴾ قسم به آسمان بدیع و دارای منازل بلند، که سیارات در مدار آن حرکت می‌کنند. مفسران گفته‌اند: این منازل به سبب ظهورشان به «بروج» موسوم‌اند و به خاطر بلندی و ارتفاعشان، به قصر تشبیه شده‌اند؛ زیرا منازل مدارسیار می‌باشند. ﴿و الیوم الموعود﴾ و قسم به روز موعود یعنی روز قیامت، که وعده‌ی آن را به خلایق داده‌ایم: ﴿الله لا إله إلا هو لیجمعنکم إلی یوم القیامة لاریب فیه﴾.

﴿و شاهد و مشهود﴾ و قسم به محمد و پیامبرانی که در روز قیامت بر ملت‌های خود گواهی می‌دهند. و قسم به تمام ملت‌ها و خلایقی که در سرزمین محشر برای حساب گرد هم می‌آیند. در جای دیگری نیز در همین رابطه می‌فرماید: ﴿فکیف إذا جئنا من کل أمة بشهید و جئنا بك علی هؤلاء شهیداً﴾. عده‌ای نیز معتقدند که (شاهد) عبارت است از این امت، و (مشهود) عبارت است از سایر ملت‌ها، و دلیلش آیه‌ی ﴿لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً﴾ می‌باشد.[1] ﴿قتل أصحاب الأخدود﴾ این جواب قسم است: و جمله دعایی می‌باشد. یعنی خدا نابود کند اصحاب اخدود را که زمین را شکافتند و به صورت کانال و جدول درآوردند، و در آن آتش افروختند، تا مؤمنان را در آن بسوزانند.

قرطبی گفته است: «اخدود» عبارت از ایجاد شکافی بزرگ و مستطیل شکل است که در زمین ایجاد می‌شود. جمع آن «اخادید» است. و معنی (قتل) یعنی نفرین و لعنت بر او باد! ابن‌عباس می‌گوید: در هر جای قرآن «قتل» آمده باشد به معنی لعنت است.[2] آنگاه منظور از اخدود را به تفصیل بیان کرده و می‌فرماید: ﴿النار ذات الوقود﴾ آتشی است بسیار بزرگ و شعله‌ور که دارای هیزم و شعله‌های زبانه‌کش است. کفار چنین آتشی را در آن کانال‌ها برافروختند تا مؤمنان را در آن بسوزانند. ابوسعود گفته است: این بیانگر آن است که بسی بزرگ و زبانه‌کش است و هیزم فراوانی سوخت آن را تأمین می‌کند.[3] منظور، توصیف شدت و شعله‌ور بودن آتش است. آنگاه خدا در وصف مجرمان توضیح

۱ـ مفسران در مورد (الشاهد) و (المشهود) سخت اختلاف دارند. و بعضی در این مورد شانزده قول را آورده‌اند. قولی گفته است: شاهد یعنی روز قیامت و مشهود یعنی روز عرفه. و قولی می‌گوید: شاهد یعنی حضرت محمد و مشهود یعنی روز قیامت. و قولی گفته است: شاهد یعنی اعضای انسان و مشهود یعنی بنی‌آدم. و صاوی می‌گوید: بهتر آن است که آن را عامتر در نظر آوریم؛ چراکه به صورت نکره آورده شده‌اند تا شامل هر شاهد و مشهودی بشود.

۲ـ قرطبی ۱۹/ ۲۸۴.

۳ـ ابوسعود ۵/ ۲۵۲.

بیشتری داده و می‌فرماید: ﴿إذ هم علیها قعود* و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود﴾ آنگاه که در کنار آتش نشستند و از سوزاندن مؤمنان دلشان خنک می‌شد و آن عمل زشت و ناپسند را تماشا می‌کردند.[1] منظور ترساندن کفار قریش است. آنها مسلمانان را شکنجه می‌دادند تا از اسلام برگردند. لذا خدا داستان «اصحاب اخدود» را به عنوان وعید و تهدید کفار و تسلی دادن خاطر مؤمنان یادآور شده و می‌فرماید: ﴿و ما نقموا منهم إلا أن یؤمنوا بالله العزیز الحمید﴾ آنها گناهی نداشتند، و از آنها انتقام گرفته نشد جز به خاطر این‌که به خدای مقتدر ایمان داشتند؛ خدایی که هرکس به درگاهش پناه ببرد مظلوم نمی‌شود. خدایی که در تمام اعمالش مستحق ستایش است. می‌خواهد به این نکته اشاره کند که سبب سوزاندن آنها با آتش چیزی نبود جز این‌که آنها به خدای یگانه و یکتا ایمان داشتند و این هم گناهی نیست که موجب کیفر و عقوبت باشد. اما گردنکشی و تبهکاری قلب آنها را تیره و چشم آنان را کور کرده بود. ﴿الذی له ملك السموات و الأرض﴾ خدایی جلیل و مالک جمیع کائنات، که شایسته‌ی تمجید و ستایش است. در البحر آمده است: از این جهت اوصافی برای خدای عزوجل ذکر شده است از قبیل ﴿عزیز﴾ یعنی مقتدر و توانایی که بیم عقابش می‌رود، ﴿حمید﴾ یعنی صاحب نعمت است و باید در مقابل نعمتش ستوده شود، که موجب ایمان به او می‌شوند. ﴿له ملك السموات و الأرض﴾ خالق و دارنده‌ی آسمان و زمین و تمام موجوداتی است که در بین آن دو قرار دارند که باید او را پرستش کنند و سر فروتنی و بندگی را در برابر او فرود آورند. تمام اینها را از این

۱ـ خلاصه‌ی داستان چنین است: «ساکنان شهرِ پادشاهی ستمگر مسلمان شدند، پادشاه دستور حفر خندق‌هایی را داد و در آن آتش افروخت، آنگاه به مأمورانش دستور داد که تمام مؤمنان اعم از زن و مرد را بیاورند و بر لبه‌ی آتش ببرند، هرکس از دینش برنگردد او را در آتش بیندازند و آنها چنین کردند تا این‌که زنی را آوردند که بچه‌ای در بغل داشت. زن از رفتن به داخل آتش امتناع کرد بچه به او گفت: مادر شکیبا باش تو بر حقی». (تفصیل داستان را در صحیح مسلم بخوانید).

جهت یادآور شده است تا مقرر بدارد که مؤمنین چون بر راه حق بودند از سوی کفار از آنها انتقام گرفته شد و جز افراد باطل‌گرا و کسانی که در گمراهی غرق شده‌اند هیچ کس در مقابل حق انتقام نمی‌گیرد.[۱] ﴿و الله علی کل شیء شهید﴾ و خدا از تمام اعمال بندگانش مطلع است، و هیچ نهانی از امور آنان بر او مخفی نیست. آیه متضمن وعد برای مؤمنان و وعید برای مجرمین است. بعد از آن بر تبهکارانی که مؤمنان را آزار دادند سخت گرفته و می‌فرماید: ﴿إن الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات﴾ آنان که زنان و مردان مؤمن را در آتش سوزاندند تا از دین خود منصرف شوند، ﴿ثم لم یتوبوا﴾ سپس از کفر و گردنکشی خود برنگشتند، ﴿فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق﴾ در مقابل کفرشان و در مقابل سوزاندن مؤمنان عذاب خفت‌بار جهنم را خواهند دید. بعد از ذکر سرانجام و عاقبت مجرمین، سرانجام و عاقبت مؤمنان را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ آنان که ایمانی خالص دارند و عمل نیکو انجام می‌دهند، ﴿لهم جنات تجری من تحتها الأنهار﴾ دارای باغ و بستان‌های پرگل و درخت هستند که در پای قصرهایش رودبارهای بهشتی جاری است. طبری گفته است: عبارتند از جویبارهای شراب و شیر و عسل.[۲] ﴿ذلك الفوز الکبیر﴾ این برخورداری از نعمات خدا و رسیدن به کمال مطلوب، رستگاری است که بالاتر از آن سعادتی قابل تصور نیست. سپس از انتقام سختش از دشمنان خود و پیامبران و دوستدارانش خبر داده و می‌فرماید: ﴿إن بطش ربك لشدید﴾ انتقام گرفتن از سرکشان و ستمکاران از جانب خدا بسیار سخت و سنگین است.

ابوسعود گفته است: ﴿بطش﴾ یعنی به زور گرفتن، تاختن، درهم کوبیدن ناگهانی و به کیفر رساندن، انتقام شدید.[۳] ﴿إنه هو یبدیء و یعید﴾ خدای قادر و توانا همان است

۱ـ البحر ۴۵۱/۸.
۲ـ طبری ۸۸/۳۰.
۳ـ ابوسعود ۲۵۳/۵.

که جهان هستی را از نیستی به وجود آورد و بعد از مرگ دوباره آنها را زنده می‌کند. ﴿وهو الغفور الودود﴾ و همو پرده بر گناهان بندگان مؤمن می‌کشد و نسبت به دوستانش نیکوکار و مهربان است و آنان را دوست می‌دارد. ابن‌عباس گفته است: همان‌طور که انسان برادر خود را دوست دارد خدا هم دوستداران خود را دوست دارد و به آنان مژده‌ی خیر می‌دهد.[۱] ﴿ذوالعرش﴾ صاحب عرش است. از این جهت آن را به خدا نسبت داده و مخصوصاً آن را ذکر کرده است، که عرش بزرگترین مخلوقات می‌باشد. و از هفت آسمان وسیع‌تر است. و چنین وسعتی بر عظمت خالقش دلالت دارد. ﴿المجيد﴾ یعنی خدای متعال مجید است و مقامش از مقام تمام خلایق والاتر و به تمام صفات کمال و جلال متصف است. ﴿فعال لما يريد﴾ هرچه را بخواهد انجام می‌دهد و هرچه را اراده نماید، می‌کند. حکم و فرمان او قابل تعقیب نبوده و قضایش رد شدنی نیست. قرطبی گفته است: هیچ امری از قدرت و اراده‌ی او خارج نیست.[۲] روایت است که حضرت ابوبکر صدیقﷺ در بستر بیماری مرگ بود. به او گفتند: آیا طبیبی تو را دیده است؟ گفت: بله. گفتند: چگونه بود؟ و چه گفت؟ در جواب گفت: به من گفت: ﴿إني فعال لما أريد﴾[۳] یعنی من هر کاری را بخواهم انجام می‌دهم. ﴿هل أتاك حديث الجنود﴾ استفهام برای تشویق است. یعنی آیا خبر آن کافران به تو رسیده است که برای ستیز با پیامبران سربازانی را بسیج کرده بودند؟ و آیا به تو خبر رسیده است که از جانب خدا چه مصیبتی به سر آنها آمد و چه انتقام و عذابی بر آنها نازل شد؟ قرطبی گفته است: بدین‌وسیله به او تسلی می‌دهد. سپس بیان می‌کند که آنها چه کسانی بودند و فرمود: ﴿فرعون و ثمود﴾ آنها عبارت بودند از فرعون و ثمود که دارای نیرو و قدرت فراوانی بودند. از قوم تو بیشتر و

۱ـ قرطبی ۱۹/۲۹۴.
۲ـ قرطبی ۱۹/۲۹۵.
۳ـ مختصر ۳/۶۲۵.

نیرومندتر بودند، با وجود این خدا در مقابل گناهانشان از آنها سخت انتقام گرفت. ﴿بل الذین کفروا فی تکذیب﴾ کفار قریش از سرنوشت آن کافران تکذیب‌کننده عبرت نگرفتند، بلکه به تکذیب خود ادامه دادند، پس کفر و طغیان کفار مکه از کفر و طغیان آن گردنکشان بسیار شدیدتر است. ﴿و الله من ورائهم محیط﴾ و خدا بر آنان مسلط و مقتدر است و نمی‌توانند از دایره‌ی قدرتش خارج شوند و او را درمانده کنند؛ زیرا در هر وقت و هر زمان زیر فرمان او قرار دارند. ﴿بل هو قرآن مجید﴾ بلکه آنچه که آنان تکذیب کرده‌اند کتابی است بس بزرگ و شریف که در شرف و مکانت به اوج رسیده است و در زمینه‌ی اعجاز و نظم و درستی معانی بر سایر کتب آسمانی تفوق دارد. ﴿فی لوح محفوظ﴾ در لوح محفوظی نگهداری می‌شود که در آسمان قرار دارد و از زیاد و کم شدن و تحریف و تبدیل مصون است.

نکات بلاغی: ۱- در بین ﴿یبدیء ... و یعید﴾ طباق مقرر است.

۲- ﴿شاهد ... و مشهود﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۳- ﴿و ما نقموا منهم إلا أن یؤمنوا بالله العزیز الحمید﴾ دارای مدحِ شبیه به ذم می‌باشد.

۴- در بین ﴿إن الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات﴾ و ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات ...﴾ مقابله مقرر است.

۵- ﴿هل أتاك حدیث الجنود﴾ شامل اسلوب تشویق است.

۶- ﴿فعال لما یرید﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده است.

۷- در ﴿و الیوم الموعود * و شاهد و مشهود * قتل أصحاب الأخدود * النار ذات الوقود﴾ توافق فواصل آیات رعایت شده است.

* * *

پیش درآمد سوره

* این سوره از جمله سوره‌های مکی است که بعضی از امور مربوط به عقیده‌ی اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهد. محور سوره پیرامون ایمان به حشر و نشر دور می‌زند، و در مورد قدرت خدا در زنده کردن مرگان دلیل و برهان قطعی و روشن اقامه کرده است؛ زیرا هر آن‌که انسان را از عدم به وجود آورده است نیز قادر است بعد از مرگ او را زنده کند.

* در آغاز سوره به آسمان قسم خورده است، آسمانی که محل ستارگان درخشان است و در خلال شب در آن طلوع می‌کنند تا راه را برای انسان روشن نمایند و در تاریکی و خشکی و دریا به وسیله‌ی آنها راه خود را بیابند. پروردگار به این ستارگان قسم خورده است که هر انسانی محافظ و نگهبانی از فرشتگان نیکو کردار دارد، که امور او را زیر نظر دارد: **﴿و السماء و الطارق * و ما أدراك ما الطارق * النجم الثاقب * إن كل نفس لما عليها حافظ﴾**.

* سپس دلایل و براهینی اقامه کرده است که پروردگار عالمیان قدرت و توانایی آن را دارد که انسان را بعد از فنا و متلاشی‌شدن زنده کند: **﴿فلينظر الإنسان مم خلق * خلق من ماء دافق * يخرج من بين الصلب و الترائب * إنه على رجعه لقادر﴾**.

* بعد از آن در مورد برملا شدن اسرار و برداشته شدن پرده در روز آخرت خبر می‌دهد، جایی که در آن انسان نه یاوری دارد و نه معینی: **﴿يوم تبلى السرائر * فاله من قوة و لاناصر﴾**.

* در خاتمه در مورد قرآن کریم، این معجزه‌ی جاویدانی و دلیل رسای حضرت محمد ﷺ به بحث پرداخته، و درستی آن را بیان کرده و کفار تبهکار را مورد تهدید قرار می‌دهد: ﴿و السماء ذات الرجع * و الأرض ذات الصدع * إنه لقول فصل * و ما هو بالهزل * إنهم يكيدون كيدا * و أكيد كيدا * فمهل الكافرين أمهلهم رويدا﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلطَّارِقِ ﴿١﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا ٱلطَّارِقُ ﴿٢﴾ ٱلنَّجْمُ ٱلثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِن بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَ ٱلتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَ ٱلسَّمَاءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَ ٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً ﴿١٥﴾ وَ أَكِيدُ كَيْداً ﴿١٦﴾ فَمَهِّلِ ٱلْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ﴿١٧﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿الطارق﴾ به معنی ضربت شدید است. «مطرقه» هم به معنی چکش است از همین ماده برگرفته شده است. به هر چیزی که در شب پدیدار شود، «طارق» گفته می‌شود. ﴿دافق﴾ جهنده. ریختن با جهش و پرش. ﴿الترائب﴾ استخوان‌های سینه. ﴿الرجع﴾ در اینجا به معنی باران است؛ چون به زمین برمی‌گردد. ﴿الصدع﴾ رستنی که زمین را می‌شکافد. ﴿رویدا﴾ کم یا نزدیک.

تفسیر: ﴿و السماء و الطارق﴾ قسم به آسمان و قسم به ستارگانی که در شب نمایان و

در روز نهان می‌شوند. مفسران گفته‌اند: از این جهت ستاره به طارق موسوم است که در شب ظاهر می‌شود و در روز پنهان می‌گردد. و هرچه شب بیاید طارق است. ﴿و ما أدراك ما الطارق﴾ استفهام برای تفخیم و تعظیم است. یعنی ای محمد! چه کسی به تو گفته است که طارق چیست؟ آنگاه آن را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿النجم الثاقب﴾ طارق عبارت است از ستاره‌ی درخشانی که با نور خود پرده‌ی تاریکی را می‌درد. صاوی گفته است: خدا در بسی موارد در کتاب مجیدش نام آفتاب و ماه و ستارگان را آورده است؛ زیرا اوضاع و اشکال و حرکت و طلوع و غروبشان بسی عجیب و شگفت‌انگیز است. و نشان‌دهنده‌ی آن است که خالقشان در برخورداری از اوصاف کامل تک و منفرد است؛ زیرا وجود مصنوع دلیلی است بر اقتدار صانع آن.[1] ﴿إن کل نفس لما علیها حافظ﴾ این جواب قسم است. یعنی هر انسانی محافظی از فرشتگان دارد که اعمالش را ثبت و ضبط می‌کند، و از خیر و شرش آمار می‌گیرد. مانند فرموده‌ی ﴿و إن علیکم لحافظین * کراما کاتبین﴾. ابن‌کثیر گفته است: یعنی هرکس از جانب خدا محافظی دارد که او را از آفات مصون می‌دارد.[2] بعد از آن خدا به انسان دستور داده است در آفرینش خودش بیندیشد تا امکان تحقق زنده شدن و تحقق روز حشر را دریابد: ﴿فلینظر الإنسان مم خلق﴾ انسان باید در مورد خلقت و پیدایش اولیه‌ی خود بیندیشد و ببیند از چه چیزی خلق شده است و از این امر عبرت بگیرد. ﴿خلق من ماء دافق﴾ از منی جهنده خلق شده است که به فشار از مرد و زن می‌جهد، و سپس به فرمان خدا فرزند از آن به وجود می‌آید. ﴿یخرج من بین الصلب و الترائب﴾ این آب از پشت مرد و استخوان‌های سینه‌ی زن بیرون می‌آید.[3] ﴿إنه علی رجعه لقادر﴾ هر آینه خدا که انسان را در ابتدا خلق کرده است می‌تواند بعد از

۱ـ صاوی ۳۰۹/۴.   ۲ـ مختصر ۶۲۹/۳.

۳ـ صلب یعنی ستون فقرات، و زنجیره‌ی پشت نیز نامیده می‌شود. و ترائب یعنی استخوان سینه. صلب کنایه از مرد و ترائب کنایه از زن است.

مزگش او را باز آورد. ابن‌کثیر گفته است: خدا ضعف و ناتوانی اصل انسان را یادآور شده و او را راهنمایی کرده است که به معاد اعتراف کند؛ زیرا آن‌که قدرت خلق او را دارد به طریق اولی می‌تواند او را باز آورد. ﴿یوم تبلی السرائر﴾ روزی که قلوب و نهان‌ها آزمایش می‌شوند، و عقاید و نیات مکنون در آنها معلوم می‌گردد، و پاک و ناپاک آن مشخص می‌شود. ﴿فماله من قوة و لاناصر﴾ در چنین موقعی انسان توانایی دفع عذاب را ندارد، و یاری نمی‌یابد که او را یاری و پناه دهد. در التسهیل آمده است: چون در دنیا دفع موانع و مشکلات یا به وسیله‌ی خود انسان صورت می‌پذیرد یا دیگری او را در برطرف نمودن آن یاری می‌دهد، خدا خبر داده است که انسان در قیامت از هیچ‌کدام از این جهات نمی‌تواند مساعدتی را دریافت نماید.[۱] او نیرویی ندارد و هیچ کس هم او را یاری نمی‌دهد. بعد از این‌که موضوع مبدأ و معاد را یادآور شد بر درستی این کتاب اعجازانگیز سوگند یاد کرده و می‌فرماید: ﴿و السماء ذات الرجع﴾ قسم به آسمان باران‌زا که هر از چند گاهی باران را بر بندگان باز می‌گرداند. ابن‌عباس گفته است: «رجع» یعنی باران که اگر نباشد انسان نابود گشته. و چهارپایان هم تباه می‌شوند.[۲] ﴿و الأرض ذات الصدع﴾ قسم به زمین که می‌شکافد و از آن گیاهان و درختان و گل‌ها بیرون می‌آید. ابن‌عباس گفته است: عبارت است از شکافتن زمین در موقع بیرون آمدن گیاهان و ثمر.[۳] خدا به آسمان قسم یاد کرده است که بر ما آب می‌ریزد، و به زمین قسم خورده است که میوه و گیاهان به ما می‌دهد. آسمان در رابطه با موضوع آفرینش صورت پدر را دارد و زمین صورت مادر را، و در بین آن دو، نعمت‌های بزرگ و خیرات فراگیر وجود دارد که بقای انسان و حیوان بدان بستگی دارد. ﴿إنه لقول فصل﴾ این قرآن حق است و باطل را از هم

۱ـ التسهیل ۴/۱۹۲.
۲ـ مختصر ۳/۶۲۸.
۳ـ طبری ۳۰/۹۵.

جدا می‌سازد، و در اعجاز و بیان و تشریعش به اوج رسیده است. ﴿و ما هو بالهزل﴾ و در آن لهو و بیهوده و باطل و یاوه نیست، بلکه تمامش جدی است؛ زیراکلام احکم‌الحاکمین است. پس شایسته است خواننده‌ی آن از آیاتش پند بگیرد و از راهنمایی‌های آن روشنایی راه را دریابد. ﴿إنهم یکیدون کیدا﴾ کفار و مشرکین مکه برای خاموش‌کردن نور خدا و ابطال شریعت حضرت محمد ﷺ حیله و نیرنگ به‌کار می‌برند. ﴿و أکید کیدا﴾ و من هم در مقابل نیرنگشان آنان را مجازات می‌کنم، به آنها فرصت می‌دهم و آنگاه عذابشان می‌دهم. به‌طوری که مانند عزیزی مقتدر آنها را می‌گیرم. در جای دیگری نیز در این رابطه می‌فرماید: ﴿سنستدرجهم من حیث لایعلمون﴾. ابوسعود گفته است: یعنی در مقابل نیرنگ آنان نیرنگی استوار و محکم به‌کار می‌برم که امکان ندارد رد بشود؛ چون در حالی که از همه چیز غافلند آنها راگرفتار می‌کنم.[1] ﴿فمهل الکافرین أمهلهم رویدا﴾ در نابودی و گرفتن انتقام از آنها عجله مکن. من هم کمی به آنها مهلت می‌دهم. خواهی دید چه کاری با آنها می‌کنم. این منتهای وعید است.

نکات بلاغی: ۱- در ﴿و ما أدراك ما الطارق﴾ استفهام برای تفخیم و تعظیم است.

۲- در بین ﴿السماء و الأرض﴾ و ﴿الفصل و الهزل﴾ طباق مقرر است.

۳- ﴿یکیدون کیدا﴾ شامل جناس اشتقاق است.

۴- ﴿فمهل الکافرین أمهلهم رویدا﴾ متضمن اطناب است.

۵- ﴿یخرج من بین الصلب و الترائب﴾ متضمن کنایه است.

۶- ﴿و السماء ذات الرجع * و الأرض ذات الصدع﴾ و ﴿إنه لقول فصل * و ما هو بالهزل﴾ متضمن سجع رصین است.



۱- ابوسعود ۴۳۸/۸.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی أعلی مکی است و مطالب زیر را به اختصار بررسی می‌کند:

۱ـ ذات علّیه‌ی خدا و صفات کمال و دلایل دالِ بر قدرت و یگانگی حضرت حق را یادآور می‌شود.

۲ـ از وحی و قرآن و آسان کردن آن برای حضرت خاتم پیامبرانﷺ سخن به میان می‌آورد.

۳ـ اندرز نیکو آورده است که دارندگان قلوب زنده از آن بهره می‌گیرند و اهل سعادت و ایمان از آن سود می‌برند.

* سوره‌ی شریف با تنزیه و مبرا دانستن ذات خدای عزوجل آغاز شده است، خدایی که خلق و ابداع به او اختصاص دارد و موجودات را در نیکوترین شکل بیافرید. و به منظور ابراز مهر و رحمت نسبت به بندگان سبزه و رستنی از زمین رویاند: **﴿سبح اسم ربك الأعلى * الذى خلق فسوى * و الذى قدر فهدى ...﴾**.

* بعد از آن به بحث در مورد وحی و قرآن می‌پردازد و مژده می‌دهد که این کتاب جلیل‌القدر را حفظ کرده و فهم آن را بر پیامبر سهل می‌گرداند به‌طوری که هرگز آن را فراموش نکند. به این شیوه در دل پیامبر انس و الفت ایجاد می‌کند: **﴿سنقرئك فلا تنسى * إلا ما شاء الله إنه يعلم الجهر و ما يخفى﴾**.

* بعد از آن دستور داده است این قرآن را یادآور شود. قرآنی که مؤمنان از آن استفاده می‌کنند و پرهیزگاران از آن پند می‌گیرند: **﴿فذكر إن نفعت الذكرى * سيذكر من يخشى * و يتجنبها الأشقى﴾**.

* در خاتمه سوره بیان کرده است که هرکس نفس خود را از گناهان و پلیدی‌ها پاک بدارد و آن را تزکیه دهد، و عمل صالح را انجام دهد، کامیاب و بهره‌مند می‌شود: ﴿قد أفلح من تزکی * و ذکر اسم ربه فصلی﴾.

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿١﴾ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٢﴾ وَ ٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾ وَ ٱلَّذِي أَخْرَجَ ٱلْمَرْعَىٰ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ ﴿٥﴾ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَاءَ ٱللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَىٰ ﴿٧﴾ وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٨﴾ فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٩﴾ سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ﴿١٠﴾ وَ يَتَجَنَّبُهَا ٱلْأَشْقَى ﴿١١﴾ ٱلَّذِي يَصْلَى ٱلنَّارَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿١٢﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿١٣﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَ ذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَ ٱلْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ﴿١٧﴾ إِنَّ هٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ ﴿١٩﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿غثاء﴾ خس و خاشاکی که آب آن را کنار می‌زند. ﴿أحوی﴾ سیاه. ﴿یصلی﴾ داخل آتش می‌شود و حرارت آن را می‌چشد.

تفسیر: ﴿سبح اسم ربك الأعلی﴾ ای محمد! خدای والا مقام و بزرگ خود را از صفات نقص منزه بدار و او را از آنچه ستمکاران می‌گویند و نقایص و ناپسندی‌هایی که شایسته‌ی ذات مبارکش نیست، مبرا بدار. در حدیث آمده است: «هر وقت پیامبر ﷺ این آیه را می‌خواند، می‌گفت: ﴿سبحان ربي الأعلی﴾».[1] بعد از آن بعضی از اوصاف والا و قدرت

۱ـ امام احمد آن را از ابن‌عباس روایت کرده است.

درخشان و دلایل یگانگی و کمالش را یادآور شده و می‌فرماید: ﴿الذی خلق فسوی﴾ خدایی که تمام مخلوقات را هستی داده و خلق آنها را استوار و نیکو کرده و صنعت بدیع خود را در زیباترین شکل و نیکوترین هیأت ارائه داده است. در البحر آمده است: یعنی همه‌چیز را منظم خلق کرده است به‌طوری که ناهماهنگی در آنها مشهود نیست، بلکه در استواری و استحکام متناسب بوده و بیانگر آنند که از جانب خداوند دانا و حکیمی هستی یافته‌اند.[1] ﴿و الذی قدر فهدی﴾ خدایی که در همه‌چیز خواص و مزایای آن را طوری مقرر و معین کرده است که عقل و فهم از ادراک حقیقی آن عاجز و ناتوان است. و انسان را هدایت کرده است که طریقه و راه بهره‌گیری از فواید مکنون در آن را دریابد، و حیوانات را به چراگاه‌هایشان هدایت کرده است. اگر در خواص نباتات و مزایا و منافع معادن به دقت بیندیشی، و این‌که انسان را رهنمون کرده است تا از گیاهان ادویه‌ی مفید تهیه کند، و بیندیشی که انسان را هدایت کرده است که معادن را در ساختن توپ و هواپیما به‌کارگیرد، اگر در تمام این موارد به دقت بیندیشی، حکمت خدای عزوجل را درک کرده و درمی‌یابی که اگر هدایت او نبود انسان مانند دیگر حیوانات در تاریکی بیابانِ نادانی سرگردان می‌شد. مفسران گفته‌اند: به منظور افاده‌ی عموم مفعول را حذف کرده است؛ یعنی مخلوق و حیوانی را آن‌گونه که شایسته است آفریده و آن را به وظیفه‌ی خود هدایت و راهنمایی کرده و آن را به آنها یاد داده است.[2] ﴿و الذی أخرج المرعی﴾ خدایی که علف و گیاه مورد مصرف حیوانات را از زمین بیرون آورده است. ﴿فجعله غثاء أحوی﴾ سپس آن را به صورتی سیاه و پوسیده درآورد. فواید علوفه بعد از تبدیل شدن به گیاه خشک بر هیچ کس پوشیده نیست؛ چون به صورت خوراکی خوب برای حیوانات درمی‌آید.

۱ـ البحر ۴۵۸/۸.

۲ـ به روح‌المعانی ۱۰۴/۳۰ و التسهیل ۱۹۳/۴ مراجعه شود.

پس پاک و منزه خدایی است که همه را استوار و مطمئن خلق کرده است: ﴿**و أعطی کل شيء خلقه ثم هدی**﴾. بعد از یادآوری دلایل قدرت و یگانگی خود، فضل و کرم خود را نسبت به پیامبرش یادآور شده و می‌فرماید: ﴿**سنقرئك فلا تنسی**﴾ این قرآن عظیم را بر تو می‌خوانیم، و آن را در سینه‌ی تو جا می‌دهیم به گونه‌ای که هرگز آن را فراموش نکنی. ﴿**إلا ماشاء الله**﴾ مگر آنچه را که خدا بخواهد تو آن را فراموش کنی. این آیه متضمن معجزه‌ی حضرت محمد ﷺ می‌باشد؛ زیرا او بی‌سواد بود، خواندن و نوشتن بلد نبود، با وجود آن هرگز آنچه را جبرئیل بر او می‌خواند فراموش نمی‌کرد. و این‌که این کتاب باعظمت را بدون درس و تکرار حفظ کرده و آن را فراموش نمی‌کرد، یکی از بزرگترین دلایل صدق نبوتش می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: بدین‌ترتیب خدا به پیامبرش ﷺ وعده داده است که چیزی بر او خواهد خواند که آن را فراموش نمی‌کند.[1] ﴿**إنه یعلم الجهر و ما یخفی**﴾ همانا او از افعال و اقوالی که از بندگان سرمی‌زند و یا احیاناً آن را مخفی می‌دارند، خدا آگاه است و در زمین و آسمان هیچ‌چیز بر او مخفی نیست. ﴿**و نیسرك للیسری**﴾ توفیقِ عمل نمودن به شریعت وزین را به تو عطا خواهیم کرد که از آسان‌ترین شریعت‌های آسمانی است، و آن عبارت است از شریعت اسلام. ﴿**فذکر إن نفعت الذکری**﴾ پس هر جاکه اندرز و یادآوری سودمند واقع افتد این قرآن را یادآور شو. مانند فرموده‌ی ﴿**فذکر بالقرآن من یخاف وعید**﴾. ابن‌کثیر گفته است: از اینجا روش و آداب نشر دانش و علم برگرفته می‌شود؛ یعنی آن را نباید نزد نااهل و ناشایست یادآوری کرد. مانند فرموده‌ی حضرت علی ؑ که فرمود: «نباید چیزی را به مردم بگویی که عقلشان قدرت فهم آن را ندارد؛ چون این امر برای بعضی مایه‌ی فتنه است» و فرمود: «طوری با مردم صحبت کنید که آن را بفهمند، آیا دوست دارید خدا و پیامبرش تکذیب شوند»؟![2] ﴿**سیذکر من یخشی**﴾

۱ـ مختصر ۳/ ۶۳۰.

۲ـ همان منبع و همان صفحه.

هرکس از خدا بترسد، از یادآوری و اندرز بهره‌مند می‌شود. ﴿و یـنجنبها الأشـقی﴾ و کافری که در شقاوت فرو رفته است آن را نمی‌پذیرد و از آن دوری می جوید. ﴿الذی یصلی النار الکبری﴾ کافری که وارد آتش بزرگ و پرحرارت و هولناک جهنم می‌شود. حسن گفته است: «نارکبری» یعنی آتش آخرت، و «نار صغری» یعنی آتش دنیا. ﴿ثم لایموت فیها و لایحیی﴾[۱] پس در آن آتش مرگ او را نمی‌گیرد تا آسوده شود، و زنـدگی طـبیعی و شرافتمندانه برایش مقرر نیست. بلکه همیشه در رنج و عذاب و شقاوت است. ﴿قد أفلح من تزکی﴾ هرکس که نفس خود را به وسیله‌ی ایمان پاکیزه کند و عمل را مخلصانه برای رحمان انجام دهد، کامیاب می‌شود. ﴿و ذکر اسم ربه فصلی﴾ و هر کس کـه عـظمت و جلال و شکوه خدا را بر زبان بیاورد، و خاشعانه به نماز برخیزد و اوامر خدا را امتثال کند کامیاب می‌شود. ﴿بل تؤثرون الحیاة الدنیا﴾ بلکه زندگی این دنیای ناپایدار را بر آخرت پایدار ترجیح می‌دهید، و بدان مشغول شده و آخرت را فراموش می‌کنید. ﴿و الآخـرة خیر و أبقی﴾ وانگهی آخرت بهتر و پایدارتر از دنیا مـی‌باشد؛ چـون دنـیا فـانی است و آخرت باقی، و باقی از فانی بهتر است. پس چگونه انسان عاقل فناپذیر را بر پایدار و جاودانی ترجیح می‌دهد؟ و چگونه به دار غرور و فریب اهـمیت مـی‌دهد و از سـرای جاودانی غافل می‌ماند؟ ابن مسعود این آیه را خواند و سپس به یارانش گفت: می‌دانید چرا دنیا را بر آخرت ترجیح دادیم؟ گفتند: نه. گفت: چون دنیا خوراک و نوشیدنی و زن و لذات و خوشگذرانی را نقداً به ما ارزانی می‌دهد، و آخرت از دید ما پنهان و گم است. پس ما عاجل را دوست داشته و آجل را رها کرده‌ایم.[۲] ﴿إن هذا لفی الصحف الأولی ❁ صحف إبراهیم و موسی﴾ این اندرزهایی که در این سوره ذکر شده‌اند، در کتاب قدیمِ

۱ـ طبری گفته است: وقتی عرب انسانی را توصیف کنند که سخت در مصیبت است، می‌گویند: نه زنده است و نه مرده. ۵۹/۳.

۲ـ تفسیر خازن ۲۳۶/۴.

منزل بر حضرت ابراهیم و حضرت موسی عليهما السلام نیز ثبت شده است. پس از جمله مطالبی است که شرایع در آن توافق دارند و همان‌طور که در این کتاب نوشته شده است در کتاب‌های آسمانی دیگر نیز وارد شده است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿لايموت ... و لايحيى﴾ و ﴿الجهر ... و ما يخفى﴾ متضمن طباق است.

۲- ﴿نيسرك لليسرى﴾ و ﴿ذكر... و الذكرى﴾ حاوی جناس اشتقاق است.

۳- در ﴿سيذكر من يخشى﴾ و ﴿يتجنبها الأشقى﴾ مقابله مقرر است.

۴- ﴿خلق فسوى﴾ و ﴿قدر فهدى﴾ به منظور عمومیت یافتن، مفعول آن حذف شده است.

۵- در ﴿أخرج المرعى * فجعله غثاء أحوى * سنقرئك فلا تنسى﴾ سجع غیرمتکلف آمده است.

یادآوری: منظور از صحف موسی غیرتورات است. در خبر است که ده صحیفه به او عطا شد و عموماً پند و عبرت بود. ابوذر گفته است: درباره‌ی صحف موسی عليه السلام از پیامبر سؤال کردیم. فرمود: همه‌ی آنها عبرت بودند. اینک چند نمونه از عبرت‌های تورات: «در شگفتم از آنکه به مرگ یقین دارد وانگهی شادمان است. در شگفتم از آن‌که به آتش یقین دارد وانگهی می‌خندد، و تعجب می‌کنم از این‌که انسان دنیا و دگرگونی هایش را می‌بیند و باز به آن اطمینان دارد. و تعجب می‌کنم از این‌که انسان به قدر یقین دارد وانگهی خود را خسته می‌کند و به حساب یقین دارد و برایش کار نمی‌کند»!!

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی غاشیه مکی است و دو موضوع اساسی را مورد بحث و بررسی قرار داده است که عبارتند از:

۱ـ قیامت و هراس و اضطراب آن و سختی و مصیبتی که کافران با آن روبرو می‌شوند، و سعادت و رفاهی که در آنجا نصیب مؤمنان می‌شود.

۲ـ اقامه‌ی دلایل بر یگانگی و قدرت فوق‌العاده و درخشان خدای عزوجل در خلق شگفت‌انگیز شتر و آسمان و کوه‌های سر به فلک کشیده و زمین هموار و گسترده، که همگی بر یگانگی خدا و جلال و عظمتش دلالت دارند.

* در خاتمه، سوره‌ی شریف یادآور می‌شود که تمام بشریت برای محاسبه و جزا به پیشگاه خدا رجوع می‌کنند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ٱلْغَاشِيَةِ (۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصْلَىٰ نَاراً حَامِيَةً (۴) تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ (۷) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَ نَمَارِقُ

مَصْفُوفَةٌ ﴿۱۵﴾ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿۱۶﴾ أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱۷﴾ وَ إِلَى ٱلسَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۱۸﴾ وَ إِلَى ٱلْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۱۹﴾ وَ إِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۲۰﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿۲۲﴾ إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَ كَفَرَ ﴿۲۳﴾ فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَكْبَرَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿۲۶﴾﴾



معنی لغات: ﴿**الغاشية**﴾ منظور قیامت است که ترس و وحشت آن مردم را فرا می‌گیرد. ﴿**خاشعة**﴾ ذلیل و ناتوان و سر به زیر. ﴿**ناصبة**﴾ خستگی و ملال. ﴿**ضريع**﴾ چیزی است خارمانند که در آتش قرار دارد و تلخ و بدبو می‌باشد. ﴿**ناعمة**﴾ زیبا و فرحبخش و باطراوت. ﴿**غارق**﴾ بالش و متکا. ﴿**زرابی**﴾ فرش گران‌بها. ﴿**مبثوثة**﴾ گسترده. ﴿**أيابهم**﴾ برگشتن آنها.

تفسیر: ﴿**هل أتاك حديث الغاشية**﴾ منظور از استفهام تشویق جهت گوش فرادادن به خبر است. و نیز برای بزرگ جلوه دادن آن روز پرهراس است. یعنی آیا خبر آن حادثه‌ی هول‌انگیز و بس بزرگ را دریافت کرده‌ای که سختی و هراس و اضطراب آن تمام انسان‌ها را فرا می‌گیرد. مفسران گفته‌اند: چون اهوال و سختی‌های روز قیامت تمام خلایق را فرا می‌گیرد، و دشواری‌ها و حوادث ناگوارش عموم را شامل می‌شود به «غاشیه» موسوم است. ﴿**وجوه يومئذ خاشعة**﴾ در آن روز چهره‌هایی هراسیده و رنگ‌پریده و ذلیل می‌باشند. ﴿**عاملة ناصبة**﴾ در آتش جهنم به‌طور مداوم تلاش و کوششی خسته کننده کرده و رنج بیهوده می‌برند. مفسران گفته‌اند: این آیه مربوط به کافران می‌باشد. آنها به سبب کشیدن زنجیرها و غل‌ها خسته می‌شوند و همان‌طور که شتر در گل فرو می‌رود آنها هم در آتش فرو می‌روند. و در بلندی‌ها و پستی و دره‌ها بالا و پایین می‌روند. همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿**إذ الأغلال فی أعناقهم و السلاسل * يسحبون فی الحميم ثم فی النار يسجرون**﴾.

این است پاداش و کیفر تکبرشان بر بندگان در دنیا، و غرق شدنشان در لذات و هوس‌ها. **﴿تصلی نارا حامیة﴾** وارد آتش مشتعل و پرحرارت و سخت و سوزان می‌شوند. ابن‌عباس گفته است: یعنی آتش جهنم، داغ شده و بر دشمنان خدا زبانه می‌کشد.[۱] **﴿تسق من عين آنية﴾** از چشمه‌ای بی‌نهایت داغ و جوشان می‌نوشند که حرارت و جوشش آن به آخرین درجه رسیده است. **﴿ليس لهم طعام إلا من ضريع﴾** دوزخیان جز ضریع خوراکی ندارند. ضریع گیاهی است خاردار که قریش آن را «شبرق» می‌گفتند. گیاهی است بسیار بدبو و سمی و کشنده. قتادة گفته است: بدترین و ناپاکترین و زشت‌ترین خوردنی است.[۲] در اینجا فرموده است: خوراک آنها ضریع است: **﴿ليس لهم طعام إلا من ضريع﴾**، و در سوره‌ی «حاقه» گفته است: **﴿و لاطعام إلا من غسلين﴾**، این دو با هم منافات ندارند؛ چون کیفر گونه‌های مختلف دارد و معذبان نیز متفاوتند. خوراک بعضی زقوم است و خوراک گروهی ضریع و خوراک بعضی دیگر غسلین است. و بدین‌ترتیب عذاب متفاوت و متنوع می‌شود. **﴿لايسمن و لايغني من جوع﴾** سبب نیرومندی و چاقی بدن نمی‌شود و گرسنگی را برطرف نمی‌نماید. ابوسعود گفته است: به عکس خوراک دنیا انرژی‌زا نبوده و خاصیت چاق‌کنندگی و سیر شدن در آن نیست. روایت است که گرسنگی شدید بر آنان مسلط می‌شود به‌طوری که ناچار می‌شوند ضریع بخورند و بعد از خوردن آن سخت تشنه می‌شوند، به‌طوری که ناچار می‌شوند حمیم بنوشند که صورتشان را کباب کرده و روده‌های آنان را پاره می‌کند:[۳] **﴿و سقوا ماء حميا فقطّع أمعاءهم﴾**... و بعد از ذکر حال و وضع اشقیا و دوزخیان، حال و وضع نیکبختان و بهشتیان را یادآور شده و می‌فرماید: **﴿وجوه يومئذ ناعمة﴾** در روز قیامت چهره‌ی مؤمنان شاد و بشاش و خندان و زیبا و

۱ـ خازن ۲۳۷/۴. ۲ـ مختصر ۶۳۲/۳.

۳ـ ابوسعود ۲۵۹/۵.

دارای نور و طراوت است. همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿**تعرف فی وجوههم نضرة النعیم**﴾. ﴿**لسعیها راضیة**﴾ از کارهای دنیای خود و اطاعت خدا راضی و خشنودند؛ زیرا چنین عملی بهشت برین و منزلگاه پرهیزگاران را به دنبال دارد. ﴿**فی جنة عالیة**﴾ در باغ‌ها و بستان‌هایی قرار دارند که هم از لحاظ منزلت بلندپایه می‌باشند و هم در مکان بلندی قرار دارند، و در اطاق‌های عالی در آسایشند. ﴿**لاتسمع فیها لاغیة**﴾ در بهشت نه فحشی شنیده می‌شود و نه ناسزایی. ابن‌عباس گفته است: نه حرف زشت و آزاردهنده‌ای به‌گوش می‌خورد و نه باطل و بیهوده‌ای.[۱] ﴿**فیها عین جاریة**﴾ در بهشت چشمه‌هایی از آب سلسبیل جاری است که هرگز قطع و متوقف نمی‌شود. زمخشری گفته است: تنوین (عین) برای تکثیر است؛ یعنی چشمه‌های فراوان در آن جاری است.[۲] ﴿**فیها سرر مرفوعة**﴾ در بهشت تخت‌های بلند که با زبرجد و یاقوت تزیین یافته و حوریان بهشتی قرار گرفته‌اند، وجود دارد و هر وقت دوست خدا بخواهد بر آن تخت‌ها بنشیند، حوریان در مقابل او تواضع و فروتنی نشان می‌دهند.[۳] ﴿**و أکواب موضوعة**﴾ در کنار چشمه‌ها، قدح‌هایی نهاده شده‌اند که آماده‌ی نوشیدن می‌باشند، و نیازی نیست یکی آنها را پر کند. ﴿**و نمارق مصفوفة**﴾ و بالش‌هایی که در کنار هم قرار داده شده‌اند تا به آنها تکیه بدهند. ﴿**و زرابی مبثوثة**﴾ و در بهشت فرش‌های فاخر و عالی و نرم در همه‌جا گسترده است. بعد از آن به ذکر دلایل مبنی بر قدرت و یگانگی خود پرداخته و می‌فرماید: ﴿**أفلا ینظرون إلی الإبل کیف خلقت**﴾ چرا انسان‌ها با دیده‌ی تعمق و عبرت‌بین به شتر نمی‌نگرند که چگونه آن را به این شکل شگفت‌انگیز خلق کرده است که نشان‌دهنده‌ی قدرت و توانایی خالق می‌باشد؟! در التسهیل آمده است: در این آیه انسان تشویق شده است تا در آفرینش

۱ـ طبری ۱۰۴/۳۰. ۲ـ آلوسی ۱۱۵/۳۰.

۳ـ مختصر ۶۳۳/۳.

شتر بیاندیشد؛ زیرا با وجود این‌که حیوانی است قدرتمند و نیرومند اما هر انسان ضعیف و ناتوانی می‌تواند آن را براند و بر آن سوار شود. این حیوان در مقابل تشنگی و گرسنگی بسیار مقاوم است. این حیوان فواید بی‌شماری دارد؛ آدمی بر آن سوار شده و بار را بر آن حمل کرده و از گوشت و شیر آن استفاده می‌کند.[۱] ﴿و إلی السماء کیف رفعت﴾ آیا با دیده‌ی عبرت‌بین به آسمان بدیع و استوار نمی‌نگرند که چگونه آن را بلند بنا نهاده است، و بدون ستون و تکیه‌گاه سقف آن را بالا نگه داشته است؟ ﴿و إلی الجبال کیف نصبت﴾ و چرا به کوه‌های بلند نگاه نمی‌کنند که چگونه بر زمین نصب شده‌اند، به‌طوری که مستقر و راسخ و غیرقابل تزلزل می‌باشند؟ ﴿و إلی الأرض کیف سطحت﴾ و چرا به زمینی نمی‌اندیشند که روی آن زندگی می‌کنند که چگونه گسترده و مسطح شده است؟ به گونه‌ای که بر آن استقرار یافته و انواع زراعت را در آن می‌کارند؟! آلوسی گفته است: این امر با کروی یا نزدیک به کروی بودن آن منافات ندارد؛ چون بسی بزرگ است.[۲] حکمت در یادآوری این پدیده‌ها این است که قرآن بر عرب نازل شده است، و آنها در دره‌ها و دشت و هامون بسی مسافرت می‌کردند، و از شهرها و مردمان بریده بودند، و آنگاه که انسان از شهر دور شود و تک بماند، به تفکر و اندیشه روی می‌آورد، و اولین چیزی که نظرش را

۱ـ التسهیل ۱۹۶/۴. خدا از این جهت شتر را مخصوصاً ذکر کرده است که شتر بهترین حیوان عرب است. و از همه‌ی حیوانات بیشتر سودمند است، به همین جهت آن را «کشتی صحراء» می‌نامند. پس خلقت آن را بنگر که بی‌نهایت نیرومند است. و با وجود این، فرمان طفلی ناتوان را اطاعت می‌کند و زانو می‌زند تا بار بر آن نهند، سپس با باری که چند نفر زورمند از حمل آن ناتوانند برمی‌خیزد. و از جهتی در حالت گرسنگی و تشنگی روزهای متوالی تاب می‌آورد و فاصله‌ی طولانی را طی می‌کند. و در صحرا از هر نوع گیاهی تغذیه می‌کند. و سایر عجایبات خلق و تکوین آن را بنگرید. پس منزه است خدای حکیم.

۲ـ دانشمندان اسلام مانند فخر رازی و ابوسعود و آلوسی کرویت زمین را ثابت کرده‌اند و بعضی از آرای آنان را در سوره‌ی لقمان آورده‌ایم. و اما مسطح و گسترده بودنش به سبب بزرگی آن است، و یا به نظر ناظران چنان می‌آید. بنابراین در قرآن مطلبی مخالف با حقایق علمی وجود ندارد.

جلب می‌کند شتری است که بر آن سوار است، و آن را عجیب می‌بیند. و اگر بالای سر خود را نگاه کند، جز آسمان چیزی نمی‌بیند، و اگر چپ و راست خود را بنگرد غیر از کوه‌ها چیزی به نظرش نمی‌آید، و اگر زیر پای خود را بنگرد، فقط زمین را می‌بیند. از این‌رو این اشیا را ذکر کرده است. ابن‌کثیر گفته است: خداوند متعال انسانِ صحرانشین را متذکر شده است که درباره‌ی مشاهدات خود بیندیشد تا به قدرت خالق و صانع پی ببرد. درباره‌ی شتری که بر آن سوار است،[1] در مورد آسمانی که بالای سرش قرار دارد، فکر کند. و کوهی را که در مقابلش قرار دارد مورد نظر قرار دهد و در زمینی که زیر پایش قرار دارد، بیندیشد و در قدرت و یکتایی خالق و سازنده‌ی آنها بیندیشد، تا دریابد که خالق و متصرف در آن خدای متعال است و جز او چیزی قابل پرستش نیست. و بعد از این‌که دلایل توحید را بیان کرد و کفار از آن پند و عبرت نگرفتند، به پیامبرﷺ فرمان داد که آنان را نصیحت و راهنمایی کند و آنها را متذکر شود: ﴿فذكر إنما أنت مذكر﴾ آنان را پند و اندرز بده و بترسان و اهمیت مده که آنها نمی‌اندیشند و فکر نمی‌کنند، تو فقط اندرزگو و راهنما هستی. ﴿لست عليهم بمسيطر﴾ تو بر آنان تسلط و قهر نداری تا آنان را وادار کنی که ایمان بیاورند. ﴿إلا من تولى وكفر﴾ اما آن‌که از اندرز و تذکر رو برتافت و به خدای مقتدر و والا مقام کافر شد. ﴿فيعذبه الله العذاب الأكبر﴾ خدا او را به آتش دایمی جهنم عذاب می‌دهد. قرطبی گفته است: از این جهت گفته است ﴿الأكبر﴾ که در دنیا عذاب گرسنگی و قحطی و کشته شدن و اسارت را دیده‌اند. ﴿إن إلينا إيابهم﴾ بعد از مرگ فقط پیش ما برمی‌گردند. ﴿ثم إن علينا حسابهم﴾ و حساب و جزای آنان فقط در اختیار ما می‌باشد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿هل أتاك حديث الغاشية﴾ متضمن اسلوب تشویق است.

۲ـ در ﴿وجوه يومئذ خاشعة﴾ مجاز مرسل مقرر است.

۱ـ مختصر ۶۳۲/۳.

۳- در آیه‌ی ﴿إلینا إیابهم ... و علینا حسابهم﴾ طباق آمده است.

۴- در ﴿فذکر ... مذکر﴾ و ﴿یعذبه ... العذاب﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۵- در بین ﴿وجوه یومئذ ناعمة * لسعیها راضیة﴾ و ﴿وجوه یومئذ خاشعة * عاملة ناصبة﴾ مقابله مقرر است.

۶- ﴿لسعیها راضیة * فی جنة عالیة * لاتسمع فیها لاغیة﴾ متضمن سجع رصین و غیرمتکلف است.

یادآوری: روایت است وقتی که حضرت عمربن الخطاب به شام آمد، راهبی کهنسال با لباسی سیاه نزدش آمد. وقتی حضرت او را دید، گریست، به او گفتند: چرا گریه می‌کنی، او که نصرانی است؟ گفت: فرموده‌ی خدا به یاد آوردم که می‌فرماید: ﴿عاملة ناصبة * تصلی ناراً حامیة﴾، دلم به حالش سوخت و گریه کردم.



پیش درآمد سوره

* سوره فجر مکی است و در مورد سه امر اساسی به بحث می‌پردازد که عبارتند از:

۱ـ یادآوری داستان بعضی از ملت‌های تکذیب‌کننده‌ی پیامبران مانند قوم عاد، ثمود و قوم فرعون، و بیان عذاب و ریشه‌کن شدن آنها به سبب سرکشی و طغیانشان: ﴿ألم ترکیف فعل ربك بعاد﴾.

۲ـ توضیح و بیان آزمایش بندگان در این دنیا، به وسیله‌ی خیر و شر و ثروتمندی و بینوایی، و اشاره به طبیعت انسان در حب و علاقه‌ی شدیدی که به ثروت و مال دنیا دارد: ﴿فأما الإنسان إذا ما ابتلاه ربه ...﴾.

۳ـ بیان آخرت و قیامت و آشفتگی و اضطراب و هراس و سختی‌هایش، و این‌که در روز قیامت انسان‌ها به دو گروه سعادتمند و شقی تقسیم می‌شوند، و بیان سرانجام نفس شرور و نفس کریم و نیک‌رفتار: ﴿كلا إذا دكت الأرض دكا دكا * و جاء ربك و الملك صفا صفا * وجيء يومئذ بجهنم يومئذ يتذكر الإنسان و أنى له الذكرى﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلْفَجْرِ ﴿١﴾ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَ ٱلشَّفْعِ وَ ٱلْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَ ٱلَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿٤﴾ هَلْ

فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿١٩﴾ وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَ أَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾»

* * *

معنی لغات: ﴿حجر﴾ عقل و خرد. ﴿جابوا﴾ قطع کردند، درنوردیدند. ﴿التراث﴾ میراث. ﴿لما﴾ شدید. در اصل به معنی جمع کردن است. ﴿جما﴾ بسیار و عظیم.

تفسیر: ﴿و الفجر* و لیال عشر﴾ این قسم است. یعنی قسم به روشنی صبحدم، آنگاه که تاریکی را بیرون می‌راند. و قسم به ده شب مبارک اول ماه ذی‌الحجة؛ چون ایام پرداختن به اعمال حج است.[1] مفسران گفته‌اند: خدای متعال به فجر و بامداد قسم یاد کرده است؛ چون در نماز صبح قلب در پیشگاه پروردگار خشوع و فروتنی می‌یابد، و به شب‌های دهگانه‌ی اول ذی‌الحجه قسم خورده است؛ زیرا همان‌طور که در صحیح بخاری

۱ـ این نظر جمهور است و از ابن‌عباس نیز روایت شده است. عده‌ای نیز می‌گویند: منظور ده روز آخر رمضان است؛ زیرا شب قدر در آن قرار دارد. این هم از ابن‌عباس روایت است. ولی قول اول ارجح است.

ثابت است پرفضل و برکت‌ترین ایام سال می‌باشند؛ چون پیامبرﷺ فرموده است: «عمل صالح هیچ ایامی به اندازه‌ی عمل این ایام یعنی ده روز اول ذی الحجة نزد خدا محبوب و پسندیده نیست. گفتند: حتی جهاد در راه خدا؟ فرمود: حتی جهاد در راه خدا، جز فردی که خود با ثروتش به جهاد در راه خدا برود و سپس چیزی از آن را برنگرداند». ﴿و الشفع و الوتر﴾ و به جفت و تک هر چیزی قسم یاد می‌کنم. انگار خدا به همه‌چیز قسم خورده است؛ چون هر چیز یا جفت است یا تک. و شامل خلق و خالق نیز می‌شود؛ چون خدا یکی است و تمام مخلوقات که از مذکر و مؤنث تشکیل یافته‌اند جفت می‌باشند.[1] ﴿و الليل إذا يسر﴾ و قسم به شب، آنگاه که همسو با حرکت عجیب عالم، حرکت می‌کند. ﴿هل في ذلك قسم لذى حجر﴾ آیا در مطالب مذکور، برای اهل عقل و خرد سوگندی قانع‌کننده نهفته است؟! استفهام تقریری است و بزرگی و اهمیت امور مذکور را نشان می‌دهد. انگار می‌گوید: در حقیقت، این قسمی است بس بزرگ در نزد دارندگان عقل و خرد. پس هرکس دارای عقل و خرد است خوب می‌داند که در اشیا مذکور شگفتی و دلایلی بی‌شمار بر وجود پروردگار و یگانگی او نهفته است، پس شایسته است به آن قسم بخورد؛ زیرا بر خدای خالق عظیم‌الشأن دلالت دارند. قرطبی گفته است: گاهی خدا به اسماء و صفات خود قسم می‌خورد که نشان‌دهنده‌ی علم او می‌باشد، و به افعال خود قسم می‌خورد؛ چون نشان‌دهنده‌ی قدرتش می‌باشند. همان‌طور که گفته است: ﴿و ما خلق الذكر و الأنثى﴾. و به مخلوقات خود قسم می‌خورد؛ چون بیانگر قدرت و توانایی او می‌باشند. ﴿و الشمس و ضحاها﴾، ﴿و السماء و الطارق﴾ و ﴿و الفجر و ليال عشر﴾.[2] جواب قسم محذوف و تقدیر آن چنین است: به پروردگار این اشیا قسم که کفار را عذاب

۱ـ این نظر از مجاهد و ابن‌عباس روایت شده است و نیز از ابن‌عباس روایت است که «شفع» یعنی روز قربان؛ چون روز دهم است، و «وتر» یعنی روز عرفه؛ چون روز نهم است. اقوال زیادی در این مورد وارد شده است.

۲ـ قرطبی ۴۱/۱۹.

می‌دهم.[1] و گفته‌ی ﴿ألم ترکیف فعل ربك بعاد﴾ بر آن دلالت دارد؛ یعنی ای محمد! آیا به تو نرسیده است که خدا چه به سر قوم عاد آورد؟ ﴿إرم ذات العماد﴾ عاد اهل ارم و دارای ساختمان‌های مرتفع بودند و در احقاف یعنی بین عمان و حضرموت سکونت داشتند. ﴿التی لم یخلق مثلها فی البلاد﴾ همان قبیله‌ای که خدا در نیرومندی و درشتی اجسام مانند آنها را خلق نکرده است. منظور ترساندن اهل مکه می‌باشد؛ زیرا با این‌که عمری طولانی داشتند و قدرت و نیروی آنها از قدرت و نیروی کفار مکه بیشتر بود، اما با این وجود خداوند آنان را نابود کرد. ابن‌کثیر گفته است: آنها عبارت بودند از قومی که خدا «هود» را به پیامبری آنان مبعوث کرد، اما آنها هود را تکذیب کرده و با او از در مخالفت درآمدند؛ چرا که آنها قومی سرکش و متمرذ و یاغی بودند و با تکذیب پیامبران از فرمان خدا در رفتند. آنگاه خدا بیان نمود که چگونه آنها را نابود کرد و سرنوشت شوم آنها را مایه‌ی عبرت دیگران قرار داد.[2] ﴿و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد﴾ و همچنین قوم ثمود که سنگ‌ها را در دل کوه‌ها می‌کندند، و در وادی القری سنگ‌ها را تراشیده و در دل آن منزل می‌گرفتند: ﴿و کانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین﴾. مقر و مسکن آنها در «الحجر» واقع در بین حجاز و تبوک قرار داشت. مفسران گفته‌اند: اولین افرادی که کوه و سنگ را تراشیدند، قبیله‌ی ثمود بود. و از بس که نیرومند و درشت هیکل بودند سنگ‌ها راکنده و قلب کوه‌ها را سوراخ می‌کردند و آن را منزل خود قرار می‌دادند. یک هزار و هفت صد شهر را در وادی القری بنا نهادند که همگی از سنگ بود.[3] ﴿و فرعون ذی الأوتاد﴾ و همچنین فرعون سرکش و ستمگر که دارای سربازان و لشکریان انبوه بود و ملک و سلطنت خود را بدان تقویت می‌کرد. ابوسعود گفته است: از این‌رو به «ذی الاوتاد» توصیف شده

۱ـ آلوسی ۱۲۲/۳۰. ۲ـ مختصر ۶۳۶/۳.

۳ـ قرطبی ۴۸/۱۹ و البحر ۴۷۰/۸.

است که سرباز و چادر زیاد داشت و برای قرارگاه خود میخ به‌کار می‌برد، و یا به خاطر این‌که به وسیله‌ی میخ مردم را شکنجه می‌داد.[1] **﴿الذین طغوا فی البلاد﴾** آن ستمکاران، «عاد، ثمود و فرعون» یاغی شده و از فرمان خدا سر برتافتند و در ستمکاری و طغیان از حد گذشتند. **﴿فأكثروا فيها الفساد﴾** جور و ستم و قتل و سایر معاصی و گناهان را در سرزمین خدا زیاد مرتکب شدند. **﴿فصب عليهم ربك سوط عذاب﴾** به سبب تبهکاری‌ها و طغیانشان خدا انواع عذاب سخت را بر آنان نازل کرد. مفسران گفته‌اند: کلمه‌ی «صب» را به‌کار گرفته است؛ چون مقتضی سرعت نزول عذاب می‌باشد. همان‌گونه که گفته‌اند: **﴿صببنا عليهم ظالمين سياطنا﴾** چون ظالم بودند باران شلاق خود را بر آنان فروریختیم. منظور این است که خدا بر هر یک از آنها نوعی عذاب نازل کرده است. مثلاً عاد را با طوفان و باد نابود کرد و ثمود را با غریو و صدای سهمناک و فرعون و سربازانش را با غرق کردن در دریا به دیار نیستی فرستاد، که فرموده است: **﴿فكلا أخذنا بذنبه * فمنهم من أرسلنا عليه حاصبا و منهم من أخذته الصيحة و منهم من خسفنا به الأرض و منهم من أغرقنا﴾**.[2] **﴿إن ربك لبالمرصاد﴾** خدایت مراقب اعمال انسان است. و آن را برمی‌شمارد و در مقابل آن آنها را پاداش یا کیفر می‌دهد. در التسهیل آمده است: «مرصاد» یعنی کمینگاه. منظور این است که خدا مراقب یکایک انسان‌ها می‌باشد، و هیچ یک از ستمکاران و کافران از چنگش در نمی‌رود. و بدین‌وسیله کفار قریش را تهدید می‌کند.[3] بعد از این‌که مصایب نازل شده بر سرکشان ستمکار را یادآور شد، به ذکر طبیعت انسان کافر پرداخت که در حالت رفاه سرمست می‌شود و در حالت سختی نومید می‌گردد: **﴿فأما الإنسان إذا ما ابتلاه ربه﴾** وقتی خدا انسان را به وسیله‌ی اعطای نعمت در بوته‌ی آزمایش قرار داد،

۱ـ ابوسعود ۲٦۲/۵.

۲ـ سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۴۰. و به صاوی ۳۱۷/۴ نگاه کنید.

۳ـ التسهیل ۱۹۷/۴.

﴿فأكرمه و نعمه﴾ و با اعطای نعمت و ثروت و سهولت معیشت از او اکرام به عمل آورد، و در دنیا او را صاحب نعمت قرار داد، به او فرزندان و جاه و مقام و قدرت عطا کرد، ﴿فیقول ربی أکرمن﴾ می‌گوید: خدا با اعطای نعمت‌هایی که من شایسته‌ی آنم، نسبت به من نیکی کرده است. اما نمی‌داند این امر آزمایش است تا معلوم شود آیا سپاسگزار است یا ناسپاس؟ ﴿و أما إذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه﴾ و اگر او را به فقر و تنگی معیشت امتحان کند، ﴿فیقول ربی أهانن﴾ غافل از حکمت کار خدا، می‌گوید: با تنگ نمودن معیشت و روزی‌ام، مرا تحقیر و به من توهین کرده است. قرطبی گفته است: این صفت و طبیعت کافری است که به حشر و زنده شدن باور ندارد. بلکه به نظر او کرامت و بزرگی و خواری در کثرت سهم و نصیب و یا کمی بهره‌ی دنیا مقرر است. ولی احترام و اکرام از منظر مؤمن عبارت است از این‌که خدا توفیق طاعت را به او عطا کند که سبب حظ و نصیب آخرت است. و اگر در دنیا به او گشایش عطا کند او را سپاس و ستایش می‌کند.[۱] علت این‌که خداوند انسان را به خاطر گفتنِ ﴿ربی أکرمن﴾ و ﴿ربی أهانن﴾ مورد سرزنش قرار داده این است که چنین گفته‌ای را از روی فخر و نخوت و تکبر بر زبان می‌آورد نه به طریق سپاس و ستایش.[۲] از روی گله و شکایت از خدا و بی خبری می‌گوید: ﴿أهانن﴾، در صورتی که بر او واجب بود در مقابل خیری که از پروردگار به او رسیده است وی را سپاسگزار باشد و در موقع مواجه شدن با بدی و شر صبور باشد. از این‌رو او را از این گفتار منع کرده و می‌فرماید: ﴿کلا بل لاتکرمون الیتیم﴾ آن‌طور که شما فکر می‌کنید احترام و کرامت به ثروت نیست، و اهانت و تحقیر در فقر و بینوایی نیست، بلکه اکرام و اهانت به طاعت و معصیت بستگی دارد، اما شما نمی‌دانید. سپس فرمود: ﴿بل لاتکرمون الیتیم﴾ بلکه شما عمل بدتر از آن مرتکب می‌شوید؛ یعنی با این‌که خدا نسبت به شما کرم کرده و مال و

۱ـ قرطبی ۵۱/۱۹.

۲ـ التسهیل ۱۹۸/۴.

ثروت فراوان را به شما عطا کرده است، شما نسبت به یتیم کرم و لطف نشان نمی‌دهید!! ﴿و لاتحاضون علی طعام المسکین﴾ و یکدیگر را بر اطعام و غذا دادن به محتاجان تشویق نمی‌کینند، و مسکین را یاری نمی‌دهید. ﴿و تأکلون التراث أکلا لما﴾ و به صورتی شدید به خوردن میراث می‌پردازید، و نمی‌پرسید که حلال است یا حرام؟ در التسهیل آمده است: یعنی در ارث سهم خود و دیگری را برمی‌دارد؛ چون عرب به مؤنث و صغیر سهمی از ارث نمی‌دادند. بلکه ارث فقط به مردان اختصاص داشت.[1] ﴿و تحبون المال حبا جماً﴾ و مال و ثروت را بسیار دوست داشته و در مورد آن حرص و آز دارید. همان‌طور که سگ به مردار حمله‌ور می‌شود آنها هم به مال روی می‌آورند و از انفاق آن دریغ می‌ورزند. به همین جهت خدا آنها را مورد مذمت قرار داده است. ﴿کلا إذا دکت الأرض دکا دکا﴾ (کـلا) برای منع و بازداشتن است، یعنی ای غافلان! بس کنید و از این عمل دست بردارید. در روز قیامت اضطراب و هولی عظیم در برابر خود می‌یابید. آن هم وقت و زمانی که زمین به حرکت و لرزش و تکان در می‌آید. جلال گفته است: یعنی زمین می‌لرزد و تمام بناهای روی آن خراب و نابود می‌شوند. ﴿و جاء ربک و الملك صفا صفا﴾ و خـدایت بـرای حکـم و قضاوت عادلانه در بین بندگان می‌آید و ملائک پشت سر هم و در صفوفی منظم می‌آیند. در التسهیل آمده است: منذربن سعید می‌گوید: در آن موقع خالق در مقابل خلایق نمایان می‌شوند، و واجب است به این آیه و امثال آن ایمان داشته باشیم، بدون این‌که کیفیت و مثالی برایش بیاوریم. و ابن‌کثیر گفته است: یعنی خلایق از قبرهای خود برخاسته و در پیشگاه خدا می‌ایستند، و خدا برای قضاوت حق و عادلانه در بین خلقش می‌آید، بعد از شفاعت سرور فرزندان آدم، حضرت محمد ﷺ خدای متعال برای قضاوت در بین حق و باطل می‌آید، و فرشتگان در صف‌های منظم به پیشگاهش می‌آیند. ﴿وجیء یومئذ بجهنم﴾

۱ـ مختصر ۶۳۸/۳.

در آن روز جهنم را می‌آورند تا مجرمان آن را ببینند. که فرموده است: ﴿و برزت الجحیم لمن یری﴾. و در حدیث آمده است: «جهنم آورده می‌شود که دارای هفتاد هزار زنجیر و هر زنجیر را هفتاد هزار ملک می کشد».[1] ﴿یومئذ یتذکر الإنسان﴾ در آن روز پراضطراب و در چنان موقعیتی پرهراس، انسان عمل خود را به یاد می‌آورد و از سهل‌انگاری و تفریط و نافرمانی خود پشیمان شده و آرزو می‌کند به دنیا برگردد و توبه کند. ﴿و أنی له الذکری﴾ اما یادآوری چه سودی برای وی دارد؛ چرا که زمانش سپری شده است. ﴿یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی﴾ و در حالت پشیمانی و حسرت می‌گوید: ای کاش! عملی را از پیش می‌فرستادم که در آخرت و حیات جاودان برایم مفید و سودمند واقع می‌شد. خدا فرموده است: ﴿فیومئذ لایعذب عذابه أحد﴾ در چنان روزی عذاب هیچ کس مانند عذاب او سخت نیست. ﴿و لایوثق وثاقه أحد﴾ و خدا هیچ کس را مانند آن کافر تبهکار به زنجیر و دستبند نمی‌کشد. کیفر خلایق مجرم، چنین است. و اما نفس پاک و مطمئن مورد استقبال قرار گرفته و به آن گفته می‌شود: ﴿یا أیتها النفس المطمئنة﴾ ای نفس پاک و منزه و مطمئن! امروز هیچ‌گونه هراسی نداری. ﴿ارجعی إلی ربك راضیة مرضیة﴾ به زیر پرده‌ی رضایت و بهشت خدایت برگرد، و از آنچه به تو عطا کرده است خشنود و راضی باش. در مقابل عملی که از پیش فرستاده‌ای خدا از تو خشنود است. مفسران گفته‌اند: این خطاب و ندا در موقع فرا رسیدن مرگ تحقق‌پذیر است. در موقع احتضار به مؤمنان چنان گفته می‌شود: ﴿فادخلی فی عبادی﴾ به زمره و گروه بندگان صالحم درآی. ﴿وادخلی جنتی﴾ و به بهشتم یعنی قرارگاه رادمردان صالح درآی.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿ألم تر کیف فعل ربك بعاد﴾ حاوی استفهام تقریری است.

۲ـ ﴿الشفع .... و الوتر﴾ متضمن طباق است.

۱ـ مسلم آن را از عبدالله‌بن مسعود به‌طور مرفوع روایت کرده است.

۳ـ در ﴿لایعذب عذابه﴾، ﴿و لایوثق و ثاقه﴾ و ﴿یتذکر ... الذکری﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۴ـ در ﴿فأما الإنسان إذا ما ابتلاه ربه فأکرمه و نعّمـه﴾، ﴿و أما إذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه ...﴾ و ﴿أکرمن و أهانن﴾ مقابله مقرر است.

۵ـ ﴿فصب علیهم ربك سوط عذاب﴾ متضمن استعاره است.

٦ـ ﴿کلا بل لاتکرمون الیتیم﴾ متضمن التفات از غایب به خطاب است.

۷ـ در ﴿فادخلی فی عبادی﴾ اضافه برای تشریف است.

۸ـ ﴿و لیال عشر * و الشفع و الوتر * و اللیل إذا یسر﴾ و ﴿و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد * و فرعون ذی الأوتاد * الذین طغوا فی البلاد﴾ حاوی سجع رصین و غیرمتکلف است.



پیش درآمد سوره

* این سوره‌ی مبارک در مکه نازل شده و همان اهداف سوره‌های مکی را دنبال می‌کند و به بحث در رابطه با تثبیت عقیده و ایمان و تأکید بر تزکیه و اعتقاد به حساب و جزا و از هم جدا شدن نیکان از تبهکاران می‌پردازد.

* سوره با قسم یادکردن به شهری که محل سکونت پیامبر اکرم ﷺ بود آغاز شده است تا عظمت منزلت و کرامت شأن و مقام او را در نزد خدایش نشان دهد. و تا کفار را متوجه سازد که از آزار و اذیت پیامبر ﷺ در خانه و شهری که خدا آن را محل امن قرار داده است، دست بردارند؛ چراکه این عمل از بزرگترین گناهان است.

* بعد از آن در مورد بعضی از کفار مکه به بحث پرداخته است که به نیرو و قدرت خود مغرور شده و با حق از در دشمنی درآمده و پیامبر ﷺ را تکذیب می‌کردند و به گمان این‌که خرج کردن اموال عذاب خدا را از آنان دفع می‌کند، ثروت خود را در راه کسب شهرت و افتخار صرف می‌کردند، اما آیات با دلایل قطعی و کوبنده به رد مزاعم آنها می‌پردازد.

* بعد از آن وحشت و اضطراب روز قیامت را مورد بحث قرار داده و مشکلات و موانع و سختی‌هایی را بیان کرده است که در آخرت انسان با آن مواجه می‌شود، موانع و سختی‌هایی که جز با ایمان و عمل صالح نمی‌تواند از آنها بگذرد و آنها را پشت‌سر بگذارد.

* در خاتمه، سوره تفاوت وضع مؤمنان و کفار را در آن روز پراضطراب بیان کرده و سرنوشت نیکبختان سعادتمند و بدبختان شقاوتمند را در منزلگاه جزا روشن کرده است.



خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أُقْسِمُ بِهٰذَا ٱلْبَلَدِ ﴿١﴾ وَ أَنتَ حِلٌّ بِهٰذَا ٱلْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُبَداً ﴿٦﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَل لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَ هَدَيْنَاهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾ فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ ﴿١١﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا ٱلْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾ أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ ٱلْمَشْئَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ﴿٢٠﴾﴾



معنی لغات: ﴿**کبد**﴾ شدت و مشقت. ﴿**اقتحم**﴾ «اقتحام» یعنی اشغال کردن، به سرعت و شدت وارد شدن. ﴿**العقبة**﴾ راه صعب‌العبور کوهستانی. ﴿**فك**﴾ باز کردن گره. ﴿**مسغبة**﴾ گرسنگی. راغب می‌گوید: مسغبه به معنی گرسنگي همراه با خستگی است.[۱] ﴿**متربة**﴾ «ترب الرجل» آن مرد فقیر شد و به خاک چسبید. و «أترب» یعنی بی‌نیاز شد. ثروتمند گردید.[۲] ﴿**مؤصدة**﴾ بسته شده.

تفسیر: ﴿**لا أقسم بهذا البلد**﴾ خدای سبحان به «بلد حرام» یعنی مکه سوگند یاد کرده است، شهری که به وسیله‌ی بیت‌العتیق ـ قبله‌ی شرق و غرب عالم ـ آن را شریف و مبارک گردانده و آن را محل نزول رحمت و برکات قرار داده، به گونه‌ای که ثمرات منافع

۱ـ روح المعانی ۱۳۸/۳۰.

۲ـ البحر ۴۷۳/۸.

بیکرانی در آنجا جمع‌آوری می‌شود و آن را حرم امن و آسایش قرار داده، و از روزی که آسمان‌ها و زمین خلق شده‌اند، آن را حرام قرار داده است.[۱] و چون تمام این مزایا و فضایل در آن جمع شده خدا به آن سوگند یاد کرده است. در التسهیل آمده است: به اتفاق عموم مفسران منظور از بلد، «مکه» می‌باشد و به آن قسم خورده است تا شرف آن را نشان دهد.[۲] ﴿و أنت حل بهذا البلد﴾ حال این‌که تو ساکن و مقیم مکه یعنی شهر امن خدا هستی. بیضاوی گفته است: به شهر حرام قسم خورده است و به منظور ابراز مزید فضل پیامبر ﷺ آن را محل سکونت حضرت محمد ﷺ قرار داده است تا نشان دهد که شرف مکان به ساکنانش است.[۳] ﴿و والد و ما ولد﴾ به آدم و نسل صالحش قسم. مجاهد گفته است: ﴿والد﴾ یعنی حضرت آدم علیه السلام و ﴿ما ولد﴾ یعنی تمام ذریت صالح او. ابن‌کثیر گفته است: نظر مجاهد و یارانش نیک و محکم است؛ چون خدا بعد از این‌که به ام‌القری یعنی محل سکونت حضرت محمد ﷺ سوگند یادکرد، بعد از آن به ساکن آن یعنی «آدم» و فرزندش قسم خورده است.[۴] و خازن گفته است: خدا به خاطر شرف و حرمتی که مکه دارد به آن قسم یادکرده است. و به آدم و پیامبران و ذریت صالحش قسم خورده است، چون کافر ـ با این‌که از نسل آدم است ـ احترامی ندارد.[۵] ﴿لقد خلقنا الإنسان فی کبد﴾ جواب قسم این است. یعنی انسان را از زحمت و مشقت خلق کرده‌ایم. انسان از زمان دمیدن روح در کالبدش و تا هنگام گرفتن روح از او، مدام انواع سختی‌ها را کشیده و می‌کشد. ابن‌عباس گفته است: ﴿فی کبد﴾ یعنی از مشقت و سختی. از همان زمان حمل و ولادت و شیرخوارگی و از شیر گرفته شدن تا دیگر مراحل زندگی و حیات و

۱ـ شیخان آورده‌اند که خدا روزی که آسمان و زمین را خلق کرد، مکه را حرم قرار داد، و تا روز قیامت باقی خواهد ماند. بعد از من برای احدی حلال نخواهد بود، و جز یک ساعت برای من حلال نشد.

۲ـ التسهیل ۱۹۹/۴.

۳ـ بیضاوی ۶۶۰/۳.

۴ـ مختصر ۶۴۰/۳.

۵ـ خازن ۲۴۸/۴.

مرگ در زحمت است.[1] و اصل ﴿کبد﴾ یعنی مشقت. و گفته‌اند: خدا هیچ مخلوقی را خلق نکرده است که به اندازه‌ی انسان زحمت و مشقت بکشد. با وجود این ضعیف‌ترین مخلوق است.[2] ابوسعود گفته است: آیه خاطر پیامبرﷺ را تسلی می‌دهد و او را به خاطر آزاری که از دست کفار مکه می‌کشید دلداری می‌دهد.[3] بعد از آن خدا از طبیعت انسان خبر می‌دهد، انسانی که قدرت خدا را انکار و حشر و نشر را تکذیب می‌کند: ﴿أیحسب الإنسان أن لن یقدر علیه أحد﴾ آیا این موجود بدبخت و تبهکار که به نیروی خود مغرور گشته است گمان می‌برد خدا بر او تسلط و قدرتی ندارد؟ مفسران گفته‌اند: در مورد «ابی الاشد بن کلدة» نازل شده است که به نیروی خود مغرور گشته بود، چرمی را می‌انداخت و پایش را روی آن قرار می‌داد و می‌گفت: هرکس آن را از زیر پایم بیرون بکشد و مرا از روی آن کنار بزند، چنان مبلغی را به او می‌دهم. ده نفر چرم را می‌کشیدند چرم تکه تکه میشد و پایش از روی آن تکان نمی‌خورد. و معنی آیه چنین است: آیا این گردن کلفتِ نافرمان و تحقیرکننده‌ی مؤمنان گمان می‌برد هیچ کس قدرت انتقام گرفتن از او را ندارد. ﴿یقول أهلکت مالا لبدا﴾ این کافر می‌گوید: مالی زیاد را در دشمنی با محمدﷺ صرف کردم. آلوسی گفته است: یعنی با مباهات و فخرفروشی بر مؤمنان می‌گفت: مالی فراوان را صرف کردم، منظورش مالی بود که از روی ریا و برای کسب شهرت خرج کرده بود. و انفاق را به اهلاک تعبیر کرده است، تا نشان دهد که برایش اهمیتی ندارد، و آن را به امید جلب نفع صرف نکرده، و انگار مالی فراوان را تلف کرده است. عده‌ای نیز گفته‌اند برای ابراز شدت عداوتش با پیامبرﷺ چنین می‌گوید.[4] ﴿أیحسب أن لم یره أحد﴾ آیا خیال می‌کند که خدا در موقع صرف آن مال او را نمی‌بیند؟ و

۱ـ خازن ۲۴۸/۴.
۲ـ همان منبع.
۳ـ ابوسعود ۲٦۵/۵.
۴ـ آلوسی ۱۳٦/۳۰.

گمان می‌برد اعمالش از خدا پوشیده است؟ نه، آن‌طور نیست که او گمان می‌کند، بلکه خدا مراقب و شاهد و آگاه است. و روز قیامت از او خواهد پرسید و در مقابل آن او را کیفر می‌دهد... آنگاه نعمت‌های خود را به او یادآور شده است تا پند و عبرت بگیرد: ﴿ألم نجعل له عينين﴾ آیا دو چشم به او نداده‌ایم که ببیند؟ ﴿و لسانا﴾ و آیا برایش زبان قرار نداده‌ایم که سخن بگوید و نهفته‌های قلب خود را بیان کند؟ ﴿و شفتين﴾ و آیا دو لب به او نداده‌ایم که در خوردن و نوشیدن و نفس کشیدن و غیره از آنها کمک بگیرد؟ خازن گفته است: منظور این است که نعمت‌های خدا بر بنده‌اش آشکار و قابل رؤیت است، و باید در مقابل آن سپاسگزار باشد.[1] ﴿و هديناه النجدين﴾ و راه خیر و شر را به او ارائه دادیم، و راه هدایت و گمراهی را برایش بیان کردیم، تا راه سعادت را پیش گیرد و از پیش گرفتن راه شقاوت دوری جوید. ابن مسعود گفته است: ﴿النجدين﴾ یعنی خیر و شر. مانند گفته‌ی ﴿إنا هديناه السبيل إما شاكرا و إما كفورا﴾.[2] ﴿فلا اقتحم العقبة﴾ چرا به جای صرف مال در دشمنی با محمد ﷺ آن را برای عبور از راه صعب‌العبور صرف نکرد؟! در البحر آمده است: ﴿العقبة﴾ استعاره است و منظور عملی است که انجام آن بر نفس سنگینی می‌کند. و چون بذل مال برای نفس مشکل و زحمت و سخت است، به عقبه یعنی راه صعب‌العبور کوهستانی تشبیه شده است، که در پیش گرفتن چنین راهی زحمت و مشقت را به دنبال دارد. و معنی «اقتحمها» یعنی به سرعت و شدت وارد آن شد.[3] این مثلی است که خدا آن را برای جهاد با نفس و هوی و هوس و شیطان و جلب رضایت خدای رحمان، آورده است. ﴿و ما أدراك ما العقبة﴾ چه می‌دانی که «اقتحام عقبه» چیست؟ این بیان متضمن عظمت شأن و هول و هراس «عقبه» می‌باشد... آنگاه خدا آن را تفسیر کرده و

۱ـ خازن ۴/۲۴۹.

۲ـ مختصر ۳/۶۴۱.

۳ـ البحر ۸/۴۷۶.

می‌فرماید: ﴿فك رقبة﴾ آزاد کردن برده‌ای در راه خدا، و آزاد کردن و رها کردن او از قید اسارت و بردگی. پس هرکس برده‌ای را آزاد کند، برگ آزادی خود را از آتش به دست می‌آورد. ﴿أو إطعام في يوم ذي مسغبة﴾ یا غذا دادن به بینوا در روز پراضطراب و گرسنگی. صاوی گفته است: غذا دادن را به روز گرسنگی مقید کرده است؛ چون صرف مال در چنان روزی بر نفس سخت و سنگین است.[1] ﴿يتيما ذا مقربة﴾ به یتیمی از خویشاوندان. ﴿أو مسكينا ذا متربة﴾ یا فقیری بینوا که از فرط فقر و درماندگی بر خاک نشسته است. کنایه از شدت فقر و بینوایی می‌باشد. ابن‌عباس گفته است: ﴿ذا متربه﴾ انسانی است که درکنار معابر افتاده و جز خاک پناهگاهی ندارد. ﴿ثم كان من الذين آمنوا﴾ این اعمال را به خاطر خدا انجام داده و درکنار آن دارای ایمانی درست می‌باشد. مفسران گفته‌اند: آیه نشان می‌دهد که احسان و طاعت زمانی مفید و نافع است که با ایمان قرین باشد. ﴿و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة﴾ و به یکدیگر توصیه و نصیحت می‌کنند که بر ایمان شکیبا و بر طاعت خدا صبور بوده و نسبت به ضعیفان و بینوایان دارای رحم و شفقت باشند. ﴿أولئك أصحاب الميمنة﴾ افرادی که دارای این صفات گرانقدر باشند، یاران بهشت می‌باشند که نامه‌ی اعمال خود را با دست راست دریافت می‌دارند، و با وارد شدن به باغ‌های پرنعمت، سعادتمند می‌شوند. ﴿و الذين كفروا بآياتنا هم أصحاب المشئمة﴾ قرآن در اینجا با استفاده از اسلوب ترغیب و ترهیب، نیکان و تبهکاران را در کنار هم آورده است تا تفاوت فراوان بهشتیان و دوزخیان را بیان کرده و سعادتمندان و اشرار را که نبوت حضرت محمد ﷺ را انکار و قرآن را تکذیب نمودند جدا سازد؛ زیرا آنها نامه‌ی اعمال خود را با دست چپ دریافت می‌کنند. و چون آنها از حضور در پیشگاه حضرت حق غایب هستند، از آنها با ضمیر غایب تعبیر نموده است. ﴿عليهم نار مؤصدة﴾ آتشی

۱ـ صاوی ۳۴۲/۴.

فراگیر و مسدود آنها را در برمی‌گیرد که در آن نه شادی هست نه خوشی، و برای ابد در آن خواهند بود.[1] بار خدایا! ما را به آتش مسوزان و به عذابت نابود مفرما، و خدایا! ما را از آن نجات بده.

نکات بلاغی: ۱-زائد بودن (لا) در ﴿لا أقسم بهذا البلد﴾ برای تأکید کلام است.

۲-در ﴿و والد و ما ولد﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۳-استفهام در ﴿أیحسب أن لن یقدر علیه أحد﴾ برای انکار و توبیخ آمده است.

۴-﴿ألم نجعل له عینین * و لسانا و شفتین﴾ حاوی استفهام تقریری می‌باشد و نعمت را یادآور است.

۵-استفهام در ﴿و ما أدراك ما العقبة﴾ برای تهویل و تعظیم است.

۶-﴿و هدیناه النجدین﴾ متضمن استعاره است.

۷-﴿فلا اقتحم العقبة﴾ نیز متضمن استعاره می‌باشد.

۸-در بین ﴿مقربه﴾ و ﴿متربه﴾ جناس ناقص مقرر است.

۹-در بین ﴿أولئك أصحاب المیمنة﴾ و ﴿أولئك أصحاب المشئمه﴾ مقابله برقرار است.

۱۰-در ﴿لا أقسم بهذا البلد ... و والد و ما ولد * لقد خلقنا الإنسان فی کبد﴾ و ﴿عینین و لساناً و شفتین﴾ فواصل رؤوس آیات مراعات شده است.



۱-این تفسیر از تفسیر طبری و قرطبی و البحر المحیط و تفسیر ابن‌کثیر و دیگر امهات تفسیر اقتباس شده است.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی شمس در مکه نازل شده و دو موضوع را مورد بحث قرار داده که عبارتند از:

۱ـ موضوع نفس و نهاد انسانی، خیر و شر، و هدایت و گمراهی که خدا نفس انسان را بر آن آفریده است.

۲ـ موضوع طغیان و سرکشی که در قوم «ثمود» تجسم می‌یابد، آنگاه که شتر را ذبح کردند و خداوند آنان را نابود و ریشه‌کن کرد.

* سوره با قسم یاد کردن به هفت گونه از مخلوقات خدای متعال آغاز شده است: خدا به آفتاب و نور درخشان آن، و به ماه قسم خورده است که بعد از آفتاب سر از افق برمی‌آورد، آنگاه به روز قسم خورده است که با نور خود تیرگی شب را روشن می‌کند، به شب قسم خورده است که با تیرگی و ظلمتش کائنات را زیر پرده‌ی تاریکی قرار می‌دهد، سپس به خالق قدرتمند سوگند خورده است که آسمان را بدون ستون بنا نهاده است، به زمین قسم خورده است که آن را بر آب یخ بسته گسترده است، و به نفس و نهاد بشری سوگند خورده است که خدا آن را تکمیل و به فضایل و کمالات آراسته است. به این اشیا قسم خورده است که اگر انسان پرهیزگار و وارسته باشد، پیروز و رستگار و کامیاب می‌شود، و اگر سرکش و خیره‌سر و طاغی باشد، شقاوت و خسران نصیبش می‌شود.

* بعد از آن داستان «ثمود»، قوم حضرت صالح علیه السلام را بازگفته است، آنگاه که پیامبر

خود را تکذیب و به گردنکشی و عصیان در زمین پرداختند و شتری را سر بریدند که خدا به عنوان معجزه‌ی پیامبرش، صالح علیه السلام آن را از سنگ خارا بیرون آورد. سپس مسأله‌ی نابودی رقت‌بار آنها را بازگفته است، تا برای عبرت‌بینان به صورت عبرت باقی بماند. و این امر برای هر کافر و تکذیب‌کننده‌ای الگو باشد.

* و در خاتمه، سوره یادآور شده است که خدا از عاقبت نابودی و هلاکت آنها بیم و هراسی ندارد؛ چون ﴿لا یسأل عما یفعل و هم یسألون﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا ﴿۱﴾ وَ ٱلْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ﴿۲﴾ وَ ٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ﴿۳﴾ وَ ٱللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿۴﴾ وَ ٱلسَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا ﴿۵﴾ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا ﴿۶﴾ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ﴿۸﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿۹﴾ وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿۱۰﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿۱۱﴾ إِذِ ٱنبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿۱۲﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ ٱللهِ نَاقَةَ ٱللهِ وَ سُقْيَاهَا ﴿۱۳﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿۱۴﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿۱۵﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿ضحاها﴾ نورش، ضحی زمان بالا آمدن آفتاب استت در اول روز. مبرد می‌گوید: ضحی از ماده‌ی «ضح» مشتق است و به معنی پرتو خورشید می‌باشد.[۱] ﴿طحاها﴾ آن را گسترد و پهن کرد. جوهری می‌گوید: «طحوته» مانند «دحوته» به معنی

۱ـ روح المعانی ۱۴۰/۳۰.

«آن را گستردم» می‌باشد.[۱] ﴿دسّاها﴾ آن را پنهان کرد. ﴿دمدم﴾ تا آخرین نفر آنها را نابود کرد. ﴿عقباها﴾ سرانجام و عاقبتش.

تفسیر: ﴿و الشمس و ضحاها﴾ قسم به آفتاب و نور درخشانش، آنگاه که دنیا را روشن و تیرگی را پراکنده و نابود می‌کند. ﴿و القمر إذا تلاها﴾ و قسم به ماه آنگاه که با نور درخشان، به دنبال غروب آفتاب سر از افق بیرون می‌آورد. مفسران گفته‌اند: این توصیف مربوط به نیمه‌ی اول ماه می‌باشد که بعد از غروب آفتاب طلوع می‌کند و نور و روشنی را به دنبال می‌آورد. حکمت سوگند یاد کردن به آفتاب این است: در وقت نبودن آفتاب عالم صورت مرده را به خود می‌گیرد، و زمانی که صبح دمید و آفتاب از افق سر بیرون آورد، جان و حیات در عالم دمیده می‌شود و مردگان به صورت زندگان درمی‌آیند و در وقت روز به دنبال کار و کوشش خود پراکنده و پخش می‌گردند. این حالت شبیه حالت قیامت است. و وقت چاشتگاه شبیه زمان استقرار بهشتیان در بهشت است. خورشید و ماه به خاطر مصلحت و منافع انسان هستی یافته‌اند. و قسم خوردن به آنها، منافع سرشار و عظیم نهفته در آن دو را یادآور است.[۲] ﴿و النهار إذا جلّاها﴾ و قسم به روز آنگاه که با نور خود تیرگی شب را روشن می‌کند و با روشنی خود شب را می‌برد. ابن‌کثیر گفته است: یعنی گستره‌ی زمین را روشن و با فروغش کائنات را درخشان می‌سازد.[۳]

﴿و اللیل إذا یغشاها﴾ و قسم به شب آنگاه دنیا را با تیرگیش فرا می‌گیرد و آن را درهم می‌پیچد، پس روز ربع مسکون را روشن و نمایان می‌سازد و شب آن را پوشیده و مستور می‌دارد. صاوی گفته است: به خاطر رعایت فواصل، فعل مضارع ﴿یغشاها﴾ را آورده و نگفته است: ﴿غشیها﴾.[۴] ﴿و السماء و ما بناها﴾ و قسم به ذات قدرتمند و عظیمی که

۱ـ مختصر ۶۴۴/۳.
۲ـ صاوی ۳۲۳/۴.
۳ـ مختصر ۶۴۴/۳.
۴ـ صاوی ۳۲۱/۴.

آسمان را بنا نهاد، و بدون ستون بنای آن را استوار گردانده است. مفسران گفته‌اند: (ما) اسم موصول و به معنی «من» است؛ یعنی قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرده است. به دلیل فرموده‌ی ﴿فألهمها فجورها و تقواها﴾ منظور پروردگار عالمیان است. انگار گفته است: قسم به قادر عظیم‌الشأنی که آن را بنا نهاده است. پس بنا و استواری آن بر وجود و کمال قدرت خالق دلالت دارد. ﴿و الأرض و ما طحاها﴾ و قسم به زمین و آن‌که آن را از هر جهت گسترده و ممتد قرار داده و برای سکونت انسان و حیوان آماده کرده است. و این امر با کرویت آن منافات ندارد، و مفسران نیز چنین گفته‌اند؛ زیرا آیه می‌خواهد بر انسان منت نهد که زمین را ممتد و گسترده و قابل کشت و زرع و سکونت قرار داده است.[۱] ﴿و نفس و ما سواها﴾ و قسم به نفس بشر و آن‌که آن را ایجاد کرده و با متناسب قرار دادن اعضا و نیروهای ظاهری و باطنیش آن را مستعد رسیدن به کمال بار آورده است. از جمله این‌که به او عقل و خرد عطا کرده است، تا خیر و شر و پرهیزگاری و تبهکاری را از هم تشخیص بدهد. از این‌رو فرمود: ﴿فألهمها فجورها و تقواها﴾ آن را با تبهکاری و پرهیزگاری آشنا ساخته و تشخیص دادنِ رشد و هدایت و گمراهی را به آن آموخته است. ابن‌عباس گفته است: یعنی خیر و شر و طاعت و معصیت را برایش بیان و روشن کرده و به او یاد داده است که چه چیزی مناسب و چه چیزی شایسته‌ی پرهیز است. مفسران گفته‌اند: خدا به هفت چیز قسم یاد کرده است؛ یعنی به «آفتاب، ماه، شب، روز، آسمان، زمین و نفس بشریت» قسم خورده است تا عظمت قدرت خود را ابراز و نمایان سازد و یگانگی خود را در ربوبیت و الوهیت نشان دهد، و به منافع فراوان این اشیا نیز اشاره کند، و ثابت نماید که باید سازنده‌ای آنها را ساخته، و مدبری حرکات و سکنات آنها را ترتیب داده باشد. و امام فخر گفته است: چون آفتاب بزرگترین محسوسات است،

۱ـ اقوال مفسرین «در رابطه با اثبات کروی بودن زمین» را در سوره‌ی لقمان مطالعه فرمایید.

خدا آن را با اوصاف چهارگانه‌اش ذکر کرده است که دال بر عظمت آن می‌باشند. بعد از آن ذات مقدس خود را یادآور شده و آن را به سه صفت توصیف کرده است، تا عقل و خرد به‌طور شایسته به درک جلال و عظمتش نایل آید، و از این طریق عقل را از حضیض عالم محسوسات، به اوج میدان وسیع کبریای خویش رهنمون سازد. ﴿قد أفلح من زكاها﴾ جواب قسم همین است. یعنی به درستی هرکس به وسیله‌ی طاعت خدا نفس خود را تزکیه و آن را از ناپاکی و معاصی و گناهان، پاکیزه کند، کامیاب و رستگار است. ﴿و قد خاب من دساها﴾ و هرکس نفس خود را به کفر و معاصی بیالاید، و آن را به پرتگاه مهالک بکشاند، زیانمند و نومید است. در حقیقت هرکس از نفس و هوی اطاعت کند و از فرمان مولایش سرپیچی نماید از زمره‌ی عقلا خارج شده و به گروه ابلهان درمی‌آید. بعد از آن برای کسی که راه سرکشی و کجروی را در پیش گرفته و نفس خود را از چرک کفر و عصیان پاک نمی‌کند، قوم حضرت صالح عليه السلام را مثل زده و می‌فرماید: ﴿كذبت ثمود بطغواها﴾ قوم ثمود به سبب طغیان و سرکشی، پیامبر خود را تکذیب کردند. ﴿إذ انبعث أشقاها﴾ آنگاه که تیره‌بخت و تیره‌دل‌ترین فرد آنان به سرعت و شتاب و نشاط شتر را ذبح کرد. ابن‌کثیر گفته است: این تیره‌بخت عبارت بود از: «قداربن سالف» که خدا در مورد او فرمود: ﴿فنادوا صاحبهم فتعاطى فعقر﴾، که در بین قوم خود قدرتمند و دارای شرافت بود و رئیس و فرمانروا بود، اما در عین حال تیره‌بخت‌ترین فردِ قوم خود شد.[1] ﴿فقال لهم رسول الله﴾ صالح عليه السلام به آنها گفت: ﴿ناقة الله و سقياها﴾ از شتر خدا برحذر باشید، و به آن آسیبی نرسانید، و نیز برحذر باشید آن را از نوشیدن سهم آب خود منع نکنید، که خدا فرموده است: ﴿لها شرب و لكم شرب يوم معلوم﴾. ﴿فكذبوه فعقروها﴾ پیامبر خود، حضرت صالح را تکذیب کرده و شتر را کشتند و به برحذر داشتن‌های او توجه نکردند.

۱ـ مختصر ۶۴۵/۳.

﴿فدمدم علیهم ربهم﴾ پس به سبب گناه و طغیانشان، خدا آنها را تا آخرین نفر نابود کرد. خازن گفته است: ﴿الدمدمة﴾ یعنی نابود کردن و ریشه‌کن کردن؛ یعنی عذابی بر آنان مسلط کرد که احدی از آنان نجات نیافت. ﴿فسواها﴾ یعنی تمام افراد قبیله را یکسان کیفر داد و صغیر و کبیر و ثروتمند و بینوا احدی نجات نیافت. ﴿و لایخاف عقباها﴾ خدا از عاقبت نابودکردن و ریشه‌کن نمودن آنها، آن‌طور که رؤسا و شاهان از عاقبت اعمال خود می‌ترسند، ترس و هراسی ندارد؛ زیرا خدا در مورد اعمالش مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿الشمس و القمر﴾، ﴿اللیل و النهار﴾ و ﴿فجورها و تقواها﴾ طباق مقرر است.

۲ـ در بین ﴿و النهار إذا جلاها﴾، ﴿واللیل إذا یغشاها﴾، ﴿قد أفلح من زکاها﴾ و ﴿قد خاب من دساها﴾ مقابله برقرار است.

۳ـ اضافه‌ی ﴿ناقة به الله﴾ برای تکریم و تشریف است.

۴ـ ﴿فدمدم علیهم ربهم بذنبهم﴾ متضمن تفظیع و تهویل است.

۵ـ در فواصل و رؤوس آیات سجع مرصع رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی لیل مکی است و درباره‌ی تلاش و عمل و مبارزه‌ی انسان به خاطر زندگی دنیایی بحث کرده و بیان می‌نماید که سرانجامش یا به سوی نعمت‌های ابدی و یا به سوی دوزخ است.

* سوره با قسم به شب آغاز می‌شود که با تاریکیش گستره‌ی گیتی را فرا می‌گیرد و آن را می‌پوشاند، و نیز به روز قسم می‌خورد آنگاه که با پرتو خود هستی را روشن می‌کند. و با قسم به خالق جلیل آغاز شده است که دو نوع مذکر و مؤنث را هستی داده و قسم خورده است که عمل و روش خلایق مختلف و متفاوت است: ﴿و اللیل إذا یغشی * و النهار إذا تجلی * و ما خلق الذکر و الأنثی * إن سعیکم لشتی﴾.

* بعد از آن راه نیکبختی و راه تیره‌روزی را توضیح داده و راه را برای جوینده‌ی رستگاری تبیین نموده و اوصاف نیکان و تبهکاران، و اهل بهشت و دوزخیان را بیان کرده است: ﴿فأما من أعطی و اتق * و صدق بالحسنی * فسنیسره للیسری * و أما من بخل و استغنی * وکذب بالحسنی * فسنیسره للعسری﴾.

* بعد از آن تذکر داده است که بعضی از مردم به مال و ثروتی که اندوخته‌اند مغرور می‌شوند، در صورتی که در قیامت برای آنان سودی در برندارد، و حکمت خدا را در توضیح دادن و روشن کردنِ راه هدایت و راه گمراهی برای بندگان خود، به آنان یادآور شده است: ﴿و ما یغنی عنه ماله إذا تردی * إن علینا للهدی * و إن لنا للآخرة و الأولی﴾.

* بعد از آن اهل مکه، آن تکذیب‌کنندگان آیات و پیامبر خدا را از عذاب و انتقام برحذر داشته است و آنان را با آتش زبانه‌کش و داغ جهنم تهدید نموده که جز کافر تیره‌بخت و روبرتافته از هدایت خدا، هیچ کس حرارت و شعله‌های آن را نمی‌بینند و نمی‌چشد: ﴿فأنذرتکم نارا تلظی * لایصلاها إلا الأشق * الذی کذب و تولی ...﴾.

* و سوره در خاتمه نمونه‌ی انسان صالح را یادآور شده است که مال خود را در وجوه خیر صرف می‌کند، تا نفس خود را پاکیزه کرده و آن را از عذاب خدا مصون بدارد. و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مثل آورده است که بلال را خرید و او را در راه خدا آزاد کرد: ﴿وسیجنبها الأتق * الذی یؤتی ماله یتزکی * و ما لأحد عنده من نعمة تجزی * إلا ابتغاء وجه ربه الأعلی * و لسوف یرضی﴾.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿١﴾ وَ ٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿٢﴾ وَ مَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنثَىٰٓ ﴿٣﴾ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ﴿٤﴾ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ ٱتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَ صَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٧﴾ وَ أَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَ ٱسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾ وَ كَذَّبَ بِٱلْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾ وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ﴿١١﴾ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾ وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ ٱلْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾ لَا يَصْلَىٰهَآ إِلَّا ٱلْأَشْقَى ﴿١٥﴾ ٱلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾ وَ سَيُجَنَّبُهَا ٱلْأَتْقَى ﴿١٧﴾ ٱلَّذِي يُؤْتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَ مَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ ﴿١٩﴾ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**تجلی**﴾ کشف و برملا شد. ﴿**شتی**﴾ پراکنده و متفاوت. ﴿**الحسنی**﴾ «حسنی» یعنی توحید. ﴿**الیسری**﴾ خصلتی که به آسانی و راحتی می‌انجامد، که بهشت است. ﴿**العسری**﴾ خصلتی که منجر به سختی و شدت می‌شود، که جهنم است. ﴿**تردی**﴾ نابود شد و سقوط کرد. ﴿**تلظی**﴾ زبانه می‌کشد و شعله‌ور می‌شود. ﴿**یصلاها**﴾ داخل آن می‌شود و رنج آن را تحمل می‌کند.

سبب نزول: روایت شده است که بلال بنده و مملوک «امیة‌بن خلف» بود، و مالکش به خاطر این‌که مسلمان شده بود او را اذیت می‌کرد. وقتی آفتاب داغ می‌شد او را بیرون می‌برد و در بیابان‌های مکه او را به پشت می‌خواباند و سنگی بزرگ بر سینه‌ی او می‌گذاشت، آنگاه به او می‌گفت: باید چنین بمانی تا می‌میری و یا این‌که به محمد کافر شوی! اما بلال در چنان حالتی فقط می‌گفت: احد، احد. باری ابوبکر صدیق رضی الله عنه از کنارش عبور کرد و دید او را چنان شکنجه می‌کنند. به امیه گفت: از خدا نمی‌ترسی این بیچاره را چنین عذاب می‌دهی؟! امیه به او گفت: تو او را گستاخ کرده‌ای، بفرما او را نجات بده. آنگاه ابوبکر بلال را خرید و او را در راه خدا آزاد کرد. اما مشرکین گفتند: بلال حقی به گردن ابوبکر دارد که او را آزاد کرده است. آنگاه آیه‌ی ﴿**و ما لأحد عنده من نعمة تجزی * إلا ابتغاء وجه ربه الأعلی * و لسوف یرضی**﴾ نازل شد.[۱]

تفسیر: ﴿**و اللیل إذا یغشی**﴾ قسم به شب آنگاه که با تیرگی خود گیتی را می‌پوشاند و هستی را زیر پرده‌ی شبح خود قرار می‌دهد. ﴿**و النهار إذا تجلی**﴾ قسم به روز آنگاه که جلوه‌گر و نمایان می‌شود و عالم و هستی را نورانی و روشن می‌نماید. مفسران گفته‌اند: خدا به شب قسم خورده است که وقت آسایش است برای جمع خلایق. انسان و حیوان شب هنگام به مسکن و مأوای خود پناه می‌برند، و از اضطراب و جنبش می‌رهند. پس به

۱ـ صاوی ۳۲۶/۴ و خازن ۲۵۶/۴.

روز قسم خورده است که خلق در خلال آن به تکاپو و تلاش برای معاش می‌افتد. حکمت این قسم عبارت است از منافع بی‌شماری که در تعاقب و به دنبال هم آمدن آن دو به دست می‌آید؛ چون اگر تمام عمر شب باشد، زندگی غیرممکن می‌شود، و اگر همه‌ی آن روز باشد آسایش و راحتی به انسان روی نمی‌آورد، و منافع انسان دچار اختلال می‌شود. ﴿و ما خلق الذکر و الأنثی﴾ به خالقی توانا و باعظمت قسم که دو صنف مذکر و مؤنث را از نطفه‌ی جهنده خلعت هستی داده است. خدا به ذات خود قسم خورده که دو نوع یعنی مذکر و مؤنث را خلق کرده است تا یادآور شود که همو خالق و ایجادکننده و حکیم است؛ زیرا معقول نیست اختلاف مذکر و مؤنث تصادفی و از طبیعت بی‌شعور پیدا شده باشد؛ چون اجزاء اصلی در منی برابرند، پس پیدا شدن اولاد گاهی به صورت مذکر و گاهی به صورت مؤنث از عناصر مساوی نشان می‌دهد که قراردهنده‌ی این نظام و سیستم، آگاه و عالم است و در صنعت خود حکیم است. ﴿إن سعیکم لشتی﴾ جواب قسم همین است. یعنی عمل شما متفاوت است. بعضی پرهیزگار و بعضی تیره‌بخت می‌باشید، و جمعی صالح وگروهی ناصالح هستید. سپس آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿فأما من أعطی و اتق﴾ اما آنکه مال خود را به خاطر جلب رضایت خدا بدهد و در راه او صرف کند، و از خدا بترسد و از محارم دوری جوید؛ ابن‌کثیر گفته است: مالی بدهد که دادن آن به او امر شده و در امور و کارهایش از خدا بترسد.[1] ﴿و صدق بالحسنی﴾ و به بهشتی ایمان داشته باشد که خدا آن را برای نیکان آماده کرده است، ﴿فسنیسره للیسری﴾ او را بر انجام دادن عمل خیر مهیا می‌کنیم، و اعمال و رفتاری را که به بهشت می‌انجامد برایش آسان می‌کنیم، و آن عبارت است از انجام دادن اوامر و ترک محرمات. ﴿و أما من بخل و استغنی﴾ اما آنکه در صرف و انفاق مال دریغ ورزد و خود را از عبادت خدای عزوجل بی‌نیاز بداند.

۱ـ مختصر ۶۴۶/۳.

ابن‌عباس گفته است: یعنی از صرف مال دریغ ورزد، و خود را از خدا بی‌نیاز بداند. ﴿وکذب بالحسنی﴾ و بهشت و نعمت‌هایش را تکذیب کند، ﴿فسنیسره للعسری﴾ او را برای زندگی پرمشقت دنیا و آخرت و در پیش گرفتن راه شر مهیا می‌کنیم. مفسران گفته‌اند: طریق خیر به «یسری» موسوم است؛ چون سرانجامش یسر یعنی ورود به بهشت و منزلگاه پرنعمت است، و طریق شر به «عسری» موسوم است؛ چون سرانجامش عسر و سختی یعنی ورود به دوزخ است. ﴿و ما یغنی عنه ماله إذا تردی﴾ استفهامی است انکاری. یعنی وقتی تباه شود و به دوزخ سقوط کند، مال و ثروتش به او چه سودی می‌رساند؟ و چه عذابی را از او دفع می‌کند؟ ﴿إن علینا للهدی﴾ برماست که راه هدایت و گمراهی را برای مردم روشن و معلوم کنیم، و راه راست و کج را توضیح دهیم. مانند گفته‌ی ﴿و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر﴾. ﴿و إن لنا للآخرة و الأولی﴾ و هرچه در دنیا و آخرت قرار دارد از آن ما می‌باشد. پس هرکس دنیا و آخرت را از غیر خدا بجوید، راه اشتباه را در پیش گرفته است. ﴿فأنذرتکم نارا تلظی﴾ ای ساکنان مکه! شما را از حرارت و داغی آتشی مشتعل و زبانه‌کش برحذر می‌دارم. ﴿لا یصلاها إلا الأشقی﴾ جز کافر شقی هیچ کس برای همیشه وارد آن نمی‌شود و حرارت آن را نمی‌چشد... آنگاه «اشقی» را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿الذی کذب و تولی﴾ همان کسی که پیامبران را تکذیب و به ایمان و آیات خدا پشت می‌کند. ﴿و سیجنبها الأتقی﴾ و انسان پاک و پرهیزگار از آن دور خواهد ماند؛ چون در دوری جستن و اجتناب از شرک و معاصی سعی بلیغ کرده است. سپس «اتقی» را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿الذی یؤتی ماله یتزکی﴾ همان کسی که مال خود را در راه خیر صرف می‌کند تا خود را پاکیزه بدارد. ﴿و ما لأحد عنده من نعمة تجزی﴾ و هیچ کس حق و نعمتی بر او ندارد تا آن را جبران کند. بلکه فقط به خاطر خدا آن را صرف می‌کند. مفسران گفته‌اند: آیه در مورد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است. وقتی بلال را خرید و او را در راه خدا آزاد کرد، مشرکان گفتند: این کار را

به خاطر حقی انجام داد که به گردنش بود. آنگاه آیه‌ی ﴿إلا ابتغاء وجه ربه الأعلى﴾ نازل شد؛ یعنی جز رضایت خدا هدفی نداشت. ﴿و لسوف یرضی﴾ پس در آخرت پاداشی به او عطا خواهد کرد که راضی و خوشنود می‌شود. بدین ترتیب خدا وعده‌ی کرم را به وی داده است.

نکات بلاغی: ۱ـ در بین ﴿الأشق﴾، ﴿الأتق﴾، ﴿الیسری﴾ و ﴿العسری﴾ طباق مقرر است.

۲ـ در بین ﴿فأما من أعطى و اتق * و صدق بالحسنى﴾ و ﴿و أما من بخل و استغنى * وکذب بالحسنى﴾ مقابله مقرر است.

۳ـ ﴿فسنیسره للیسری﴾ متضمن جناس اشتقاق است.

۴ـ در آیه‌ی ﴿فأما من أعطى و اتق﴾ به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است.

۵ـ ﴿لایصلاها إلا الأشق ... و سیجنبها الأتق﴾ متضمن سجع رصین و غیرمتکلف است.

حضرت عمر رضی الله عنه می‌گفت: سرور ما سرور ما را آزاد کرد. منظور ایشان این بود که ابوبکر بلال را آزاد کرد. چه پاکند این نهادها! بار خدایا! محبت تمام یاران پیامبر را به ما عطا فرما.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی ضحی در مکه نازل شده و شخصیت پیامبر اکرمﷺ و فضل و کرم و انعامی را مورد بررسی قرار می‌دهد که خدای عزوجل به ایشان عطا کرده است.

* خدا قسم یاد کرده است که پیامبرﷺ گرانقدر است و خدایش او را رها نکرده و به عکس گمان مشرکین از او متنفر نشده است. بلکه در پیشگاه خدا دارای مقام و منزلتی رفیع و بالارج است: ﴿و الضحی * و اللیل إذا سجی * ما ودعك ربك و ما قلی * و للآخرة خیر لك من الأولی﴾.

* بعد از آن مژده‌ی بخششی را در آخرت به او داده و احترام و اکرامی را یادآور شده که برای پیامبرﷺ آماده کرده است؛ از جمله شفاعت کبری: ﴿و لسوف یعطیك ربك فترضی﴾.

* سپس یتیمی، بینوایی، فقر، بی‌پناه بودن، و آوارگی دوران خردسالی را به او یادآور شده است و این‌که خدا او را در زیر پوشش رعایت و رحمت خود قرار داده و او را بی‌نیاز کرد و حمایت نمود و عنایت خود را شامل حال او قرار داد: ﴿ألم یجدك یتیما فآوی * و وجدك ضالا فهدی * و وجدك عائلا فأغنی﴾.

* سوره با سه توصیه در مقابل این سه نعمت خاتمه یافته است، که عبارتند از محبت به یتیم، ترحم به نیازمند، و دلجویی کردن از درماندگان بینوا: ﴿فأما الیتیم فلا تقهر * و أما السائل فلا تنهر * و أما بنعمة ربك فحدث﴾.



خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ الضُّحَىٰ ﴿١﴾ وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ ﴿٣﴾ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَىٰ ﴿٦﴾ وَ وَجَدَكَ ضَالاً فَهَدَىٰ ﴿٧﴾ وَ وَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿٩﴾ وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾ وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾﴾



معنی لغات: ﴿**سجی**﴾ «سجی اللیل» یعنی تاریکی آن شدت یافت. ﴿**قلی**﴾ او را دشمن داشت. و «قلی» به معنی کینه‌ی شدید می‌باشد. ﴿**آوی**﴾ او را پناه داد و از وی حمایت کرد. ﴿**عائلا**﴾ فقیر و بی‌چیز. ﴿**فلا تقهر**﴾ او را خوار و خفیف مکن. ﴿**فلا تنهر**﴾ او را منع مکن و با خشونت از نزد خود مران.

سبب نزول: پیامبر ﷺ نگران شد، دو یا سه شب برنخاست، آنگاه زنی ـ ام جمیل، همسر ابولهب ـ آمد و گفت: امیدوارم شیطانت تو را رها کرده باشد!! دو یا سه شب است که او را در کنارت نمی‌بینم. آنگاه خدای عزوجل این آیات را نازل کرد: ﴿**و الضحی * و اللیل إذا سجی * ما وعدك ربك و ما قلی**﴾.(۱)

تفسیر: ﴿**والضحی * و اللیل إذا سجی**﴾ قسم به وقت و زمان چاشتگاه یعنی آغاز روز و زمان بالا آمدن آفتاب، و قسم به شب هنگام که تاریکی‌اش شدت می‌یابد و همه‌چیز را فرا می‌گیرد و می‌پوشاند. ابن‌عباس گفته است: ﴿**سجی**﴾ یعنی با تیرگیش روی

۱ـ حدیث در صحیحین بدون ذکر نام زن آمده است.

آورد.[۱] ابن‌کثیر گفته است: خدای متعال به چاشتگاه و روشنی در آن، و به شب آنگاه که استقرار می‌یابد، تاریک می‌شود و تیرگیش افزایش می‌یابد، قسم خورده است؛ زیرا اینها آیات و دلیلی آشکارند که قدرت خدا را نشان می‌دهند.[۲] **﴿ما ودعك ربك و ما قلى﴾** از آن وقتی که تو را برگزیده است، تو را ترک نکرده است. و از زمانی که به تو محبت روا داشته است از تو عصبانی و غضبناک نشده است. بدین‌وسیله سخن مشرکین را رد کرده است که می‌گفتند: خدا محمد را رها کرده است. و جواب قسم همان است. **﴿و للآخرة خير لك من الأولى﴾** منزلگاه آخرت برایت از این دنیا بهتر است؛ چون آخرت پایدار است و باقی، و دنیا ناپایدار است و فانی. از این‌رو پیامبرﷺ می‌گفت: بار خدایا! جز زندگی آخرت عیشی نیست. **﴿و لسوف يعطيك ربك فترضى﴾** خدای متعال در آخرت پاداش جزیل و شفاعت را به تو عطا می‌کند و راضی خواهی شد. ابن‌عباس گفته است: یعنی شفاعت را به او عطا می‌کند تا راضی شود؛ چون روایت است که پیامبرﷺ امتش را به یاد آورد و فرمود: بار خدایا! امتم، امتم، و گریه را سر داد. آنگاه خدا به جبرئیل گفت: پیش محمد برو و از او بپرس چرا گریه می‌کنی؟ ـ در صورتی که خدا به همه چیز آگاه است ـ جبرئیل نزد پیامبرﷺ آمد و از او پرسید، پیامبرﷺ جریان را به او گفت، آنگاه خدا به جبرئیل گفت: نزد محمدﷺ برو و به او بگو: در مورد امتش ما او را راضی خواهیم کرد، و او را ناراحت نمی‌کنیم.[۳] در حدیث آمده است: از هر پیامبری درخواستی قبول می‌شود. تمامی پیامبران درخواست خود را در دنیا مطرح کردند، اما من درخواستم را شفاعت امتم در روز قیامت قرار داده‌ام.[۴] خازن گفته است: بهتر آن است ظاهر آیه منظور شود، تا شامل خیر دنیا و آخرت گردد؛ چون خدا در دنیا پیروزی و غلبه بر دشمنان و کثرت پیروان و

۱ـ خازن ۲۵۸/۴.
۲ـ مختصر ۶۴۹/۳.
۳ـ اخراج از مسلم.
۴ـ اخراج از شیخان.

فتوحات فراوان را به او عطا کرد و دینش را غالب و پیروز گرداند و امتش را بهترین امت قرار داد. و در آخرت شفاعت عام و مقام محمود و غیره را به او عطا فرموده است؛ یعنی خیر دو عالم را به او داده است.[۱] آنگاه بعد از این‌که وعده‌ی گرانقدر را به او داد، نعمت‌های دوران کودکی‌اش را به او یادآور شد، تا خدایش را سپاسگزار باشد و فرمود: ﴿ألم يجدك يتيما فآوى﴾ مگر در دوران کودکی یتیم نبودی، و خدا تو را در پناه و کنار عمویت قرار داد. ابن‌کثیر گفته است: چون وقتی پدرش درگذشت حضرت در شکم مادر بود و وقتی به سن شش سالگی رسید مادرش نیز درگذشت. بعد از آن تحت تکفل پدربزرگش، «عبدالمطلب» قرار گرفت، و وقتی به سن هشت سالگی رسید پدربزرگش نیز درگذشت، آنگاه عمویش، «ابوطالب» تکفل او را به عهده گرفت، بعد از آن باز ابوطالب او را یاری داد و قدر و منزلتش را بالا برد تا این‌که در سن چهل سالگی خدا او را به پیامبری مبعوث کرد، در حالی که ابوطالب مانند افراد قوم خود به پرستش بت می‌پرداخت، با وجود این اذیت و آزار را از پیامبر ﷺ دفع می‌کرد. تمام اینها حفظ و حمایت و عنایت خدا نسبت به او می‌باشند.[۲] ﴿و وجدك ضالا فهدى﴾ و تو را در امر شناخت شریعت و دین متحیر بیافت، آنگاه تو را هدایت کرد. مانند: ﴿ما كنت تدرى ما الكتاب و لا الإيمان﴾. امام جلال گفته است: تو را دور از شریعتی که الان بر آن قرار داری بیافت، آنگاه تو را بدان هدایت کرد.[۳] و عده‌ای نیز گفته‌اند: در زمان کودکی در یکی از دره‌های مکه گم شده بود، خدا او را پیش جدش باز آورد. ابوحیان گفته است: نمی‌توان آن را بر گمراهیِ مقابل هدایت حمل کرد؛ زیرا پیامبران از آن معصومند. ابن‌عباس گفته است: یعنی در سن بچگی در دره‌های مکه گم شده بود. و عده‌ای نیز می‌گویند وقتی با عمویش به شام رفته بود در

۱ـ خازن ۴/ ۲٦٠.

۲ـ تفسیر ابن‌کثیر ۳/ ٦٥٠.

۳ـ تفسیر جلالین ۴/ ۳۳٠.

راه از عمویش گم شد. ﴿و وجدك عائلا فأغنى﴾ و تو را بینوا و محتاج یافت، اما با فراهم کردن اسباب تجارت تو را از خلق خدا بی‌نیاز کرد. بعد از این‌که سه نعمت را بر او برشمرد، ایشان را به سه چیز توصیه کرده و می‌فرماید: ﴿فأما الیتیم فلا تقهر﴾ بنابراین یتیم را تحقیر مکن و بر او چیره مشو. مجاهد گفته است: یعنی او را خوار و محقر مشمار. و سفیان گفته است: یعنی با ضایع کردن مالش به او ستم مکن؛ یعنی با یتیم مانند پدر مهربان باش که خود یتیم بودی و خدا تو را پناه داد. ﴿و أما السائل فلا تنهر﴾ و گدایی که از روی بینوایی و احتیاج درخواست می‌کند، وقتی از تو چیزی خواست، او را منع مکن و سخن سخت و درشت را به وی مگوی، بلکه یا به او بده یا به صورتی پسندیده او را رد کن. قتاده گفته است: یعنی گدا را با نرمش و گشاده‌رویی رد کن. ﴿و أما بنعمة ربك فحدث﴾ بلکه فضل و کرم و نعماتی را که خدا به تو داده است، برای مردم بازگو کن؛ زیرا بازگفتن نعمت سپاسگزاری محسوب می‌شود. آلوسی گفته است: یعنی تو یتیم و ره‌گم‌کرده و بینوا بودی، اما خدا تو را پناه داد و هدایت و بی‌نیاز کرد. پس در این سه مورد نعمت خدا را فراموش مکن و نسبت به یتیم مهربان باش و به گدا رحم کن؛ چون خودت مزه‌ی یتیمی و بینوایی را چشیده‌ای، و مردم و بندگان را به راه راست هدایت کن همان‌طور که خدا تو را هدایت کرد.[1]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿للآخرة﴾ و ﴿الأولى﴾ متضمن طباق است.

۲ـ در ﴿ألم یجدك یتیما فآوى * و وجدك عائلا فأغنى﴾ مقابله مقرر است.

۳ـ در بین ﴿تقهر﴾ و ﴿تنهر﴾ جناس ناقص مقرر است.

۴ـ در ﴿ألم یجدك یتیما فآوى * و وجدك ضالا فهدى * و وجدك عائلا فأغنى﴾ سجع مرصع آمده است.



۱ـ تفسیر روح المعانی ۱۶۴/۳۰.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی شرح مکی است و درباره‌ی مکانت والا و مقام بلند پیامبر ﷺ در نزد خدا بحث کرده و در مورد نعمت‌های بی‌شمار خدا، داد سخن داده که به بنده و پیامبر خود، حضرت محمد ﷺ عطا کرده است، سینه‌ی او را با ایمان فراخ کرد، و قلبش را با حکمت و عرفان روشن کرد و او را از چرک گناهان پاک نمود. تمام این امور برای تسلی خاطر پیامبر ﷺ در مقابل اذیت و آزاری بود که از تبهکاران می‌دید. و برای آرام کردن خاطر مبارکش خدا این برکات را به او عطا کرد: ﴿**ألم نشرح لك صدرك * و وضعنا عنك وزرك * الذی أنقض ظهرك**﴾.

* سپس پیرامون والایی و رفعت منزلت و مقام پیامبر ﷺ در دنیا و آخرت به بحث پرداخته و نام او را مقارن نام خدای متعال ذکر کرده است: ﴿**و رفعنا لك ذكرك**﴾.

* و سوره‌ی شریف، دعوت پیامبر ﷺ را مورد بحث قرار داده، در حالی که پیامبر و مؤمنان در مکه سختی و آزار فراوانی را از دست کافرانِ تکذیب‌کننده می‌کشیدند. خدا او را مژده داد که فرج و گشایش و پیروزی بر دشمنان نزدیک است: ﴿**فإن مع العسر يسرا**﴾.

* در خاتمه سوره به پیامبر ﷺ تذکر داده است که بعد از فراغت از تبلیغ رسالت، به عنوان سپاسگزاری در مقابل نعمت‌های گرانقدری که خدا به او عطا کرده است به عبادت خدا بپردازد: ﴿**فإذا فرغت فانصب و إلی ربك فارغب**﴾.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْراً ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْراً ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغْتَ فَٱنصَبْ ﴿٧﴾ وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرْغَب ﴿٨﴾﴾



تفسیر: ﴿**ألم نشرح لك صدرك**﴾ استفهام برای تقریر است. یعنی ای محمد! ما سینه‌ی تو را با نور هدایت و ایمان و قرآن بگشادیم. مانند: ﴿**فمن یرد الله أن یهدیه یشرح صدره للإسلام**﴾. ابن‌کثیر گفته است: یعنی قلبت را روشن و فراخ و وسیع گرداندیم. و همان‌طور که خدا سینه‌ی او را روشن کرد، شریعتش را نیز گسترش داد و آن را میسّر و آسان قرار داد، نه فشار طاقت‌فرسا و نه ضعف و تنگ‌نظری در آن وجود ندارد.[1] ابوحیان گفته است: «شرح صدر» یعنی روشن کردن آن به حکمت، و فراخ نمودن آن برای دریافت وحی نازل شده. و نظر جمهور نیز همین است. عده‌ای نیز می‌گویند: «شرح صدر» عبارت است از این‌که در دوران طفولیت جبرئیل سینه‌ی او را شکافت. این نظر از ابن‌عباس روایت شده است.[2]

۱ـ مختصر ۶۵۲/۳.

۲ـ البحر ۴۸۷/۸. روایت مذکور در صحیح مسلم چنین آمده است: از انس روایت است که وقتی پیامبرﷺ با بچه‌ها بازی می‌کرد جبرئیل آمد و او را گرفت و به زمین زد و قلبش را شکافت و پاره‌گوشتی را از آن بیرون آورد و گفت: این سهم شیطان است، آنگاه او را در تشتی طلایی با آب زمزم شست و درمان کرد و آن را در جای خود قرار داد. بچه‌ها نزد دایه‌اش دویدند و گفتند: محمد کشته شد، دایه نزدش دوید و او را پریده رنگ یافتند. اخراج از مسلم. انس می‌گوید: اثر بخیه را در سینه‌اش می‌دیدم.

﴿و وضعنا عنك وزرك﴾ و بار سنگینت را از دوشت برداشتیم. **﴿الذی أنقض ظهرك﴾** باری که بر پشتت سنگینی نموده و آن را خسته می‌کرد. مفسران گفته‌اند: منظور از «وزر» اموری است که آنها را انجام داد، و برداشتن آن از او یعنی بخشودن آنها. مانند **﴿لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر﴾**. و منظور از ذنوب، معاصی و گناهان نیست؛ زیرا پیامبران از ارتکاب گناهان معصومند. اما آنچه پیامبرﷺ انجام داد از قبیل اجازه دادن به منافقین که در جهاد شرکت نکنند آنگاه که برای عدم حضور خود عذر آوردند، و گرفتن فدیه از اسیران بدر، و ابرو درهم کشیدن و رو برتافتن از نابینا، بر مبنای اجتهاد بود و به خاطر آنها سرزنش شد. و در التسهیل آمده است: گناهان پیامبران با این‌که کوچک بودند و بخشوده شدند، از این رو به «گناهان سنگین» موصوف شده‌اند؛ چرا که به آنها اهمیت می‌دادند و به خاطر آنها تأسف می‌خوردند، پس برای آنان سنگین بودند؛ زیرا به شدت از خدا می‌ترسیدند. و چنین امری در خبر آمده است: «مؤمن گناه خود را مانند کوهی می‌بیند که دارد بر او سقوط می‌کند. و منافق گناه خود را پشه‌ای می‌پندارد که از روی بینیش می‌پرد».[1] و «نقیض» عبارت است از صدایی که بر اثر بار سنگینی که بر پشت شتر قرار گرفته است از محمل شنیده می‌شود. **﴿و رفعنا لك ذكرك﴾** و مقام و منزلت تو را رفیع گرداندیم و مقامت را در دنیا و آخرت بالا بردیم و اسم تو را با اسم خود قرین کردیم. مجاهد گفته است: هرگاه نامی از خدا برده شود نام محمدﷺ در کنارش برده می‌شود. و قتاده گفته است: خدا نام او را در دنیا و آخرت بالا برده است، هر خطیب و شهادت‌دهنده و نمازگزاری ندا می‌دهد: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله». در حدیث آمده است: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! خدایت می‌گوید: آیا می‌دانی چگونه یاد و نام تو را رفیع گردانده‌ام؟ گفتم: خدا می‌داند. گفت:

۱ـ التسهیل ۲/ ۲۰۶.

وقتی نامی از من برده شود، نام تو نیز با من می‌آید.»[۱] در البحر آمده است: در شهادت و اذان و اقامه و تشهد و خطبه، و در بسی موارد در قرآن و غیره نام پیامبر با نام خدا قرین است و از پیامبران و ملت‌های آنها خواسته است که به حضرت محمدﷺ ایمان بیاورند.[۲] در این مورد حسان بن ثابت سروده است:

و ضمّ الإله اسم النبی إلی اسمه	إذا قال فی الخمس المؤذن أشهد
و شقّ له من اسمه لیجله	فذو العرش محمود و هذا محمد[۳]

«خدا نام پیامبر را در اذان پنجگانه در کنار نام خود قرار داد. و از اسم خود برایش اسمی مشتق کرد تا او را والا بدارد، نام خدای صاحب عرش محمود است و نام این محمد».

﴿فإن مع العسر یسرا﴾ بعد از تنگی و دشواری گشایش می‌آید. و بعد از سختی آسایش می‌آید. مفسران گفته‌اند: در مکه پیامبر و یارانش بر اثر اذیت و آزار مشرکین سخت در مضیقه و تنگنا بودند. لذا به منظور تسلی خاطر و آرامش قلب و تقویت امیدش، خدا وعده‌ی راحتی و آسایش را به او داد، همان‌طور که در آغاز سوره نعمت‌های عطا شده به او را برشمرد. و انگار خدا می‌گوید: کسی که این نعمت‌های گرانقدر را به تو عطا کرده است، تو را بر آنان پیروز می‌کند، و کارت را استوار می‌گرداند، و این سختی را به زودی به آسایش تبدیل می‌کند. از این رو آن را در قالب مبالغه تکرار کرده و گفته است: ﴿إن مع العسر یسرا﴾ بعد از تنگی و دشواری فرج و شادی خواهد آمد. و بعد از سختی آسانی می‌آید. پس افسرده و غمگین مشو. در حدیث آمده است: «سختی بر دو آسانی پیروز نمی‌شود».[۴] ﴿فإذا فرغت فانصب﴾ وقتی که از دعوت خلق فراغت یافتی، در عبادت خالق کوشا باش، و وقتی که کار دنیا را به پایان رساندی، خود را در طلب

۱ـ مختصر ۶۵۲/۳.

۲ـ البحر المحیط ۴۸۸/۸.

۳ـ مختصر ۶۵۲/۳.

۴ـ اخراج از حاکم و بیهقی.

آخرت خسته کن. ﴿و إلى ربك فارغب﴾ و توجه خود را به چیزی معطوف بدار که نزد خدا می‌باشد، و اهتمام خود را به این دنیای ناپایدار و رفتنی مصروف مدار. ابن‌کثیر گفته است: یعنی وقتی از امور و کارهای دنیا فراغت یافتی و از آن قطع علاقه کردی، به عبادت برخیز و با شادابی و نشاط و قلبی فارغ به عبادت خدا بشتاب، و قصد و نیت خود را خالصانه برای خدا قرار بده.(۱)

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿ألم نشرح لك صدرك﴾ استفهام تقریری آمده است.

۲ـ در ﴿و وضعنا عنك وزرك * الذي أنقض ظهرك﴾ استعاره‌ی تمثیلیه آمده است.

۳ـ نکره آوردن ﴿إن مع العسر يسرا﴾ برای تفخیم و تعظیم است.

۴ـ در بین دو لفظ ﴿العسر﴾ و ﴿اليسر﴾ جناس ناقص مقرر است.

۵ـ تکرار جمله‌ی ﴿فإن مع العسر يسراً * إن مع العسر يسراً﴾ برای تقریر است.

۶ـ در ﴿فإذا فرغت فانصب * و إلى ربك فارغب﴾ سجع وجود دارد.



۱ـ مختصر ۳/۶۵۳.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی تین در در مکه نازل شده و دو مطلب برجسته را مورد بررسی قرار می‌دهد:

اول: اکرام خدا نسبت به انسان.

دوم: ایمان به حساب و جزای آخرت.

* سوره با قسم به اماکن مقدس و شریفی آغاز شده است که خدا آنها را به محل نزول وحی بر پیامبرانش اختصاص داده است. این اماکن عبارتند از «بیت‌المقدس»، «کوه طور» و «مکه‌ی مکرمه». و قسم خورده است که انسان را در زیباترین شکل و سیما آفریده است و اگر نعمت‌های پروردگارش را سپاسگزار نباشد جایگاه او پایین‌ترین طبقات دوزخ خواهد بود: **﴿والتين و الزيتون * و طور سينين * و هذا البلد الأمين ...﴾**.

* در این سوره کافر به خاطر انکار حشر و نشر توبیخ شده است؛ چراکه بعد از آن همه دلیل روشن و قطعی که بر قدرت پروردگار عالمیان در آفرینش انسان در نیکوترین شکل و زیباترین صورت ارائه شده است، باز حشر و نشر را انکار می‌کند: **﴿لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقويم﴾**.

* و در خاتمه عدالت الهی را با دادن پاداش به مؤمنین و کیفر به کافران بیان کرده است: **﴿فما يكذبك بعد بالدين* أليس الله بأحكم الحاكمين﴾**. آیه متضمن آن است که پاداش و معاد امری است مسلّم و قطعی.



خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلتِّينِ وَ ٱلزَّيْتُونِ ﴿١﴾ وَ طُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَ هٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ ٱللهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾﴾



معنی لغات: ﴿طور سینین﴾ همان کوهی است که حضرت موسی علیه السلام بر بالای آن با خدا سخن گفت. ﴿سینین﴾ یعنی مبارک. ﴿تقویم﴾ راست و مستقیم. ﴿ممنون﴾ مقطوع. ﴿الدین﴾ جزا.

تفسیر: ﴿و التین و الزیتون﴾ قسم به انجیر و زیتون، که دارای برکت و نعمتی فراوان می‌باشند. ابن‌عباس گفته است: منظور انجیری است که آن را می‌خورید، و زیتونی است که از آن روغن می‌گیرید.[۱] و عکرمه گفته است: خدا به محل رستن انجیر و زیتون قسم خورده است، و انجیر بیشتر در دمشق به عمل می‌آید و زیتون در بیت المقدس.[۲] و اظهر هم همین است؛ زیرا عطف کردن «کوه طور» و «البلد الامین» بر آن، دلیلی است بر اثبات این نظر. پس قسم به اماکن مقدسه‌ای صورت گرفته است که خدا در آن اماکن بر پیامبرانش وحی نازل کرد و آنها را مشرف و مبارک قرار داد. ﴿و طور سینین﴾ و قسم به کوه مبارک که موسی بر آن با خدا سخن گفت، و عبارت است از «طور سینا» که درختان

۱ـ قرطبی ۱۹/۱۱۰.
۲ـ البحر ۸/۴۸۹.

فراوان و مبارکی در آن وجود دارد. خازن گفته است: به دلیل این‌که درختان مبارک و مثمر در آن وجود دارد به «سینین» و «سینا» موسوم است، و هر کوهی که دارای درختان باثمر باشد، آن را «سینین و سینا» می‌گویند.[۱] ﴿و هذا البلد الأمین﴾ قسم به این شهر امین یعنی «مکه‌ی مکرمه» که هر کس وارد آن شود، جان و مالش در امان است. که فرموده است: ﴿أو لم یروا أنا جعلنا حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم﴾. آلوسی گفته است: بنا به نظر بسی از مفسران، خداوند به اماکنی مبارک و شریف قسم یاد کرده است. منظور از «البلد الأمین» مکه‌ی مکرمه است، و در این مورد اختلاف نیست. و منظور از «طور سینین» همان کوهی است که حضرت موسی علیه السلام بر بالای آن با خدا سخن گفت. «طور سینا» نیز نامیده می‌شود. و اما «تین» و «زیتون» بنا به روایت قتاده عبارتند از دو کوه که یکی در دمشق و دیگری در بیت المقدس قرار دارد. و مقصود از «تین» و «زیتون» محل رستن آنها می‌باشد. عده‌ای نیز می‌گویند: مقصود از آنها همان دو درخت معروف است، ابن‌عباس و مجاهد نیز چنین گفته‌اند. اما غرض از قسم خوردن به این اماکن بیان شرف آنها و بیان خیر و برکتی است که با بعثت پیامبران در آنجا نمایان شده است.[۲] ابن‌کثیر گفته است. بعضی از پیشوایان گفته‌اند: در هر یک از این اماکن پیامبری مرسل و اولوالعزم با شرائع بزرگ مبعوث شده است. محل رویش درخت انجیر و زیتون که «بیت المقدس» است خدا در آنجا حضرت عیسی مسیح را مبعوث فرمود. و در «طور سینا» موسی بن عمران بر بالای آن با خدا سخن گفت. و در سرزمین و شهر امن خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را مبعوث فرمود. در آخر تورات این سه مکان ذکر شده‌اند: «خدا از طور سینا ـ کوهی که موسی بر بالای آن با خدا سخن گفت ـ آمد و از ساعیر ـ کوه بیت المقدس ـ نورش نمایان شد که خدا عیسی مسیح را در آنجا مبعوث کرد ـ و از جانب

۱ـ تفسیر خازن ۲٦٦/۴.

۲ـ روح المعانی ۱۷۳/۳۰.

کوه فاران ـ کوهی است در نزدیکی مکه ـ حق را اعلان کرد و محمد را در آنجا مبعوث نمود». پس آنها را به ترتیب زمان یادآور شده و بر حسب مراتبی که در شرافت و قداست دارند به آنها قسم یاد کرده است.[1] و جواب قسم عبارت است از: **﴿لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم﴾** یعنی انسان را در نیکوترین شکل و به زیباترین و کاملترین صفات خلق کرده‌ایم. از جمله او را با صورتی نیکو و قامتی راست و اعضایی متناسب خلق کرده‌ایم و او را به فهم و دانش آراسته‌ایم و نیروی تمییز و تشخیص و کلام و بیان را به وی داده‌ایم. مجاهد گفته است: **﴿أحسن تقویم﴾** یعنی به زیباترین سیما و بدیع‌ترین صورت او را آفریده‌ایم.[2] **﴿ثم رددناه أسفل سافلین﴾** بعد از آن به پایین‌ترین درجه او را پایین آوردیم؛ زیرا مطابق هدفی که او را برای آن خلق کرده بودیم، عمل نکرد؛ چون در مقابل این نعمت ارجمند سپاسگزار نشد، و مزایایی را که به او اختصاص داده بودیم در راه اطاعت به‌کار نبرد، از این رو او را به «اسفل سافلین»، یعنی جهنم بر خواهیم گرداند. مجاهد و حسن گفته‌اند: اسفل سافلین یعنی پایین‌ترین درجات آتش و دوزخ. ضحاک گفته است: یعنی او را به پست‌ترین عمر که پیری است باز می‌گردانیم.[3] آلوسی گفته است: از سیاق کلام چنان به نظر می‌آید که به وضعیت انسان کافر در روز قیامت اشاره دارد، و نشان می‌دهد که بعد از این‌که در زیباترین و بدیع‌ترین صورت آفریده شده بود، به زشت‌ترین و ناپسندترین شکل در می‌آید.[4] **﴿إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾** جز مؤمنانِ پرهیزگار که ایمان و عمل صالح را با هم دارند. **﴿فلهم أجر غیر ممنون﴾** پس پاداشی همیشگی و پایان ناپذیر و مستمر دارند، که عبارت است از بهشت، منزلگاه پرهیزگاران. **﴿فما یکذبك بعد بالدین﴾** خطاب متوجه عموم انسان است و در آن التفات صورت گرفته

۱ـ مختصر ۶۵۴/۳.
۲ـ طبری ۱۵۶/۳۰.
۳ـ قرطبی ۱۱۵/۱۹.
۴ـ آلوسی ۱۷۶/۳۰.

است. یعنی ای انسان! بعد از این بیان و بعد از ارائه‌ی این همه دلایل، انگیزه‌ی تو در تکذیب چیست؟ چون آفرینش انسان از نطفه و ایجاد او در زیباترین شکل و بدیع‌ترین صورت از جمله واضح‌ترین دلایل توانایی خدا بر بعث و جزا می‌باشد، پس بعد از این دلایل چه چیزی شما را وادار به تکذیب روز قیامت می‌کند؟ **﴿أليس الله بأحكم الحاكمين﴾** آیا خدایی که خلق و ابداع از آن او می‌باشد، در حکم و قضاوت عادل‌ترین دادگرها نیست؟ و در قضاوت در بین بندگان عادل‌تر از هر عادلی نیست؟! در حدیث آمده است هر وقت پیامبر ﷺ این آیه را می‌خواند، می‌گفت: «بلی و أنا علی ذلك من الشاهدين».

نکات بلاغی: ۱ـ **﴿و التين و الزيتون﴾** متضمن مجاز عقلی است.

۲ـ **﴿أحسن تقويم﴾** و **﴿أسفل سافلين﴾** متضمن طباق است.

۳ـ در **﴿أحكم الحاكمين﴾** جناس اشتقاق آمده است.

۴ـ **﴿فما يكذبك﴾** التفات از غایب به خطاب مقرر است.

۵ـ استفهام در **﴿أليس الله بأحكم الحاكمين﴾** برای تقریر است.

۶ـ در **﴿البلد الأمين، أسفل سافلين، أحكم الحاكمين﴾** سجع مرصع آمده است.

لطیفه: امام قرطبی آورده است که «عیسی هاشمی» همسرش را به شدت دوست داشت. روزی به او گفت: اگر از ماه نیکوتر نباشی تو را سه طلاقه می‌دهم. زن از او دوری جست و گفت: تو مرا طلاق داده‌ای. عیسی سخت افسرده شد، و نزد خلیفه، «منصور» رفت و ماجرا را تعریف کرد. خلیفه فقها را فرا خواند و از آنان فتوی خواست، جمیع حاضرین گفتند: طلاق واقع شده است، جز یک نفر از پیروان ابو حنیفه که ساکت ماند و چیزی نگفت، منصور به او گفت: چرا چیزی نمی‌گویی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! خدا می‌فرماید: **﴿لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم﴾**، پس نیکوتر از انسان چیزی نیست. گفت: درست گفتی و زن را نزد شوهر برگرداند.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی علق به سوره‌ی «إقرأ» موسوم است، و در مکه نازل شده و مسایل زیر را مورد بررسی قرار می‌دهد:

اولاً: آغاز نزول وحی بر خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ.

دوم: سرکشی و طغیان انسان در مقابل اوامر خدا به سبب داشتن مال.

سوم: داستان ابوجهلِ تیره‌بخت و منع کردن پیامبر از اقامه‌ی نماز.

* سوره با بیان فضل و کرم خدا نسبت به پیامبر آغاز می‌شود. در آغاز سوره خداوند سبحان یادآور می‌شود که این قرآن یعنی «معجزه‌ی جاودانی» را بر او نازل کرده است، در حالی که او در «غار حرا» خدایش را پرستش می‌کرد: ﴿**إقرأ باسم ربك الذی خلق ... تا ... علم الإنسان ما لم يعلم**﴾.

* بعد از آن از سرکشی و طغیان انسان در این دنیا بحث کرده و بیان می‌نماید هرگاه انسان نیرو و ثروتی داشته باشد از فرمان خدا سر باز زده و به سبب نعمت و ثروتی که در اختیار دارد سر طغیان بلند می‌کند. در حالی که می‌بایست در مقابل فضل و کرمی که خدا به وی ارزانی داشته است او را سپاسگزار باشد، نه این‌که نعمت را انکار کند. و به او تذکر می‌دهد که به سوی خدا برگردد تا به پاداش اخروی نایل آید: ﴿**كلا إن الإنسان ليطغى * أن رآه استغنى * إن إلى ربك الرجعى**﴾.

* بعد از آن، داستان «ابوجهل»، فرعون این امت را مورد بحث قرار می‌دهد که پیامبر ﷺ را تهدید می‌کرد و به منظور نصرت و یاوری بت‌ها، او را از اقامه‌ی نماز بازمی‌داشت: ﴿**أرأيت الذی ينهى * عبدا إذا صلى**﴾.

* و در خاتمه آن موجود تیره‌روزِ کافر را تهدید کرده است که اگر به گمراهی و طغیان خود ادامه دهد، به کیفری شدید گرفتار می آید. و نیز به پیامبرﷺ دستور داده است که به وعید و تهدید آن مجرم و گناهکار گوش فرا ندهد: ﴿کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة ... تا... کلا لاتطعه و اسجد و اقترب﴾.

* سوره با دعوت به خواندن و یادگیری قرآن شروع شده است، و با توصیه به نماز و عبادت خاتمه می‌یابد تا علم با عمل قرین گردد. و آغاز با ختام متناسب و همگون و هم نظم باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ ﴿٦﴾ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ﴿١٠﴾ أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب ﴿١٩﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿علق﴾ جمع علقه به معنی خون دلمه می‌باشد. علقه نامیده شده است؛ چون به رحم چسبیده می‌شود. ﴿نسفعا﴾ به تندی او را به سوی خود می‌کَشیم. ﴿الناصیه﴾ موی جلو سر. ﴿الزبانیة﴾ از ماده‌ی «زبن» گرفته شده و به معنی فرشتگان عذاب می‌باشد، فرشتگانی که بسیار تندخو و خشن هستند.

روایت است که ابوجهل روزی به یارانش گفت: آیا محمد در حضور شما پیشانی بر زمین می‌نهد؟ منظورش نماز خواندن بود؛ یعنی در حضور شما سجده می‌برد؟ گفتند: بله. گفت: قسم به لات و عزی اگر او را در حال نماز خواندن ببینم بر گردنش می‌نشینم، و صورتش را به خاک می‌مالم. روزی آمد، دید پیامبر ﷺ نماز می‌خواند، با شتاب خواست بر گردنش بنشیند، و چون به طرف او رفت و نزدیک شد خود را به عقب کشید، و دستش را سپر قرار داد. به او گفتند: چه شده؟ گفت: در بین من او خندقی پر از آتش و موجودات بالدار قرار داشت. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر به من نزدیک می‌شد فرشتگان اعضای قطعه قطعه شده‌ی او را می‌ربودند»، آنگاه خدا آیه‌ی ﴿**أرأيت الذی ينهی * عبدا إذا صلی ...**﴾ تا آخر سوره را نازل کرد.[1]

تفسیر: ﴿**إقرأ باسم ربك الذی خلق**﴾ این اولین خطاب خدا به پیامبر ﷺ می‌باشد و متضمن فراخوانی به خواندن و نوشتن و کسب علم و دانش است؛ زیرا شعار دین اسلام چنین است. یعنی ای محمد! بخوان به نام پروردگارت، خدای جلیل‌القدری که خلعت هستی را به همه چیز بخشیده و تمام کائنات را از عدم به وجود آورده است. سپس به منظور بزرگداشت مقام انسان خلق را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿**خلق الإنسان من علق**﴾ این انسان خوش سیما و هیکل را که اشرف مخلوقات است، از علقه یعنی کرمی بسیار ریز خلق کرد. طب نوین ثابت کرده است که منی آن ماده‌ای که انسان از آن خلق می‌شود، محتوی جانداران و کرم‌های بسیار ریز است که با چشم دیده نمی‌شوند بلکه به وسیله‌ی میکروسکوپ قابل رؤیتند، و دارای سر و دنباله می‌باشند. پس پاک و منزه است خدا نیکوترین سازندگان.[2] و به عنوان تشریف انسان را مخصوصاً ذکر کرده است. علقه

۱ـ امام مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است. به مختصر ۶۵۸/۳ و خازن ۲۷۰/۴ نگاه کنید.

۲ـ به کتاب «الطب محراب الایمان» ۵۳/۲ مراجعه کنید.

عبارت است از پاره خون لخته. و نیز از این جهت به علقه موسوم است که به سبب رطوبتش به هر چیزی که در میسرش باشد، می‌چسبد.[۱] ﴿إقرأ و ربك الأكرم﴾ بخوان! و خدای تو بزرگ و کریم است و هیچ صاحب کرمی با او برابر نیست، و نشانه‌ی کمال کرمش همین است که امور نادانسته را به انسان آموخته است: ﴿الذی علّم بالقلم ۞ علّم الإنسان ما لم یعلم﴾ آن خدایی که خط و نوشتن را به وسیله‌ی قلم آموزش داد و علوم و معارفی را به انسان آموخت که آن را نمی‌دانست و با آن آشنا نبود، و او را از تاریکی جهل و نادانی به سوی روشنایی علم و دانش هدایت کرد. پس همان‌طور که خدای سبحان به وسیله‌ی قلم نوشتن و دانش را یاد داد، همان‌طور هم بدون واسطه به تو آموزش می‌دهد، اگر چه ناخوانده کتاب هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی. قرطبی گفت است: خدای متعال فضل علم و نوشتن را یادآور شده است؛ چون منافعی عظیم داشته که انسان به آن احاطه ندارد، و اگر نوشتن نبود نه علوم تدوین می‌شد و نه حکمت ماندگار شده و نه اخبار پیشینیان ثبت می‌شد و نه اقوال آنها و کتب نازل شده از جانب خدا ضبط و حفظ می‌گردید. و اگر کتابت و نوشتن نبود، امور دنیا و دین روبه‌راه و منظم نمی‌شد.[۲] این پنج آیه، اولین آیات قرآنند که بر پیامبر نازل شدند. در کتب صحاح آمده است وقتی که پیامبرﷺ در غار حرا به عبادت مشغول بود فرشته‌ای نزد او آمد و گفت: بخوان! گفت: خواندن بلد نیستم،[۳] تا آخر حدیث. ابن‌کثیر گفته است: اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شدند همین آیات پربرکت می‌باشند. آنها اولین مهر و رحمت خدا نسبت به بندگان هستند که متضمن آغاز آفرینش انسان است از علقه می‌باشد. و خدا در این آیات یادآور شده است که

۱ـ قرطبی ۱۹/۱۱۹.　　۲ـ قرطبی ۱۹/۱۲۰.

۳ـ امام مسلم و بخاری از حضرت عایشه روایت کرده‌اند: «اولین بخش از وحی رسول خدا رؤیای صادق بود. پس هرگاه خواب می‌دید همانند روشنی روز تحقق می‌یافت. پس به خلوت‌نشینی گرایش پیدا کرد و به غار حرا می‌رفت و در آنجا به عبادت می‌پرداخت ....»

انسان را به نادانسته‌ها آگاه کرده و او را به علم و دانش مشرف و مکرم نموده است. و همین «علم» است که «آدم» را بر فرشتگان برتری داده است.[۱] بعد از آن خدا از سبب و انگیزه‌ی سرکشی و طغیان انسان خبر داده و می‌فرماید: ﴿کلا إن الإنسان لیطغی﴾ به حقیقت انسان در زمینه‌ی سرکشی و طغیان و پیروی از هوی و نفس و تکبر در مقابل خدا از حد تجاوز می‌کند. ﴿أن رآه استغنی﴾ وقتی که خود را بی‌نیاز و دارای ثروت و مکنت ببیند، آنگاه سرمست و خیره‌سر و کافر می‌شود. سپس او را تهدید کرده و می‌فرماید: ﴿إن إلی ربك الرجعی﴾ ای انسان! سرانجام به پیشگاه خدا برمی‌گردی و در مقابل اعمالت مجازات می‌شوی. آیه در ضمن، انسان را از عاقبت طغیان و سرکشی برحذر می‌دارد و او را تهدید می‌کند. آیه عام است و هر سرکش و طاغی و متکبری را در برمی‌گیرد. مفسران گفته‌اند: بعد از مدتی مدید که از نزول صدر سوره گذشت، این آیات در مورد «ابوجهل» نازل شدند؛ چون ابوجهل به سبب ثروت زیادش گردنکشی می‌کرد و در دشمنی با پیامبر ﷺ افراط می‌ورزید. اما اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب.[۲] ﴿أرأیت الذی ینهی * عبدا إذا صلّی﴾ بیانگر تعجب از حال این تیره‌بختِ تبهکار می‌باشد. یعنی ای محمد! از حال آن تبهکار مجرم بگو که بنده‌ی خدا را از اقامه‌ی نماز بازمی‌دارد. واقعاً بسیار سبک‌مغز و خیره‌سر و زشت کردار است! ابوسعود گفته است: این آیه بیانگر تقبیح عملکرد ابوجهل و تعجب کردن از حال آن طاغی و گردنکش است و نشان می‌دهد که زشتی و ناپسندی عملش به حدی است که شگفتی را برمی‌انگیزد.[۳] مفسران بالاجماع می‌گویند: بنده‌ی نمازخوان عبارت است از حضرت محمد ﷺ، و آن ملعون که او را از نماز بازمی‌داشت «ابوجهل» است، که گفته بود اگر محمد را مشاهده

۱ـ مختصر ۶۵۶/۳.

۲ـ صاوی ۳۳۶/۴ و قرطبی ۱۲۳/۱۹.

۳ـ ابوسعود ۲۷۴/۵.

کنم نماز می‌خواند، برگردنش می‌نشینم.[۱] ﴿أرأیت إن کان علی الهدی﴾ بگو: اگر این بنده‌ی نمازخوان، که تو او را از نماز بازمی‌داری، صالح و از جانب خدا هدایت شده باشد، و در اعمال و افعالش بر راه راست و مستقیم باشد، ﴿أو أمر بالتقوی﴾ یا به اخلاص و توحید امر کند و انسان را به هدایت و رشد فرا خواند، تو چگونه او را منع می‌کنی و بازمی‌داری؟[۲] ای کودن! چقدر ابلهی! آنکه تو او را منع می‌کنی چنین اوصافی دارد. بنده‌ایست مطیع و هدایت شده و برگشته به سوی خدا، داعی هدایت و رشد است. چقدر عجیب است این عمل! بعد از آن به خطاب پیامبرﷺ بازآمده و می‌فرماید: ﴿أرأیت إن کذب و تولی﴾ بگو: اگر قرآن را تکذیب کند و از ایمان رو برتابد. ﴿ألم یعلم بأن الله یری﴾ آیا آن نگون‌بختِ تیره‌روز نمی‌داند که خدا از احوال او آگاه است، و مراقب اعمالش می‌باشد، و او را در مقابل آن مجازات خواهد کرد؟! وای به حالش! چقدر کودن و ابله است! بعد از آن او را برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿کلا لئن لم ینته﴾ این تبهکار، «ابوجهل» بس کند، و از انحراف و گمراهی خود دست بردارد. به خدا قسم! اگر اذیت پیامبرﷺ را خاتمه ندهد، و از کفر و گمراهی خود دست برندارد، ﴿لنسفعا بالناصیة﴾ موی پیشانیش را می‌گیریم، او را به شدت به سوی آتش می‌کشیم و در آتش می‌اندازیم. ﴿ناصیة کاذبة خاطئة﴾ صاحب پیشانی، دروغگو و تبهکار و بسیار گناهکار و مجرم است. در التسهیل آمده است: توصیف ناصیة به اوصاف «کاذبة» و «خاطئة» مجاز است؛ چراکه دروغگو و خطاکار صاحب ناصیة است. «خاطیء» آن است که از روی عمد مرتکب گناه بشود، و «مخطیء» آن است که بدون تعمد خطا از او سر می‌زند.[۳] ﴿فلیدع نادیه﴾ پس

۱ـ به سبب نزول قبلی نگاه کنید.

۲ـ ظاهر آن است که آن کسی که بر راه هدایت بود و مردم را به تقوی و پرهیزگاری فرامی‌خواند، حضرت محمدﷺ بود. نظر ابن عطیه و جمهور همین است. و زمخشری گفته است: این اوصاف در رابطه با «ناهی» وارد شده‌اند. اما این نظر ضعیف است.

۳ـ التسهیل ۲۰۹/۴.

او همنشینان و همکاران خود را فرا بخواند تا او را کمک نمایند. ﴿سندع الزبانية﴾ ما هم نگهبانان جهنم یعنی فرشتگان نیرومند و سختگیر را فرا خواهیم خواند. روایت است که ابوجهل از کنار پیامبرﷺ گذشت که در «مقام» نماز می‌خواند و به او گفت: مگر تو را از این کار منع نکرده بودم؟ پیامبرﷺ جواب تندی به او داد. آنگاه ابوجهل گفت: مرا به چه چیزی تهدید می‌کنی؟ قسم به خدا من از تمام اهل این وادی بیشتر هوادار دارم. آنگا خدا آیه‌ی ﴿فليدع ناديه * سندع الزبانيه﴾ را نازل کرد. ابن‌عباس گفته است: اگر اطرافیان و طرفدارانش را می‌خواند، فرشتگان عذاب در دم او را نابود می‌کردند.[1] ﴿كلا لاتطعه﴾ این تبهکار بس کند، و در مورد ترک نماز از او اطاعت مکن. ﴿و اسجد و اقترب﴾ و به نماز و سجده‌ی خود ادامه بده و بدان پای‌بند باش. و بدین‌وسیله به خدایت تقرب بجوی. در حدیث آمده است: «انسان در موقع سجده از هر وقت به خدا نزدیکتر است».[2]

نکات بلاغی: ۱- در ﴿إقرأ باسم ربك ...﴾ و ﴿إقرأ و ربك الأكرم﴾ اطناب آمده است.

۲- در بین ﴿خلق﴾ و ﴿علق﴾ جناس ناقص موجود است.

۳- ﴿علم الإنسان ما لم يعلم﴾ متضمن طباق سلب است.

۴- ﴿أرأيت الذي ينهى * عبداً إذا صلّى﴾ حاوی کنایه می‌باشد.

۵- در ﴿أرأيت الذي ينهى﴾ و ﴿أرأيت إن كان على الهدى﴾ استفهام برای ایجاد شگفتی آمده است.

۶- ﴿ناصية كاذبة خاطئة﴾ متضمن مجاز عقلی است.

۷- در ﴿إقرأ باسم ربك الذي خلق * خلق الإنسان من علق﴾ سجع مرصع آمده است.



۱- تفسیر قرطبی ۱۹/ ۱۲۷.
۲- روایت از مسلم.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی قدر مکی است و درباره‌ی آغاز نزول قرآن کریم و فضل و برتری شب قدر بر سایر ایام و ماه‌ها به بحث می‌پردازد؛ شب قدری که انوار تجلیات قدسی و رایحه و شمیم ربانی در آن انتشار می‌یابد و خدای متعال آن را به حرمت نزول قرآن به بندگان باایمان ارزانی می‌دارد. و نیز درباره‌ی نزول ملائک پاک‌سرشت از آسمان تا طلوع فجر بحث می‌کند. پس چه شبی بزرگ است شب قدر! که در نزد خدا از هزار ماه بهتر است!!

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ ﴿١﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ تَنَزَّلُ ٱلْمَلاَئِكَةُ وَ ٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِن كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلاَمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ ﴿٥﴾﴾

***

تفسیر: ﴿إنا أنزلناه فی لیلة القدر﴾ ما این قرآن را که در فصاحت و شیوایی معجزه است در شب قدر نازل کردیم. مفسران گفته‌اند: از بس که با عظمت است و منزلت و

شرفش والا می‌باشد که به شب قدر موسوم است. منظور از نازل کردن قرآن، نزول آن از لوح‌المحفوظ به آسمان دنیا می‌باشد. سپس جبرئیل از آنجا آن را در مدت بیست و سه سال به زمین آورد. و به گفته ابن‌عباس خدا قرآن را به صورت کامل از «لوح المحفوظ» به «دارالعزة» در آسمان دنیا نازل کرد، پس از آن به مقتضای حال و در خلال بیست و سه سال بر پیامبرﷺ نازل شد.[۱] ﴿و ما أدراك ما ليلة القدر﴾ بزرگی و اهمیت و منزلت شب قدر را نشان می‌دهد. یعنی چه چیزی شما را به قدر و منزلت و فضل آن آگاه کرده است؟![۲] بعد از آن فضل شب قدر را از سه جهت بیان کرده و می‌فرماید: ﴿ليلة القدر خير من ألف شهر﴾ شب قدر از هزار ماه بهتر است؛ چون شرف نزول قرآن‌کریم به آن اختصاص یافته است. مفسران گفته‌اند: یعنی عمل نیکو در شب قدر بهتر از عمل هزار ماهی می‌باشد که در آنها شب قدر نباشد. در خبر است که یک نفر به مدت هزار ماه سلاح را برداشت و در راه خدا جهاد کرد. پیامبرﷺ و مسلمانان در شگفت شدند. و پیامبرﷺ برای امتش تمنا کرد و گفت: خدایا! به امت من کوتاه‌ترین عمر و کمترین عمل عطا کرده‌ای! آنگاه خدا شب قدر را به او عطا فرمود و گفت: شب قدر برای تو و امت تو از هزار ماه که آن مرد در آن جهاد کرد بهتر است.[۳] مجاهد گفته است: یعنی عمل نیک و روزه گرفتن و نماز شب از هزار ماه بهتر است.[۴] اولین فضیلت شب قدر چنین است. سپس فرمود: ﴿تنزل الملائكة و الروح فيها بإذن ربهم من كل أمر﴾ در آن شب فرشتگان و جبرئیل به فرمان خدایشان برای اجرای هر امری که خدا برای آن سال تا سال بعد مقرر فرموده است، نازل می‌شوند. وجه دوم فضل آن نیز همین است. و وجه سوم آن عبارت است از فرمودهٔ ﴿سلام هي حتى مطلع الفجر﴾ سلام و درود و امن و

۱ـ مختصر ۶۵۹/۳ و قرطبی ۱۳۰/۱۹. ۲ـ خازن ۲۷۵/۴.

۳ـ این نظر از ابن‌عباس و مجاهد روایت شده است. ۴ـ مختصر ۶۵۹/۳.

آسایش است از اول آن روز تا طلوع فجر، و ملائکه بر مؤمنان درود می‌فرستند. در آن شب خدا جز سلامت برای بنی‌آدم امری مقدر نمی‌کند.

نکات بلاغی: ۱ـ سه بار تکرار کردن ﴿لیلة القدر﴾ اطناب است.

۲ـ استفهام در ﴿و ما أدراك ما لیلة القدر﴾ برای تعظیم و تفخیم است.

۳ـ ﴿تنزل الملائکة و الروح﴾ متضمن ذکر خاص بعد از عام است.

۴ـ در ﴿القدر، شهر، أمر و فجر﴾ توافق رؤوس آیات رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی بینه به سوره‌ی «لم یکن» نیز موسوم است. در مدینه نازل شده و مسایل زیر را مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱ـ موضع‌گیری اهل کتاب در مقابل رسالت حضرت محمد ﷺ.

۲ـ اخلاص در عبادت و پرستش خدای عزوجل.

۳ـ بیان سرانجام هر یک از سعادتمندان و شقاوتمندان در آخرت.

* سوره‌ی شریف با بحث درباره‌ی «یهود و نصاری» و موضع‌گیری آنها در قبال دعوت حضرت رسول ﷺ شروع شده است. آنها بعد از این‌که حق و انوارِ آن برایشان عیان شد، و بعد از این‌که اوصاف پیامبر ﷺ آخر زمان را شناختند که انتظار آمدن و بعثتش را می‌کشیدند، رسالتش را تکذیب کردند، و نسبت به او کافر شده و با او از در دشمنی درآمدند.

* بعد از آن سوره در مورد یک اصل مهم از اصول ایمان، یعنی اخلاص در عبادت که بر پیروان جمیع ادیان واجب است، به بحث پرداخته و این موضوع را مورد بحث قرار داده است که قصد و نیت در تمام اقوال و افعال و اعمال باید خالصانه برای خدای بخشنده باشد.

* و نیز درباره‌ی سرانجام تبهکاران و کفار و اهل کتاب و مشرکین و جاودانه بودن آنها در آتش دوزخ، و سرانجام مؤمنان نیکبخت، صاحبان مراتب و مدارج عالی به بحث پرداخته است. مؤمنان در باغ‌های پر نعمت با پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین

خواهند بود. و بدین‌ترتیب به پاداش طاعت و اخلاص خود برای پروردگار عالمیان نایل می‌آیند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿١﴾ رَسُولٌ مِنَ ٱللهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً ﴿٢﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾ وَ مَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا ٱللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا ٱلصَّلاَةَ وَ يُؤْتُوا ٱلزَّكَاةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَضِيَ ٱللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾﴾

* * *

معنی لغات: **﴿منفكين﴾** بس کنندگان، به حال خود رها شدگان. **﴿البينة﴾** دلیل روشن. **﴿مطهرة﴾** منزه از باطل. **﴿قيمة﴾** مستقیم، عادل. **﴿حنفاء﴾** روی آورندگانِ به حق. حقگرایان. **﴿البرية﴾** مخلوق.

تفسیر: ﴿لم يكن الذين كفروا﴾ اهل کفر و انکار که به خدا و پیامبرش ایمان نداشتند. آنگاه آنان را معلوم کرده و می‌فرماید: **﴿من أهل الكتاب و المشركين﴾** از یهودیان و نصاری، یعنی اهل کتاب و بت‌پرستان، **﴿منفكين حتى تأتيهم البينة﴾** تا دلیل واضح و قاطع یعنی حضرت محمد ﷺ برای آنان نیامد به کفر و عناد خود پایان ندادند. منظور از دلیل

واضح بعثت حضرت محمد است.[۱] از این رو آن را با گفته‌ی ﴿رسول من الله﴾ تفسیر کرده است؛ یعنی این حجت و دلیل عبارت است از رسالت حضرت محمد که از جانب خدا آمده است. ﴿یتلوا صحفا مطهرة﴾ زرین برگ‌های پاک و منزه از تحریف و باطل را از حفظ بر آنان می‌خواند؛ چون پیامبر ﷺ بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست. قرطبی گفته است: یعنی محتویات مکتوب در برگ‌ها را می‌خواند. او آن را از حفظ می‌خواند نه از روی کتاب و نوشته؛ زیرا پیامبر ﷺ بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست.[۲] ابن‌عباس گفته است ﴿مطهرة﴾ یعنی از ناروا و شک و نفاق و گمراهی پاک و منزه است. و قتاده گفته است: یعنی از باطل پاک و منزه است.[۳] ﴿فیها کتب قیمة﴾ در آنها احکامی راست و درست و بدون کژی و کاستی وجود دارد؛ احکامی که حق را از باطل جدا می‌کند. صاوی گفته است: منظور از «صحف»، اوراقی است که قرآن در آن نوشته می‌شود، و منظور از «کتب»، احکام نوشته شده و رقم خورده در آنها می‌باشد. از این رو گفته است: ﴿کتب قیمة﴾؛ زیرا قرآن نتیجه و ثمره‌ی تمام کتب پیشین است.[۴] بعد از آن خدا افرادی را از اهل کتاب ذکر کرده که ایمان نیاوردند: ﴿و ما تفرق الذین أوتوا الکتاب إلا من بعد ما جاءتهم البینة﴾ یهود و نصاری درباره‌ی حضرت محمد ﷺ و رسالتش اختلاف پیدا نکردند مگر بعد از این‌که دلیل روشن و دالِ بر صدق رسالت او، و این‌که محمد همان پیامبر موعود در کتاب‌های آنها می‌باشد، برای آنان آمد. ابوسعود

۱ـ سوره به صراحت نگفته است که از چه چیزی دست نکشیدند؟ اما معلوم است که منظور کفر و گمراهی است که بر آن قرار داشتند. پیامبر ﷺ قرآن را برای آنان آورد و گمراهی و شرک آنها را بیان کرد که در جاهلیت برآن بودند. و آنان را به ایمان فرا خواند. بعضی ایمان آوردند و هدایت شدند. پس خدا آنان را از جهالت و گمراهی نجات داد. و قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ از کفر خود دست نکشیدند. آیه در مورد ایمان آورندگان دو گروه مشرک واهل کتاب بحث می‌کند.

۲ـ قرطبی ۱۴۲/۲۹.

۳ـ همان منبع و همان صفحه.

۴ـ صاوی ۳۴۲/۴.

گفته است: آیه مخصوصاً اهل کتاب را بسیار مورد سرزنش قرار داده و جنایات آنان را سخت و سنگین نشان می‌دهد. آن هم با بیان این‌که اختلاف آنها جز بعد از وضوح و روشن شدن حال و از بین رفتن هر نوع معذرتی صورت نگرفته است. در آیه‌ی دیگری نیز می‌فرماید: ﴿و ما اختلف الذين أتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم﴾.[۱] در التسهیل آمده است: در مورد نبوت حضرت محمد ﷺ اختلاف پیدا نکردند جز بعد از این‌که دریافتند که او حق است. از این جهت در اینجا اهل کتاب را مخصوصاً آورده است که آنها مطابق مطالب مندرج در کتاب‌های خود از درستی و صحت نبوت آگاه بودند.[۲] ﴿وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له الدين﴾ وانگهی در تورات و در انجیل به آنها امر نشده بود جز این‌که خدا را به تنهایی و با اخلاص عبادت و پرستش کنند، اما آنها در تورات و انجیل تحریف و تبدیل ایجاد کردند و در نتیجه به عبادت احبار و رهبان خود پرداختند. همان‌طور که خدا در جای دیگری می‌فرماید: ﴿اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون الله و المسيح بن مريم و ما أمروا إلا ليعبدوا إلها واحداً﴾. ﴿حنفاء﴾ یعنی به آنها امر شده بود که روی خود را از تمامی آیین‌ها بگردانند و به سوی دین اسلام و آیین ابراهیم خلیل روی آورند و بر آن پایدار بمانند که دین پاک و باگذشت است و خاتم پیامبران آن را آورده است. ﴿و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة﴾ و به آنها امر شده بود که نماز را به کامل‌ترین وجه و در اوقات معین و با رعایت شروط و خشوع و آدابش اقامه کنند، و زکات مال را به طیب نفس به مستحقان آن پرداخت نمایند. صاوی می‌گوید: نماز و زکات را مخصوصاً نام برده است؛ چون دارای شرفند.[۳] ﴿و ذلك دين القيمة﴾ عبادت و اخلاص و اقامه‌ی نماز و ادای زکات، دین و آئینی ارزشمند و پایدار است. پس چرا بدان وارد نمی‌شوند؟

۱ـ ابوسعود ۵/۲۷۷. ۲ـ التسهیل ۴/۲۱۲.

۳ـ صاوی ۴/۳۴۳.

آنگاه خدای متعال سرانجامِ هر یک از نیکان و تبهکاران را در منزلگاه جزا یادآور شده و می‌فرماید: ﴿إن الذین کفروا من أهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها﴾ یهودیان و انصار و بت‌پرستان که قرآن و نبوت حضرت محمد ﷺ را تکذیب می‌کنند، در روز قیامت عموماً در آتش دوزخ جادارند و برای همیشه در آن خواهند ماند، نه مرگ آنان را فرا می‌گیرد و نه از دوزخ خارج می‌شوند. ﴿أولئك هم شر البریة﴾ آنها به‌طور مطلق بدترین مخلوق می‌باشند. امام فخر گفته است: اگر گفته شود چرا کافران را در قالب جمله‌ی فعلیه ﴿کفروا﴾ و بت‌پرستان را در قالب اسم فاعل ﴿والمشرکین﴾ آورده است؟ در جواب گفته می‌شود: تا یادآور شود که اهل کتاب در ابتدای امر کافر نبودند؛ زیرا تورات و انجیل را قبول داشتند، و آنها را تصدیق می‌کردند، و به مبعث حضرت محمد ﷺ معترف بودند، اما بعداً به بعثت حضرت کافر شدند، به عکس مشرکین که از همان اول به عبادت بت‌ها می‌پرداختند و حشر و قیامت را انکار می‌کردند. فرموده‌ی ﴿أولئك هم شر البریة﴾ به منظور افاده‌ی حصر آمده است؛ چون از دزدان بدترند؛ زیرا آنها از کتاب خدا صفت حضرت محمد ﷺ را دزدیدند و از راهزنان بدترند؛ چون راه حق را بر خلق خدا بستند.[1] بعد از این‌که قرارگاهِ اشقیا را یادآور شد، قرارگاه سعادتمندان را نیز بیان کرد و فرمود: ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ آنان که ایمان دارند و عمل نیکو انجام می‌دهند، ﴿أولئك هم خیر البریة﴾ آنها بهترین مخلوقاتی هستند که خدا خلق کرده است. ﴿جزاؤهم عند ربهم﴾ پاداش آنها در مقابل اعمال صالحشان در آخرت، ﴿جنات عدن تجری من تحتها الأنهار﴾ عبارت است از باغ‌هایی که در پای قصرهایش نهرهای بهشت جاری است. ﴿خالدین فیها أبداً﴾ برای ابد در آن خواهند ماند؛ نه مرگی دارند و نه از آن خارج می‌شوند؛ بلکه در نعمت‌های همیشگی و قطع نشدنی به سر می‌برند.

۱ـ تفسیر کبیر ۴۹/۳۱.

﴿رضی الله عنهم و رضوا عنه﴾ به سبب اعمال و طاعاتی که در دنیا انجام داده‌اند، خدا از آنان راضی و خشنود است، و آنها هم در مقابل خیراتی که خدا به آنها عطا کرده است راضی می‌باشند. ﴿ذلك لمن خشی ربه﴾ این پاداش و ثواب نیکو برای کسی است که از خدا می‌ترسد و از گناهان پرهیز می‌کند، و به نافرمانی خدایش خاتمه می‌دهد.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿حتی تأتیهم البینة﴾ و ﴿رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة﴾ تفصیلِ بعد از اجمال آمده است.

۲ـ ﴿خیر البریة﴾ و ﴿شر البریة﴾ متضمن طباق است.

۳ـ ﴿إن الذین کفروا من أهل الکتاب﴾ و ﴿إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ در بین نعیم ابرار و عذاب فجار مقابله صورت گرفته است.

۴ـ در ﴿البینة، القیمة، خیر البریة و شر البریة﴾ توافق فواصل حاصل است.

یادآوری: اخلاص یعنی لبّ و مغز عبادت. در حدیث قدسی آمده است: «بی‌نیازترین بی‌نیازها از شرک منم، پس هر کس در عملش غیری را شریک من قرار دهد، او را با شرکش می‌گذارم». علما اعمال را به سه نوع تقسیم کرده‌اند: مامورات، منهیات و مباحات. مامورات باید خالصانه به خاطر خدا انجام شود. و اگر قصد غیر خدا در آن باشد، ریای محض به حساب می‌آید و مردود است. و اگر منهیات بدون قصد ترک شوند، از گردنش می‌افتد، اما ترک آن پاداشی در بر ندارد، و اگر به خاطر خدا آن را ترک نماید، اجر و پاداش می‌یابد، و مباحات مانند خوردن و خوابیدن و نزدیکی با همسر و غیره، اگر انجام دادن آن بدون قصد باشد، پاداشی در بر ندارد، و اگر به قصد تقرب به خدا آن را انجام دهد به پاداش نایل می‌آید. پس هر مباحی که به خاطر خدا انجام شود سبب قربت می‌گردد. مثلاً از خوردن قصد این را داشته باشد که جسمش برای انجام عبادت انرژی کسب کند، و از نزدیکی با همسر قصد عفت و دوری از حرام را داشته باشد.

❊ ❊ ❊

٩٩ سوره‌ی زلزله در مدینه نازل شده و شامل ۸ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی زلزله در مدینه نازل شده و در اسلوبش به اسلوب سوره‌های مکی شبیه است؛ چرا که حاوی اهوال و سختی‌های روز قیامت بوده و درباره‌ی زلزله‌ای بحث می‌کند که کمی قبل از قیام قیامت رخ می‌دهد، به‌طوری که بر اثر شدت آن هر بنای مرتفعی متلاشی می‌شود و هر کوه استواری فرو می‌ریزد، و کارهای بس عجیب و غریب به وقوع می‌پیوندد که انسان از مشاهده‌ی آن مات و شگفت‌زده می‌گردد. از جمله زمین تمام مردگان مدفون در خود را بیرون می‌دهد، و تمام گنج‌های گرانبها و مکنون در خود را از قبیل طلا و نقره بالا می‌آورد، و بر هر انسان گواهی می‌دهد که چه عملی را بر روی آن انجام داده است، و می‌گوید: در فلان روز، چنین و چنان کردی. تمام اینها از شگفتی‌های آن روز می‌باشد. و نیز یادآور می‌شود که انسان‌ها برای رفتن به بهشت یا دوزخ از صحرای محشر به حرکت درآمده و به دو گروه «بدبخت» و «خوشبخت» تقسیم می‌شوند.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ ٱلْإِنسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاس

أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿۶﴾ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ﴿۷﴾ وَ مَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ ﴿۸﴾



معنی لغات: ﴿**زلزلت**﴾ به شدت تکان خورد و لرزید. ﴿**أثقالها**﴾ مردگان مدفون در بطن زمین. ﴿**یصدر**﴾ بیرون می آید. ﴿**أشتاتاً**﴾ متفرق و پراکنده.

تفسیر: ﴿**إذا زلزلت الأرض زلزالها**﴾ هنگامی که زمین به شدت تکان خورد و سخت لرزید و مضطرب گشت، به‌طوری که قلب از جا کنده شود و خرد و عقل آشفته گردد. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿**اتقوا ربکم إن زلزلة الساعة شيء عظيم**﴾. مفسران گفته‌اند: برای نشان دادن هول و هراس، زلزله را به زمین اضافه کرده و گفته است: ﴿**زلزالها**﴾، انگار می‌گوید: زلزله‌ای شدید که با عظمت و گستردگی زمین تناسب دارد، و در موقع قیام قیامت زمین را آنچنان پشت سر هم می‌لرزاند و ساکنانش را آشفته و مضطرب می‌گرداند که همه دچار نوعی جنون و دیوانگی می‌شوند و تاکوه و درخت و ساختمان و قلعه‌هایی را که بر آن قرار دارند، ویران نکند آرام نمی‌شود.[1] ﴿**و أخرجت الأرض أثقالها**﴾ و زمین آنچه را در بطن داشت از قبیل گنج‌ها و مردگان بیرون داد. ابن‌عباس گفته است: یعنی مردگانش را بیرون داد. و منذر ابن سعید گفته است: یعنی مرده‌های مدفون در بطن خود را بیرون داد.[2] و در حدیث آمده است: زمین گنجینه‌های مکنون در خود را به صورت ستون‌های طلا و نقره بیرون می‌دهد. آنگاه قاتل می‌آید و می‌گوید: به خاطر این مرتکب قتل شدم، و قطع‌کننده‌ی صله‌ی رحم می‌آید و می‌گوید: به خاطر این صله‌ی رحم خود را قطع کردم، و دزد می‌آید و می‌گوید: به خاطر این دستم قطع

۱ـ التسهیل ۴/۲۱۳ و خازن ۴/۲۸۰.

۲ـ آلوسی ۳۰/۲۰۹.

شد، آنگاه آن را ترک می‌کنند و یک ذره از آن را با خود نمی‌برند.[۱] **﴿و قال الإنسان مالها﴾** انسان هراسان می‌گوید: چه شده است که زمین به این شدت می‌لرزد و هر چه را که در بطن دارد بیرون می‌ریزد؟ از بیم و وحشت آن حالت مخوف، چنین سخنی بر زبان می‌آورد. **﴿یومئذ تحدث أخبارها﴾** در چنان روزی هراس‌انگیز ـ روز قیامت ـ زمین به سخن آمده و از وقایعی که روی آن اتفاق افتاده است خبر می‌دهد. خیر و شر آن را بازگو می‌کند، و بر هر انسانی گواهی می‌دهد، که چه عملی را انجام داده است. از ابوهریره روایت است که «پیامبر ﷺ آیه‌ی **﴿یومئذ تحدث أخبارها﴾** را قرائت کرد و فرمود: آیا می‌دانید اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و پیامبر داناترند. فرمود: اخبار آن این است که بر هر زن و مرد گواهی می‌دهد که بر روی آن چه عملی را انجام داده‌اند، و می‌گوید: در فلان روز چنین و چنان عملی را انجام داده‌اند، پس اخبارش این چنین است».[۲] و در حدیث آمده است: «از زمین حذر کنید و شرم داشته باشید؛ چون زمین مادر شما می‌باشد و هر کس بر روی زمین هر عمل خیر یا شر را انجام دهد، از آن خبر می‌دهد».[۳] **﴿بأن ربك أوحى لها﴾** این اخبار به این سبب است که خدای عزوجل به آن دستور داده و اجازه داده است که سخن بگوید و تمام وقایع اتفاق افتاده بر آن را بر زبان آورد. پس، از نافرمان و گناهکار شکایت می‌کند و بر او گواهی می‌دهد. و از مطیع و فرمانبر سپاسگزاری نموده و از او تمجید می‌کند. خدا بر همه چیز مقتدر است. **﴿یومئذ یصدر الناس أشتاتا﴾** در آن روز خلایق از توقفگاه حساب برگشته و به‌طور پراکنده و متفرق و دسته دسته به حرکت درمی‌آیند. اصحاب یمین به بهشت می‌روند و اصحاب شمال راهی دوزخ می‌گردند. **﴿لیروا أعمالهم﴾** تا به جزای خیر یا شر اعمال خود نایل آیند. **﴿فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره﴾** پس هر کس به اندازه‌ی

۱ـ اخراج از مسلم.

۲ـ ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسنِ صحیح است.

۳ـ طبری آن را در «معجم» روایت کرده است.

یک ذره هم عمل نیک انجام داده باشد در روز قیامت آن را در نامه‌ی اعمال خویش می‌یابد و پاداش آن را می‌گیرد. کلبی گفته است: ذره کوچکترین نوع مورچه می‌باشد. و ابن‌عباس گفته است: اگر کف دست را روی زمین بگذاری و سپس آن را بلند کنی هر جزء خاکی که به دستت چسبیده است، ذره می‌باشد.[1] **﴿و من یعمل مثقال ذرة شراً یره﴾** و هر کس به اندازه‌ی یک ذره عمل شر را انجام بدهد، آن را می‌یابد و پاداش و کیفر آن را می‌بیند. قرطبی گفته است: این مثال را آورده است تا نشان دهد که از اعمال کوچک و بزرگ فرزندان آدم غافل نیست. و مانند فرموده‌ی **﴿إن الله لایظلم مثقال ذرة﴾** می‌باشد.[2]

نکات بلاغی: ۱ـ اضافه کردن «زلزله» به زمین: **﴿زلزالها﴾** برای ایجاد هول و اضطراب است.

۲ـ در **﴿و أخرجت الأرض﴾** اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۳ـ **﴿و قال الإنسان ماها﴾** استفهام برای تعجب و ابراز شگفتی است.

۴ـ در **﴿زلزلت ... زلزالها﴾** جناس اشتقاق آمده است.

۵ـ در **﴿فمن یعمل مثقال ذرة خیراً﴾** و **﴿و من یعمل مثقال ذرة شراً﴾** مقابله مقرر است.

۶ـ در **﴿زلزالها، أثقالها، أوحی لها، أخبارها و ماها﴾** سجع مرصع آمده است.

فواید: پیامبر آیه‌ی **﴿فمن یعمل مثقال ذرة ...﴾** را «جامعة» و «فاذة» یعنی در برگیرنده و بی‌نظیر نامیده است. آنگاه که از وی درباره‌ی زکات گورخر سؤال کردند، فرمود: «خدا در مورد آن جز این یگانه آیه **﴿فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره * و من یعمل مثقال ذرة شراً یره﴾** چیزی نازل نکرده است.[3]

* * *

۱ـ اخراج از مسلم.

۲ـ اخراج از ترمذی.

۳ـ اخراج از بخاری.

۱۰۰ سوره‌ی عادیات در مکه نازل شده و شامل ۱۱ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی عادیات مکی است و درباره‌ی اسب‌های مجاهدان راه خدا صحبت می‌کند. آنگاه که بر دشمن یورش می‌برند و در موقع تاختن صدای شدیدی از آنها به‌گوش می‌رسد و بر اثر برخورد سم آنها با سنگ، جرقه‌های آتش از آن به پرواز در می‌آید و گرد و خاک بلند می‌شود. سوره با قسم به اسب‌های یورشگران آغاز شده است و بدین‌ترتیب فضل و شرف آنها را در نزد خدا نمایان و برملا می‌کند. قسم خورده است که انسان در مقابل نعمت‌های خدا ناسپاس است. عطایا و بذل و کرم او را انکار می‌کند. و با زبان حال و مقال این ناسپاسی و انکار را ابراز می‌دارد. و همچنین درباره‌ی طبیعت و سرشت انسان و عشق و علاقه‌ی شدیدش به مال بحث می‌کند و با بیان این‌که سرانجام انسان برای حساب و جزا به محضر خدا برمی‌گردد، سوره خاتمه می‌یابد و نشان می‌دهد در آخرت مال و مقام سودی ندارند و فقط عمل صالح سودبخش است.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحاً (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (۵) إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ

لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي ٱلْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾﴾



معنی لغات: ﴿**ضبحا**﴾ «ضبح» به معنی صدای تنفس اسب است به هنگام دویدن. ﴿**أثرن**﴾ برانگیختند. ﴿**نقعا**﴾ گرد و خاک و غبار. ﴿**کنود**﴾ ناسپاس، منکر نعمت خدا. ﴿**بعثر**﴾ زیروررو شد و بیرون آمد.

تفسیر: ﴿**والعادیات ضبحا**﴾ قسم به اسب‌های سریع و یورشگرِ مجاهدان که صدای بلند نفس‌هایشان شنیده می‌شود. ابن‌عباس گفته است: اسب وقتی بدود، صدای اح، اح از آن شنیده می‌شود که آن را «ضبح» می‌گویند. ابوسعود گفته است: خدا به اسب مجاهدین قسم خورده است که به طرف دشمن می‌تازند و صدای دماغ و بینی آنها به تندی به گوش می‌رسد.[1] ﴿**فالموریات قدحا**﴾ اسب‌هایی که از برخورد تند سمشان به سنگ جرقه‌های آتش می‌جهد. ﴿**فالمغیرات صبحا**﴾ اسب‌هایی که قبل از طلوع آفتاب بر دشمن یورش می‌برند. آلوسی گفته است: این امر در حملات چیزی عادی می‌باشد. آنها شب هنگام حمله می‌کردند تا دشمن درنیابد، و بامدادان حمله را آغاز می‌کردند، تا ببینند چه می‌آورند و چه به جا می‌گذارند.[2] ﴿**فأثرن به نقعا**﴾ پس بر اثر شدت تاخت اسب‌ها گرد و غباری غلیظ در محل تاخت و یورش برمی‌خیزد. ﴿**فوسطن به جمعا**﴾ در آن موقع خود را به قلب تجمع دشمنان می‌رسانند و در وسط معرکه و میدان جا می‌گیرند. خدای سبحان به این سه امر قسم یاد کرده است، تا مقام و منزلت اسبان مجاهدین را نشان دهد که به سرعت بر دشمنان خدا یورش می‌برند، و شراره‌های آتش از سم آنها می‌جهد و در

۱ـ ابوسعود ۲۸۰/۴.

۲ـ روح المعانی ۲۱۵/۳۰.

بامدادان به دشمن حمله می‌کنند، و گرد و غبار بلند می‌شود، و در قلب نیروهای دشمن جا می‌گیرند و آن را پریشان و آشفته می‌سازند. و اموری که خداوند به خاطر آن قسم خورده است عبارتند از: ﴿إن الإنسان لربه لكنود﴾ همانا انسان منکر نعمت‌های خدایش می‌باشد و به شدت بدان ناسپاس است. ابن‌عباس گفته است: یعنی منکر نعمت‌های خدا می‌باشد. و حسن می‌گوید: یعنی سختی را به یاد می‌آورد و نعمت‌ها را فراموش می‌کند.[1] ﴿و إنه على ذلك لشهيد﴾ و انسان گواه و ناظر بر انکار خود می‌باشد، و از بس که نمایان و روشن است نمی‌تواند آن را انکار کند. ﴿و إنه لحب الخير لشديد﴾ و در مورد مال سخت حریص و آزمند است و به جمع و اندوخته کردن آن علاقه‌مند است، در صورتی که اشتیاقش به عبادت و علاقه‌اش به سپاسگزاری نعمت‌ها سخت ضعیف و اندک است. بعد از برشمردن زشتی اعمالش وی را از عذاب برحذر داشته و می‌فرماید: ﴿أفلا يعلم إذا بعثر ما في القبور﴾ مگر این ابله ناسپاس نمی‌داند زمانی که آنچه در قبرها قرار دارد زیر و رو شود و زمین مکنونات خود را بیرون دهد و مرده‌ها را خارج کند، ﴿و حصل ما في الصدور﴾ و اسرار و رازهایی را که در دل پنهان داشته شده‌اند، نمایان و برملا شوند، ﴿إن ربهم بهم يومئذ لخبير﴾ در آن موقع خدا به تمام اعمال و کردار آنها عالم است، و به کاملترین وجه جزای آنها را می‌دهد. از این جهت علم خود را به روز قیامت اختصاص داده است که قیامت روز جزا می‌باشد، و مراد تهدید است، وگرنه خدا در آن روز و سایر اوقات به حال آنها عالم است.

نکات بلاغی: ۱- در ﴿إن الإنسان لربه لكنود﴾ و ﴿إنه لحب الخير لشديد﴾ تأکید به وسیله‌ی «إنّ» و «لام» صورت گرفته است.

۲- در ﴿لشهيد﴾، ﴿شديد﴾، ﴿ضبحا﴾ و ﴿صبحا﴾ جناس غیرتام آمده است.

۱- قرطبی ۱۶۰/۲۰.

۳- استفهام در ﴿أفلا يعلم إذا بعثر ما في القبور﴾ برای انکار آمده است.

۴- در ﴿إن ربهم بهم يومئذ لخبير﴾ تضمين آمده است. که خبیر معنی مجازات را در ضمن دارد؛ یعنی آنان را بر اعمالشان مجازات می‌کند.

۵- در ﴿شهيد و شديد﴾ و ﴿الصدور و القبور﴾ توافق فواصل آمده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی قارعه مکی است و درباره‌ی قیامت و هول و هراس و سختی‌های آن بحث می‌کند. و حوادث بزرگ و هول‌انگیز آن را از قبیل بیرون آمدن انسان‌ها از قبر، و پراکنده شدن آنها در آن روز هراس‌انگیز یادآور می‌شود. روزی که انسان‌ها مانند پروانه و از فرط سرگردانی و بیم و هراسی که بر آنان مستولی می‌شود به این‌سو و آن‌سو پر می‌زنند.

* و همچنین درباره‌ی از جا کنده شدن کوه‌ها و حلاجی شدن آنها بسان پشم حلاجی شده در هوا به بحث می‌پردازد. در حالی که قبل از آن سخت و استوار بر روی زمین ریشه دوانده بودند. و به منظور نشان دادن تأثیر آن حادثه‌ی تکان‌دهنده بر کوه‌ها که به صورت پشم حلاجی شده درمی‌آیند، در بین انسان و کوه‌ها به مقایسه پرداخته است، پس باید حال انسان در آن روز پراضطراب و هراس‌انگیز چگونه باشد؟

* در خاتمه، سوره به ذکر مقیاس‌ها و موازین سنجش اعمال انسان پرداخته، و خلق را به نسبت سنگینی و سبکی وزن اعمالشان به دو گروه سعادتمند و نیکبخت و شقی و تیره‌روز تقسیم کرده است. سوره به نام سوره‌ی قارعه موسوم است؛ زیرا با هول و هراسی که ایجاد می‌کند قلب و گوش انسان را درهم می‌کوبد.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿أَلْقَارِعَةُ ۝١ مَا ٱلْقَارِعَةُ ۝٢ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا ٱلْقَارِعَةُ ۝٣ يَوْمَ يَكُونُ ٱلنَّاسُ كَٱلْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ ۝٤ وَ تَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ ۝٥ فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۝٦ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۝٧ وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ۝٨ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ۝٩ وَ مَا أَدْرَاكَ مَاهِيَهْ ۝١٠ نَارٌ حَامِيَةٌ ۝١١﴾



معنی لغات: ﴿**القارعة**﴾ اسمی است برای روز قیامت. ﴿**المبثوث**﴾ پراکنده. ﴿**العهن**﴾ پشم رنگ شده. ﴿**الهاوية**﴾ نام جهنم است.

تفسیر: ﴿**القارعة * ماالقارعة**﴾ یعنی قیامت و قارعه چیست؟ همان روز پراضطراب و وحشت‌زای قیامت است. و به حدی وحشتناک و پراضطراب است که به تصور نمی‌آید، و وهم و خیال انسان بدان راه نمی‌برد. پس بزرگتر از آن است که توصیف و تصور شود. آنگاه بر هراس‌انگیز بودنش افزوده و می‌فرماید: ﴿**و ما أدراك ما القارعة**﴾ چه کسی به شما گفته است که قارعه چیست؟ و وحشت و هراسش تا چه اندازه بر نفوس اثر می‌نهد؟ «قارعه» تنها قلوب را آشفته نمی‌کند، بلکه حتی بر اجسام و اجرام عظیم نیز اثر می‌نهد؛ یعنی بر آسمان تأثیر گذاشته و آن را می‌شکافد و بر زمین اثر می‌نهد و آن را به لرزه در می‌آورد و کوه‌ها را متلاشی کرده و زیر و رو می‌کند. و ستارگان را پراکنده می‌سازد، و آفتاب و ماه را درهم پیچیده و تیره می‌سازد. ابوسعود گفته است: قیامت به «قارعه» موسوم است؛ زیرا با وحشت و اضطراب و هراسی که دارد قلب و گوش آدمی را به صدا در می‌آورد. قرار دادن اسم ظاهر در جای ضمیر در ﴿**ماالقارعة**﴾ برای تأکید بر ایجاد

وحشتش می‌باشد؛ یعنی وحشت و هراسش امری عجیب و شگفت‌انگیز است! سپس بر وحشت و اضطراب آن تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿و ما أدراك ما القارعة﴾. و آن را از دایره‌ی فهم و علم خارج کرده است، به‌طوری که درک و درایت هیچ کس به آن نایل نمی‌آید.[۱] بعد از این ترساندن و کنجکاو کردن انسان نسبت به آن، خود به تشریح و تبیین آن پرداخته و می‌فرماید: ﴿یوم یکون الناس کالفراش المبثوث﴾ چنان حادثه‌ای وقتی به وقوع می‌پیوندد که انسان‌ها آشفته از قبر سر بیرون می‌آورند، و از شدت اضطراب بسان پروانه در همه جا پخش و پراکنده می‌شوند و از شدت ترس و بیمی که به آنان دست داده است درهم می‌پیچند و موج می‌زنند. رازی گفته است: خدا در اینجا آنها را به پروانه‌های پراکنده تشبیه کرده، و در آیه‌ای دیگر آنها را به ملخ‌های پخش گشته تشبیه کرده است. وجه تشبیه آنها به پروانه این است که وقتی پروانه‌ها برخیزند و پرواز کنند همه به یک‌سو رو نمی‌نهند، بلکه هر کدام به سویی می‌رود. پس نشان می‌دهد که وقتی انسان‌ها زنده شوند، آشفته می‌شوند. ولی وجه تشبیه آنها به ملخ، در کثرت می‌باشد. پس همان‌طور که ملخ‌ها در حالت پرواز بر پشت هم پرواز کرده و سوار می‌شوند، انسان‌ها نیز در موقع زنده شدن مانند ملخ و پروانه، در هم می‌پیچند و موج می‌زنند. مانند ﴿و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض﴾.[۲] ﴿و تکون الجبال کالعهن المنفوش﴾ این هم وصف دوم از اوصاف آن روز هول‌انگیز است. یعنی کوه‌ها به صورت پشم حلاجی شده در هوا پراکنده می‌شوند، اجزای آن متفرق گشته و در هوا به پرواز در می‌آیند. صاوی گفته است: از این جهت حال و وضع انسان و کوه را در کنار هم قرار داده است تا نشان دهد که قارعه در کوه‌های عظیم و سخت طوری تأثیر می‌کند که با این‌که آن کوه‌ها مکلف هم نیستند از هم متلاشی شده و به صورت پشم حلاجی شده درمی‌آیند، پس حال انسان

۱ـ ابوسعود ۲۸۱/۵.

۲ـ تفسیر کبیر ۷۲/۳۱.

ضعیف و مکلف چگونه باید باشد؟![1] سپس وضع انسان را در آن روز یادآور شده که به دو دسته‌ی سعادتمند و شقی و تیره‌بخت تقسیم می‌شوند: ﴿**فأما من ثقلت موازینه**﴾ اما کسی که وزن نیکی‌هایش بیشتر باشد و نیکی‌هایش از گناهانش افزونتر باشد، ﴿**فهو فی عیشة راضیة**﴾ پس او در باغ‌های همیشگی بهشت زندگی مطبوع و سعادتمندانه و مرفه را خواهد داشت و در ناز و نعمت به سر می‌برد. ﴿**و أما من خفت موازینه**﴾ و اما آنکه حسناتش از گناهانش کمتر باشد یا اصلاً حسناتی نداشته باشد، ﴿**فأمه هاویة**﴾ مسکن و سرانجامش آتش دوزخ است و به قعر آن سقوط می‌کند. آن را مادر نامیده است؛ زیرا مادر فرزند مضطرب را پناه می‌دهد، آتش جهنم نیز آن تبهکاران را در خود جا می‌دهد. همان‌طور که فرزندان به مادران رو می‌آورند، آنها هم به جهنم رو می‌آورند و بسان مادر آنها را در برمی‌گیرد!! ابوسعود گفته است: ﴿**هاویة**﴾ یکی از اسامی آتش دوزخ است و از بس که عمیق است آن را هاویه نامیده است. روایت است که سقوط دوزخیان در آن هفتاد پاییز طول می‌کشد.[2] ﴿**و ما أدراك ماهیه**﴾ استفهام برای تفخیم و ایجاد وحشت است. یعنی چه می‌دانی که هاویه چیست؟ آنگاه آن را تفسیر کرده و می‌فرماید: ﴿**نار حامیة**﴾ آتشی است فراگیر و سخت پر حرارت که حرارت آن از حد معمول تجاوز کرده است؛ زیرا حرارت آتشی که با بیشترین سوخت برافروخته شده باشد به میزان و معادل حرارت جهنم نمی‌رسد. خدا به فضل و کرم خود ما را از آن مصون بدارد!

نکات بلاغی: ۱ـ استفهام در ﴿**و ما أدراك ما القارعة**﴾ و ﴿**و ما أدراك ماهیه**﴾ برای تفخیم و ایجاد هراس است.

۱ـ صاوی ۳۷۴/۴.

۲ـ ابوسعود ۲۸۲/۵ . از قتاده آمده است که ﴿**فامه هاویة**﴾ یعنی سرش در قعر جهنم به صورت وارونه قرار دارد. اما قول اول روشن‌تر است.

۲ـ ﴿القارعة* ماالقارعة﴾ اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است.

۳ـ ﴿یکون الناس کالفراش المبثوث﴾ متضمن تشبیه مرسل مجمل است.

۴ـ در بین ﴿فأما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة﴾ و ﴿و أما من خفت موازینه فأمه هاویة﴾ مقابله مقرر است.

۵ـ ﴿فهو فی عیشة راضیة﴾ متضمن مجاز عقلی است.

۶ـ ﴿فأما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة ... و أما من خفت موازینه فأمه هاویة﴾ متضمن احتباک است.

۷ـ توافق فواصل در حرف آخر.

یادآوری: جمهور بر این باورند که میزان و ترازوی حقیقی دارای دو کفه و زبان است که به وسیله‌ی آن نامه‌ی اعمال توزین می‌شود. نامه‌ی اعمالی که در آن حسنات و سیئات ثبت شده است. از ابن‌عباس روایت است که اعمال صالح به شکلی زیبا ارائه می‌شود. و اعمال سیئه به صورتی زشت ارائه می‌شود، آنگاه در ترازو قرار داده می‌شود و هر کس حسناتش سنگین باشد خوشبخت است و هر کس سیئاتش سنگین باشد شقی و تیره‌روز است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی تکاثر مکی است و درباره‌ی مشغول شدن انسان به فریبندگی‌های زندگی و دلبستن به گردآوری مال دنیا به بحث پرداخته است. سوره بیان می‌کند که آنها به جمع کردن مال و خطام دنیا می‌پردازند تا این‌که مرگ به سراغشان می‌آید، و آنان را از کاخ‌ها به گورها می‌برد:

المـــوت یأتـی بـغتة   و القبر صندوق العمل

«مرگ ناگهان می‌آید، و قبر صندوق عمل است».

* در این سوره به منظور تخویف و تهدید، زجر و منع و نهی و انذار تکرار شده است. تا انسان‌ها را به خطای خود متوجه سازد و این‌که دنیای فانی آنها را به خود مشغول کرده و از آخرت پایدار غافل گردانده است: ﴿**کلا سوف تعلمون * ثم کلا سوف تعلمون**﴾.

* سوره با بیان خطرات و اضطراب و وحشتی که در آخرت با آن روبرو خواهند شد، خاتمه می‌یابد، خطراتی که جز مؤمن که عمل صالح را از پیش فرستاده است احدی از آن نمی‌رهد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

﴿أَلْهَاکُمُ ٱلتَّکَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ

تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ ٱلْيَقِينِ ﴿۵﴾ لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ ﴿۶﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ ﴿۷﴾ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴿۸﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿**أَلهاکم**﴾ إلهاء یعنی از چیزی غافل گشتن به سبب مشغول شدن به چیزی دیگر. ﴿**التکاثر**﴾ فزون‌طلبی و مباهات کردن به فزونی مال. ﴿**المقابر**﴾ قبرها. شاعر می‌گوید:

أری أهل القصور إذا أمیتوا بنوا فوق المقابر بالصخور

أبــوا إلا مـباهاة و فـخراً علی الفقراء حتی فی القبور

«کاخ‌نشینان بعد از مرگ بر مزارشان کاخ می‌سازند. آنها حتی در قبرهایشان نیز بر فقرا فخرفروشی می‌کنند».

تفسیر: ﴿**أَلهاکم التکاثر**﴾ ای انسان! افتخار کردن و مباهات ورزیدن به فزونی مال و اولاد شما را به خود مشغول داشت و از طاعت خدا و آماده شدن برای آخرت غافل کرد. ﴿**حتی زرتم المقابر**﴾ تا مرگ شما را در ربوده و در قبر دفن شدید. جمله خبری است و مقصود از آن پند و سرزنش است. قرطبی گفته است: یعنی افتخار و مباهات کردن به فراوانی مال و اولاد شما را از طاعت خدا غافل کرد تا وقتی که جام مرگ را سر کشیدید و در دل قبر دفن شدید.[۱] ﴿**کلا سوف تعلمون**﴾ منع و تهدید است. یعنی ای انسان‌ها! دست بردارید و از مشغول شدن به چیزی که سودی ندارد دوری جویید؛ چرا که در آینده و در محضر خدا سرانجامِ نادانی و کوتاهی خود در عبادت و مشغول شدن به

۱ـ قرطبی ۲۰/۱۶۸. ابن‌کثیر گفته است: یعنی حب دنیا و نعمت‌ها و رفاهیات آن شما را به خود مشغول و از طلب آخرت غافل کرده است و تا زمان مرگتان چنان حالتی ادامه می‌یابد.

دنیای ناپایدار، و غافل شدن از سرای پایدار را خواهید دانست. ﴿ثم کلا سوف تعلمون﴾ به منظور افزایش نهی و تهدید، وعید را تکرار کرده است. یعنی وقتی مرگ دامن شما را گرفت و در گور دفن شدید و وحشت و سختی‌های آن را مشاهده کردید، عاقبت و سرانجام مباهات ورزیدن به کثرت مال را خواهید دانست. ابن‌عباس گفته است: ﴿کلا سوف تعلمون﴾ یعنی خواهید دانست که در قبر چه عذابی خواهید داشت، و ﴿ثم کلا سوف تعلمون﴾ یعنی در آخرت که با عذاب روبرو شدید، خواهید فهمید که چه خبر است![1] ﴿کلا لو تعلمون علم الیقین﴾ بس کنید و دست بردارید، اگر به‌طور یقین و بدون شک و تردید می‌دانستید. جواب (لو) که محذوف است تا هراس بیشتری را ایجاد کند؛ یعنی اگر آن را می‌دانستید، افتخار و مباهاتِ به دنیا شما را از طاعت خدا غافل نمی‌کرد، و نعمت‌های دنیا شما را فریب نمی‌داد و از اضطراب و وحشت آخرت غافل نمی‌شدید. همان‌طور که پیامبر ﷺ فرمود: «اگر آنچه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم می‌خندید و زیاد گریه می‌کردید».[2] در التسهیل آمده است: جواب (لو) محذوف و تقدیر آن چنین است: اگر می‌دانستید، بس می‌کردید و خود را برای آخرت آماده می‌کردید. جواب (لو) به منظور ایجاد هول و هراس حذف شده است. تا شنونده هر چه را که بزرگتر به نظرش می‌رسد تقدیر کند.[3] مانند آیه‌ی ﴿و لو تری إذ وقفوا علی النار﴾. ﴿لترون الجحیم﴾ همانا دوزخ را به‌طور یقین و با چشمان خود مشاهده خواهید کرد. آلوسی گفته است: این، جواب قسمی مستتر است که وعید را بدان مؤکد و تهدید را بدان تشدید کرده است؛ یعنی به خدا قسم جحیم را خواهید دید. ﴿ثم لترونها عین الیقین﴾ و با چشم خود آن را مشاهده می‌کنید. در البحر آمده است: خداوند متعال با آوردن ﴿عین الیقین﴾

۱ـ قرطبی ۱۷۲/۲۰.

۲ـ قسمتی از حدیثی است که بخاری آن را روایت کرده است.

۳ـ التسهیل ۲۱٦/۴.

این توهّم را برطرف می‌کند که رؤیت در آیه‌ی قبلی به معنی مجازی آن به‌کار رفته است.[۱] ﴿ثم لتسألن یومئذ عن النعیم﴾ سپس در آخرت درباره‌ی نعمت‌های دنیا، از قبیل آسایش و سلامت و سایر مواردی که از آن لذت می‌بردید از قبیل خوردنی و نوشیدنی و وسیله‌ی سواری و فرش، از شما بازخواست و پرسش به عمل می‌آید.

نکات بلاغی: ۱- ﴿ألهاکم التکاثر﴾ متضمن نصیحت و سرزنش است.

۲- تکرار در ﴿کلا سوف تعلمون* ثم کلا سوف تعلمون﴾ برای تهدید و انذار است. و عطف به ﴿ثم﴾ یادآور این است که دومی از اولی بلیغ‌تر است.

۳- حذف جواب ﴿لو﴾ برای ایجاد هول و هراس است.

۴- تکرار در ﴿لترون﴾ و ﴿ثم لترونها﴾ متضمن اطناب است.

۵- ﴿حتی زرتم المقابر﴾ حاوی کنایه می‌باشد.

٦- در ﴿النعیم و الجحیم﴾ مطابقه مقرر است.

۷- توافق رؤوس فواصل رعایت شده است.

یادآوری: ترمذی از عبدالله بن شخیر روایت کرده که گفته است: به خدمت پیامبرﷺ رسیدم که این آیه را می‌خواند: ﴿ألهاکم التکاثر﴾ فرمود: انسان همیشه به فکر مال و ثروتش است. آیا جز آنچه خورده و از بین برده، و آنچه پوشیده و کهنه کرده، و آنچه صدقه داده است چیزی به او می‌رسد؟»

لطیفه: مسلم از ابوهریره نقل کرده است: «یک شب یا یک روز، پیامبرﷺ بیرون رفت، ناگهان با ابوبکر و عمر برخورد کرد. فرمود: چه شده که در این وقت از منزل بیرون آمده‌اید؟ گفتند: یا رسول الله! گرسنگی ما را بیرون آورده است. پیامبرﷺ فرمود: قسم به آنکه جانم در دست او قرار دارد من هم به همان سبب بیرون آمده‌ام. بیایید. پس همراه

۱- البحر ۵۰۸/۸.

با او به منزل یکی از انصار رفتند. دیدند در منزل نیست. وقتی همسرش آنها را دید، گفت: سلام بر پیامبر و یارانش. پیامبر ﷺ فرمود: فلانی کجاست؟ گفت: رفته است آب برایمان بیاورد. در این موقع مرد انصاری سررسید و پیامبر و یارانش را نگاه کرد و گفت: خدا را شکر که امروز هیچ کس مانند من مهمان گرامی ندارد. به شتاب رفت و خوشه‌ی خرمای زودرس و رطب را آورد و گفت: میل کنید! سپس چاقویی را برداشت. پیامبر فرمود: حیوان شیرده را سرنبری. پس بره‌ای را سربرید. گوشت بره و خرما خوردند و نوشیدنی نوشیدند. وقتی سیر و سیراب شدند، پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: «به خدا قسم در روز قیامت درباره‌ی این نعمت‌ها از شما بازخواست به عمل می‌آید. گرسنگی شما را از منزل بیرون آورد و این نعمت‌ها نصیبتان شد و برگشتید».



پیش درآمد سوره

※ سوره‌ی عصر مکی است و عوامل سعادت یا شقاوت و موفقیت و یا زیانمندی ونابودی انسان را در این زندگی دنیوی به صورت بسیار موجز بیان می‌کند.

※ خداوند به عصر یعنی زمانی که عمر انسان در آن به پایان می‌رسد، و به انواع عجایب و شگفتی‌های نهفته در آن، و عبرت‌های دال بر قدرت و حکمت خویش قسم یاد کرده است. قسم خورده است که انسان در زیانمندی و خصران به سر می‌برد، جز افرادی که به چهار صفت متصف باشند، ایمان، عمل صالح و توصیه به حق و توصیه به صبر و شکیبایی. این چهار صفت بنیان و اساس دین به شمار می‌آیند. از این رو امام شافعی گفته است: اگر خدا جز این سوره چیزی دیگر را نازل نمی‌کرد، برای انسان بس بود.

※ ※ ※

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَ ٱلْعَصْرِ ① إِنَّ ٱلْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ ② إِلَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ③﴾

※ ※ ※

تفسیر: ﴿و العصر * إن الإنسان لفی خسر﴾ قسم به روزگار و زمان که حاوی عجایب و شگفتی‌ها و عبرت‌ها و اندرزها می‌باشد، انسان در زیان و خسارت فرو رفته است؛ چون دنیای عاجل و زودگذر را بر آخرتی پایدار ترجیح و تفضیل داده است. قتاده گفته است: عصر یعنی ساعت آخر روز، و خداوند متعال همان‌طور که به «ضحی» قسم خورده است به «عصر» نیز قسم خورده است؛ چون هر کدام از آنها دلیلی درخشان بر قدرت خداوند متعال بوده و پند و اندرزی فراوان را در بردارند.[1] از این جهت خدا به زمان قسم خورده است که سرآغاز عمر انسان است، هر دم که می‌گذرد از عمرت کاسته شده و اجلت نزدیک می‌شود. شاعر می‌گوید:

إنـــا لنـــفرح بـــالأيام نـــقطعها وكلّ يوم مضى نقصٌ من الأجل

«ما از سپری شدن روزگار شادمانیم، و هر روز که می‌گذرد از اجل کم می‌شود».

قرطبی گفته است: خدای عزوجل به عصر -روزگار- قسم یاد کرده است؛ چون یادآور این حقیقت است که خداوند متعال اوضاع و احوال تمام جهان هستی را دگرگون می‌کند. عده‌ای نیز می‌گویند: به نماز عصر قسم خورده است که با فضلترین نمازها می‌باشد.[2] ﴿إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ جز آنان که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند که آنها کامیابند؛ زیرا با پرداخت بهایی اندک نفیس را خریده‌اند، از هوس‌های زودگذر چشم پوشیده و «باقیات صالحات» را به دست آورده‌اند. ﴿و تواصوا بالحق﴾ و حق را به یکدیگر توصیه کرده‌اند. «حق» هر امر خیری از قبیل ایمان، تصدیق و پرستش خدای رحمان و غیره را شامل می‌شود. ﴿و تواصوا بالصبر﴾ و همدیگر را توصیه می‌کنند که در مقابل شداید و ناملایمات صبور و شکیبا باشد، با شکیبایی به عبادت بپردازند و محرمات را ترک نمایند. خدا حکم به زیانمندی تمام بشریت کرده است جز

۱ـ البحر ۵۰۹/۸.

۲ـ قرطبی ۱۷۹/۲۰.

آنان که به این چهار صفت متصف هستند؛ یعنی ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، و به حق و شکیبایی توصیه می‌کنند؛ زیرا رستگاری انسان ممکن و میسر نیست مگر وقتی که انسان خود را با ایمان و عمل صالح بیاراید و دیگران را با نصیحت و ارشاد هدایت کند. در چنین صورتی حق خدا و حق بندگان را با هم ادا نموده است و راز تخصیص این چهار امر همین است.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿إن الإنسان﴾ «جزء» اطلاق شده و «کل» اراده شده است.

۲ـ نکره آوردن ﴿لفی خسر﴾ برای بزرگ نشان دادن است.

۳ـ ﴿و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر﴾ متضمن اطناب است.

۴ـ ﴿و تواصوا بالصبر﴾ ذکر خاص بعد از عام است.

۵ـ ﴿العصر، الصبر، خسر﴾ متضمن سجع غیرمتکلف است.

یادآوری: بیهقی در «الشعب» از «ابی حذیفة» روایت کرده است که دو نفر از یاران پیامبر وقتی به هم می‌رسیدند، تا سوره‌ی «والعصر» را برای یکدیگر نمی‌خواندند از هم جدا نمی‌شدند.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی همزه مکی است و درباره‌ی افرادی بحث می‌کند که عیب و ننگ به مردم نسبت می‌دهند و ابلهانه آبروی آنان را لکه‌دار می‌کنند. به آنها طعنه مـی‌زنند و آنـان را خوار و مسخره و استهزا می‌نمایند.

* همچنین افرادی را مورد مذمت قرار داده است که به جمع مال و انباشتن ثروت می‌پردازند و انگار در این دنیا عمری جاودانی و پایان ناپذیر دارند، و از فرط نادانی و غفلت فراوان گمان می‌برند که ثروت به آنان زندگی جاودانی می‌بخشد.

* با یادآوری عاقبت آن تیره‌بختان، سوره خاتمه می‌یابد. آنان وارد آتشی می‌شوند که هرگز خاموش نمی‌شود، و مجرمان را می‌سوزاند و تبدیل به خاکستر می‌کند؛ زیرا آنها افروزینه‌ی آتش سقرند!

***

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ۝١ اَلَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ ۝٢ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۝٣ كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِي ٱلْحُطَمَةِ ۝٤ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا ٱلْحُطَمَةُ ۝٥ نَارُ ٱللهِ ٱلْمُوقَدَةُ ۝٦ اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْئِدَةِ ۝٧ إِنَّهَا عَلَيْهِم مُؤْصَدَةٌ ۝٨ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ۝٩﴾

***

معنی لغات: ﴿**همزة**﴾ هماز آن است که مردم را غیبت کرده و آبروی آنها را لکه‌دار می‌کند. ﴿**لمزة**﴾ کسی که به غیبت مردم می‌پردازد و با حرکات ابرو و چشم آنها را خوار می‌کند. ﴿**الحطمة**﴾ آتش جهنم. ﴿**مؤصدة**﴾ فراگیر. بسته و قفل شده.

تفسیر: ﴿**ویل لکل همزة لمزة**﴾ عذاب سخت و نابودی و ریشه‌کن شدن از آن تمام افرادی است که مردم را غیبت می‌کنند و به آبرو و حیثیت آنها طعنه و لطمه می‌زنند. و با متلک و کنایه آنها را مسخره کرده و با حرکات چشم و ابرو در پی تخریب شخصیت آنها می‌باشند. مفسران گفته‌اند: در مورد «اخنس بن شریق» نازل شده است؛ زیرا در بین مردم بسیار بدگویی می‌کرد. به آنها متلک می‌گفت و از آنها عیب‌جویی می‌کرد. اما حکم عام است؛ زیرا عموم لفظ معتبر است نه خصوص سبب.[۱] ﴿**الذی جمع مالا و عدده**﴾ آن‌که مال زیادی را جمع کرده و آن را برمی‌شمارد، و عدد آن را نگه می‌دارد که مبادا کم شود. از این رو مانع صرف آن در خیرات است. طبری گفته است: یعنی آمار آن را نگه داشته و آن را در راه خدا خرج نمی‌کند، و حق خدا را از آن ادا نمی‌کند. فقط آن را جمع کرده و به حفظ و نگهداری آن می‌پردازد.[۲] ﴿**یحسب أن ماله أخلده**﴾ از بس که غافل و بی‌خبر است گمان می‌کند که مالش سبب ماندن او در دنیا می‌شود و جاودانه خواهد ماند. ﴿**کلا لینبذن فی الحطمة**﴾ از این گمان دست بردارد، به خدا قسم به آتش انداخته می‌شود. آتشی که هر چه در آن انداخته شود آن را می‌سوزاند و می‌بلعد. ﴿**و ما أدراك ما الحطمة**﴾ هول و هراس آن را نشان می‌دهد. یعنی چه می‌دانی که حقیقت این آتش عظیم چیست؟ آن عبارت است از آتش جهنم که استخوان‌ها را خرد کرده و گوشت را فرو می‌بلعد. حتی به قلب نیز هجوم می‌برد. سپس آن را تفسیر کرده و می‌فرماید. ﴿**نار الله الموقدة**﴾ عبارت است از آتش برافروخته‌ی خدا. مانند سایر آتش‌ها نیست؛ چون هرگز خاموش نمی‌شود.

۱ـ قرطبی ۱۸۳/۲۰ و رازی ۹۱/۳۱.   ۲ـ طبری ۸۹/۳۰.

در حدیث آمده است: «آتش را هزار سال روشن کرد تا برافروخت، سپس هزار سال دیگر آن را روشن کرد تا سفید شد، و بعد از آن هزار سال آن را روشن کرد تا سیاه شد. پس حالا سیاه و تیره می‌باشد». ﴿التی تطلع علی الأفئدة﴾ که درد و عذاب آن به قلب می‌رسد و آن را می‌سوزاند. قرطبی گفته است از این جهت «افئده» را مخصوصاً ذکر کرده است که وقتی درد و الم به قلب برسد، انسان می‌میرد. پس آنها در حالت مرگ قرار می‌گیرند. اما همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿لایموت فیها و لایحییٰ﴾. پس آنان زنده هستند اما در حال مرگ قرار دارند. ﴿إنها علیهم مؤصدة﴾ جهنم آنها را فرا می‌گیرد و بر آنان بسته می‌شود و هیچ آسایش و نسیم خوشی به نزد آنها راه ندارد. ﴿فی عمد ممددة﴾ بعد از بسته شدن دروازه‌های جهنم به روی آنان، دست و پای آنها با غل و زنجیر بسته می‌شود. و با بسته شدن درهای جهنم، آنها از بیرون آمدن نومید می‌شوند. طولانی بودن ستون‌ها نشان می‌دهد که برای مدتی بی‌پایان در آنجا خواهند ماند.

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿همزة و لمزة﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمده‌اند.

۲ـ نکره آوردن ﴿جمع مالا﴾ برای تفخیم است.

۳ـ ﴿و ما أدراك ماالحطمة﴾ متضمن تفخیم و تهویل است.

۴ـ در ﴿همزه﴾ و ﴿لمزة﴾ جناس غیرتام مقرر است.

۵ـ در ﴿عدده، أخلده، الموقدة، ممدّدة﴾ توافق فواصل رعایت شده است.



پیش درآمد سوره

* سوره‌ی فیل مکی است و داستان «اصحاب فیل» را بازمی‌گوید، آنگاه که خواستند کعبه را ویران کنند، اما خدا حیله‌ی آنان را به خودشان برگرداند و خانه‌ی خود را مصون داشت و از تسلط و طغیان آنها بر این مکان مقدس جلوگیری نمود، و ضعیف‌ترین مخلوقات خود را که عبارت بودند از پرندگانی که در چنگال و نوک خود سنگ‌های ریز حمل می‌کردند، بر لشکریان ابرهه گماشت. این سنگ‌ریزه‌ها از هر گلوله‌ای کشنده‌تر و ویرانگرتر بودند تا جایی که خدا آنها را تا آخرین نفر نابود کرد. این واقعه‌ی مهم تاریخی در سال تولد سرور کاینات حضرت محمد بن عبدالله یعنی سال پانصد و هفتاد میلادی اتفاق افتاد، و یکی از بزرگترین ارهاصات دال بر صدق رسالت حضرت بود.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝١ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝٢ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ ۝٣ تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِن سِجِّيلٍ ۝٤ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ۝٥﴾

* * *

معنی لغات: ﴿أبابيل﴾ دسته دسته. **﴿سجيل﴾** سنگ گل. **﴿عصف﴾** کاه.

تفسیر: ﴿ألم تر کیف فعل ربك بأصحاب الفيل﴾ آیا به‌طور یقین به تو نرسیده است که خدای تو چه بلایی بر سر اصحاب فیل آورد که قصد تجاوز به بیت الحرام را کردند؟ مفسران گفته‌اند: روایت است که «ابرهه»، پادشاه یمن در صنعا معبدی ساخت و خواست حاجیان بدان رو بیاورند، اما یک‌نفر از بنی‌کنانه آمد و شب در آن ماند و به عنوان تحقیر وتوهین دیوارهایش را با نجاست آلوده کرد. «ابرهه» غضبناک شد و قسم خورد کعبه را ویران کند. و با لشکری انبوه سوار بر فیل به سوی مکه آمد. در پیشاپیش سپاه فیلی بسیار بزرگ حرکت می‌کرد. وقتی به مکه نزدیک شدند، ساکنان مکه از ترس سربازان و ستم ابرهه به کوه‌ها فرار کردند. خدا پرندگانی سیاه رنگ را بر سر لشکریان سپاه ابرهه به پرواز درآورد. هر پرنده سه سنگ‌ریزه با خود حمل می‌کرد، یکی با منقار و دو سنگ را با پا حمل می‌کرد، پرندگان سنگ‌ها را به طرف سپاه ابرهه پرتاب می‌کردند. سنگ بر سر سربازان می‌خورد و از مقعد آنها بیرون می‌آمد و آنها را مرده و بی‌جان بر زمین می‌انداخت. و خدا آنان را تا آخرین نفر نابود کرد، و داستان آنان پند و عبرت شد.[۱] ابوسعود گفته است: خدای عزوجل توجه پیامبر را به کیفیت فعلِ خویش جلب نموده و گفته است: **﴿کیف فعل﴾** و نگفته است: **﴿ألم تر ما فعل ربك﴾**، تا این حقیقت را یادآور شود که صحنه‌ای بسیار دهشتناک به وقوع پیوست و خدا به روشی بسیار عجیب و غریب آنها را نابود کرد. که بر قدرت و عظمت خدای متعال دلالت دارد، وکمال علم و حکمت او را نشان داده و شرف پیامبر ﷺ را نمایان می‌سازد؛ زیرا آن حادثه یکی از ارهاصات به شمار می‌آید؛ چون روایت است که این قصه در سال تولد حضرت رسول ﷺ اتفاق افتاده است. **﴿ألم يجعل كيدهم في تضليل﴾** آیا آنان را نابود نکرد؟ و آیا تلاش و حیله‌ی

۱ـ تفسیر کبیر ۹۶/۳۱ و قرطبی ۱۸۷/۲۰.

آنان را در راستای تخریب کعبه بی‌سود قرار نداد؟! ﴿و أرسل علیهم طیرا أبابیل﴾ از سربازان خود پرندگانی بر آنان مسلط کرد که دسته دسته و پشت سر هم می‌آمدند و از هر جهت آنان را احاطه می‌کردند. ﴿ترمیهم بحجارة من سجیل﴾ سنگ‌ریزه‌هایی را بر آنان می‌ریختند، که به مانند گلوله به هر کس اصابت می‌کرد او را از پای در می‌آورد و می‌کشت. ﴿فجعلهم کعصف مأکول﴾ پس آنان را به صورت کاه خُرد شده درآورد و نسل آنان را از بیخ کَند. این قصه نشان می‌دهد که کعبه در نزد خدا محترم و ارجمند است. و نعمت خدا را بر قریش نیز یادآور است که دشمن را از آنان دفع کرد. پس بر آنان واجب است او را پرستش کنند و در مقابل نعمت‌هایش او را سپاسگزار باشند. در ضمن این داستان متضمن آن است که خدا قدرت آن را دارد که از دشمنانش انتقام بگیرد. در البحر آمده است: دفع چنان دشمنی قوی در سال مبارک تولد حضرت محمدﷺ نویدی برای نبوتش به شمار می‌آید؛ زیرا آمدن چنان پرندگانی با این ویژگی از خوارق عادات و معجزات و زمینه‌ساز بعثت پیامبران به شمار می‌آید. خدا آنان را به وسیله‌ی ضعیف‌ترین سربازان خود یعنی پرندگان که معمولاً کشنده نیستند، از پای درآورد و نابود کرد.[۱]

نکات بلاغی: ۱ـ استفهام در ﴿ألم تر کیف فعل ربك﴾ برای تقریر و ایجاد شگفتی است.

۲ـ در ﴿فعل ربك﴾ خطاب متوجه پیامبرﷺ است. اضافه کردن او به اسم جلاله: ﴿فعل ربك﴾ شرافت پیامبرﷺ و قدرت خدا را نشان می‌دهد.

۳ـ ﴿فجعلهم کعصف مأکول﴾ متضمن تشبیه مجمل مرسل است.

۴ـ در ﴿الفیل، تضلیل، سجیل، أبابیل﴾ فواصل در حرف آخر توافق دارند.



۱ـ البحر ۵۱۲/۸.

پیش درآمد سوره

* این سوره درباره‌ی دو نعمت ارزشمند بحث می‌کند که خدا منت اعطای آن را بر اهل مکه می‌نهد، آنجا که برای آنها دو سفر مقرر بود: سفری در زمستان به سوی یمن، و سفری در تابستان به سوی شام. و خدا از فضل وکرم خود دو نعمت گرانقدر را به قریش عطا فرمود که عبارت بودند از امنیت و استقرار و ثروتمندی و آسایش: **﴿فلیعبدوا رب هذا البیت * الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف﴾**.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿لِإِيلَٰفِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِۦلَٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا ٱلْبَيْتِ ﴿٣﴾ ٱلَّذِيٓ أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍۭ ﴿٤﴾﴾

* * *

تفسیر: **﴿لإیلاف قریش * إیلافهم﴾** لام به فعل **﴿فلیعبدوا﴾** متعلق است. **﴿إیلاف﴾** از «الف» به معنی عادت است. یعنی به خاطر این‌که خدا دو سفر زمستانی و تابستانی قریش را به یمن و شام آسان و فراهم کرده است: **﴿رحلة الشتاء و الصیف﴾** یعنی در دو سفر زمستانی و تابستانی که به تجارت پرداخته و مواد غذایی و پوشاک آورده و در این

رهگذر سود برده و در کمال امنیت و اطمینان خاطر به سر می‌بردند و احدی متعرض آنها نمی‌شد؛ چون مردم می‌گفتند: آنها همسایگان خانه‌ی خدا و ساکنان حرمش می‌باشند و آنها چون سرپرستان کعبه می‌باشند به خدا نزدیکند، پس آنان را اذیت نکنید و نسبت به آنها ستم روا مدارید. و بعد از این‌که خدا «اصحاب الفیل» را نابود و نیرنگ آنان را به خودشان بازگرداند، احترام اهل مکه در قلوب مردم افزایش یافت، و تعظیم و احترام امرا و شاهان نسبت به آنها فزونی یافت، در نتیجه منافع و تجارت و داد و ستدهایشان فزونی یافت. از این رو بر قریش منت نهاد و نعمت‌های خود را به آنان یادآور شد، تا او را یگانه بدانند و او را سپاسگزار باشند. **﴿فليعبدوا رب هذا البيت﴾** باید پروردگار با عظمت و صاحبِ باشکوه این خانه‌ی قدیمی را پرستش کنند و به نشانه‌ی سپاسگزاری این نعمت بزرگ، خدا را عبادت کنند. مفسران گفته‌اند: چون کلام متضمن معنی شرط است، فاء در **﴿فليعبدوا﴾** آمده است. انگار گفته است: اگر در مقابل سایر نعمت‌هایش او را نپرستیده‌اند، باید به خاطر الفت دادنشان به این دو سفر، که از جمله نمایان‌ترین نعمت‌های خدا بر آنان می‌باشد او را پرستش کنند؛ چون آنها در سرزمینی سکونت دارند که در آن نه زراعتی وجود دارد و نه ثمری. از این رو بعد از آن گفته است: **﴿الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف﴾** خدایی که بعد از گرسنگی آنها را سیر کرد و از بیم و هراس رهانید؛ چون آنها به سفر می‌رفتند، بدون این‌که احدی متعرض آنها بشود. هیچ کس به آنها حمله نمی‌برد، نه در سفر و نه در حضر، همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: **﴿أولم یروا أنا جعلنا حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم﴾**. و این امنیت و آسایش و رفاه نتیجه‌ی دعای پدر آنان، حضرت ابراهیمعليه السلام می‌باشد که دعا کرد: **﴿رب اجعل هذا بلدا آمنا﴾** و **﴿و ارزقهم من الثمرات﴾**. پس آیا بر قریش واجب نیست که تنها خداوندی را پرستش کنند که آنان را از گرسنگی نجات داد و بیم و هراس آنها را به امنیت و آسایش تبدیل کرد؟!

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿الشتاء و الصیف﴾، ﴿أطعمهم من جوع﴾ و ﴿آمنهم من خوف﴾ متضمن طباق است.

۲ـ اضافه در ﴿رب هذا البیت﴾ برای احترام و تشریف است.

۳ـ در ﴿لإیلاف قریش﴾ چیزی در اول آمده است که می‌بایست در آخر بیاید. در اصل می‌بایست این‌طور باشد: ﴿لیعبدوا رب هذا البیت* لإیلافهم رحلة الشتاء و الصیف﴾.

۴ـ نکره آوردن لفظ ﴿جوع﴾ و ﴿خوف﴾ برای نشان دادن شدت گرسنگی و ترس می‌باشد.

یادآوری: امام فخر گفته است: باید بدانید که نعمت دو نوع است: یکی عبارت است از دفع ضرر که خدا آن را در سوره‌ی فیل بیان کرد. دوم عبارت است از جلب نفع که آن را در این سوره بیان کرده است. و بعد از این‌که خدا ضرر را از آنها دفع کرد و نفع را برایشان جلب نمود، که دو نعمت بزرگ به شمار می‌آیند، به آنها دستور داد عبادت وی را به جای آورند و در مقابل نعمت‌هایش او را سپاسگزار باشند: ﴿فلیعبدوا رب هذا البیت ...﴾.



﴿۱۰۷﴾ سوره‌ی ماعون در مکه نازل شده و شامل ۷ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* این سوره مکی است و به اختصار درباره‌ی دو دسته از انسان‌ها بحث می‌کند:

۱ـ کافران و منکران نعمت‌های خدا و تکذیب‌کنندگان روز حساب و جزا.

۲ـ منافقانی که کارهایشان به خاطر خدا انجام نمی‌دهند، بلکه در اعمال و نمازشان ریاکار می‌باشند.

* در مورد گروه اول، خدای متعال صفات ناپسند آنها را یادآور شده است؛ از جمله آنها به یتیم توهین می‌کنند و به تندی او را آزار می‌دهند و به فکر تأدیب وی نمی‌باشند. هیچ کار نیکی انجام نمی‌دهند حتی اگر آن کار نیک با زبان صورت پذیرد و هزینه‌ای هم برای آنان در برنداشته باشد. آنها نه عبادت خدای خود را نیکو انجام می‌دهند و نه نسبت به بندگان خدا نیکی می‌کنند.

و اما گروه دوم، آنها عبارتند از منافقانی که از نماز غافل می‌شوند و آن را در اوقات خود اقامه نمی‌کنند و تنها شکل و صورت آن را انجام می‌دهند. نمازشان بی‌روح و محتوا است و اهل ریا و تظاهر هستند. خداوند متعال هر دو گروه را به مرگ و نابودی تهدید کرده و کارهایشان را تقبیح نموده است.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿أَرَأَيْتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ۝١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ۝٢ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ

ٱلْمِسْكِينِ ﴿٣﴾ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ ﴿٧﴾﴾

***

معنی لغات: ﴿یدع﴾ با خشونت طرد می‌کند. ﴿یحض﴾ ترغیب و تشویق می‌کند. ﴿ساهون﴾ فراموش کنندگان. ﴿الماعون﴾ وسایل کم‌ارزش خانه.

تفسیر: ﴿أرأیت الذی یکذب بالدین﴾ استفهام برای ایجاد شگفتی و تشویق است. یعنی آیا دریافته‌ای چه کسی حساب و جزای آخرت را تکذیب می‌کند؟ آیا او را شناخته‌ای و اوصافش را می‌دانی؟ ﴿فذلك الذی یدع الیتیم﴾ او همان کسی است که یتیم را ستمکارانه و به تندی می‌راند و به او زور و ستم روا می‌دارد و حقش را نمی‌دهد. ﴿و لایحض علی طعام المسکین﴾ و دیگری را به غذا دادن به فقیر و محتاج تشویق نمی‌کند. ابوحیان گفته است: ﴿و لایحض﴾ نشان می‌دهد که اگر خود مقتدر باشد به طریق اولی غذا نمی‌دهد؛ چون انسانی که از سرِ خسیسی دیگری را تشویق نمی‌کند، خود به طریق اولی آن را ترک می‌کند.[1] و رازی گفته است: اگر گفته شود: چرا گفته است: ﴿و لایحض علی طعام المسکین﴾ و نگفته است: ﴿و لایطعم المسکین﴾؟ در جواب گفته می‌شود: وقتی که از ادای حق یتیم امتناع ورزد چگونه از مال خود، مسکین را غذا می‌دهد؟ او حتی در مال دیگران نیز بخالت به خرج می‌دهد و نهایت خست است، و بر نهایت بخل و سنگ‌دلی دلالت دارد.[2] خلاصه‌ی مطلب این‌که او مسکین را غذا نمی‌دهد و به غذا دادنش امر نمی‌کند؛ چون او قیامت را تکذیب می‌نماید و اگر به جزا و حساب باور داشته بود چنین عملی از او سر نمی‌زد. ﴿فویل للمصلین﴾ نابودی و عذاب

۱ـ البحر ۵۱۷/۸.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۶۲/۳۱.

شدید از آنِ نمازگزارانِ منافق باد که دارای چنین اوصافی زشت و ناپسند می‌باشند: ﴿**الذین هم عن صلاتهم ساهون**﴾ آنان که از نماز خود غافلند و آن را دست‌کم گرفته و انجام آن را به تأخیر می‌اندازند. ابن‌عباس گفته است: او نمازگزاری است که به امید ثواب نماز نمی‌خواند و اگر آن را ترک نماید، از کیفرش باکی ندارد.(۱) و ابوالعالیه گفته است: یعنی نماز را در وقت معینی نمی‌خوانند و رکوع و سجود آن را کامل انجام نمی‌دهند.(۲) در مورد این آیه از پیامبرﷺ سؤال شد فرمود: «آنها افرادی هستند که نماز را به تأخیر می‌اندازند».(۳) مفسران گفته‌اند: چون خدا فرموده است: ﴿**عن صلاتهم ساهون**﴾ و لفظ ﴿**عن**﴾ را آورده است، معلوم می‌شود که منظور منافقین است. از این رو بعضی از پیشینیان گفته‌اند: خدا را شکر که فرمود: ﴿**عن صلاتهم**﴾؛ چون اگر می‌گفت: «فی صلاتهم» به مؤمن مربوط می‌شد، و مؤمن گاهی سهو می‌کند و از نمازش غافل می‌شود، و فرق این دو سهو آشکار و روشن است؛ چون سهو منافق ناشی از عدم اهمیت است. به همین جهت او نماز را به یاد ندارد و از آن غافل است. ولی وقتی مؤمن در نماز سهو کند، فوراً آن را با سجده‌ی سهو جبران می‌کند. پس تفاوت دو سهو آشکار می‌شود. آنگاه در بیان اوصاف ناپسند آنها افزوده و می‌فرماید: ﴿**الذین هم یراءون**﴾ همان کسانی که ریاکارند و در انظار مردم نماز می‌خوانند تا مردم بگویند: صالحند، و از خود خشوع نشان می‌دهند تا بگویند: پرهیزگارند، صدقه می‌دهند تا بگویند: سخی طبعند، و همچنین سایر اعمالشان برای شهرت و ریا می‌باشد. ﴿**و یمنعون الماعون**﴾ کوچکترین خیر و اندکترین فایده‌ای را از انسان دریغ می‌کنند. به هر درخواستی جواب رد می‌دهند، حتی از دادن سوزن، تبر، دیگ، و نمک و آب و غیره امتناع می‌ورزند. مجاهد گفته است: ﴿**ماعون**﴾

۱ـ قرطبی ۲۰/۲۱۱.
۲ـ همان منبع.
۳ـ اخراج از ابن جریر.

یعنی عاریه دادن وسایل و چیزهایی که در بین مردم مرسوم است از یکدیگر امانت بگیرند؛ از قبیل تبر و دلچه و ظروف. و طبری گفته است: یعنی مردم را از سود بردن از چیزی که در اختیار دارند مانع می‌شوند. و اصل ماعون یعنی سود بردن از هر چیز.[1] آیه متضمن منع و بازداشتن از بخل و خست در مورد چیزهای کم اهمیت است؛ زیرا دریغ داشتن آنها نهایت بخل و خسیسی انسان‌ها را می‌رساند و مخل مردانگی است.

نکات بلاغی: ۱ـ منظور از استفهام در ﴿**أرأیت الذی یکذب بالدین**﴾ تشویق شنونده به شنیدن خبر است.

۲ـ در ﴿**فذلك الذی یدع الیتیم**﴾ ایجاز به حذف آمده است.

۳ـ ﴿**فویل للمصلین**﴾ متضمن ذم است.

۴ـ در ﴿**و یمنعون الماعون**﴾ جناس ناقص آمده است.

۵ـ در ﴿**ساهون، یراءون، الماعون**﴾ توافق رؤوس آیات مراعات شده است.



۱ـ تفسیر طبری ۲۰۳/۳۰.

سوره‌ی کوثر در مکه نازل شده و شامل ۳ آیه می‌باشد. ﴿۱۰۸﴾

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی کوثر مکی است و درباره‌ی لطف و کرم خدا نسبت به پیامبرش بحث می‌کند، و این‌که خیر فراوان و نعمت‌های بی‌پایان دنیا و آخرت را به او عطا کرده که از جمله‌ی آنها نهر کوثر و سایر برکت‌های گرانقدر و فراگیر است. و پیامبر را فرا خوانده است که به منظور سپاسگزاری در مقابل نعمات خدا به اقامه‌ی نماز بپردازد و قربانی کند.

* در خاتمه، به پیامبر ﷺ مژده داده است که دشمنانش خوار و زبون می‌شوند. خداوند متعال در این سوره تصریح می‌کند که دشمنان پیامبرش بی‌تبار و ابتر هستند. در حالی که نام مبارک پیامبر ﷺ بر بلندای هر منبری و در هر کوی و برزنی زمزمه می‌شود. و نام مبارکش جاودانه است و تا آخر زمان ورد زبان‌ها می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ ٱلْكَوْثَرَ ۝١ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ ٱنْحَرْ ۝٢ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ۝٣﴾

* * *

معنی لغات: ﴿الكوثر﴾ یعنی خیر فراوان. ﴿انحر﴾ نحر مخصوص شتر است؛ یعنی سر

﴿شانئك﴾ ﴿الأبتر﴾

تفسیر: ﴿إنا أعطيناك الكوثر﴾ به عنوان تکریم پیامبر را مخاطب قرار داده است. یعنی ای محمد! ما خیر و برکت فراوان و دایمی دنیا و آخرت را به تو عطا کرده‌ایم. از جمله نهر کوثر را به تو عطا کرده‌ایم. نهر کوثر همان‌طور که در حدیث صحیح آمده است عبارت است از «نهری در بهشت که کناره‌هایش از طلا و مجرای آن بر مروارید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر است. آبش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر است. هر کس از آن بنوشد بعد از آن هرگز تشنه نمی‌شود».[1] از انس روایت شده است که روزی پیامبر در بین ما نشسته بود، ناگهان حال خلسه به او دست داد بعد از آن سر را بلند کرد و لبخند بر لبان داشت. عرض کردیم: به چه چیز می‌خندی یا رسول خدا؟ فرمود: همین الآن سوره‌ای بر من نازل شد. آنگاه «بسم الله الرحمن الرحيم» را گفت و به خواندن پرداخت: ﴿إنا أعطيناك الكوثر﴾ و تا آخر سوره را خواند و آنگاه فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبر داناترند. فرمود: رودی است که خدا وعده‌ی آن را به من داده و در آن خیری فراوان مقرر است. حوضی است که امت من در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند، به تعداد ستارگان ظرف دارد. از میان آنان از بنده‌ای ممانعت به عمل می‌آید. من هم می‌گویم: بار خدایا! او از امت من است. گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه چیزی به وجود آورده است».[2] ابوحیان گفته است: در مورد کوثر بیست و شش قول آمده است. اما صحیح همان است که پیامبر ﷺ بیان کرده است: «رودی است در بهشت کناره‌هایش از طلا و مجرایش بر مروارید و یاقوت است و از مشک خوشبوتر و آبش از عسل شیرین‌تر است». از ابن‌عباس نقل است که کوثر یعنی خیر فراوان.[3] ﴿فصل لربك و انحر﴾ برای

۱- روایت از ترمذی. ۲- اخراج از مسلم و ترمذی.

۳- البحر ۵۱۹/۸. ابن‌عباس می‌گوید: کوثر به معنی خیر کثیر است که تمام اقوال مفسران را در برمی‌گیرد؛ زیرا فضایلی فراوان و همه گیر به پیامبر ﷺ عطا شده است. از جمله نبوت، کتاب، حکمت، علم، شفاعت، حوض، مقام محمود، فراوانی پیروان، پیروزی بر دشمنان، و کثرت فتوحات و سایر خیرات به او عطا شده است.

خدایت خالصانه نماز بخوان و سجده ببر؛ چراکه این همه خیر را به تو ارزانی داده است. و شتر را نحر کن که بهترین اموال عرب است. و در مقابل خیر وکرمی که خدا به تو داده است شکرش را به جای آور. در التسهیل آمده است: مشرکان سوت زنان وکف زنان نماز می‌خواندند و شتر را برای بت‌ها نحر می‌کردند، لذا خدا به پیامبرش گفت: نماز را تنها برای خدا بخوان و فقط در راه او شتر را نحر کن و بس. پس امر به توحید و اخلاص می‌شود. ﴿إن شانئك هو الأبتر﴾ در حقیقت بدخواهت از هر خیر و برکتی بریده است. مفسران گفته‌اند: وقتی «قاسم»، پسر پیامبرﷺ درگذشت، عاص بن وائل گفت: او را بگذارید، مردی بلاعقب می‌باشد. ابتر یعنی نسلی ندارد. پس وقتی بمیرد نامش کور می‌شود. آنگاه خدا این سوره را نازل کرد. و خدا خبر داد که این کافر خود ابتر است. هر چند که دارای اولاد هم باشد؛ زیرا از رحمت خدا محروم است و جز به لعن و نفرین نامش برده نمی‌شود. اما پیامبرﷺ نامش تا آخر زمان جاودانه بر بلندای مآذن و منبرها بر زبان خواهد بود. نامش در کنار نام خدا قرار دارد و مؤمنان تا روز قیامت از او پیروی می‌کنند، پس برای آنان صورت پدر را دارد. درود و سلام خدا بر او باد!

نکات بلاغی: ۱ـ صیغه‌ی جمع در ﴿إنا أعطيناك﴾ بر تعظیم دلالت دارد.

۲ـ در اول جمله حرف تأکید ﴿إنا﴾ آمده است و نقش قسم را دارا می‌باشد.

۳ـ صیغه‌ی ماضی در ﴿أعطيناك﴾ تحقق و وقوع را می‌رساند.

۴ـ در لفظ ﴿الكوثر﴾ مبالغه مقرر است.

۵ـ اضافه در ﴿فصل لربك﴾ برای تکریم و تشریف است.

۶ـ ﴿إن شانئك﴾ مفید حصر است.

۷ـ اول و آخر سوره با هم مطابقت دارند: ﴿الكوثر و الأبتر﴾.

* * *

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی کافرون در مکه نازل شده و سوره‌ی توحید، و برائت از شرک و گمراهی نیز نامیده می‌شود. مشرکین از پیامبرﷺ درخواست کردند نرمش و سازش از خود نشان بدهد. از او خواستند یک سال خدایان آنان را پرستش کند و آنها هم یک سال خدای او را پرستش کنند. آنگاه سوره‌ی «الکافرون» نازل شد و امید کافران را به نومیدی و یأس مبدل ساخت، و نزاع بین دو فرقه‌ی اهل ایمان، و بت‌پرستان را فیصله داد، و فکر و نظر بی‌ارزش و خیره‌سری کافران را رد کرد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۝١ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝٢ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝٣ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ۝٤ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝٥ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝٦﴾

* * *

تفسیر: ﴿قل یا أیها الکافرون﴾ به آن کافران که تو را به پرستش بت و سنگ می‌خوانند، بگو: ﴿لا أعبد ما تعبدون﴾ این بت‌ها را نخواهم پرست که شما آنها را پرستش می‌کنید. من از خدایان و معبودان شما بری هستم، خدایان دروغینی که برای

پرستندگان نه سودی دارند و نه زیانی می‌رسانند و نه بلایی دفع می‌کنند. مفسران گفته‌اند: قریش از پیامبر ﷺ خواستند یک سال خدایان آنها را پرستش کند و آنها هم یک سال خدای او را پرستش کنند. اما پیامبر ﷺ فرمود: پناه بر خدا از این‌که چیزی را شریک خدا قرار دهم. آنگاه گفتند: بعضی از خدایان را پذیرا باش ما هم خدای تو را می‌پرستیم. آنگاه سوره نازل شد و پیامبر ﷺ به مسجدالحرام رفت. در آنجا گروهی از قریش جمع شده بودند. پیامبر ﷺ در بین جمع بلند شد و سوره را خواند و آنها هم از او نومید شدند،[1] و به اذیت و آزار او و یارانش پرداختند. واژه‌ی (قل) نشان می‌دهد که حضرت محمد ﷺ از جانب خدا به این کار مأمور بوده است. و با لفظ ﴿یا أیها الکافرون﴾ آنها را مخاطب قرار داده و آنان را به کفر نسبت داده است. در حالی که کاملاً آگاه بود که آنها از چنین نسبتی عصبانی می‌شوند. این بیانگر آن است که از جانب خدا حفظ و حمایت می‌شد. بنابراین به آنها و طاغوت‌هایشان اهمیت نمی‌داد. ﴿و لا أنتم عابدون ما أعبد﴾ و ای جماعت مشرکین! شما خدای حقیقی مورد پرستش مرا نخواهید پرستید که عبارت است از خدای یکتا و یگانه. من خدای حق یعنی پروردگار عالمیان را می‌پرستم و شما سنگ و بت را می‌پرستید، و پرستش خدای رحمان با پرستش هوی و اوثان خیلی فرق دارد. ﴿و لا أنا عابد ما عبدتم﴾ این تأکیدی است بر تبری جستن قبلی و امید کافران را قطع می‌کند. انگار گفته است: نه اکنون و نه در آینده این بت‌ها را پرستش نمی‌کنم. تا زنده هستم هرگز بت‌های شما را نخواهم پرستید، و هم اکنون هم بت‌های شما را نمی‌پرستم. ﴿و لا أنتم عابدون ما أعبد﴾ و شما هم در آینده خدای مرا نخواهید پرستید. ﴿لکم دینکم ولی دین﴾ شما شرک خود را داشته باشید و من توحید و یکتاپرستی خود را دارم. این بیانگر اوج تبری جستن از عبادت کفار و تأکید بر عبادت خدای یگانه و توانا می‌باشد.

۱ـ روح المعانی ۳۰/ ۲۵۰ و قرطبی ۲۰/ ۲۲۵.

مفسران گفته‌اند: معنی دو جمله‌ی اول عبارت است از اختلاف تام در مفهوم معبود؛ چون خدای مشرکین عبارت است از بت‌ها، و خدای محمد عبارت است از خدای رحمان. و معنی دو جمله‌ی آخر عبارت است از اختلاف کامل در عبادت. انگار گفته است نه معبود ما یکی است و نه عبادت ما.

نکات بلاغی: ۱ـ خطاب به وصف ﴿يا أيها الكافرون﴾ برای توبیخ و سرزنش و زشت نشان دادن است.

۲ـ ﴿لا أعبد ما تعبدون﴾ متضمن طباق سلب است.

۳ـ در بین ﴿لا أعبد ما تعبدون﴾، ﴿و لا أنتم عابدون ما أعبد﴾، ﴿و لا أنا عابد ما عبدتم﴾ و ﴿و لا أنتم عابدون ما أعبد﴾ مقابله وجود دارد.

۴ـ ﴿يا أيها الكافرون* لا أعبد ما تعبدون﴾ فواصل در حرف آخر توافق دارند.



﴿۱۱۰﴾ سوره‌ی نصر در مکه نازل شده و شامل ۳ آیه می‌باشد.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی نصر در مدینه نازل شده و در مورد «فتح مکه» بحث می‌کند که موجب سربلندی مسلمانان و انتشار و گسترش اسلام در جزیرةالعرب شد. بر اثر این فتح و ظفر ناخن‌های شرک و گمراهی برکنده شد و انسان‌ها به دین خدا درآمدند و پرچم اسلام برافراشته شد و دین و امت بت‌ها اضمحلال یافت. خبر از فتح مکه قبل از تحقق آن، روشن‌ترین دلیل صدق نبوت حضرت محمد ﷺ می‌باشد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ ٱللهِ وَ ٱلْفَتْحُ ﴿١﴾ وَ رَأَيْتَ ٱلنَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ ٱللهِ أَفْوَاجاً ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ ٱسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً ﴿٣﴾﴾

* * *

تفسیر: ﴿إذا جاء نصر الله و الفتح﴾ پیامبر ﷺ مورد خطاب است. خدا نعمت و فضلی را به او یادآور می‌شود که به او و سایر مؤمنان عطا کرده است. یعنی ای محمد! وقتی که خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد، و مکه را برایت بگشود. مفسران گفته‌اند: خبر دادن از فتح مکه قبل از وقوع آن، خبر دادن از غیب است، پس، از آثار نبوت است.

﴿ورأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا﴾ و دیدی که عرب گروه گروه و بدون جنگ، به دین اسلام در می‌آیند. بعد از فتح مکه اعراب از هر گوشه و کناری می‌آمدند و اطاعت خود را اعلام می‌کردند. ابن‌کثیر گفته است. طوایف عرب منتظر فتح مکه بودند و می‌گفتند: اگر بر قوم خود غالب آید، معلوم می‌شود که پیامبر است. پس وقتی خدا مکه را برایشان گشود، گروه گروه به دین اسلام در آمدند. و هنوز دو سال از آن سپری نشده بود که جزیرةالعرب در سایه‌ی ایمان و باور متحد و منسجم گشت و همه‌ی قبایل به حمایت از اسلام برخاستند.[1] ﴿فسبح بحمد ربك﴾ در مقابل این نعمت‌های عظیم، خدایت را به پاکی بستای و سپاسگزار باش، و در مقابل یاری و پیروزی بر دشمنان که به تو عطا کرد و در مقابل فتح سرزمین‌ها و مسلمان شدن مردم، او را سپاسگزار باش. ﴿واستغفره﴾ و برای خود و امتت از او طلب بخشودگی کن. ﴿إنه کان توابا﴾ در حقیقت خدای عزوجل بسیار توبه‌پذیر است و نسبت به بندگان مؤمن مهر و رحمت فراوان دارد.

نکات بلاغی: ۱ـ در ﴿نصرالله و الفتح﴾ ذکر خاص بعد از عام آمده است.

۲ـ ﴿و رأیت الناس﴾ متضمن اطلاق عام و اراده‌ی خاص است.

۳ـ منظور از دین در ﴿یدخلون فی دین الله﴾ اسلام است. و به منظور تشریف به «الله» اضافه شده است.

۴ـ ﴿إنه کان توابا﴾ باصیغه‌ی مبالغه آمده است.

یادآوری: در این سوره خبر رحلت حضرت رسول ﷺ آمده است. از این رو آن را سوره‌ی خداحافظی نامیده‌اند. و وقتی نازل شد پیامبر ﷺ به حضرت عایشه گفت: اجل خود را در آن می‌بینم. و ابن عمر گفته است: این سوره در حجةالوداع و در منی نازل

۱ـ مختصر ۶۸۷/۳. و قرطبی می‌گوید: «إذا» به معنی «قد» است؛ یعنی «قد جاء نصر الله»؛ چرا که این سوره بعد از فتح نازل شده است.

شد. و بعد از آن آیه‌ی ﴿الیوم أکملت لکم دینکم﴾ نازل گردید، که بعد از آن پیامبر ﷺ هشتاد روز در قید حیات ماند.[۱] امام بخاری از ابن‌عباس روایت کرده است که حضرت عمر مرا در مجلس بزرگان و سالخوردگان جا می‌داد. چنین به نظر می‌آید یکی از آنان ناراضی بود و می‌گفت: چرا این جوان را پیش ما می‌آوری؟ او که همسن پسران ما می‌باشد؟ حضرت عمر گفت: گمان می‌برید کیست؟! عبدالله گفته است: روزی مرا نزد آنان فراخواند، می‌دانستم مرا خواسته است تا به آنها بشناساند. عمر به آنها گفت: درباره‌ی فرموده‌ی خدا: ﴿إذا جاء نصرالله و الفتح﴾ چه می‌گویید؟ بعضی گفتند: خدا به ما فرمان داده است وقتی که پیروز شدیم او را سپاسگزار باشیم و از وی طلب مغفرت کنیم. و بعضی هم ساکت ماندند و چیزی نگفتند. آنگاه حضرت عمر به من گفت: ابن‌عباس آیا تو نیز چنین می‌گویی؟! گفتم: نه! گفت: پس چه می‌گویی؟ گفتم: اجل پیامبر ﷺ است. خدا به او خبر داده است وقتی که پیروزی و فتح از جانب خدا محقق شد این علامت قرب اجل تو می‌باشد. پس تسبیح خوان و سپاسگزار خدایت باش و از او طلب بخشودگی کن که همو بسیار توبه‌پذیر است. آنگا عمر گفت: به خدا قسم جز گفته‌ی تو چیزی از آن نمی‌دانم.[۲]



۱ـ قرطبی ۲۰/۲۳۳.

۲ـ جمع الفوائد و أعذب الموارد ۲/۲۸۵.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی مسد مکی است و به سوره «لهب» و «تبت» نیز موسوم است. درباره‌ی هلاکت و نابودی «ابولهب»، دشمن خدا و پیامبر بحث کرده است که سخت با پیامبر ﷺ دشمن بود. کار خود را رها نموده و پیامبر ﷺ را تعقیب می‌کرد تا دعوت پیامبر را به هم بزند و مانع ایمان آوردن مردم شود. سوره او را به آتشی مشتعل و زبانه‌کش تهدید کرده که در آخرت او را می‌سوزاند. و در این مورد زنش را نیز قرین او قرار داده و علاوه بر مجازات عمومی عذاب شدید دیگری را نیز بر او تحمیل می‌کند و آن ریسمانی است از لیف که به دور گردنش انداخته شده و در آتش می‌اندازد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِن مَسَدٍ ﴿٥﴾﴾

* * *

معنی لغات: **﴿تبت﴾** نابود بادا! **﴿ذات لهب﴾** مشتعل، زبانه‌کش. **﴿جیدها﴾** گردنش. **﴿مسد﴾** فتیله شده. لیف فتیله شده.

سبب نزول: الف؛ ابن‌عباس روایت کرده است: بعد از این‌که آیه‌ی **﴿و أنذر عشيرتك الأقربين﴾** نازل شد پیامبرﷺ به بالای کوه «صفا» رفت و ندا داد: ای بنی‌فهر! ای بنی‌عدی! چند تیره از قریش را فرا خواند. آنها اجتماع کردند و هر کس که خود نمی‌توانست برود، یک‌نفر را می‌فرستاد، تا ببیند چه خبر است. قریش جمع شدند و عمویش، «ابولهب» نیز آمد. گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: اگر بگویم در پشت آن کوه لشکری مستقر است و می‌خواهد به شما حمله کند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری! هرگز از تو دروغ نشنیده‌ایم. آنگاه گفت: من شما را از عذابی بسیار نزدیک برحذر می‌دارم. ابولهب گفت: نابود بشوی! امروز ما را برای این جمع کرده‌ای؟ آنگاه خدا **﴿تبت يدا أبي لهب و تب﴾** را نازل کرد.[1]

ب؛ از طارق محاربی نقل شده که گفته است: «روزی در بازار «ذی المجاز» بودم، جوانی را دیدم که می‌گفت: ای مردم! بگویید: «لا إله إلا الله تا رستگار شوید» و مردی را پشت سرش دیدم که او را می‌زد و ساق و قوزک پایش را خونین کرده بود و می‌گفت: دروغگوست، او را تصدیق نکنید. گفتم این کیست؟ گفتند: این محمد است که گمان می‌کند پیامبر است و این هم عمویش، «ابولهب» است که گمان می‌برد دروغگو می‌باشد.[2]

تفسیر: **﴿تبت يدا أبي لهب﴾** دست‌های آن شقی و تیره‌روز، «ابولهب» نابود شوند. نومید و زیانمند گردد و عملش بی‌ثمر باشد! «تباب» یعنی زیانی که به نابودی منجر می‌شود. (تبّت) اولی دعا و دومی خبر است. مفسران گفته‌اند: «تباب» یعنی زیانی که به مرگ منجر می‌شود. و منظور از دست، صاحب آن است. عرب عادت دارند جزئی از یک چیز را بیان کنند و کل و تمام آن را مدنظر داشته باشند. ابولهب عبارت است از

۱ـ روح المعانی ۳۰/ ۲۶۰.
۲ـ قرطبی ۲۰/ ۲۳۶.

«عبدالعزی بن عبدالمطلب»، عموی پیامبرﷺ و زنش که یکی از چشمانش کور بود «ام جمیل»، خواهر ابوسفیان بود و هر دوی آنها با پیامبرﷺ دشمنی سختی داشتند. لذا به محض این‌که شنید آیه‌ای در رابطه با وی و شوهرش نازل شده است به سوی پیامبرﷺ رو نهاد. پیامبرﷺ در کنار کعبه نشسته بود. ابوبکر با پیامبر بود. زن ابولهب سنگی در دست داشت، زمانی که به پیامبرﷺ نزدیک شد خدا او را نسبت به پیامبرﷺ کور کرد به‌طوری که فقط ابوبکر را می‌دید. آنگاه خطاب به حضرت ابوبکر گفت: شنیده‌ام که رفیقت از من بدگویی کرده است، قسم به خدا اگر او را بیابم با این سنگ دهانش را می‌زنم. بعد از آن رفت. ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا تو را دید؟ پیامبر فرمود: مرا ندید، خدا او را نسبت به من کور کرد. قریش به پیامبرﷺ بد و ناسزا می‌گفتند و به جای «محمد» او را «مذمم» می‌نامیدند. و پیامبرﷺ می‌گفت: مگر نمی‌بینید خدا چگونه آزار قریش را از من دفع کرده است؟ آنها به مذمم بد و ناسزا می‌گویند در حالی که من محمد[۱] هستم. خازن گفته است: اگر بگویی: چرا ابولهب را به صورت کنیه آورده است حال این‌که کنیه شرف و احترام را می‌رساند؟ جواب را به چند وجه گفته‌اند: اول، این‌که او با کنیه‌اش مشهور بود و اگر نامش را می‌برد شناخته نمی‌شد. دوم، چون نامش عبدالعزی بود و معنی شرک را در ضمن داشت از آن عدول کرد؛ زیرا عزی نام بت است و عبودیت به بت اضافه نمی‌شود. سوم، این‌که چون اهل آتش بود و سرانجامش به آتش منتهی می‌شد و آتش دارای لهب است، و وضع و کنیه‌اش با هم سازگار بودند بهتر آن بود با کنیه‌اش ذکر شود.[۲] **﴿ما أغنی عنه ماله و ما کسب﴾** مالی که جمع کرده بود و مقام و منزلتی که به دست آورده بود برایش فایده‌ای نداشت. ابن‌عباس گفته است: **﴿و ما کسب﴾** شامل اولاد هم می‌شود؛ زیرا فرزند انسان از اکتسابات انسان است.

۱ـ قرطبی ۲۰/۲۳۴ و آلوسی ۳۰/۲۶۴.

۲ـ خازن ۴/۳۱۷.

روایت است وقتی که پیامبرﷺ قومش را به ایمان فراخواند ابولهب گفت: اگر آنچه برادر زاده‌ام می‌گوید درست باشد من با فدا کردن مال و فرزندم خود را از عذاب نجات می‌دهم. آنگاه این آیه نازل شد.[1] آلوسی گفته است: ابولهب سه پسر به نام‌های «عتبة»، «معتب» و «عتیبة» داشت و دو پسر اولش در روز فتح مکه مسلمان شدند، و در غزوه‌ی حنین و طائف شرکت کردند، ولی عتیبة مسلمان نشد. ام کلثوم، دختر پیامبر، زن او و دیگر دخترش، رقیه همسر برادرش عتبة بود. وقتی سوره‌ی مسد نازل شد ابولهب به آنها گفت: اگر دو دختر محمد را طلاق ندهید، فرزند من نیستید، پس آنها را طلاق دادند. وقتی عتیبة با پدرش قصد سفر به شام را داشت گفت: نزد محمد می‌روم و او را آزار می‌دهم. نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: محمد من به ﴿النجم إذا هوی﴾ و ﴿الذی دنا فتدلی﴾ کافرم. آنگاه در مقابل پیامبرﷺ آب دهان انداخت و دخترش، «ام کلثوم» را طلاق داد. پیامبر عصبانی شد و دعا کرد و گفت: بار خدایا! یکی از سگ‌هایت را بر او مسلط فرما. آنگاه شیر او را درید. هفت روز بعد از غزوه‌ی بدر ابولهب به مرضی مسری به نام «عدسه» مرد و سه روز ماند تا گندیده شد و بوی گندش همه جا را فراگرفت. سپس از ترس آبروریزی چاله‌ای حفر کردند و با چوب آن را به کنار چاله بردند و آن را در چاله انداختند، و سنگ بر آن ریختند تا دفن شد، دقیقاً همان‌طور که قرآن خبرش را داده بود.[2] ﴿سیصلی نارا ذات لهب﴾ وارد آتش سوزان و مشتعل و زبانه‌کش و بسیار عظیم می‌شود که عبارت است از آتش دوزخ. ﴿وامرأته حمالة الحطب﴾ با او همسر یک چشمش، «ام جمیل» که در بین مردم به فتنه‌گری می‌پرداخت وارد آتش جهنم خواهد شد. ام جمیل در بین مردم آتش فتنه‌انگیزی و کینه را بر می‌افروخت. ابوسعود گفته است: پشته خار و میخ را برمی‌داشت و شبانه در مسیر پیامبرﷺ می‌ریخت تا او را

۱ـ مختصر ۳/ ۶۹۰.
۲ـ روح المعانی ۲/ ۲۶۲.

اذیت کند.[۱] ابن‌عباس گفته است در بین مردم سخن‌چینی می‌کرد تا میانه‌ی آنها را به هم بزند.[۲] ﴿فی جیدها حبل من مسد﴾ درگردنش ریسمانی از لیف قرار دارد که سفت به هم تافته شده است. و روز قیامت او را بدان عذاب می‌دهند. مجاهد گفته است: عبارت است از طوقی آهنین. و المسیب گفته است: «ام جمیل» گردن‌بندی بسیار ارزشمند داشت و می‌گفت: قسم به لات و عزی، آن را در عداوت با محمد خرج می‌کنم، خدا به پاس آن ریسمانی از آتش را درگردنش نهاد.[۳]

نکات بلاغی: ۱ـ ﴿یدا أبی لهب﴾ متضمن مجاز مرسل است.

۲ـ در بین ﴿أبی لهب﴾ و ﴿ذات لهب﴾ جناس مقرر است.

۳ـ کنیه در ﴿أبی لهب﴾ برای تصغیر و تحقیر است.

۴ـ ﴿حمالة الحطب﴾ متضمن استعاره است.

۵ـ ﴿و امرأته حمالة الحطب﴾ نصب (حمالةَ) بر اختصاص است و تقدیر آن چنین است: اخص بالذم حمالة الحطب.

۶ـ توافق فواصل آیات رعایت شده است.



۱ـ ابوسعود ۲۹۱/۵.
۲ـ آلوسی ۲۶۳/۳.
۳ـ قرطبی ۲۴۲/۲۰.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی اخلاص در مکه نازل شده و درباره‌ی صفات خدای یگانه به بحث پرداخته و بیان می‌نماید که خداوند تبارک و تعالی دارای تمام صفات کمال است. مقصود اوست و غنی و بی‌نیاز می‌باشد. پاک و منزه است از صفات نقص و شبیه و نظیری ندارد. این سوره همچنین نظر نصارا را رد کرده است که به تثلیث اعتقاد داشته و دارند. و همچنین دیدگاه مشرکین را مردود دانسته است که برای خدا ذریت و نسل قرار داده‌اند.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۝٢ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝٣ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ۝٤﴾

* * *

معنی لغات: ﴿الصمد﴾ سرور و مقصودی که در رفع نیازمندی‌ها به او مراجعه کنند.

﴿کفوا﴾ همگون، شبیه و مانند.

سبب نزول: روایت است که جمعی از مشرکین نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: **ای محمد!** خدایت را برای ما توصیف کن، آیا او از جنس طلا و نقره است یا فیروزه و یاقوت

می‌باشد؟ آنگاه ﴿قل هو الله أحد * الله الصمد﴾ تا آخر سوره نازل شد.

تفسیر: ﴿قل هو الله أحد﴾ ای محمد! به آن مشرکین مسخره‌گر بگو: خدای مورد پرستش من که شما را به عبادتش می‌خوانم یکتا و یگانه و بی‌شریک و بی‌نظیر است، نه در ذاتش شبیه دارد و نه در صفات و افعالش. خدای عزوجل برخلاف تصور نصارا که معتقد به سه‌گانگی، «پدر، پسر و روح القدوس» هستند، یکتا و یگانه می‌باشد. و برخلاف نظر مشرکین که معتقد به تعدد خدایان هستند تک و منفرد می‌باشد. در التسهیل آمده است: بدانید که توصیف خدا به یکتایی دارای سه معنی است و همه‌ی آنها درست می‌باشند: اول، او یک است و دومی ندارد. پس این معنی تعدد را نفی می‌کند. دوم، یگانه و بی‌نظیر است و شریک ندارد. سوم، یکتا می‌باشد؛ یعنی فرد است و تقسیم و تجزیه نمی‌شود. مقصود نفی شریک است و نظر مشرکین را رد می‌کند. خدای متعال در قرآن‌کریم دلایلی فراوان و قطعی بر یگانگی خود اقامه کرده و آن را در چهار برهان توضیح داده است: اول، عبارت است از فرموده‌ی ﴿أفمن يخلق كمن لايخلق﴾. این دلیل خلق و ایجاد است. پس وقتی ثابت شود که خدا خالق جمیع موجودات است درست نیست یکی از مخلوقات شریک او باشد. دوم، عبارت است از آیه‌ی ﴿لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا﴾. این آیه دلیل بسیار محکم و استواری است. سوم، عبارت است از آیه‌ی ﴿لو كان معه آلهة كما يقولون إذا لاتبغوا إلى ذی العرش سبيلا﴾. که دلیل چیرگی و غلبه می‌باشد. چهارم، عبارت است از فرموده‌ی ﴿ما اتخذ الله من ولد و ما كان معه من إله إذا لذهب كل إله بما خلق و لعلا بعضهم على بعض﴾.[1] این هم دلیل تنازع و طلب تفوق است. بعد از آن بر یگانگی و بی‌نیازی خود تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿الله الصمد﴾ همیشه و در حالت

۱ـ التسهیل ۴/۲۲۳، در التسهیل این نصوص بدون بیان وجه دلالت ذکر شده‌اند و آنچه در بین معترضین ذکر شده است از قبیل دلیل خلق و ایجاد، و دلیل استحکام و ابداع، از ما می‌باشد.

احتیاج و نیاز مراد و مقصود است و خلق به او احتیاج دارند و او از تمام جهانیان بی‌نیاز است. آلوسی گفته است: «صمد» یعنی سَروری که هیچ کس بالاتر از او نیست. و دیگران به او روی می‌آورند و انسان‌ها برای رفع نیازمندی‌ها و حل و فصل امورشان به او پناه می‌آورند. ﴿لم یلد﴾ فرزند اتخاذ نکرده و دارای پسر و دختر نیست. پس همان‌طور که به کمال متصف است از نقایص نیز منزه است. مفسران گفته‌اند: آیه نظر تمام افراد و اقوامی را رد می‌کند که برای خدا فرزند قرار می‌دهند؛ مانند یهود که می‌گویند: «عزیر پسر خدا می‌باشد»، و نصاری که می‌گویند: «مسیح پسر خداست».[1] و مانند مشرکین عرب که گمان می‌بردند فرشتگان دختران خدا هستند. خدا نظر تمام آنها را رد کرده و گفته است: فرزندی ندارد؛ زیرا فرزند باید از جنس پدرش باشد، در صورتی که وجود خدا ازلی و قدیم است و هیچ چیز مانند او نیست. پس امکان ندارد دارای فرزند باشد؛ چون فرزند از شخصی است که دارای زن باشد. وانگهی خدا همسر ندارد. همان‌گونه که در جای دیگری نیز به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿بدیع السموات و الأرض أنی یکون له ولد و لم یکن له صاحبة﴾. ﴿و لم یولد﴾ و از پدر و مادر متولد نشده است؛ زیرا هر مولودی حادث است در صورتی که ذات خدای متعال ازلی است. بنابراین درست نیست مولود و یا دارای پدر باشد. این آیه نسب را از تمام جهات از او نفی کرده است. بنابراین همو اول است؛ یعنی بدون این‌که وجودش آغازی داشته باشد قدیم است، و چیزی همراه نداشته است. ﴿و لم یکن له کفوا أحد﴾ و نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شبیه و نظیری ندارد:[2] ﴿لیس کمثله شيء و هو السمیع البصیر﴾. ابن‌کثیر گفته

۱- روح المعانی ۲۷۳/۳۰.

۲- نصاری معتقد به خدایان سه‌گانه یعنی پدر و پسر و روح القدوس می‌باشند که قرآن نیز به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿لقد کفر الذین قالوا إن الله ثالث ثلاثة و ما من إله إلا إله واحد﴾. و معتقدند هر سه یکی می‌باشند و یکی سه می‌باشد و گمان می‌کنند موحدند و یگانه و یکتا پرست می‌باشند، و خدا بسی بالاتر از گمان ظالمان است.

است: یعنی همو مالک و خالق همه چیز است. پس چگونه از میان خلقش مانند او یا نزدیک به وی را می‌توان پیدا کرد؟ پاک و منزه است او. در حدیث قدسی آمده است: «خدا می‌فرماید: بنی‌آدم مرا تکذیب کرد و چنین حقی هم ندارد. و به من ناسزا گفت و چنان حقی هم نداشت. بنی‌آدم گفته است: همان‌طور که بار اول مرا آورده است، دوباره اعاده نمی‌کند. مرا تکذیب کرد در صورتی که اعاده‌اش بر من آسان است. و اما ناسزا گفتنش به من چنین است: می‌گوید خدا فرزند اتخاذ کرده است در صورتی که من یکتا و یگانه هستم و تمام مخلوقات به من رو می‌آورند. از کسی زاده نشده‌ام و کسی از من زاده نشده است و شبیه و نظیر ندارم».

نکات بلاغی: ۱ـ یادآور شدن نام جلیل خدا به ضمیر شأن: ﴿**قل هو**﴾.

۲ـ معرفه بودن دو طرف مبتدا و خبر برای افاده‌ی تخصیص است: ﴿**الله الصمد**﴾.

۳ـ آمدن جناس ناقص در ﴿**لم یلد**﴾ و ﴿**لم یولد**﴾.

۴ـ با نفی نظیر و فرزند در ﴿**قل هو الله أحد**﴾ و ﴿**لم یکن له کفوا أحد**﴾ تجرید مقرر است.

۵ـ سجع مرصع در ﴿**قل هو الله أحد * الله الصمد**﴾ مقرر است.

لطیفه: این سوره از چهار آیه تشکیل شده و در کمال ایجاز و اعجاز قرار دارد، و صفات کمال و جلال خدا را بیان کرده و توضیح داده است. او را از صفات ضعف و نقص مبرا نموده است؛ آیه‌ی اول یکتایی خدا را اثبات و تعدد را نفی کرده است: ﴿**قل هو الله أحد**﴾. و آیه‌ی دوم کمال و قدرت خدا را ثابت و نقص و درماندگی را از او نفی کرده است: ﴿**الله الصمد**﴾. و آیه‌ی سوم ازلی بودن و بقا را برای حضرت حق ثابت و نسل و ذریت را از او نفی کرده است: ﴿**لم یلد و لم یولد**﴾. و آیه‌ی چهارم عظمت و شکوه او را ثابت و امثال و نظیر و اضداد را از او نفی کرده است: ﴿**و لم یکن له کفوا أحد**﴾. پس مشخص می‌شود سوره اثبات‌کننده‌ی صفات کمال و جلال خدا می‌باشد و او را به بهترین وجه از نقایص مبرا کرده است.

فواید: روایت است که پیامبرﷺ فرمود: «هر کس «قل هو الله أحد» را بخواند انگار یک سوم قرآن را خوانده است».[1] علما در تفسیر این حدیث گفته‌اند: چون سوره متضمن علوم و معارف است. و علم قرآن سه قسمت است: توحید، احکام و قصص. و سوره شامل توحید است پس به این اعتبار یک سوم قرآن است. و گفته‌اند: یعنی یک سوم ثواب قرآن را دارد؛ یعنی هر کس آن را بخواند ثواب یک سوم قرآن را دارد. والله‌اعلم.



۱ـ امام احمد و نسایی به‌طور مرفوع آن را از ابی بن کعب روایت کرده‌اند.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی فلق در مکه نازل شده و به انسان می‌آموزد که به خدا پناه ببرد و از شر مخلوقات خدا و از شر تیرگی و ظلمت شب به خدا پناه ببرد؛ زیرا در موقع تاریکی شب وحشت انسان را فرا می‌گیرد. و تبهکاران در شب به فعالیت می‌پردازند. سوره همچنین به انسان می‌آموزد که از شر هر حسود و ساحری به خدا پناه ببرد. این سوره یکی از دو «معوذتین» است که پیامبر ﷺ با خواندن آنها خود را در پناه خدا قرار می‌داد.

* * *

خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ ﴿١﴾ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّاثَاتِ فِي ٱلْعُقَدِ ﴿٤﴾ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾﴾

* * *

معنی لغات: ﴿**الفلق**﴾ صبح. ﴿**غاسق**﴾ تاریکی شدید شب. ﴿**وقب**﴾ وارد تاریکی شد. ﴿**النفاثات**﴾ دمندگان در گره‌ها.

تفسیر: ﴿**قل أعوذ برب الفلق**﴾ ای محمد! بگو: به خدای صبح پناه می‌برم و خود را در حمایت و حفظ خدای صبح قرار می‌دهم که دل تاریکی شب را شکافته و روشنایی را

از آن بیرون می‌آورد و تیرگی رختش را بر می‌بندد. ابن‌عباس گفته است: ﴿الفلق﴾ یعنی بامداد. مانند فرموده‌ی ﴿فالق الإصباح﴾.[۱] و در امثال عرب آمده است: «هو أبین من فلق الصبح»: از روشنی بامداد روشن‌تر است. مفسران گفته‌اند: دلیل این‌که خداوند به پیامبر دستور داده است که به پروردگار صبحگاه پناه ببرد این است که سر برآوردن نور و روشنایی صبح بعد از تیرگی شب و برطرف شدن حاجات و نیازها در آن، تبدیل به یک ضرب‌المثل شده است: پایان شب سیه سپید است. پس همان‌طور که انسان منتظر طلوع است، ترسیده نیز چشم به راه رستگاری است. ﴿من شر ما خلق﴾ از شر تمام مخلوقات، انس و جن و حیوان و حشرات زهرآگین و از شر هر موجودی موذی. ﴿و من شر غاسق إذا وقب﴾ و از شر شب، هنگامی که تاریک می‌شود و تیرگیش شدت می‌یابد؛ چراکه در موقع تاریکی شب اشرار انس و جن پخش می‌شوند و به جنب و جوش می‌افتند. رازی گفته است: از این رو از شر شب استعاذه کرده است که در خلال شب درندگان از کنام بیرون می‌آیند و حشرات موذی از سوراخ‌ها بیرون می‌خزند و دزدان و راهزنان حمله می‌کنند و راه را می‌گیرند. و آتش‌سوزی رخ می‌دهد، و کمک و یاری رساندن در خلال آن کم می‌شود.[۲] ﴿و من شر النفاثات فی العقد﴾ و از شر ساحرانی که نخ را گره می‌زنند و در آن می‌دمند تا به وسیله‌ی سحر خود به مردم زیان برسانند و زن و شوهر را از هم جدا سازند: ﴿و ما هم بضارین به إلا بإذن الله﴾. در البحر آمده است: سبب نزول این دو سوره، «معوذتین»، داستان «لبیدبن الاعصم» است که پیامبرﷺ را سحر کرد. او را در شانه و موی شانه شده پوسته شاخه‌ی خرما و شاخه‌ی نرینه خرما و زهی را که یازده گره داده و سوزن را در آن فرو برده بود، سحر کرد، دو سوره‌ی معوذتین بر او نازل شد به‌طوری که با خواندن هر آیه گرهی باز می‌شد و در خود احساس سبکی می‌کرد. تا

۱ـ مختصر ۶۹۴/۳.

۲ـ تفسیر کبیر ۱۹۵/۳۱.

آخرین گره باز شد و پیامبرﷺ انگار از بند رسته است و از جا برخاست.[1] ﴿و من شر حاسد إذا حسد﴾ و بگو: از شر حسودی که آرزو می‌کند نعمت دیگران زایل شود، و به تقسیم خدا راضی نیست، به خدا پناه می‌برم.

نکات بلاغی: ۱- در ﴿فلق﴾ و ﴿خلق﴾ جناس مقرر است.

۲- تکرار ﴿شر﴾ در چند مورد موجب اطناب است: ﴿من شر ما خلق﴾، ﴿من شر غاسق﴾ و ﴿و من شر النفاثات﴾.

۳- ﴿من شر ما خلق﴾ شامل ذکر خاص بعد از عام می‌باشد.

۴- جناس اشتقاق در ﴿حاسد﴾ و ﴿حسد﴾ آمده است.

۵- توافق رؤوس آیات مقرر است.



۱- البحر ۸/ ۵۳۰.

پیش درآمد سوره

* سوره‌ی ناس مکی است و دومین «معوذة» می‌باشد. در این سوره به پیامبر سفارش شده است که از شر سرسخت‌ترین دشمنان، یعنی ابلیس و اعوان و انصار انس و جنش به خدا پناه ببرد؛ چراکه جن و انس با انواع وسوسه و فریب، انسان را از راه منحرف می‌کنند.

* قرآن کریم، این کتاب عزیز از جانب خدا با «فاتحه» شروع و با «معوذتین» خاتمه یافته است، تا نیکویی آغاز و حسن ختام را در بربگیرد، و آن هم شامل بالاترین درجه‌ی زیبایی و جمال است؛ زیرا انسان از آغاز امر تا نهایت آن از خدا یاری می‌جوید و به او پناه می‌برد.



خداوند متعال می‌فرماید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ۝١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ۝٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ۝٣ مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ ۝٤ ٱلَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ۝٥ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ۝٦﴾



معنی لغات: ﴿الوسواس﴾ شیطان وسوسه‌گر. ﴿الخناس﴾ موجودی که خود را پنهان می‌کند. ﴿الجنة﴾ جن.

تفسیر: ﴿قل أعوذ برب الناس﴾ ای محمد! بگو: پناه می‌برم و خود را در حمایت و جوار پروردگار انسان قرار می‌دهم. به خالق و مدبر و مربی انسان پناه می‌برم، خدایی که آنان را از عدم به وجود آورده و انواع نعمت و کرم را به آنها عطا کرده است. مفسران گفته‌اند: هر چند خدا پروردگار تمام مخلوقات است، اما به عنوان تکریم انسان، مخصوصاً او را ذکر کرده است؛ زیرا تمام موجودات عالم هستی را برای انسان مسخر کرده و آنها را به عقل و خرد و دانش آراسته و فرشتگان محضر قدسش را به سجده بردن در مقابل آنها وادار کرده است، پس آنها فاضلترین مخلوقات خدا می‌باشند. ﴿ملك الناس﴾ مالک تمام مخلوقات اعم از حاکم و محکوم می‌باشد. و مالکیت تمام و کامل و شامل بر آنان دارد. بر آنان حکم می‌کند و اعمال آنان را ضبط، و امور آنها را تدبیر می‌کند. عزت و ذلت در دست او قرار دارد، و فقر و بی‌نیازی را او می‌دهد. ﴿إله الناس﴾ معبود حقیقی انسان است و غیر از او معبودی نیست. قرطبی گفته است: از این جهت گفته است: ﴿ملك الناس * إله الناس﴾ که انسان‌ها پادشاه دارند و به آنها یادآور شده است که پادشاه و مالک همه‌ی آنها می‌باشد. و بعضی از انسان‌ها غیر او را پرستش می‌کنند، پس به آنها یادآور شده است که خدا معبود آنها می‌باشد و فقط باید از او درخواست پناهندگی کنند و تنها به او پناه ببرند، نه به پادشاهان و بزرگان دنیا.(۱) ترتیب دادن سوره به این شیوه اوج ابداع را نشان می‌دهد؛ زیرا انسان در اول می‌داند که خدایی دارد؛ چون انواع تربیت را مشاهده می‌کند: ﴿رب الناس﴾، و اگر بیشتر بیندیشد درمی‌یابد که خدا در مخلوق خود دخل و تصرف دارد و از خلق خود بی‌نیاز است. پس همو پادشاه آنان می‌باشد: ﴿ملك الناس﴾، پس از آن اگر بیشتر تأمل کند، درمی‌یابد که جز خدایی که از ماسوی بی‌نیاز است هیچ کس استحقاق پرستش را ندارد؛ زیرا همه به او نیازمند

۱- قرطبی ۲۰/ ۲۶۰.

می‌باشند: ﴿إله الناس﴾. به منظور اظهار و ابراز شرف انسان و نشان دادن عظمت وی سه بار ﴿الناس﴾ را تکرار کرده و به ضمیر اکتفا نکرده است، و تکرار آن نیکو می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است: این سه صفت از صفات پروردگار ذوالجلال است. «ربوبیت»، «مالکیت» و «الوهیت». پس خدا پروردگار و پادشاه و مالک همه چیز است، و تمام موجودات مخلوق و مملوک او می‌باشند. از این رو به پناه‌جو دستور داده است به موجودی پناه ببرد که دارای این سه صفت است.[1] ﴿من شر الوسواس﴾ از شر شیطان پناه می‌جویم که گفتار بد را در نفس القا می‌کند و انسان را وسوسه می‌نماید تا او را منحرف کند و فریب دهد. ﴿الخناس﴾ آن‌که وقتی نام خدا برده شود، خود را نهان می‌کند و عقب می‌کشد. و وقتی انسان از خدا غافل شود، بازمی‌گردد و او را وسوسه می‌کند.

در حدیث آمده است: «شیطان بینی خود را روی قلب انسان قرار می‌دهد. وقتی خدا را به یاد بیاورد، شیطان کنار می‌کشد. و وقتی خدا را فراموش کند، قلبش را می‌گیرد و او را وسوسه می‌کند.[2] ﴿الذی یوسوس فی صدور الناس﴾ شیطانی که از شدت ناپاکی خود انواع وسوسه و اوهام را به قلب انسان القا می‌کند. قرطبی گفته است: وسوسه‌ی شیطان این است که انسان را با گفتاری خفی به طاعت خود می‌خواند. وسوسه بدون شنیدن صوت به قلب می‌رسد.[3] ﴿من الجنة و الناس﴾ ﴿من﴾ بیانیه می‌باشد؛ یعنی آن‌که در قلب انسان وسوسه القا می‌کند از شیاطین انس و جن است. مانند گفته‌ی ﴿شیاطین الإنس و الجن یوحی بعضهم إلی بعض زخرف القول غرورا﴾. پس آیه عبارت است از استعاذه و پناه جستن به خدا از شر انس و جن. شکی نیست شیاطین انس از شیاطین جن گستاخ‌تر و خطرناک‌ترند؛ زیرا شیاطین جن با استعاذه عقب می‌کشند، ولی

۱ـ مختصر ۶۹۶/۳.
۲ـ روایت از حافظ موصلی.
۳ـ قرطبی ۲۶۳/۲۰.

شیاطین انس زشتی‌ها را برای آدمی آراسته می‌کنند و او را فریب داده و به انجام منکرات وا می‌دارند و هیچ چیز آنها را از تصمیمی که اتخاذ کرده‌اند سست نمی‌کند. و معصوم و محفوظ آن است که خدا او را در حمایت و حفاظت خود قرار داده باشد.

نکات بلاغی: ۱ـ اضافه در ﴿أعوذ برب الناس﴾ و در دو آیه‌ی بعد برای تشریف و اکرام است.

۲ـ تکرار اسم در ﴿رب الناس* ملك الناس * إله الناس﴾ برای تعظیم و تکریم انسان است.

۳ـ در بین ﴿الجنة﴾ و ﴿الناس﴾ طباق مقرر است.

۴ـ در ﴿یوسوس ... و الوسواس﴾ جناس اشتقاق آمده است.

یادآوری: از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که «پیامبرﷺ وقتی به بستر می‌رفت کف دست‌ها را جمع می‌کرد و سوره‌ی «قل هو الله أحد» و «معوذتین» را می‌خواند و در دستش می‌دمید و آنگاه دست‌ها را تا جایی که ممکن بود بر بدنش می‌کشید، و از سر و صورتش شروع می‌کرد.[۱]



۱ـ روایت از صاحبان سنن.

شیخ محمد علی صابونی بن شیخ جمیل محتاج و امیدوار به عفو و بخشودگی خدای جلیل می‌گوید: به یاری و توفیق خدای متعال در محل فرود آمدن وحی ـ مکه‌ی مکرمه ـ سرزمین امن خدا تفسیر قرآن عظیم به پایان رسید. پنج سال را صرف تألیف این تفسیر کردم، و در هیجده‌ام ماه جمادی الثانی سال ۱۳۹۸ هجرتِ سرور پیامبران خاتمه یافت. از پیشگاه خدا حسن قبول را مسألت دارم، و از حضرت حق توفیق و استواری را خواستارم، و سپاس و ستایش در اول و آخر شایسته‌ی ذات حق است. و صلی الله علی عبده و رسوله سیدنا محمد و علی آله و اصحابه أجمعین.

محمدعلی صابونی استاد دانشکده‌ی شریعت و پژوهش‌های اسلامی

مکه‌ی مکرمه، دانشگاه ملک عبدالعزیز



سپاس و ستایش خدای ذوالجلال را شایسته است که قلم و زبان از ثنایش ناتوان است. درود بی‌پایان به روان پاک حضرت ختمی مرتبت، حضرت محمد بن عبدالله و آل و یاران و پیراوان راستین آیین و سیره و سنتش تا روز رستاخیز. در بعد از ظهر روز جمعه ۱۳۷۷/۴/۵ و در مدت دو سال ترجمه‌ی «تفسیر صفوة التفاسیر» به پایان رسید، از بارگاه حضرت احدیت مسألت دارم آن را به عنوان عمل صالح بپذیرد و آن را ذخیره‌ی خودم و پدر و مادرم قرار دهد. که ملجأ همه هموست ...

محمد طاهر حسینی

پایان.